

فروید

تفسیر خواب

و بیماریهای روانی



مؤسسه انتشارات آسیا

تقدیم میکنند . . .

فروید

تعبیر خواب

و بیماریهای روانی

ترجمه: ابرج پور باقر



تهران | خیابان شاه آباد تلفن ۳۲۰۱۴
| بازار دین الحرمین تلفن ۵۷۳۱۷

شماره ثبت ۱۲۴۶

حق چاپ محفوظ

چاپ دوم این کتاب در دوازده جلد سرمایه مؤسسه انتشارات آسپا در چاپخانه فردوسی
به پابان رسید

در اندرون من خسته دل ندانم چیست
که من غمی شوم و او در فغان و در فواست
«حافظ»

اندر شناساندن انسان به انسان

این کتاب را فروید همیشه بزرگترین کتاب و مهمترین اثر خود بشمار آورده و چندین بار در آن دست برده و دوباره آنرا به چاپ رسانده و در تدوین این کتاب همه نظرات ابتکاری خویش را که در کتب دیگر خود آورده، گاه گاه مطرح کرده و گفتنی‌ها را گفته، سخن کوتاه، درین کتاب روح آدمی را شکافته و با باریک بینی اعجاب انگیزی زوایا و عوالم ناشناخته آنرا کشوده، توصیف کرده و نظرداده و این نظرهارا با آزمایش‌ها و معالجات خود غنی و غنی‌تر ساخته است.

آنچه می‌نویسم با بیطرفی است زیرا اصولاً متقدم که در پژوهش علمی اگر بیطرفی و انصاف در کار نباشد، کار به جهل مرکب منجر خواهد شد. به عقیده من این کتاب به منزله اطاق عملی است که روح آدمیزاد را در آن جراحی کرده و اوراق ساخته‌اند و جراح، نخست به کوچکترین پیچ و مهره این ماشین حیرت‌آور روح پرداخته و آنرا توصیف کرده، بعد جراحات آنرا به شکیبایی باور نکردنی کشف کرده، بر آن مرهم نهاده و آنگاه شما را دعوت کرده که به آشنایی روح خود با همه جزئیات و شگفتیهای آن بیاید. من نمی‌دانم فروید راست می‌گوید یا نه، ولیکن ظاهراً مثل اینست که اگر همه فرضیه‌های او راست نباشد، لااقل نیمی از آن راست می‌نماید.

در عالم علم نیز وقتی نظرات فروید انتشار یافت عده‌ای را بهایو برانگیخت . برخی گفتند : استاد راست می‌گوید و باید بدنبال او رفت و کلامش را فهمید و باو احترام گذاشت که قدمی بزرگ در راه شناساندن انسان ، به انسان برداشته است . بعضی هم در عوض مدعی شدند که این مرد مدعی لافزنی است و باید عقاید او را ندیده و نشنیده به آتش سپرد ، ورنه چنین وچنان خواهد شد . در میان این دو گروه موافق و مخالف عده‌ای نیز یافته‌میشدند و می‌شوند که بیطرفی اختیار کرده ، در اندیشه‌های فروید به تدقیق و تأمل پرداخته و شبان و روزان به کتاب‌های فروید ، مخصوصاً به کتاب حاضر خیره شده و مطالب آنرا با زندگانی روزمره و تجارب علمی و تجربی موجود آشنا و بیگانه ، برابر نهاده و به تحقیق مشغول شدند تا صحت و سقم سخن او را دریابند اینها هنوز تحقیق می‌کنند .

من سالیان دراز است که متوجه روانکاو و مکتب فروید شده و به تحقیق و تضحی در آثار او و یاران و مخالفان او مشغولم : گاه شده که فروید را به افراط و زمانی به تفریط متهم کرده‌ام ولی هیچگاه در نهانخانه قلب و روح خود منکر این حقیقت نتوانستم شد که او کوششی عظیم را برای شناساندن انسان به انسان شروع کرده و آنرا داهیانه تعقیب کرده ، پیش برده و هرچند نه کامل ، بل به نسبت به حقایق مسلمی رسیده است .

امروز کتابها و مجله‌ها و کنفرانس‌ها به روانکاو اختصاص یافته ، چه بسیار بیماران روانی که با تعبیر خواب شفا یافتند و یا انسانهای بیگانه از خویشی که به هدایت فروید به خویشی آشنا شدند و منش و شخصیت اخلاقی و روانشناسی خود را تصفیه و تقویت کردند و تألمات روحی خود را پایان و یا حد اقل تسکین دادند و در روابط خود با دیگران بدیده انتقاد نگریسته ، اگر نقمی در آن بود ، آنرا بجد تصحیح کرده و انسان‌های ارزنده‌ای برای خود و خانه و خانواده خود و بالاخره برای اجتماع خود شده‌اند .

هستند کسانی که می‌گویند فروید آنچه می‌گوید چون بر اساس تمنیات جنسی است ، باطل است و به خواندن نمی‌ارزد . اما نخست آنکه فروید خود درین کتاب چنین اتهامی را پشت رد کرده و کسانی را که بخواهند رؤیاهارا فقط از دیده امور جنسی تعبیر و تفسیر کنند ، اذینکار بر حذر داشته و در ثانی مگر تمایلات جنسی جزه زندگانی نیست ، مگر تولید مثل و حفظ نوع و تکثیر نفوس و حب خانواده و فرزند و غیره که اینهمه در کتب مختلفه و در همه جهان از آن

بحث شده برپایه امور جنسی قرار نگرفته است؛ البته اگر امور جنسی، در اخلاق در مثل، به بدی از آن یاد شده، انحرافات جنسی و شهویست که فروید، نه همان آنرا دامن نمی‌زند بل راه چاره انحرافات جنسی را نشان می‌دهد؛ برای رفع هر عیب و نقص و یا معما و مشکلی، آنان که عقل دارند، نخست در آن معما یا مشکل و عیب یا نقص، دقیق می‌شوند تا آنرا بخوبی بشناسند و وقتی که خوب آنرا شناختند، کمر به مداوای آن می‌بندند. فروید انحرافات جنسی را خوب شناخته و انعکاس آنرا در روح باز شناخته و هم‌ری کوشیده تاراه چاره انحرافات و تألمات و بیماریهای روانی را پیدا کرده و بعد با کوششی خستگی‌ناپذیر آن را به جهانیان عرضه داشته است.

فروید می‌گوید کودک پسر با پدر مخالف است زیرا او را رقیب عشق و محبت خود نسبت به مادرش احساس می‌کند و روی همین وسوسه بید نیست دست بارتکاب جنایتی بزند. اما در عین حال باشیوه تربیتی خاصی می‌توان ازین حس رقابت کودک استفاده کرد و از چنین کودکی 'مختزع، مکتشف، نویسنده، محقق، دانشمند و بالاخره مردی نجات دهنده و انسان دوست بوجود آورد.

سقراط می‌گفت: انسان اگر بدی را می‌شناخت؛ به بدی نمی‌گرایید و مرتکب آن نمی‌شد. او به خلق پند می‌داد که خود را بشناسند. فروید کسی است که به عقیده من، راههای خویشتن شناسی را به آدمی نشان می‌دهد. اگر فلان مرد شوخ چشم شوخ، بداند که چرا شوخ است و شوخی می‌کند و دیگران از بیم گزند زبانش، به لطف‌هایش قهقهه سر می‌دهند، اگر آن زن حسود دریابد که چرا حسادت می‌کند و به علت حسادتش که زندگانی را براو تلخ کرده و او را نزد دوست و دشمن متغور و مبغوض کرده، پی‌ببرد و در نتیجه خود و خانواده و آشنایانش را از گزند حسد خویش مصون بدارد، اگر مردمان بدانند که همه آدمیزادگان اسیر پنجه قهار تمایلات و تمنیات و آرزوهای خود هستند و اگر گفاهی می‌کنند، از سرعمد نیست، آیا این خود به بسیاری از مشکلات انسانی در خانه و خانواده و جامعه پاسخ درست نمی‌دهد و آیا کسی که مادرا درین راه راهنما باشد و کلید گنج‌های اسرار را بدست ما بدهد، خدمت بزرگی به بشریت نکرده است؟

وقتی که روانکاو و تعبیر خواب و مکانیسم بیماریهای روانی در جهان منتشر شد، تا آنجا که من دیده‌ام هیچ نویسنده و عالم علوم اجتماعی و هیچ مدرسه

و مکتب و دانشکده و محقق و دانشمندی در جهان باقی نماند که تحت تأثیر آن واقع نشده باشد.

آثار تسوایک؛ سیمون دو بووار، ژان کوکتو و بسیاری از نویسندگان معروف و نامعروف دیگر جهان، نیز فیلهای رنسانسنامهها و حتی موسیقی و بویژه مکاتب نقاشی و ادبی نظیر سوررالیسم و نئورئالیسم و مکاتب پرورشی و روانشناسی جهان بشدت از مکتب فروید استقبال کردند بطوریکه بی آنکه بخواهم مثالی ذکر کنم، خواننده ای نیست که بر صحت مدعای من فیلمی یا نمایشنامه ای یا نوشته ای را بیاد نداشته باشد.

در روزنامه ها و مطبوعات کشور ما نیز مخصوصاً درین سالهای اخیر بسیار از عقده های روانی بحث و فحص شده است؛ در جهان کمتر مکتب علمی بدین سرعت و وسعت نشر یافته و اذهان جهانیان را بخود مطوف داشته است. فرویدیسم از این گذشته در مکاتب حقوقی و جزایی رخنه کرده و من بسیار خواننده ام که فلان جانی را بدنبال اظهار نظر متخصص بیماریهای روانی بدین شرح که وی در ارتکاب جنایت عمدی نداشته است، از مجازات مرگ معفو داشته اند.

اعتقاد راسخ دارم باینکه اگر انسان ها خود و بالنتیجه دیگران را بشناسند و علل و موجبات اعمال و رفتار خود و دیگران را دریابند، گذشت و نشاط و سادتشان بیشتر خواهد شد. آن وقت است که شخص از دیدن خواب و حشمتناک و آشفتن درهم و مضطرب نمی شود و اگر موجودات کثیر الفتنه ای دید دچار شگفتی نمی گردد و اگر باشوخ چشم هزالی مواجه گردید عوض خشم بدیده احسان و ترحم و گذشت بدو خواهد تکریم و اگر شوهری با کج خلقی زن و یازنی با تنوع جویی مردی مصادف گردید، عنان صبر و اختیار از دست نمی نهد زیرا آنگاه خواهد دریافت که در روح انسانی، همچنانکه فروید معتقد است، جبری وجود دارد که بهر کجا که بخواهد آدمی را با آنجا می کشاند و چون اختیاری در میان نیست پس کسی گناهکار و مقصر نخواهد بود تا مستوجب عقوبت و سزایی گردد. این را علم می گوید، شاید جوامع و مردمان عصر ما را بدین سیاق نتوان اداره کرد.

اما مردان خود ساخته کیتی عموماً کسانی هستند که اذین جبر، به نفع خود بهره بردارند؛ آنکس که می خواهد ثروت ببندوزد ولی آنرا به دانش اندوزی مبدل می سازد، یا آنکس که کین را به محبت و جفا را بوفاء و عشق مجازی را

به عشق حقیقی تغییر می‌دهد، و علامه سخن آنکه ، می‌تواند با علم به نفسانیات و شخصیت روانشناسی خود ، مسیر تمایلات و تمنییات و آرزوهای خود را تغییر بدهد و آنرا برآه صواب ببنداند در واقع همان کاری را می‌کند که فروید توجیه و تعبیر علمی آنرا بر ما بازمی‌گوید .

رؤیا یکی از مشخص‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین کلیدها برای حل معمای درون و شخصیت واقعی و باطنی آدمی است . دیگر نیازی ندارم که رؤیا را درین مختصر تعریف کنم . همه‌کس در عمر خود خواب دیده و زمانی خوش و گاهی ناخوش از خواب بیدار شده و بدنبال تعبیر گشته و احیاناً به خوابنامه‌های مختلف مراجعه کرده و جوابی یافته و یا راضی شده و یا خود را برضایت زده و سر رشته را ول کرده تا آنکه خواب دیگر دیده و بهمان نهج عمل کرده و اگر لایالی بوده بدنبال تعبیر هم نرفته و خواب را فراموش کرده و دنباله کار خویش گرفته ، بی‌کسب و کار خود رفته است.

اما فروید درین کتاب رؤیاها را می‌شکافد و جزء جزء رؤیاهای بسیاری را تعبیر و تفسیر میکند: اگر کندن دندان بخواب دیده‌ایم و یا معشوقه و کایوس بخواب ما آمده است ، یا از مرگ عزیزان از خواب جسته و مدتی متأثر و منموم مانده‌ایم و لا حول گویان آنرا فراموش کرده‌ایم ، اینهمه را درین کتاب با شرح و بسط‌های علمی و دقیق امروزه بازمی‌پاییم .

این کتاب انکار کتاب روح بکایک ماست که از زبان قصه‌گوی خوش‌بیان و سحاری برای ما حکایت می‌شود . این قصه‌گوی دانشمند به ما می‌گوید که رؤیا یک چیز بی‌معنی نیست . باید آنرا تجزیه و تحلیل ، تعبیر و تفسیر کرد تا باشد که به اسرار وجود و رفتار و شخصیت انسانهای سالم و بیماران روانی دست یابیم .

این قصه‌گواز نام و ننگ باک ندارد و از رؤیای خود گرفته تا رؤیاهای نزدیکترین دوستان و بیماران خود ، همه را برای ما تعبیر میکند و نقایص اخلاقی خود و دیگران و آرزوهای زشت یا زیبای خویشتن را بر ما فاش می‌سازد بی‌آنکه از قضاوت ما بیمی بخود راه دهد . او می‌خواهد انسان را به انسان بشناساند .

من نمی‌گویم هر کس به این کلیدهای اسرار دست یافت و خود و دیگران را شناخت و علت هر رفتاری را باز یافت ، سعادتمند میشود . نه، من چنین مدعایی ندارم، چه گرسنه سعادتمند نیست هر چنده که بحر العلوم باشد. اما این نکته

سبب نمی شود که اسرار انسانیت آدمی را یاز نکنیم: اگر گرسنگی هست باید با تدابیر اقتصادی واجتماعی آنرا حل کرد ولی این دلیل نمی شود که ما تحقیق خود را در زمینه اساسی ترین دارایی آدمی که همانا وجود خودش باشد، دنبال نکنیم. درین کتاب به خاطرات دردناک و آرزوها و تمنیات برآورده نشده بکرات اشاره می شود و فریود نتیجه می گیرد که همین آرزوهای سرکوبی شده منشاء چه عواقب وخیمی برای آدمی شود: انواع ترسهای موهوم و توهمات واضطرابها و دلهره ها و تشویش ها و ناسازگاری ها و تلخکامی ها از همینجامنبث می گردد.

راه چاره چیست؟ چگونه باید تربیت شویم و یا تربیت بکنیم که چنین بیمار و افسرده و پریش نگردیم؟ فریود برای این سؤالات و پرسشهای مشابه جوابهایی دارد که خواننده خود در طی مطالعه این کتاب آنرا استنتاج خواهد کرد.

خلاصه کتاب

شما می دانید که فریود در راه کوشش خود برای کشف محرك و انگیزه پنهانی پاره ای از پدیده های حیرت آور بیماری هیستری، در سایه خواب مصنوعی باین حقیقت هدایت شد که بیماران هیستری در واقع مثل خوابگردان هستند یعنی بیدارهایی که در حالت خواب بسر می برند و در دل خواب از بستر خویش برمی خیزند و راه می روند.

فریود در بررسی خود در حیات روانی ناخود آگاهانه آدمی به آرزوها و امیال و تمنیاتی در روح آدمی برخورد کرد که شخص از آن آگاه نیست با اینکه آنرا در درون خود دارد. فریود میگوید این آرزوها به این دلیل خود را در دورترین زوایای روح شخص پنهان می دارند که با اخلاقیات یا سنن اجتماعی و آداب و رسوم قومی و غیره مفایرت و مباحثت دارد؛ فریود وقتی که متوجه این ماجری شد که در روح انسان جریانها و تحولاتی هست که خود از آن آگاه نیست، به این فکر افتاد معماهای رؤیا را که بی هیچ چون و چرایی، اراده بیدار انسان در آن دستی ندارد؛ کشف سازد.

رؤیا، چنانکه همه می دانیم، سرشار است از حوادث و اتفاقات و پرده ها و مناظر، نیش و نوش و زشت و زیبا و بد و نیک و بسا چیزهای گسیخته گسیخته و نامربوط و درهم و برهم و باور نکردنی و نامعقول دیگر، توگویی دست نقاش یا آهنگساز یا فیلسوف دیوانه ای آن را ساخته و عرضه داشته است، ولی فریود میگوید چنین نیست و این آشفتنکی و هرچ و مرج و کمی و کاستی که در رؤیا دیده میشود،

يك امر ظاهری است و برای درك آن معنای پنهانی که در پشت این همه صوری معنا و عجیب و غریب و حیرت آور خود را قایم کرده است، باید اندکی دقیقتر بر رؤیا نظر انداخت: تا کشف شود که در دل هر ذره از این ذرات درهم جوشی که رؤیا را پدید آورده، آسمانی با همه عظمت آن از لحاظ شناخت انسان، پنهان شده است. نه تنها خواب بگزارد بلکه نایم یا خواب بیننده نیز از این معنای پنهانی رؤیا خبری ندارد. در صورتیکه با تجزیه و تحلیل شکیبانه‌ای میتوان پی به این اسرار مگو که همیشه برای انسان معمای ناگشودنی و کلافی سردرگم جلوه کرده و گاهی او را هراسانده و زمانی او را دلخوش داشته و یا از آینده‌ای نامعلوم گریزانده و بدان امیدوار ساخته و یا انتظار فرارسیدن مرده‌ای یا نکستی او را بخانه نشاند و یا به بازار و پتخانه روان داشته است، برد.

فروید در رؤیا دو محتوی و مضمون تشخیص کرده است که یکی را پیدای و آن دیگری را محتوی ناپیدای نامیده است: محتوی پیدای آنست که در خواب بر ما عیان می گردد و پس از بیداری اندکی از آن را شاید به یاد توانیم آورد ولی محتوی ناپیدای آنست که باید با تجزیه و تحلیل مدبرانه محتوی پیدای استنتاج خواب بیننده، آنرا کشف کرد.

پیش از فروید نیز عده‌ای از روانشناسان باریک اندیش و بلند نظر فریب محتوی پیدای و ظاهر آشفته و بی نظم و ترتیب رؤیا را نخوردند و مانند هارگی هر وی و دوسن دنیس چنین گفتند: «عجیب و غریب‌ترین رؤیا راه می‌توان با تجزیه و تحلیل‌های علمی و شکیبانه‌ای تعبیر و تفسیر کرد و به معنای حقیقی آن پی برد.»

فروید می‌گوید: رؤیا نتیجه تحریکات حسی مختلفی که ممکن است عارض خفته شود، نیست. بلکه رؤیا معنای خاص و ویژه‌ای برای خود دارد و آن تحقق آرزو و تمنیات درونی ماست که از آن، خود نیز خبر نداریم پس رؤیا نتیجه يك عمل از اعمال بزرگ روح ماست رؤیا در همان زمانی که خطرناک‌ترین آرزوها و امیال ما را بنحوی بی ضرر و بی‌هوا و ارتکاب جنایتی یا بزه‌ی یاداندن آزادی به دیگران ارضاء میکند و به جامه اجابت و تحقق می‌آید، بزرگترین نگرانی‌های خواب مانیز هست، و نمیکند آرزوها و خاطرات فرو گرفته و بقیه رانده شده و ارضاء نشده دوران کودکی ما موجب بهم زدن خواب آرام یا آرام ما در دل شب شود. این رؤیاست که با به انجام رساندن آرزوهای طلایی و خواست‌های دلکش ما که در عالم واقع و بیداری تحقق

آن دردناک‌بل محالست، ما را از نعمت خوابی آرام و خوش‌ویی دغدغه‌بر خوردار می‌سازد (۱)

تشنه خواب می‌بیند که آب خنک می‌آشامد و عاشق شوریده خود را در پناه معشوقه مهربان می‌یابد و گرسنه خود را بر سفره رنگین تماشا میکند، هر آرزوی برآورده نشده و یا خاطره دردناکی که در دل داشته باشیم بید نیست در رؤیا بصورت منظره یا نمایش جلوه کند زیرا رؤیا افکار و اندیشه‌ها و مفاهیمی را که در ذهن داریم، بصورت محسوس و تأثیری و تصویری نمایش میدهد. فریود در جواب کسانی که می‌گویند: همه خواب‌ها که خوش نیست پس تکلیف خوابهای آشفته و غمبار چه میشود چنین پاسخ میدهد:

عشق و کین در روح بهم زنجیر شده است و همین‌طور میل و ترس و غیره و جدایی آنها از هم در رؤیا حیرت‌آور جلوه میکند، از طرف دیگر ترس از چیری نماینده میل به عکس آنست و برعکس.

اگر شاگردان فروید به راه اغراق رفتند و گفتند که رؤیا را علتی سواي غرایز و تمنیات جنسی و عواطف و تأثرات مربوط بدان نیست، خود استاد آنها را ازین ورطه بر حذر داشته و درین کتاب چندین بار اعتراف کرده است که همه رؤیاها را نمی‌شود از راه عناصر جنسی تعبیر و تفسیر کرد.

اما شیوه کار رؤیا کدامست و این عالم وازگانه و تصاویر رنگارنگ و مناظر ندیده و چهره‌های عجیب و غریب و هیاکل ترسناک و آن اندام‌های دل‌انگیز و خراب‌کننده همه و همه چسان پدیدمی‌آید و چه قاعده و قانونی بر اینهمه حاکم است؟

قواعد رؤیا

فروید چهار عامل در کار رؤیا باز شناخته که نخستین آن عمل تراکم است، رؤیا با این عمل خلاصه و فشرده می‌شود و عوض نمایش همه جریانات پشت پرده فقط تلخیصی از آن که همان محتوی پیدا باشد، در خواب بر ما عیان می‌گردد.

عامل دوم عمل تغییر مکان یا نقل و انتقال و یا جای جاشدن است و در سایه آن بار عاقلی و آن احساسی که ما را بطرف فلان و بهمان می‌کشاند از هدف اصلی خود جدا شده موقتاً به هدف ظاهری و دروغین و فریب دهنده دیگری منتقل و جای جایی می‌شود.

انحرافات جنسی و اخلاقی نیز بدین ترتیب بروز میکند: شخصی و علاقه و

۱ - درباره خوابهای آشفته و کابوس‌ها نیز دلایلی از طرف فروید ارائه

داده شده است.

احساسات خود را نسبت بزنان درمثل به کفش یا فلان جامه زنان منتقل و جا بجا می‌سازد. امراض عصبی نیز گاه از همین منشأ سرچشمه میگیرد. مثلاً فلان زن زیبا علاقه و عشق خود را به جنس مخالف به سبک و گریه یا به فلان پرنده منتقل می‌سازد و به سبک نام مردمی نهد و او ارفیق وقت و بیوقت و موس خانه و خیابان خود می‌کند. فروید می‌گوید. این انحرافات زائیده وجود سانسور یا مغفش روانی است که احساسات و عواطف مگورا مجبور می‌کند که با لباس مبدل، ظاهر و تجلی کنند.

این مغفش مرموز همانست که پیوسته و لاینقطع در اعماق ضمیر آدمی باس می‌دهد که مبادا آرزو یا خواهش و یا فکر و تمنایی که مغایر با عقاید و اعتقادات ناخاری انسان است و اگر وارد خود آگاهی یا وجدان روشن و صریح شخص بشود؛ او را متقلب خواهد ساخت؛ از حوزه ناخود آگاهی وارد قلمرو خود آگاهی شود؛ آخر کدام زاهد است که شراب مست حافظ را بخواب ببیند و دستخوش خلیجان و اضطراب نشود و یا او کیست که عمری بزند و پرهیز گذرانده و از کشف فلان و سوسه و اغوای شیطانی در خود دگرگون و آشفته حال نگردد؟ سانسور آن عاملیست که سعی می‌کند این آرامش ظاهری و ناپدار برای فرزندان آدم محفوظ بماند. این سانسور خوش خدمتی دیگری هم میکند و آن اینست که احساسات و تمنیات و آرزوها و افکار ضاله را با اعماق ضمیر ناخود آگاه تبعید میکند. این تبعیدی‌ها عمری جاودان دارند و گاه و بیگاه در لباس مبدل سانسور را فریفته وارد حوزه خود آگاهی میشوند و بید نیست موجب بیماری روانی و خوابهای آشفته و خلیجان آمیز گردند.

به این سانسور فروید ایرادها گرفته‌اند، از جمله گفته‌اند چوب قانون یا قدرت این سانسور کدامست. فروید جواب داده است که این سانسور به تمام اشارات و کنایات و کلید رمزها واقف است و ملحد را در هر جامه‌ای که باشد، بازمی‌شناسد و راه براومی‌بندد.

سومین عامل تکوین رؤیا نمایش دادن است و این عامل همانست که افکار انتزاعی و مفاهیم مجرد ذهن را بصورت صور تجسمی و ملموس و مشهود در می‌آورد.

از جمله کسانی که به آراه فروید و پیروان او خرده گرفته‌اند یکی آقای بلوندل است که میگوید: «این تازه نیست که در زمان و اشعار و اساطیر به کنایات و اشارات و رموزی برمی‌خوریم ولی نباید مثل فروید و اعوان و انصار

او هر تصویر رؤیایی را به کنایه و رمز یا اشاره‌ای به فلان چیز جنسی بحساب آورد .

بالاخره چهارمین عمل از اعمالی که در رؤیا بوقوع می‌پیوندد مسأله کنایه آفرینی و تمثیل سازی و تدارك ثانویست .

فریود میگوید اشیاء مجوف در رؤیا کنایه از آلت تناسلی زنان و اشیاء دراز و تیز اشاره به آلت مردان است . و پلکان و خندق و خیابان و خانه و اطاق ، اتومبیل و آشپزخانه و زردچوبه و مارچوبه و دندان و املت و باد نجان و دست‌ها و پاها همه و همه حکایت از کنایه و رمزی می‌کنند که خواب‌بکرار باید این رمز و کنایه را کشف سازد .

عوامل قبلی که دست‌اندرکار تدارك رؤیاست بزعم فریود به تنهایی قادر نیست رؤیا را حداقل بصورت يك ترکیب ناقص از معقول و نامعقول بدست بدهد ، اینست که تدارك ثانوی قد علم میکند و به نتایج کار تراکم و تمثیل سازی و سانسور و جابجا شدن و نمایشی کردن معانی و مفاهیم ذهنی سر و صورتی نسبت به عقل پسند میدهد . هاولوک الیس کار تدارك ثانوی را بشرح جالب زیر بیان داشته است : «می‌توان جریان مداخله تدارك ثانوی را چنین در نظر مجسم ساخت که وجدان خواب‌آلود با خود میگوید :

«خواجه ما ، خود آگاهی ، هم‌الانست که از راه برسد ، او خیلی به عقل و منطق وقع می‌نهد . خوب زود باشیم ، چیزها را جمع و جور کنیم تا ظاهری عقل پسند پیدا کنند . حالا مهم نیست کدام نظم و نسق خوبست ، هر چه بادا باد ، تا نیامده عرصه را اشغال کند ، باید اینکار را به پایان برد .»

باری چنین بود خلاصه کنایه‌ای که در دست دارید اما این خلاصه که من داده‌ام ؛ فقط نمایی بسیار دور و سطحی از آن چیز است که در یکایک کلمات این کتاب نهانست و با اندک دقتی می‌توان به منقش خرد و حوصله و علم و تجربه آنرا از آنجا بیرون کشید و به تأمل و تماشا ایستاد .

رؤیا ، هنر و جنون

گذشته از آنچه رفت درین کتاب بر روابط رؤیا با هنر و جنون و اساطیر و فرهنگ عامیانه پرداخته شده‌است . کانت میگفت : «جنون پادشاه ، سفته‌ایست پیدار .» دشوینهاور نیز گفته‌است : «رؤیا ، یکقسم جنون کوتاه است .» هورو روانشناس فرانسوی در زمینهٔ وجوه اشتراك میان جنون و رؤیا بیش از همه تحقیق کرده‌است . هورو به مدد حشیش مثلاً اختلالی در مشاعر فرد بوجود می‌آورد و

میگفت که این ماده مخدر رفته رفته شخصی را به یک خواب در عین بیداری فرو می برد . سو رو عقیده داشت که انواع و اقسام هذیانها بارو یا هیچ فرقی ندارند اما فروید پارا ازین حد فراتر گذاشته، می گوید عین همان قواعدی که از برای رؤیا برشمردیم در انواع و اقسام اختلالات روانی وجود دارد . یعنی می خواهد بگوید که آرزوهای فرد خورده و خاطرات دردناک دوران کودکی از علل مهم ناراحتی های روانی است .

فروید درین کتاب میگوید: « بیمار ۱۲ ساله ای که بهیستری دچار بود و مرتباً میگفت که از هیواکل «سبز» با چشمان سرخ، وحشت دارد و دستخوش هیجان و بحران میشد، تحت مداوی من قرار گرفت. پس از آزمایش های متعددی بر دم که مادرش برای این که وی را بهنگام کودکی از استمناء منع کند، باو گفته بود که آدم اگر استمناء بکند چشمش کور و منقلب و سرخ رنگ و عقلش کم می شود و غیره،

میان رؤیا و هنر نیز رابطه ای ناگسستنی وجود دارد. شاعر رؤیاهای خود را باز می گوید و یا بهمان طریق که رؤیا ساخته می شود، در عالم بیداری رؤیا می سازد .

هاملت ، خود شکسپیر است و سخنگوی تمایلات و عقیده ها و خاطرات و خلاصه شخصیت و منش خود نویسنده است.

فروید می گوید اگر هاملت در گرفتن انتقام و خونخواهی پدر تردید میکند، نشانه آنست که مرگ پدر مطلوب او بوده و ازین ماجری خاطرش نه همان آزرده نشده بل تسکین یافته است.

گوستافلوپر نویسنده کتاب «مادام بواری» نیز گفته است: «مادام بواری خود من هستم، درینکه قهرمانان داستانها مخصوصاً در مکتب رمانتیکسم نماینده شخصیت خود نویسنده است، شکی نتوان کرد. فروید از اینهمه، تمبیر و توجیهی درین کتاب دارد که زیبا و خواندنی است .

میان رؤیا و اساطیر و ضرب المثل ها و فلکلور نیز بقول فروید و یاران او نظیر اقورنک شباهت هایی هست . اینان می گویند که بهمان ترتیب که رؤیا تحت تأثیر آن قواعد چهار گانه از مجموعه آرزوها و تمایلات و خاطرات سرکوبی شده و ممنوع یذید می آید، افسانه های ملل و اساطیر و ضرب المثل ها نیز در واقع رؤیاهایی هستند که جامه بطور کلی یا اقوام و ملل آنرا می آفرینند. و اگر ما همانطوری که با تجزیه و تحلیل و تمبیر و تفسیر خواب ها ، می توانیم به شخصیت

افراد پسی ببریم . نیز می‌توان با تجزیه و تحلیل افسانه‌ها و اساطیر و قسمی اقوام و ملل ، بروحیات ملتی پی برد و این امر نیز از لحاظ تاریخ تمدن و بازیافتن ریشه و اصل بسیاری از ملاحظات و مشاهدات اجتماعی حایز کمال اهمیت است .

چون آشکار است که يك كتاب ۵۰۰ صفحه‌ای را نمی‌توان درین مقال خلاصه کرد اینست که بهمین بسنده می‌کنم .

ترجمه

و اما ترجمه این کتاب . من ترجمه این کتاب را سال‌ها پیش به پایان برده بودم . نمیدانم این ترجمه خویست باید یا بد شما این را معلوم کنید اما من تا آنجا که میشده کوشیده‌ام که کلمات خارجی حتی الامکان درین کتاب نباشد و آنچه هست به زبان فارسی برگردانده شود . ناگفته پیداست که زبان يك مبحث علمی آنهم در مورد موضوع پیچیده‌ای نظیر رؤیا تا چه اندازه بازبان يك داستان ساده مثلاً جنایی یا عشقی فرق دارد .

علت آنکه از میان اینهمه آثار به ترجمه این کتاب دست‌زدم که جز عده‌ای حواس طالب آن نیستند و نتیجه مادی هم نتوان از آن توقع داشت اینست که من کار ترجمه و نویسنده‌گی و تحقق و تتبع را رسالتی میدانم که عده‌ای آنرا تقبل و تمهید کرده‌اند لذا کاری که می‌کنند باید بروال این رسالت باشد ورنه بسایقه هوس یا هایهو نمی‌شود چنین رسالتی عظیم را بهمه گرفت ازین گذشته هوس را بطرق آسانتری هم می‌توان تسکین داد و شهرت هم از راههای سهل‌تری یقیناً بدست آمدنی است .

من این کتاب را ترجمه کردم برای آنکه برای خود رسالتی در اجتماع می‌شناسم و مدعی هستم و این نکته را در آثار دیگر ترجمه یا تصنیف خود بگرات نشان داده‌ام : تا ندانم و برهان قاطع نداشته باشم که آنچه درین زمینه میکنم نفی به حال جابجه من دارد و مرا در ایفای آن رسالتی که شرحی گذشت ؛ یاری میدهد محالست نقطه‌ای روی کاغذ گذارم . اما تاچه حد درین راه توفیق داشته‌ام این داوری نیز بامن نیست . باشماست .

اول بهمن ۴۱ ایرج پوریاقر

اخطار

خیال نمی‌کنم با انتشار این کتاب با از دایرهٔ بررسی امراض عصبی بیرون بگذارم. بلکه پژوهش‌روانشناسی ریشه اصلی بسیاری از تشکیلات غیر طبیعی روانی را در رؤیا تشخیص کرده است از قبیل ترسهای بیجهت مربوط به هیستری و «افکار ثابت» و «افکار هذیانی» که جعلی به دلایل علمی باید مورد توجه پزشک قرار بگیرد. رؤیا از لحاظ علمی چندان واجد اهمیت نیست اما ارزش نظری آن از لحاظ سرشق بودن، خیلی بیش ازینهاست. در مثل کسی که قادر به توضیح و توجیه علل تصاویر رؤیا نیست بیهوده می‌کوشد که از ترسهای بیجهت هیستری و افکار ثابت و افکار هذیانی چیزی سردر بیاورد یا احیاناً اینگونه تاراحتها را درمان بکند.

با این وصف، وجود همین ارتباط میان رؤیا و تاراحتی‌های روانی که اهمیت موضوع مورد بحث ما مربوط بدانست، علت واقعی نقصان‌های کارماست باین معنی که هر وقت موضوع رؤیا مرا به موضوع‌های دامن‌دارتری از لحاظ بررسی امراض روانی سوق می‌دهد، می‌بایستی شرح و بسط‌های خود را متوقف کنم زیرا مسایل مربوط به امراض روانی چیزی نیست که در ضمن نوشتن این کتاب مطمح نظر خود قرار داده‌ام بلکه اگر روزی فرصتی دست داد و قوای کافی برای این کار داشتم و توانستم از مصالح بیشتری استفاده بکنم، دست‌به‌چنین کاری خواهم زد. انتشار چنین کتابی با توجه به موضوعاتی که در طی آن مورد توجه قرار می‌گرفت، مشکل بود و خواننده در ضمن مطالعه آن درخواست یافت که چرا برایم مقدور نبود از رؤیاهایی که در سایر کتابها نقل شده است، یا رؤیای افراد ناشناس استفاده بکنم و مجبور شدم از رؤیاهای شخص خود یا رؤیاهای بیماران خود بهره‌مند شوم و مخصوصاً از رؤیاهای بیمارانم بدلیل پیچیده بودن آنها نتوانستم آنطور که باید استفاده بکنم برای اینکه رؤیاهای آنها به علت امراض روانی به صورت کلیفی سردرگم درآمده است و بررسی آنها شخص را خفگی می‌سازد. و اما در مورد رؤیاهای خود کمی بایستی با توضیح آن قسمت بزرگی از زندگی از زندگانی خصوصی خود را پیش چشم باز بکنم و این در شأن من نبود، چه من عالم نه شاعر. اما چمی توانستم بکنم و ناچار بودم از خودم مایه بگذارم تا نتایج پژوهشهای روانشناسی خود را اینجوقانع کنند. البته با حذف بسیاری از موضوعات و جانشین ساختن آنها با موضوعات دیگر، از افشای پاره‌ای از اسرار شخصی، خودداری کردم اما اینکار همواره به زیان مثال‌های من تمام شده است. با توجه به آنچه گذشت اکنون از خوانندگان تقاضای کنم که خود را به جای من بگذارند و در نظر بگیرند که با چه مشکلی دست به‌گریبان بوده‌ام و در ضمن از تمام کسانی که در ضمن باز نمودن رؤیاها اشاره‌ای به آنها شده است، خواهشمندم از مؤلف نرنجند.

فصل اول

تاریخچه مسایل مربوط به رؤیا (۱)

مقدمه

پیشنهاد من اینست که در صحایف آینده، وجود شیوه‌ای روانی را از برای تعبیر رؤیا به اثبات برسانم؛ بطوری که بابکار بردن آن، رؤیا به عنوان يك محصول روانی تلقی خواهد شد که معنی آن کاملاً واضح و روشن است و می‌توان آنرا دنبالهٔ فعالیت‌های روانی موقع بیداری به حساب آورد. به علاوه می‌خواهم شرح و بسط‌هایی را که باعث بروز جلوات خارق‌العاده و شناختنی رؤیا می‌گردد، توجیه کنم و از آنجا نتیجه‌ای از برای ماهیت قوای روانی که احتیاج با تصادم آنها سبب بروز رؤیا میشود، بدست آورم. خلاصه دامنۀ مباحث این کتاب تا آنجا ادامه خواهد یافت که مسأله خواب به مسایل دامنه‌دارتری منجر شود و برای حل آنها به مصالح بیشتری احتیاج داشته باشم.

فلا با يك گزارش تاریخی مباحث خود را شروع می‌کنم برای اینکه دیگر کمتر فرصت این دست خواهد داد که در ضمن تشریح موضوع اصلی کتاب به جنبۀ تاریخی آن بپردازم. درك علمی رؤیا در واقع، با وجود اینکه هزاران سال است که در این باب کوشش میشود، کمتر بسط یافته است حقیقت امر آنقدر آشکار و معلوم عموم است که شرح دلایل آن درین مقال بی‌هوده بنظر می‌رسد. کارهایی که فهرست آن در پایان کتاب حاضر چاپ شده است حاوی ملاحظات شوق‌انگیز و يكسند بسیار حالب توجه می‌باشد ولیکن چیزی که در باب ماهیت محض رؤیا با چیزی که یکی از مشکلات رؤیا را حل بکند، در تمام آنها یافته نمی‌شود. یقیناً تصوراتی که جماعت تحصیلکرده‌ها درین خصوص دارند بسیار ناقص‌تر است.

با کمال تأسف از بررسی عقاید مردمان بدوی در روزگاران قدیم در خصوص رؤیا و تأثیر این عقاید در چگونگی استنباط آنها از عالم و روح درین کتاب صرف‌نظر کردم. چنانکه موضوع مزبور که در طی کتابهای اسپنسر و ا. ب. تایلور و سیر. ژ. لوبوگ به تفصیل ذکر شده است، بسیار جالب است. اما موقعی پی به ارزش و اهمیت آن می‌بریم که از مسأله اسرار و رموز رؤیا سردر پیادوریم. چنانکه در صحایف آینده بر ما عرضه خواهد شد. این گونه عقاید بدوی نزد اقوام بسیار قدیم رواج داشته است. (۲) بطوریکه برای

۱ - تا سال ۱۹۰۰ میلادی مطابق با نخستین چاپ این کتاب.

۲ - سمرق ما در نوشتن این قسمت اثر عالی بوخستوتز است.

رؤیا اهمیت قابل ملاحظه‌ای قایل بودند و چنین تصور می‌کردند که رؤیا، آنها را بادیای موجودات فوق انسانی مربوط می‌سازد و قاصد خدایان و شیاطین و پیامبر الهامات آنهاست و علاوه بر این داشتند که رؤیا عمداً بر آنها نازل می‌شود و برای کسی که آنرا در خواب می‌بیند، حاوی معنای بزرگ است و با اصطلاح از آئینده باو خبر می‌دهد. عقاید مزبور بر آستی به يك مسلک اصولی منجر نگردید زیرا تنوع خارق العاده محتوی رؤیا و اثراتی که باقی می‌گذاشت، ظهور يك درك متجانس را مشکل می‌کرد و موجب پیدایش اختلافات گوناگون و طبقات جورواجور می‌گشت که هر کدام از لحاظ ارزش رؤیا و اعتقادی که الهام می‌کرد، پادگیری اختلاف داشت. ناگفته نپساید که عقیده فلاسفه قدیم در خصوص رؤیا منوط بوده است به مقامی که ایشان بطور کلی به امر پیشگویی در دستگاه فلسفی خود می‌داده اند.

ارسطو در رسالات دو گانه‌ای که صرف بحث در رؤیا کرده، اینطور اظهار عقیده کرده است که رؤیا وسیله‌ایست از برای بازجویی روانی و قاصد خدایان نیست بلکه ریشه‌اش از شیاطین است و جنبه ملکوتی ندارد چنانکه طبیعت هم بخودی خود از شیطانست، نه از خدا. به عبارت دیگر رؤیا يك پدیده فوق طبیعی نیست بلکه تابع قوانین ذهن بشری است که واجد جنبه الهیت است. خلاصه رؤیا را اینطور تعریف می‌کند: فعالیت روح شخصی که بخواب رفته است.

ارسطو به چند خصیصه از خصایص رؤیا آشنا بوده است از قبیل اینکه رؤیا تحریکات جزوی عصبی را که در هنگام خواب بر شخص عارض می‌شود، بزرگ جلوه می‌دهد (شخص در خواب می‌بیند که از وسط آتش باید عبور بکند یا بسیار گرمش است و حال آنکه در همان زمان بر یکی از اعضاء او مختصر گرمی عارض شده است.) ارسطو از اینجا اینطور نتیجه می‌گیرد که رؤیا قادر است نخستین علامات فلان تغییر را در سازمان بدن، به طبیب اطلاع بدهد؛ تنبیری که در هنگام بیداری مشهود نیست (۱).

چنانکه گذشت، پیش از ارسطو پیشینیان تصور نمی‌کردند که رؤیا، مخلوق ذهن شخص بخواب رفته است بلکه آنرا الهامی خداوندی می‌پنداشتند.

پس قدمام در خصوص رؤیا دو گونه طرز تفکر داشتند آنها هم رؤیاهای سادق و هم را که برای نگهداری شخص بخواب رفته از خطر ها یا مطلع کردن او از آئینده بر او نازل می‌شد، از خوابهای کاذب و بی‌حاصل که به زبان صاحب رؤیا بود، ممتاز می‌کردند.

«گروپ» يك چنین طبقه‌بندی‌ای از رؤیا را به ما می‌دهد که خودش از هاکروب و آرتیمیدور (از نویسندگان کلاسیک لاتین. م.) اقتباس کرده است: «رؤیا را به دو دسته تقسیم می‌کردند. دسته‌ای که ریشه‌شان در زمان حال یا گذشته بوده و بهیچوجه از آئینده خبری نمی‌داده‌اند و شامل دو گونه رؤیا بودند عده‌ای که حالت جسمانی یا عکس آن را به صاحب رؤیا می‌نمایانند، مثلاً حالت گرسنگی یا سیری را و عده‌ای که فلان حالت جسمانی را بزرگ جلوه می‌دادند مانند هم خوابکی غولان بازان در خواب. در عوض دسته دیگری از رؤیاها خبر از آئینده می‌دادند و شامل سه گونه بودند. یکی يك نوع قیپ گویی مستقیم بود که در عالم خواب به شخص الهام می‌شد و دیگر پیش گویی فلان حادثه که در آئینده به وقوع می‌پیوست و دیگری رؤیای مرموز

[۱] يك فصل از کتاب معروف بقراط نیز مربوط است به روابط بین رؤیا و بیماری.

بود که احتیاج به تعبیر داشت. نظریه مزبور قرنهای متمادی بر اذهان حکومت میگرد. این تنوع و اختلاف در خصوص رؤیا مسأله تعبیر خواب را سبب گردید. بطور کلی از رؤیا اطلاعات مهمی را انتظار داشتند و حال آن که مستقیماً از تمام رؤیاها سر در نمی آوردند و نمی توانستند به همدک فلان رؤیای غیر قابل درك حاوی منای است بدین جهت کوشیدند محتوی چنین رؤیای غیر قابل فهم را با محتوی فلان رؤیای سهل الفهم و پر معنی عوض کنند. نزدیک او اواخر عصر قدیم بزرگترین معبر و مفسر و یا خوابگزار رؤیا همانا آرتمییدور از مردم دالدیس بوده است که کتاب مفصل اوجیران کتابهای نظیر خود را که ازین رفته است، میکند. (۱)

درك لدنی قدما از رؤیا کاملاً متناسب بود با فلسفه آزمون بطور کلی. چه این فلسفه حقایق صرفاً ذهنی را به عالم خارج منمکس میساخت و بعلاوه گزارش میداد از اثر اساسی خاطراتی که معمولاً به هنگام صبح از رؤیای دوشین در ما باقی می ماند زیرا درین خاطرات، رؤیا در مقابل محتویات خود آگاهی یا وجدان ماقرارد میگیرد و در مقابل آن مثل يك چیز خارق العاده که محصول دنیای دیگر است، جلوه میکند.

نیز این خود اشتباه است که خیال کنیم در روزگار ما، مذهبی که ریشه و اصل فوق طبیعی برای رؤیا قایلست، طرفداری ندارد.

گذشته از نویسندگان مذهبی و عرفانی - که بر اوستی تا موقمی که علوم آنهارا از او هام و تصورات فوق طبیعی منصرف نساخته است، حق دارند بقایای آنهارا حفظ و نگاهداری کنند - مردان زیر کی دیده میشوند که با وجود این که با هر گونه اندیشه غیر منطقی دشمن اند؛ میکوشند تا به وجود و نفوذ قوای روحانی فوق انسانی در مسأله رؤیا و امر خواب دیدن ایمان پیدا کنند. و از زحمت توضیح آن جنبه توضیح ناپذیر رؤیا برهند. (هافتر). ارزشی که بسیاری از دبستانهای فلسفی (از قبیل هم مسلکان شلینگ) برای حقیقت رؤیا قایلند، انعکاسی است بسیار روشن از این که در روزگاران قدیم اصلی ملکوتی از برای رؤیا قایل بودند و این را قابل چون و چرا نمی پنداشتند. منذلك در خصوص قدرت ملکوتی و جنبه پیش گوئی رؤیا، باب چون و چرا بسته نیست. هر اندازه که تمایل به نفی این نوع احتیاجات نزد کسی که به اندیشه علمی عادت کرده است، شدید و قوی باشد، باز باید قبول کرد که رسالات حاوی توضیحات روانشناسی در این باب از عهده حل تمام مشکلات آن بر نمی آید.

دادن گزارش از اطلاعات علمی ما در خصوص مسأله رؤیا کار مشکلی است، چه در واقع درست است که درباره پاره ای از جزئیات موضوع، کارهای جالب توجهی شده است ولیکن وقتی که رویهم رفته به کارهای انجام یافته نظر می افکنیم، پیشرفتی در آن نمی بینیم زیرا موفق نشده اند پایه ای از نتایج اطمینان بخشی بنا بکنند تا جویندگان و محققان بعدی بتوانند روی

[۱] برای اطلاع از تاریخچه تعبیر خواب در قرون وسطی می توان به کتاب دیوژن ویزوئسهای مخصوص آقای فورستر مراجعه کرد، یهودیها به کتابهای آلمولی و آبرام و لولینگر و کار تازه لولر رجوع کنند که رؤیاها را از لحاظ علم روانکاوی مورد بررسی قرار داده است. اعراب به کتابهای درگسل و شوارتز و کشیش مبلغ بنام تفنگچی مراجعه کنند، زاپنیها به کتابهای میورا و ایوایا و چینیها به کتابهای سکر و هندیها به نکالین رجوع کنند.

آن به ساختن بناهای تازه‌ای ادامه بدهند. هر مؤلف نو ظهوری باز به تحقیق در همان موضوعات قبلی می‌پردازد بطوری که اگر من می‌خواستم به این اکتفا بکنم که کار مؤلفان پیشین را دنبال بکنم و به شرح مباحث مورد تحقیق آنها بپردازم، بزم واجب میشد که از دادن گزارشی کلی در خصوص اطلاعات امروز راجع به مسأله رؤیا صرف نظر بکنم. بهمین جهت ترجیح میدهم به افکار رهبری کننده بپردازم. مثلاً درباره هر کدام از قضایا به شرح عناصری که قبلی‌ها از برای حل آن تدارک دیده‌اند، اکتفا می‌کنم. تسلط بر این همه کتابهای پراکنده و متفرق که تا آنهمه قلمروهای مختلف گشاینده میشوند، کار آسانی نیست، پس از خوانندگان خود خواهم شنیدم که اگر دیدند در طی این کتاب هیچکدام از موضوعات اساسی و نقطه نظرهای اصلی از قلم نیفتاده است، خرسند باشند.

تازمانهای اخیر، اغلب مؤلفان خواب و رؤیا و حالات ناراحتی‌های روانی شبیه به رؤیا از قبیل توهم و تصور غیرعادی و غیره را یکجا مورد مطالعه قرار میدادند. اما کارهای تازه‌تر برعکس نشان دهند؛ این موضوع هستند که مؤلفان مایل به محدود کردن موضوع هستند زیرا موضوعات مربوط به روانشناسی رؤیا را جدا ازهم مطالعه میکنند. و علت اینکار بعقیده من اینست که همگی ایمان دارند باینکه روشن بینی و توافق در چنین موضوع پیچیده و مبهمی ممکن نیست مگر بایک سلسله پژوهش‌های ویژه در مباحث مختلفه آن. چیزی که در مقام تقدیم آن هستم یکی از همین پژوهش‌هاست که صرفاً مربوط به روانشناسی است. برای من کمتر فرصت این دست داده‌است که به کار خواب بپردازم زیرا این موضوع کاملاً مربوط به فیزیولوژی است بنابراین پیشنهاد من این نیست که آنچه درین باره گفتنی است، یا گفته شده است، نقل کنم.

پژوهش علمی در رؤیا سرانجام منتهی به بعضی موضوعات میشود که کمابیش بهم مربوطند و ما در صحایف آینده با جمال آنرا از نظر میگذرانیم.

روابط رؤیا با بیداری

فقاوت بسیار ساده شخصی که بیدار شده است، این نکتها جایز می‌شود که رؤیا هر چند که محصول دنیای دیگری نباشد - ممالک شخص نائم یا خواب بیننده را به عالم دیگری می‌برد. پورداخ متخصص معروف در روابط بین روانشناسی و فیزیولوژی که توصیف دقیق و ظریفی از پدیده‌های خواب را بدو مدیون هستیم، این عقیده را طی چند عبارت قابل ملاحظه بیان کرده است، (ص. ۴۷۴) ... هیچگاه زندگانی هنگام روز باغها و شادیاها و خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش تکرار نمی‌شود، بلکه وظیفه رؤیا اینست که شروز را از سرما باز کند و حتی زمانی که روح ما کاملاً متوجه يك موضوع است و دردی وجود ما را سخت زیر فشار قرار داده است یا تمام حواس ما مشغول انجام فلان کار است، رؤیای ما ممکن است حاوی چیزی کاملاً متفاوت باندیای عادی باشد یا آنکه اذین عالم چند عنصری را بگیرد و وارد ترکیبات خودش بکند و یا اینکه ازما فقط آن کیفیت کلی را بگیرد و آنرا بصورت پدیده رموزی درآورد.

ج. ه. فیشته بهمان لحن از رؤیا سخن میگوید و آنرا یکی از محاسن مخنی

ذهن به حساب می آورد که بخودی خود درمان میشود. ل. شتراپیل نیز در کتاب مهمش مطالبی ظریف مطالب بالا ذکر کرده است: «کسی که خواب می بیند از عالم خود آگاهی بیدار منحرف میشود». (ص ۱۶)، «حافظه مربوط به محتوی منظم و شیوه طبیعی و معمولی خود آگاهی بیدار تقریباً در هنگام رؤیا ازین میرود». (ص ۱۷)، «روح در هنگام رؤیا تقریباً معدوم است و کاملاً از خاطرات عادی و شیوه هنگام بیداری خود عاریست». (ص ۱۹). اما باین وجود بسیاری از محققان که عده آنها قابل ملاحظه است از نظریه ای کاملاً مخالف نظریه سابق الذکر درخصوص روابط رؤیا با بیداری دفاع کرده اند. مثلاً هافنر مینویسد: «پیش از همه باید گفت که رؤیا، زندگانی موقع بیداری را ادامه میدهد و رؤیاهای ما پیوسته با محتویاتی که اندکی پیشتر در خود آگاهی ما وجود داشتند، مربوط است و يك مشاهده موشکافانه تقریباً همیشه مؤید این موضوع بوده است که رؤیا با حوادث روز پیش مربوطست» (ص ۱۹). ویگانت مستقیماً نظر بورداخ را که در سطور بالا ذکرش رفت چنین تکذیب میکند: «اغلب اوقات کاملاً آشکار است که رؤیا عوض آنکه ما را ازین عالم عادی و معمولی نجات بدهد، دوباره بهین عالم باز میگرداند».

هوری در یکی از دستورات العمل های مختصر خود تصریح میکند: «ما خواب گفته ها و آرزوها و خواستها و کرده های خود را می بینیم». (ص ۵۶)

چنین در کتاب خود بنام روانشناسی، که در سال ۱۸۵۶ انتشار یافته است، اندکی با الصراحه می نویسد: «محتوی رؤیا همواره کم و بیش تابع شخصیت فردی، سن، جنس، وضع، تحصیلات، عادات حوادث و تجارب تمام دوره زندگانیست». (ص ۵۳). فیلسوف معروف بنام ای. ج. ای. هاس در کتاب معروف خود از همه روشن تر نوشته است: «تجربه نشان می دهد که ما همیشه هدفهای شدیدترین شهوات خودمان را در رؤیا می بینیم. پس واضح است که شهوات ما در تشکیل رؤیاهای ما مؤثر است. مثلاً شخص جاه طلب خواب علامات اقتدار را می بیند که باو داده اند (شاید فقط در خیالش) یا باو خواهند داد در صورتی که مرد عاشق خواب زن مطلوبش را می بیند. تمام خواهش ها و نرفتهایی که در نهاد ما خفته است، بشرط آنکه با يك محرك غیر مشخص تحريك بشود، ممکن است رؤیائی ایجاد کنند که حاوی عناصر هم بسته و متداعی با آنها باشد یا این عناصر را با رویایی که از پیش ساخته و پرداخته شده است در پیامبرد».

قدما نیز چنین می اندیشیدند و اینک از کتاب مردود رادستوگ قصه ای نقل می کنم و خطایار شاه به توصیه مشاورانش از لشکر کشی به یونان صرف نظر کرده بود اما پیوسته رؤیاها او را به این کار تشویق می کردند.

اردوان، آن پیشگوی دانا، بدستی باو گفت که محتویات رؤیاها اغلب نشانی از افکار هنگام بیداری را در بر دارند».

تباين میان دو نظریه ای که ذکرش گذشت، کاستی ناپذیر است. همین امر در اف. دو بل یو هیلدبرانت تأثیر کرد و نوشت: «جنبه های مخصوص رؤیا جز وسیله يك سلسله تباين ها قابل توجه و توضیح نیست، تباين هایی که ظاهراً ممکن است به تناقضات کلی مبدل گردند...»

«نخستین تباين از یک طرف پرت افتادگی رؤیا و جدا افتادن کامل آن از حیات واقعی

و حقیقی و از طرف دیگر تجاوز همیشه و متقابل آنهاست نسبت به یکدیگر بطوریکه همواره بهمدیگر هم بسته هستند. رؤیا از واقعیت موقع بیداری فرق دارد و واجد يك چگونگی کاملاً مسدود و جدا از حیات واقعی می باشد و میان رؤیا و حیات واقعی و رطبه ای عبور ناکردنی وجود دارد رؤیا مارا ازین عالم سوا میکند و خاطرات آنرا از ضمیر ما می زداید و ما را در عالمی دیگر جای می دهد و در آنجا واجد حیاتی کاملاً متفاوت با حیات این عالم که در نفس امر هیچگونه وجه مشترکی باهم ندارند، می شویم، هیلد برانت، سپس نشان می دهد که چگونه، هنگامیکه بخواب می رویم، تمام وجود ما با همان هیأت وجودیش با اصطلاح در تله ای ناپدید میشود. مثلاً شخص در خواب می بیند که از سن هلن عبور کرده است تا از شراب عالی لاموزل به ناپلئون تعارف بکند و امپراطور سابق فرانسه بگرمی او را می پذیرد و شخص وقتی که بیدار میشود از فراق چنین رؤیای دلکشی متحسر می گردد. حالا رؤیا را با واقعیت مقایسه کنیم. شخص سابق الذکر هیچگاه شراب فروش نبوده و هیچوقت هم بفکر چنین حرفه ای نیفتاده است و هیچوقت هم مسافرتی نکرده و مقصدش سن هلن نبوده است و علاقه ای هم به ناپلئون نداشته بلکه نسبت به دو کینه ای مبین خواهانه داشته است. و انگهی شخص نائم موقع مرگ ناپلئون هنوز بدنیای نیامده بوده است، پس ممکن نبود با او ارتباط خصوصی داشته باشد. بدین ترتیب حوادث رؤیا ظاهراً چیزی بیگانه در نظر ما جلوه میکند که میان دو قسمت زندگی که متجانس اند و یکی دنیای دیگر است، گنجانیده شده است.

هیلد برانت در اینجا ادامه داده می گوید: با آنچه گذشت باز باید گفت که عکس این موضوع هم راست و درست است زیرا هم میشود گفت که خواب و بیداری باهم مربوطند و هم میشود گفت که بهم مربوط نیستند و حتی میشود گفت هر آنچه را که رؤیا بنمایاند، باز آنرا از زندگانی واقعی و از ذهن آدمی که در جای خود محصول دنیای واقعی و عادت است، گرفته است... هر اندازه که نقش رؤیا عجیب و غریب جلوه بکند باز هیچگاه قادر نیست از تأثیر و نفوذ این عالم در امان باشد، و عالیترین مخلوقاتش را مثل پست ترین آنها مدیون دیده ها و شنیده ها یا گفته ها و پندارهای موقع بیداریست، بیبارت دیگر رؤیا وابسته به آنچه چیز است که بیشتر در هنگام بیداری بر ما گذشته است اعم از آنکه در خودمان گذشته باشد یا در محیط مان.

۲ - عناصر رؤیا

حافظه در هنگام رؤیا

تقریباً یقین داریم که تمام عناصر مرکبه رؤیا بنحوی نامشخص محصول زندگانی ماست پس این عناصر در هنگام رؤیا دوباره زنده شده در ذهن بچولان درمی آیند اما نباید باور داشت که رابطه میان محتویات رؤیا و موقع بیداری مثل حقیقت بارزی بمحض مقایسه این دو پیش چشم آشکار شود. بلکه بر عکس باید با دقت این رابطه را مورد مذاقه قرارداد چه در موارد عیدیه این رابطه کاملاً ناپیدا و مستور است و موجب این پدیده آنست که هنگام رؤیا، حافظه مایک سلسله جنبه های ویژه ای عرضه میکند که با وجود اینکه مشاهده کردنی هستند

تاکنون نتوانسته اند آنها را توضیح کنند و حال آنکه بررسی آنها بی ارزش نیست. ددوله نخست باید گفت که رؤیا عناصری را عرضه می کند که ما نمی توانیم بعنوان اینکه جزء خود آگاهی یا تجارب هنگام بیداری ما بوده است آنها را باز بشناسیم شخص بخاطر می آورد آنچه را که در ضمن رؤیا دیده است. اما بخاطر نمی آورد که چگونه و کی چنین چیزی در هنگام بیداری بر او گذشته است بنا برین نخواهد دانست که سرچشمه خوابش از کجا بوده است، لذا باین فکر می افتد که آنرا به يك قدرت آفریننده مستقلی منسوب سازد و تا موقعی که يك حادثه جدید، خاطره محوشده حادثه سابق را در خاطرش احیاء نکند پی به اصل و ریشه خوابش نمی برد. آنوقت باید قبول کرد که شخص دانسته است و در موقع رؤیا بخاطر آورده است آنچه را که در هنگام بیداری در دسترس قوه حافظه اش قرار نمی گرفت.

دلبوف موضوع زیر را که از تجربه های شخصی خود استنباط کرده است، برای ما حکایت میکند. در خواب دید که حیاط خانه اش مستور از برف است و دو سوسمار کوچک نیز در آن بچشم می خوردند که از سرما خشک شده و در برف مدفون گشته اند و او آنها را برداشت و گرم کرد و به سوراخ کوچک خودشان در بطن دیوار برگرداند و علاوه برین چند برگ از سرخس کوچکی که روی دیوار می روید و مورد علاقه آنها بود، برداشت و در دهانه سوراخ گذاشت و در عین رؤیا می دانست که این گیاه نامش: اسپلینیوم روتا مورا لیس است. رؤیا ادامه یافت؛ و پس از آنکه چند حادثه دیگر هم درین میانه رخ داد، باز سوسمارها به میدان آمدند و دلبوف با حیرت دید که از بقایای آن سرخس دو جانور نوظهور تشکیل شده است. آنوقت سرش را بطرف دیه برگرداند و چشمش به سوسمار پنجمی و بعد به ششمی برخورد که راه سوراخ مزبور را در پیش گرفته بوده اند. سخن کوتاه، چیزی نگذشت که تمام جاده از دسته های سوسمار پوشیده شد و جلگی بطرف يك مقصد به پیش می رفتند.

دلبوف نام لاتینی عده کمی از گیاهان را می دانست و در موقع بیداری نام اسپلینیوم را نمی دانست. خلاصه با متعجب دریافت که گیاهی بدین نام نیز واقعاً وجود دارد و رؤیا این نام گذاری را تنبیه داده بوده است زیرا نام حقیقی آن اسپلینیوم روتا مورا لیا بوده است. پس چنین اتفاقی را نمیشد تصادفی و بدون مقدمه تصور کرد و دلبوف از خود می پرسید کلمه اسپلینیوم از کجا به منز او خطور کرده بوده است رؤیا در سال ۱۸۶۲ اتفاق افتاده بود؛ شانزده سال بعد، فیلسوف مزبور به دیدن یکی از دوستانش رفته بود، آنجا چشمش به آلبومی از گیاهان خشک شده، قلیز آنچه را که در نواحی مختلف سوئیس برای هدیه یادگاری به خارجیانی می فروشتند، افتاد. خاطره ای در ذهنش زنده شد، بر فور مجموعه گیاه را گشود و در آنجا چشمش به اسپلینیوم که در خواب دیده بود افتاد و بیاد آورد که خود نام لاتینی آنرا نوشته بوده است آنوقت توانست ارتباط میان خواب و بیداری را دریابد. در سال ۱۸۶۰ - دوسال پیش از رؤیای سوسمارها - خواهر همین دوستش در طی مسافرت ماه عسل - از دلبوف دیدن کرده بود، آلبوم مزبور را که از برای برادرش

(۱) و اشید نیز عقیده دارد که زبانهای خارجه را گاهی به هنگام خواب خیلی فصیح تر

و روان تر از موقع بیداری حرف می زنند.

ندارد دیده بود ، در دست داشت و دلبوف با استفاده از دیکته یکنفر گیاهشناس اسامی لاتینی گیاهان خشك شده آنرا نوشته بوده است .

دلبوف به مدد همین حسن تصادف ، ریشه يك قسمت دیگر از رؤیای خود را که از یاد برده بوده است به یاد آورد . در سال ۱۸۷۲ يك مجلد کهنه از يك روزنامه مصور ، بدستش افتاد و در آنجا قطار سوسارهایی را که در خواب دیده بود ، باز یافت این مجلد مربوط به سال ۱۸۶۱ بود و دلبوف به یاد آورد که به محض انتشار آنرا مشتري شده بوده است .

این موضوع که رؤیا از خاطراتی استفاده میکند که بهنگام بیداری در دسترس حافظه قرار نمی گیرد ، آنقدر از لحاظ نظری جالب توجه و مهم است که باز در ضمن توضیح رؤیاهایی نظیر رؤیای سابق الذکر ، درین باره پافشاری بیشتری خواهم کرد . هوری نقل میکند که مدتی کلمه موسیدان اغلب بهنگام روز از خاطرش می گذشت و می دانست که این نام شهری از فرانسه است و لاغیر . روزی در خواب دید که با شخصی که خود را اهل موسیدان می دانست . صحبت می کند و وقتی از او پرسید که موسیدان کجاست ، شخص مخاطب گفت که مرکز یکی از ولایات بنام دوردوننی .

وقتی که بیدار شد ، باور نکرد اما با مراجعه به يك فرهنگ جغرافیائی پی برد به اینکه آنچه را که در رؤیا دیده بوده است ، کاملاً درست است و اطلاعاتی که رؤیا در اختیارش گذاشته بود ، بیشتر از اطلاعاتی بود که بهنگام بیداری بدست آورده بوده است اما هر قدر کوشید نتوانست ریشه و سرچشمه اصلی فراموش شده خوابش را پیدا بکند .

چون هم درس ۵۵ کتابش داستانی را نقل میکند که کاملاً شبیه رؤیای سابق الذکر است و باید میان آنها از جمله رؤیای سکالیکر پیر را گنجانده که منظومه ای در ناحیه ورون در مدح مردان مشهور نوشته بود . وی در خواب دید مردی را که نامش پرونیولوس بود و ازینکه نامش را او در کتابش ذکر نکرده بود از او گله کرد سکالیکر با اینکه چنین نامی را به یاد نیاورد ، اشدای برایش ساخت و پسرش بعدها در شهر ورون مطلع گردید که سابقاً مرد منتقد چیره دستی درین شهر زندگی میکرد که اسمش پرونیولوس بوده است .

هر وی دوسن ونیس (بقول واشید درس ۲۲۲) رؤیائی را در کتابش نقل میکند که از نظر رابطه رؤیا با حافظه جالب است و واجد این جنبه مخصوص است که خاطره ای که در طی يك رؤیا ناشناخته مانده در رؤیای دومی حاضر شد ولی همیشه ناشناخته ماند : شب دیگر زن بوری را که برنك ملا بود در خواب دیدم که با خواهرم صحبت میکرد و يك كار كوچك قلابدوزی خود را پدو نشان میداد . در ضمن رؤیا خیال کردم که کاملاً او را بجا آورده ام و حتی این حدس درمن قوت گرفت که او را بارها ملاقات کرده ام ، مع الوصف بیدار شدم و قیافه او که هنوز در ذهنم حاضر بود ظاهراً کاملاً ناشناس جلوه کرد دوباره خوابیدم و باز همان زن را در خواب دیدم در ضمن رؤیا خاطره لحظات بیداری موقتی خود را با نضام اثر این احساس که زنی در نظرم جلوه کرده بود که هیچگاه ملاقاتش نکرده ام همه و همه را در ذهنم حفظ کردم وقتی که دستخوش خیالات بی پایه رؤیا شدم ، تعجب کردم و از خود پرسیدم چگونه تا این حد فاقد حافظه شده ام و بعد با آمیختن عدم یکپارچگی رؤیا با خاطره فکری

که در صدد روشن کردن آن بودم، نزد زن بور رفتم و ازینکه روزی لذت صاحبش نصیب شده بوده است یانه، پرسشی کردم و او در جواب گفت: یقیناً مگر آب تنی های پورنیک را از یاد برده ام این کلمات در من مؤثر افتاد و کاملاً بیدار شدم و آنوقت البته مواقعی را که این خاطره دلکش نصیب شده بود بیاد آوردم.

مؤلف مزبور در کتاب دیگر خود (در کتاب واشید ص ۲۳۳) چنین حکایت میکند: یکنفر موسیقیدان از دوستانش روزی در خواب آهنگی را شنید که در نظرش کاملاً تازه و بکر جلوه کرده بوده اما پس از گذشت سالها سرانجام آنرا در یک مجموعه کهنه از قطعات موسیقی پیدا کرد که مدت ها پیش ازین آنرا بدست آورده بوده است.

هایرس در کتاب (اقدامات انجمن تحقیقات روانی) درست یک مجموعه از رؤیا های نظیر رؤیا های مزبور را منتشر کرده است.

همه کسانی که بسا له خواب پرداخته اند بخوبی میدانند که رؤیا تا اندازه ای از خاطرات و معلومات ما را که بهنگام بیداری خبری از آن نداریم، بهنگام خواب در اختیار ما می گذارد: تحقیقات مربوط بر روانکاو من در خصوص مبتلایان بامراض روانی که در صحایف آینده از آن سخن خواهم گفت، چندین بار در هفته، بمن مجال میدهند تا برای بیمار ثابت بکنم که نقل قول ها و کلمات مخالف حیا و عفت و سایر چیزهای مشابه را که بهنگام بیداری فراموش می کنند ولیکن بهنگام رؤیا بخاطرشان می آید، خیلی خوب میدانند، باز دلم میخواهد موردی بسیار ساده از اینگونه رؤیاها را در اینجا نقل کنم چه از اینجا بسادگی میتوان دریافت که چهمنبی است که حافظه در موقع رؤیا بدان دسترسی دارد، ولی در موقع بیداری ندارد. یکی از بیماران در طول رؤیای درازی دید که در کافه ای نشسته و دو که تنی زوفا که دستور داده است. پس ازینکه خوابش را برای من تعریف کرد، از من پرسید که واقماً این چه بوده است که من دستور داده بودم، زیرا هیچگاه چنین اسمی را نشنیده بودم. من باو جواب دادم که این نام فلان عرق لهستانی است و او نیست که این نام را در رؤیا ابداع کرده است؛ چه من چنین نامی را سالها بود که در اعلانها دیده بودم، نخست نخواست باورم بکند ولی چند روز بعد وقتی که یک کافه رفت و آنچه را که در رؤیا دیده بود، در بیداری انجام داد، نام مزبور را در نبش خیابانی که از ماهها پیش اقلاً روزی دو بار از آنجا عبور میکرد، روی اعلانی دید.

خودم نیز آزموده ام که چه نقش جالب توجهی اتفاق در کشف سرمنشاء عناصر گوناگون رؤیا بازی می کند سالها بود که عکس منار یک ساختمان بسیار ساده دست از سر من بر نمیداشت و منم بخاطر نمی آوردم که آنرا جایی دیده باشم. اما یکدفعه در یک ایستگاه کوچک میان سالزبورگ و رایخنهال آنرا بیجا آوردم چه نخستین بار در سال ۱۸۸۶ از آنجا عبور کرده بودم و خاطره این منار در خاطر من مانده بود بدون آنکه در دسترس حافظه ام در موقع بیداری قرار گرفته باشد.

بسیار موقعی که بیش از اندازه سرگرم مطالعه رؤیا بودم، عکس فلان محل عجیب و غریبی که پیوسته در ضمن رؤیاها می، مزاحم من بود و برایم تحمل ناپذیر شده بود. درست

چپ خود در محلی که فاصله معینی از من داشت ، اطاق تاریکی را مه‌دیدم که چندین مجسمه از سنگهای ریگی نا بهنجار از آن جدا میشدند . خاطره محوی که نمیخواستم بدان‌اهمیتی بدهم ، بیادم آورد که این منظره مدخل فلان محل مخصوص آبجو سازیت ، اما نمیتوانستم از عهده توجیه معنی و سرمنشاء چنین عکسی یا تصویری برآیم . در سال ۱۹۰۷ تصادفاً پیادو رفتم . جائیکه بدیختانه از سال ۱۸۹۵ پا در آن نگذاشته بودم و نخستین سرکشی من نیز به علاوه ناتمام مانده بود چه نتوانسته بودم نقاشی‌های دیواری ژئوتو را در « مادونا دل آرنه » بینم و وقتی که فهمیدم کلیسای کوچک مزبور آنروز بسته‌است ، عقب‌گرد کرده بودم ، پس در دومین سرکشی خود که دوازده سال پس از آن تاریخ انجام میگرفت ، دوباره راه « مادونا دل آرنه » را در پیش گرفتم ، درست چپ جاده‌ای که با آنجا منتهی میشد ، بدون شك آنجا یک باجبار در سال ۱۸۹۵ عقب‌گرد کرده بودم ، چشم بمحلی افتاد که مجسمه هائی از سنگهای ریگی ناهنجار داشت و من اغلب آنرا در رؤیا دیده بودم . و این مدخل باغ يك دستوران بود .

دوران کودکی یکی از منابیی است که مهمترین قسمت رؤیا از آن سرچشمه میگردد ، مخصوصاً رؤیاهایی که در موقع بیداری از خاطر محو میشوند و ما از آن استفاده‌ای نمیکردیم . هم اکنون چند نفر از مؤلفان را نام خواهم برد که این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند .

هیلدبرانت (ص ۲۴) « امروز همه متفق القولند که رؤیا گاهگاهی وفادارانه و با صحتی خارق‌العاده حوادثی از دوران کودکی را بما عرضه میکند که خودمان آنها را فراموش کرده‌ایم . »

شتر امپل (ص ۴۰) چنین میگوید : « جالب توجه‌است مشاهده این پدیده که رؤیا تصاویر اماکن و اشیاء و اشخاصی را که زیر عمیق‌ترین رسوب‌های حوادث دوران کودکی مدفون گشته‌اند ، با همان تازگی و بی‌کم و کاستی روز اول در ذهن ما احیاء میکند . غرض فقط آن دسته از حوادث یا تأثراتی نیست که یا ما را بشدت زیر تأثیر قرار داده بودند یا اینکه با ارزشهای بزرگ روانی همیشه و متداعی شده بودند و پس از مدتی بمنوان خاطرات واقعی در رؤیا جلوه کنند و خود آگاهی یا وجدان از باز یافتن آنها در هنگام بیداری خشنود گردد بلکه در اعماق حافظه رؤیایی ما تصاویری از اشیاء و اشخاص و اماکن و حوادث گذشته هست که یا موقع عارض شدن به ما آنچنان مؤثر نبودند و یا اینکه فاقد هر گونه ارزش روانی بودند . و یا با از دست دادن صفات دوگانه بالادر گذشته ، دیگر چه در رؤیا و چه در بیداری ، بیگانه جلوه میکنند و باید آشنایی آنها را پس از کشف ریشه اصلی شان ثابت کرد . »

ولکت (ص ۱۱۹) خاطرنشان میسازد : « شیوه‌ای که خاطرات دوران کودکی و جوانی ما از آن استفاده کرده وارد رؤیاهای ما میشوند ، بنحو ویژه‌ای قابل ملاحظه‌است . رؤیا بطور خستگی ناپذیری چیزهایی را بطاطر ما می‌آورد که بهیچوجه بدان فکر نمیکنیم و ارزش و اعتبار خود را در نظر ما از دست داده است . »

موری حکایت میکند که در روزگار کودکیش همواره از هو که موطنش بود به

دهکده همایه موسوم به تریلیپور که پدرش در آنجا سرپرست ساختمان يك پل بود ، می‌رفته است . شبی در خواب دید که در تریلیپور است و در کوچه ها بازی میکند . مردی که لباس متحدالشکلی در بر کرده بود ، بدو نزدیک شد و هوری اسمش را پرسید ، اسمش ت... و محافظ پل بود . وقتی که بیدار شد در صحت خاطره اش شك کرد و از کلفتی که از زمان کودکی او نزدش بود و کاملاً پیر شده بود سراغ چنین آدمی را گرفت و کلفت پیر جواب داد: «یقیناً ، این شخص محافظ پلی بود که پدر شما سرپرست ساختمان آن بود .»

حمیت خاطر ارات دوران کودکی که از رؤیا سردر می‌آورند باز بنحو روشن تر در موردی که هوری از شخصی بنام ف... حکایت میکند ، برای ما ثابت میشود . این شخص دوران کودکی را در شهر « مونتبریسون » گذرانده بود و پس از گذشت بیست و پنج سال دوباره بفکر زیارت اقوام قدیمی و موطن اصلی اش افتاده بود و شب پیش از حرکت ، در خواب دید که به مقصد رسیده است و نزدیک شهر مزبور به مرد ناشناسی برخورد کرده که خودش را آقای ت... رفیق پدرش معرفی کرده است . شخص نائم میدانست که در ایام کودکی مردی را بدین نام میشناخته است ، اما وضع قیافه اش را بخاطر نمی‌آورده ولی چند روز بعد ، وقتی واقعاً به مقصد رسید ، همان مکانی را که در رؤیا دیده بود و تصور میکرد که هیچ وقت آنرا ندیده است ، در عالم واقع دید و با مردی برخورد کرد که همان آقای ت... قهرمان رؤیای ایشان بود . منتهی این یکی اندکی مسن تر بنظر میرسید . اکنون میتوانم در اینجا یکی از رؤیاهای خود را که عوض خود خاطره کودکی ، رابطه ای را بیاد می‌آورد ، نقل بکنم :

شخصی را در خواب دیدم که میدانستم طبیب موطن منست . صورتش نامشخص بود و با صورت یکی از معلمان مدرسه ای که هنوز هم او را می‌بینم ، اشتباه میشد . وقتی که بیدار شدم نتوانستم جهت ارتباط این دورا دریابم . در خصوص این پزشك با مادرم صحبت کردم ، و مطلع شدم که يك چشم بوده است و معلمی که خوابش را دیده بودم نیز يك چشم بود . سی و هشت سال میشد که پزشك مزبور را ندیده بودم و تا آنجا که بخاطر دارم در مواقع بیداری بهیچوجه باو فکر نکرده بودم هر چند که اثر جراحی او هنوز در صورتم خودنمایی می‌کرد .

ظاهراً مشاهده های مؤلفان متعدد دایر بر اینکه عناصر رؤیا غالباً از مؤثرهای روزهای پیش گرفته میشود ، اهمیت نقش مؤثرهای دوران کودکی را در امر رؤیا اثبات میکند و روبر درس ۴۶ کتابش حتی اظهار عقیده میکند : « بطور کلی رؤیای طبیعی و غیر مرضی حاوی مؤثرهایی است که در روزهای پیش بر شخص عارض شده است .» در واقع اینطور درمی‌یابیم که نظریه روبر در خصوص رؤیا متضمن این نکته است که حوادث قدیمی به عقب و در عوض تأثرات تازه به جلو رانده میشوند . نظریه روبر درست و تحقیقات شخصی من نیز مؤید آنست . نلسون ، محقق آمریکائی ، چنین عقیده دارد که رؤیا تأثرات دیروز یا پریروز را در خود جلوه میدهد در صورتی که تأثرات مزبور با اندازه کافی شدید و عمیق باشند .

چندین نفر محقق دیگر که در خصوص ارتباط عمیق بین خواب و بیداری شکی ندارند ، چنین مشاهده کرده اند که از تأثراتی که عمیقاً ذهن را بخود مشغول داشته اند ، جز آن عده که بنحوی از انحاء به عقب رانده شده اند ، بقیه در رؤیا ظاهر نمی‌شوند ، یعنی اگر یکی از

دوستان ما بمیرد ، مدتی خوابش را نمی بینم تا آنکه غمش فراموش شود و ظاهراً فراموش کنیم (از قول دلاژ) . در هر صورت ، یکی از تازه ترین مشاهدات گران خانم ها لایم نونهانی کاملاً بر ضد گفته ما جمع آوری کرد ، و اظهار عقیده کرده است که درین جا شخصیت شخص نام را باید در نظر گرفت .

سومین جنبه مخصوص حافظه در رؤیا که قابل ملاحظه و از دركنا کردنی ترین جنبه های آنست ، همانا انتخاب عناصریست که دوباره در ذهن احیاء میشوند . بدین معنی که از لحاظ جلوه گردیدن در رؤیا آن عده از تأثیرات مهم و ارزنده است که در وقت بیداری بی معنی تر و کم اهمیت تر از سایرین تلقی شده باشد . من درینجا رشته سخن را بدست محققانی میدهم که شگفتی خود را درین مورد بشدیدترین وجهی بیان کرده اند .

هیلدبرانت (درس ۱۱) چنین مینویسد : «جای شگفتی اینجاست که رؤیا عموماً عناصر خود را از عناصر مهم و قابل ملاحظه استخراج نمیکند و به تأثراتی که ارزش آنها هنگام بیداری موجب تحریک شدید ما شده است ، توجهی ندارد ، بلکه از تأثیرات فرعی و درجه دوم سابق یا اسبق و یا خیلی جدید و تازه استفاده میکند . مرگ دوستی که موجب ملال و افسردگی ما شده است و تحت تأثیر تألمات ناشی از آن شب هنگام بخواب رفته ایم ، در ضمن خواب از خاطر ما محو میگردد تا آنکه دو باره ، بیداری بایک قدرت منحوسی آنرا بخاطر بر گرداند . اما در عوض اگر زگیلی روی پیشانی رفیقی ببینیم ، هر چند که يك لحظه هم در خصوص آن فکر نکرده باشیم ، باز ممکن است در رؤیای ما نقش مهمی را بازی بکند شتر اهییل (درس ۳۹) اشعار میدارد که در ضمن تطبیع رؤیاها گاهی به جرئیاتی بر می خوریم که از زندگانی روز پیش یا روزهای پیشین استخراج شده است اما آنقدر بی معنی و فاقد ارزش بوده است که وجدان و یا خود آگاهی در وقت بیداری توجهی بدان نکرده و حافظه هم بی فاصله پس از چند لحظه ای آنرا فراموش کرده است : از قبیل حرفهایی که به تصادف می شنویم یا حرکاتی که بطور سطحی بدان نگریسته ایم یا اشیاء و اشخاصیکه خیلی زود از میدان حواس ما خارج میشوند ، یا چند قطعه کوچک خواندنی که بطور سریع آنرا مرور کرده ایم و الخ .»

هاولوک الیس (درس ۷۲۷) چنین مینویسد : «تأثیرات عمیق هنگام بیداری ، تأثراتی که مستلزم صرف نیروی روانی بیشتریست ، همان تأثراتی نیستند که معمولاً یکدفعه از رؤیاهای ما سردر می آورند . بلکه تأثیرات تصادفی و باسلاخ « فراموش شده » هنگام بیداری است که دوباره در رؤیا رخ می کشانند . تأثیرات روانی که بشدت بیدار میشوند ، آنهایی هستند که در عمیق ترین طبقات ما خفته اند .»

بینز (درس ۴۵) برای انتقاد از توجیهات خود از همین اختصاصات رؤیا شروع می کند : «در رؤیای غیر مرضی هم مشمول چنین مسائلی است . در مثل چرا عوض آنکه ، همواره تازه ترین خاطرات خود را در خواب ببینیم ، اغلب بدون هیچگونه دلیل پازری ، در گذشته ای دور دست و نسبتاً خاموش ، غرق می شویم ؟ چرا اغلب تأثیرات بی ارزش انگیزه رؤیای ماست و چرا مفر ما موقعی که بشدت تحت تأثیر قرار می گیریم و حتی هنگامیکه يك تحریک شدید

کاملاً پنازگی فلان تأثیر را در آن احیاء میکند ، جامد و گنگ برجای میماند ، از آنچه گذشت بسادگی میتوان دریافت که چگونه ترجیح تأثیرات فرعی و بی اهمیت از طرق رؤیا اغلب موجب این شده است که رابطه میان رؤیا و بیداری را منکر شوند و دلیلی برای اثبات آن در دست نداشته باشند. بهمین علت است که خانم کالکینس در آمار رؤیا های خودش (ودوستانش) دو درصد رؤیاها را فاقد این ارتباط بشمار می آورد. یقیناً هیلد برانت حق دارد وقتی که عقیده مند است که اگر تمام رؤیا های خودمان را دقیقاً بررسی کنیم ، ریشه آنها در تأثیرات زمان بیداری خواهیم یافت . راستی که وی چنین کوششی را بی حاصل و خسته کننده میداند زیرا همواره باید از گوشه و کنار و زوایای دوردست حافظه چیز های بی ارزش را بیرون کشید یا لحظاتی را که خیلی بیشتر ازینها بر آدم گذشته است دوباره در ذهن زنده کرد . من بنوبه خود متأسفم ازینکه محققین چنین حاذق از راهی که بخوبی می توانست در آن پیشرفت بکنند ، بدین ترتیب منصرف شده است چه خیلی زود می توانست بر مرکز توجه و تفسیر رؤیا دست پیدا بکنند .

وضع حافظه در رؤیا یقیناً برای تمام نظریه های راجع به حافظه پرمسئله است چه این موضوع به مامیاموزده که هیچکدام از آنچه را که در عالم بیداری واجد و دارا بوده ایم . هیچوقت از دست نخواهیم داد . (از قول شولتز) یا بقول دلبوف: « هر تأثیری که از آن بی ارزش تر نباشد؛ اثری منجوشدنی در ذهن ما باقی میگذارد که بینهایت قابلیت دوباره زنده شدن در ذهن را دارد. » و این نتیجه است که بسیاری از پدیده های مربوط به بررسی نفسانیات از لحاظ امراض عصبی؛ ما را بدان رهبری میکند؛ این امکانات خارق العاده؛ حافظه در رؤیا را زمانی باید بیاد آورد که با تئوری هایی سروکار پیدا میکنیم که بیهودگی و اضمحلال کسبختگی رؤیا را از راه فراموش شدن نسبی آنچه را که بهنگام بیداری میدانستیم ، توجیه میکنند .

با توجه بدانچه گذشت اینک میتوان دریافت که پدیده خواب را میتوان در موضوع حافظه گنجانید و رؤیا را جلوه گاه فعالیت زاینده که حتی بهنگام شب هم آرام نیست؛ دانست؛ تحقیقاتی از نوع تحقیقات پیلتز که عقیده دارد میتوان رابطه ای محکم میان لحظه وقوع رؤیا و محتوی آن برقرار کرد، با این نظرات موافق نیست. مثلاً در یک خواب عمیق ممکن است رؤیای ما حاوی تأثراتی باشد که خیلی پیشتر از آن در یک گذشته بسیار دوردست؛ به ما دست داده باشد؛ و حال آن که طرف های صبح رؤیا های ما بیشتر جلوه گاه تأثیرات جدید است. اما چنین طرز تفکری در همان وهله نخست بدلیل شیوه ای که رؤیا در بکار بردن عناصر قابل حفظ شدن دارد، نام صحیح جلوه میکند. شتر اهلل به حق توجه را بدین موضوع جلب میکند که حوادث زمان بیداری هیچوقت در رؤیا تکرار نمیشود چه رؤیا خیلی چیز های فرعی بدن ما فزاید بطوری که یا اصل حادثه ناپدید میگردد یا بکلی تغییر هیأت میدهد و یا این که حادثه ای کاملاً بیگانه جانشین آن میشود . رؤیا ممکن است قسمتهایی از واقعیات موقع بیداری را عیناً نشان بدهد و این نکته بعدی محقق است که میتوان از آن استنتاجات ثنودیک استخراج کرد، با این وجود مستثنا آتی هم در میانه هست . مثلاً ممکن است فلان رؤیا بعدی کامل ولی کم و کاست، فلان حادثه هنگام بیداری را جلوه بدهد که حافظه در هنگام عادی نیز از عهد چنین کاری بر نیاید . دلبوف حکایت میکند که یکی از همکارانش

در دانشگاه فلان گرهشی را که با انومویل انجام داده بود، عیناً و بدون هیچگونه کم و کاستی در خواب دید. خانم کالکینس به دو رؤیا اشاره میکند که دقیقاً و عیناً فلان حادثه روز پیش را دوباره جلوه داده بودند. خودم نیز، اندکی بعد؛ رجعت حوادث بچگی را در رؤیا؛ بطور نمونه، نقل خواهم کرد (۱).

۳. انگیزه‌ها و منابع رؤیا

این ضرب‌المثل عامیانه که در رؤیا از معده سرچشمه میگیرد، «مبین همان چیز است که ما محرکات و انگیزه‌ها یا منابع رؤیا می‌نامیم». پشت سر این استنباطات و ادراکات نظریه‌ای وجود دارد که رؤیا را معلول اختلالی می‌داند که بهنگام خواب بر بدن عارض میشود بطوری که اگر عنصری خواب‌مارا بهم نزنند، بهیچوجه رؤیایی در کار نخواهد بود زیرا رؤیا را عکس‌العملی بر ضد این اختلال بحساب می‌آورد.

محققانی که درخصوص رؤیا کار میکنند؛ محل وسیعی برای علل بوجود آورنده آن قایل هستند، آشکار است که این مسأله زمانی مطرح بحث و فحص واقع گردید که زیست‌شناسان رؤیا را هدف تحقیقات خود قرار دادند. قداماً که رؤیا را فرستاده خدایان می‌پنداشتند؛ کاری باین نداشتند که منابع آن را در انگیزه‌های طبیعی جستجو کنند چه رؤیا فرستاده خدایان و یا شیاطین بود و محتویات آن منوط به اراده و دانائی آن‌ها میشد؛ علم، درعوض، بی‌فاصله از خود می‌پرسد آیا محرک رؤیا همواره یکی است یا متعدد و بعداً این مسئله مطرح میشود که آیا این محرک به تن‌مربوط است یا به روان.

ظاهراً اغلب محققان عقیده دارند که علل اختلال در هنگام خواب و بالنتیجه منابع رؤیا ممکن است متعدد باشد و از تن‌یا روان سرچشمه بگیرد. اما همین که میخواهند یکی از این دو قسم منابع را بر دیگری ترجیح بدهند، میان‌شان اختلاف می‌افتد. اگر بیاوریم علل و منابع رؤیا را بشماریم؛ سرانجام چهار نوع منبع رؤیا خواهیم داشت. چنانکه رؤیاها را هم میتوان بچهار نوع تقسیم کرد:

- ۱ - تحریکات حسی خارجی (عینی).
- ۲ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندامهای حواس.
- ۳ - تحریکات داخلی همه بدن.
- ۴ - تحریکات مطلقاً روانی.

۱. تحریکات حسی خارجی (Objective)

شترامپل کوچک؛ پسر فیلسوفی که کتاب‌هایش درباره رؤیا، که اغلب راهنمای ما در

[۱] در اینجا اضافه میکنیم، [برای این که بعداً بدان برخوردیم] که اشتغالات موقع روز در عین بی‌ارزش بودن، بسیاری از اوقات عیناً در خواب زنده میشوند، مثلاً شخصی در خواب می‌بیند که دارد آتیزی و یا چمدان‌ها را مرتب می‌کند، در چنین رؤیاهایی شخص تصور می‌کند «عالم واقع» را تماشا می‌کند و با خود می‌گوید، «بخدا من این کارها را امروز انجام دادم».

طرح این مسایل بوده است ، مشاهده خود را در خصوص مردی که به بیماری بی حسی عمومی و بی حسی اغلب حواس دچار بود ؛ برای ما شرح میدهد ؛ وقتی که چند حسی را که در این مرد بیمار سالم باقی مانده بود ؛ موقتاً از کار می انداختند ؛ بر فور ب خواب میرفت ؛ وقتی که میخواهیم ب خوابیم می کوشیم تا خود را در وضعی شبیه به وضع بیمار مورد نظر شتر اهل قرار بدهیم . چشم هارا که بمنزله مهم ترین حس بدن است ؛ می بندیم و سعی میکنیم تا هر گونه محرکی را از قلمرو سایر حواس خود دور بکنیم . هر چند که کوشش مادر این مورد کاملاً به نتیجه نمی رسد ، اما می خواهیم ، کوشش ما کاملاً به نتیجه نمی رسد برای این که نه میتوانیم تمام محرکات را از قلمرو حواس خود دور سازیم و نه این که قابلیت تحریک حواس خود را معدوم سازیم . خود این موضوع که با محرک قوی تر همواره از خواب می پریم ، مؤید این نکته است که حتی در موقع خواب هم ؛ روح ما همواره با محیط خارج در تماس است . همین تحریکات خارجی که در هنگام خواب بر ما عارض میشود ؛ ممکن است منابع رؤیا تلقی شود .

عده زیادی ازین تحریکات وجود دارد . از آن هایی که خواب با خود می آورد یا رد میکند ، گرفته تا آن تحریکی که به تصادف مارا بیدار میکند . نوری نسبتاً شدید ممکن است در چشم ما مؤثر واقع شود یا صدایی شنیده گردد و جسم مطری ممکن است مخاط پبنی ما را متأثر سازد ، و فتنه کهنه خفته ایم با یک حرکت غیر ارادی ممکن است قسمتی از تن خود را مکشوف سازیم و سردمان بشود یا جابه جایی بشویم و احساس فشار یا تماس بکنیم ، مگس ممکن است بپا نیش بزند یا یک حادثه کوچک شبانه موجب اغتشاش چندین حس با هم شود . عده ای رؤیاهایی را جمع آوری کرده اند که محتویات آنها آنچنان طابق النمل بالنمل با تحریک مشهود در هنگام بیدار شدن مربوط است که میشد یکی را منبع و علت دیگری دانست .

من در این جا از کتاب جسن (ص ۵۲۷) استفاده کرده یک سلسله از رؤیاهایی را که میتوان به تحریکات حسی عینی مربوط دانست ، نقل میکنم ؛ هر صدایی که کم یا بیش بوضوح شنیده شود ؛ ایجاد رؤیاهای خاص خود میکند . در مثل صدای رعد مارا بوسط میدان جنگ منتقل میکند ، آواز خروس در رؤیا بصورت ناله ای از ترس ممکن است جلوه بنماید ، صدای در ممکن است دزدی را در نظر خفته جلوه گر سازد که دارد وارد خانه میشود . یا اگر در هنگام شب رخت خواب خود را از روی خود پس بزنیم ممکن است خواب ببینیم که لخت و عور مشغول گردش هستیم یا این که در آب افتاده ایم . اگر از پهنا روی تخت خود دراز بکشیم و پاهای ما از حد تخت تجاوز بکند ؛ ممکن است خواب ببینیم که در کنار ورطه ای هولناک هستیم یا آن که از قلعه شیب داری سقوط میکنیم ؛ اگر به تصادف سر خود را زیر بالش بگذاریم در خواب خواهیم دید که صخره عظیم الجثه ای بالای سر ما آویخته شده است و عنقریب ، خرد و خاکشیر مان خواهد گرد ، اگر منی بیش از اندازه در ما ترشح بکند ؛ خواب های شهوانی می بینیم ، اگر جایی از تن ما درد بکند ، در خواب می بینیم که معالجات سختی را متحمل میشویم یا این که دشمنان بر ما حمله می آورند و یا اینکه مجروح شده ایم .

هائیر روزی در خواب دید که عده ای با و حمله کرده و او را روی خاک دراز کرد و میخی از جوب میان شست و انگشت وسطی پایش فرو برده اند . بر فور از خواب بیدار شد و در محل میخ جویی ، پر کاهی بچشمش خورد . چنانکه هنیفک حکایت میکند (ص ۲۵۸) روزی که پراهنش

۹) چندین دفعه نور شمع را از وراء کاغذ قرمزی پاو تاباندند و او خواب دید که طوفانی بپا خاسته و هوا بشدت گرم شده است و خودش نیز گرفتار همان طوفانی شده است که در هنگام عبور از دریای مانش دچار آن شده بوده است.

هروی دسن دنیس، ویگانت و غیره رسالت دیگری در خصوص محصولات تجربی رؤیا پرداخته اند.

از راهای گوناگونی و مهارت خارق العاده رؤیا را در خصوص اینکه تأثیرات فوری حواس را میگیرد و آن ها را وارد آفریده های خود میکند بطوری که این تأثیرات در آن ترکیبات، جلوه يك حادثه از پیش مهیا شده را پیدا میکنند. ، خاطر نشان ساخته اند. (هیلدبرانت) باز همین محقق حکایت میکند: «وقتی که جوان بودم، برای اینکه صبح ها زود بلند بشوم از ساعت دیواری مخصوصی استفاده میکردم. سدها دفعه برایم پیش آمده است که صدای این آلت وارد رؤیایبکه بنظرم بسیار دراز و بسیار يك پارچه میآمد، میشد، بطوری که تمام رؤیایمداً برای همین مهیا شده بوده است و آن را غایت طبیعی و اجتناب ناپذیر خود؛ غایتیکه طبیعتاً مختص آن بوده، پنداشته بوده است،»

کمی بعد؛ خودم سه عدد از این قسم رؤیاها را شرح خواهم داد که باز موجب طرح مسایل دیگری خواهد شد.

ولکلت حکایت میکند: «آهنک سازی روزی در خواب دید که دارد درسی را به شاگردانش میدهد و مخصوصاً میخواست چیزی را برای شاگردانش توضیح بدهد. درش را تمام کرد و بطرف یکی از بچه ها سرش را برگرداند و پرسید: «درس را فهمیدی؟» شاگرد مثل جن زده ها فریاد کشید:

«آه! آه! آه! آه!» او خشمگین شد و به شاگرد امر به سکوت داد. اما تازه همه کلاس فریاد می کشیدند: «اورژا! - بد! - اورژا! و بالاخره: «فورژو» و «آهای! آتش سوزی!» و بعلت شنیدن فریاد: «آهای! آتش سوزی!» از خواب پرید و عین همین فریاد را که واقعاً از خیابان به گوش می رسید، شنید.

سارینه (در کتاب استمدادهای روانی) چنانکه رادستوک نقل کرده است: حکایت میکند که ناپلئون در کالسکه خود خوابیده بود و خواب دید که نیروی توپخانه اطریشی ها مشغول شلیک است که در همین اثناء به شنیدن صدای: «بدادمان برسید، ازین رفتم!» از خواب پرید و دید یکی از ماشینهای حاوی باروت منفجر شده است.

یکی از رؤیاهای هوری مشهور آفاق شده است (ص ۱۶۱). حالش خوب نبود دراز کشیده بود و مادرش کنارش نشسته بود. دوران وحشت انقلاب کبیر و صحنه های مدهشی از کشت و کشتار آن را در خواب دید و سرانجام هم بدادگاه انقلابی احضارش کرده بودند و در آن جا با ربسمپرو مارا و فوکیه تنویل و تمام قهرمانان بدبخت این دوره وحشتناک؛ ملاقات کرد و با آنها حرف زد؛ خلاصه پس از حوادث گوناگونی که پس از بیداری به یادش نیامد؛ محکومش کردند و بعد بمیدان اعدام فرستادند و وعده ای را هم همراهش گسیل داشتند. روی چوب بست محل اعدام رفت و جلاد او را بتخته بست و تخته به نوسان درآمد و ساطور گیوتین افتاد و سرش را از تن جدا کرد و او را سان از خواب پرید. - دید که آسمانه تخت خوابش افتاده

و چیزی شبیه ساطور گیوتین روی گردنش فرود آمده است .

مباحثه جالب توجهی در این زمینه میان لورن و اسگر در گرفته است که چگونه واقعاً ممکن است در فاصله بسیار کمی که از لحاظ زمان میان دریافت محرك خارجی و پدید آمدن خواب وجود دارد ؛ رؤیایی باین عرض و طول با محتویاتی چنین شگرف ؛ ساخته و پرداخته شود . این مباحثه در مجله فلسفی طبع شده است .

نمونه هایی از این قبیل رؤیایا اینطور وانمود میکنند که تحریکات حسی خارجی در موقع خواب ؛ مدلل ترین منابع رؤیا بشمار میروند و تقریباً همه سرمایه اطلاعات عموم در خصوص رؤیا ، برین پایه استوار است . اگر از یک فرد تحصیل کرده که از مسایل راجع بر رؤیا بی خبر است ؛ بپرسند که رؤیا چگونه حادث میشود بیدرنگه ییکی دوتا از رؤیایهای خودش که پس از بیداری معلوم شده است که علتش همانا تحریکات حسی عینی بوده است ؛ رجوع کرده میگوید که علت تمام رؤیایها همین تحریکاتست و بی . اما تحقیق علمی نمیتواند باین اکتفا کند . خود این موضوع که تحریکات حسی فعال بهنگام بیداری چرا بهمان شکل حقیقی خود در رؤیا جلوه نمیکند ؛ بلکه بطور نزدیک بخود ظاهر میشود ؛ موجد مسایل تازه ای می گردد ، راجع ای که بین محرك رؤیا و خود رؤیا وجود دارد ؛ بقول هوری یک قسم توافق نامشخصی است که منحصر بفرد و انحصاری نمیشد .

این است در مثل رؤیایهای سه گانه هیلدبرانت که محل آن ساعت دیواری بوده است و محقق پس از مطالعه آن از خود میپرسد که چگونه یک محرك واحد موجب پیدایش سه رؤیای گوناگون شده است و مخصوصاً همان رؤیای های خام را پدید آورده است :

« يك صبح بهاری بگردش رفتم و از وسط مزارع سرسبز و خرم بدهكده همسایه رسیدم . آنجا دهقانان را در لباس جشن دیدم که کتاب هزارهیر را زیر پل گرفته بودند و دسته جمعی بطرف کلیسا روان بودند . به تحقیق ، يك شنبه است و نماز صبح عنقریب آغاز میشود ، تصمیم گرفتم در مراسم آنان شرکت بکنم . اما نخست چون اندکی گرم بود بزم گردش بطرف آرامگاه حوالی کاپسا رفتم . هنگامیکه چند کتیبه را خواندم ؛ صدای پای ناقوس زن را شنیدم که بطرف ناقوس میرفت و در آن بالا ؛ چشم به ناقوس ک - ک کلیسا افتاد که بزودی موقع نماز را اعلام میکرد ، لحظه ای باز بی حرکت بر جای ماند سپس به نوسان آمد . و بی فاصله شرباتش طنین انداز گردید ؛ آن قدر صاف و نافذ بود که بیدارم کرد . معلوم شد که علت صداهای پشت سرم ناقوس همانا صدای تیک تیک ساعتی بود که بالای دیوار نصب شده بود . »

و رؤیای دوم . يك روز آفتابی زمستان است و جاده ها از برف پوشیده شده اند . قبول کرده ام که در يك گردش با سورتمه شرکت بکنم . اما باید مدتی با انتظار بنشینم ؛ عاقبت آمدند . بن گفتند که سورتمه دم در منتظر است . حالا موقع سوار شدن است ؛ پوست و جوراب چرمی خود را برداشتم و سر جای خود قرار گرفتم اما باز تا موقمی که افسارها کشیده نشود و اسبها به جنب و جوش نیفتند ، حرکت ما عملی نخواهد بود . حالا سوچی ها افسارها را می کشند و زنگوله ها موسیقی ترکی آشنای خود را شروع می کنند و صدای آن آنقدر شدید می شود که رفته خواب را پاره می کند . باز معلوم شد که همان صدای نافذ ساعت دیواری سبب این رؤیا شده است . »

غول پیکری را میدیده که اطراف میزی نشسته بوده‌اند و صدای قروچ قروچ وحشتناک آرداده هایشان بگوش میرسیده است . وقتی که بیدار شد صدای سم ستورانی را شنید که از جلو پنجره‌اش چهار نعل میدویدند . برای اینکه صدای مزبور به تحقیق تجسمات مربوط به مسافرت‌های گلپور و اقامتش نزد غول‌های بیگناگه را برساند ، آیا احتیاج به عوامل دیگری غیر از تحریک حسی خارجی (صدای سم) نیست ؟ (۱) .

[۱] ظهور غول در رؤیا معمولا رابطه‌ای بایک خاطره از زمان کودکی‌تایم یا خواب بیننده دارد . مسافرت‌های گلپور کتابی است هجوآمیز از سویت ، نویسنده انگلیسی در قرن هژدهم ، درین کتاب گلپور قهرمان کتاب ، به کشور غولان هم سفر میکند وبالاخره ، هنر ، علم ، فلسفه بشری درین کتاب هجو میشود . ۲۰ .

۲ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندام های حواس

بر خلاف تمام ایرادها باید قبول کرد که تحریکات حسی خارجی نقشی در هنگام خواب بازی میکنند و موجب رؤیا میشوند. اما ظاهراً اگر در ماهیت و کمیت آنها دقت بکنیم آشکار میشود که نمیتوان تمام جلوات رؤیا را با آن توجیه کرد. ازین جهت بفکر پیدا کردن منابع دیگری از برای رؤیا افتادند که نظیر منابع سابق الذکر باشد. نمیدانم این فکر نخست از کجا پیدا شده است که علاوه بر تحریکات خارجی؛ تحریکات داخلی اندامهای حواس را نیز مورد توجه قرار بدهند. راستش این است که تمام محققان امروز که در راه شناختن علل و اسباب ایجاد رؤیا بوجد و جهد می کنند؛ کمابیش بالصراحه این کار را انجام میدهند. وونت (ص ۳۶۳) اظهار عقیده میکند: «احساس های درونی سمعی یا بصری که در هنگام بیداری همچون دنیای بیرون از نور در میدان تاریک چشم یا همچون طنین گوش یا صفیر مبهمی در گوشهای ما ظاهر میشوند؛ مخصوصاً تحریکات داخلی شبکه، ظاهراً نقش مهمی در جلوات رؤیا بازی می کنند. بدین ترتیب تمایل شدید رؤیا باینکه با ایجاد مقداری از اشیاء مشابه یا نیمه مشابه؛ چشم ما را محفلوظ کند؛ توجیه میشود. مثلاً در مقابل خود پرندگان بیشمار می بینیم که در میان عدد زیادی از پروانگان و ماهیان و مرواریدهای رنگارنگ و گلها و غیره در جنب و جوش هستند؛ غبار نورانی میدان تاریک چشم ما اشکال افسانهای بخود گرفته است و نقطه های نورانی که عناصر مرکب آنست در رؤیا مثل تصاویر جدا از هم جلوه میکنند که تحریک این دنیای بیسر و ته نورانی از آن، آنهمه اشیاء متحرک بوجود می آورد؛ بنظر می آید که تمایل رؤیا به اینکه انواع متنوع جانوران را در خود جلوه بدهد که گوناگون بودن اشکال آنها به منظره تصاویر نورانی داخلی پیوسته است، از همینجاست».

تحریکات حسی درونی که جزء منابع رؤیا تلقی میشود این امتیاز را بر تحریکات حسی بیرونی دارد که دیگر وابسته به تصادفات خارجی نیست و هر چه هست در خودش است. اما در عوض با بهیچوجه و یا خیلی کم ممکن است بتوان آنرا مشاهده و یا آزمایش کرد و مهمترین دلیل عمل آنها نیز وجود توهم «هینا گوژیک» است که ژ. هولر آنرا به «تجلیات وهمی بصری» تعبیر کرده است و اینها تصاویر بسیار زنده و متغییری هستند که نسبتاً منظم در عدد زیادی از مردم در موقع خواب و یا حتی در موقع بیداری جاوه می کنند و چند لحظه ای هم پس از باز شدن چشمها، همچنان بر جای میمانند. هوری که خود موضوع واقع شده بود؛ این توهمات را بنحو

مؤتری مطالعه کرده و معتقد شده است که اینها با تصاویر و جلوات رؤیا رابطه مستقیم دارند و حتی با آنها یکی هستند .

(چنانکه ژ. مولر پیشتر این همانی ویکی بودن را تصدیق کرده بود) به عقیده هوری برای اینکه این تجلیات رخ بکشایند تا اندازه ای ذهن باید غیرفعال باشد و از دامنه دقت کاسته شود . برای ایجاد يك توهم هیپناگوژیک ؛ کافی است ، لحظه ای در يك نوع رخوت روانی بسر ببریم ، این توهم چندین بار تکرار میشود تا آنکه خواب واقعی به این بازی خاتمه بدهد . اگر باز پس از چند لحظه ای بیدار شویم ؛ بنا بر آنچه هوری گفته است ؛ می بینیم که آنچه را که بصورت تصاویر و جلوات گوناگون در رؤیا دیده ایم درست همان تجلیاتی است که بشکل توهم هیپناگوژیک لحظه ای پیشتر از اینکه بخواب برویم جلوه کرده بوده است ؛ ازینقرار ؛ لحظه ای که داشت می خوابید ؛ هوری يك سلسله اشکال ناهنجار و عبوس را با آرایش های عجیب و غریب دید که استقامت تصورناکردنی آنها او را آزار میداد ؛ پس از اینکه بیدار شد به یاد آورد که عین همان اشکال و هیاکل را در رؤیا دیده است . يك بار دیگر ؛ موقعی که در خوردن امساك کرده و گرسنه اش بود ؛ يك ظرف غذا و يك دست مسلح به چنگال را که مرتباً از آن غذا برمیداشت ؛ بعنوان توهم هیپناگوژیک دید . بعد خوابی برد و در رؤیا دید که پشت میز غذا نشسته است ؛ و عده ای هم مشغول خوردن غذاهای گوناگون هستند و صدای چنگالشان به گوش میرسد . و باز یکبار دیگر که چشمهایش تحریک شده بود و درد میکرد ؛ بعنوان توهم هیپناگوژیک ؛ يك مشت علامت های كوچك ذره بینی در نظرش متجلی گردید که وی میبایستی با دقت بی نظیری آنها را کشف بکند ؛ خوابش برد و پس از ساعتی از خواب برخاست و بیاد آورد که کتاب بازی را در رؤیا دیده است که با حروف ریزی چاپ شده بوده و او بزحمت آنرا خوانده بوده است .

توهمات سمعی کلمه ای و نامی و غیره نیز ممکن است همینطور بنحو هیپناگوژیک متجلی گردد و بعد در ضمن رؤیا تکرار شود چنانکه مفتاح اُپرا قبلا موضوع برگردان اثری را که در شرف روی صحنه آمدن است ، معرفی میکند .

پس از محققان سابق الذکر ، ژ. ترا هیل لد مشاهداتی نظیر مشاهدات بالا کرده است . بزودی تمرین ، وی موفق گردید که دو یا چند دقیقه پس از بخاب رفتن ، بیدار شود بدون اینکه چشمش را باز بکند و بدین قسم توانست احساس های مربوط به شبکه را که در آن موقع ناپدید میشدند با خاطره تصاویر و جلوات رؤیای خود مقایسه کند . وی معتقد است که در تمام فئات میان طرفین این مقایسه ارتباط عمیقی را کشف کرده است ؛ بدین معنی که نقاط نورانی و خطوط « روشنائی خاص » شبکه ، مبنای اشباح و طرح هایی است که در طی رؤیا جلوه گر میشوند . از اینقرار ، در ضمن یکی از رؤیایا بوضوح خطوط چاپ شده را دید ، و آنها را خواند و مطالعه کرد ، آنوقت توانست مشاهده بکند که وضع موازی آنها با وضع نقاط نورانی شبکه مطابق است . صفحه ای که بروشنی چاپ شده بود و او آنرا در رؤیا دیده بود پس از بیدار شدن به چیزی مبدل گردید که در نظر او مثل يك تکه کاغذ واقماً چاپ شده جلوه کرد منتهی مثل چیزی که از پشت سوراخ كوچك تکه کاغذی که در فاصله بسیار دوری قرار گرفته باشد ، بطور روشن دیده نمیشد . لد بدون اینکه منکر نقش مراکز حواس در

ایجاد رؤیا شود، معتقد است که هیچ رؤیای بصری نیست که بدون تحریک درونی شبکیه باشد. این موضوع مخصوصاً درباره رؤیاهایی صادق است که در یک اطاق تاریک پس از چند لحظه بعد از خواب رفتن انجام پذیرد، در صورتیکه رؤیاهای واقع در نزدیکی های بامداد ممکن است معلول نور خارجی باشد که وارد اطاق میشود و روی چشم مؤثر میافتد. خصیصه متغیر و بینهایت متنوع و گوناگون تحریکات درونی موجب اصلی قرائانی تصاویر و جلوات است در رؤیا. اگر نظرات لد درست باشد، نمیتوان برای تحریکات درونی نقش بیش از اندازه مهمی در تولید رؤیا، قایل شد زیرا تصاویر بصری اساس رؤیاهای ما را تشکیل میدهد و سهم سایر حواس در این باب، حتی حس شنوائی، کمتر و بی ثبات تر از آنست.

۴ - تحریکات داخلی تمام بدن

جستجوی منابع درونی رؤیا ما را به بررسی تمام قسمتهای بدن سوق میدهد. در حالت عادی، از اندامهای درونی خود احساسی نداریم اما ممکن است منبع احساسهایی برای ما بشوند. مثلاً در هنگام ناخوشی یا «تحریک» منبع احساسهای ناخوشایند میشوند. آنوقت مطابق النمل مثل تحریکات درونی عمل میکنند. از زمانهای بسیار قدیم باین نکته واقف بوده اند و اشتراک میل در خصوص این موضوع چنین اظهار نظر کرده است: «در هنگام خواب آگاهی روح از بدن خیلی عمیق تر و وسیع تر از موقع بیداریست، زیرا روح موظف است پاره ای از تحریکات را که از جانب قسمتهای مختلف بدن حاصل میشود دریافت بکند و تحت تأثیر آنها قرار بگیرد و احیاناً از تنبیراتی که در بدن پدید آمده و از آنها هنگام بیداری اطلاعی نداشته است، باخبر گردد». ارسطو در قدیم ممکن میدانسته است که رؤیا ما را از امراضی که تازه دارد در بدن ما جا باز میکند، بآگاهاند چه در موقع بیداری ممکن است ملفت آن نشویم (برای اینکه احساسهای مادر هنگام خواب واضح تر و بزرگتر جلوه میکنند). چند نفر از محققان عالم طب که به عمل حاکی از پیشگویی رؤیا ظاهراً بی اعتقاد بودند، اذعان کرده اند که رؤیا لا اقل ممکن است از بروز پاره ای از امراض شخص را مطلع سازد. (از کتاب ماکس سیمون ص ۳۱ و بسیاری از محققان قدیمی) در زمانهای جدید هم نمونه های کاملاً حقیقی نمایی از رؤیا میتوان یافت که در تسهیل تشخیص امراض مؤثر باشند. (۱) تیسیه از قول آرتیک (رساله در باب ارزش آسیب شناسی رؤیا) نقل میکند که زن ۴۳ ساله ای بود که ظاهراً بسیار سالم مینمود، اما از سالها پیش دچار کابوس های مختلف میشد. تا آنکه یک آزمایش طبی کشف شد که وی مبتلی به ناراحتی قلبی است و کمی بعد نیز بملت همین بیماری

(۱) محققان باستانی نه تنها رؤیا را وسیله ای از برای تشخیص به حساب می آوردند [بقراط] بلکه آنرا واجد یک عمل مربوط به تدای نیز میدانستند. یونانی ها از پیشگویی های هانف رؤیایی اطلاع نبودند و مریض در اینگونه موارد به معبد آپولن یا اسکولاپی می رفت و در آنجا تشریفات زیادی را تحمل می کرد. او را غسل میدادند، می مالیدند، دود می دادند و وقتی که بدین ترتیب در یک حالت هیجان و التهاب قرار میگرفت، آنوقت او را در معبد روی پوست قوچ مقدس می خوابانیدند و وی می خوابید و در رؤیا وسایل شفا، چه بصورت خاص خود و چه بصورت رمزا و تصاویری که روحانیان از عهده تبیین و تفسیر آن بر می آمدند، بر او عرضه میشد

در گذشت اغتشاشات و اختلالات مشخص اندامهای درونی ، علناً در عده زیادی از افراد موجب بروز رؤیاهایی میشود . تمام محققان عقیده دارند که امراض قلبی ریوی شخص را اگر فشار کابوسهای گوناگون میکند . این روابط آنقدر مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته است که منقطع به ذکر مؤلفان کتابهایی که در این خصوص تألیف شده است قناعت میکنم (رادستوک . سپنا . موری . ماکس سیمون . تیسیه) . تیسیه حتی چنین عقیده دارد که هر کدام از اندامها موجب بروز رؤیاهای خاص خود میشود . مثلاً رؤیای اشخاص مبتلی به امراض قلبی معمولاً کوتاه است و سرانجام شخص با وحشت از خواب میپرد و همواره ، شخص اگر مرض سخت باشد ، خواب مرگ را می بیند در سخت ترین شرایط خود . مبتلایان به امراض ریوی نیز خفگی و ازدحام و فرار را در خواب می بینند و عده زیادی ازینان نیز لابد کابوس معروف خفگی بوورنر را که وی با دمر خوابیدن و پوشاندن دهن و بینی خود ، بطور عمدی و تجربی در خود پدید آورده بود ، نیک میشناسند . در اختلالات جهاز هاضمه ، شخص غذاهائی را که دوست دارد و یا از آنها متنفر است ، در خواب می بیند . خلاصه تأثیر تحریکات جنسی نیز در پیدایش رؤیا بر احدی پوشیده نیست و این خود بزرگترین دلیل است بر این که تحریکات اندامهای بدن موجب رؤیا میشود . وقتی که کتاب محققان را واری میکنیم ، روشنی متوجه میشویم که عده ای از آنها از قبیل هوری و ویگانگ اگر همشان را صرف تحقیق درین مسئله کردند بسبب تأثیری بوده است که وضع مزاجیشان در چگونگی محتویات رؤیایشان داشته است . هر چند که تمام این موضوعات درست باشد باز دامنه رؤیاهایی که از اختلالات عضوی سرچشمه میگیرند ، آنقدرها زیاد نیست . زیرا رؤیا پدیده ایست که در افراد سالم و تقریباً همه افراد دیده میشود ، شاید در تمام شبها ، و ظاهراً يك اختلال عضوی علت چون و چرا ناپذیر آن نمیشد . وانگهی برای ما این موضوع مطرح نیست که از منشاء پاره ای از رؤیاهای مخصوصی سردر پیابیم بلکه غرض ما اینست که علت رؤیاهای عادی را نزد اشخاص سالم پیدا بکنیم .

يك قدم پیشتر بر میداریم و يك منبع رؤیا کشف میکنیم که دامنه اش خیلی بیشتر از سایر منابع است ، و در هیچ موردی هم خشک نمیشود . اگر این موضوع مسلم شده است که اندامهای بیمار ما موجب رؤیا هستند و اگر قبول کرده ایم که در موقع خواب ، ذهن ما از عالم خارجی منحرف میشود و در نتیجه دقت بیشتری صرف حیات جسمانی ما میکند ، پس بخوبی خواهیم فهمید برای این که تحریکاتی که بنحوی از انحاء محتویات رؤیا را تشکیل میدهند ، بنهن شخص ناگم برسند ، وجود بیماری ضروری نیست ، چه حساسیت کلی و خفیف ما که در هنگام بیداری جز از احساسها و تأثیرات مهم ما را نمی آگاهاند ، ببقیده پزشکان ، در هنگام شب ، واجد دایره عملی بسیار بزرگ میشود و با اتفاق مناسب مرگبه خود ، قوی ترین و عادی ترین منبع تجلیات و جلوات رؤیاهای ما را تشکیل میدهند .

حالا میماند بررسی این موضوع که از روی چه قواعد و قوانینی تحریکات عضوی به تجلیات و جلوات رؤیا تغییر شکل میدهند .

مادر بطور بالا بنظریه مربوط به منبع رؤیا که مورد ترجیح پزشکانست ، اشاره کردیم ، ابهامی که جوهر وجود ما را فرا گرفته است یا بقول تیسیه «من داخلی» ما را در خود فرو برده است ، و ابهام اصل و ریشه رؤیا ، آن قدر مقادیر هم اند که بر قرار کردن ارتباطی میان آنها

سروری می نماید . علاوه نظریه‌ای که بر حسب آن تأثرات حیات حیوانی ما موجب اصلی رؤیا است بپزشکان اجازه داد تا از راه انگیزه‌شناسی رؤیا را با دیوانگی که واجد تظاهرات مشترک متعددی هستند، یکی بدانند . وجود اختلالات در حساسیت کلی و عمومی و تحریکات منتج از اندام‌های درونی، در واقع ، نقش مهمی در پیدایش امراض روانی دارند . نباید تعجب کرد که نظریه تحریکات عضوی منسوب به محققان متعددی است که هر کدام جداگانه آن را کشف کرده‌اند .

نظریه‌ای که شوپنهاور در سال ۱۸۵۱ آن را شرح و بسط داده است بعنوان نقطه آغاز ، بکار محققان متعددی خورده است . عالم در ذهن ما متجلی می‌شود . برای این که ذهن ما تأثراتی را که از خارج بدست می‌آورد در قالب زمان و مکان و علت می‌ریزد . تأثرات عضوی منتج از دستگاه سمپاتیک در موقع روز تأثیری غیر از تأثیر ناخود آگاهانه در ما ندارد و حال آن که در هنگام شب همی تأثرات عضوی، خود را بدقت ما تحمیل می‌کنند . البته موقعی که عمل سرسام آور احساس‌های هنگام روز متوقف شده است ، بطوریکه در هنگام شب صدای چشمه‌ای را که در موقع روز از عهده تشخیص آن عاجز بودیم ، درک می‌کنیم . اما ذهن در مقابل این تحریکات قدری عکس العمل ندارد مگر به همان نحو که عادتش است . پس آن‌ها را در قالب زمان و مکان می‌ریزد و رنگ علت بدانها می‌زند و بدین منوال رؤیا پدید می‌آید .

نخست شرفر و پس از او ولگلت در راه معین کردن روابط میان تحریکات عضوی و تجلیات رؤیا خیلی کوشش کردند و ما در فصل مخصوص به نظریه‌های مربوط بر رؤیا، ادراکات آنها را به تفصیل شرح خواهیم داد .

گروس، روان پزشک ، در طی یک پژوهش اصولی تصور کرد که سرمنشاء رؤیا دامنند سرمنشاء هذیان‌ها از یک عنصر واحد استنتاج بکند یعنی از یک تأثر مشروط عضوی، جایی از بدن مانست که بتواند موجب پیدایش رؤیا یا یک جلوه هذیان آمیز بشود . این تأثرات بر دو گونه هستند : احساس‌های عمومی (حساسیت عمومی)، و دیگر احساس‌های مخصوص و مستمر مربوط به دستگاه حیات حیوانی که به پنج دسته تقسیم می‌شوند :

الف) احساس‌های عضلانی ب) احساس‌های هوایی پ) احساس‌های شکمی ت) احساس‌های جنسی ث) احساس‌های دوره‌ای (ص ۳۳ از مقاله دوم) .

گروس فرض می‌کند که تجلی تصاویر رؤیا پس از اینکه از احساس‌های عضوی برخاست، سیرش بدین منوال خواهد بود : احساسی که احیاء می‌شود بر طبق یک قانون نامشخص تداعی معانی ، فلان جلوه آشنا را در ذهن زنده می‌کند و با آن مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد و خود آگاهی در قبال این ترکیب جدید روشی غیر از روش عادی در پیش می‌گیرد، یعنی توجهی بخود اصل احساس نمی‌کند بلکه تمام توجهش را مملوف جلواتی می‌کند که با آن همراه می‌باشد ، وانگهی بهمین علت بود که مدتی دراز کسی از این موضوعات سر در نمی‌آورد ، گروس نام این جریان و تحول را استحالۃ احساس یا تصاویر رؤیا گذاشته است (ص ۲۴) . هرچند که تأثیر تحریکات عضوی در تکوین رؤیا، امروزه نسبت به محقق و مسلم شده اما مسأله ارتباط میان آنها هنوز با جواب‌های گوناگون و غالباً سردرگم همراه است . وظیفه‌ای که درین زمینه بر عهده تعبیر و تفسیر رؤیا است این است

که رؤیا را برگرداند بهمان تحریکات عضوی ای که موجب پیدایش شده است و اگر نخواهیم قوانین تعبیر خواب شرقر را قبول بکنیم، اغلب خود را در برابر یک امر مشکل خواهیم یافت، زیرا منابع تحریکات عضوی جز از راه تعبیر محتویات رؤیا کشف کردنی نیست.

بهر تقدیر؛ پاره ای از اشکال رؤیا که میتوان آن را بر رؤیای نمونه ای موسوم ساخت، چون در افراد مختلف با یک نوع تجلیات واحد جلوه میکند، تقریباً یک شیوه تعبیر و تفسیر میشود از قبیل رؤیاهای معروف افتادن از بلندی و از دست دادن دندان و پرواز در آسمانها یا قادر نبودن بحرکت برای این که نائم ممکن است لخت یا نیمه لخت باشد. رؤیای نوع اخیر بدون چون و چرا ازین جا ناشی میشود که نائم رختخوابش را از خود دور کرده است، رؤیای از دست دادن دندان هم معلول یک تحریک دندانانی است که ممکن است مرضی نباشد و رؤیای پرواز در آسمان هاینز بقیده شتر اهل (که درین مورد تابع شرقر است) تفسیر است که ذهن از رفتن آمد دم و بازدم میکند در موقعی که حساسیت لمسی استخوان جنق سینیه معدوم میشود. درین موقع نائم در خواب میبیند که در پرواز است. رؤیای افتادن از بلندی هم علتش این است که شخص بازویا زانویش را در هنگامیکه دیگر فشار جلدی را احساس نمیکند، کشیده یا تکان داده است. این احساس فشاری فاصله دوباره پدیدار میشود و برگشتنش بخود آگاهی، بصورت سقوط از بلندی در رؤیا جلوه گرمیکرد. (شتر اهل ص ۱۱۶) ضعف این گوشها که از برای توجیه قابل قبول رؤیا بکار رفته است، این است که بدون دلیل فلان دسته از احساسهای عضوی را وارد میدان عمل میکنند و فلان دست را از میدان فعالیت بیرون مینمایند تا آنجا که یک صورت فلکی مساعد از برای توجیه مهیا میسازند. اندکی بد شاید فرصتی دست بدهد تا دوباره در خصوص چگونگی تولید و ماهیت رؤیاهای مشخص نوعی و نمونه ای بی بحث بپردازم.

هاکسی سیمون در ضمن مقایسه یک سلسله از رؤیاهای مشابه، کوشیده است تا قوانینی را پدید بکند که مشخص کننده رابطه میان تحریکات عضوی و رؤیاهای منتج از آنها بشود و چنین مینویسد (ص ۳۴): موقعیکه فلان عضو که عادتاً باید در بیان فلان احساس شرکت جوید، به یک دیگری، در هنگام خواب تحت تأثیر همان تحریک قرار میگیرد، رؤیای حاصله حاوی جلوات مربوط بآن احساس خواهد بود. در صفحه بعد این قاعده دیگر را مینویسد: موقعیکه بهنگام خواب، عضوی فعال و متحرک و مشوش است، رؤیا حاوی تجلیاتی خواهد بود که باتمیز عمل این عضو مربوط است.

مورلی وولف (۱۸۹۶) تصمیم گرفته است فقط در یک زمینه تأثیر فرضی تحریکات عضوی را در پدید آمدن رؤیا؛ بطور تجربی به اثبات برساند. وی اعضاء نائم را عوض و بدل میگرد و رؤیاهای مربوط را باهم مقایسه میکرد و این است نتایجی که ازین تجربه گرفته است.

(الف) وضع قرار گرفتن فلان عضو در رؤیا تقریباً همانست که واقعا هست. مثلاً شخصی در رؤیا وضع ثابت اعضایش را میبیند چنانکه در عالم واقع نیز چنین است.

(ب) وقتی که حرکت فلان عضو در رؤیایم بینیم برای این است که یکی از وضعهایی را که میتوان در ضمن این حرکت بخود گرفت، همانست که در عالم واقع هست.

(ج) در رؤیا ممکن است شخص وضع اعضاء خودش را بدیگری نسبت بدهد.

(د) همچنین در رؤیا ممکن است شخص حرکت مورد بحث را غیر ممکن احساس کند.

ه) عضوی که در وضع فرضی قرار گرفته است ممکن است مثلاً یک حیوان یا یک دیو در رؤیا جلوه بکند، در چنین موردی شباهتی از لحاظ شکل ظاهری میان این دو وجود دارد .
 و) وضع یک عضو ممکن است اندیشه‌هایی را در ضمن رؤیا موجب شود که رابطه‌ای با آن عضو داشته باشد. مثلاً اگر انگشتان خودمان را تکان بدهیم خواب می‌بینیم که داریم حساب می‌کنیم .
 من از این نتایج بسادگی این نتیجه را می‌گیرم که نظریه تحریکات عضوی هم ممکن نیست آزادی عمل بارز تصاویر و جلوات رؤیا را توجیه کند. (۱)

۴ - تحریکات روانی

وقتی که روابط رؤیا را با بیداری وریشه مصالحی که در رؤیا از آن استفاده میشود؛ مورد بررسی قرار دادیم ؛ متوجه شدیم که از قدیمترین محققان تاجدیه‌ترین آنها؛ چنین می‌پنداشتند که انسان خواب آنچه را که در موقع روز انجام داده است یا هنگام بیداری دوست داشته است ؛ می‌بیند؛ فقط همین علاقه که از هنگام بیداری تا رؤیا دوام داشت ؛ تنها رشته روانی اتصال رؤیا بزندگانی نبود؛ بلکه منبع دیگری از برای رؤیا باعرضه میکرد که قابل ملاحظه بود و ترکیب آن با تحریکات هنگام خواب ، میبایستی تمام تصاویر و تجلیات رؤیا را توجیه میکرد و علت اساسی وریشه اصلی آنرا برای ما باز میکرد. اما در مقابل این نظریه را هم دیدیم که میگفت رؤیا نائم را از موضوعات مورد نظر هنگام بیداری منصرف میسازد و بیشتر اوقات چیزهایی را که بشدت در هنگام روز در او مؤثر واقع شده است ؛ در رؤیا نمی‌بیند. مگر آنگاه که ارزش خود را در موقع بیداری از دست بدهند. روی این اصل بود که در ضمن تجزیه و تحلیل ماهیت رؤیا هر آن احساس میکردیم که نمیتوان قواعد کلی را درین خصوص بدون محدود کردن آنها با کلمات «غالباً» و «بعلاوه‌کلی» ، « بسیاری از اوقات » و بدون اعلام مستثنائات ؛ بتوان قوانین منتشر کرد .

اگر اشتناالات هنگام بیداری و آمیخته به تحریکات عضوی و خارجی هنگام خواب، برای توجیه پدیده رؤیا از لحاظ انگیزه شناسی کافی بود، مای توانستیم نظری درباره ریشه و اصل تمام عناصر رؤیا ابراز بکنیم و آنوقت معما حل میشد و برای ما چیزی باقی نمی‌ماند جز این که در هر يك از رؤیاها حوزه فعالیت تحریکات روانی و تحریکات جسمانی را معین سازیم، و حال آن که برآستی هنوز ممکن نشده است رؤیایی را چنین کامل توجیه بکنند و کسانی که درین راه کوشیده‌اند، پاره‌ای از قسمتهای مفصل رؤیا را بدون هیچ گونه توضیح و توجیهی باقی گذاشته و رفته‌اند، سهم موضوعات مورد نظر هنگام روز در ایجاد رؤیا نه چنان است که عده‌ای از محققان صالح تصدیق کرده‌اند .

تا کنون هیچگونه علت روانی برای رؤیا نشناخته‌اند ، بدین ترتیب همه توجیهات پیشنهاد شده از طرف محققان - با استثنای پیشنهاد شرر که در صفحات آینده از آن صحبت خواهیم داشت - نقصان بزرگی را درین خصوص همچنان باقی گذاشته‌اند و آن این است که نمی‌دانیم

(۱) ذر صحایف آینده تفسیرهایی درباره دو جلد کتاب بزرگ این محقق که حاوی گزارش

هایی درباره رؤیاهای کونا کونست، خواهید خواند .

نصاویز توصیفی رؤیا چگونه تشکیل می‌شود. اغلب محققان که دست‌بگریبان این مسأله بوده‌اند، تمایل داشته‌اند باین که آنچه را که از عهده توجیه آن به سختی برمی‌آیند از حوزه کار خود اخراج بکنند، و آن سهم روانست در علل موجب رؤیا. درحقیقت این محققان تحریک عصبی و رؤیای مبتنی بر تداعی را از هم بازمی‌شناسند و این یکی، دیشه‌اش، فقط در احیای نفسانیات است (وونت ص ۳۶۵)، اما اینان نمی‌توانند این مسأله را حل بکنند: «آیا این رؤیاها در آغاز پیدایش خود بدون تحریکات عضوی ظهور می‌کنند یا نه.» (ولکلت ص ۱۲۷) و نیز موفق به تشریف رؤیای مبتنی بر تداعی مطلق نمی‌شوند: «در رؤیای مبتنی بر تداعی، به‌حصر معنای آن نمی‌توان از یک هسته مستحکم سخن گفت، چه گروه بندی‌های ناپایدار و مواجی در خود مرکز رؤیا برقرار می‌شود. ماهیت جلوات که همواره از هر گونه عقل و فهمی مستقل است، حتی درین جا بر تأثرات اساسی بدن و روح مبتنی نیست و تابع فعالیت رنگارنگ و آشفتگی نشاط انگیز خویش است.» (ولکلت ص ۱۱۸). وونت میکوشد تا از سهم ذهن در تحریکات رؤیا بکاهد و میگوید که «به اشتباه تصاویر و جلوات رؤیا را به توهم مطلق منسوب می‌سازند، زیرا ظاهراً اغلب جلوات رؤیا در نفس امر همان تصورات بی‌اساس است که از تأثرات و احساس‌های سبکی که هیچ وقت در طی خواب معدوم نمی‌گردد، ساخته و پرداخته می‌شود.» (ص ۳۵۹) و یگانه از همین نظریه پستی کرده و آن را تعمیم داده است. وی عقیده‌مند است که تحریکات حسی علل بی‌واسطه تمام جلوات رؤیاست و تداعی‌های مؤلفه بحد بدانی مربوط می‌گردد. (ص ۱۷). تیسیه بازم بیشتر از سهم تحریکات روانی درین مورد می‌کاهد و می‌گوید: «رؤیایی که منحصرأ واجد ریشه روانی باشد اصلاً وجود ندارد.» (ص ۱۸۳) و در جای دیگر می‌نویسد: «محتویات رؤیاها ما از ما نیست بلکه از خارج است.»

محققانی که مثل وونت یک وضع متوسط بخود میگیرند میکوشند نشان بدهند که در اغلب رؤیاها، تحریکات جسمانی و علل روانی حاصله از اشتتالات هنگام روزیا تحریکات واجد اصل و ریشه نامعلوم، جعلی یا هم‌عمل میکنند. اما در صحایف آئیده خواهیم دید که معمای تشکیل رؤیا ممکن است با کشف یک منبع تحریک روانی غیر مترقب حل و فصل گردد ولی فلان نباید از سهم عجیبی که به تحریکات روانی در خصوص ایجاد رؤیا داده‌اند، تعجب بکنیم. کشف چنین تحریکاتی چندان مشکل نیست و میشود با انجام آزمایش‌هایی از صحت آن خاطر جمع گردید، و انکمی تبیر و تفسیر رؤیا از راه حواس، امروزه با تمایلاتی که حاکم بر روان پزشکی است، موافق است. لابد در برتری منز بر ساختمان بدن آدمی اصرار میکنند، اما چنانچه استقلال عالم روانی را در قبال تغییرات عضوی اثبات پذیر، علم کنید و یا یک قسم خود کاری و خود مختاری را به تظاهرات آن نسبت بدهید موجب وحشت روان‌پزشکان خواهد شد. بطوری که گویی با قبول آن موجب بازگشت عصر فلسفه طبیعی و جوهر متافیزیکی روح خواهند شد؛ بدگمانی روان‌پزشکان باعث شده است که روح در قیومت بسربرد و هیچ‌کدام از حرکاتش مؤید قدرت خاصی در آن نباشد. چنین شیوه‌ای گواه براعت‌ناچیز است که اینان به یک همبستگی تعلیلی میان جسم و روح دارند و اغلب آنجا که یک امر روانی ظاهراً علت فلان پدیده مییاشد، سعی میکنند با یک پژوهش عمیق‌تری عکس این مطالب را اثبات کنند و علت پدیده مزبور را جسمانی جلوه بدهند. اما آنجا که ظاهراً و یا واقعاً پایان موقتی اطلاعات ما منوط به یک امر روانی است، نباید آنرا انکار و یا کتمان کرد.

۲ - علل فراموشی کردن رؤیا

میدانیم که رؤیا بوقت بامداد محو میشود . اما بااین وجود میتوان آنرا بخاطر آورد. درواقع رؤیا را فقط از راه خاطراتی که بعد از بیدار شدن از آن بجا میماند بجا میآوریم، اما اغلب اوقات می‌پنداریم که این خاطرات ناقص است و شب غنی‌تر بوده‌است. ما می‌توانیم ملاحظه‌بکنیم که چگونه رؤیایی که تاوقت بامداد هنوز روشن و زنده‌است، درطول روز رفته‌رفته ازبین میرود. اغلب می‌دانیم که خواب دیده‌ایم اما نه‌چه خوابی دیده‌ایم و تا آنجا پیش می‌رویم که می‌گوئیم خود امر رؤیا ممکن‌است فراموش بشود و نیز گاهی پیش می‌آید که عده‌ای از رؤیاها بطور استثنایی درحافظه پابرجا می‌ماند. من رؤیا‌های بیماران خود را که مال بیش از بیست و پنج سال پیش بود، تجزیه و تحلیل کردم و خودم یکی از رؤیا‌های حداقل ۳۷ سال پیش خودم را به یاد دارم که هنوز بهمان تازگی روزهای نخستین است، فهم این نکته دروهله نخست تعجب‌انگیز بل دشوار است.

اشتراهمپل است که مفصل‌تر از دیگران درخصوص فراموشی شدن رؤیا، کار و تحقیق کرده است. این فراموشی باید پدیده‌ای پیچیده باشد جداشترامپل برای آن نه‌همان يك علت بلکه سلسله‌ای از علل فرض کرده است.

دروهله نخست باید خاطر نشان ساخت که همان علل فراموشی در بیداری در فراموش کردن رؤیا مؤثر است. ماعده زیادی از احساس‌ها و دریافت‌های خودمان را از یاد می‌بریم برای اینکه ضعیف هستند و تأثیرشان در ما ناچیز بوده است. عین همین مطلب دربارهٔ بسیاری از جلوات رؤیا نیز صادق است و چون بی‌اندازه ضعیف هستند زود از یاد می‌روند و حال آنکه تصاویر هم‌جوار آنها خیلی خوب در خاطر حفظ میشوند برای اینکه تأثیرشان از آنها قوی‌تر است. اما فقط شدت و قوت تأثیر جلوات یا تصاویر رؤیا کافی نیست که آنها را در خاطر ما استوار و پابرجا بسازد. اشتراهمپل وعدهٔ دیگری از محققان (از جمله کالکین) عقیده دارند که گاهی نایم تصاویری از رؤیای خود را فراموش میکنند که میدانند قوی و شدید بوده‌است و حال آنکه تصاویر ضعیف‌تر را بخوبی بیاد می‌آورد. وی اظهار عقیده می‌کند که در موقع بیداری آنچه را که جز یکبار بر ما نگذشته است باسانی فراموش میکنیم در صورتیکه آنچه را که بارها دیده‌ایم خیلی بهتر حفظ میکنیم؛ باری بسیاری از تصاویر رؤیا جز یکبار ظاهر نمیشوند (۱) و همین خصیصه، به فراموش شدن آنها کمک میکند. سومین علت فراموش شدن رؤیا مهم‌تر است. برای اینکه افکار و احساسات و تصوراتی که بیادمان می‌آیند، باید جدا از هم نباشند بلکه میانهٔ آنها ارتباطی وجود داشته باشد و يك تداعی کامل آنها را بهم مربوط بکند. فرا گرفتن فلان کلمه از شعری که از هم پاشیده است: بسیار مشکل‌است دهه اگر کلمات يك بیت شعر مرتب شده باشد و پشت سر هم بیاید: کلمات به‌مدیگر کمک میکنند و فهم و فرا گرفتن مجموع آن دشوار نخواهد بود و باسانی حفظ میشود و برای مدت درازی در خاطر ما می‌ماند همچنین حفظ کلمات بی‌معنی و مبهم و بی

[۱] با این وصف اغلب مشاهده شده‌است که عده‌ای از رؤیاها بطور دوره‌ای رجعت میکنند

[شاید انبکس]

نظم و ترتیب مشکل است .

باری در اغلب موارد ؛ رؤیا فاقد صراحت و نظم و ترتیب است و شیوه ترکیب رؤیایها مانع حفظ شدن آنهاست و ما آنها را فراموش میکنیم برای اینکه اغلب اوقات بلافاصله از هم میپاشند .

در هر صورت رادستوك (ص ۱۶۸) مدعی است که عجیب ترین رؤیا ، رؤیایی است که

بهرت حفظ می شود .

اشتراک این چنین تصویری کند که می تواند عوامل مؤثر تر فراموش شدن رؤیا را در روابط بین رؤیا و هنگام بیداری کشف بکند: اگر خود آگاهی بیدار شده ما رؤیا را فراموش میکند برای این است که رؤیا تقریباً هیچگاه خاطرات بسیار منظم و مرتبی را احیاء نمی کند بلکه فقط لحظاتی از هنگام بیداری را احیاء می کند که این لحظات وسیله آن از حدود روانی خود جدائی شوند بدین ترتیب رؤیائی می تواند در مجموع نفسانی که محتویات ذهنی باروان را تشکیل می دهند، جایی برای خود پیدا بکند یا نشانه ای داشته باشد که آنرا بخاطر ما بیاورد . و تحت این شرایط است که جلوات رؤیا از حوزه نفسانی ما جدا می شوند و مانند قطعه ایری که دستخوش باد تندی شود ، بر فراز روح ما معلق می مانند تا آنکه باد تندتری آنرا یکسر نابود و منهدم سازد . (۸۷)

عامل دیگری هم وجود دارد که بشرح بالا عمل می کند . همینکه شخص بیدار می شود، دنیای محسوسات تمام توجه و وقت او را بخود منحصر می سازد و دیگر مجال برای پایداری جلوات و تصاویر رؤیائی مانند این جلوات بناچار در برابر تأثرات و محسوسات هنگام روز منهدم می شوند چنانکه تلألوی ستارگان در برابر اشعه خورشید تاپ برابری نداشته ناپدید می گردد . سخن کوتاه ، باید متوجه بود که بسیاری از افراد بهیچوجه به رؤیای خود توجهی ندارند . موقعی که فلان پژوهنده مدتی به رؤیا توجه می کند ، بیشتر خواب می بیند و این دلیل آنست که وی آسان تر و فراوان تر از پیش آنها را بیاد می آورد .

بقول بنینی ، بوناقلی دو علت دیگر هم به علل سابق الذکر فراموش شدن رؤیا افزوده است (در واقع این دو علت نیز در بطن سایر علل مستتر است) علت نخست این است تنبیری که در موقع بیداری در حساسیت کلی و عمومی رخ می دهد برای به یاد آوردن مساعد نیست . علت دوم این است که چون مقیاس مصالح محتویات رؤیا با آن محسوسات و تأثرات هنگام روز فرق دارد لذا برای خود آگاهی بیدار شده قابل ترجمه نیست .

چنانکه اشتراک این خود خاطر نشان می سازد ، آدمیزاد تمجب میکند از اینکه با توجه به تمام علل فراموشی رؤیا بازمقدار زیادی از رؤیایها در حافظه ما پابرجا می ماند . کوشش مداوم محققان برای یافتن قوانین حافظه رؤیائی این معنی است که هنوز درین خصوص معامی وجود دارد . بتازگی ، البته با دلیل ، پاره ای از اختصامات خاطر رؤیا را کشف کرده اند . در مثل رؤیایی که شخص خیال میکرد آنرا فراموش کرده است ، ممکن است در عرض روز احساس یاد ریافتی موجب بخاطر آوردن تمام محتویات آن بشود . (رادستوك و تیسیه) . اما بخاطر آوردن کامل فلان رؤیا موضوعی است که نمیتوان چندان بدان متکی بود برای این که خاطرات ما که يك قسمت بسیار بزرگ از محتویات رؤیا را ول میکنند ، آیا آنچه را که برای ما حفظ میکنند ، ضایع نمیسازد ؟

اشتراک در خصوص صحت موضوع پیاوردن کامل رؤیا شک میکند : « ممکن است خود آگاهی در هنگام بیداری بطور غیر عمد عناصری به محتویات به خاطر آمده رؤیا بیفزاید و شخص تصور چیزهایی را بکند که براساسی جزء جلوات رؤیای واقعی نبوده است .

چنین بنحو قاطع تری میگوید : « وقتی رؤیاهایی را که بطور اجتناب ناپذیر دنبال هم ظهور می‌رسند ، مورد بررسی و تفسیر قرار می‌دهیم ، باید متوجه یکی از جنبه‌های آن که تاکنون توجهی که باید بدان نشده است ؛ باشیم : این قسم رؤیاهای کاملاً راست نیست . برای این که هنگامی که رؤیایی را در حافظه حاضری کنیم ، بدون آن که عمدی یا غرضی داشته باشیم ، جاهای خالی آنرا پر می‌کنیم و یا این که پاره‌ای از تصاویر و عناصر آنرا با چیزهای دیگر عوض و بدل می‌سازیم ، یک رؤیای یک پارچه خیلی کمیاب است و شاید هیچ وقت چنین رؤیایی وجود نداشته است ، البته در حافظه ما ؛ تقریباً ؛ حتی برای فردی است که نیز غیر ممکن است که بدون هیچ گونه جرح و تعدیلی رؤیای تعجب آمیز خودش را حکایت بکند زیرا تا میل ذهن بشری در هم آمیختن موضوعات آنقدر زیاد است که بمحض پیاوردن یک رؤیای نسبتاً غیر مرتبط ، بدون داشتن عمدی ؛ جاهای خالی آنرا پر می‌کند ،

و اگر (۱۸۹۴) بنحوی کاملاً مستقل چنین امور را مطرح نظر قرار داده است : «... مشاهده رؤیاهای نیز واجد مشکلاتی است و تنها وسیله احتراز از اشتباه در چنین مواردی این است که باید بدون کمترین درنگی آنچه را که مشاهده و یا احساس کرده ایم ، روی کاغذ بیاوریم . و گرنه فراموشی زود فرامیرسد چه بطور نسبی چه بطور کامل ، فراموشی کامل چندان خطرناک نیست ولیکن فراموشی نسبی بدفرجام است . برای این که اگر آنچه را که فراموش نکرده ایم ، بازگو بکنیم ، بیم آن می‌رود که با تخیل خود قسمتهای نا هموار آن را مرمت و جاهای خالی را پر بکنیم ... بدون آن که ملتفت بشویم ، هنرمندی می‌کنیم و پس از آن که داستان را چندین بار بازگو کردیم سرانجام آن را بصورت یک امر واقعی جلوه می‌دهیم که از نقطه نظر داستانرایی هیچگونه نقی نخواهد داشت ...»

سپیتا هم چنین عقیده‌ای دارد (ص ۳۳۶) . ظاهراً وقتی که میکوشیم رؤیایی را به یاد بیاوریم ، نخست قلمی در عناصر متداعی آن بنحوی غیر جدی بوجد می‌آوریم : « خلاصه از یک چلوی هم گذاشتن ، سلسله زنجیری بوجود می‌آوریم و آن رابطه منطقی را که رؤیا فاقد آن بوده است ، بدان اضافه می‌کنیم .»

موقعیکه هیچگونه کنترل عینی از جانب ما اعمال نمیشود و راهی هم جز همین خاطره یا حافظه از برای شناختن رؤیا نداریم ، پس چه ارزشی از برای حافظه ما متصور خواهد بود ؟

۵- خصایص روانی رؤیا

موقعیکه رؤیا را از لحاظ علمی مورد نظر قرار می‌دهیم : ازین فرضیه آغاز می‌کنیم که معمول فعالیت ذهنی ماست ، ممالک وقتی که بایک رؤیای کامل روبرو می‌شویم آن را بمنوان یک چیز خارجی تلقی می‌کنیم و آنقدر از حق مالکیت خود نسبت بدان صرف نظر می‌کنیم کمی گوئیم : « در رؤیا بر من ظاهر شد ، یا خواب دیدم .» پس این بیگانگی و خارجی بودن روانی ، رؤیا از کجانشی میشود ؛ با توجه به آنچه درباره منایم رؤیا گفتیم بنظر میرسد که این بیگانگی از

عناصر متشکله آن ناشی شود : برای این که قسمت بزرگی از این عناصر میان رؤیا و بیداری مشترکست. میتوان از خود پرسید که آیا تغییرات ترکیبهای نفسانی در موقع رؤیا موجب این جنبه بیگانه نمودن آن نیست ، بدین ترتیب میتوان اختصاصات روانی رؤیا را مدلل ساخت. این ج . ث فیشنر است که ظاهراً در طی چند حاشیه از کتابش به عنوان عناصر روانی فرق اساسی بین رؤیا و بیداری را بهتر از دیگران مدلل ساخته و از آن نتایج مهمی استخراج کرده است. بمقیده وی «نه عبور ساده حیات ذهنی در زیر آستانه خود آگاهی» و نه این موضوع که ما به تأثیرات عالم خارج توجهی نمیکنیم ، هیچ کدام برای توجیه اختصاصات عالم رؤیا و فرق آن از بیداری کافی نیست ، حتی چنین می اندیشد که صحنه رؤیا همان صحنه تصورات ما در هنگام بیداری نیست .

«اگر صحنه فعالیت ذهنی ما در خواب و بیداری فرقی نمیکرد ، بمقیده من رؤیا چیزی که تحول و جریان خفیف از حیات نفسانی مادر هنگام بیداری نمی بود و ماده و شکل آنها نیز یکی میبود ، و حال آنکه کاملاً از هم متمایزند .»

براستی تاکنون آشکار نشده است که منظور فیشنر از این تغییر مکان فعالیت ذهنی چه بوده است و تا آنجا که من میدانم هیچ کس دنباله کار را نگرفته است. ظاهراً باید توجیه تشریحی را رد کرد و به موضعی بودن مغز یا طبقه طبقه بودن پوست آن از لحاظ نسج شناسی توجهی نکرد. البته عقیده فیشنر در نظر ما بارور و پر حاصل جلوه خواهد کرد اگر آنرا بر دستگاه روانی تطبیق بدهیم ، و آنرا به مثابه طبقات پی در پی فرض بکنیم .

محققان دیگر باین بسنده کرده اند که این دو نکته را از خود خصایص روانی رؤیا استخراج بکنند و از آنها آغازی برای توجیهات کلی بسازند .

بدلیل مشاهده کرده اند که یکی از خصایص اصلی رؤیا بمحض خوابیدن شخص جلوه میکند ممکن است آنرا در شمار پدیده هایی که موجود خواب میشوند به حساب آورد. بمقیده شلایر هاخر (س ۳۵۱) فعالیت ذهنی هنگام بیداری ، از ادراکات پرداخته نشده است ؛ نه از احساس های ساده و حال آنکه فعالیت رؤیا از احساسها حاصل میشود ؛ میتوان مشاهده کرد که خواب معلول تقلیل تدریجی فعالیت ارادی میباشد و در همین اثنا احساسهای غیر ارادی که جملگی در زمره احساسهای ساده و متمتع از ادراک میباشد ، خود را بما تحمیل میکنند ؛ تعلیق فعالیت احساسی ارادی و جولان تصاویر (احساسها) مربوط باین انقطاع ؛ دو وجه اساسی از وجوه رؤیا را تشکیل میدهند. و اما راجع باین تصاویر - توهمات هیپناگوژیک - میدانیم که محتویات آنها با محتویات تصاویر رؤیا یکی است (۱).

پس رؤیا مخصوصاً با محسوسات و تصاویر بصری فکر میکند اما محسوسات سایر حواس را نیز طرد نمی سازد و نیز از سمع و غایت و به میزان کمتری از تأثیرات سایر حواس هم استفاده میکند بسیاری از چیزها ؛ مثل موقع بیداری ، با بقایای تصاویر لفظی در رؤیا پیچوده در می آید. چه تقدیر فقط عناصر یک خاصیت تصاویر را دارند ؛ یعنی بیشتر به دریا فتهای حسی شبیه اند تا به خاطرات ،

[۱] سیلبربا نمونه های زیبایی نشان داده است که چگونه در وقت خوابیدن افکار مجرد هم به صورت تصاویر انطاف پذیرگی که واجد همان معنی هست ، در می آید .

وجود مشخصه رؤیا را تشکیل میدهند. اگر مشاجرات کاملاً معروف و روان پزشکان را در خصوص ماهیت توهم کنار بگذاریم میتوانیم با اتفاق کلیه محققان مطلع اظهار عقیده بکنیم که رؤیا «توهم میکند» و توهمات را جایگزین افکار میسازد، ازین نقطه نظر میان میسرات و موسوعات فرقی نیست. مشاهده کرده اند وقتیکه با خاطره یک سلسله از اصوات بخواب رفته ایم. همین آهنگ در وقت خواب بیک توهم تبدیل میگردد و اگر در این اثنا بیدار بشویم - چیزیکه بکرات اتفاق میافتد - چیزی بنظر تصویر - خاطره که در زین تر و از نظر کیفیت از آن ممتاز است، جانشین آهنگ مزبور میشود.

مبدل شدن فلان تصویر ذهنی به توهم تنها وجه امتیاز بین رؤیا و بیداری نیست بلکه رؤیا این تصاویر را روی صحنه میآورد و چیزها را واقعی جلوه میدهد و با اصطلاح سپیتا (ص ۱۴۵)، اندیشهها را بصورت هیجان آمیز و نمایشی که مختص تأتر است در میآورد. برای مشخص کردن این جنبه از جنبه های رؤیا؛ باید افزود که در ضمن رؤیا، اغلب اوقات - البته مستثناآت مستلزم توجیهات خاصی هستند - مانمی اندیشیم بلکه می پنداریم که با عناصر آن زندگی می کنیم، پس به توهمات خود ایمان کافی داریم. منتهی، وقتیکه بیدار می شویم پس می بینیم باین که باین عناصر زندگی نکرده ایم بلکه بنحوی خاص آنها را بیاد آورده ایم، یعنی خواب دیده ایم. همین خصیصه است که رؤیای واقعی را از خیالیانی هنگام روز ممتاز می سازد: بدین معنی که هیچوقت این یکی را با حقیقت واقع اشتباه نمی کنیم.

بوردوخ خصایص مذکور در فوق را در ضمن فرمول های ذیل گنجانیده است، «وجود اساسی رؤیا عبارتست از: الف) جلوه کردن فعالیت ذهنی و درونی بصورت فعالیت بیرونی و عینی؛ برای اینکه قوه دراکه ما محصولات قوه تخیل را بعنوان محرکات محسوس می پذیرد... ب) خواب قوه تسلط بر نفس را ذایل میسازد... برای همین است که برای بخواب رفتن باید اندکی بی اختیار شد تا آن که تصاویر خواب برخ بگشاید...»

اینک بر ما لازم آمد که ببینیم چگونه سعی کرده اند تا خوش باوری ذهن را نسبت به توهمات رؤیا توجیه بکنند. توهمات که جز پس از ترکیب یک قسم فعالیت خاص، قدرت تظاهر ندارند. اشتراک این معین میسازد که ذهن در چنین موردی رفتار کاملاً موافق مکانیسم خود در پیش میگیرد. عناصر رؤیا از جمله جلوات ساده ذهنی نیستند بلکه جزء امور حقیقی و واقعی حیات ذهنی است همچنان که در هنگام روز با دخالت حواس، آن ها را می شناسیم (ص ۳۴) موقع بیداری؛ ذهن دوباره بهر صمیمیت و بدمد زبان و تصاویر لغظی یا زبانی بتفکر میپردازد، و در موقع رؤیا نیز همین کار را با دخالت تصاویر و پرده های حسی حقیقی انجام میدهد، (ص ۳۵) بلاوه رؤیا واجد قالب امکان است و درست مانند موقع بیداری، احساسها و تصاویر خود را در قالب یک مکان خارجی می ریزد، (ص ۳۶) پس باید قبول کرد که ذهن نسبت بتصاویر و مشاهدات خود در موقع رؤیا همان رویه و وضعی را دارد که در موقع بیداری، (ص ۴۳) باین همه هر گاه اشتباه بکنند دلیلش این است که در هنگام خواب محکی را که تنها وسیله داوری در خصوص ریشه داخلی یا خارجی میباشد، فاقد است و نمیتواند تصاویرش را یا محکی که واقعیت عینی و خارجی آن را تعیین میکند؛ بسنجد.

گذشته ازین متوجه فرقی که میان تصاویر قابل تغییر ارادی و تصاویر غیر قابل تغییر ارادی وجود دارد؛ نیست. خلاصه اشتباه میکنند برای این که نمیتواند قانون علیت را بر محتوی رؤیای خود منطبق بسازد؛ (ص ۵۸) و چون از عالم خارجی منحرف میشود، حقانیت عالم ذهنی و درونی رؤیا را باور میکند.

دلبوف پس از شرح و بسط های روان شناسی در قسمت های مختلف؛ بهمین نتایج رسید و می نویسد که برای تصاویر رؤیا همان اندازه واقعیت قایلیم که برای تصاویر موقع بیداری، برای اینکه از عالم خارجی جدا شده ایم، نه اینکه از عهدۀ تطبیق قانون علیت بر تأثرات هنگام رؤیای خود عاجز مانده باشیم. به واقعیت توهمات خویش مؤمن بوده باشیم، زیرا رؤیا میتواند چنین محک هایی را به ظاهر ایجاد بکند و در مثل ما را وادار به لمس کردن گل سرخی که می بینیم بکند، و حال آنکه داریم خواب می بینیم.

بمقتدۀ دلبوف محکی جزمی همان امر بیداری میان رؤیا و واقعیت وجود ندارد و این نیز محکی عملی است. موقعی که بیدار میشوم خود را عریان در تخت خواب می بینم، همه آنچه را که در طول خواب و بیداری بر من گذشته است، توهمی بیش به حساب نمی آورم. (ص ۸۴) هنگام خواب تصاویر رؤیا را حقیقی پنداشته بودم زیرا نمیتوان همچین عادت اندیشه ای را که ما را وادار به قبول عالم خارجی که پادمن، مادر تعارض است میکند، خواب کرد. (۱)

در برابر این طرز تفکر که فراموش کردن عالم خارجی را مهم ترین خصیصۀ رؤیا به حساب می آورند، بجاست که چند تذکر ظریفانه از پورداخ پیراهم که ارزش واقعی این نظریه را

[۱] حافظ پژوهش هایی نظیر پژوهش های دلبوف کرد، او نیز می خواست فعالیت ذهنی را در موقع رؤیا از راه تغییری که شرایط فیر عادی در عمل صحیح یک سازمان ذهنی دست نخورده وارد می سازد، توجیه بکند، اما شیوۀ تعریف وی ازین شرایط فرق میکند، بمقتدۀ او نخستین خصیصۀ رؤیا همان عدم زمان و مکان است، به این معنی که تصاویر ذهنی ما از محلی که معمولاً در قالب های زمان و مکان به آنها اختصاص داده شده است، خود را رها می سازند. از این جادومین خصیصۀ رؤیا که همانا اختلاط بین توهمات و محصولات تخیل و ترکیب های گوناگون آنست با ادراک حسی استخراج میشود، چون مجموعه اعمال عالیۀ پویۀ تشکیل ادراکات و تصدیقات و استدالات از یک طرف و ارادۀ مختار ما از طرف دیگر به تصاویر ایجاد شده از طرف تحریکات خارجی که در واقع پایه آن را تشکیل می دهد، مربوط است این فعالیت ها هم مشمول هرج و مرج مخصوص عالم رؤیا میشوند، مشمول این هرج و مرج می شوند زیرا که اراده درای ما بخودی خود در هنگام خواب به هیچ وجه نقی ندارد و ظواهر آهوش و اختیار مادر است مثل موقع بیداریست. حتی در رؤیا هم فرد نمی تواند بر ضد قوانین فکر شورش بکند، به این معنی که نمی تواند منکر تضاد و تناقض بشود و قادر به طلبیدن چیزی که بدو نیک نمی نماید، نیست. اما ذهن ما در موقع رؤیا قریب هرج و مرج و اغتشاش بجلایات آن را می خورد و در نتیجه ممکن است متناقض ترین اعمال را قبول و با ارتکاب بکنیم و در عین حال درست قضاوت بکنیم و به منطقی ترین نتایج برسیم و سالم ترین و شرافتمندانه ترین تصمیم ها را اتخاذ بکنیم، فقدان حس جهات یابی باعث اختلال در حرکات تخیل در موقع رؤیا میشود و فقدان تفکر انتقادی و ادراک دیگران مهم ترین منبع افراط و تفریط های بیشمار است که شامل حال تصدیق ها و امیدها و آرزوهای مادر موقع رؤیا میشود. (ص ۱۸)

بدان می‌بخشد، در این جاذکر بکنیم. بقول بورداخ و خواب موقی ظهور میکند که ذهن از راه حواس تحریک نشود. . . اما فقدان تحریکات آنقدر مهم نیست که فقدان فایده حاصل از آن، مهم است (۱) پاره‌ای از تحریکات برای تأمین این فایده لازم است. . . مثلاً آسیابان تا موقی که صدای آسیاب را نشنود خوابش نمیبرد، و کسی که به نور چراغ اطاق خواب عادت کرده است، در تاریکی خوابش نخواهد برد. (ص ۴۵۷).

به هنگام خواب ذهن از عالم خارج جدا میشود و از سطح خارجی گوشه میگیرد. . . با این وجود رابطه کاملاً پاره نمیشود، زیرا اگر شخص در موقع خواب نه بشنود و نه احساس بکند و امر احساس کردن فقط منحصر به بیداری باشد؛ لازم می‌آید که هیچوقت بیدار نشود؛ حضور احساس ها در هنگام خواب باز به نحو بهتری ازین جا ثابت میشود که قدرت فلان تأثر در بیدار کردن ما تنها نیست بلکه ارزش روانی آن نیز درین میان عمل میکند، مثلاً شنیدن فلان کلمه بی ارزش هیچ وقت موجب بیداری شخص نمیشود، اما اگر نامش را صدا بکنیم؛ بیدار میشود. پس در موقع خواب؛ ذهن از عهد تشخیص احساس ها برمی‌آید. از این جا نتیجه میشود که ممکن است شخص بدون حضور فلان تحریک حسی هم بیدار بشود؛ موقی که میان این احساس و یکی از قضایای که برای تصورات و تجسمات ما مهم است، رابطه‌ای موجود باشد. روی همین اصل است که از خاموش شدن چراغ اطاق خواب بیدار میشویم و عدم گردش آسیاب موجب بیدار شدن آسیابان میگردد، این هادلیل است بر این که تحریکات مزبور درک میشد، اما باعث تشنگی ذهن نمیکشت برای اینکه از لحاظ ناامنی تفاوت و یا بعبارت بهتر تسکین بخش بود. (ص ۴۶۰).

اما حتی اگر از تمام آنچه گذشت صرف نظر بکنیم باز باید اعتراف بکنیم که نظریه یا تئوری مربوط به فراموش کردن عالم عینی و خارجی در موقع خواب؛ از عهد توجه تمام غرایب های رؤیا بر نیاید. در واقع باید توانست هر رؤیایی را با تحویل توهماتش به تجسمات، و شرایط آن به اندیشه‌ها توجه کرد چنان که ما این کار را موقیمکه بیدار میشویم و می‌خواهیم رؤیای خود را به یاد بیاوریم، انجام میدهم و با وجود این؛ حتی موقیمکه درین کار؛ یعنی درین ترجمه موفق شدیم و بطور ناقص یا کامل آن را به انجام رسانیدیم تازه رؤیا بصورت یک چیز اسرار آمیز همچنان پابرجا خواهد ماند؛ همچنین تغییرات ماهوی عمیق تری را از برای عناصر تجسمی هنگام بیداری قایلند. اشتراک می‌کوشد یکی ازین تغییر شکل ها (متغیرها) را جدا گانه تشریح سازد؛ «با متوقف شدن ادراکات بی واسطه و یا اشراق های حسی و خود آگاهی معمولی ذهن؛ زمینه جوهری که باعث بروز احساسات و امیال و منافع و اعمال آن میشده است، نیز از بین میرود. حالات روانی از قبیل احساسات و امیال و تصدیقات که به هنگام بیداری به تصویر - خاطره ها مربوط هستند، مبهم و تاریک میشوند و از تصاویر ذهنی منفک می گردند و ادراکات، از اشخاص و اشیاء و اماکن و حوادث و اعمال مربوط به زندگانی هنگام بیداری؛ به میزان زیادی به تنهایی دوباره بوجود می‌آیند؛ اما هیچکدام از آن ها ارزش روانی خود را منتقل نمی سازند، و وقتیکه ارزش روانی از ادراکات منفک گردید، ادراکات در ذهن معلق میمانند و جز خود دست - آویزی نخواهند داشت. . .

بقول اشتراکمل جدا شدن عالم رؤیا از عالم واقع و منفک شدن ارزش روانی از تصاویر ذهنی

(۱) بقول کلاپارد (۱۹۰۵) «بی‌اعتنایی به منافع، شرط اساسی رؤیاست.

يك عامل مهم غرابت رؤیاست ، در مقایسه با زندگی واقعی .

نیزه -لاحظه کرده اند که انهمان لحظه ایكم خواب ما دارد شروع میشود ، یکی از فعالیت های روانی خود را از دست میدهم و آن اداره ارادی تجسمات و تصورات ماست .

این نظریه به آن فرضیه معروف منتهی میشود که میگوید خواب هم دامنهای به اعمال عالیه کشیده میشود ، ممکن است فلان عمل ازین اعمال ملغی گردد ، آنهایی که میمانند آیا میتوانند بدون دغدغه بکار ادامه بدهند و همان بازده معمولی را بدهند؟ و گرنه ، آیا نمیتوان خصایص رؤیا را از راه کاهش در بازده توجیه کرد؟ تصویریکه در موقع بیداری داریم با چنین استنباطی موافق است . رؤیا نامربوط است و پراست از متناقض و متضاد ، ناممکنها در طی آن ممکن میمانند و مهمترین دانیهای هنگام بیداری ما را بکناری میگذارد و ملاحظاتی اخلاقی را از ما میگیرد . بطوریکه اگر کسی در هنگام بیداری هم همان رفتار موقع رؤیا را پیش بگیرد و بهمان هیچ حرف بزند و بخوابد و بیدار شود ، در رؤیا جریان دارد ، بما انتقال بدهد ، او را دیوانه خواهیم خواند . بدینجهت ، موقعیکه میگوییم فعالیت دماغی هنگام رؤیا خیلی کاهش مییابد و یا اعمال عالیه ذهنی ملغی میمانند یا دچار اختلال فاحشی میشوند ، تصور میکنیم که يك موضوع واحدی را بیان میکنیم .

اتفاق نظر نادری - جای دیگر از - تشنات سخن خواهیم گفت - درین خصوص در آثار محققان بچشم میخورد .

بعقیده لوهوان ، نامربوطی تصاویر تنهافت بارز رؤیاست .

موری عقیده او را قبول کرده میگوید (س ۱۶۳) : « رؤیایی نیست که مطلقاً معقول باشد و حاوی عناصر نامربوطی و غیر منطقی و مخالف تقویم و تاریخ نباشد » .
هگل (بقول سبیتا) وجود هر گونه يك پارچگی و ارتباط عینی معقول را از رؤیا سلب میسازد .

دوس میگوید : « رؤیایمنی هرج و مرج روانی و عاطفی و دماغی ، یعنی بازی اعمالی که بخود وا گذاشته شده اند و بدون هدف و کنترلی فعالیت میکنند ، ذهن ، در رؤیا در حکم يك آدهك مضحك است .

ولکلت هم که فعالیت روانی هنگام رؤیا را فاقد هدف نمیداند ، قبول دارد که رؤیا نمودار يك ازهم پاشیدگی یا ازهم گسیختگی و درهم ریختگی در نفسانیات است که در هنگام بیداری تحت سیطره قدرت «من» مرکزی میباشد » . (س ۱۴۰)

غیر منطقی بودن ارتباطات موجود میان جلوات رؤیا از مدت ها پیش مطمح نظر قرار گرفته بوده است و سخن کسی درین مورد روشن تر از آن سیسرون نیست : « نفرت انگیزترین و نامتناسبترین و خارق العاده ترین اعمال در رؤیا جولان میدهد » .

فشنر (س ۵۲۲) میگوید : « بنظر میرسد که فعالیت روانی از منظر يك فرد عاقل بمنظر يك فرد دیوانه مهاجرت کرده است » ،

رادستوک چنین مینویسد (س ۱۴۵) : « ظاهراً تحمیل قانونی بر این مجموعه خارق العاده ناممکن است . رؤیا با خروج خود از حوزه دقت و سیطره سخت گیرانه اراده مسبوق به خبر ده که مدیر جریان نفسانیات است هنگام بیداری ، همچو گردبادی در گردش است و در اعمال غیر معقول خود همه چیز را مانند کاله ایدوسکوپ ، درهم می ریزد . »

هیله برافتن (ص ۴۵) چنین بیان میکند: «نام، مثلاً در نتیجه گیریهایش بخود اجازه چه جست و خیزهای معجز آسایی را میدهد! و با چه آسودگی خاطری معروفترین حقایق تجربی را سرنگون میسازد! چه تناقضات خنده آوری را در نظام طبیعت و اجتماع تحمل میکند، بدون آن که سرگشتگی و بیهودگی ناشی از آن همه جلوات نامعقول او را بیدار بکند. مثلاً بموقش بدون آن که خم به ابرو بیاورد میگوید سه ضرب در سه میشود، بیست یا ازشنیدن اشعاری که سگی قرائت میکند، یا از دیدن مرده ای که با پای خودش به گور میرود و با از مشاهده قلوه سنگی که در آب شناور است؛ حیرتی نمیکند. باوقاری هر چه کامل تر که گویی مأمور رسالتی بزرگ هستیم به کسورهای همسایه میرویم تا کشتی های جنگی آن ها را آزمایش بکنیم یا اندکی پیش از خنک بولناد، مثلاً به عنوان داوطلب وارد قشون شارل دوازدهم میشویم.»

ببینتر هم نظریه ای را ابراز میکند که ازین تأثرات مفتوح میشود: «ازده رؤیا حداقل ندرؤیاست که محتویات آن پوچ و نامربوط و نامعقول است. برای این که در ضمن آن اشخاص و اشیایی را با هم مربوط میسازیم که کوچکترین ارتباطی باهم ندارند و هر لحظه مانند کاله اید و سکوب، محنویاتش عوض میشود و نامربوط تر و دیوانه آسار از پیش میگردد، فعالیت بازی آسای منز نیمه بخواب رفته ما همچنان ادامه مییابد تا آن که بیدار میشویم و دستی به پیشانی خود میکشیم و از خود استفسار می کنیم: آیا باز قادر هستیم به افکار و تجسمات معقول خود ادامه بدهیم.»

موری راجله موجود میان تصاویر رؤیا و افکار موقع بیداری را از راه مقایسه بسیار دلکشی برای پزشکان مشخص میسازد: «تولید تصاویری که نزد شخص بیدار شده؛ معمولاً موجب ظهور اراده میشود؛ در برابر عقل سلیم؛ مطابق است با خیر کات افراد قانع و مبتلا به دعا و الرقص در برابر قابلیت حرکت یا قدرت حرکت حقیقی...» علاوه وی در رؤیا «یک سلسله تنزل درجه و مقام از برای قدرت عاقله و متفکره» تشخیص میکند.

چندان لازم بنظر نمی رسد که برای محققانی را که جمله موری را در خصوص تمام اعمال عالی به کار بسته اند؛ در اینجا ذکر بکنیم.

بقیة اشتراکات تمام اعمال منطقی که مبتنی بر روابط و مناسبات است، در موقع رؤیا منهدم میشوند. (مؤلفیکه بیهودگی رؤیا آشکار نباشد). (ص ۲۶). بقیة اسپینا (ص ۱۴۸)، جلوات رؤیا ظاهراً از پیروی اصل علیت سر باز می زنند. رادستولک و دیگران هم در مورد ضعف عامل انتقاد و استدلال در رؤیا، اصرار می ورزند. یودل خاطر نشان میسازد که در رؤیا، خود آگاهی کلی بهیچوجه در انتقاد و تصحیح هیچکدام از یک سلسله ادراکات حسی مداخله نمی کند، و باز مینویسد: «تمام تغییرات و تنوع فعالیت های خود آگاهی، در رؤیا هم ظاهر می شود، منتهی ناقص؛ متوقف و جدا از همدیگر.» استریکر (باتفاق عده ای دیگر) تناقض های موجود میان رؤیا و معلومات هنگام بیداری ما را از راه فراموش شدن قضایای مهم در ضمن رؤیا یا منهدم شدن روابط منطقی تجسمات رؤیا توجیه و تفسیر می کند. (ص ۹۴۰، و غیره...)

محققان مزبور که عموماً آنقدر باسخت گیری بازده روانی رؤیا را مورد داوری قرار می دهند، قبول دارند که باز بقایایی از فعالیت روانی در آن باقی می ماند، و وقت بالراحه ازین

عقیده پستی میکنند. حال میتوان از خود پرسید که این بقایای فعالیت طبیعی روانی که در رؤیا ظاهر میشوند : کدام است . همه مقررند باین که حافظه تنها عملی است که در رؤیا کمتر زیان می بیند، هر چند که باید قسمتی از نامربوطی رؤیا را در طول فراموش شدن خود عناصر رؤیا داد است، گاهی اوقات همین حافظه حتی، مافوق حافظه هنگام بیداری بنظر می رسد : بقول سپینا حیات عاطفی که در موقع خواب دست نخورده باقی میماند، مدبر واقعی رؤیاست کلمه «عاطفه» از لحاظ وی همانا بمعنای «مجموعه تغییر ناپذیر احساسات است که در واقع جوهر ذاتی و عبق ترین قسمت وجود انسانی است، « ص ۸۴ » .

شولتز در رؤیا یک تغییر شکل مرموز، تشخیص می کند که در سایر عناصر رؤیا مؤثر است. سپینک نیز در رؤیا یک « فعالیت تغییری تکمیلی، تمیز می دهد که ذهن با آن در تمام ادراکات حسی و اشراقاتش تأثیر می کند .

مخصوصاً مشکل است که نقش مهمترین عامل یعنی خود آگاهی را در رؤیا باز نمایم شکی نیست که خود آگاهی در رؤیا زایل نمی شود برای اینکه رؤیا را جز از راه خود آگاهی نمی شناسیم . سپینا در هر صورت چنین می اندیشد که رؤیا خود آگاهی را بطور کلی حفظ میکند نه خود آگاهی خودش را، دلبورف هم اظهار عقیده می کند که اذین تفکیک دو خود آگاهی (عمومی و خصوصی) از یکدیگر سر در نمی آورد .

قوانین تداعی معانی که نفسانیات و تجسمات را بهم مربوط می سازد، در مورد عناصر رؤیا نیز چنین عمل می کنند و حتی ریشه این عناصر ظاهراً بی غل و غش و ترقوی تر از عناصر نفسانی است. بعقیده اشتراپل : « رؤیا ظاهراً یا بر طبق قوانین تجسمات فقط عمل میکند یا آنکه بر طبق قوانین تحریکات عضوی که همراه تجسمات هستند یعنی بدون آنکه تفکر و عقل یا ذوق زیباشناسی و قدرت انتقادی طبیعی و معمولی در آن مؤثر باشد، رفتار می کند. » محققانی که عقایدشان را در اینجا ذکر می کنیم ظاهراً نحوه تشکیل رؤیا را چنین در نظر مجسم می کنند که مجموعه تحریکات حسی (ناشی از منابع مختلفه که تا کنون ظاهر شده است) نخست در ذهن ایجاد مقیاسی تصاویر می کند که بصورت توهمات متجلی می شود (وونت می اندیشد که محصول تحریکات داخلی و خلجی همانا توهمات است)، این توهمات بر طبق قوانین تداعی معانی بهم مربوط می شوند و باز بر طبق همین قوانین موجد سلسله هایی از تصاویر جدید، می گردند همه اینها تا اندازه ای تحت سیطره بقایای فعالیت روانی است که خالق نظم و ابتکار است. (وونت و ویگانت) . بهر تقدیر هنوز نتوانسته اند معین بکنند که علت بروز تصاویری که طبق فلان قاعده تداعی معانی محصول خارج نیست، چیست .

بارها این نکته را مشاهده کرده اند که تداعی های رؤیا که موجب اتصال تصاویر گوناگون آن است از نوعی کاملاً ممتاز از نوع تداعی هایی است که در هنگام بیداری عمل می کنند . ولکلت می گوید : « در رؤیا تجسمات یا تصاویر بر حسب شباهتهای اتفاقی یا ارتباطات نامرئی دنبال هم می آیند و بهم قلاب می شوند. تمام رؤیاها دچار چنین تداعی های پراکنده و بی ارتباط هستند. » موری در خصوص این جنبه رؤیا اضرار می ورزد زیرا اذین راه تجانی میان رؤیا و پاره ای از اختلالات روانی بدست می آورد . دو جنبه اساسی هذیان را در رؤیا بازمی شناسد : (۱) یک عمل خود بخودی و تقریباً خود کار ذهن (۲) یک تداعی معانی بی قاعده و ناقص . خود نیز دو

نمونه قابل ملاحظه از رؤیا را برای ما باقی گذاشته است که در طی آنها قافیه ناقص بین کلمات تنها رشته ارتباطی بین تصاویر شده است. روزی خواب دید که تدارك زیارت بیت المقدس یا مکه را می بیند، پس از حوادث و اتفاقات متعدد خود را نزد شیمی دان پلنتیه یافت که پس از مدتی مذاکره خاك اندازی (توضیح آنکه خاك انداز به زبان فرانسه پل نامیده می شود و میان دو کلمه پل و پلنتیه يك قافیه ناقص برقرار است. م.) از جنس روی به وی داد؛ در قسمت دیگر رؤیا همین خاك انداز بصورت يك شمشیر بزرگ جنگی در آمد. يك دفعه دیگر خواب دید که از جاده ای عبور می کند و کیلومتر را روی کیلومتر شمارهای کنار جاده می خواند؛ سپس نیز خود را نزدیک عطار یافت که ترازوی بزرگی داشت و مردی هم او را يك کیلوپی در کفه ترازو می گذاشت تا موری را وزن بکند. عطار سپس باو گفت: دشما دهباریس نیستید بلکه در جزیره ژیلولو هستید. چندین تابلو را تماشا کرد که از گل لابلایا پرداخته شده بعد سرتیپ لوپه را دید که شرح مرگش را کمی پیش تر خوانده بوده است. خلاصه داشت بازی لو تو می کرد که از خواب بیدار شد.

این چنین حقیر شمردن فعالیت روانی رؤیا موجب ایرادهایی شده است. بی گمان اثبات عکس این نظریه هم مشکل می نماید. چندان اهمیت ندارد که یکی از تحقیر کنندگان رؤیا «سپتا س. ۱۱۸» تصدیق بکند که قوانین حاکم بر نفسانیات در رؤیا و بیداری یکی است یا اینکه دیگری اظهار بکند که رؤیا کاملاً مغایر با عقل و منطق نیست، چه بایستی زحمت تطبیق این حکم یا اظهار نظر را با حالت هرج و مرج روانی و انقائ اعمال عالی ما، که خود آنرا تشریح می سازند، بخود بدهند و دوگا. اما محققان دیگر ظاهراً بوبرده اند که دیوانگی رؤیا «بی رویه» نیست و شاید مانند دیوانگی هاملت که چنین درباره آن رأی داده بودند، تزویری بیش نباشد. این محققان توانسته اند از رأیی که مبتنی بر ظواهر امر باشد اجتناب بوزند و فقط درباره ظواهری که ربطی به موضوع دیوانگی رؤیا نداشت، بپردازند.

بدینموال هاو لوك الیس (۱۸۹۹)، بدون آنکه بخواهد به همان ظواهر مشعر بر بیهودگی رؤیا بسنده بکند، رؤیا را چنین تعریف می کند: «يك دنیای قدیمی از عواطف عالی و معانی نا تمام، و می گوید که مطالعه آن ممکن است نخستین درجات رشد حیات روانی را روشن سازد. ج. سولی (۳۶۲) بنحوی وسیع تر و نافذتر از همین استنباط پستی می کند. و ملاحظاتی از این نظر حایز اهمیت است که وی پیش از هر روانشناس دیگری به معنای نا پیدا و مستور رؤیا توجه و اعتقاد داشت. داکتور رؤیاهای ما به يك معنی، حافظ این شخصیت های پست سر هم است. وقتی که می خوابیم بگذشته بر می گردیم و با همان احساسات و تجارب به اشیاء نظر می افکنیم و دچار همان محرکات و فعالیت های می شویم که مدت ها پیشتر ازین بر روح ما حاکم بوده اند. «دلبوف اظهار عقیده می کند (البته بدون اینکه برضد هیچ کدام از اسنادی که ناقص عقیده او استدلالی ارائه بدهد، پس به غلط) که: «به هنگام خواب، بجز ادراك حسی، تمام اعمال یا قوای ذهن از قبیل قوه متخیله و حافظه و اراده و اخلاقیات دست نخورده باقی می مانند؛ منتهی هم خود را صرف اشیاء و مقاصد خیالی و نا پایدار و دمدمی می کنند. ناام با زیگیری است که بدلبخواه خود ادای عاقل و دیوانه، قاتل و مقتول، قیل و فنجان، دیو و فرشته را در می آورد» «ص ۲۲۲ مارکی در وی که موری برضد

او يك مشاجره قلمی پرسر و صدایی براه انداخت ، و با وجود کوششهایی که کردم موفق به پیدا کردن کتابش نشدم ، ظاهراً قوی‌ترین مدافع یا زده ذهنی رؤیا بوده است . موری درباره وی می‌نویسد :

« آقای مارکی دروی معتقد است که قوه عاقله در مدت رؤیا بهیچوجه از آزادی عمل و دقت خویش نمی‌کاهد و فسر خواب با پیدایی فقط در تحدید حواس است که آنهم از عدم روابط آن با عالم خارج پدید می‌آید ؛ بنحوی که میان شخص‌نام و شخصی که در حواسش را می‌بندد و رابطه‌اش را با عالم خارج قطع می‌کند و به سیر و سیاحت فکری می‌پردازد ، هیچگونه فرقی از لحاظ شیوه دیدن وجود ندارد و تنها فرق موجود بین يك تفکر عادی و تفکر شخص‌نام این است که نزد این یکی اندیشه به صورت مری و عینی در می‌آید و بطور باور نکرده‌نی به احساس‌های ناشی از عالم خارج در موقع بیداری شبیه می‌شود ؛ و عاقله ، بصورت يك امر حاضر متجلی می‌گردد . » از لحاظ موری « فرقی دیگر و مهم‌تر وجود دارد بدین معنی که قوای ذهنی شخص بخواب رفته و احد همان تعادلی نیست که نزد شخص بیدار مشهود است . » و اشپد که بهتر و صحیح‌تر کتاب دروی را به ما می‌شناساند ، می‌گوید که محقق مزبور به شیوه زیر در خصوص نامربوطی و از هم گسیختگی ظاهری رؤیا بیان عقیده می‌کند : « تصویر رؤیا نسخه بدل اندیشه است . اصل اندیشه است ؛ و دیدن آنچه در خیال می‌گذرد فرع است . این که گفته و مدلل شد باید توانست دنبال تحول اندیشه «ایده» را گرفت ، و نسج رؤیا را تجزیه و تحلیل کرد چه آنوقت ظاهر گسیخته گسیخته رؤیا قابل فهم می‌شود و تصور نا پذیر ترین ادراکات بصورت قضایایی بسیار ساده و پیش پا افتاده و کاملاً منطقی جلوه خواهد کرد . » (ص ۱۴۶) و اندکی دیرتر (ص ۱۴۷) چنین می‌نویسد : « موقعی که قادر به تجزیه و تحلیل رؤیا شدیم ، غریب‌ترین تصاویر آن واجد توجیهی کاملاً منطقی خواهد شد . »

ج . شعار سه خاطر نشان ساخته است که يك محقق قدیمی بنام وولف داویدسون که من او را نمی‌شناختم در سال ۱۷۹۹ از يك نظریه شبیه به نظریه گسیختگی رؤیا دفاع کرده بود : « جست و خیزهای عجیب و خارق‌العاده تخیل در رؤیا ، بدون استثناء تابع قوانین تداعی است ؛ اما چون این ارتباطات برای ما روشن نیست گمان ما متوجه پرشی از جانب تجسمات می‌شود و حال آنکه چنین جهشی اصلاً وجود ندارد . »

عده بسیار زیادی از محققان رؤیا را يك پدیده روانی به حساب آورده اند و عده‌ای هم آن را به چیزی نگرفته‌اند و بعضی هم ارزش غیبگویی برای آن قایل شده‌اند و خلاصه عده‌ای هم آنرا از هر لحظه برتر از عالم بیداری محسوب داشته‌اند .

هیلدبرانت که روانشناسی رؤیا را در ضمن سه نظریه متناقض گنجانیده است در ضمن نظریه سوم دو نظریه افراطی و تفریطی را مقابل هم قرار میدهد (ص ۱۹) :

گاهی رؤیا در حکم قوه ایست که تا مرحله فعلیت ماهرانه ترقی می‌کند ، و زمانی در حکم يك عنصر کاهنده است که از ارزش انسانی حیات ذهنی میکاهد .

« در خصوص مورد اول همه ما به تجربه می‌دانیم که همزاد رؤیا گاهی در خلق و ایجاد ، عمقی از لحاظ حساسیت و رفتی از لحاظ عواطف و سراحته از لحاظ معلومات بیواسطه (اشراق) و ظرافتی از حیث مشاهده و بالاخره یک قسم حضور ذهن که به فروتنی باید اعتراف

کنیم که در هنگام بیداری هم همیشه از آن برخوردار نیستیم، به آفریده‌های خود ارضائی پیدا در.
 رؤیا واجد لطافتی الهیاب انگیز، با کتایات عالی و یک طبیعت بی نظیر و هزلی لذت بخش است
 و دنیا را در یک روز بخصوص می بیند که آنرا تا سرحد شیرین ترین آرزوها بالا می برد و اغلب
 بنا به یکی از جنبه های عمیق ما هوی خودش، باز هم بیشتر به تأثیر این تجلی می افزاید و
 زیبایی های دنیای ما را با تالوایی بر آستی آسمانی و عظمت در عالی ترین مرتبه خود آنچه را
 که در واقع ترسناکست در هول انگیز ترین سورش و موسوعات خنده آور را در فکاهی ترین
 وضع ممکن، پیش چشم ما به تماشا می گذارد؛ حتی گاهی پس از آنکه بیدار شدیم دچار این
 احساس میشویم که عالم واقع هیچگاه چنین منظره ای را بما عرضه نکرده است، از آنچه گذشت
 این پرسش مطرح میشود که آیا اینهمه ملاحظات تحقیر آمیز و اشارات پر شور و حاکی از
 تمجید مربوط به یک موضوع واحد است و آیا ممکن است عده ای رؤیاهای پوچ و عده ای دیگر
 رؤیاهای عمیق و پرمایه را به حساب نیاورده باشند؛ و حال که رؤیاهای این همه از هم فرق دارند،
 آیا زحمت در راه مشخص کردن رؤیا بطور کلی بی حاصل نیست؟ آیا گفتن این موضوع که
 رؤیاهای بر دو قسمتند: عده ای که حیات ذهنی را به منتهی درجه انحطاط می کشانند و عده ای
 دیگر که موجب اعتلای مقام حیات ذهنی تا ذوره کمال می شوند، برای پایان دادن به بحث
 در مورد رؤیا کافی بنظر نمیرسد؟ هر اندازه که این راه حل آسان جلوه بکند، این امر در
 برابرش قد علم می کند که کوشش تمام مشخصات متوجه توضیح و توجیه ارزنده ایست که در
 تمام موارد صادق و قادر به حل تناقضات باشد.

یقین است که ارزش رؤیا را در عصری که عقل را بر حسن و اراده غالب می شمردند و
 فلاسفه سیری شده است، آسانتر از حالا می شناخته اند چه در آن عصر فلسفه واجد تفوقی بود
 که امروزه علوم طبیعی آنرا از آن سلب کرده است. امروزه دیگر فهم تأکیداتی از نوع تأکیدات
 شوهرت که رؤیا را یک قسم استقلال ذهن میدانست نسبت به طبیعت یا رهایی روح از غل و
 زنجیرهای حواس و نظرات مشابهی از محققانی نظیر ج. ه. فیشته و غیره. برای ما مشکل
 است. اینان چهلگی رؤیا را جلوه گاه عظمت حیات ذهنی (روحانی) می دانستند. در روزگار
 ما جز عرفا و زهاد کسی طرفدار چنین عقایدی نیست (۱) زیست شناسی نسبت به اعتقادی که
 به رؤیا نشان داده میشد، عکس العملی ایجاد کرد. اینان بیشتر محققان عالم پزشکی هستند که
 متکرفالیت روانی رؤیا هستند و حال آنکه فلاسفه و مشاهده کنندگان غیر حرفه ای، روان شناسان
 متفکر که نباید سهم آنها را در این زمینه نادیده گرفت طرفدار ارزش روانی رؤیا می باشند
 از این جهت به احساسات عامه نزدیکترند. کسی که بازده روانی رؤیا را کمتر از آنچه هست،
 وانمود می سازد، یقیناً در خموس علل تحریکات جسمی پافشاری میکند و آنکسی که برای
 روح بخواب رفته، قسمت بزرگی از استعدادهای هنگام بیداری را قایل است، دلیلی ندارد که
 امکان ایجاد رؤیا را از آن سلب بکند.

(۱) دوپلر، عارف نازک بینی که در زمرة نوادر محققانست و من از ذکر نکردن نامش
 در جاهای نخستین این کتاب عذر میخواهم، معتقد است که نه همان بیداری بلکه رؤیا هم در
 تسهیل ادراک عالم متافیزیک تا آنجا که با انسان مربوط می شود، عامل مؤثری است (از کتاب
 فلسفه عرفان.)

در میان فعالیت‌هایی که در رؤیا عرض اندام بیشتری می‌کنند، کارحافظه ظاهراً جالب توجه‌تر است، و ما مشاهداتی را که دال برین قضیه بوده است، به تفصیل تشریح ساختیم. محققان پیشین آزمایشاتی بر تری‌های رؤیاها این موضوع را بیشتر تمجید کرده‌اند که رؤیا آزادانه در زمان و مکان به بازی مشغول می‌شود؛ بسادگی میتوان دریافت که این، خیال باطلی بیش نیست. بنا به مفاهیده هیلدبرانت این نیست مگر یک امتیاز واهی، زیرا رؤیا بهمان نحو از زمان و مکان استفاده میکند که قوه متفکره بهنگام بیداری از آنها استفاده میکند و این وجه اشتراک ازین جهت است که رؤیا هم یک شکل ویژه از همین قوه متفکره است. ظاهراً رؤیا از لحاظ زمان واجد امتیاز دیگری است، و به معنای دیگری نسبت بدان مستقل است. رؤیاها بی نظیر ساطور (گپوتین) هوری ظاهراً مؤید این معنی است که رؤیا ممکن است در عرض مدت کوتاهی بیش از فعالیت روانی ما بهنگام بیداری، واجد ادراکات گوناگون بشود. اما این نظریه با استدالات گوناگونی روبرو شده است. از کارهای لوتورن و اگر در خصوص طول مدت ظاهری رؤیا به این طرف، گفت و شنید جالب توجهی در این مورد جریان داشته است؛ اما بنظر نمی‌رسد که گفت و شنید مزبور بطور قطع این مسئله مشکل را حل کرده باشد.

علاوه بر نقل و قول‌های متعدد، جنگک شایانیکس ظاهراً بنحوی چون و چرا ناپذیر نشان می‌دهد که رؤیا همانا دنباله فعالیت‌های روانی هنگام بیداری را می‌گیرد و ممکن است آنها را به مقاصدی که بهنگام روز بدان نایل نشده‌اند، سوق بدهد. رؤیا شک‌ها و مشکل‌ها را مرتفع می‌سازد و ممکن است برای شاعران و آهنگ سازان منبع الهامات جدیدی بشود. اما اگر عین این قضیه چون و چرا ناپذیر باشد، تمییز و تفسیر آن با مقدار زیادی ایراد اساسی روبرو میشود.

خلاصه آن قدرت غیبگویی که به رؤیا نسبت داده شده است موجب پیدایش مشاجرات و گفت و شنیدهایی شده است که اطمینان‌های میرم و مکرر در طی آن باشک‌های باشکال رفع کردند، روبرو شده است. بجاست که درین مورد از هر گونه تنبی یا انکاری پرهیز بکنیم برای اینکه در مورد این سلسله قضایا، امکان یک توجیه روانی حقیقی شاید خیلی نزدیک باشد.

۶. احساسات اخلاقی در رؤیا

عللی که جز با آشناشدن به تحقیقات خاص من بدان پی نتوان برد، وادارم کرد که تأثیر وضع اخلاقی و احساسات اخلاقی هنگام بیداری را در رؤیا بطور جداگانه بررسی بکنم. درین باب نیز، چنانکه در سایر موارد، نخست تناقض بین آراء و عقاید محققان به چشم می‌خورد. عده‌ای تضمین می‌کنند که از احساسات اخلاقی ما در هنگام روز در رؤیا خبری نیست و عده‌ای نیز برعکس عقیده دارند که احساسات اخلاقی ما در هنگام روز، در رؤیا نیز همچنان پابرجا می‌مانند.

اگر ما در این خصوص از تجربه همه شبه خود استمداد بکنیم، خواهیم دید که تجربه مزبور صحت نظر دسته اول را تأیید میکند. چمن می‌گوید: دما در طی رؤیا از لحاظ اخلاقی بهتر و یا منفی‌تر نمی‌شویم، بلکه برعکس ظاهراً وجدان ما درین موقع سکوت اختیار می‌کند

و رحم از دل ما رخت بر می بندد و با کمال سنگدلی و بدون هیچگونه پشیمانی یا توبه‌ای، بدترین جنایات را مرتکب می‌شویم از قبیل دزدی، قتل نفس، آدم کشی،... همینطور رادست و کم می‌نویسد: و بچاست مشاهده، بکنیم که در طی رؤیا تداعی‌ها عرض اندام میکنند و تجسمات بدون مداخله فکر یا عقل و یا ذوق مربوط به زیباشناسی و یا قوه تمیز اخلاقی، بهم دیگر مربوط میشوند، قوه تمیز اخلاقی بسیار ضعیف میشود و یک نی اعتقانی کامل از نظر اخلاقی بر شخص حکمفرما می‌گردد. «ولکلت نوشته است: «هر کسی میداند که در رؤیا رفتار شخص کاملاً بی‌رویه است. ناظم که خودش مطلقاً و اجده‌یچگونه حیا و عاطفه و قوه تمیز اخلاقی نیست، همه کس و حتی محترم‌ترین اشخاص را در حین ارتکاب اعمالی میبیند که تصور آنرا نیز در هنگام بیداری نمیتوانست بکند.»

یک سلسله اعتقادات هست که با این نظریه مخالف میباشد. بقیده شوپنهاور هر کسی در طی رؤیا گفتار و کرداری دارد که درست مطابق منش اوست، ر. ف. فیشر برین عقیده است که احساسات درونی؛ تمایلات، عواطف و شهوات در طی رؤیا فرست بروز و ظهور پیدا میکنند و خصایص اخلاقی شخص در آن منعکس میگردد. هافتر چنین مینویسد: «جز در موارد بسیار نادر... شخص متقی در رؤیا هم متقی است و در برابر وسوس مقاومت میکند و کینه توزی نمیکند و از حسد و خشم و سایر ردایل اجتناب می‌ورزد در صورتی که مرد گناهکار در رؤیا با همان تصاویری روبرو میشود که هنگام بیداری از آن خوش می‌آمد.» شولتز معتقد است: «حقیقت در رؤیا جلوه میکند و علی‌رغم تمام ظاهرسازی‌ها و بزرگی یا پستی «من» حقیقی خود را باز در آن می‌شناسیم... مرد نجیب نمیتواند، ولو در رؤیا مرتکب جنایاتی ناشر اقمندان شود و اگر چنین پیش‌آمدی برایش بکند، مثل یک چیز مخالف طبع، از آن فرار میکند. امپراطور روم که یکی از درهای خود را بجرم این که خواب دیده بود که دستور داده است سر امپراطور را ببرند، محکوم به اعدام کرد؛ حق داشت چه فکر میکرد کسی که چنین خواب‌هایی میبیند لابد در هنگام بیداری افکاری نظیر آن را در دماغ می‌پزوراند. و نیز باید گفت چیزی که در زندگانی ما مقامی ندارد، لاجرم در رؤیا هم مجال عرض اندام نخواهد داشت.»

افلاطون در عوض عقیده داشت که شایسته‌ترین انسان آنچه را که دیگران در عین بیداری انجام میدهند، فقط در رؤیا مرتکب میشود. قاف ضرب‌المثل بسیار مشهوری را جرج و تعدیل کرده میگوید: «تو اول بگوچه خواب دیده‌ای تا من آنگاه بگویم که تو کیستی.» کتاب کوچک هیلدبرانت که من بارها از آن درین کتاب نام برده‌ام و بنظر من جامع‌ترین اثر در مورد مسأله رؤیاست، به وضوح و به نحو اساسی بمسأله اخلاقیات در رؤیا توجه کرده است. هیلدبرانت هم این اصل را مطرح می‌سازد که هر اندازه زندگانی ما آمیخته به اخلاقیات باشد بهمان اندازه رؤیاهای ما نیز واجد جنبه‌های اخلاقی خواهد بود و برعکس. طبیعت اخلاقی انسان در رؤیا از بین نمی‌رود؛ و بسا اینکه ممکن است اشتباه حساب فاحش یا یک عذیان علمی و یا یک اشتباه تاریخی خنده‌آوری را مرتکب بشویم، ولی بازمی‌توانیم خیر را از شر درست را از نادرست و ردیلت را از فضیلت باز بشناسیم. همینطور، هر چند که در ضمن خواب معلومات هنگام روز خود را فراموش کرده باشیم، ولی باز طبع اخلاقی خود را

از دست نمی‌دهیم زیرا جزء ماست و حتی در عین خواب هم ممکن نیست بتوانیم آنرا از سر خود و بکنیم و این بدان سبب است که اخلاقیات آنچنان باسرت آدمی عجین شده است که نمی‌توان حساب آنرا با حساب تخیل و عقل و حافظه و سایر استعدادهایی که در ضمن رؤیا بصورت يك «کاله‌اید و سکوپ» درمی‌آیند، اشتباه کرد.

دنباله این گفت و شنید به تیورهای عجیب و بی‌منطقی‌های بی‌ظن می‌گردد. اگر راستش را بخواهید، همه کسانی که خیال می‌کنند که شخصیت اخلاقی فرد در رؤیا محمولی گردد باید به رؤیاهای فاقد اخلاقیات توجه نکنند و دیگر نام را مسئول رؤیاهای خویش ندانند و از طریق تجزیه و تحلیل رؤیاهایش او را استنتاج نکنند و از بهبودی رؤیاها عدم فعالیت قوای دماغی را در هنگام رؤیا استنباط ننمایند. سایرین، یعنی آنهایی که تصور می‌کنند اخلاقیات در رؤیا همچنان پابرجا است، بایستی بی‌کم و کاست مسئولیت رؤیاهای مخالف اخلاق را بر عهده بگیرند و فقط این دعا را در حق‌شان باید کرد که هیچوقت خوابی نبینند که خدش‌های بر تقوی و فضیلت‌شان وارد آورد.

اما بنظر می‌رسد که هیچکس نتواند بدقت بدانند که تا چه اندازه بد یا خوبست و یا منکر چندتا خواب مخالف اخلاق بشود. محققان این دو دسته در واقع می‌کوشند تا علی‌رغم عقاید متضاد خود در ریشه رؤیاهای مخالف اخلاق را پیدا بکنند. آنوقت تضاد جدیدی میان آنهایی که آنرا در اعمال حیات روانی جستجو می‌کنند و آنهایی که آنرا جسمانی و دور از اعمال نفسانی یا روانی فرض می‌کنند، رخ می‌گشاید. بدین ترتیب حقایق امور مدافین اصل مسئولیت در هنگام رؤیا و مدافین عدم مسئولیت در هنگام رؤیا را مجبور می‌کند که قبول بکنند جنبه خلاف اخلاق در رؤیا واجد يك منشأ روانی مخصوص است.

کسانی که به باقی ماندن اصول اخلاقی در رؤیا معتقد هستند با این وجود از قبول مسئولیت رؤیاهای خودشان احتراز می‌کنند. هافنر می‌نویسد: «ما مسئول رؤیاهای خودمان نیستیم برای اینکه فکر و اراده مادر هنگام رؤیا فاقد آن میانی است که بدان واسطه حیات ما به هنگام بیداری، حقیقی و واقعی جلوه می‌کند... بدین جهت خواست یا عمل مادر هنگام رؤیا بهیچوجه قابل مقایسه با ردیلت یا فضیلت نیست.» بهر تقدیر، انسان بهمان اندازه که بطور غیر مستقیم موجب پیدایش آنها شده، مسئول رؤیاهای مخالف اخلاق خویش است. زیرا وظیفه دارد پیش از خواب رفتن، روح خود را مانند هنگام بیداری منتهی بنحوی کاملاً خاص، پاک و منزه بکند. تجزیه و تحلیل این معجون که از رد یا قبول اصل مسئولیت در قبال محتویات اخلاقی رؤیا حاصل شده است، در کتاب هیلدبرانت بطور دامنه‌دارتری صورت گرفته است. پس از اشاره به این مطلب که رؤیا حوادث را بطور نمایشی و تأثیری جلوه می‌دهد و بسیاری از پیچیده‌ترین تفکرات را در مدت بسیار کوتاهی عرضه می‌دارد و موقعی که سخن از جنبه مخالف اخلاق رؤیا مطرح است، باید اختلاط تصاویر واضح‌الحال ارزش‌ها را در نظر گرفت؛ با این وجود عقیده دارد که پیش از انکار مسئولیت در قبال گناهان و خطاهای هنگام رؤیا، باید مدتی دراز درین خصوص اندیشه کرد.

وقتی که می‌خواهیم بنحوی قاطع يك اتهام غیر موجه را رد بکنیم، مخصوصاً اتهامی که متوجه نقشه‌ها و تصمیمات ماست، می‌گوییم: «چنین چیزی را در خواب (رؤیا) هم نمی‌دیدم»

با گفتن این جمله ، بی گمان از یکطرف منظور ما این است که در هنگام رؤیا حساب و کتابی نیست و کسی از ما بازخواست نمی کند ، برای این که افکار ما آنچنان از ما جدا می شوند که بزحمت توان گفت که از ما است ؛ اما از طرف دیگر ، با انکار وجود چنین افکاری در حوزه رؤیا ، می خواهیم بفهمانیم که توجیه یا حجت ما زمانی کامل خواهد بود که تاحوزه رؤیا هم کشیده شود و من خیال می کنم سخن ما درست باشد ولو این که متوجه نباشیم . « اندکی به می نویسد : دمی توان عملی از اعمال هنگام رؤیا را مجسم کرد که علت حقیقی آن هنگام پیداری در لباس آرزو و یا میل و یا عاطفه ای از خاطر ما نگذشته باشد . از همین مختصر می توان گفت که رؤیا فلان عمل را تولید نکرده است بلکه آنرا از هنگام پیداری اقتباس کرده و بر ما نموده است . منتهی اندکی اغراق آمیز برای اینکه رؤیا از آن مصالح مختصری که ما در اختیارش می گذاریم ، یک چیز در ما تیک بمل می آورد ، یعنی در واقع کلمه قصار حضرت مسیح را که گفته است : کسی که از پدر در دوری دوری بکند ، جانی است ، بصورت واقعی بر ما عرضه می دارد . ممکن است پس از پیدار شدن ، یعنی وقتی که به نیروی خود واقف شدیم ، به صحنه های فلان رؤیای گناهکارانه خود بخندیم ولیکن هیچگاه نمی توانیم به آن ماده اصلی که در تکیون آن مؤثر بوده است ، لبخند استهزاء آمیز بزنیم . خود را مسئول اشتباهات نائم حس می کنیم اما نه کاملاً بلکه بالنسبه .

« خلاصه اگر درین زمینه سخن عیسی مسیح را غیر قابل چون و چرا بدانیم که گفته است : افکار شیطانی از نهاد آدهیزاد سرچشمه میگیرد ، باید بدون مطلقیت پذیریم که هر گونه خطایی که هنگام رؤیا از ما سر می زند لاقلاً مستوجب حداقل مجرمیت است . « هیلدبرانت ، با توجه به آنچه گذشت : منبع جنبه خلاف اخلاق رؤیا را در تحریکات بدو غیر قابل ملاحظه ای میدانند که هر روز از خود آگاهی ما در لباس وسوس خطور می کند ؛ وی بدون آنکه تردیدی بخود راه بدهد این عناصر مخالف اخلاق را در خود راجع به ارزش اخلاقی شخصیت وارد کرده است . اینها همان افکار و بحثی است که در دوره ای زاهدان و مقدسان را وادار می کرده است که بگویند از جمله گناهکاران بزرگ بوده اند . (۱)

جای تردید نیست که این تجسمات متضاد نزد اغلب افراد فراوان دیده میشود و منحصراً به موضوع اخلاق تنها نیست . منتهی هیچوقت دقیقاً مورد مطالعه قرار نگرفته است . سببنا اظهار زیر را از زلزل نقل می کند : « کمیاب است که ذهنی آنطور درست و حسابی سازمان یافته باشد که همواره فاعل مایه باشد و جریان مداوم و روشن فکرش بواسطه تجسماتی ، نه همان بی حاصل بلکه ناجور و بیهوده قطع نشده باشد ، متفکران بزرگ حتی از مشاهده چنین تجسماتی مبتذل و مزاحم و نامطبوع که باعث تشویش عمیق ترین افکار و جدی ترین و مقدس ترین کارهایشان میشده شکایت کرده اند . «

(۱) بی فایده نیست که از روش دستگاه تفتیش عقاید و افکار در قرون وسطی در مورد مسأله گناهان هنگام رؤیا باخبر بشویم . بطور زیر را از کتاب « تفتیش های طوماس کارنا » اقتباس می کنیم ، « اگر کسی در ضمن رؤیا کلمات کفر آمیز بزیان بیاورد ، مفتشان رفتار او را مورد حذارت قرار می دهند ، برای اینکه اشتغال ثلاث روزانه ما در رؤیا معمولاً جلوه میکند . «

محتویات مخفی روح خودمان استفاده نکنیم، هیلد برانت باید از فرضیاتی نظیر آنچه گذشت شروع بکند و رؤیا را همچون اظهارکننده‌ای به حساب آورد که توجه ما را معطوف ضعف‌های ناپیدای مایمی کند. رؤیا ممکن است مانند یک نفریزش از بیماری‌های غیر شهودما را باخبر سازد. سپینا هم برهبری چنین استنباط‌هایی مثلا موقمی که از تحریکات جنسی بهنگام رؤیا سخن بمیان می‌آورد، به نایم‌دلاری داده می‌گوید: معلوم است که تو بهنگام بیداری به این افکار شیطانی مجال بروز و ظهور نداده‌ای که حال در رؤیا عرض اندام کرده است و این نماینده پرهیزکاری تو است. برطبق این استنباطات تجسمات و غیر ارادی، آن دسته از تجسماتی هستند که بهنگام روز در کوب شده اند و تجلی دوباره آنها در ضمن رؤیا خود واجد یک پدیده واقعی و روانی است. اما به عقیده سایر محققان این استنتاج‌ها موجه نیست.

از لحاظ جسمی، تجسمات غیر ارادی رؤیا و بیداری و تب و انواع اقسام هذیان‌ها ممکن است معلول یک جریان مکانیکی و ماشینی از تساوی‌ری باشد که بطور خود بخودی موقمی که فعالیت ارادی متوقف می‌شود، متحرکند، تمام آنچه را که یک رؤیای مخالف اخلاق از خصوصیات روانی شخص نام در اختیار ما می‌گذارد، احتمالا همانست که وی آشنایی قبلی با این گونه تجسمات داشته و گرنه بهیچ وجه از تمایلات حقیقی او چیزی افشانی سازد. ممکن است از خود پیرسیم آیا خود موری یا بن عقیده نیست که رؤیا عوض این که بدون نقشه خاصی فعالیت روانی را ضایع سازد، آنرا به عناصرش تجزیه می‌کند. وی در خصوص رؤیاهایی که در طی آن شخص از حدود میانی اخلاقی عدول می‌کند، چنین اظهار عقیده کرده است: «این تمایلات ما هستند که سخن می‌گویند و ما را به عمل و امید دارند، بدون آن که خود آگاهی، جلوما را بگیرد، هر چند که گاهی از اوقات ما را آگاه می‌سازد. منم مایب و تمایلات ناپسندیده دارم و بهنگام بیداری با آنها مبارزه می‌کنم و اغلب موفق هم می‌شوم اما در رؤیاهای خود تسلیم آنها می‌شوم یا به عبارت بهتر به اغوای آنها عمل میکنم، بدون آنکه بترسم یا بشیمان شوم... محققا خیال‌هایی که در برابر اندیشه‌ام جلوه گری می‌کنند و رؤیا را تشکیل می‌دهند، از طرف انگیزه‌هایی که من آنها را احساس می‌کنم و اراده غایب من در فکر منکوب کردن آن نیست، بمن القاء می‌شوند».

اگر این عقیده را داشته باشیم که رؤیا پرده از روی جنبه‌های مخالف اخلاق شخص نایم برمی‌دارد، جنبه‌هایی که در واقع وجود دارند منتهی خاموش و یا پنهان شده اند، نمی‌توان آن را محکم تر از آنچه موری در طی عبارات زیر بیان کرده است، بیان کرد: «پس در رؤیا، شخص کاملا خود را در کمال برهنگی و زبونی جبلی سود تماشا می‌کند و همین که اراده از او سلب می‌شود؛ باز به شهنوایی می‌گردد که بهنگام بیداری، وجدان و شرف و ترس ما را در مقابل آنها حفظ می‌کند، در جای دیگر باز این کلمات مؤثر را یکار می‌برد: «در رؤیا معمولا، آن انسان عزیزی است که عرض اندام می‌کند... بعبارت دیگر انسان در طی رؤیا به صورت طبیعی خود برمی‌گردد و بیشتر از مکتوبات، سواقی و غرایز طبیعی بر او مسلط می‌شوند، و بعد به عنوان مثال این موضوع را مطرح می‌سازد که در طی رؤیاهایش بیشتر اوقات قربان همان دسته خرافاتی می‌شود که در ضمن نوشته‌هایش فعلا تتر از همیشه با آنها مبارزه می‌کند».

براستی، موری با اعتقاد به این موضوع که پدیده‌های مزبور دلیلی است از برای خودکاری روانی که به عقیده او بهنگام رؤیا حاکم مطلق انسان است، از ارزش مشاهدات موشکافانه خود.

کاسته است. این خودکاری در نظر او مابین فعالیت روانی است. اشتراک دیگر در قطه‌ای از کتاب خود در خصوص رؤیا نوشته است. «رؤیا فقط از توهمات تشکیل نشده است. اگر در ضمن رؤیا ازدزد بیم داریم، دزد بی گمان واهی است و وجود خارجی ندارد؛ اما ترس ما از او واهی نیست بلکه واقعی است.» ازین قرار توجه ما را به این امر جلب می‌کند که جادارد تغییر شکل‌های حیاط عاطفی را از مجموعه تبدلات رؤیا مجزا بکنیم، آنوقت این مشکل پیش می‌آید: پس عناصر واقعی در حوادث روانی رؤیا کدام است؟ کدامیک از آنها را می‌توان در شمار حوادث روانی هنگام بیداری بحساب آورد؟

۷- نظریه‌های مربوط به رؤیا - عمل رؤیا

از نظریه مربوط به رؤیا مراد ما تجزیه و تحلیلی است که هدفش توجیه و توضیح قسمت اعظم اختصاصات رؤیا است از یک نقطه نظر خاصی و علاوه تعیین مقام رؤیا است در یک مجموعه وسیع تری ...

وجه امتیاز نظریه‌های گوناگون مربوط به رؤیا در این است که هر کدام یکی از جنبه‌های آنرا اساسی و مهم تلقی کرده و آنرا پایه و مبنای توجیه خود قرار داده‌اند. فلان نظریه مربوط به رؤیا بالضروره ممکن است شامل وجود علی‌الذریع برای رؤیا نباشد؛ یعنی ممکن است فایده یا قدرت تأثیری را بآن نسبت ندهد، اما از آنجا که عادت کرده‌ایم به این که برای هر چیزی هدف و غایت و با اصطلاح ساده‌تر فایده‌ای تصور بکنیم، این است که از نظریه‌هایی که فایده یا عملی را به رؤیا نسبت می‌دهند؛ استقبال می‌کنیم.

ما تا کنون با چندین طرز تفکر گوناگون در خصوص رؤیا روبروشدیم که بیش و کم میتوان آنها را نظریه‌هایی در خصوص رؤیا به حساب آورد. قدامت‌تورمی کردند که خدا یا نرؤیا را برای هدایت اعمال مردمان نازل می‌سازند. این خود یک نظریه کاملی بود که از عهد توجیه آنچه می‌خواستند بدانند، برمی‌آمد. از موقمی که رؤیا مورد تحقیقات زیست‌شناسی واقع گردید؛ بر شمار این نظریه‌ها افزوده گردید. منتهی عده زیادی از آنها ناقص است.

اگر جز به مبنایی توجه نداشته باشیم، می‌توان کوشش کرد نظریه‌های مربوط به رؤیا را بنحوی نسبت چون و چرا ناپذیر، بر حسب فرضیات آنها در خصوص کیفیت و کمیت فعالیت روانی، دسته‌بندی کرد.

۱- نظریه‌هایی که فرض می‌کنند تمام فعالیت هنگام بیداری در رؤیا دست نخورده باقی می‌ماند (دلپوف). - در اینجا ذهن به خواب نمی‌رود بلکه همچنان به فعالیت مشغول می‌شود، اما چون شرایط فرق کرده است لذا معمولاً باید نتایج فعالیت هنگام رؤیا با فعالیت هنگام بیداری فرق بکنند. می‌توان این پرسش را از خود کرد که آیا این نظریه‌ها می‌توانند فقط با طرح موضوع شرایط خواب، تمام وجوه افتراق میان رؤیا و بیداری را توجیه بکنند. وانگهی معلوم نیست چگونه باید ازین نظریه‌ها به عمل رؤیا راه یافت آشکار نشده است که چرا آدمیزاد خواب می‌بیند و ماشین پیچیده ذهن ما به بازی خود ادامه می‌دهد حتی زمانیکه در حیاط شرایطی قرار می‌گیرد که ظاهراً برای آن ساخته شده است و تنها عکس‌العمل‌های مفید درین موقع همانا خواب بدون رؤیا و بیدار شدن است در موقمی که تحریکاتی مزاحم ما می‌شود.

۲- نظریه‌هایی که بر عکس نظریه‌های پیش‌چنین فرض می‌کنند که رؤیا معلول يك قسم تنزل‌فالت روانی و عدم تعادل تداومی‌ها و بالاخره فقر عناصر قابل استفاده است. - بر طبق این نظریه‌ها، مختصات رؤیا، با آنچه دلبوف درین خصوص گفته است، فرق دارد. خواب در ذهن جا بزمی‌کند و باین‌رازی نمی‌شود که آنرا از عالم خارج مجزا سازد، بلکه در ساختمان آن درخه می‌کند و برای مدت مبینی آنرا از حیز انتفاع ساقط می‌سازد. اگر من می‌توانستم درینجا از آن مقایسه‌ای که مربوط به روان‌پزشکی است، استفاده بکنم، می‌گفتم که نظریه‌های دسته‌اول، از رؤیا یکنوع «پارانویا» ساخته‌اند و نظریه‌های دسته دوم آنرا به عنوان یکنقسم ناتوانی مغرط یا اختلال در نفسانیات تلقی کرده‌اند.

نظریه‌ای که رؤیا را جزئی از حیات روانی بشمار می‌آورد که بدست خواب از کار افتاده است، همان نظریه‌ایست که مورد پشتیبانی نویسندگان مباحث پزشکی و بطور کلی عالم علمی است؛ و رویهم‌رفته نظریه رایج امروز است. درینجا باید خاطر نشان ساخت که چگونه و با چه تردستی ای نظریه مزبور از بزرگ‌ترین و دشوارترین مهلکه توجیه رؤیا که همانا جنبه‌های متضاد آن باشد، خود را دورنگاه داشته است و رؤیا را بعنوان يك بیداری نسبی (یا بقول هربارت در کتاب روانشناسی: يك بیداری مخصوص و نسبی و در عین حال بسیار غیر طبیعی) تلقی می‌کند و تمام انواع و اقسام رؤیا را بدین نحو توجیه می‌کند که هر کدام از آنها شکلی از بیداریست چه آن رؤیا که کاملاً از عالم واقع فرق دارد و چه آن رؤیا که نمودار منسجم‌ترین فعالیت‌های روانی می‌باشد.

کسانی که نمی‌توانند از نحوه توضیح فیزیولوژیکی چشم‌پوشند و یا آنرا علمی تر تصور می‌کنند، تصویر آنرا درین توصیف پیغمبر می‌یابند: «این حالت سختی و سختی تقریباً نزدیک‌های بامداد نا بومدی شود. اثرات خستگی که دریاخته‌های مغزی انباشته شده است، تخفیف می‌یابد و با جریان خون از هم پاشیده می‌شود و جسته گریخته، اینجا و آنجا چند توده یاخته‌ای بیدار می‌شوند و حال آنکه یاخته‌های اطراف آنها کاملاً متحجر باقی می‌مانند و کارانفرادی این توده‌های یاخته‌ای آنوقت در بطن خود آگاهی‌مه گرفته ملاحظه می‌شود بدون اینکه تلاش بقیه قسمتهای مغز بتواند آنرا تکمیل نماید. بهمین جهت است که تصاویر رؤیا غریبه جلوه می‌کنند و اجتماع آنها تصادفی بنظر می‌رسد. بعلاوه این تصاویر به تأثرات مربوط به يك گذشته نزدیک وابسته‌اند. به میزانی که شماره یاخته‌هایی که بیدار می‌شوند، زیادتر می‌گردد، ازین نظمی و جنبه‌های غیر عاقلانه رؤیا کاسته می‌شود.»

چنین استنباطی از رؤیا که آنرا یکنقسم بیداری نا کامل یا نسبی تلقی بکند و یا لا اقل خطوطی ازین نوع استنباط در آثار تمام فیزیولوژی دانان و فلاسفه جدید به چشم می‌خورد و مفصل آنرا می‌توان در آثار هوری مطالعه کرد، چنین احساس می‌شود که وی بیداری و خواب بعد از آنرا بعنوان جانشین پاره‌ای از قسمتهای بدن تلقی می‌کند و به عقیده وی هر ناحیه‌ای از بدن وابسته به يك عمل روانی است. من فقط درینجا این مطلب را متذکر می‌شوم که اگر نظریه بیداری نسبی تأیید شود، محکم کردن مبانی آن بنحوی مشخص تر مستلزم کوشش فراوانست ازینفرایه رؤیا را عملی نیست. بینن بنحوی کاملاً قاطع نقش رؤیا را چنین تصریح می‌کنند: «چنانکه مشلعه می‌شود تمام جوانب امر به ما می‌آموزد که باید رؤیا را يك امر جسمانی تلقی بکنیم

که هوادار عاری از فایده است و اغلب نیز جنبهٔ مرضی دارد...»

کلمهٔ جسمانی که در مورد رؤیا بکار رفته است و مؤلف هم در آن تکیه کرده است، واجد پیش از یک معنی است. در وهلهٔ نخست مربوط است به انگیزهٔ شناسی رؤیا که بینتر بهنگام مطالعه در رؤیاهای تجربی از راه ادخال سم، درمعهده، خیلی بدان توجه داشت. این نوع نظریه‌ها در واقع برین پایه استوارند که تحریکات مولد رؤیاهما نا منحصراً جسمانی و باصلاح آلیست و شکل نهایی چنین نظریه‌هایی بدین ترتیب قابل بیان است: موقعی که تمام تحریکات را پس می‌زنیم و بخواب می‌رویم، دیگر تا با مقدار موجبی برای خواب دیدن درین نخواهد بود. درین موقع، بیداری کم‌کم فرامی‌رسد آنهم تحت تأثیر یک سلسله عواملی که بصورت پدیده‌های رؤیا منعکس می‌شوند. آنوقت دیگر نمی‌توان خواب را از هجوم این تحریکات بر حذر داشت؛ این تحریکات مثل جرثومه‌های زندگانی که موجب تأسف هفستو (اشاره به نمایشنامه فاوست اثر گوته. م) می‌باشد، از هر طرف به سمت نایم می‌آیند؛ از خارج، از داخل از قسمتهای گوناگون بدنش که بهنگام بیداری بهیچوجه مورد توجه‌اش واقع نشده بود. بدین ترتیب خواب مختل می‌شود؛ ذهن که درین لحظه به نسبتی ولحظهٔ دیگر به نسبت دیگری بیدار شده است، لحظه‌ای با آن قسمتش که بیدار شده است، به کار خود ادامه می‌دهد و خوشحال است از اینکه دوباره بخواب برود. پس رؤیا طبق نظریهٔ مزبورهما نا عکس‌العملی است که در مقابل اختلالات ناشی از تحریکات، عرض اندام می‌کند، عکس‌العملی که روی هم رفته سخت بیفایده است.

مطالعه رؤیا. (که با اینهمه هنوز هم نتیجه یک فعالیت روانی بشمار می‌رود) بتوان یک امر جسمانی، ازهمه که بگذریم، یک نیت دیگری را هم برملا می‌سازد و آن اینکه بدین ترتیب می‌خواهند شایستگی یک پدیدهٔ روانی بودن را از آن سلب سازند. و اما عقاید زیست‌شناسان در بارهٔ رؤیا چنین است: مثل رؤیا، مثل آن مرد نادانی است که ناشیانه انگشتانش را روی او تار سازی بلغزاند. همانطوریکه از چنین بازی آهنگه دلکشی بوجود نمی‌آید، رؤیا هم بنظر ایشان کاملاً فاقد معنی است.

نظریه بیداری نسبی از مدت‌ها پیش مخالفانی پیدا کرده است. در سال ۱۸۳۰ بورداخ چنین مخالفتی را آغاز کرد: اگر ادا بکنیم که رؤیا یک قسم بیداری است، نخست آنکه نه خواب را توجیه کرده‌ایم و نه بیداری را دوم آنکه باین بنده کرده‌ایم که بگویم در رؤیا پاره‌ای از قوای ذهنی در فعالیت هستند، و حال آنکه بقیه قوا در حال استراحت می‌باشند. و حال آنکه چنین عدم مساواتی در تمام لحظات زندگی ما به چشم می‌خورد...

در سال ۱۸۶۶ روبر استنباط بسیار جالب توجهی از رؤیا عرضه داشته است که با نظریه رایج سابق الذکر ما راجع به جسمانی بودن رؤیا، بی‌مناسبت نیست؛ استنباط مزبور جذاب است ازین که عمل و فایده‌ای را به رؤیا نسبت می‌دهد. روبر دو امر مشهور را پایه و اساس نظریه خود قرار داده است که مادر ضمن بررسی عناصر رؤیا بدان اشاره کرده‌ایم پیش از آنکه حوادث و تأثرات مهم هنگام روز در رؤیا ببینیم، آن قسمت از حوادث و تأثرات را در رؤیای بینیم که بهنگام بیداری چندان تحت تأثر مان قرار نداده بوده است. روبر تصور می‌کند بتواند مدلل سازد که محرکات رؤیاهای ما هیچگاه آن دسته از امور نیستند که مدت زیادی توجه ما را بخود جلب کرده‌اند بلکه آنگونه از امور هستند که یاد ذهن ما ناتمام باقی مانده

و یا آنکه بزحمت مختصر اثری در آن گذاشته اند، - دازینجا معلوم می شود که اغلب اوقات نمی توان رؤیا را توجیه کرد: علل آن سبباً همانا علل احساس های روز پیش است که شخصی نایم کاملاً بدان واقف نبوده است.، برای اینکه فلان تأثیر هنگام روز در رؤیا جلوه بکند یا باید در تدارك آن اختلالی روی داده باشد و یا آنکه آنقدر بی معنی بوده باشد که حتی به این تدارك نیز نرسیده باشد.

بنابرین روبر رؤیا را چنین پیش خود معجم می کند: «رؤیا دنباله يك حذف یا کاهش جسمانی است که عکس العمل روانی آن باعث شناختش از طرف شخص می گردد، خلاصه رؤیا از نظری حذف و اخراج افکار است که در نقطه خفه شده اند. د کسی که فاقد قدرت خواب دیدن شود، پس از مدتی کوتاه، دیوانه می گردد. برای اینکه يك توده بزرگ از افکار ناتمام و بی شکل و تأثرات سطحی در مغزش انباشته می شود و احیاناً جلو واحدهای کامل نفسانی را که حافظه ممکن است از همدۀ حفظ آن بر بیاید، می گیرد.، رؤیا برای يك مغز بی اندازه پر: نقش دریاچه اطمینان را بازی می کند بنابرین رؤیا واجد خصیصه تسکینی و احیاناً درمانی است.

این آشکار است که وی چگونه برای تجلیات هنگام رؤیا ارزش تسکینی قایل است. برای اینکه از دو خصیصه ای که وی مطرح کرده است، ظاهراً چنین استنتاج می کند که بهنگام رؤیا قسمتی از تأثرات بی ارزش بنحوی غیر مشخص به موجب يك جریان جسمانی از صحنه ذهن حذف و طرد می شود و رؤیا يك جریان روانی خاص نیست، بلکه راهی است از برای پی بردن به حقیقت مزبور و انکهی این حذف یا طرد، تنها عملی نیست که بهنگام شب در ذهن صورت می پذیرد. خود روبر اضافه می کند که گذشته ازین، تأثرات هنگام روز تدارك و هضم می شوند و آنچه از میان افکار تدارك نشده، نتوانسته است حذف شود، از طرف عاملی نظیر قوه تخیل که در واقع همان حافظه است بصورت يك تابلوی تفتنی منتهی بی زبان، کامل و منظم می گردد.

اما نظریه روبر با نظریه رایج امروز در خصوص رؤیا از لحاظ منابع رؤیا مباین است چه نظریه رایج بر این پایه استوار است که محرکات خارجی یا داخلی، منابع چون و چرا ناپذیر رؤیا هستند. و حال آنکه روبر عقیده مند است که محرك رؤیا از خود ذهن سرچشمه می گیرد چه مغز گاهی بی اندازه پرمی شود و می خواهد شریار اضافی را از سر خود باز کند. وی در اینجا بطور بسیار منطقی معتقد است که علل جسمانی (آلی) فرعی هستند و اگر خود آگاهی بهنگام بیداری عناصر رؤیا را برای شخص فراهم نیاورده باشد، این علل بویچوجه و بهیچ نحوی از انحاء قادر نخواهند بود. فقط این مطلب را تأیید می کند: تصاویری که از اعماق ذهن برمی خیزند و در رؤیا توسعه می یابند، ممکن است تحت تأثیر تحریکات عصبی قرار بگیرند. با آنچه گذشت، به عقیده روبر رؤیا منحصر آ يك امر جسمانی نیست و در عین حال منحصر آ روانی هم نمی باشد و هیچ مقامی در میانۀ پدیده های روانی هنگام بیداری ندارد، بلکه يك جریان جسمانی دوره ای می باشد که در سطح دستگاه روانی جلوه می کند و فایده اش حفظ این دستگاه هست از يك کشش اضافی که بمناسبت تحمل اضافه بار حاصل میشود، و یا اگر بشود این استماره را به کاربرد، فایده اش همانا پاک کردن ذهن است از عناصر اضافی.

ایو. دلاژ هم نظریه اش را بر همین اساس بنا کرده است و مثالهای مشابه برگزیده...
جالب توجه اینجاست که چگونه تفاوت جزئی در درك موضوعات واحد، موجب پیدا شدن نتایجی کاملاً مباین میشود.

دلاژ وقتی که یکی از اشخاص بسیار عزیزش درگذشت، در خود مشاهده کرد که آنچه در روز توجه ما را عمیقاً به خود معطوف می‌دارد، در رؤیا جلوه نمیکند مگر زمانی که رفته رفته بصورت يك امر عادی در بیاید. عین همین مشاهده را در مورد اشخاص دیگری هم انجام داد و به حقانیت آن معتقد گشت و در خصوص رؤیاهای زن و شوهرهای جوان مشاهده ای کرد که اگر می‌شد اثبات کرد که در همه موارد صادق است، بسیار مضحك از آب در خواهد آمد؛ و اگر دو نفر نامزد کاملاً شیفته هم بوده اند، تقریباً هیچگاه پیش از ازدواج یا هنگام ماه عسل همدیگر را در خواب ندیده اند، و اگر خواب عشق را دیده اند، برای این بوده است که میخواستند به شخصی که برایشان بی تفاوت و احیاناً نفرت انگیز بوده است، بی وفا باشند. خوب، آنوقت چه خواب می بینند؟ دلاژ در رؤیاهای اقطاعاتی از تأثرات هنگام روز یا روزهای پیش را مشاهده کرده است. آنچه در رؤیاهای ما تجلی میکند، آنچه را که ممکن است بعنوان مخلوقات خود در رؤیا تلقی بکنیم، وقتی که آنرا از نزدیکتر و ارسایی بکنیم می بینیم که يك چیز ناشناخته است مثلاً پیشتر در ذهن ما وجود داشته است و می‌توان آنرا به خاطر ناخود آگاهانه، موسوم ساخت. عناصر تجسمات رؤیا واجد يك جنبه مشترکند و آن اینست که جملگی ظاهراً از تأثراتی سرچشمه میگیرند که بیش از آن ذهن ما را تحت تأثیر قرار داده باشند، در حواس ما مؤثر واقع شده اند و اندکی پس از ظهورشان توجه مان از آنها سلب شده است. هر اندازه تأثری خود آگاهانه تر و قوی تر باشد، بهمان اندازه کمتر آن بخت را دارد که در رؤیای بعدی نقشی را ایفا بکند.

دو بهمرفته سخن از همان دو مقوله مطرح است: تأثرات فرعی، تأثرات ناقص که نظریاً در برابر آن استوار بوده، اما دلاژ بنحو دیگری تفسیر می‌کند. به عقیده وی اگر این تأثرات در رؤیا تجلی می‌کند، بدین علت نیست که اهمیت و اعتباری ندارد، بلکه برای اینست که ناقص است. تأثرات فرعی، يك معنی، همان تأثرات ناقص است و با داشتن چنین کیفیتی در حکم تأثرات جدیدی هستند که مانند فنرهای کشیده شده، در طول خواب شل میشوند. فلان تأثر قوی ای که در عرض نشود نمای خود مقید شده و یا عمداً سرکوب شده است، در رؤیا جای مهمتری را اشغال می‌کند. آن نیروی روانی که از طریق اعمال ناتمام یا اجباری در مدت روز ذخیره میشود، به هنگام شب موجود رؤیا می‌گردد. خلاصه آنچه را که بعنوان امور نفسانی یا روانی منکوب و سرکوبی شده می‌شناسیم، در رؤیا به جولان در می‌آید. (۱)

بدبختانه اندیشه دلاژ از این حد تجاوز نمی‌کند؛ وی برای فعالیت مستقل روانی ناچیزترین نقش را قابل است و بلا درنگ نظریه خود را در مورد رؤیا به نظریه رایج مربوط خواب نسبی منفر، منتسب می‌سازد. دو بهمرفته رؤیا محصول اندیشه سرگردانست که هدف و راهی

(۱) آناتول فرانس هم در «سوسن سرخ» چنین می‌نویسد، «آنچه را که در رؤیا می بینیم بقایای ناچیز آن چیز است که به هنگام بیداری بدان پدیده اعتناء ننکاه نکرده ایم، رؤیا اغلب اوقات انتقام آن چیزهایی است که مورد تحقیر یا بی اعتنایی قرار گرفته اند.»

در پیش ندارد و بی دردی به خاطراتی که باندازه کافی واجد شدت هستند که دسرداشی قرار گیرند و متوقفش سازند ، پند می شود و رابطه ای که گاهی خیلی ضعیف و مبهم و زمانی قوی تر و فشرده تر است ، میان آنها برقرار می سازد ، بر حسب اینکه فعالیت کنونی مغز در موقع خواب کم و بیش معدوم شود .

۳ - دست سوم نظریاتی هستند که برای ذهن به هنگام رؤیا فعالیت های روانی ویژه ای قایلند ، فعالیت هایی که به هنگام بیداری یا اصلاً وجود ندارند و یا وجودشان ناقص است و این را عمل مفید رؤیا می دانند . ارزشی که روانشناسان قدیم برای رؤیا قایل بودند ، از همین جا ناشی می شود . من درین جا فقط به ذکر گزارش بورداخ که معتقد است که « رؤیا همان فعالیت خودکارانه روحست و چون محدود به تفرد نیست و آگاهی بر خویشتن هم مغل آن نمی باشد و اراده را هم در آن راهی نیست ، پس همان جهش و فعالیت آزادانه و غیر مقید مراکز حسی شخص است . »

بورداخ و سایر هواداران این طرز فکر باین عقیده هستند که ذهن بدین ترتیب به هنگام خواب استراحت میکند و خود را برای کارها هنگام روز آماده میکند . به همین جهت بورداخ مدعی را که شاعر معروف آلمانی ، نووالیس ، در خصوص رؤیا گفته ، قبول و نقل کرده است : « رؤیا از مادر برابر ظلم و ترتیب و یکنواختی زندگی گانی پستی میکند و بمنزله تفریح آزاد تخیل مقید ماست که آنوقت تمام تصاویر زندگی را بهم درمی آمیزد و حالت جدی مستمر مرد منین را متزلزل می سازد و جای آنرا بیک سرگرمی خوشایند می سپارد ، یقیناً اگر رؤیا وجود نداشت ، بی گمان زودتر پیر میشدیم ؛ اگر رؤیا را یکی از مواهب بی واسطه آفریدگار به حساب نیاوریم ، لااقل یک وظیفه دلکش و یک همسر مشفق در زیارتگاه وجود هست . »

پورکینز هم بنحویه از تری عمل راحتی بخش و احیاء کننده رؤیا را تشریح می سازد : « مخصوصاً بنظر میرسد که رؤیا های آفریننده ، این نقش را ایفا کنند . اینها بازی های سبک قوه متخیله هستند که هیچگونه ارتباطی با حوادث هنگام روز ندارند . ذهن حاضر نیست همان شدت وحدت وضع خود را به هنگام روز حفظ بکند ، بلکه خسته شده استراحت میکند و از آن حالت کشیدگی و انقیاد درمی آید . پس برای این منظور نخست مقتضیاتی ایجاد میکند که کاملاً از مقتضیات روز پیش فرق داشته باشد ، بطوریکه حزن جای خود را به نشاط و نگرانی ها جای خود را به امید و آرزو و کینه جای خود را به عشق و دوستی و ترس جای خود را به شجاعت و اعتماد می دهد و از این همه تصاویر نشاط انگیز دلگشی پدید می آید ، و شك را با یقین و اعتماد کامل و انتظار بیهوده را با پر آورده کردن امیال و آرزوها تسکین می بخشد . خلاصه خواب جراحی است که بیداری احیاناً ممکن است تیز تر بکند ، پنهان کرده مراقبت می کند و گاهی هم التیام می بخشد ، ازینجاست ، اگر بتوان گفت ، قسمتی از عمل سلامت بخش زمان ماهمگی از فواید خواب مستفید شده ایم و قاطبه مردم تصور میکنند که رؤیا یکی از وسایلی است که بدان واسطه ، خواب فواید خود را منتشر می سازد . »

شرفر در سال ۱۸۶۹ مبتکرانه ترین و دلکش ترین اقدام را برای توجیه رؤیا از راه یک فعالیت ویژه ذهن که جز به هنگام رؤیا از رؤیا از ذهن ساخته نیست ، کرد . کتابش را با یک سررد کمی و طعنه آتی نوشته شده و همچنان فوق العاده اش موجب آزرده گی خاطر مخالفان آوازش می شود .

تجزیه و تحلیلش واجد مشکلاتی است بطوری که ترجیح می‌دهیم از بحث روشن تر و موجزتری که ولکلت از آراء شرنر بدست می‌دهد، درین جا استفاده کنیم. و ازین هرج و مرج عارفانه؛ از این توجع باشکوه و مشتمع گاهی افکار پر مغزی بیرون می‌جهد اما این باعث آن نمی‌شود که عبارات فیلسوف روشن تر از همیشه شود.، چنین است نظریه شاگردان خاص شرنر درباره او.

شرنر از کسانی نیست که تصویری کنند ذهن بهنگام رؤیا تمام قوای خود را حفظ می‌کند بلکه نشان می‌دهد که چگونه قدرت تمرکز و نیروی خودروی ذهن، بهنگام رؤیا از کار بازمی‌ماند و چگونه بدلت این عدم تمرکز، معرفت و غرایز و اراده و قدرت تجسم تغییر می‌پذیرد و چگونه آنچه از قوای ذهنی باقی می‌ماند دیگر واجد خبیثه روانی نیست بلکه بصورت یک جزء کاملاً بیجان درمی‌آید. در عوض، قوه متخیله دامنش وسیع می‌گردد و از بند قوه عاقله می‌رهد و در قلمرو ذهن حاکم مطلق العنان می‌شود. راست است که این قوه معالشی را از حافظه روز پیش استخراج می‌کند اما بنایی را که می‌سازد کلاً از محصولات زندگی گانی هنگام بیداری ممتاز است. زیرا نه همان گذشته را احیاء می‌کند بلکه چیزهایی را بدون دارا بودن مقدمات پیشین بوجود می‌آورد. ویژگی‌های آن در رؤیا مؤثر واقع می‌شود مثلاً تاملی ویژه به امور نثر آشفته نخر آشفته و خارج از میزان‌های معمولی دارد و چون از بند معقولات عقل رسته است، انطاف پذیر تر و چابک تر و متغیر تر است و شامش برای جزوی‌ترین تحولات حیات عاطفی ما تیز است و بی درنگ به امور حیات درونی ما شکل انطاف پذیر خارجی می‌دهد؛ در رؤیا نیز از زبان مخصوص معقولات استفاده نمی‌شود بلکه باید آنچه را که می‌خواهد بگوید، بطور تجسمی نشان بدهد و چون مددکات و معقولات قادر به ناتوان کردن آن نیست، بنابراین با فراوانی سرشاری، قدرت و عظمت زبان انطاف پذیر یا تجسمی مزبور را نقاشی می‌کند. بهمین جهت علی‌رغم صراحت و وضوحش؛ زبانش مبهم و سنگین و ناشایسته است و این ابهام افزون تر می‌شود اگر بخاطر بیادیرم که مصر است باینکه اشیاء را آنطور که هستند عرضه نکند بلکه بصورت خارق‌العاده‌ای به نمایش بگذارد که فقط شباهتی یا اصل خود داشته باشد. این است فعالیت کنایه‌ای قوه متخیله. علاوه باید متوجه بود که قوه مزبور بهنگام رؤیا، اشیاء را بنحوی کامل توصیف نمی‌کند بلکه فقط طرحی از آنها و با اصطلاح بهتر نیم رخ آنها را بدست می‌دهد و قید و بندی هم نمی‌شناسد. ازینجا اینطور بنظر می‌رسد که الهامی باو می‌شود. وانگهی باین پسند نمی‌کند که اشیاء را نمایش بدهد بلکه یک اجبار درونی «من» رؤیا را وادار می‌کند که در کار آن مداخله کند و بالتبجیه دست به فعالیت بزند. در مثل رؤیایی که معلول تحریکات حس بینایی است، سکه‌های طلای روی جاده را در خواب به نایم نشان می‌دهد بطوری که وی آنها را از زمین جمع می‌کند و راضی و خوشنود با خود می‌برد.

شرنر باین پندار است عناصری که مورد استفاده فعالیت هنری رؤیاست، بویژه از نوع تحریکات عضوی است که بهنگام روز بسیار نامعلوم و مبهم است. بدینستوال نظریه واقعا غریب و خیالی شرنر و نظریه نسبت افزایش و وقت و سایر فیزیولوژی دانان که معمولاً در قسب مخالف یکدیگر واقع اند، ازینجهت باهم موافقت اما بر طبق نظریه مبتنی بر فیزیولوژی، عکس العمل ذهن در برابر تحریکات درونی، مجرد اینکه تجسمات مربوط ایجاد گردید و بدینمطابق

اصول تداعی معانی تجسمات دیگری احیاء شد ، به پایان می رسد و صاحبان این نظریه در پژوهش جریانات روانی ازین حد گامی فراتر نمی نهند . به عقیده شرر ، برعکس ، تحریکات جسمانی عناصری در اختیار ذهن می گذارد که ذهن آنرا به حسب نقشه های قوه متخیله اش بکار می برد . به عقیده شرر ، رؤیاد در مرحله ای نطفه اش بسته می شود که دیگران آن مرحله را پایان کار رؤیا می پندارند .

نمی توان آنچه را که قوه تخیل رؤیا از تحریکات عضوی ، تدارک می بیند ، مفید دانست چه این قوه بازی آزاد دهنده ای را با تحریکات مذکور شروع میکند و اعضاء مولد آن را به نحوی کنایه ای در رؤیا جلوه میدهد . شرر حتی تصور میکند (ولکلث و دیگران درین مورد با او هم عقیده نیستند) که قوه تخیل ما به هنگام رؤیا تمایل ویژه ای دارد باین که تمام سازمان بدن را پیش چشم ما جسم کند و این را به صورت خانه ، شاید ، نشان میدهد . خوبشخانه برای تجسمات خود باین هم اکتفا نمیکند ؛ بلکه ممکن است یک عضو منحصر به فرد را به صورت یک ردیف خانه به نمایش بگذارد ، مثلاً فلان تحریک روده ای را به صورت کنایه ای خیال پان هایی چند جلوه میدهد . و گاهی هم قسمت های بدن را به صورت کنایه ای یا سمبولیک قسمت های یک خانه به ما عرضه میکند . مثلاً کسیکه سردرد مزمن دارد سقف اطاقی را در خواب می بیند که پوشیده شده است از عنکبوت های موزی شبیه غوک ، این کنایه ایست از سر .

بجز خانه باز اشیاء دیگری هست که ممکن است بتوان کنایه (سمبول) در مورد پاره ای از اعضاء بکار رود ؛ مثلاً بخاری پراز شعله بادم سوزان ، کنایه ایست از ریه ها ؛ صندوق اذهر قسم که باشد و سبدهای خالی ، رمزی است از قلب و اشیاء گرد بشکل کیف و با بغاور کلی اشیاء معجوف نشانست از مثانه . نایمی که یک تحریک جنسی را درک میکند ممکن است قسمت بالایی یک قره نی یا یک چپق و بومدیک پوست خز در کوچه پیدا بکند ؛ سرقره نی و چپق کنایه ایست از آلت مردی ؛ پوست خز نیز رمزیست از پشم ناحیه شکم . در قلمر و اعضاء تناسلی جنس لطیف نیز ممکن است فاصله ای که میان راه های بهم فشرده ایجاد میشود ؛ به صورت حیاط تنگی که با خانه های متعدد احاطه شده و دهانه آن در هم بصورت یک جاده باریک و بسیار نرم که بوسط حیاط منتهی میشود در مثل زن نایم برای رساندن نامه ای به مرد . از آن عبور کنند ؛ در رؤیا جلوه گر شود . (ولکلث ص ۳۹) گفته است که در پایان رؤیا های مزبور که محصول تحریکات عضوی میباشد ؛ قوه متخیله به نحوی نقاب از چهره بر میدارد و آشکارا عضو تحریک شده یا عمل آن را به شخص مینمایاند . ازین قرار رؤیایی که از یک تحریک مربوط به دندان حاصل میشود سرانجام به کندن یک دندان از طرف نایم ؛ پایان میرسد .

قوه متخیله ممکن است عوض آن که خود عضو تحریک شده را به کنایه عرضه کند ؛ محتوی آنرا به کنایه نشان بدهد . ازین قرار فلان تحریک روده ای ، ممکن است در رؤیا بدین صورت به ما عرضه شود که از کوجه ای کثیف عبور میکنیم یا فلان تحریک مثانه موجب این رؤیا شود که کنار آب های کف آلود به گردش مشغولیم ، نیز ممکن است خود تحریک یعنی شدت و ضعفش و هدفی را که دنبال میکند بطور کنایه ای یا رمزی در رؤیا جلوه گر شود و یا دامن رؤیا به کنایه ای که معرف وضع بخصوص خرد آنست رابطه ای محسوس ایجاد بکند ؛ مثلاً موم قیقه ، به هنگام یک تحریک دردناک تصور میکنیم که با چند سکه ها یا چند گاونر خشمگین کشمکش میکنیم ، یا موم قی که در

فلان رؤیای جنسی ناام زن تصوری کند که مرد لختی دنیا را می‌کند، اگر از تنوع صحنه‌های رؤیا چشم پویشیم، لاجرم باید قبول بکنیم که فعالیت تخیلی کنایه‌ای در حکم قدرت مرکزی تمام رؤیاهاست. ولگلت کوشیده است این تخیل را خوب‌تر بشناسد و آنرا صحیحاً وارد يك دستگاه فلسفی بکند، اما، کتابش، با این که زیباست و با حرارت نگارش یافته برای کسانی که خیلی زود با اسرار و موازین فلسفی آشنا و محرم نشده‌اند، با شکل قابل درک است. ظاهراً از لحاظ شرنر؛ فعالیت تخیلی کنایه‌ای در رؤیا عمل مفیدی را انجام نمی‌دهد، ذهنی که خواب می‌بیند با تحریکاتی که در اختیارش قرار می‌گیرد، بازی می‌کند، البته می‌توان فرض کرد که بد جودی بازی می‌کند. نیز می‌توان از ما پرسید حال که نظریه شرنر واجد خصایص افعال و من در آوردی زنده است، چرا وقت صرف آن می‌کنیم، بهتر تقدیر باید از آن دفاع کرد چه این عقیده با تأثرات شخصی استوار است که رؤیاها را خود را با دقت زیادی بررسی می‌کند و ظاهراً هم مثل این است که برای تحقیق در پدیده‌های مبهم روانی استعداد ویژه‌ای داشت؛ بملاوه نظریه مزبور موضوعی را مطرح کرده که از قدیم الایام تا کنون بعنوان يك موضوع معمایی و از لحاظ محتوی غنی؛ تلقی شده است و علم هم خودش مدعی است باین که جز از راه انکار معنی و محتوی رؤیا و مخالفت با عقاید عامه در خصوص آن، در راه روشن کردن پیچیدگی‌های آن گامی برنداشته است، بالاخره، بدستی چنین به نظر می‌رسد که توجیهات رؤیا تقریباً جنبه خیالی و تفتنی داشته است، همچنین در خصوص یاخته‌های مغزی توجیهات خیالی وجود دارد. محقق متدل و دقیقی مانند پینتر درس ۴۵ کتابش، وقتی که شرح می‌دهد چگونه آغاز بیداری در توده یاخته‌های مغزی که سطحاً بخواب رفته‌اند، پدید می‌آید؛ مانند شرنر چهار توجیهات واهی می‌شود؛ امیدوارم بتوانم اثبات بکنم که در وراء توجیهات شرنر، واقعیتی وجود دارد که براساسی هنوز به وضوح بدان پی نبرده‌اند و واجد آن عمومیتی که فلان نظریه ویژه رؤیا باید دارای آن باشد، نیست؛ در هر صورت، نظریه شرنر، بدلیل مخالفتش با نظریه پزشکی، بهما نشان می‌دهد که توجیه اصل رؤیا، در روزگار مامیان چه قطب‌هایی در نوسان است.

۸- روابط خیال و رؤیا و بیماری‌های روانی

می‌توان روابط میان رؤیا و اختلالات روانی را به سه شکل مورد مذاقه قرارداد؛ الف. روابط مربوط به انگیزه‌شناسی و کلبنیک، مثلاً موقعیکه فلان رؤیا جانشین فلان اختلال روانی می‌شود یا موقعیکه زودتر یا دیرتر از ظهور فلان اختلال روانی هویدا می‌گردد؛ ب - تغییراتی که بهنگام دیوانگی در رؤیا حاصل می‌گردد؛ ج - روابط عمیق بین رؤیا و ناراحتی‌های روانی که بر اثر شباهت فراوان، می‌توان آن‌ها را از یک خانواده شمرد، این موضوع؛ در گذشته یکی از موضوعات مطلوب محققان امور پزشکی بوده است، چنان که می‌توان تاریخچه و فهرست آثار مربوط را در آثار سپیتا و رادستوگ و هوری و تیسیه خواند. بتازگی باز به این موضوع برگشتند در مثل سانت دوسا نکتیس مخصوصاً با امان نظر بیشتری آن را مطالعه کرده‌است. و ما اکنون رئوس تحقیقات وی را درین جا خلاصه می‌کنیم.

برای تشریح مسأله روابط مربوط به انگیزه‌شناسی و کلینیکی بین رؤیا و دیوانگی می‌توان مشاهدات ذیل را ذکر کرد. بهو هنبوم (بقول کروس) خاطر نشان می‌سازد که نخستین تظاهر

دیوانگی اغلب اوقات يك رؤیای خلعان انگیز است نیز اغلب اوقات مرحله پیشرفته افکار ذهنی به این رؤیا مربوط است. سالت دو سال تکتیس از چندین مورد مشاهده در خصوص بیماران روانی موسوم به «پارانویا» ذکر میکند که در مورد آنها، رؤیا «تنها علت اصلی و معین کننده» دیوانگی بوده است. بیماری روانی ممکن است با این رؤیای مرضی که مترجم دیوانگی است، نطفه اش بسته شود. نیز ممکن است در طی رؤیاهای دیگری رشد و نما کند مثل رؤیاهایی که واجد تردید و دودلی و اعتقاد ناقص به هذیان میباشد. در یکی از موارد سالت تکتیس رؤیای نخستین «پایک سلسله بحرانهای هیستریکی خفیف و يك عارضه مالیخولیایی دلهره انگیز که معمولاً این یکی بعد از آن یکی پیش از رؤیا ظهور مینموند» همراه بوده است. قره. به قول تیسیه، از رؤیایی تریف میکند که منقاب آن بعداً مبتلی به يك فلج هیستریکی گردید؛ رؤیا را بعنوان علت اختلال روانی ذکر کردیم؛ اما میتوان گفت که رؤیا نخستین تظاهر اختلال روانی و مبداء بیماری است. در مثالهای دیگر، میتوان در رؤیا علاماتی دال بر بیداری پیدا کرد، گاهی بیماری روانی به رؤیا محدود میشود. قوهایر رؤیاهای دلهره انگیز را در حکم موارد سرعی تلقی میکند، آلیزون (به قول رادستوک) يك قسم «دیوانگی شبانه» را تشریح میسازد که مبتلایان بدان بهنگام روز ظاهر آنچه آدمیزادگان سالم و کاملاً طبیعی بشمار میروند. اما بهنگام شب دچار خیالات و عوارض خشم و غیره میشوند سالت تکتیس مشاهداتی را نقل میکند که نظیر مشاهدات بالاست مخصوصاً وضع يك مرد مبتلی به داء الخمر را شرح میدهد که در رؤیا در حکم يك پارانویا بود بدین ترتیب:

سداهایی بگوشش میرسید که فریب کاری زنش را بر او فاش میساخت. تیسیه موارد متعددی را ذکر میکند که اعمال و محرکات مرضی آنها که دال بر دیوانگی بود، جملگی از رؤیا سرچشمه میگرفتند... گیسلن (Guislain) موردی را شرح میدهد که در ضمن آن خواب جای خود را به عوارض کوتاه متناوب مخصوص دیوانگی داده بوده است.

جای تردید نیست که پزشک باید بفکر بررسی جنبه تداوی روانی رؤیا بیفتد.

بهنگام تداوی فلان بیماری روانی گاهی مشاهده میشود: موقعی که عمل روانی به هنگام روز طبیعی است، باز رؤیا آشفته است. به قول گروس، «گرمجوری نخستین کسی بود که اذهان را منوجه این موضوع کرد. هاسکاریو (بقول تیسیه) سرگذشت يك دیوانه (مانیاک) را شرح میدهد که هشت روز پس از مداوای بیماریش، باز در طی رؤیا، افکارش قرار میکرد و محرکات بیماریش بصورت اغراق آمیزی جلوه گر میشد. تاکنون مطالعات قابل ملاحظه ای در خصوص تغییراتی که در رؤیای افراد مبتلی به جنون مزمن حاصل میشود نشده است. در عوض مسأله قرابت بین رؤیا و دیوانگی از دیرباز مورد بحث و فحص قرار گرفته است.

این گابانئیس است که بگفته هوری، نخستین بار این موضوع را در کتاب معروف خود بنام روابط میان روح و اخلاق مورد واری قرار داد و بعد از او به ترتیب لئوت و ج. هورو (اهل تود) و هن دو بیران نیز درین زمینه تحقیقاتی کردند - احتمال می رود که نخستین تحقیقات درین زمینه خیلی قدیمتر ازین حرفها انجام گرفته باشد. رادستوک مطالعات خود را با انتخاب ضرب المثل هایی در خصوص خویشاوندی بین رؤیا و دیوانگی، شروع کرده است. گانت درجایی مینویسد: «دیوانه، بخواب رفته ایست بیدار»؛ گروس عقیده دارد: «جنون رؤیایی است که در طی آن حواس بیدارند.»؛ شوپنهاور برین

عقیده است که رؤیا يك جنون کوتاه و جنون يك رؤیای طولانی است. هاگن (Hagen) جنون هذیان دار رؤیایی میداند که علتش خواب نیست بلکه یک قسم بیماریست. دونت در روانشناسی فیزیولوژیکی خود، چنین اظهار عقیده میکند: «در حقیقت: رؤیا باعث میشود که تمام حالاتی را که در بیمارستان مشاهده میشود، در خودمان بشناسیم».

و اینك به عقیده سپینا (وی با هوری تقریباً هم عقیده است) قرائتهای دقیقی است که می توان بر آن تکیه زد: «الف - از بین رفتن یاست شدن آگاهی بر خویشتن که موجب جهل بر حالت خویشتن است و عدم تعجب ما از اعمال مخالف اخلاقی که بهنگام رؤیا از ما سر میزند و با اصطلاح وجدان اخلاقی با اذ دست میدهم. از همینجاست. ب - تغییراتی که در ادراک یا دریافت جسی ایجاد میشود؛ با این تفاوت که رؤیا موجب کندنی و جنون بطور کلی باعث تندنی آن می گردد. ج - ارتباط تجسمات یا نفسانیات منحصراً بر طبق قوانین تداعی معانی است که موجب يك سلسله اختراعات مشابه و خود رو میشود و فقدان تناسب میان تجسمات (اغراق، خارق العاده) که در واقع نتیجه مطالب بالاست. د - تغییر (و گاهی واژگونی) شخصیت و منش (تبدیل شدن شخصیت).»

رادیستوک باز چند چیز دیگر بدان اضافه می کند که همانا شباهت محتوی بین رؤیا و جنون از اهم آنست: «د اغلب خیالات واهی و توهمات بی پایه به قوه باصره و سامعه و بطور کلی به سایر حواس روی آور میشود. البته شامه و ذائقه، چنانکه در مورد رؤیا دیدیم، در جنون هم در درجه دوم اهمیت واقع اند. جنون هیجان آمیز درست مانند رؤیا موجب احیاء خاطرات گذشته دور دستی میشود که بهنگام بیداری و سلامت فراموش شده است. وجه شباهت میان رؤیا و جنون در آنجا ارزش حقیقی خود را پیدا می کند که حتی به جزئیات حرکات و حالات قیافه هم کشیده میشود.

دکسانی که دردی دارند، رؤیا چیزی بدانها میدهد که واقعتاً آنرا از آنها پنهان میکند و آن سلامت و سعادت است. ازین قرار مناظری دلکش از سعادت و عظمت و شرافت و ثروت پیش چشم دیوانگان گسترده میشود. اساس هذیانها اغلب اوقات همین تصاحب ادعایی نعمت ها و تحقق یافتن خیالی آرزوها است و عدم تحقق آنها خود یکی از علل روانی جنون است. هذیان مادری که بچه محبوبش را از دست داده است از خوشی مادر بودن سرچشمه می گیرد، مردی که گرفتاریهایی داشته و بخت و ثروت باو روی نکرده است، فکر می کند که بی اندازه ثروتمند است و فلان دختر متروک می پندارد که به مهربانی دوستش دارند.

(این قطعه از رادیستوک خلاصه ای است از شرح و بسط ماهرانه گریزینگر Grisinger که نشان میدهد تحقق آرزوها وجه مشترک بین تجسمات رؤیا و بیمادی های روانی است. تحقیقات من بعدها به من نشان دادند که اینجاست کلید يك نظریه مبنی بر روانشناسی در خصوص رؤیا و جنون)

و چیزی که اساساً رؤیا و جنون را مشخص میکند همانا تداعی معانی های سر درگم و بیقاعده و ناتوانی قوه تمیز است در آنها. چه درین وجه در آن. ما ابداعاتی را که يك عقل سلیم در نظر ما بوج و احیاناً محال جلوه میدهد قابل ملاحظه تشخیص میکنیم. جریان کاله ایدوسکی

نساویر رؤیا با افراد افکار در موقع بیماریهای روانی، قابل مقایسه است، در هر دو، ورد فقدان تخمین و ارزیابی زمان به چشم میخورد.

از هم پاشیدگی شخصیت در طول رؤیا - آنجایی که دانش مخصوص ما میان دو موجود تقسیم میشود که یکی از آنها «دیگانه» و بعنوان مصلح من حقیقی است - کاملاً شبیه است به تقسیم شخصیت در بیماری روانی خبالی. حتی در مورد افکار جنون آمیز با دوام، میتوان معادل‌هایی در رؤیاهایی که واجد جنبه‌های مرضی هستند و بطور یکنواخت تکرار میشوند، (رؤیاهای مزاحم) پیدا کرد. بیمارانی که شفا یافته‌اند اغلب میگویند که هذیان‌شان فعلاً به صورت رؤیاهای آشفته پدیدشان ظاهر میشود و حتی گاهی از اوقات، لحظاتی کوتاه خود را مبتلی بومان بیماری، احساس می‌کنند.

با آنچه گذشت جای تعجب نخواهد بود که رادستوک افکار خود وعده بسیاری از محققان را خلاصه کرده میگوید: «جنون جز اغراق يك پدیده عادی و دوره‌ای بنام رؤیا نیست.» (ص ۲۲۸).

کروس ویشاوندی بین رؤیا و جنون راه همان از راه همین شباهت مطلقاً خارجی مشخص میسازد، بلکه از راه انگیزه شناسی (یا عبارت بهتر از راه مطالعه منابع تحریکات) مدال میکند. عنصر اساسی و مشترك این دو به عقیده وی همانا، چنانکه در دستور بالا ذکرش گذشت احساساتی است، که از راه تن دریافت میداریم. این شباهت انکارناپذیر حتی در جزئیات میان رؤیا و جنون پشتیبان اصلی فرضیه پزشکی در مورد رؤیاست، نظریه‌ای که بر طبق آن، رؤیا پدیده‌ای بی‌فایده و بی‌حاصل بلکه مضر و در حقیقت نمودار پستی گرفتن فعالیت روانیست.

از این‌ها گذشته آشکار است که چقدر اطلاعات مادر خصوص ماهیت اختلالات روانی، مبهم و پریشانست، پس از این راه نمیتوان به توجیه قطعی ماهیت رؤیا رسید و نیز گستاخی نیست اگر امیدوار باشیم که شاید روزی يك استنباط ویژه از رؤیا، موجب پی بردن به اصل و چگونگی اختلالات روانی گردد.

باید توضیح بدهم که چرا دنباله تحقیقاتی را که در خصوص رؤیا در فاصله چاپ اول و دوم این کتاب انجام گرفته است، نکرفته‌ام. عللی که مرا وادار به تهیه چنین تاریخچه‌ای کرده، دیگر از این رفته بود و ادامه چنین کاری نیز احیاناً موجب زحمت بود و حاصلی هم نداشت و به علاوه درین مدت نه سال که میان چاپ اول و دوم کتاب فاصله افتاده است؛ اطلاعات و نظراتی که قابل باشد، بدست نیامده است و کار من نیز در آثاری که بعداً نشر یافت نه نقل گردید و نه مورد توجه قرار گرفت، البته متخصصان از وجود آن مطلع نگشتند و ازین قرار نشان دادند که اهل علم و دانش از معارف جدید دوری میکنند. بقول آقا قول فرانس: «دانشمندان کنجکاو نیستند»، اگر در حوزه علم و معرفت تلافی جایز باشد. من نیز به نوبه خویش حق دارم به کتاب‌هایی که پس از نخستین چاپ کتاب؛ انتشار یافت، اعتنایی نکنم، چند گزارشی ازین کتاب که در مجلات علمی نشر یافت آن چنان از عجب و سوء تفاهات لبریز است که چاره‌ای ندارم جز این که از منتقدان تقاضا کنم که دوباره در نج مطالعه این کتاب را بر خود هموار سازند و احتمالاً میدهم حتی يك بار هم این کتاب را ننخوانده‌اند.

کتاب‌های پزشکی که شیوه روانکاوی را در مداوای امراض روانی اختیار کرده‌اند شامل عدد زیادی از رؤیاهایی است که بر حسب راهنمایی‌های من تعبیر شده‌اند. نتایج این نوع کارها تا آن اندازه که مطابق النمل بالنمل مطابق روش من نیست؛ در گزارش کلی نظریه من گنجانیده شده است.

در پایان این کتاب، فهرست دیگری از کتاب‌های مهمی که پس از چاپ نخست کتاب حاضر نشر یافته است؛ بدست داده‌ام. کتاب بسیار غنی سانت دوسافکتیس در خصوص رؤیا که اندکی پس از انتشارش به زبان آلمانی ترجمه گردید؛ هم‌زمان کتاب من نشر یافت به نحوی که نتوانستم از وجود آن آگاه شوم چنان‌که مؤلف مزبور نیز از کتاب من خبر نیافت. بعداً به فرصت مشاهده

کردم که کتاب عظیم مزبور حتی ذکرى از مسایل و مشکلات مورد نظر من نیز نکرده است؛ جز از دو کتاب که نزدیک تحقیقات من است؛ ذکرى نمیکنم: يك فیلسوف جوان 'ه. سو بودا' سعى کرده است تا کشف و تناوب پیولوژیکی، مربوط به ویلهلم فلیس را به پدیده‌های روانی تمیم بدهد، وی در طی کتابی لبریز از تخیلات، سعى کرده است که این نظریه را با رؤیا منطبق سازد؛ (۱) پیشتر بگویم که این اصلاً به اصل رؤیا نپرداخته است، چه وی رؤیا را به بازگشت خاطراتی مربوط میدانند که در شب مشابیه برای اول بار یا دومین بار يك دوره پیولوژیکی را تمام کرده باشند؛ يك بار بفکر مرسید که میباید انکارنده کارش را به جد نکرفته باشد. اما ظاهر آشتباه کرده‌ام. در صحایف آینده چند مورد از بررسیها را راجع به استنباط سو بودا ذکر خواهم کرد؛ اما باید بگویم که از این بررسیها چیزی دستگیرم، نکردید.

خیلی خوشوقت شدم وقتی که بتصادف در حوزه‌ای که بهیچوجه دنبال گمشده‌ام در آن نمیگشتم، استنباطی از رؤیا پیدا کردم که کاملاً با استنباط من مطابق است و تاریخ انتشارش هم طوری است که احتمال این که ممکن است مؤلف از کتاب من استفاده کرده باشد، ازین می‌رود. خوشوقتی من بیشتر است ازین که میتوانم به متفکری که مستقل از من، به نتایجی مشابه نتایج من رسیده است، تعظیم بکنم. این کتاب موسوم است به 'تفنن‌های یکنفره' و جلد دوم آن به سال ۱۹۰۰ از طبع خارج شده است و نام مؤلفش هم لینکوس است.

اضافه شده بسال ۱۹۱۳

صحایف پیشین به سال ۱۹۰۹ نوشته شد، پس از آن وضع عوض شد. کوشش من برای تمبیر رؤیا بهیچ وجه متوقف نشد اما این وضع جدید تدارك فهرست کتب منتشره درین باره را با ذهم مشکل تر کرد. مسأله تمبیر رؤیا سلسله ای از مسایل و تا کیدات جدید را مطرح ساخت که مؤلفان و محققان متعدد به انحاء متفاوت آن را مطرح نظر قرار داده اند، من نمی توانم بدون آن که نظرات خاص خودم را بیان کنم، البته در آن قسمتی که بهم مربوطند، ازین کتب ذکر ی به میان آورم. بهر تقدیر اهم این کتب را در صحایف آینده وارد کرده ام.

فصل دوم

شیوه تعبیر رؤیا

تجزیه و تحلیل يك رؤیای نمونه

۱ - ملاحظات مربوط به متدولوژی (روش شناسی)

عنوانی را که به کتابم داده‌ام، این موضوع را میرساند که عقاید و افکار پیشینیان در خصوص رؤیا چه بوده و نظرم نیز در این میان کدهاست. پیشنهاد خود کرده‌ام که رؤیاها ممکن است دارای معانی باشند و اگر هم خود را صرف روشن کردن پاره‌ای از موضوعات سابق الذکر میکنم، فقط يك سود فرعی از آن چشم دارم و در واقع در حاشیه آن مسأله اصلی است که در صد حل آن میباشم. با پذیرفتن این امر که می‌توان رؤیاها را تعبیر و تفسیر کرد، بشد نظریه رایج و تمام نظریه‌های مربوط به رؤیا با استثنای نظریه شرتر، گام بر میدارم. در واقع «تعبیر فلان رؤیا» یعنی معین کردن «معنای» آن و مباحثه آن با چیزی که ممکن است در سلسله فعالیت‌های روانی ما گنجانیده شود، یعنی حلقه زنجیری که شبیه حلقات دیکروهم ارزش آنهاست.

تا آن جا که ما نتوانستیم و ادسی کنیم. در نظریات مربوط به رؤیا عموماً محلی برای مسأله تعبیر قایل نشده‌اند. برای این که از نظر ایشان رؤیا يك امر روانی نیست بلکه يك امر جسمانی است که منتهی بمدد باره‌ای از نشانه‌های روانی مکشوف میشود، اما قاطبه مردم همواره نظری برخلاف آنچه گذشت، داشته‌اند. با این که این دسته زیاد اهل منطق نیستند باز با قبول موضوع غامض و نامعقول بودن رؤیا، نتوانستند معنای آن را انکار بکنند و تحت رهبری يك حس ششم مبهم ظاهراً معنایی برای رؤیا قایل شدند، اما معنایی پنهانی و کنایه‌ای و برای کشف این رمز باید پی‌بافل جنبه کنایه‌ای آن برد.

بشریت همواره برای تعبیر رؤیا کوتیده و برای این منظور از دوشیوه کاملاً مختلف استفاده کرده است. شیوه نخستین محتوی رؤیا را به عنوان يك کل در نظر می‌گیرد و میکوشد تا محتوی مشابه دیگری را جانشین آن سازد که برخلاف آن کاملاً معقول و سهام‌الفهم باشد. این شیوه موسوم است به تعبیر کنایه‌ای یا سمبولیک (اما این شیوه از تعبیر رؤیا‌های نه‌همان غامض بلکه مبهم نیز عاجز است. توجیهی که یوسف در تورات از رؤیای فرعون بدست‌بی‌دهد،

نمونه خوبی است برای این روش : هفت گاو لاغری که هفت گاو چاق را میدردند یکقسم پیشگوئی کنایه‌ای است از قحطی هفت ساله در مصر که تمام آذوقه‌ای را که در طول سالهای متمادی فراوانی انبار کرده‌اند ، از بین خواهد بود. اغلب رؤیاهای مصنوعی که شاعران آن را ابداع کرده‌اند، باید از روی این شیوه کنایه‌ای تعبیر و تفسیر شوند؛ چه این رؤیا بصورتی رموز حاوی افکار شاعران است و در عین حال بتجربه ثابت شده است که خصایص رؤیاهای ما را نیز داراست (۱)

روش پیدا کردن این معنای کنایه‌ای قابل آموختن نیست و پیشرفت یا موفقیت در این موارد منوط است به درجه مهارت و قدرت انتقال ، ازین جهت تعبیر کنایه‌ای رؤیا توانسته است در جرگه فنونی قلمداد شود که فرا گرفتن آن مستلزم داشتن استعداد های مخصوصی است (۲)

دومین شیوه عمومی در مورد تجزیه و تحلیل رؤیا ، و دیگر مدعی چنین چیزهایی نیست می‌توان آنرا روش کشف رمز نامید چه این شیوه رؤیا را در حکم نوشته رموزی بحساب می‌آورد که تمام علامات آن باعلامات مشابه قابل کشف است و آنهم بد مدد کلیدی که هیچگاه تغییر نمیکند . فرض میکنم که یک نامه بعد یک مراسم تدفین را در رؤیا دیده‌ام و غیره ؛ کتاب مخصوص کلید رؤیا را باز می‌کنم و متوجه میشوم که باید نامه را به کین و مراسم تدفین را به مراسم نامزدی تعبیر کرد . آنوقت با استفاده ازین کلمات اصلی ، باید رابطه‌ای بسازم و دوباره آنرا به عنوان رابطه‌ای در آینده به حساب آورم . آرتمیدور اهل دالدیس در رساله‌اش در خصوص تعبیر رؤیا یک تعریف جالب توجه ازین روش مبتنی بر کشف رمز بدست میدهد (۳) خصیصه مطلقاً مکانیکی و خشک ترجمه و تفسیر در اینجا بنحوی اصلاح

(۱) در ضمن خواندن نوولی از دو بل یو. جنس (شاعر) بعنوان گرا دیو اچندین رؤیای مصنوعی را که صحیحاً ساخته شده بود و با سانی تعبیر میشد، کشف کردم؛ بطوریکه می‌شد گفت که ابداع نشده بلکه واقعاً شاعر آنها را در خواب دیده است. وقتی که از شاعر استفسار کردم گفت که از نظریات من خبر نداشته است. من این هم آهنگی بین تحقیقات خود و ابداع فلان شاعر را حمل بر صحت تجزیه و تحلیل خود در مورد رؤیا کرده و این مطلب را بسال ۱۹۰۶ منتشر ساختم .

(۲) بقیده ارسطو، بهترین معبر رؤیا آن کسی است که بهتر قادر به درک شباهت‌ها باشد زیرا تصاویر رؤیا در حکم انعکاسات در آب هستند که حرکت آب آنها بهم می‌زنند و آن کسی بهتر از دیگران موفق بکشف آن میشود که حتی در تصاویر یا انعکاسات در هم برهم ، قادر به باز شناختن حقیقت باشد.

(۳) آرتمیدور اهل دالدیس که ظاهراً در سده دوم میلادی پا بیجهان گذاشت گزارش جامعی مانع از شیوه‌های تعبیر رؤیا در دنیای یونان و روم برای ما باقی گذاشته است. چنانکه گوهر گز نشان می‌دهد، وی بویژه سعی کرده است که تجزیه رؤیا را بر مبنای مشاهده و تجربه استوار سازد و مخصوصاً اصرار کرده است که هنرش را از سایر هنرهای فربنده مجزا کند . باز به روایت ناقل زبور ، پایه و اساس هنر تعبیر رؤیا وی چنانکه در مورد جادو و افسون چنین است، اصل تداعی می‌باشد. یکی از عناصر رؤیا مبین معنی آنست البته آن معنی که از لحاظ معبر معتبر است. اما یک عنصر واحد رؤیا ممکن است از لحاظ معبر و اجدمانی متعدده باشد و مخصوصاً در افراد مختلفه

شده است. چه نه همان معنوی رؤیا در اینجا مورد توجه قرار نمی گیرد. بلکه شخصیت و مقتضیات زندگی شخصی نیز مطرح است؛ مثلاً فلان موضوع از لحاظ مردم، توانگر یا متاهل یا غریب و اجد معنایی است که عین همان معنی را از لحاظ یک مردم بینوا یا مجرد یا بازرگان ندارد. وجه مشخصه این روش آنست که تعبیر شامل کل رؤیا نمی شود، بلکه شامل هر کدام از اجزاء و عناصر آن بطور جداگانه میشود مثل اینکه توده ای در دست است و با یدقسمتهای مختلف آن جداگانه تکوین یافته باشد. یقیناً این رؤیاهای ناهم آهنگ و درهم برهم است که موجب پیدایش فکر شیوه کشف رمز (۱) شده است.

موجب بروز خاطرات گوناگون گردد و چون چنین است خودرایی و نسامنی در امر تعبیر رؤیا اجتناب ناپذیر است. شیوه ای را که در صحایف آینده تشریح خواهیم ساخت از شیوه قدما فرق دارد و فرقی در این است که در روش من مسئولیت تعبیر بر عهده خود نایم است. روش من این موضوع را مطمح نظر قرار می دهد که فلان عنصر عرص آنکه چیزی یا مطلبی را به یاد معبر بیاورد، آن را بیاد نایم می آورد. بر طبق مشاهدات اخیر کثیش میلی بنام قفینگیجی، ظاهراً اغلب آنها بی که در مشرق زمین از روی خواب تفال می زنند، از همکاری خود نایم استفاده می کنند و اینک آنچه را که محقق من بود در خصوص رمالان بین النهرین که هر چه پیشتر از همکاری نایم استفاده می کنند، نوشته است: «ما هر ترین رمالان برای اینکه رؤیا را صحیحاً تعبیر بکنند از خود صاحبان رؤیا پرسش هائی می کنند و از آنچه به تصور آنها برای یک تعبیر درست لازم است، اطلاعی بدست می آورند.» خلاصه رمالان ما هیچ چیز را فرد گذار نمی کنند و تا آخرین اطلاعات لازم را بدست نیاورند، تعبیر مطلوب را ابراز نمی نمایند. «میان این اطلاعات اغلب اطلاعاتی در مورد اقوام نزدیک از قبیل زن بچه، پدر و مادر و این دستور العمل مذهبی به چشم می خورد، آیا قبل از یا بعد از رؤیای شب گذشته آمیزش جنسی داشتید؟ اصل در تعبیر رؤیا، توجیه رؤیاست از راه ضد آن.

۱ - دکتر آلفرد. رویستک توجه مرا به این موضوع جلب کرده است که کلیدهای رؤیا های شرقی که کلیدهای مادر مقابل آن در حکم یک انتحال محقرانه ادبی است. معانی عناصر رؤیاها را از راه شباهت و هم آهنگی کلمات توضیح می دهد. خصیصه تفهیم دنی جانشینی در کلیدهای عامیانه ماملول این موضوع است که ترجمه درین میان تمام این شباهت ها را منهدم می سازد. (برای درک اهمیت فوق العاده ای که تمدنهای باستانی مشرق زمین برای جناس قایل بودند، به کتابهای «هوگو و نیکل» مراجعه شود) زیباترین نمونه ای که از تعبیر رؤیا از عهد باستانی به ما رسیده است، بزرگ جناس مبتنی است.

آرتیمیدور نقل می کند: «بنظرم آریستاندر توجیه مناسبی به اسکندر داد. موقی که وی شهر صور را محاصره کرده بود، بی تابی می کرد و در یک لحظه ناراحتی، چنین بنظرش رسیده بود که می دیده است. مردی چن مانده، وی سبزی میرقص. اتفاقاً آریستاندر در آن هنگام در حوالی شهر صور و در قشون شاه بود وی کلمات «مرد چن مانند» را به دو قسمت تجزیه کرد که معانی آنها این بود، صور از آن توانست. عاقبت چنین نتیجه گرفت که اگر شاه فالانته را اقدام بکند، شهر رافع خواهد کرد، به علاوه رؤیا آنچنان به بیان شفاهی وابسته است که بقول فرقی که در واقع نیز چنین بقیه در صفحه ۸۲

این دو شیوه عامیانه تجزیه و تحلیل رؤیا یقیناً برای تحقیقات علمی قابل استفاده نیست . چه شیوه کنایه ای (سمبولیک) دارای دایره اشتمال محدودی است و نمی توان از آن يك دستگاه کلی و جامع الاطراف بوجود آورد . روش کشف رمز نیز کاملاً وابسته است به کلید، «کلید رؤیا» و هیچ چیز آنرا تضمین نمی کند ممکن است با توجه بد آنچه گذشت این وسوسه گریبا نگیر ما شود که باید حق را به جانب فلاسفه و روان پزشکان داد و مسأله تبیین رؤیا را بعنوان يك مسأله قلابی طرد کرد (۱).

اما من توانسته ام گامی فراتر نهم . بالاخره باین نکته متوجه شدم که مشاهده بکنم که یکبار دیگر سخن بر سر یکی از این موارد است که تقریباً شایع هم هست و در ضمن آن یقین قدیمی و لاجوانه فامیانه پیش از عقاید و آراء کنونی ما واجد حقیقت است. من مدعی هستم که رؤیا دارای معنی است و يك روش علمی هم برای تبیین آن وجود دارد و اینک راهی که مرا یابنجا رسانیده است .

سالهای مقمادی است که بمنظور تداوی امراض روانی ، در خصوص يك سلسله از امراض روانی از قبیل ترس های بیجهت هیستریکی و انواع و اقسام دسوسه ها و غیره به مطالعه و بررسی مشغولم . مخصوصاً از زمانی به این کار گمریستم که يك اعلان مهم از طرف ژوزف پروپر نشر یافت و در ضمن آن این نکته اثبات شده بود که در خصوص این پدیده های روانی که بمنزله نشانه های مرضی مورد توجه قرار میگيرد ، تبیین و توجیه آن در حکم «داوا و معالجه مرضی است» (۲) یعنی اینکه وقتی منابع قفلان ناراحتی روانی در روح بیمار کشف می شود، مرض ازین می رود و بیمار شفا می یابد. عدم توانایی شیوه های تداوی قدیم ما و جنبه حمایتی این حالات مرضی مرا برانگیخت تا آنکه علی رغم تمام مشکلات راهی را که بر روی نشان داده بود ، تا واپسین منزل دنبال بکنم . جای دیگر مفصلاً چونگی پیدایش شیوه خود را با ذکر نتایج حاصله از آن شرح خواهم داد . باری در طی این تحقیقات مبتنی بر «روانکاوی» بود که توجهم به تجزیه و تحلیل رؤیا جلب گردید . بیمارانی را که مجبور می کردم هر چه در سر دارند بر من فاش سازند (البته در خصوص يك موضوع خاص) رؤیاهای خود را برایم شرح دادند و بدین نحو به من آموختند که می توان رؤیا را در سلسله حالات روانی که در خاطرات ما بچشم می خورد (موقعی که عدنی مربوط به آسیب شناسی عصبی داشته باشیم) گنجانید . ازینجا بفکر افتادم که رؤیا را نیز مانند سایر نشانه های مرضی و ادسی کنم و همان شیوه مرضیه را در مورد آن بکار بندم. پس این گامی بیش نبود.

شیوه مزبور مستلزم هما کردن بسیار است و در این حال هم باید از او خواست که به ماجری های روانیش توجه زیادی داشته باشد تا آنها را ریز و درشت نکند و برای اینکه بتواند

است، هر زبانی دارای يك زبان مخصوص رؤیاست در طبق قانون کلی، رؤیا غیر قابل ترجمه است، و من هم کتابی مثل کتاب حاضر را غیر قابل ترجمه می پنداشتم .

۱ - این کتاب به یاد رسیده بود که کتابی از اشتف Stampf دریافت داشتم وی کوشش این است که ثابت کند رؤیا واجد معنایی است و می توان آنرا تبیین کرد. اما این تعبیر بر پایه يك قسم کتبیات و اشاراتی است که در خود تعمیم نمی باشد.

۲ - تیمانی درباره هیستری از پروپر و فریدل .

مشاهده بکند و حواسش را جمع کرده در خود به پژوهش بپردازد، بهتر است چشمهایش را ببندد و در یک وضع آسوده قرار بگیرد و برای اینکه از هر گونه ریز و درشت کردن بی‌مصرف بماند، باید به توصیف‌های صوری دست یازید و یاد گرفت که پیشرفت درین امر منوط به این چیزهاست: باید دقت بکند، مشاهده بکند و هر آنچه را که به ذهنش می‌رسد افشا سازد و بدلیل اینکه فلان اندیشه مهم نیست آنرا فروکش نکند و نسبت به اندیشه‌هایش بی‌طرف و بی‌غرض باشد برای اینکه معمولاً ریز و درشت کردن است که مانع از پیدا کردن توجیه یا تعبیر برای فلان رؤیا یا فلان اندیشه ثابت و غیره ... می‌باشد.

در جریان کارهای روانکاوی خود باین نکته پی بردم که رفتار روانی شخصی که می‌اندیشد خیلی از رفتار شخصی که اندیشه‌های خود را بدقت مشاهده می‌کند، فرق دارد چه قابلیت روانی بهنگام اندیشه کردن خیلی شدیدتر است از موقعی که شخص در افکار خودش به بررسی مشغول است هر چند که این بررسی با عمیق‌ترین دقت‌ها توأم باشد. چه منظره متمرکز و پیشانی‌چین خورده کسی که اندیشه می‌کند در مقابل آسایش فکری کسی که مشغول تماشا یا ماجرای‌های روانی خویش است، دلیلی است برین مدعای ما. در هر دو مورد شخص در خود فرو می‌رود و با اصطلاح سر به جیب مراقبت فرو می‌برد اما وقتی که شخص می‌اندیشد، عمل انتقاد هم بدان افزوده می‌شود. این انتقاد یا با اصطلاح سنجش و ریز و درشت کردن موجب حذف آن دسته از اندیشه‌هایی می‌شود که به‌دراغ عمل ادراک جلوه کرده‌اند و یک عده را هم در نیمه راه متوقف می‌سازد و راهشان را سد می‌کند و باقی‌مانده‌ها عاقبت حتی موفق نمی‌شود از آستانه وجدان و خود آگاهی، عبور کنند، این دسته قبل از عمل ادراک و ازده می‌شود. بهنگام مشاهده اندیشه‌های خود، در عوض تنها عملی که شخص باید انجام بدهد همانا جلوگیری از اعمال انتقاد یا سنجش و یا ریز و درشت کردن است؛ وقتی که شخص موفق شد از انتقاد چشم‌پوشد مقداری اندیشه که در غیر این صورت قابل درک نمی‌بود، وارد خود آگاهی، یا وجدان می‌شود. در سایه مجموعه حقایقی که بدین ترتیب از راه خودنگری بدست می‌آید، موفق می‌شویم اندیشه‌های مربوط به - امراض و همچنین تصاویر رؤیا را تعبیر و توجیه بکنیم. چنانکه دیده می‌شود، رویه مرفته، سخن‌پرسر آنست که یک حالت روانی در شخص بوجود آوریم که نه خواب باشد و نه بیداری بلکه حالتی باشد بین این دو و از نقطه نظر تقسیم قوای روانی (قسمت متحرک دقت) با حالت ناشی از یک خواب مصنوعی قابل مقایسه باشد، لحظه‌ای که شخص به خواب می‌رود تجسمات غیر ارادی در سطح تجلی می‌کنند برای اینکه عمل اراده و انتقاد تقریباً از بین رفته است. معمولاً علت این سست شدن عمل اراده و انتقاد را به خستگی نسبت می‌دهند. تجسمات غیر ارادی و ناخواسته که یکدفعه رخ می‌کشند به صورت تصاویر بصری و سمعی تغییر هیئت می‌دهند (۱)

(رجوع کنید به تذکرات شلاپرماخر و دیگران که درین کتاب آمده است) . درین حالت که ما می‌خواهیم برای تجزیه و تحلیل رؤیا و سایر اندیشه‌های مربوط به آسیب‌شناسی از آن استفاده کنیم، باراده باید از انتقاد و ریز و درشت کردن چشم‌پوشید و از انرژی روانی منتج ازین راه (یا از قسمتی ازین انرژی) برای تعقیب اندیشه‌های احضار نشده که جلوه

(۱) سیلبرر که تغییر تجسمات ناخواسته را به صورت تصاویر بصری مشاهده کرده است موازین مهمی از آن برای تحقیق در رؤیا استخراج کرده است.

کرده خصیصه تجسمی خود را حفظ می کنند (برخلاف آنچه در لحظه خواب جریان دارد) استفاده کرد. تجسمات یا تجویزات «ناخواسته» بدین ترتیب «خواسته» می شوند.

عده زیادی از افراد بزحمت می توانند خود را در چنین حالتی قرار بدهند و تمام اندیشه های را که بطور خود بخودی رخ می نماید، ضبط بکنند و دست از عادت مألوف خود که همان ریز و درشت کردن اندیشه هاست بردارند و افکار ناخواسته ای، موجد نیرویی است که آنرا بطرف ناخود آگاهی سوق میدهد. اگر درین بازه به قول شیلر که هم شاعر بود و هم متفکر بزرگ، اعتنا نکنیم باید قبول کرد که بهنگام خلق شاعرانه حالتی نظیر حالت بالا پدید می آید. اتورالک در مراسلات شیلر با گورنر قطعه زیر را استخراج کرد که در طی آن شیلر به آه و ناله رفتش در خصوص اینکه دیگر نمی تواند چیز حسایی به وجود بیاورد، چنین جواب می دهد: «د نظر من ریشه این ناملایم در تحمیلی است که عقل تو به تخیلت می کند. من نمی توانم آنچه را که می خواهم برای بیان کنم مگر به مدد يك استعاره این يك حالت كم فایده ای است برای فعالیت خلافت روح که عقل به محض ظهور انبوه اندیشه ها، آزمایش خشنی را بر آنها تحمیل بکند. فلان اندیشه ممکن است اگر بطور جداگانه مورد توجه قرار بگیرد، غیر مهم و بی پایه جلوه کند در صورتی که ممکن است در پرتو اندیشه ای که از پی آن می آید، ارزش و اعتباری پیدا بکند و وقتی که با سایر اندیشه ها که آنها هم ممکن بود اگر بدون در نظر گرفتن اندیشه های ماقبل و مابعد، بی ارج جلوه کنند، در نظر گرفته شود، مجموعه ای دلپذیر ایجاد کند. عقل نمی تواند درباره آنها داورى کند مگر اینکه موقعی که ارتباط فیما بین آنها بطور صریح نمایان شد، از آنها پستی نماید. در یک سبز خلاق مثل اینکه عقل پاسبان را از دم درها برداشته باشد؛ اندیشه ها بطور درهم و برهم بچولان در می آیند و عقل موقعی در آنها به دیده انتقاد می نگرد که بسورت توده متراکمی در آمده باشند. شما منتقدان، یا هر نام دیگری که به شما بدهند، از احتیاطی که آفرینندگان واقعی در آن دچار خلصه و اختلال حواس می شوند، عار و یا بیم دارید و حال آنکه تنها وجه امتیاز بین يك خیالیات و يك هنرمند مدت نسبت طولانی همین حالت معین می کند. شما لا بد خیلی زود این حالت را ترك کرديد و با خنونت زاید الوصفی داورى نمودید، سرمشاهه حالتی که از آن گله دارید همین جاست.» (نامه اول دسامبر ۱۷۸۸) در واقع، برداشتن پاسبان عقل از جلو درها کار چندان مشکلی نیست پس می شود چنانکه شیلر می گوید، بدین ترتیب بدون سنجش اندیشه ها به مشاهد آنها پرداخت. اغلب بیماران من در همان نخستین آزمایش بدین کار توفیق می یابند خود منهم بسادگی از عهدۀ این کار بر می آیم علی الخصوص اگر تمام اندیشه های ما را بنویسم، چیزی که كمك مهمی است. مقدار انرژی روانی که با ازین بردن فعالیت انتقادی ذهن حاصل می شود و بکار خویشتن نگری می خورد، بر حسب موضوع و هدف دقت فرق می کند.

در همان نخستین آزمایشهای علمی این روش، آدمی متوجه می شود که نباید دقت را متوجه رؤیا بنویساند بلکه آنرا بطرف عناصر مشکله رؤیا باید سوق داد. موقعی که از فلان بیمار تمرین نکرده می پرسیم:

«این رؤیا شمارا به چه فکری می اندازد؟ بطور کلی در دایره خود آگاهی چیزی نمی یابد در عوض اگر رؤیا را بطور قطعه قطعه بدو عرضه کنیم، در مورد هر قطعه ای يك سلسله اندیشه

را که می توان گفت «سوابق ذهنی» این قطعه از رؤیاست، به من تحویل خواهد داد. این نخستین شرط یکا بردن روش مزبور نشان دهنده آنست که روش من در تجزیه رؤیا از روش عامیانه تعبیر کتایه ای که در افسانه و تاریخ معروف گشته است، فرق دارد و نزدیک است به روش کشف رمز و مانند این روش، یک تجزیه «جزئی» است، نه کلی و مثل روش کشف رمز رؤیا را از همان وهله نخست بتوان یک امر مرکب و باصطلاح «توده ای از امور روانی» در نظر می گیرد.

در طی روانکاویهای خود از مبتلایان به امراض عصبی، فرستی دست داد که چندین هزار رؤیا را تعبیر کنم اما ازین نوع مشاهدات درین مقال ذکر نمیخواهم کرد. اول از آنکه این رؤیاها مال بیمارانست و ربطی به رؤیای افراد سالم ندارد و علاوه موضوع این رؤیاها همواره سرگذشت مرضی است که مبنای نادانستی می باشد. ازینجا این نتیجه بدست می آید که برای یکایک رؤیاها نخست یک گزارش نسبتاً دراز مقدماتی و یک بحث در خصوص ماهیت و شرایط انگیزه شناسی امراض روانی لازم است. اینها مسایلی است که چندان مورد تحقیق قرار نگرفته و واجد شکفتیهایی بسیار است و تنها کاری که از آنها ساخته است بزعم عده ای، همانا منحرف کردن ماست از موضوع مورد تحقیق ما و حال آنکه نظر من درست مخالف این است چه حل مسأله رؤیا ممکن است مقدمه ای برای تحقیقات دشوارتر در روانشناسی مربوط بامراض عصبی، بشمار رود. اما اگر بدینمضوال از بحث در رؤیای مبتلایان به امراض عصبی که اساس مشاهدات ما را تشکیل می دهد، در گذرم در انتخاب سایر رؤیاها دچار زحمت خواهم شد. چه عاقبت، جز چند رؤیایی که از زبان دوستان شنیده ام یا بتوان نمونه در کتایه خواننده ام برای من باقی نخواهد ماند. بدیختهانه تجزیه و تحلیل این رؤیاها را در دست ندارم و بدون داشتن تجزیه و تحلیلی دریافتن معنای آنها برایم مقدور نیست. سخن کوتاه شیوه من به آسانی روش عامیانه کشف رمز که بر طبق آن می توان بایک کلید تعبیر ناپذیر، تمام رؤیاها را تعبیر و ترجمه و توجیه کرد؛ نیست حتی توانم گفت که فلان محتوی واحد در افراد گوناگون متفاوت است و معنی آن فرق می کند و مبتدا و خبر آن تعبیر می پذیرد.

این ملاحظات مبین این معنی است که چگونه متوجه رؤیاها می شوم و به مطالعۀ آنها پرداختم. چه در یک فرد طبیعی سرمایه ای از مشاهدات غنی که بسادگی قابل استفاده و با حوادث متعدد زندگانی روزمره مربوط است، وجود دارد. شاید به من بگویند که چنین تجزیه و تحلیل هایی از خویشتن چندان درخور اعتماد نیست و بی گمان اراده شخص در آن اثر خواهد گذاشت. اما به عقیده من شرایط چنین تجزیه و تحلیل هایی از خویشتن مطلوب تر از شرایط تجزیه و تحلیل های دیگران است و بهر تقدیر جایز است که ببینیم تاچه اندازه میتوان برای تعبیر رؤیا از راه تجزیه و تحلیل خویشتن استفاده کرد، علاوه مسایل و مشکلات خصوصی، تری برایم مطرح است که باید آنرا حل بکنم چه انسان از آشکار ساختن اینهمه قضایای زندگانی شخصی خودشرم میکند و از تعبیرهای بدخواهانه بیگانگان بیم دارد. اما باید بالاتر ازین حرفها بود. چنانکه دلبوف تشریح می سازد: «هر روانشناسی باید برای روشن کردن مباحث تاریک حتی از اعتراف به نقاط ضعف خود، خودداری ننماید. و اگر به این رضای دهم که خواننده در وهله نخست مجذوب دهن لقی های من شود، می خواهم امیدوار باشم که این کنجکاوی

خیلی زود جای خود را به علاقه‌ای عمیق نسبت به مسایل مربوط به روانشناسی که من مدعی حل آن هستم ، خواهد سپرد .

پس الساعه یکی از رؤیاهای خود را مورد آزمایش قرار میدهم و شیوهٔ تعبیر رؤیای خود را بکارخواهم بست . هر رؤیایی ازین نوع مستلزم يك گزارش مقدماتی است . از خواننده تقاضا دارم که لطفاً لحظه‌ای اشتغالات مرا مال خودش فرض کند و در جزئیات حوادث زندگانی من شرکت جوید چه چنین اشتغالی بنحو قابل ملاحظه‌ای توجه را بطرف معنای پنهانی رؤیا سوق خواهد داد .

رؤیای مربوط به تزریق « ایرما »

گزارش مقدماتی

در جریان تابستان سال ۱۸۹۵ فرصتی دست داد تا به شیوهٔ روانکاو زن جوانی از دوستانم را درمان کنم که در عین حال بسیار باخا نوادهٔ ما مربوط بود . آشکار است که چنین روابط پیچیده‌ای در پزشك مالمج و بویژه در روان پزشك يك حالت روانی مرکب از دغدغه و انتظار ایجاد می‌کند . قیمتی گدوی برای موفقیت قایل است خیلی بیشتر از مقام و اعتبار خود دوست و يك شکست ممکن است دوستی دیرینی را به خطر اندازد این مالمج با يك موفقیت نسبی پایان پذیرفت و بیمار از آن خلجان هیستریکی خود نجات یافت اما تمام نشانه‌های جسمانی او بر طرف نشد . من آنوقت امیدانستم که علامات مشخص کنندهٔ پایان يك دوره هیستریکی کدام است و من راه حلی به بیمار پیشنهاد کردم که برای او قابل قبول نبود . مالمج را در همین آتمسفر حاکی از عدم توافق قطع کردم چه تعطیلات تابستانی فرا رسیده بود . چندی بعد ، یکی از همکاران و دوست جوانم بدیدن آمد که قبلاً برای عیادت بیمارم - ایرما - و خانوادهاش به ده رفته بوده است از او پرسیدم که ایرما را چگونه یافته است و او به من جواب داد : « حالش خوب است اما نه آنچنان که باید . » باید اعتراف بکنم که این کلمات رفیقم «اتو» یا بیماری بهتر لحن او بر من گران آمد و خیال کردم که مرا سرزنش می‌کند ازینکه بیهوده به بیمار وعده دروغین داده‌ام و من بر است یا بدروغ ، رفتارها و خواها نه فرضی «اتو» را به نفوذ خانوادها مرخص نسبت دادم چه حداقل اینطور فکر می‌کردم که خانوادها مز بود به مالمج من خوشبین نبوده‌است به علاوه رنجی که بر دم هیچگاه در ذهنم مشخص نشد و من نیز آنرا بزبان نیاوردم . همان شب جریان بیماری و ایرما را نوشتم تا آن را به دوست مشترک خود دکتر م... که در آن روز کارشخص منفذ جمع ما بود ، بدهم و در نتیجه درست بودن مالمج خود را به اثبات برسانم . شب هنگام (محتملاً نزدیکهای بامداد) این خواب را دیدم که بی‌درنگ پس از بیداری آنرا یادداشت کردم .

رؤیای ۲۴-۲۳ ژوئیه سال ۱۸۹۵ (۱)

(طالار بزرگی بود و میهمانان بسیار و ما پذیرائی می‌کردیم - در میان این میهمانان «ایرما» به چشم می‌خورد بیدرنك او را بکناری کشیدم تا ملاقاتش کنم که چرا «راه حل» مرا نپذیرفته است (در جواب نامهاش) باو گفتم : « اگر باز هم ناراحتی تقصیر خود تست . »

(۱) این نخستین رؤیایی است که مفصلاً آنرا تجزیه و تحلیل کردم .

در جواب گفت: «کاشکی می دانستی که چه دردی درمده، گلووشکم دارم، دارم خفمی شوم، من ترسیدم و باو نگاه کردم. رنگش پریده و صورتش پف کرده بود. باخود گفتم: آیا ممکن است فلان علامت جسمانی را از نظر انداخته باشم؟ او را به کنار پنجره بردم و گلویش را معاینه کردم. مثل زنهایی که دندان عاریه دارند مقاومت می کرد، باخود گفتم: با این وجود به دندان عاریه احتیاجی ندارد. آنوقت دهانش را بخوبی باز کرد و من درست دست یک لکه بزرگ سفید دیدم و از طرف دیگر چشم به زخم های خارق العاده ای افتاد که ظاهر آشوبه کورنه های بینی بودند و روی آنها قشری سفید مایل به خاکستری از چرك فرا گرفته بود. بلافاصله دکتر م. را خواستم و اونیز بنوبه خود مریض را معاینه کرد و نظرات مرا تأیید کرد. دکتر م. مثل همیشه نبود بلکه بسیار رنگ پریده بود و می لنگید و ریش نداشت... دوستم «اتو» هم آنجا بود و کنار مریض ایستاده بود و دوست دیگرم «لئوپولد» چند ضربه به علامت معاینه به گردۀ ایرما نواخت و گفت: «در طرف چپ ایشان يك ناحیه بی رنگ وجود دارد» و نیز اشاره به يك ناحیه مات در پوست هم سطح شائۀ چپ کرد (چیزی که باوجود لباس من هم بنوبه خود آنرا مشاهده کردم). دکتر م. گفت: «شکی نیست، این ناحیه چرکی است اما چیزی نیست، بزودی دچار اسهال خونی خواهد شد و این زهر از بین خواهد رفت و ما پنحوی مستقیم می دانیم که چرك مذکور از کجا ناشی می شود چه دوست من «اتو» بتازگی، یکی از این روزها، که ایرما احساس کسالت شدید کرده بود، محصولی از آسید «پروپیونیک» بدو تزریق کرد که فرمولش تحت عنوان «تریپتیکال» باخط درشت پیش چشم بود... این تزریق ها آسان نیست... و حتی احتمال می رود که سوزن آلوده بوده باشد».

این رؤیا با داشتن يك جنبه مهم از سایر رؤیاها ممتاز است. زیرا بیدار می توان فهمید که مربوط به کدام حادثه هنگام روز و در خصوص چه موضوعی است و گزارش مقدماتی درین باره اطلاعاتی به ما داده است: اخباری که «اتو» دیمورد تند رستی ایرما به من داد، تاریخچه بیماری را که دیر وقت بهنگام شب تهیه کرده بودم بوقت خواب هم دست از سرم برنداشت با این وجود هیچکس نخواهد توانست با مطالعه ساده گزارش مقدماتی مزبور و عین رؤیایی به معنای آن ببرد. خود من هم از چنین کاری عاجزم منتهی از نشانه های مرضی که ایرما در ضمن رؤیا از آن به من شکایت کرد: متعجب هستم، چه علت مبالغه من این عوارض نبود. اندیشه بی معنای تزریق آسید «پروپیونیک» و دلگرمی های دکتر م. برای من خنده آور است، سرانجام رؤیا مبهم تر و پیچیده تر از سر آغاز آن بنظر می رسد. برای درك معنای تمام این امور تصمیم گرفتم مفصلا این رؤیا را تجزیه و تحلیل بکنم.

تجزیه و تحلیل

طالار بزرگی بود و میهمانان بسیار. ما پذیرایی می کنیم. آن سال ما در «بلو» در يك خانه دور افتاده؛ روی یکی از تپه هایی که به کالبرگه منتهی می شود، مسکن داشتیم. این خانه که بمنظور يك محل عمومی ساخته شده بود؛ اطافهایی داشت که مانند طالارهای بزرگ بطور خارق العاده ای بلند بود. رؤیای مزبور چند روزی پیش از سالروز تولد زنم در «بلو» صورت پذیرفت و روز پیش زنم گفته بود که خیال دارد برای روز تولدش چند تن از دوستان را

دعوت کند، که از آنجمله بود، ایرما. رؤیای من پیشدستی کرد: روز تولد زَنم هست و ما در طالار بزرگ دیلوو، از میهمانان بسیاری که ایرما هم جزو آنهاست، پذیرائی می‌کنیم.

ایرما را ملایمت می‌کنم که چرا تاکنون «راه‌حل» مرا نپذیرفته‌است و باو گفتم: «اگر باز هم ناراحتی، تقصیر خودت است» می‌توانستم این موضوع را به‌نگام پیداری هم باو بگویم، شاید هم باو گفته باشم. آنوقت تصور می‌کردم (بعدها فهمیدم که اشتباه کرده بودم) که وظیفه من محدود باین است که منای پنهانی نشانه‌های مرضی بیمار را برای آنها فاش سازم و اعتنایی به رفتار آنها نکنم و به قبول یا رد آنها درمورد راه‌حل خود که در عین حال توفیق درمعالجه بدان مربوط بود؛ توجهی نداشته باشم. (این اشتباه که فعلاً منتفی شده‌است؛ زندگی مرا موقعی آسان کرده که علی‌رغم جهل اجتناب‌ناپذیر خود، لازم بود که در شنل و حرفه خود پیشرفت‌هایی بکنم.) عبارتی که در طی رؤیا به ایرما گفتم مبین این مناسبت که من نمی‌خواهم مخصوصاً مسئول دردهایی که هنوز گریبانگیر اوست؛ باشم زیرا اگر تقصیر از ایرماست پس تقصیر من نیست. آیا باید علت غایی درونی رؤیا را در این مسیر جستجو کرد؟

شکایت ایرما، درد گلو و معده و شکم، احساس فشار. دردهای مبدعه‌جزء علائم مرضی بود که در مریض مشهود بود، اما چندان مورد توجه واقع نشده بود. مخصوصاً از حالت تهوع و دل‌آشوب شکایت داشت و درد گلو و شکم و احساس فشار در او نقش مهمی نداشت ازینجهت انتخاب نشانه‌های مرضی مزبور باعث تمجب من است اما بحث درین زمینه را به بعد موکول می‌کنم.

رنگش پریده و صورتش پف کرده بود. بیمار من همیشه گلگون بود حدس می‌زنم که درین مقام شخص دیگری در رؤیا جانشین او شده باشد.

ترسیدم ازینکه مبادا فلان ناراحتی جسمانی را از نظر انداخته باشم. این ترس برای فلان متخصصی که فقط با مبتلایان امراض عصبی سروکار دارد و عده‌ای از نشانه‌های مرضی را که اطباء دیگر جز نشانه‌های جسمانی به حساب می‌آورند، در زمره عوارض هستریک بشمار می‌آورد؛ خیلی سهل‌الفهم است با این وجود نمی‌دانم چرا؛ درمورد راست بودن ترسم گاهی دچار تردید می‌شوم. اگر دردهای ایرما ازینکه علت جسمانی سرچشمه بگیرد، معالجه آن از دست من ساخته نیست؛ زیرا معالجه من فقط مربوط به دردهای ناشی از هستری است. آیا در دلم بود که با تراشیدن يك اشتباه در نحوه تشخیص مرض، مسئولیت این شکست یا عدم موفقیت را از خود زایل سازم؛ او را بکنار پنجره کشیدم تا گلویش را معاینه کنم. مثل زن‌هایی که دندان عاریه داشته باشند، مقاومتی نکرد. باخود گفتم: معذالك به دندان عاریه احتیاج ندارد. هیچگاه این فرصت دست نداده است که گلوئ ایرما را معاینه بکنم.

حادثه رؤیا به یادم آورد که جندی پیش‌مجبور شدم يك منلمه را معاینه بکنم که در وهله اول بنظرم جوان زیبایی رسیده بود و وقتی که قرار شده بود دهنش را باز بکند، طوری رفتار کرده بود که دندان عاریه‌اش از نظر پنهان شود. خاطرات دیگری در همین مورد معاینه

پزشکی و افشای رازهای کم اهمیت در طی چنین فرصتهایی که هم برای مریض و هم برای پزشک مایه درد سراسر است، همه و همه در حکم موضوع مانحن فیه می باشد - معذالک به دندان عاریه احتیاج ندارد .

این عبارت در وهله نخست در حکم تعارفی است به ایرما ، اما من ازین عبارت معنای دیگری استنباط می کنم . وقتی که خودمان را تجزیه و تحلیل می کنیم، حس می کنیم که آیا از افکار و اندیشه هایی که زیر «خود آگاهی» وجدان انباشته شده است ، مصرف کرده ایم یا نه وضع ایرما موقعی که کنار پنجره ایستاده است؛ مرا به یاد حادثه دیگری می اندازد . ایرما دوست یکرنگی دارد که خیلی مورد احترام من است . شبی که به دیدنش رفته بودم، او را بهمان نحوی که ایرما در رؤیای من کنار پنجره ایستاده بود ؛ کنار پنجره یا قتم و پزشکی که همین جناب دکتر . م . بود داشت می گفت که در گلوئی خانم قشرهای کاذب مخصوص دیفتری به چشم می خورد؛ دکتر . م . و قشرهای کاذب دیفتری هر دو در دنباله همین رؤیا مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهند گرفت . حالا باین فکر می کنم که درین ماههای اخیر به این نتیجه رسیده بودم که این خانم هم مبتلی به هیستری است به علاوه خود ایرما این موضوع را به من گفته بود . اما برآستی در خصوص بیماری او چه می دانم؛ فقط این را می دانم که وی نیز مانند ایرما (البته در طی رؤیا) از احساس فشار هیستریکی در رنج است . پس در طول رؤیا ایرما را جانشین دوستش کردم . حالا به خاطر می آورم که اغلب پیش خود خیال کرده ام که ممکن است این خانم برای مالجه به من مراجعه بکند . اما در همان وقت معلوم بود که ممکن نیست به من مراجعه کند برای اینکه زن تودار ملاحظه کاریست . با ایهت است ؛ چنانکه ایرما در رؤیا چنین بود . تغییر دیگر؛ به دندان عاریه احتیاج نداشت؛ این است که وی تاکنون آنچنان خود را قوی نشان داده است که برای اداره اعضایش به کمک دیگری احتیاجی ندارد . حال باقی می ماند چند موضوع دیگر رؤیا که نمی توانم نه به ایرما و نه به دوستش نسبت بدهم و آن عبارتست از رنگ پریدگی، یف کردن صورت، دندانهای مصنوعی و اما دندانهای مصنوعی مرا به یاد آن مملعه پیر می اندازد که ذکرش گذشت اما من بیشتر راغب هستم که به دندانهای خراب بسنده بکنم . آنوقت به یاد شخص دیگری می افتم که این موضوع ممکنست منطبق با حال او باشد . من این شخص را هیچگاه مالجه نکرده ام، و مبتلی هم ندارم که دست باین کار بزنم زیرا وی از من رودربایستی دارد و طبیعتاً باید بیمار پر زحمتی باشد . وی معمولاً رنگ پریده است و مدتی هم یف کرده بود . (۱) پس بدین منوال من ایرما مریض خودم را با دو شخص دیگر که هر دو بنحوی از انحاء در مقابل مالجه از خود مقاومت نشان داده اند ؛ مقایسه کرده ام . چرا در رؤیای خود دوستش را به جای او گرفتم؛ بدون تردید برای اینکه آرزو مند چنین جانشینی ای

(۱) دردهای شکم رانیز که هنوز آنرا تعبیر نکرده ام، باید باین شخص قائل نسبت دهم . این شخص زن هست . دردهای شکم فرستی را بخاطر می آورم که در طی آن بوضوح منوجه حیای او شدم . اعتراف می کنم که درین رؤیا با ایرما و زن چندان میربان نیستم . شاید این امر را که من زن خود و ایرما را رویهمرفته با مریض کمال مطلوب که آسان تر قابل مالجه است، مقایسه می کنم ، يك مورد تخفیف دهنده بحساب آورده شود .

بوده‌ام؛ دوستش در ظلم مهربان‌تر یا به‌تصورم هوشمندتر آمد. من ایرما را نادان می‌دانم برای اینکه راه حل مرا نپذیرفته است. دوستش شاید هوشمندتر باشد و بالنتیجه دستورهای مرا بهتر عملی کند. آنوقت دهانش را کاملاً باز کرد. شاید بیشتر از ایرما اطلاعاتی در اختیار من بگذارد. (۱)

آنچه را که در گلودیدم: يك لکه سفید و چند محل زخم. لکه سفید مرا به فکر دقتی و بالنتیجه به فکر دوست ایرما می‌اندازد و نیز بیماری شدید دخترم را در دو سال پیش و روزهای ملال‌انگیز آن دوره را بیاد می‌آورد. و محل زخم‌ها نیز مربوط است به خلجان‌های مربوط به سلامت خود چه در همان دوران، فراوان کواکین مصرف کرده بودم تا باورم در دناك مخاط بینی مبارزه‌ای کرده باشم؛ چند روز است که بمن اطلاع داده‌اند. فلان مریضی که بهمین نحو مالجه می‌کرد؛ تمام یاخته‌های مخاط بینی‌اش فاسد شده‌است، از طرف دیگر از سال ۱۸۸۵ که کواکین را تجویز می‌کردم؛ خیلی‌ها سر زخم کرده بودند. بالاخره یکی از دوستان بسیار عزیز که پیش از سال ۱۸۹۵ فوت شد؛ با اسراف این دارو مرگش را جلو انداخته بود.

بی‌درنگ دکتر. م. را صدا کردم که بنوبه خود مریضی را معاینه کرد. تعبیر این قسمت مربوط است به مقامی که دکتر نامبرده در جمع ما دارد. اما کلمه «بی‌درنگ» محتاج تعبیر و توجیه علیحده است و مرا یاد آن حادثه دشوار از دوران حرفه پزشکی می‌اندازد چه با تجویز مداوم ماده‌ای که در آن روز گارمسکن تشخیص کرده شده بود، در یکی از بیماران مسمومیت شدیدی ایجاد کرده بودم. آن دارو سولفانول بود و من با دستپاچگی همین همکارم را که مسن‌تر و آموزنده‌تر از من است به کمک خواستم. جزیبی ازین ماجری متقاعد می‌سازد که تعبیر «بی‌درنگ» جز این نیست چه مریضی که مسموم شده بود اسم کوچکش با اسم کوچک دختر ارشد من یکی بود. تا امروز هیچگاه به این موضوع نیندیشیده بودم؛ این موضوع فعلاً مثل يك مجازات آسمانی در ظلم جلوه می‌کند. چه همه! امارات مشعر بر این است که این عمل جانشینی اشخاص بنحوی دیگر انجام می‌گیرد؛ این ماثیلد جای آن یکی ماثیلد را می‌گیرد و چشم عوض چشم و دندان عوض دندان باید داد. ظاهراً اینطور به نظر می‌رسد که من عمداً آن مواردی را برگزیده‌ام که مرکب خطایی حرفه‌ای شده‌ام و باید به علت آن خود را سرزنش بکنم.

دکتر. م. رنک پریده و بدون ریش بود و می‌لنگیده. این درست است که قیافه رنک پریده وی همواره موجب تشویش دوستانش شده است اما آن دو خصیصه دیگر باید به کس دیگری متعلق باشد ناگهان فکر متوجه برادر بزرگترم شد که ریش ندارد و در خارج زندگی می‌کند؛ دکتر. م. در رؤیای من خیلی باوشیبه است. برادرم چند روز پیش نامه‌ای بمن نوشت که بر اثر عارضه درد مناسل در ناحیه تهیگاه؛ اندکی می‌لنگد. علت آنکه من این دو شخص را در رؤیای خود بهم در آمیخته‌ام این است که از هر دو گله داشتم که چرا فلان دستور العمل مرا

(۱) حس می‌کنم که تجزیه و تحلیل این قسمت آنچنان پیش‌رفته است که تمام معنای ناپیدای آن روشن گردد. اگر من مقایسه این سه نفر زن را دنبال بکنم، بیم آن می‌رود که گمراه شوم. خلاصه در هر رؤیایی، عنصر تعبیر و توجیه ناپذیر وجود دارد که در شمار امور نشناختنی محسوب می‌شود.

بکار نسته اند .

دوستم اتو، حاضر و در کنار مریض ایستاده است و دوست دیگرم، لئوپولد مریض را معاینه میکنند و یک قسم بیزنگی در ناحیه چپش تشخیص می کنند .

دوست من لئوپولد هم پزشک و یا اتو خوش است. اتفاقاً هر دو در یک رشته تخصص و رقیب هم هستند و ردی این اصل همواره آنها را باهم دیگر مقایسه می کنند. اینها هر دو سالهای متدای دستیار من بودند : موقی که مشاور عمومی امراض عصبی بچه ها بودم . در آن زمان اغلب حوادثی نظیر آنچه را که در رؤیا دیدم، بوقوع می پیوست . موقی که در خموس تشخیص علت بیماری با اتو گفتگو می کردم ، لئوپولد دوباره بچه را معاینه کرده بود و حاصل ماینه اش اغلب طوری بود که به مشاجره من و اتو پایان میداد . میان این دو پسر عموها نقد اختلاف سلیقه و خصوصیات اخلاقی وجود داشت که میان بر ازیکت، بازرس ما و رفیقش کارل . یکی پر کار ولی دیگری آرام و متین و عمیق بود . وقتی که در رؤیای خود اتو را در نقطه مقابل لئوپولد محتاط قرار می دهم ، آشکار است که می خواهم بدینوسیله ارزش این یکی را برجسته نشان بدهم ، این است و بهمرفته آنچه با ایرها مریض نافرمان و دوست با فراستش کردم . حالا یکی از راههای تداعی معانی را در رؤیای خود نشان می دهم : از بچه بیمار تا بیمارستان بچه های بیمار . آن بی زنگی در ناحیه چپ، لابد خاطره موردی است که در طی آن بطور شگفت آوری مسحور متانت و ثبات قدم لئوپولد شده بودم و نیز اینطور بنظر می رسد که این قسمت از رؤیا مربوط به يك تغییر محل درد یا مرض و یا اینکه اساساً اشاره ای باشد به آن مریضی که آرزو داشتم عوض ایرما، او را مالمجه بکنم . این خانم بیمار، تا آنجا که می توانم داوری بکنم ، اینطور وانمود می کند که مسلول شده است .

يك ناحیه مات در پوست همسطح شانه چپ . بی درنگ متوجه می شوم که این قسمت مربوطست به رومانیسم شانه خودم که هر وقت شب زنده داری کنم ، عود می کند . اجتماع کلمات نیز در رؤیا در معرض ابهام است : عبارت منهنم مثل او احساس می کنم لایبدمین این معنی است که من در تنم احساس می کنم . بیلاوه بفکر می رسد که عبارت ناحیه مات پوست ، عجیب است . اما ما يك چنین چیزی در رأس ناحیه چپ سراغ داریم و این مربوط به ریه و بالتبع به دو باره منجر می شود به سل . (دوست ایرما فقط بدلیل دیستری و بدون داشتن عوارض عسوی خود را مسلول وانمود میکرد)

با وجود لباس . این نیست مگر يك موضوع فرعی ، البته موقتی که می خواستم بچه ها را در بیمارستان معاینه کنیم ، دستور می دادیم لباسشان را بکنند ، اما آدم مجبور است با زنهای بیمار بحدود دیگری رفتار بکند ، شاید این قسمت مبین تقابل بین پاره ای از پزشکان باشد . می گفتند که فلان پزشک بسیار سرشناس همواره تن بیماران خود را با وجود لباس معاینه می کرد . بقیه رؤیا برایم مبهم است و اگر سریع تر صحبت کنم باید بگویم که مایل به بررسی آن نیستم ،

دکتر م . به من گفت : « این يك ناحیه چرکیست ، اما چیزی نیست ، بزودی دچار اسهال خونی خواهد شد و این زهر از بین خواهد رفت . این قسمت در وهله

اول بنظر خنده آور می رسد . اما فکر میکنم که جا دارد آنرا نیز مانند سایر قسمتها دقیقاً تجزیه و تحلیل کنم . چه اگر از نزدیک بدان توجه شود ، می توان معنایی از برای آن کشف کرد . من در بیمارم يك قسم گلودرد ديفتري یکی تشخیص کرده بودم . بخاطر دارم که در موقع بیماری دخترم ، در خصوص ديفتري موضعی و ديفتري عمومی بحث و فحص کرده ام . ديفتري موضعی موجب عفونت (چرك) عمومی میشود . از نظر لئوپولد ، بی رنگی سبب تغییر محل درد و علامت يك عفونت عمومی خواهد شد . و حال آنکه از لحاظ من تصور نمی کنم که این نوع تغییر محل بیماری ها به هنگام ديفتري ظاهر شود بلکه پیوهی (مسمومیت خون) موجب چنین عوارضی میشود . چیزی نیست . این يك قسم دلداری است و تمبیرش این است که آخرین قسمت رؤیا دردهای بیمار مارا به ناداحتی جسمانی شدیدی نسبت می دهد . ظاهراً مثل این است که من خواسته باشم بدین طریق از خود سلب مسئولیت بکنم ، چه از يك معالجه روانی نمی توان منتظر بود که در بهبود فلان ناراحتی ناشی از ديفتري مؤثر بوده باشد . اما در عین حال پشیمانم از اینکه برای سلب مسئولیت از خود يك بیماری باین سختی را بار ایرما کرده ام . برآستی که سببیت است . من باین احتیاج دارم که از نتیجه کار خاطر جمع شوم و این بنظر من زبر کی آمد که این دلداری را عمداً در دهان دکتر م. بگذارم . اینجا از حد رؤیا تجاوز می کنم و این نیز مستلزم توجیه جداگانه است . خوب چرا دلداری مورد بحث اینهمه نامقولست ؟

اسهال خونی . نظریه مبهمی هست دایر بر اینکه روده ممکن است اثر زهر را از بین ببرد . آیا بدین وسیله من خواستم دکتر م. را به سبب نظریات بی پایه و استنباطات و توصیه های خادق المادش در مورد آسیب شناسی دست بیندازم ؟ در خصوص اسهال خونی یا ز فکر ممتوجّه جریان دیگری می شود . چند ماه پیش مرد جوانی بیمارم بود که ناراحتی های روده ای عجیبی داشت و همکاران من علت آنرا کم خونی و نامرتب بودن وضع غذایی تشخیص کرده بودند . اما من اینطور استنباط کردم که وی مبتلی به يك حالت هیستریکی است اما نخواستم معالجه روانی خود را در مورد او بکار بندم بنا بر این او را فرستادم که مسافرتی بکند . چند روز پیش نامه ای مایوسانه از مصر برای فرستاد حاکی از اینکه باز دچار عارضه تازه ای شده و پزشک آنرا مربوط به اسهال خونی دانسته است . حدس میزنم در این مورد از طرف پزشک معالجه اشتباهی در تشخیص رخ داده و فریب عوارض هیستریکی را خورده است اما من ازین جهت بخود سرزنش میکنم که چرا گذاشتم مریض من به عارضه هیستریکی لوله گوارش خود ، يك بیماری جسمانی اضافه بکند . علاوه اسهال خونی یا کلمه ديفتري ، کلمه ای که در رؤیا بزبان آورده نشده است ، قافیه می شود و یکی ممکن است دیگری را بیاد بیاورد (دیفتری و ديفتري) . نه درست همین است : دکتر م. راست می اندازم و به تشخیص تسلی بخش بدیده اعتنا نگاه نمی کنم : تشخیص در مورد اسهال خونی هم بدان اضافه میشود . یاد می آید که سالها پیش ، همینطور که می خندیدید ، موضوعی مشابه موضوع بالا را در خصوص یکی از همکاران برای من تعریف کرد . روزی این همکار او را بالای سرمریضی که به سختی بستری بود ، به مشاوره خواست و وی به فکر اینکه مجبور است حتماً نظر خود را یاد بدهد گفت که مریض در ادارش آلبومین هست و آن همکار هم که خیلی ساده دل بود در جواب گفته بود : « چیزی نیست ! همکار عزیز ، آلبومین بخودی خود از بین خواهد رفت ! »

پس جای شك نیست که این قسمت رؤیا، يك قسم پوزخند باشد به آن عده از پزشكانی که از هیستری سردر نمی آورند. وانگهی فرضیمن نیز بلاد رنگه تایید میشود: بر فور از خود میپرسم. آیا دکتر. م. می داند که علایم مشهود در بیمارش (دوست ایرما) که آنرا به حساب سل گذاشته بودند، از علایم هیستری است؟ آیا متوجه این هیستری شده یا اینکه از آن غفلت کرده است؟

اما ازینها گذشته من چه حقی دارم که با دوستی چنین بد رفتاری بکنم؟ دلیل این بد رفتاری آشکار است برای اینکه دکتر. م. بیشتر از خود ایرما به «داهل» من در مورد ایرما بی اعتناست.

پس ازین قرار در ضمن رؤیا از دو نفر انتقام کشیده ام: نخست از ایرما با گفتن این عبارت که «اگر باز درد داری، تصویر از خود تست»، و از دکتر. م. با گذاشتن کلماتی دایره تسلیت احمقانه در دهانش.

ما بنحوی مستقیم می دانیم که این تزریق از گچا سرچشمه می گیرد. این دانش مستقیم در رؤیا بسیار جالب توجه است. چه يك لحظه پیش ما آنرا نمی دانستیم برای اینکه وجود عنوان محقق نگردید مگر با دقت لثوپولد.

دوستم اتو، روزی که ایرما درد می کشید، باو تزریق کرده بسود. (زیر جلدی) در واقع اتو برایم تعریف کرده بود که در مدت کوتاه اقامت خود در خانوادۀ ایرما به مهمانخانه مجاور دعوت شد زیرا در آنجا شخصی بطور ناگهانی مریض شده بود ووی آمبولی باو تزریق کرد. این تزریقها ازینها گذشته دوست نا کام را به یاد می آورد که با کواکین خودش را مسموم کرده بود و من این دارو را برای استعمال داخلی بهنگام مبارزه با اعتیاد به افیونش باو توصیه کرده بودم، اما او بلاد رنگه آن را خودش تزریق کرده بود. با محصولی از پروپیل...، پروپیلن... آسید پروپیلنیک. این دیگر مربوط به چیست؟ شبی که در طی آن تاریخچه بیماری ایرما را نوشتم، زنم در يك شیشه لیکور را باز کرد که روی آن کلمۀ افاناس دامید خوانده (۱) و آنرا دوست ما، اتو، به ما هدیه کرده بود. آخر اتو عادت دارد که در هر فرصتی چیزی را هدیه بکند. البته وقتی که ازدواج کرد این فکر از سر می افتد (۲) شیشه با آن چنان بوی ریگی کی منتشر کرد که من نتوانستم آنرا بچشم. زنم گفت: «آنرا بدهیم به نوکر کلفت ها.» اما من که محتاط تر و انسان ترازاو بودم. او را از فکرش منحرف کرده گفتم: «آنها داهم نباید مسموم کرد.» بوی ریگی کی (بوی بد آمیلی) در ذهن من موجد احیاء خاطره سلسله متیل... پروپیل. غیره شده و سرانجام در طی رؤیا به ترکیبات پروپیلی منجر گشته است. یقیناً چیزی را جان نشین چیز دیگر کردم، چه پس از اسنشام بوی آمیل خواب پروپیل را دیدم، اما این جان نشینی، اگر بتوان گفت از نوع جان نشینی هایی است که در شیء آلی مجاز است.

(۱) این کلمه با نام خانوادگی مریضم، ایرما هم قافیه است

(۲) رؤیای مورد بحث ازین جهت حاکی از بیشکویی نیست. بلکه جنبۀ حاکی از بیشکویی آن از جهت اختلالات شکمی معالجه نشده مریضم، سرچشمه می گیرد. این عوارض که من حاضر به قبول مسئولیت آن نبودم نخستین نشانه های پیدایش سنگ در کیسه صفرا می باشد.

تربیتیا المین. من حالا فرمول شیمیائی این ماده را پیش چشم می بینم و این خود دلیل بر دقت من است در آن، و این فرمول یا حروف درشت چاپ شده است، بطوری که تو گویی خواسته باشند آنرا مخصوصاً برجسته نشان بدهند. پس تربیتیا المین که بدین نحو تو جهم را بخود مشغول داشته است، چه چیز را در فکرم زنده میکند؟ جریان گفت و شنید با دوستی را که از سالها پیش در جریان کارهای منست چنانکه من نیز از همان آغاز در مسیر کارهای او بودم. وی نظراتش را در خصوص جنبه های شیمیائی غده های جنسی بمن نوشته بود و مخصوصاً نوشته بود که تصور کرده است ذرمیانه محصولات متابولیسمی این غده ها متوجه وجود ماده تربیتیا لاین شده است - این ماده بدین ترتیب مرا بفکر امور جنسی می اندازد، من برای این امور در تکوین اختلالات عصبی که مورد معالجه منست، اهمیت فوق العاده ای قایل هستم، ایرما یک بیوه جوان است، برای این که شکست معالجه خودم را توجیه بکنم، باین فکر افتادم که آنرا بحساب این وضع بگذارم که دور و بری هایش منتظر پایان آن بودند. بهلاوه چقدر این رؤیا شکفت انگیز است و دوست ایرما هم که در رؤیا جاننشین او میشود، یکزن بیوه است.

حدس میزنم چرا این فرمول تربیتیا لاین چنین اهمیتی پیدا کرده است. این فرمول نه همان نقش غالب امور جنسی را بخاطر میآورد بلکه دوستی را بیاد میآورد که من وقتی که خود را در عقیده ام تنهائی بینم، با خوشحالی باو فکر میکنم. این دوست که نقش بزرگی در زندگانی من بازی میکند، آیا او را در دنباله تداعی های رؤیای مزبور ملاقات خواهم کرد؟ بلی، زیرا اوست که به نحو ویژه ای طنین ناراحتی های حفرات بینی و ضمیه های آن را وادری کرده و کتابهایی درمورد روابط شکفت بین کورنه های بینی و اعضاء تناسلی زن، منتشر کرده است. (سه ناحیه زخمی کورنه ای شکل؛ در گلو، ایرما) حتی از او خواستم تا ایرما را معاینه بکند و نظرش را درباره این که درد معده اش از بینی سرچشمه میگردد یا نه، بمن بگوید، خودش هم از قضا مبتلی به ترشح چرکی بینی است، چیزی که بسیار مرا بخود مشغول داشته است. بدون شك کلمه پیوهیمی که همزمان با تغییر محل دردها در ضمن رؤیا به ذهنم خطور کرد، اشاره ای است به همین موضوع.

این تزییقها آسان نیست. این قسمت بطور غیر مستقیم سر زنی است در خصوص بی احتیاطی بدوستم اتو؛ من بایستی چیزی مشابه این موضوع در مدت بعد از ظهر اندیشیده باشم آنهم موقعیکه حرفها و وضع قیافه اش بمن فہماند که برضد من تصمیمی گرفته است، من بایستی بخود گفته باشم: چقدر این مرد نفوذ ناپذیر و فلقد قوه تمیز است! - همچنین این قسمت از رؤیا مرا به فکر آن ناکام دوستی میاندازد که خیلی زودتر از موقع تصمیم گرفته بود باین که کوکابین بخود تزییق بکند، لابد فراموش نکرده اید که من بهیچوجه باو تجویز نکرده بودم که این ماده را بخودش تزییق بکند. سر زنی که درمورد استعمال این مواد از روی بی احتیاطی به او میگویم، در مقابل مرا بیاد سر گذشت پر از ناکامی ماتیلد میاندازد که درمورد او تقصیر از خود من بود من درین جا هم افعال کردم و هم دقت و موشکافی آنطور که درخور شغل منست.

نیز احتمال دارد که سورن آلوده بوده باشد. این هم در حکم سر زنی است به اتو، منتهی از یک سر چشمه دیگر؛ من دیروز بتصادف پسر یک پیرزن را که سن ۸۲ سالگی رسیده است،

ملاقات کردم . من هر روز دوبار باین زن آمبول مرقین تزریق میکنم . فعلا دریلاق است و پسرش بمن گفت که مدتی است مادرش از درد جدار وید رنج میکشد و من بی درنگه بنکرم خطور کرد که این مرض باید مربوط به آلوده بودن سوزن بوده باشد . خوشحالم که در عرض دو سال مالمجه حتی يك بار هم جای تزریق او را مجروح نکرده ام ، چه بینهایت بشد عتونی سوزن اهمیت میدهم . و درین مورد خیلی محتاط هستم ورم جدار و ریدس را بفکر زنم میاندازد که بهنگام یکی از ادوار حاملگیش مبتلی باین بیماری شده بود . سپس حوادثی در حافظه ام زنده شد که مشابه موضوع مزبور و مربوط بود بزتم و ایرما و مانیلد که درسطور بالا داستان مرگش را شرح دادم ، شباهت این حوادث بین این معنی است که من در طی رؤیای خود این سه نفر را یکی پس از دیگری جانشین یکدیگر کردم .

و اینك تجزیه و تحلیل رؤیا پایان رسیده است . (۱) در ضمن این کار تا آنجا که قادر بودم از مقایسه محتوی رؤیا با افکار ناخود آگاهانه که در طبق آن نهفته بود ، صرف نظر کردم . میلی را خاطر نشان کردم که در ضمن رؤیا به حقیقت پیوست و همانا علت واقعی رؤیای مزبور بود ، این رؤیا آن عده از امیال مرا درجاء واقعی جلوه داد که حوادث هنگام شب در من بیدار کرده بود . (اخباری که اتو آورده بود و نوشتن تاریخچه بیماری ایرما و غیره) نتیجه این رؤیا آنست که من مسئول ادامه ناراحتی ایرما نیستم و مقصر حقیقی همانا اتو است ، اتو با تذکرات خود در مورد شفای ناقص ایرما ، حوصله مرا سر برده بود ، لیکن رؤیا انتقام مرا کشید چه سرزنش ها را متوجه او کرد و با دمسئولیت بیماری ایرما را از پشت من برداشت و بدل دیگری نسبت داد (که منملا شرحش گذشت) ، رؤیا آنچنان قضایا را مطرح ساخت که من دلم میخواست . خلاصه این رؤیا معلول يك خواست است و محتوی آن نیز به حقیقت پیوستن همان خواست .

آنچه گذشت آشکار است اما جزئیات رؤیا نیز در پرتو فرضیه ما روشن میشود . من همان از عرض و رزی و بی احتیاطی اتو در این رؤیا انتقام میکشم (با نسبت دادن يك طریقه طبی مطالعه نکرده مانند يك تزریق باو) بلکه از اثر بدی که بوی ناخوش لیکور در من گذاشته بود ، نیز انتقام میکشم و در ضمن رؤیا به تدبیری برم میخوریم که این هر دو را در يك جا گرد آورده است و آن تعبیر زیر است : يك تزریق با محصولی از پروپین . اما باین حد داضی نیستم و دنبال انتقام خود را میگیرم بدین نحو که : رقیب ثابت قدم تر اتو را باو برابر مینهم . مثل این که باو گفته باشم : دمن او را بیش از تو دوست دارم ، ولیکن اتو در تحمل خشم من تنها نیست بلکه همین با گذاشتن بیمار باهوش تر و حرف شنوتری بجای بیمار نافرمان ، از او نیز انتقام میگیرم و نیز از سر تعبیر او در مخالفت با عقیده دکتر م . نیکندم و یا کنایه آشکاری بدو میفهمانم که درین ماجرای رفتاری جاهلانه کرده است (سهال خونی هم بدان اضافه خواهد شد و غیره .) ظاهراً حتی بدوست مطلع تری درین باب استیفاء میدهم . (آن دوستی که از تریستیا لاین بامن حرف زد) . همان طوری که در مورد ایرما بدوستش و در خصوص اتو به لئوپولد استیفاء داده ام . بدین سوال با جانشین کردن سه نفر دیگر با انتخاب خود بجای سه حریفم ، از زیر بار ملامتی که (۱) آشکار است که در ضمن تعبیر رؤیا همه آنچه را که به ذهنم رسیده است ، نقل کرده ام .

بصورت غیر منصفانه یوده است، رهایی یافته‌ام.

وانگهی رؤیا بفراوانی نشان می‌دهد که این ملامت‌ها و سرکوفت‌ها در حق من ناروا بوده است چه من مسئول دردهای ایرما نیستم بلکه خودش مقصر است که به‌دراخ حل من پدیده اعتنا ننکرسته است. دردهای ایرما بمن مربوط نیست چه واجد ریشه‌ای عضوی می‌باشد و با مالجه‌تروانی مالجه نمی‌شود. ناراحتی‌های ایرما از جهت بی‌وگی (تریمتیا لافین) سرچشمه می‌گیرد و درین مورد کاری از دست من ساخته نیست. دردهای ایرما ظاهراً از یک تدریق ناشیانه پدیده آمده که حاوی ماده‌ای نامناسب بوده است، من چنین کاری بهیچوجه نمی‌کردم، ناراحتی‌های ایرما معلول تدریقی است که با سوزن آلوده انجام گرفته است، چنانکه پروزی بیماری تو دم‌جدار و ریدی در آن پیره زن هم از همین بی‌احتیاطی سرچشمه می‌گرفته است. و حال آن که چنین پیش‌آمدی برای من ممکن نیست اتفاق بیفتد. راست است که تمام این تمبیرات و توجیهات که جملگی در تبرئه کردن من از هم سبقت می‌گیرند، نه همان‌هم آهنگ نیستند بلکه گاهی منافی هم نیز می‌باشند، کلیه این مدافعات (البته رؤیا چیزی جزین نیست.) انسان را بیاد دفاع آن مردی می‌اندازد که همسایه متهمش کرده بود که دیگچه‌اش را سوراخ کرده و پاو بز گردانده است، اولاً آن که دیگچه‌را صحیح و سالم باز گردانده و در ثانی دیگچه مزبور در لحظه‌ای که متهم آن‌را به عادی می‌گرفته، سوراخ بوده ثالثاً آن که وی هیچگاه دیگچه‌ا از همسایه‌اش به عادی نگرفته است. چه بهتر، ولی کافی است یکی ازین سه دلیل موجه اعلام شود تا براءت مرد متهم مسلم گردد.

در رؤیای من این فیه باز موضوعات دیگری بچشم می‌خورد که رابطه آن با دفاع من در خصوص بیماری ایرما چندان روشن و آشکار نیست. ما تند بیماری دختر می‌بیماری می‌ریزی که هم نام او بود و اثرات زیان‌آور کوکابین و ناراحتی مریض در سفر مصر و نگرانی‌هایی که در خصوص تندرسی زن و برادر مرد گذر. م. موجود است و ناراحتی‌های خودم و تشویشی که در خصوص دوست‌خایی که به مرض چرك بینی مبتلی شده است، وجود دارد. اما اگر یک نظر کلی بهمه اینها بیندازم میتوانم آن‌ها را در یک قالب جای بدم و بر حسب نگرانی‌ها در مورد تندرسی، را بدان بزنم (چه نگرانی از لحاظ سلامت خودم و چه از لحاظ سایر بیماران مربوط میشود به وجدان پزشك) پیاد می‌آورم آن حالت انفعال مبهم دشواری را که بهنگام شنیدن احوال ایرما از دهان اتو. در خود احساس کردم. دلم می‌خواست در میانه این افکار مربوط به نگرانی از لحاظ تندرسی، نشانه‌ای از آن حالت انفعال فرار پیدا بکنم. تو رو بهمرفته بمن گفته بود که وظایف پزشکی خود را جدی تلقی نمی‌کنم یا به وجدان و بقول خود وفادار نیستم و حال آن که افکار محتوی در قالب نگرانی‌ها در مورد تندرسی، در ضمن رؤیا بکمکم رسید و بمن فرصت داد تا ثابت بکنم که چقدر با وجدان هستم و تا چه اندازه به سلامت افراد خانواده و دوستان و بیمارانم توجه عمیق دارم. همچنین خاطرات دشواری در طی این قسمت رؤیا یافته میشود که بیشتر بکار تأیید اتهامات اتو می‌آید تا بکار تبرئه من و این خود جلوه‌ایست از بی‌طرفی و انصاف. اما با توجه بهمه آنچه گذشت رابطه موجود بین محتویات عرضی و طویل رؤیا و یک خواست یا آرزو که همان خواست مربوط به سلب مسئولیت از خود در قبال ناراحتی‌های ایرما باشد؛ انکار پذیر نمی‌باشد.

من بهیچوجه مدعی نیستم که کاملاً معنای این رؤیا را روشن کرده یا در طی تعبیر آن اشتباه یا غفلتی نکرده‌ام. بلکه ممکن بود باز به تجزیه و تحلیل پرداخته توجیهات تازه‌ای می‌یافتیم و

مشکلات حل نشده را حل می‌کردم و هم اکنون نیز سر رشته در دستم است ولیکن ملاحظاتی که همگی بمراعات آن در طی تعبیر رؤیاهای شخصی خود رأی می‌دهیم، مانع ازین است که ازین حد تجاوز بکنم. امیدوارم کسانی که به ملت این خویشن داری ملامت خواهند کرد، خودشان این نقصان را بر طرف نمایند. من فعلاً بموضوع تازه‌ای که این تجزیه و تحلیل بمیان آورده است بسنده می‌کنم و آن موضوع اینست که در موقع بکار بستن شیوه‌ای که من برای تعبیر رؤیا پیشنهاد کرده‌ام، آشکار میشود که رؤیا واجد معنایی است و آن با فعالیت موضعی فلان ناحیه مغزی چنان که بعضی محققان مدعی شده‌اند، رابطه‌ای ندارد - خلاصه وقتی که رؤیایی را به نحو اکمل تجزیه و تحلیل کردیم، آن وقت بر ما معلوم خواهد شد که چیزی جز به حقیقت پیوستن يك آرزو یا خواست نبوده است.

فصل سوم

رؤیا

به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوهاست

وقتی که از جاذبه تنگی عبور کرده یک دفعه بیک بلندی می‌رسیم و از فراز آن چشم‌مان به چشم‌اندازهای گوناگون می‌افتد، مردد می‌مانیم و از خود می‌پرسیم کدامیک را انتخاب باید کرد و از راه آن وارد شد. ما هم فعلا پس از پایان بردن تجزیه و تحلیل رؤیای ایرما، اینک مردد مانده‌ایم که از کدام چشم‌انداز باید شروع کرد.

رؤیا مباحثی از اصوات ناماذبست و بی‌معنی‌ویی حاصل هم نمی‌باشد. و برای توجیه آن نیز نیازی به فرضیه بخراب رفتن قسمتی از تجسمات ما و بیدار ماندن قسمت دیگر آن نیست بلکه رؤیا پدیده‌ای روانی است به تمام معنای کلمه و آن نیست مگر به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوها و باید آنرا دنباله اعمال روانی معقول هنگام بیداری به حساب آورد چه فعالیت ذهنی‌ای که موجد آنست، فعالیت عالی و پیچیده است.

اما همین موضوع موجب یک سلسله پرسش می‌شود. بدین معنی که اگر رؤیا پس از انجام تجزیه و تحلیل مانند یک خواست انجام یافته؛ جلوه می‌کند، پس جنبه شکفتن انگیز و غرض‌های آن از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ افکار ما برای اینکه به رؤیا منجر گردد - آنطور که ما هنگام بیداری آنرا به یاد می‌آوریم - دستخوش چه نوع تغییر و تحولی واقع می‌شود؟ این تغییر شکل‌ها تابع چه قاعده و قانونی است؟ منشاء محتوی تبسمی رؤیا و پاره‌ای از منتخبات آن که در ضمن تجزیه و تحلیل موجب شکفتن ما می‌شود مانند تناقض (به مثال دیگری مطلقاً پیشین رجوع شود) کدام است؟ آیا رؤیا قادر است مطلب تازه‌ای در خصوص حیات روانی ما به ما بدهد یا تصورات و اعتقادات هنگام بیداری ما را اصلاح بکند؟ ما فعلاً این پرسش‌ها را بکناری می‌نهیم. فهمیدیم که رؤیا همانا جریان به حقیقت پیوستن خواست یا آرزوی ما به نمایش می‌گذارد. حال وقت آن رسیده است که از خود می‌پرسیم آیا این یک خصیصه ذاتی رؤیا است یا آنکه تصادفی بیش نبود و در مثل در رؤیای مایق الذکر (مربوط به ایرما) جلوه کرده است. در حقیقت هر چند که برای هر رؤیایی معنایی فرض کنیم، باز ممکن است که این معنی در رؤیاهای گوناگون،

باشد نخستین رؤیای سابق الذکر ما به حقیقت پیوستن خواست یا آرزو بود و حال آنکه رؤیای دیگر ممکن است به حقیقت پیوستن ترس و رؤیای سومی به حقیقت پیوستن فلان اندیشه و بالاخره رؤیای چهارمی جریان به حقیقت پیوستن فلان خاطره ساده باشد. مسأله‌ای که بطور کلی مطرح میشود این است: آیا تمنا و رؤیاهایی که حکایت از خواهش یا آرزویی بکنند، زیاد است یا آنکه رؤیای مطلقاً رسالتی جز به نمایش گذاردن فلان خواست یا آرزوی آدمیزاد ندارند؟

خصیصهٔ بالا اغلب اوقات آنچنان آشکار است که انسان از خود می‌پرسد چگونه منتهای مدید از درک زبان رؤیای عاجز بوده‌اند. بعنوان مثال رؤیایی را انتخاب بکنیم که من باراده قادر به ایجاد آن هستم و به لحاظی در حکم يك آزمایش است. وقتی که برای شام، ساردین یا زیتون و یا مشی شور دیگری می‌خورم، شب هنگام تشنه‌ام می‌شود و بیدار می‌شوم اما همواره درین گونه مواقع خواب می‌بینم که دارم آب می‌نوشم. آب را با جره‌های جانا نه‌ای سر می‌کشم طعمش را عالی می‌یابم و مانند مرد از حال رفته‌ای آنرا می‌چشم. درین موقع بیدار می‌شوم و باید واقعا آب بنوشم. علت واقعی رؤیایی بدین سادگی همانا احساس تشنگی است که هنگام بیداری به من دست می‌دهد. احساس تشنگی موجب میل به آشامیدن می‌شود و رؤیا این میل را به حقیقت پیوسته نشان می‌دهد و درین مورد نقیض را ایفا میکند که می‌توانم به طریق ذیل آن را تعبیر و توجیه بکنم. من خواب سنگین است و به ندرت اتفاق می‌افتد که برای قضای حاجتی بیدار شوم چه اگر با نوشیدن آب در ضمن رؤیا بتوانم تشنگی خود را تسکین بدهم، دیگر مجبور نیستم بیدار بشوم و واقعا آب بنوشم. پس این رؤیا برای تن آسائی است؛ چنانکه اغلب در زندگانی اتفاق می‌افتد؛ رؤیا جانشین واقعیت می‌شود بدبختانه فرو نشاندن يك تشنگی واقعی در ضمن رؤیا مشکلتر از خاموش کردن عطش انتقام است؛ چنانکه در مورد دوستم آقو یا دکترم چنین بود، اما خواهش یا آرزو در هر دو حال یکسانست. همین اواخر باز چنین خوابی دیدم منتهی با آنکه تفاوتی. پیش از خوابیدن تشنه‌ام بود و لیوان آبی را که کنار تخت خوابم روی میز بود؛ سر کشیدم. چند ساعت بعد در دل شب دوباره تشنه‌ام شد. این دفعه دیگر نوشیدن آب چندان آسان نبود، چه لازم بود بلند شوم و لیوان آبی را که روی تخت نزدیک تخت خواب زخم بود، سر بکشم. در این اثنا خوابی دیدم که مناسب مقتضیات بود؛ خواب دیدم زخم در سبوی مخصوص خاکستر مردگان که بتوانم يك اثر عتیق از ایتالیا با خود آورده و باو بخشیده بوم، دارد بهمن آب می‌دهد. اما طعم آب آنقدر شور بود (لابد به دلیل وجود خاکستر) که من بیدار شدم توجه بکنید چقدر این رؤیا حکایت از تن آسائی میکند و چون هدف منحصر بفرد آن به حقیقت پیوستن خواهش یا میل است، کاملاً خود خواهانه می‌باشد چه عشق به تن آسائی خویشتن با شکل با نگاه داشتن پاس دیگران سازش دارد. حضور آن سبوی مخصوص خاکستر مردگان هم در جای خود در حکم انجام خواست یا آرزویی است چه متأسف هستم ازینکه دیگر این سبورا در اختیار ندارم، همانطوریکه برایم ناخوشایند است ازینکه نمی‌توانم به لیوان آبی که کنار زخم هست، دست برسانم. به علاوه سبوی مزبور با احساس دایم التزاید طعم شور مر بو طست کمی دانه بیدارم خواهد کرد (۱)

(۱) رنگانت این جنبهٔ از رؤیای مربوط به تشنگی را خوب مشاهده کرده است و چنین

بقیه در صفحه ۱۰۰

وقتی که جوان بودم، همواره چنین رؤیاهایی می دیدم. عادت بود که تا پاسی از شب گذشته کار بکنم و بهمین سبب بهنگام صبح بزحمت بلند می شدم. اغلب خواب می دیدم که بلند شده و پشت میز آرایش خود هستم ولی پس از مدتی، مجبور بودم قبول بکنم که هنوز بلند نشده بلکه بدینوسیله لحظه ای بیشتر خوابیده ام. یکی از همکاران جوانم که چون من عاشق خواب است عین همین خواب مربوط به تن آسانی و کاهلی را بنحو بسیار جالب توجهی دیده است. وی نسبتاً نزدیک بیمارستانی که هر صبح بدانجامی رفت، خانه داشت و صاحبخانه اش دستور داشت که صبح زود او را بیدار بکند اما در کارش بسختی موفق میشد. روزی از روزها رفیق ما در خواب عمیقی فرو رفته بود. زن صاحبخانه فریاد زد: «آقای پپی، بلند شوید، باید به بیمارستان تشریف ببرید!» نایم خواب دید که در بیمارستان است و در یکی از اطافهای آن دراز کشیده و زیر سرش اعلانی است که روی آن این کلمات نوشته شده است: «پپی». دانشجوی پزشکی! بیست و دو ساله! و در ضمن رؤیا با خود می گوید: «حال که در بیمارستان هستم پس دیگر احتیاج ندارم به آنجا بروم». پس غلطی زد و بخوابش ادامه داد. بدین منوال بدون رودربایستی به علت رؤیایش پی برد.

و اینک رؤیای دیگری که محرک آن نیز بهنگام خواب فعالیت یکی از بیماران مؤنث من که آرزوهایش را عمل کرده بود، عملی که بخوبی انجام نکرفته بود، به تجویز پزشکان معالجتش، شب و روز می بایست یک دستگاه سرد کننده روی گونه آسپ دیده می گذاشت اما عادت کرده بود که بهنگام خواب آن را بردارد. روزی از من تقاضا کردند که با و در بن پاره تذکراتی بدهم. چه دوباره دستگاهش را دور انداخته بود. مریض به من جواب داد که: «این دفعه دیگر کاری از دستم ساخته نیست چه این دفعه عمل من دنباله رؤیایی است که شب در خواب دیده بودم. خواب دیدم که در آپرا هستم و در یکی از لژها قراردادم و با علاقه و افری به نمایش چشم دوخته ام. در مطب آقای کارل مایر بود که از درد سرهای وحشتناک می نالید. با خود گفتم: «من که سرم درد نمی کند پس احتیاجی به دستگاه ندارم؛ بهمین جهت آنرا دور انداختم.» این رؤیای مریض ببنوای من در واقع به حقیقت پیوستن مثل معروف «لذت های کمیاب تری وجود دارد» می باشد چه رؤیای مزبور یکی از همین لذت ها را عرضه کرده است آقای کارل مایر، کسی که نایم دردهای مخصوص خود را بدو نسبت می دهد، از میانه جوانانی که با او آشنا بودند، تنها کسی بود که پیش از همه باو بی اعتنا بود.

می نویسد: «احساس تشنگی نزد همه پنحوی مشخص ادراک می شود و آن این است که احساس مزبور تجسم مربوط به تشنگی خود را در ذهن شخصی ایجاد میکند. رؤیا با نحاء گوناگون این احساس را تسکین می دهد بطوریکه میان این راههای گوناگون و تازه ترین خاطرات رابطه ای موجود است چیزی که اغلب اوقات درین مورد و همچنین در بسیاری از موارد دیگر به چشم می خورد همانا یک قسم احساس گول خوردگی می باشد چه نایم تجعب می کند ازینکه اثر نوشیدن های با اصطلاح خنک کننده را تا این اندازه ضعیف می بیند. چیزی که توجه و یگانگی را بخود جلب نمی کند همانا ممتنای عمومی این عکس العمل رؤیاست در قبال یک تحریک. — موضوع آنکه عده ای از افراد بهنگام شب احساس تشنگی می کنند ولی بدون دیدن رؤیا، بیدار می شوند، با آزمایش شخصی من مبیان نیست بلکه این موضوع قطعا اثبات میکند که اینان بدنمی خواهند.

همچنین کشف این موضوع که رؤیا محل وقوع یا به حقیقت پیوستن فلان میل یا آرزو است در بسیاری از رؤیاهای دیگر که برای افراد سالم اتفاق می افتد ، آسان است . یکی از دوستان که به تئوری من آشنا و آنرا برای زنتش تشریح کرده است ، روزی بمن گفت: «باید بتویگویم که زنده در روز خواب دید که قاعده شده است. لابد تو معنای این رؤیا را می دانی.» البته که می دانم. اگر این زن جوان خواب دیده که قاعده شده است، بدین جهت بوده که در آن ماه قاعده نشده بوده است. تصور می کنم آرزویش این بود که باز هم چند صیاحی پیش از آنکه گرفتار مشکلات مادری بشود ، از آزادیش لذت ببرد. این رؤیا در باطن امر وسیله ماهرانه ای بوده است در خصوص آشکار کردن نخستین حاملگیش . دوست دیگری به من نوشت که زنتش به تازگی خواب دیده است که روی پیراهنش لکه های شیر به چشم می خورد. اینهم باز چنانکه در تعبیر رؤیای قبلی گفتم وسیله است ماهرانه از برای اعلام حاملگی اما این دفعه دیگر نخستین حاملگی نیست بلکه مادر جوان آرزومند است که برای فرزند دومی شیر بیشتری نسبت به بچه اول خود داشته باشد.

زن جوانی که مجبور شده بود هفته ای چند از کنار بستر فرزندش که به يك بیماری عفونی مبتلی شده بوده، تکان نخورد و دور از دیگران بسر ببرد پس از خوب شدن حال فرزندش خواب می بیند که در يك مجلس شب نشینی است و میانه میهمانان آنجا با آلفونس دوده و پل بورژو دوهارسل پرو و ملاقات می کنند و اینان سخت با او به محبت رفتار میکنند و چیزهای سرگرم کننده ای با او می گویند و دونویسنده اول نیز شبیه عکس هایی بودند که نایم از آنها دیده بوده است و مارسل پرو و که نایم هیچگاه عکسش را ندیده بوده است، به کارمند سرویس ضد عفونی شبیه بود که روز پیش برای ضد عفونی اطاق بیمار کوچولو آمده بود و این اول شخصی بود که پس از روزهای متمادی آنزوا ، نایم ما با او ملاقات کرده بوده است، این رؤیا را بسادگی میتوان تعبیر و تفسیر کرد: نایم شرکت در مجالس عیش و عشرت را بر مواظبت همیشگی از بیماران ترجیح میدهد.

شاید همین چند مثال مزبور برای اثبات این موضوع که در انواع و اقسام رؤیایا میتوان سراغی از موضوع به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو گرفت، کافی باشد. این نوع رؤیایا اغلب کوتاه و ساده هستند و مکارانه بر خیل رؤیایا مبهم و پیچیده ای که مخصوصاً توجه محققان را بخود جلب کرده ؛ سبقت گرفته اند بجات که این رؤیایا ساده را دقیقتر بررسی کنیم . مقدماتی ترین اشکال و سوراخ این گونه رؤیایا را میتوان در رؤیای بچه ها جستجو کرد چه فعالیت روانی بچه ها به مراتب ساده تر از فعالیت روانی بزرگترهاست. روانشناسی کودک به روانشناسی بزرگترها همان نوع کمکی را میکند که شکل شناسی و جنین شناسی جانوران پست به جانوران عالی در طبقات جانور شناسی کمک میکند. بدبختانه ، تاکنون از روانشناسی کودک درین جهت استفاده نشده است. رؤیایای بچه های کوچک اغلب به حقیقت پیوستن های ساده لوحانه ای بیش نیست . ازین دیدگاه ، این رؤیایا به پای رؤیایای بزرگترها نمیرسد. چه در چنین رؤیایایی به ممما بر نمیخوریم، ولیکن برهان قاطعی است بر اینکه رؤیایا بالمره چیزی جز به حقیقت پیوستگی خواست ها و آرزوها نیست باشد. و اینک مثال هایی درین زمینه که از رؤیایای بچه های خودم اقتباس کرده ام: پس از گردشی که از ناحیه اوس تاهالشتاد انجام دادیم (در تابستان سال ۱۸۹۶)

عقبه داشت که بهنگام روزعهده‌ای از آرزوهای چنه‌ها به تحقق رسیده منتهی این یکی فقط از آن میان نصیب رؤیا شده است. من این صحنه کم اهمیت را از نظر انداخته بودم پس بدون زحمت متوجه معنای آن قسمت رؤیا شدم که دخترم بتوان فاقدمعنی طرد کرده بود. چه خودم شنیده بودم که چگونه میهمان مؤدب ما بهنگام عبور از جاده سایر بچه‌ها را متعبد کرده بود که منتظر شوند تا پاپا و مامان از راه برسند. بنابراین رؤیای دختر کوچولوی من از این ارتباطات موقتی و تصادفی يك مسجون پاپا و مادام بوجود آورده بود چه روح کوچکش شکل دیگری از زندگانی مشترك جز آنچه را با برادرانش داشت، و رؤیا آنرا به حقیقت می‌پیوست، نمی‌شناخت. بدون استنتاج بچه غیرممکن بودیدانیم چرا قرص‌های شکلات زیر تخت خوابها پرتاب میشده‌است.

عهده‌ای از دوستان، رؤیایی کاملاً نظیر رؤیای پسر کوچکم برای من نقل کرده‌اند، اما این دفعه نایم دخترك هشت ساله‌ایست که پدرش با چندین بچه، گردشی به دورنباخ کرده بوده تا رور رهوت را با آنها نشان بدهد، اما به نیمه راه نرسیده بدلیل اینکه خیلی دیر شده، برگشته بوده و به بچه‌ها قول داده بوده است که در فرست دیگری آنرا با آنها نشان بدهد اما در بازگشت با تابلویی رو برو شدند که راه هامو را شان می‌داد. بچه‌ها تقاضا کردند که به هامو بروند. ولی باز مثل دفعه پیش با آنها وعده داده شد که روز دیگر به هامو بروند. صبح فردای آنروز، دختر کوچولوی هفت ساله با خوشحالی رؤیای ذیل را برای پدرش تعریف کرد: «پاپا امروز، خواب دیدم که تو با ما به رور رهوت و به هامو آمده‌ای،» دخترك چون بی‌تاب بود از پیش وعده پدرش را طی رؤیا به انجام رسانیده بود و آرزویش برآورده شده بود. دختر کوچولوی من نیز، موقعیکه سه سال و سه ماهش بیشتر نمی شد رؤیایی بهمن وضوح دید. این رؤیا را زیبایی منظره اوس الهام کرده بود. دخترك برای نخستین بار سفری در دریاچه کرده بود و مدت این گردش نیز بنظرش خیلی کوتاه رسیده بود. او نمی‌خواست در اسکله از کشتی پیاده شود و از تهل گریه میکرد. فردای آن روز چنین تعریف کرد: «امشب خواب دیدم که دارم روی دریاچه گردش میکنم.» باید امیدوار بود که این دفعه گردش روی دریاچه بطول انجامیده باشند زیرا این آرزویش بود.

پسر ارشد من، موقعی که بیش از هشت سال نداشت اغلب خیال‌بافی‌های روز را بهنگام شب در ضمن رؤیا میدید. مثلاً با آشیل سوار تانك میشد و دیومه (پادشاه سبع افسانه‌ای تراس) آنرا هدایت میکرد و علت رؤیاها بالاین بود که مثلاً روزهای پیش نسبت به درس افسانه‌های یونانی که بخواهر ارشدش داده بودند، علاقه وافری در خود احساس کرده بود.

اگر درین نکته با من موافق باشید که کلماتی که از دهان بچه‌ها بهنگام خواب بیرون می‌آید، جز و رؤیاست، میتوانم یکی از تازه‌ترین رؤیاها را مجموعه خودم را در اینجا نقل بکنم. کوچکترین دخترم در نوزده ماهگی، مبعی از خواب برخاست و شروع به استغراغ کرد و غذایش در تمام مدت روز مورد مراقبت قرار گرفت و بهنگام شب گرسنه به بستر رفت و در حببوحه يك خواب ناراحت، این کلمات را با فریاد ادا کرد: «آنا فرود. توت فرنگی. توت فرنگی‌های درشت. فرنی. نان خامه‌ای» نام خود را نیز برای بیان تصاحب ذکر کرده بود. در صورت غذایی که در ضمن خواب بزیان آورده، همان غذاهایی به چشم می‌خورده که وی

هنگام روزان خوردن آن منع شده بود و اما اینکه چرا دو نوع توت فرنگی را نام برده در واقع خواسته بوده است تظاهری بر ضد پلیس بهداشتی خانه کرده باشد، چه ملاحظه کرده بود که پرستارش علت کسالت او را خوردن یک بشقاب توت فرنگی تصور کرده بود. پس باین رؤیا انتقام خود را از تصور زحمت افزای پرستار گرفت (۱)

موقعی که میگویم دوران کودکی دوران خوشبختی است برای اینکه هنوز خبری از احتیاج جنسی در میان نیست؛ فراموش میکنیم که یک احتیاج حیاتی بزرگ دیگر، چه سر-خوردگیها و امساکهای مدام و در نتیجه، رؤیا برای کودکان ایجاد می کند (۲) و اینک یک نمونه دیگر: خواهرزاده کوچکم که ۲۲ ماهش می شود مأمور شده که در جشن تولد من برای من سلامت و سعادت آرزو کند و یک سبد هلو که در آن موقع هنوز نو بر بود، بعنوان هدیه برای من بیاورد. این کار بر او مشکل می نماید پس تکرار میکند که: «هلوها تو سیب داست.» و نتوانست تصمیم بگیرد که سیب را بدهد. اما در شب این ماجری جبران شد. تا آن روز هر روز برای مادرش حکایت می کرد که خواب آن «سرباز سفید» را دیده است (یک افسر گارد پارو پوشش) که روزی در خیابان از او خوشش آمده بوده است. اما روز بعد از انجام آن فداکاری در دناک با خوشحالی از خواب برخاست و گفت: «هر مان تمام هلوها را خورد» (۳) چنانکه ملاحظه می شود بچه

۱- چند روز بعد، مادر بزرگ خوابی مشابه نوایش دید (من مادر بزرگ و نوهره هم رفته در آن روزگار ۷۰ سال بود) مادر بزرگ میجور شده بود یک روز تمام از خوردن پاره ای از غذاها به علت مرضی که غرضش شده بود، امساک بکند. شب هنگام در خواب دید که جوانی و طراوت را باز یافته است و به ناهار و شام دعوتش کرده اند و مشغول تناول غذاهای مطلوب است.

۲- اگر روح کودک را عمیقاً و ارسى کنیم، متوجه خواهیم شد که در واقع تمایلات جنسی، با همان هیأت کودگانه خود، چه نقش مهمی در فعالیت روانی او بازی می کند و تاکنون هیچکس بدان توجه نکرده است و این موضوع ما را به «خوشبختی دوران کودکی» که بزرگترها بعدها بزبان می آورند، مشکوک می سازد. (از کتاب سه آزمایش در خصوص نظریه امور جنسی چاپ پاریس ۱۹۲۳)

۳- در اینجا مناسب است خاموشان سازیم که بچه ها رفته رفته خوابهای پیچیده تر و مبهم تر خواهند دید و در عوض، درباره ای از اوقات، بزرگترها خوابهای ساده و با اصطلاح بچگانه می بینند. من اثبات کرده ام که چقدر رؤیاهای بچه های چهار تا پنج ساله از لحاظ افکار غیر مترقب و بی مقدمه غنی است و در بن مورد من و یونگ نمونه هایی در کتابهای خود به شهادت آورده ایم. عده ای از محققان از قبیل ه. فن. هورگ - هلموت و پوت نام و ر. آ. شوپیلر این تائوسک و بالاخره پانچیری و بوزمان و دوگلیا پاره ای از رؤیاهای بچگانه را تجزیه و تحلیل کرده اند که از آن میانه و بگام در خصوص اینکه رؤیای بچه ها به حقیقت پیوستن امیال و آرزوهایشان می باشد اصرار کرده است. بزرگترها موقعی خوابهایی - ثابته خوابهای بچه ها می بینند که خود را در شرایط غیر عادی ببینند. و اینست آنچه را که نوردنسک بولند در خصوص گروهی که با او هنگام بدی هوا، در یک پناهگاه بسر بردند می نویسد: «هیچگاه رؤیاهای ما مثل رؤیاهای این دوره فراوان و جاندار نبوده است، رؤیاهای این دوره همواره خصوصی ترین افکار ما را بر ملا می ساخت. آن عده از رفقای ما که جز در موارد استثنایی خواب نمی دیدند، در آن موقع وقتی که صبح از خواب

رازدنش را در ضمن این رؤیا بیان کرده است چه در دلفی بود که اساساً حلوطا را همین هدیه نکند .

من نمی دانم حیوانات چه خواب می بینند . اما ضرب المثلی که یکی از دشمنان گام به من آموخته است ، ظاهراً مثل این است که باین نکته اشاره میکند . ضرب المثل مزبور چنین می گوید «غاز خواب ذرت را می بیند» (۱) ضرب المثل معروف فارسی: شتر در خواب بیند پنبه دانه نیز مشرب همین معنی است . (۲) تمام حقیقت تقویری رؤیای منی براینکه رؤیا جز به حقیقت پیوستن امیال و آرزوها نیست ، در همین چند سطر بالا نهفته است . (۲) . در پایان خاطرنشان

بلند می شدند ، قصه های درازی را حکایت می کردند و بدین منوال قهرمانی های خود را در عالم خیال متفا بلادر اختیار هم دیگر می گذاشتیم . مضمون رؤیاهای ماهواره همان زندگانی گنشته ما ازین جهت که سالها از ما فاصله داشته است با تضام حوادث زندگانی کنونی ما ، رؤیای یکی از دوستان ما ازین جهت ممتاز است : « خواب دید که پشت نیمکت مدرسه نشسته است و بمنوان تکلیف ، مامورشی کرده اند که پوست سگهای کوچک دریائی را که مخصوصاً برای درس تهیه کرده اند ، بکند» . اغلب اوقات خواب غذا و مشروب می دیدیم ؛ یکی از ما بار رؤیاهای خود در خصوص میهمانی از ما متمایز می شد و هنگامی که بوقت صبح می توانست به ما بگوید که در رؤیا « به دسته های مختلف میهمانان در سه نوبت شام داده است » کاملاً خوشحال بود . دیگری توتون و کوهایی از توتون و آن دیگری کشتی را در خواب می دید که با تمام یادبانهای خود از وسط دریای آزاد عبور می کند . يك رؤیای دیگر هم میان ما متداول بود بدین معنی که در خواب می دیدیم که پستی بایسته های مراسلات آمده است و به تفصیل علل تأخیر خود را توضیح می دهد و ازینکه نامه هایش را بدتوزیع کرده است ، غم ، آلم روی دوش سنگینی می کند زیرا باید دوباره آنها را توزیع بکند . البته مضامین دیگری هم در ضمن رؤیاهای ما یافته می شد ؛ اما آنچه در رؤیاهای خودم و دیگران باعث تعجب من شده بود ، همانا فقدان تخیل بود . از لحاظ روانشناسی یادداشت همه آنها بسیار جالب می بود . ناگفته آشکار است که چقدر دلان می خواست بخوابیم چه حادثه ترین امیال ما در ضمن رؤیا به حقیقت می پیوست .

— دویریل چنین می نویسد ، «هونگو پارک در طی سفری به آفریقا ؛ داشت از تشنگی می مرد دبی در بی خواب دره ها و چمنزارهای یر آب میهن خویش را می دید نرنگ که از گرسنگی جان می سپرد خواب دید که در دره نشان از ابلت ما گد بورک است و غذاهای مطبوع و دست چین شده ای اطراف او را فرا گرفته است جرج يك هم که در نخستین لشکر کشی فرانکلین شرکت جسته بود ؛ در شرایط مشابه خواب دیده بود که غذاهای فراوانی در دسترس او قرار دارد .

۱ - يك ضرب المثل مجارستانی که فرنجی در کتابش آورده است ، حاکیست که : «خوک خواب بلوط را می بیند و غاز خواب ذرت را» و يك ضرب المثل مربوط به قوم یهود حاکیست که : « مرغ خواب ارزن را می بیند » (يك ضرب المثل ارمنی می گوید ، گرسنه نان و تشنه آب را خواب می بیند . م .)

۳ - من مدعی نیستم که نخستین کسی که متوجه شده امیال منشاء رؤیاست (رجوع شود به سرآغاز فصل آینده) کسانی که می خواهند از بایه گذاران چنین نظریه ای با خبر گردند ، می توانند به تاریخ پیش از میلاد مراجعه کنند ؛ در آن روزگار پزشکی بود هر و قیل نام که در عهد

می‌سازیم که اگر از کلمات قصار و ضرب‌المثل‌ها استفاده کرده بودیم، خیلی زودتر به نتیجه مطلوب خود رسیده بودیم چه گاهی از اوقات، درست است که مردم عادی به تحقیر از رؤیا ذکر می‌کنند (و درین صورت مثل این است که می‌خواهند بایان «این موضوع که در رؤیا دروغ است» حق را بجانب علم بدهند) اما اغلب اوقات نیز آنرا بعنوان یک قاصد خوش‌خبر گرامی می‌دارند وقتی که واقعیت از حد انتظارات ما فراتر برود؛ بی‌درنگ می‌گوییم: «در خواب همچنین چیزی را نمی‌دیدم!»

بطلمیوس اول می‌زیسته و بقول Büchsenchutz بوخسترشوتز رؤیاها را به دسته‌های بزرگی تقسیم می‌کرده است؛ رؤیاهایی که از طرف خدایان نازل می‌شد؛ و رؤیاهایی که از تصور حوادث پیش‌بینی نشده و آینده نجات بخش‌ییدمی آمد و بالاخره رؤیاهایی که مختلط و زائیده خود بودند و از کنار هم قرار گرفتن صور ذهنی پدیدار شده و به آرزوها و امیالها جامعه واقعیتی پوشانند؛ ج، اشتراک از میان رؤیاهایی که شرفرا انتخاب کرده است؛ رؤیائی را بیرون می‌کشد که محقق؛ خود؛ آنرا به حقیقت پیوستن یکی از امیال تلقی کرده است؛ شرفرنجین می‌نویسد: «دوره متخیله بی‌درنگ آرزوی نایم را به جامعه واقعیت آراست زیرا این آرزو تأثیر حادی بهنگام بیداری در روح او کرده بوده است» این رؤیا در ردیف رؤیاهای عاطفی و حاکی از درد عشق و غم دل است. چنانچه ملاحظه می‌شود؛ شرفرنجین میان نقش آرزو و سایر اتفاقات هنگام بیداری در تکوین رؤیا فرقی قایل نشده است پس نمی‌توان گفت که وی به ارتباط فیما بین میل یا آرزو با ماهیت رؤیا واقف بوده است

فصل چهارم

جایگاه شدن عناصر در رؤیا

اگر بدینمنوال تصدیق می‌کنم که رؤیا یعنی آرزوی میل به حقیقت پیوسته، و رؤیایی نیست که ازین قاعده مستثنی باشد، می‌دانم که بامخالفت آشتی ناپذیری رو برو خواهم شد. بر من خرده خواهند گرفت که : این نظریه، يك نظریه تازه نیست. وعده‌ای از محققان قدیمی سالها پیشتر ازین، باین موضوع توجه کرده اند از قبیل رادستوك، ولکلت، پورکینز، تیسیه ؛ م. سیمون (در خصوص رؤیاهای مربوط به گرسنگی بارون ترنك در مدت اسارتش) و گریزینگر. (۱) و بعد می‌گویند : اظهار این نکته که جمیع رؤیاها در حقیقت چیزی جز به حقیقت پیوستن امیال و آرزوها نیست؛ يك قسم تعمیم غیر موجه است که می‌توان بی درك آنرا انكار كرد زیرا بسیار در رؤیاهایی که واجد يك محتوی غم انگیز می‌باشند و نشانی از به حقیقت پیوستن آرزوی میل در آنها یافته نمی‌شود. محققى که صریح تر از دیگران با استنباط مامخالفت می‌کند شاید فیلسوف بدین اد. و. هارتمان باشد و اینك آنچه را که وی در کتاب خود موسوم به **فلسفه ناخود آگاهی** نوشته است می‌آورد : «و اما راجع به رؤیا، رؤیا بدبختیهای هنگام بیداری را در خواب پیش چشم ما باز میکند و از آنچه ممکن است در گذرد همانا آنچه‌هایی است که ممکن است مردم تحصیل کرده را بازندگی سازش بدهد از قبیل شوق به دانش و هنر.» (۲)

محققان خرده گیر دیگری هم که از لحاظ بدبینی به پای هارتمان نمی‌رسند، ایرادی تقریباً نظیر ایراد بالا بر من گرفته می‌گویند که عده عناصر نامطبوع و دردناك در رؤیا بیشتر از عده عناصر مطبوع و خوشایند است. (ص ۲۳ از کتاب شولتز و ص ۸۰ از کتاب ولکلت). ساراه ویدفلورانس هالام که هر دو در خصوص رؤیاهای خود به تحقیق پرداخته‌اند، کوشیده‌اند که باین تفوق عناصر نامطبوع و غم انگیز در رؤیا، يك جنبه آمادی بدهند. به عقیده

-
- ۱- فلورین در گذشته می‌گفته است، «وقتی که امیال ما کایاب نمی‌شوند، قوه منسلبه فرا می‌رسد و آنها را در نظر ما کایاب جلوه می‌دهد.
 - ۲- در ص ۳۴۴ از چاپ آلمانی.

این دو خانم ۲۸/۶ درصد از رؤیایا خوشایند و ۵۸ درصد آنها نامطبوع و دردناک است. گذشته از این رؤیایا که حالات عاطفی دردناک هنگام بیداری را در مدت خواب ادامه می دهند، کابوس ها و رؤیایا های خلعجان انگیزی هم هست که ترس و خلعجان ناشی از آن پنحوی مارا از پای درمی آورد تا بالاخره باحالتی پریشان از خواب بیدار می شویم. و این نوع رؤیایا تحقیقاً در بجهما، یعنی در کمانی که رؤیایا می ربوط به میل و آرزو در آنها بروشنی مشهود بود؛ بسیار فراوانست (از کتاب دبا کر موسوم به وحشت های شبانه بجه ها چاپ ۱۸۸۱).

ظاهراً مثل اینست که کابوس های مزبور با قانن کلی ما که از نمونه های مزبور در فصول پیش استفتاج شده، متناقض است و تممیم ما را از ارزش می اندازد.

اما با این وجود رد چنین ایرادهای ظاهراً قانع کننده، چندان مشکن نیست، فقط کافیت بخاطر بیاورید که تئوری ما مبتنی است بر بررسی دقیق محتوی اندیشه هایی که تعبیر درو را هر رؤیائی تمیز می دهد و نه بررسی محتوی ظاهری رؤیایا، بدین معنی که ما محتوی ناپیدا را در مقابل محتوی پیدایا قرار می دهیم. البته رؤیایا هایی هم هست که محتوی پیدای آنها غم آلود است؛ اما آیا هیچوقت بفکر افتاده اند که این نوع رؤیایا را! تشریح کنند و به مد تجزیه و تحلیل پی به محتوی ناپیدای آنها ببرند؟ و گر نه هیچ کدام از این ایرادها ارزش واقعی نخواهد داشت، برای اینکه مگر نمیشود تمام رؤیایا های دردناک و کابوس ها را تجزیه و تحلیل کرد و در ضمن تعبیر و تفسیر و کشف معنای ناپیدای آنها متوجه شد که اینها نیز در باطن امر، همان رؤیایا های حاوی اجابت میل یا آرزو میباشند؟ (۱)

وقتی که در طی پژوهشی؛ حل مشکلی با موانع روبرو شد؛ اغلب مفید است که شخصی بی درنگ بمشکل بعدی بپردازد؛ چه اگر دو گردورا روی هم دیگر قرار بدهیم؛ با آسانی شکسته میشوند. ما بر آن نیستیم که یکبارده این مسأله را حل کنیم که چگونه کابوس ها و رؤیایا های دردناک ممکن است بصورت امیال و آرزوهای بحقیقت پیوسته؛ تعبیر ماهیت می دهند؛ بلکه نخست مصمم هستیم بر سر مسأله ها مشکل دیگری برویم که از مطالب صحایف پیشین سرچشمه می گیرد و آن اینکه چگونه رؤیایا های ظاهر آبی ا هیتی که در ضمن تجزیه و تحلیل معلوم میشود از همان قماش رؤیایا های حاوی میل و آرزو هستند؛ این میل یا آرزو را صریحاً بیان نمیکنند؛ رؤیایا می ربوط به تزییق ایرما که به تفصیل شرحش گذشت، هیچ جنبه غم انگیز یا احیاناً دردناکی نداشت ولیکن در طی تجزیه و

۱ - نمی توان باور کرد که باجه لاجتی خواننده و منتقد، از زیر پا این بررسی، شاده خالی می کنند و تفاوت اساسی فی ما بین محتویم پیدایا و محتویم ناپیدا را نادیده می گیرند. - در عوض هیچکس مثل ج، سولی در قسمتی از مقاله اش موسوم به رؤیایا در حکم کشف است، درین موضوع با من هم عقیده نیست. البته نباید از ارزش این مقاله بدلیل این که جز درین جا در هیچ کجا نقل نشده است، کلمه شود، بنا برین دیده میشود که رؤیایا رو به مرتقه کاملاً چنانکه مردان نام آوری نظیر چاسر و شکسپیر و میلنن گفته اند، کاملاً فاقد معنی نیستند. توده های درهم و برهم تفتن و هوسبازیهای شبانه ما واجد معنایی است و معلومات تازه ای را منتقل می سازد. ما نند حرفی که به صد نوشته شود، مر قومات رؤیایا هم پس از کشف رمز، آن ظاهر معنایی و تفهیم دینی خود را از دست می دهد و بصورت یک چیز مقول و جاری در می آید همینکه آهسته آهسته پرده را پس بز نیم متوجه خواهیم شد که رؤیایا در پشت ظاهر بی معنای خود آواز و نشانه هایی از یک ارتباط دیرین و ارزنده در بر دارند.

تحلیل بر ما مسلم شد که در نفس امر جز بر آورده شدن بسیار واضح فلان خواست یا آرزو نبوده است ، اما ببینیم چرا اصلاً چنین تجزیه و تحلیلی ضروری بود و چرا رؤیا پر درنگ معنای واقعی خود را آشکار نمی سازد؟ مثلاً از ظاهر رؤیای مربوط به تزریق ایرما بهیچ وجه پیدانیت که ممکن است برای بر آوردن فلان خواست یا آرزوی نایم بوده باشد . خواننده تا کتون پی یابن موضوع برده است و من خودم پیش از اینکه آن را تجزیه و تحلیل بکنم ؛ ازین جنبه اش باخبر نبودم ، اگر ما این موضوع را به جابه جا شدن عناصر در رؤیا موسوم سازیم ، بی درنگ مسأله یا مشکل دیگری مطرح میشود و آن اینکه این جابجاشدن از کجا سرچشمه می گیرد؟ در وهله نخست جوابهای متعدد و گوناگونی به ذهن خطور میکند . مثلاً این جواب که : چون در ضمن خواب ، یافتن تعبیری که به افکار پشت پرده رؤیا بخورد ، ناممکن است ؛ پس تعبیر مربوطه جابجا میشود . اما تجزیه و تحلیل پاره ای از رؤیاها ما را وادار میکند که ترجیه دیگری ازین موضوع جابجاشدن عناصر بدست بدهیم و برای اینکار به بحث درباره یکی دیگر از رؤیاها می پردازم و بالتبیه مرتکب دازشکنی های دیگری خواهیم شد اما این از خود گذشتگی شخصی باروشن شدن کامل مسأله مورد بحث ، جبران خواهد شد .

مقدارش مقدما تی : در بهار سال ۱۸۹۲ ، خبر یافتم که دو نفر استاد از دانشگاهی که من در آن کار میکردم ، پیشنهاد کرده بودند که بمن درجه استادی فوق العاده اعطاء شود . از این خبر حیرت کردم و بشدت خوشحال شدم چه دواستاد بلند پایه که بهیچوجه در جرگه دوستان من بشمار نمی آمدند ، بدین نحو ، علناً ارزش مرا به رسمیت شناخته بودند . اما بی فاصله باخود گفتم که نباید به شبهه بیفتم چه وزارتخانه ، در سالهای اخیر ، بسیاری از پیشنهادهای مشابه را رد کرده بوده و عده زیادی از همکاران من ترا من که لااقل باندازه من خدمت کرده بودند ؛ بیهوده بانتظار رتبه و مقام نشسته بودند و دلیلی وجود نداشت که با من بهتر از آن ها رفتار کنند . سرانجام بر آن شدم که درین خصوص تصمیم خود را بگیرم ، تصور نمی کنم آدم حریصی باشم چون باندازه کافی مشتری دارم و برای داشتن مشتریهای بیشتری احتیاج بمنوان یا مقام ندارم . وانگهی قضیه این نبود که غوره نشده مویر بشوم چه مهال بودن این موضوع بر من آشکار بود .

شبهای از شبها ، یکی از همکاران که دوست من و در شرایط من نیز بود و از مدت ها پیش استحقاق چنین رتبه ای را داشت ، بدیدن من آمد . در اجتماع ما عنوان استادی دانشگاه ، پزشک را نزد بیماران يك نیمچه خدا جلوه میدهد . اما چون این دوست مثل من آدم قانمی نبود ، گاهگاهی به ادارات و وزارتخانه سری می زد تا از چگونگی جریان رتبه یا مقامش باخبر گردد . و همینکه از آنجا آمد . برای من نقل کرد که ایند فقه راه گریز را بر رئیس اداره بسته و او گفته است آیا راست است که مقتضیات ناگفتنی مانع سدور رتبه اش شده است اما با جواب داده بودند که البته باتوجه به مقتضیات روز ، مدتی باید صبر بکنند . سرانجام رفیقم چنین نتیجه گرفت که : لااقل من می دانم کار بکجا کشیده است . من از آنچه گذشت چیزی دستگیرم نشد ، بلکه در قناعت و تسلیم و رضای خود مصر تر شدم چه شاید چنین مقتضیاتی درباره منم وجود می داشت . روز بعد خواب زیر را دیدم که حتی هیأت ظاهری آن موجب تحریک کنجکاو بوده این رؤیا از دواندیشه و دو تصویر ترکیب شده بود به نحوی که هر دو جفت اندیشه و تصویر باعث

توجه و تعبیر یکدیگر می‌شدند. من جز به نیمه اول آن اشاره نمی‌کنم و به نیمه دیگر درین مقام کاری ندارم.

- ۱ - (اندیشه) اول دوست من، عمومی هست. و علاقه و افری باو دارم.
- ۲ - (تصویر) اول چهره اش را اندکی تغییر یافته می‌بینم، ظاهراً اندکی کشیده تر شده است و ریش زردی که آنرا احاطه کرده بخوبی دیده میشود. و بعد قسمت دیگر فرا می‌رسد که در واقع از یک اندیشه و یک تصویر مرکب است و من فعلاً از نقل آن صرف نظر میکنم.

و اینک شیوه تعبیر من در مورد اندیشه و تصویر اولی. وقتی که در طی بعد از ظهر دوباره این رؤیا از خاطرم گذشت، خنده ام گرفت و گفتم: «این رؤیا بی‌معنی است!؛ اما ممکن نبود آنرا از خود دور کنم. چه تمام مدت روز موی دماغ من بود، سرانجام نزدیکی‌های شب به خود سرزنش کردم: «اگر بهنگام تعبیر رؤیایی، یکی از بیماران بتو بگوید و لش کن این رؤیا منبایی ندارد، تو نگو عیش می‌کنی و بفکرت میرسد که در وراء آن سرگذشتی نهانست که نایم بدلیل نامطبوع بودن آن، ترجیح می‌دهد که آن را بزبان نیاورد، پس با خود نیز همین معامله را بکن. و اینکه تصویری کنی که رؤیایت بی‌معنی است!؛ در واقع مبین این معنی است که تو در برابر تعبیر داری مقاومت می‌کنی. پس منصرف نشو.» این بود که بی‌درنگ به تعبیر پرداختم.

آقای ر. عمومی هست. این اندیشه را به چه میتوان تعبیر کرد؟ من جز یک عمومی نداشتم و او هم بنام یوسف بود. (۱) وی دارای سرگذشتی حزن انگیز است. چه قریب سی سال پیش، گرفتار تخیلاتی شده بود؛ که او را بیراهه کشاند. البته مجازات شد اما پدرم که از غم و غصه روزگار؛ در جوانی موهایش رنگ سیاه خود را از دست داده بود پیوسته می‌گفت که عمومی یوسف آدم بدی نیست بلکه عقلش کم است؛ این عبارتی بود که پدرم بزبان می‌آورد. پس اگر دوستم ر. عمومی من شده است (در رؤیا) یقیناً باین معنی است که او نیز کم عقلست. البته سخت است که این را باور بکنم و برآیم ناخوشایند است. با این وجود صورت کشیده و ریش زردی که در رؤیای خود دیدم این نظرم را تأیید می‌کند. چه عمومی من هم صورتی کشیده داشت و ریش بود زیبایی آن را دربر گرفته بود. دوست من ر. خیلی سبز بود اما وقتی که اشخاص سبز شروع به خاکستری شدن می‌کنند؛ کفاره رونق دوران جوانی خود را میدهند، چه ریش سیاه آنها شروع میکند به سرخی زدن و بعد رفته رفته رو بزرگی می‌نهد و بالاخره خاکستری میشود. دوست من ر. نیز در چنین شرایطی است و من هم. اما با احساس ملال باین مطلب اشاره میکنم، صورتی را که من در رؤیای خود با آن رو برو شدم، در عین حال هم مال دوست من ر. و هم مال عمومی من یوسف بود. در واقع این یک تصویر نمونهای به شیوه **گالتون** است که، چنان که میدانیم، دستور میداد چند صورت را روی یک صفحه عکس بیندازند تا خاصیت خانوادگی از آن‌ها

(۱) جالبست که، بهنگام بیداری، خاطرات من کم می‌خورد برای اینکه تجزیه و تحلیل را آسان بکنند. من تا آنجا که به یاد دارم پنج عمومی داشتم که جملگی را دوست می‌داشتم و یکی از آنها را تصحیف می‌کردم و حال آنکه الساعة که بر مقاومت خود پیر شد تعبیر رؤیا، پیروز شده ام، بخود می‌گویم که جز یک دایی نداشتم؛ مخصوصاً همان دایی که یقیناً در رؤیا مطرح است.

استخراج خود. پس تردیدی نیست، از اینکه دوستم را مثل هموی خود، مردی کم عقل به حساب آورده‌ام، در تمبر راه اشتباه نرفته‌ام.

هنوز نمیتوانم تصور بکنم که چگونه و از روی چه هدف و منظوری چنین مقایسه‌ای که باعث خشم منست، میان همو یوسف و دوستم برقرار کرده‌ام. البته این مقایسه چندان عمیق نیست چه هموی من جنایتی مرتکب شده بود و حال آنکه دوستم هیچگونه خطایی نکرده و جز یکبار که با دو چرخه‌ای شاگرد مدرسه‌ای را نقش زمین کرده بود، جریمه‌ای نپرداخته است. آیا درین مقایسه باین نکته توجه داشته‌ام؟ اینکه مسخره است، اما مذاکره دیگری که بایکی از دوستان همکار بنام ن. در خصوص همین موضوع ارتقاء رتبه کرده‌ام، هم اکنون در خاطر منست. من ن. را در خیابان دیدم، او نیز بعنوان استاد پیشنهاد شده است ولی چون میدانست که چه افتخار بزرگی نصیب من شده است، بمن تبریک گفت. باو گفتم: «چرا شوخی می‌کنی! خودتان بهتر به ارزش این نوع پیشنهادها آشنا هستید» او در جواب: «شاید بدون توجه به اهمیت موضوع، گفت: «خیر اینفلور نیست، برضد من مدرک مخصوصی در دست هست. مگر نمیدانید که یکبار ذی از من به دادگستری شکایت کرد تا از من حق سکوت بگیرد البته باز پرسید که از من بابت حقوق من برای شغل استادی مخالفت بکنند. و حال آنکه شما خطاب می‌نمودید و مدرکی برضد شما وجود ندارد.» آها! آن جانی و همچنین منی و جهت گرایش رؤیای من پیدا شده است، همو یوسف نقش دو نفر را بازی میکند، یکی را بعنوان اینکه کم عقل است و دیگری را بعنوان اینکه جانی است. حالا می‌فهمم که چرا باین ترکیب احتیاج دارم باری اگر مقتضیات شلی مانع از اسناد شدن همکاران دو گانه من شده، اسناد شدن من هم کاملاً مشکوک است، اما اگر من بتوانم این مخالفت را به سایر موجباتی که بهیچوجه به من مربوط نیست، نسبت بدهم، موجبی وجود ندارد که امیدوار نباشم. این است که رؤیای من از ر. يك فرد کم عقل و از ر. يك فرد جانی پرداخته و چون در زمره هیچکدام ازین دو نیستم پس وجه مشترکی بین ما نیست بنابراین می‌توانم باور بکنم که ممکن است نامزد استادی بشوم و بدین نحو از زیر بار این احساس دردناک که وضع همکاران سابق الذکر با من قابل تطبیق است: نجات می‌یابم.

باید این رؤیا را کامل تر تعبیر بکنم. هنوز راحت نیستم. نمی‌توانم تصمیم خود را در خصوص آن جلافتی که مرا وادار کرد از ارزش دو نفر از همکاران با شرفم بکاهم تا بدین وسیله راهی برای خود باز بکنم، بگیرم. اندکی از تکرار اینم کاسته شده است چه به ارزش شهادت در رؤیا آشنا هستم و حاضر من علناً اعتراف بکنم که دوستم ر. کم عقل نیست و ن. نیز قربانی يك دغلی بازی شده است. نیز گمان نمی‌کنم که ایرها به علت تزدیق پروپیلن بدست آتو بسختی بیمار شده باشد، در مورد اخیر نیز چنانکه در مورد سابق توضیح دادم، رؤیای من فقط بین آرزوی منست چه در هر دو مورد محتویات رؤیا درست مطابق با آرزوی من بوده است. منتهی در رؤیای دومی این مطابقت معقولتر است تا در رؤیای اولی بدین معنی که رؤیای دومی را می‌توان به تهمنی شبیه کرد که با اصطلاح معروف «حقیقتی هم دارد»، مثلاً در مورد دوستم ر. بخاطر دارم که یکی از همکارانش سابقاً برضد او اظهار نظری کرده بوده است.

و آقای ن. نیز خودش حرفه‌هایی برضد خویش به من داده بوده است. باین وجود باز هم

تکرار میکنم که تصور نمی‌کنم رؤیای مزبور را کاملاً تعبیر کرده باشم، حالا بفکر می‌رسد که رؤیای بالا واجد نکته‌ایست که تاکنون آنرا تعبیر نکرده‌ام. همینکه متوجه شدم که د. عمو منست، نسبت باو مهر آتشینی در خود احساس کردم. این محبت از کجا ناشی میشود؟ مطمئناً هرگز چنین محبتی به عمو یوسف در خود احساس نکرده بودم. سالهای متعددیست که د. را دوست دارم اما اگر در حضورش محبتی از نوع محبتی که در رؤیا نسبت باو در خود احساس کردم، باومی کردم، بی‌گمان متعجب می‌شد. بنابراین محبت خود را نسبت بدو دروغین و اغراق آمیز می‌بینم و این اغراق را، هر چند در جهت مخالف، در مورد ارزش منوی رفیق نیز مرتکب شده‌ام چه او را با عمو خود، یوسف، مقایسه کرده‌ام. دارم حدس می‌زنم، این محبت مربوط به محتوی ناپیدای رؤیا نیست بلکه در نقطه مقابل آن قرار دارد و نقشش اینست که مانع تعبیر شود. اشتباه نمی‌کنم. یادم هست که چقدر در برابر تعبیر این رؤیا مقاومت کردم و تا چه اندازه از زیر بار آن شانه خالی مینمودم و خود را بدین نحو قانع می‌کردم که واجد معنایی نیست. به تجربه دریافته‌ام که چگونه چنین امتناع‌هایی را باید تعبیر و تفسیر کرد، البته ارزش ایضاحی ندارد ولیکن مبین احساسات و عواطف ماست. وقتی که دختر کوچک دلش نمی‌خواهد سببی را که بدو تعارف میکنند، بخورد بدون آنکه آنرا بدندان بگیرد و بجشد، می‌گوید که تلخ است. وقتی که بیمار ارم به شیوه دخترم رفتار میکنند، بی‌درنگه متوجه میشوم که موضوع از چه قرار است چه بدینوسیله می‌خواهند پاره‌ای از تجسمات را در نهاد خود سرکوبی کرده به عقب برانند. چنین است در مورد رؤیای من؛ نمی‌خواهم آنرا تعبیر کنم، برای اینکه تعبیر آن واجد چیزی است که محرک امتناع یا استنکاف منست. حال که تعبیر به پایان رسیده بر من آشکار شده که موضوع از چه قرار بوده است: من در برابر این اندیشه که د. فردی کم‌عقلت، مقاومت می‌کردم. محبتی که باو داشتم از محتوی ناپیدای رؤیا سرچشمه نمی‌گرفت بلکه از مقاومت بود. اگر محتوی ناپیدای رؤیای من بدین نحو جا بجا شده و تغییر هیئت داده و جای خود را به ضدش داده برای این است که محبت درین مورد برایم مفید است. به عبارت دیگر این جا بجا شدن مطلوبست و در واقع يك قسم کتمان یا تقیه است چه اندیشه‌هایی که در رؤیای من هست از لحاظ د. توهین آمیز است پس برای اینکه خودم متوجه این اهانت نشوم، با ضد خود که همان مهر آتشین باشد، جا عوض کرده‌ام.

می‌توان پذیرفت که این مقوله واجد ارزشی کلی است. چنان که در فصل سوم گذشت، رؤیا‌هایی هست که از لحاظ به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو آشکار و بیان است ولیکن در رؤیا‌هایی ازین نوع که انجام خواست یا آرزو در طی آن بسادگی معلوم نمیشود، می‌توان پذیرفت که مطمئناً تمایلی به سرکوبی و به عقب راندن آن آرزو در کار بوده و تحقق خواست جز به طریق غیر مستقیم و با اصطلاح بالباس مبدل که همان جا بجا شدن باشد، ممکن نبوده است.

در زندگی اجتماعی نیز با نظایر این نوع لباس‌های مبدل روبرو میشویم. مثلاً دو نفری که باهم مربوطند و یکی ازیشان به قدرت میرسد و دیگری باید با او مدارا بکند، آشکار است که این فرد اخیر افکار و اندیشه‌های خود را در لباس مبدل عرضه خواهد کرد و نیز ادب و انسانیتی که روزانه مورد رعایت ماست، در حد خود يك قسم تقیه و با اصطلاح معمولی‌تر، لباس مبدلست و بلاهه وقتی که رؤیا‌های خود را برای خوانندگان تعبیر می‌کنم، مجبور آنهارا

تحریف بکنم و در لباس مبدل نشان بدهم. شاعران با چنین تشییقاتی بخوبی آشنا هستند و قتی که میگویند: «بهترین چیزی را که می دانی، هرگز نمی توانی آنرا به این پرسک ها بگویی». فلان نویسنده سیاسی نیز قتی که میخواهد حقایق تلخ را گوشزد اقویا بکند، با مشکلی نظیر مشکل بالا دست بگریبان میشود چه اگر عقیده اش را علناً اظهار بکند، خاموشی خواهند کرد؛ اگر این اظهار عقیده از حدود حرف تجاوز نکرده باشد، بعداً و گرنه اگر به چاپ متوسل شده باشد، قبلاً دهانش را خواهند بست. نویسنده از سانسور واهمه دارد و همین جهت افکاش را تعدیل کرده آنرا در لباس مبدل بیان می کند منتهی این تبدیل لباس و ملاحظه کاری با میزان قدرت و شدت سانسور فرق می کند و زمانی در لباس ایما و اشاره و گاهی در لباس دلسوزی جلوه خواهد کرد مثلاً آنوقت عوض اینکه از دستگاه حکومت کشور خویش سخن گوید، از رؤسای حکومت پرتغال یا چین شکوه خواهد کرد. بهر تقدیر هر اندازه سانسور شدید تر و خشن تر باشد، بهمان نسبت تبدیل لباس کاملتر و پیچیده تر و وسایل تفهیم مطالب به خوانندگان ماهرانه تر خواهد بود (۱)

(۱) خانم. و. هوگهلموت بسال ۱۹۱۵ رؤیائی را نشر داد که بهتر از هر دلیلی مصطلحات مرا موجه می کند در رؤیای نمونه او موضوع جابجا شدن عناصر درست همان نقشی را در رؤیا ایفا می کند که سانسور در مطبوعات، قسمتهایی را که بنیان کن تشخیص می کند، حذف می نماید منتهی با این تفاوت که سانسور مطبوعات این قسمتها را در زیرین می کند و حال آنکه سانسور رؤیاجای آنها را بایک غرض نامحسوس عوض و بدل می سازد. باید تذکر داد که این خانم نایم خانم است محترم و اصیل و صاحب جاه و مقام و به سن پنجاه و بیوه افسار شدی که دوازده سال پیش مرحوم شده و مادر پسران متمین است که یکی ازیشان در موقع رؤیا در جبهه بوده است.

این خانم خواب «بخش ازدواج» را می بیند. به بیمارستان شماره یک می رود به محض ورود به استوار کشیک می گوید که با فلان رئیس بخش کار دارد چه باید در بیمارستان بکار مشغول شود. استوار تخت از لفظ فلانی چیزی عایدش نمی شود ولیکن از لحن خانم می فهمد که با بخش ازدواج کار دارد و چون او را زنی مسن تشخیص می کند، پس از لحظه ای درنگ بدو اجازه ورود می دهد.

اما خانم عوض آنکه نزد رئیس بخش برود وارد اطاق تاریک بزرگی شده که عده زیادی پزشک و افسر دور میزی، نشسته و ایستاده بودند. ورقه درخواستش را به یک سرگرد پزشک عرضه کرد و او پس از مرور سطرهای اول، منظورش را دریافت. خانم در طی رؤیا گفت: «من عده زیادی از زنان و دختران و بن حاضرم سربازان و گروهبانان و افسران را بدون رجحان یکی بر دیگری، به شوهری قبول بکنیم...» (اینجا، یک زمزمه نامحسوس). اما قیافه منذب و پریشان آهیز افسران با و فهماند که همه به منظورش پی برده اند. اما خانم ادامه می دهد: «می دانم که تصمیم ما شاید غیر مترقب جلوه کند. اما بدانید که جدی است زیرا از سربازی که در جبهه می جنگند نمی پرسند که مایل است بمیرد یا نه».

در اینجا چند لحظه ای یک سکوت سنگین حکمفرما می شود. سرگرد پزشک دستهایش را دور کمر خانم حلقه کرده می گوید: «فرض کنید که واقعاً باید...» (اینجا، یک زمزمه نامحسوس) خانم خود را از حلقه بازوان افسر می رهاند و با خود فکری می کند، یکی است مثل دیگران... و جواب بقیه در صفحه ۱۱۴

شبهاتی که حتی در جزئیات فیما بین سانسور و موضوع جایجا شدن عناصر رؤیا، به چشم میخورد مؤید این فرضیه است که از لحاظ اصل و منشاء نیز میان این دو تجانسی وجود دارد. بدینمنوال با آنجا هدایت شده ایم که باید رقابت دنیوی و دنیوی را در تکوین رؤیا جایز شماریم یکی نیروی عقل و دیگری نیروی دل که یکی موجد خواست و آرزوست و دیگری موجب بازرسی و سانسور و تبدیل لباس آرزو. حال می توان این پرسش را مطرح ساخت که نیروی عقل با چه قدرتی سانسورش را اعمال می کند. اگر باین فکر بکنیم که افکار ناپیدا پیش از تجزیه و تحلیل، خود آگاهانه نیستند (یعنی ما از احوال آنها بی خبر هستیم) ولی بنحو خود آگاهانه ای محتوی پیدای رؤیا را به یاد می آوریم، آنوقت اگر نقش نیروی عقل را در اجازه و ورود دادن به عالم خود آگاهی محدود کنیم زیاد دور نرفته ایم چه هیچ چیزی از قلمرو دل (احساسات و تمایلات) بدون عبور از حوزه عقل (ظلمات اجتماعی و اخلاقی و غیره) نمی تواند وارد مرحله خود آگاهی شود. و این حوزه عقل (سانسور) تا عوارض خود را نگردد و لباس مبدل متناسبی در برشان نکند، بهیچکدام از احوال ناخود آگاهانه اجازه ورود به مرحله خود آگاهی را نمی دهد. نکات مزبور مستلزم درک ویژه ای از داهیت، خود آگاهی (وجدان یا شعور) است. موضوع خود آگاه شدن از لحاظ من یک عمل روانی ویژه ای است که کاملاً از چگونگی ظهور فلان اندیشه یا تجسم، ممتاز و مستقل است. خود آگاهی بنظر من یک عضو حسی است که محسوسات و محتویات حسی حوزه دیگر را می گیرد و می توان اثبات کرد که علم امراض روانی هم نتواند از قبول این اصل اساسی سرباز زند و مادر صحایف آینده اندکی مفصلتر بدین نکته اشاره خواهیم کرد.

اگر آنچه را که در سطوح بالا در خصوص دنیوی روانی و ارتباطاتشان با حیات خود آگاهانه گفتیم، با دروئیای عموء تطبیق بکنم، میان محبتی که من نسبت به دوستم، ر. در طی رؤیا در خود احساس کردم و آنچه را که گاهی در عالم سیاست می بینم، شبهات نامی به چشم خواهد خورد. در نظر بگیریم مملکتی را که حکمرانش به قدرت خویش علاقمند است و بر ضد عقیده انقلابی مردم مبارزه می کند. مردم بر ضد کارمندی عصیان می کنند و تقاضای عزل او را می نمایند. حکمران برای آنکه نشان بدهد که به افکار عامه توجهی نمی کند، کارمند مزبور را بدون هیچگونه دلیلی به مقام بالاتری ارتقاء می دهد. نیروی عقل من نیز که همان فرمانده آسانه خود آگاهی باشد،

می دهد: «حجب ا من زن مسنی هستم و شاید قاعده هم نشوم... باید شرطی عم گذاشت، مثلاً یک زن مسن و یک پسر جوان... (زمزمه)؛ اینکه وحشتناکست» سرگرد پز شک می گوید: «خوب منظور تان را می فهمم.» چند افسر که در میان آنها، خواستگار قبلیش دیده میشد، می زنند زیر خنده. سرانجام خواهش می کنند که او را نزد رئیس بخش ببرند که با او آشناست و می تواند به درخواستش ترتیب اثری بدهد، آنوقت با حیرت آمیخته به وحشت متوجه می شود که نام رئیس را نمی داند. بهر حال سرگرد پز شک با کمال ادب و احترام، پلکانی را با نرده آهنی بسیار کوچکی که به طبقه بالا وصل میشد، باو نشان داد. در حال بالا رفتن از پلکان افسری رو به افسر دیگری کرده می گوید: «این یک تصمیم مخوفست! پیر یا جوان، خلاصه زن محترم نیست!» خانم از پلکان تمام نشدنی بالا می رود با این نیت که وظیفه اش را انجام بدهد.

عین همین رؤیا و یاسه بار دیگر با اندک تنبیر ناچیز و صرف نظر کردنی و فاقد معنی باز در عرض چند هفته به وقوع پیوست.

بهین نحو عمل میکند چه اگر ر. را درموجی از محبت غرق می سازد برای این است که تمایل آن نیروی دیگر که همان دل باشد این بود که از او يك فرد کم عقل بسازد و این نیز به سبب جهات خاصی انجام می گرفت که امیال مربوط به نیروی دل به شدت بدان وابسته بوده است. (۱).

در اینجا باین عقیده هستیم که تعبیر رؤیا ممکن است در خصوص ساختمان ذهن چیزهایی به مایا موزد که تا کنون بیهوده آنرا از فلسفه انتظار داشتیم، اما قیاس کاری به این مطلب نداریم و حالا که موضوع تبدیل لباس رؤیا را روشن کردیم، باز بر میگردیم بهمان نقطه ای که از آنجا آغاز کرده بودیم. از خود پرسیده بودیم که چگونه می توان باور داشت که فلان رؤیا با محتوی غم بار خود، در حقیقت همان به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو باشد. می بینیم که چنین چیزی ممکن است منتهی جا بجا شدن در کار است و محتوی غم بار در واقع نقابی است بر چهره امیال و آرزوهای ما و بار عایت دو نیروی روانی مزبور خواهیم گفت که: رؤیاهای غم بار فقط در مرحله سانسور حاوی بسی واقعات غم انگیز هستند اما در واقع شامل اجابت یا به حقیقت پیوستن میلی از امیال می باشند که مربوط به عالم دل (تمایلات) است. اینها رؤیاهای حاوی خواست یا آرزو هستند زیرا هر رؤیایی که تصور شود، اذ دل سرچشمه میگیرد و دل هم مرکز امیال و آرزوهاست و اما عقل که مرکز ملاحظه کار بها و سانسورهاست، در تکوین و تحول رؤیا نقش خلاق ایفا نمیکند و فقط آنرا تفتیش می کند و اگر ما فقط به هم نیروی عقل در خصوص رؤیا توجه کنیم، هیچگاه به شناخت واقعی رؤیا نایل نخواهیم شد و با همان مشکلات و مسایلی روبرو خواهیم گشت که سایر محققان تا کنون در مورد رؤیا ن روبرو بوده اند.

تجزیه و تحلیل باید پرده از اسرار رؤیا بردارد تا معلوم شود که چیزی جز به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو نیست. من چند رؤیا را با محتوی غم بار انتخاب میکنم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازم. عده ای از این رؤیاها، رؤیاهای مربوط به بیماران هیستریکی است و این نوع رؤیاها مستلزم دادن گزارش های مقدماتی مفصل است و گاهی نیز باید در طی آن به جریانات روانی مربوط به بیماری هیستری گریز زد. اما من نمی توانم از این کپییات صرف نظر بکنم هر چند که گزارش قضایا را مشکلتر میسازد.

چنانکه بدان اشاره کرده ام، وقتی که بیماران عصبی را معالجه می کنم، رؤیاهایشان منظمأ موضوع گفت و شنیده قرار میگیرد. من آنوقت همه گونه توجیهات مبتنی بر روانشناسی

(۱) رؤیاهایی از این نوع که به رؤیاهای ریاکارانه موسوم است. کم نیست. مثلاً زمانی که به يك مسأله علمی مشغول بودم، چندین شبحتوالی رؤیاهای نسبتاً نودرهمی دیدم که در طی آن با دوستی که سالهایش از این ترکش کرده بودم، آشتی می کردم خلاصه در دفعه سوم یا چهارم بالاخره موفق به درك معنای واقعی آن شدم و آن این بود که میخواستم بدون قید و شرط از او قهر بکنم و دیگر کمترین احترامی هم برایش قابل نشوم. و حال آنکه رؤیا ظاهراً ریاکارانه ضد این معنی را القاء می کرد، يك «رؤیای ادیبی» ریاکارانه را منتشر کردم که در طی آن قوه متفکر رؤیا، شدیدترین تحریکات خصمانه و آرزوهای جنایتکارانه را در لباس مهر محبت سوزان جلوه گر می سازد. . . . در صحایف بعد (در فصل ششم، تکوین رؤیا) نوع دیگری از رؤیای ریاکارانه را توصیف خواهم کرد.

برای آتھامی آورم و بدمد آنها خود نیز موفق به تشخیص عارضه آنها می شوم و باین مناسبت بیرحمانه بمن حمله می کنند و مرا سنگدل ترین متخصص بشمار می آورند.

بیماران من مرتباً از قبول اصلی که بر طبق آن رؤیا چیزی جز به حقیقت پیوستن خواست ها و آرزو ها نیست ؛ سر باز می زنند و اینک چند نمونه از رؤیا هایی که بر ضد نظریه من ارائه داده و گفته اند که این رؤیا برخلاف نظریه من واجد انجام خواست یا آرزویی نمیشد. یکی از بیماران من که زنی حاضر جواب بود روزی رو بمن کرده گفت: «شما همیشه می گوید که رؤیا چیزی جز يك خواست بر آورده شده یا انجام یافته نیست، من الساعة رؤیایی را برای شما نقل می کنم که درست در قطب مخالف نظریه شما واقع است، شما چگونه ممکن است آنرا با نظریه خودتان توجیه و تعبیر کنید؟ و اینک آن رؤیا:

«میخواهم شامی بدهم ولیکن چیزی جز مقداری ماهی دودی ندارم. خواستم بروم چیزی بخرم ولی ناگهان یادم آمد که روز یکشنبه است و تمام مغازه ها بسته است. خواستم بچند نفر از فروشندگان تلفون بکنم، دیدم تلفون قطع شده است؛ سرانجام مجبور شدم از میل خود دایر بسور دادن سرفظر بکنم.»

طبیعی است که در جوابش گفتم: تنها به کمک تجزیه و تحلیل می توان پی بمعنای این رؤیا برد؛ در هر صورت با شما موافقم که ظاهر آن کاملاً عاقلانه و يك پارچه است و بنظر می آید که بر ضد رأی من مبین انجام آرزو یا خواستی نباشد. و اما کدامست عناصر این رؤیا؟ شما میداند که موجبات يك رؤیا هواره در اوقیات یا قضایای روزهای پیش یافته میشود.»

تجزیه و تحلیل - شوهر بیمار من قصاب عمده فروش است؛ مرد شجاعی است، خیلی فعال است، چند روز پیش ازین باو گفته بودم که خیلی چاق میشود. می خواهد با جاقی مبارزه کند. پس از این صبح ها خیلی زود بلند شده به ورزش خواهد پرداخت و رژیم غذایی خواهد گرفت و دیگر به میهمانی ناهار یا شام نخواهد رفت؛ بیمار من، خنده کنان، بگزارش خود ادامه داده گفت که: شوهر من سر میز مشتریان همیشگی دستورانی که وی مشتری آنست، با نقاشی آشنایی بهم زده که میخواسته است بهر قیمتی که شده تصویر او را بسازد چه قیافه ای بدین گویایی نجسته بوده است؛ اما شوهرش با خشونت معمولی خود جواب داده بوده که بسیار از او متشکر است؛ ولی در واقع فکرش این بود که نقاش مزبور به موقعش يك تکه از گوشت عقب دختر زیبایی را به تمام صورت او ترجیح خواهد داد. مریض من فعلاً شیفته شوهرش است و پیوسته سر بر سرش می گذارد و نیز از او تقاضا کرده است که باو خوابار نهد. اینهمه چه معنی میدهد؟

در واقع این خانم مدت هاست که آرزو می کند که بعد از ظهرها يك ساندویچ خوابار بخورد، اما دلش نمی خواهد این خرج را بکند. البته اگر این مطلب را با شوهرش در میان می گذاشت بی درنگ آرزویش بر آورده میشد؛ اما برعکس از او خواهش کرده است که از دادن خوابار بدو خودداری کند؛ بنحوی که مدتها بتواند با طرح این موضوع سر بر سر او بگذارد.

(آنچه رفت بنظر من زور کی و من در آوردی بود؛ این نوع اطلاعات نا کافی معمولاً سرپوشی است که افراد روی موجبات یا انگیزه های اعمال خود که مایل با نقاشی آن نیستند، می گذارند، مثلاً در نظر بگیر دیدگی از هیپنوتیزم شدگان بر نهایی ما در حین انجام عملی که خواب کننده.» در طی خواب مصنوعی دستور آنرا بدو داده بوده است، اگر انگیزه عملش را از او پرسید هوش آنکه

در جواب بگوید: «من خودم نمیدانم چرا دست به چنین کاری زدم! به دلایل ناگفته‌ای می‌بایست دست می‌بازدم موضوع خواب را این بیمار من نیز از همین نوع دلایل بهره‌ایست. چمن متوجه دارم که وی مجبور است برای خویشتن میل ارضاء نشده‌ای خلق بکند و رؤیایش نیز این میل را در نظر او کاملاً ارضاء نشده، جلوه داده است؛ اما ببینیم اصلاً چرا آرزوی ارضاء نشده برای او لازم بوده است؟»

چیزی که تاکنون بذهن او خطور کرده: به تعبیر رؤیا کمکی نکرده است. درین باره پا فشاری کردم و بالاخره پس از مدتی، چنانکه باید و وقتی که باید ما نمی‌توانیم را از پیش پا برداشت، بمن گفت که دیروز بدیدن یکی از دوستانش رفته بوده است و خیلی هم پاین دوست علاقه‌مند است برای اینکه شوهرش همیشه از او به نیکی یاد میکند. خوشبختانه دوستش باریک اندام و لاغر است ولی شوهرش چاق دوست دارد. پس این دوست لاغر از چه صحبت می‌کرد، لابد از میل به چاق شدن خود. نیز بیمار ما از او پرسید: «دوباره کی ما را باینجا دعوت می‌کنید؟ خرداکی‌های شما همیشه عالیست.»

حالا دیگر تعبیر رؤیا آسان شد، میتوانم به بیمار بگویم: «معنی این رؤیا درست مثل این است که درد لثان باو گفته باشید که «بله! من دعوت بکنم تا تو غذای خوب بخوری و چاق بشوی و بیشتر ازین مورد توجه شوهرم قرار بگیری! حالا که این طور شد، حاضرم تا عمر دارم به کسی سود ندهم!» و رؤیا نیز بشما میگوید که قادر به سود دادن نیستید تا بدین وسیله آرزوی شما را دایر باینکه برای زیباتر شدن دوستان نقشی ایفا نکنید، با انجام برساند و تصمیم شوهرتان دایر بر این که دیگر دعوت قبول نکنند تا باین وسیله از چاقی خود جلو گیری بعمل آورده باشد، در واقع اختطاری است بشما که سور باعث چاقی میشود.»

و حال جزیک نکنه باقی نمانده که حقا نیت داء حل ما را تأیید کند و آن وجود ماهی دودیست در رؤیای خانم. ازیشان پرسیدم: «چگونه ماهی دودی در خواب دیدید؟» در جواب گفت: «ماهی دودی غذای مطلوب دوست منست.» اتفاقاً منم این خانم دوست را میشناسم و میدانم که به ماهی دودی بسیار علاقه‌مند است همچنانکه بیمار من بخواویار.

همین رؤیا درخور تعبیر دیگریست که اندکی دقیق‌تر از تعبیر بالا است و حتی می‌توان گفت که یک کیفیت فرعی و درجه دوم موجب ضرورت آن شده است؛ این دو نوع تعبیر با توجه به مناقض هم نیستند بلکه مقوم و مؤید همدو نمونه گویایی است ازین موضوع که رؤیا هم مانند ما تنماید پدیده‌های روانی شامل دو معنی است. خلاصه از آنچه رفت آشکار شد که بیمار ما همزمان غور در رؤیای خود که شامل خواستی ارضاء نشده است، باین موضوع که چگونه خواستنی انجام نیافته برای خود ایجاد کند، نیز می‌اندیشیده است (میل به ساندویچ خوابی). دوستش نیز آرزوی از آرزوهای خود را بدو گفته بود (آرزوی چاقی). البته اگر بیمار ما خواب دیده بود که یکی از آرزوهای رفیقش با انجام نرسیده است، جای شکفتنی نبود چه وی خواهان آنست که آرزوی مورد بحث رفیقش به انجام نرسد. ولیکن خواب می‌بیند که یکی از خواست‌های خودش برآورده نمیشود. رؤیا معنای دیگری حاصل میکند مشروط باین که در طی آن عوض این که سخنی از بیمار ما مطرح شود، تمام حوادث گرد رفیقش دور بز تدا این که خودش را جای رفیقش تصور بکند و ببارت دیگر خود را با او یکی پندارد. بنظر من بیمار ما نیز خود را با او یکی پنداشته، و بدلیل همین یکی شدن، در زندگانی

واقع است که میلی تحقق نیافته برای خود ایجاد کرده است. و اما یکی شدن هیستریکی یعنی چه؟ برای توضیح این موضوع باید اندکی وارد آن شویم. یکی شدن در مکانیزم بیماری هیستری عامل بسیار مهمی است. و به همین واسطه است که بیماران مبتلی به هیستری میتوانند وسیلهٔ تظاهرات مرضی خود حالات درونی عدهٔ زیادی از افراد را علاوه بر حالات درونی خود ظاهر سازند و به اصطلاح می‌توانند بنحوی عوض عده‌ای از افراد رنج ببرند و به تنهایی تمام نقش‌های مختلف يك نمایشنامهٔ ترازوی را بازی کنند. و این که میگویند مبتلایان به هیستری مقلدهستند و در تقلید از نشانه‌های مرضی دیگران که در آنها مؤثر می‌افتد، استعداد خاصی دارند، از همین جاست. بطوری که يك اظهار هم‌دردی ساده ممکن است باعث پیدایش خود مرض در آنها بشود. اما آنچه در دستور بالا گفته شده مربوط است به چگونگی جریان روانی تقلید هیستریکی. و حال آنکه خود این جریان روانی قابل بحث است و همچنانکه مثالی آنرا اثبات خواهد کرد، این جریان (Processus) روانی در واقع جواب گوی يك سلسله استنتاج‌های ناخود آگاهانه است. در مثل اگر پزشکی زن مرضی را که مبتلی به يك قسم دعه است شبی در اطاقی میان سایر بیماران بگذارد، وقتی که بهنگام صبح متوجه شود که این عارضهٔ هیستریکی بدیگران نیز سرایت کرده است، تعجب نخواهد کرد و با خود خواهد گفت که بیماران شاهد این عارضه بوده و آنرا تقلید کرده‌اند و این نیست مگر يك سرایت روانی. بله. اما سرایت روانی تقریباً بشیوه‌ای صورت میگیرد که ذیلامی آید. بیماران معمولاً به احوال یکدیگر پیش از این شک آگاهند و پس از عیادت پزشک که باز متوجه هم‌دیگر میشوند در مثل اگر یکی از ایشان امروز دستخوش بحرانی شود فرداست که سایر بیماران به علت آن پی ببرند و این علت ممکن است رسیدن يك نامهٔ خانوادگی یا به یاد آوردن فلان غم‌عاشقانه یا موارد مشابه دیگر باشد، اینجا است که دلسوزیشان به جوش می‌آید و بطور ناخود آگاهانه چنین استدلال می‌کنند: اگر این نوع موجبات باعث چنان عوارضی یا بحرانی می‌شود، من هم ممکن است دچار همین بحران باشم برای این که همین موجبات در من نیز هست. چنانچه این استدلال ها بطور خود آگاه انجام بگیرد، هنگام تصور عوارض مزبور، بیمار دچار قلق و نگرانی خواهد شد اما چون بیمار بطور ناخود آگاه به چنین استنتاج‌هایی دست می‌زند، این است که عین همان عارضه یا بحران و یا نشانهٔ مرضی در وی بروز میکند، پس یکی شدن تقلید ساده‌ای نیست بلکه تخصیص دادن بخود است بدلیل وجود يك علت مرضی واحد و در واقع مبین يك درست مثل اینکه، و مربوط است به يك قسم اشتراکی که در عالم ناخود آگاه پابرجا مانده است.

یکی شدن اغلب اوقات در مبحث هیستری مبین يك اشتراك جنسی است چه فرد مبتلی به هیستری؛ البته نه منحصرأ بلکه مرجعاً با اشخاصی یکی می‌شود که با آنها روابط جنسی داشته یا در داشتن روابط جنسی با فرد مبتنی یا آنها مشترك بوده است، و انگهی زبان مسئول این استنباط است چه در زبانها هیچ است که عاشق و معشوق «یکی» روح هستند اندر دو بدن. تخیل هیستریکی، مانند رؤیا، برای یکی کردن باین امر اکتفا می‌کند که روابط جنسی، مورد توجه آدمیزاد است، بدون اینکه، از طرف دیگر، این روابط واقعی باشد. بنابراین بیماری که با گذاشتن خود به جای دوستش در طی رؤیا و یا ایجاد يك نشانهٔ مرضی (نشانهٔ مرضی میل ارضاء نشده) که موجب اتحاد او با دوستش می‌شود، حسادتش را (حسادتی که خودش هم می‌داند که غیر موجه است)

برسد او ابراز می‌دارد، در واقع از قواعد طرز تفکر هیستریکی پیروی میکنند. (۱) یکی دیگر از بیماران من که خانمی بود و در حاضر جوابی از تمام خیال‌با فان دیگر من چیره دست تر بود، بنحو ساده تری با نشان داده است که چگونه عدم تحقق فلان خواست ممکن است نشانه تحقق خواست دیگری باشد. روزی برایش گفته بودم که رؤیا در واقع به حقیقت پیوستن خواست یا آرزوست، روز بعد در خواب دید که با مادر شوهرش عازم دینه است. من می‌دانستم که وی چقدر تفلّا کرده بود که تابستان را نزد مادر شوهرش نگذراند، و نیز می‌دانستم که چند روز پیش با اجازه یک خانه دهقانی در محلی که با محل سکونت مادر شوهرش فاصله زیادی داشته از شر این اضطراب رها شده بوده است و اما رؤیا درست برعکس این کمال مطلوب را نشان داده بود، آیا این رؤیا تئوری مرا نقض نمی‌کند؟ مطمئناً میشد برای فهم آن بهمان نتیجه اش بسنده کرد و بر ضد تئوری من رأی داد ولیکن خواستش این بود که تئوری مرا لکه دار کند و این خواستش نیز در طی رؤیایش انجام یافته بود. اما میل او دایر باینکه من اشتباه می‌کنم و تئوری من بی‌ارزش است، با اینکه در مورد خانه روستایی به تحقیق پیوسته است؛ در حقیقت به یک موضوع جدی تری مربوط بوده است. چه در همان او ان عناصری که باروانکای او بدست آورده بودم. چنین استنباط کرده بودم که می‌بایستی در دوره‌ای از زندگانی حادثه مهمی رخ داده باشد که از لحاظ بیماریش حایز اهمیت بسیار بوده است اما او به دلیل اینکه چیزی از این حادثه به یاد ندارد آنرا انکار کرده بود. اندکی بعد آشکار شد که حق با من بوده است پس میل او دایر به اشتباه من که در رؤیایش به صورت مسافرتی با تفاق مادر شوهر به دینه در آمده بوده، در باطن جوابگوی این خواست بسیار طبیعی بوده که حادثه مورد نظر من بهیچوجه در زندگانی او به وقوع نپیوسته است و من درین باب اشتباه کرده بودم.

در اینجا به خود اجازه می‌دهم که بدون تجزیه و تحلیل فقط و فقط به مدد یک حدس؛ مورد بی‌اهمیت زیر را که برای یکی از دوستان قدیم که مدت هشت سال متوسطه را با او همدرس بوده‌ام، اتفاق افتاده است، تبیین کنم. روزی در یک مجمع کوچک که رفیق ما هم در آن شرکت داشت من این عقیده تازه را ابراز کردم که رؤیا چیزی جز به حقیقت پیوستن یک خواست یا آرزو نیست، رفیق ما به خانه بازگشت و خواب دید که در تمام محاکم محکوم شده است. شغل وی و کالت دادگستری بود. و این رؤیا ظاهراً ناقض عقیده من در مورد رؤیا بطور کلی بود. خلاصه به شکایت نزد من آمدم و من یا گفتن این جمله که نمی‌توان در تمام محاکم حاکم شد، شش او را از سر خود باز کردم ولیکن با خود گفتم: جای تعجب است! من در تمام مدت هشت سالی که با وی همدرس بودم همیشه شاگرد اول بودم و او شاگرد متوسطی بیش نبود و حال از رؤیایش معلوم می‌شود که هیچگاه نمی‌خواستند که از دهان من حرف در سنی در بیاید و این خواستش نیز در ضمن رؤیایش به انجام رسیده و حرف یا عقیده من بزعم او درست و مطابق با واقع در نیامده است.

(۱) من خود از آوردن این قسمتها که مربوط به آسیب‌شناسی روانی هیستری است، پشیمانم چه به سبب یکبارچگی، کمتر جنبه توضیحی دارد ولیکن اگر همین قضاوت بپراکنده این موضوع را بتواند اثبات کند که میان رؤیا و بیماریهای روانی رابطه محکمی وجود دارد؛ غرض من حاصل است.

یکی از بیماران من رؤیایی را برای من حکایت کرده است که از موارد بالا غم انگیز تر است و بنظر ناقل، فاضل شودی و رؤیا - آرزو، می آمد. این دختر به من گفت: « شما می دانید که خواهرم دیگر جز يك پسر ندارد و نامش شارل است و پسر ارشدش، اتورا از دست داده است. زمانیکه من در منزل او زندگانی می کردم، اتو را دوست داشتم و خودم او را تربیت کرده بودم. هرچند که شارل را دوست دارم ولیکن این دوستی به پایه دوستی من و اتو نمی رسد. امشب خواب دیدم که مرده شارل را جلو خود می بینم که در تابوت کوچک خود دراز کشیده و دستهایش بهم متصل شده است، و شمع های مومی بزرگی در اطرفش قرار دارد. درست همان منظره ای بود که موقع مرگ اتو کوچولو دیده بودم شما می دانید که چقدر از مرگ او متأثر شده ام.

خوب این رؤیا را به چه می توان تعبیر کرد؟ شما مرا می شناسید، آنقدر بی عاطفه نیستم که خواهان یا آرزومند مرگ فرزند منحصر به فرد خواهرم باشم. تعبیر رؤیای من اینست که من مرگ شارل را به مرگ اتو که خیلی دوستش داشتم، ترجیح می دادم؟

با اطمینان دادم که این تعبیر آخری درست نیست. پس از لحظه ای درنگ توانستم تعبیر واقعی رؤیایش را برای او بگویم بطوری که خودش هم آنرا تأیید بکند.

البته من از عهده این کار برآمدم برای اینکه به تمام زندگانی نايم آشنا بودم. نايم خیلی زود یتیم شده و در خانه خواهرش که خیلی بزرگتر از او بود، تربیت شده بود، درین حیض و بیض مردی از آشنایان خانوادگی خواهرش تأثیر عمیقی در روح او گذاشته بود. در وهله نخست چنین بنظر می رسید که این عشق لsbته فاش شده شاید با ازدواج به پایان برسد اما معلوم نشد به چه دلیل خواهرش ازین کار جلو گرفت. پس ازین جدایی، مردی که مورد علاقه مریض واقع شده بود، از رفتن به آن خانه احتراز کرد و چون این مریض نیز پس از مرگ اتو که مالک تمام محبتش شده بود، آن خانه را ترک کرده، زندگانی مستقلی برای خود برگزیده بود اما نتوانسته بود از قید محبت دوست خانوادگی خواهرش وارد - غرورش بدو حکم می کرد که از عشقش صرف نظر بکند، اما نتوانسته بود به هیچیک از خواستگاران بعدی دل ببندد. وقتی که اعلام میشد که این مرد در فلان محل سخنرانی دارد (این مرد ادیب و معلم بود) بهرنحوی که بود در جرگه شنوندگان قرار می گرفت و ازین گذشته پیوسته در کمین دیدار او بود. بیاد دارم که یکبار به من گفته بود که فلانی امشب به کنسرت می رود و من هم برای ملاقاتش به آنجا خواهم رفت، و این مطلب را روز پیش از رؤیا به من گفته بود و کنسرت نیز در همان روزی که رؤیا را برای من نقل کرد؛ انجام می گرفت بنا برین توانستم با سانی خوابش را تعبیر کنم و از او پرسیدم: آیا آن حادثه را که موقع مرگ اتو به وقوع پیوست به یاد دارد. بی درنگ در جواب گفت: « یقیناً چمن آنوقت پر و فوسور را که مدتی بود ندیده بودم و تازه از مسافرت برگشته بود، کنار تابوت اتو کوچولو دیدم.»

این همان چیزی بود که من دنبالش می گشتم. پس رؤیایش را به ترتیب ذیل تعبیر کردم: و اگر شارل هم بمیرد، چنان حادثه ای اتفاق خواهد افتاد چه در آنوقت یقیناً نزد خواهرتان خواهید بود و پر و فوسور هم برای مرض تسلیت به آنجا خواهد آمد و شما درست در همان شرایط پیشین بار دیگر موفق به دیدارش خواهید شد. رؤیای شما مبین همین میل به دیدار اوست که

باطناً با آن در کشمکش هستید و من می‌دانم که بلیط کنسرت نواز سازه در جیب شماست .
رؤیای شما ، رؤیای عجولانه‌ایست چه حادثه‌ای امشب را چند ساعت دودر از وقوع آن به شما
نمایش داده‌است .

او علناً برای کتمان میلش وضعی را بر گزیده بود که معمولاً برای سرکوب کردی چنین
آرزوهایی مناسب است ، آنچنان در عزایش فرو رفته می‌نمود که گویی قادر نیست به چیز
دیگری بیندیشد . و حال آنکه کاملاً ممکن است ، در همان وضع واقعی چنانکه رؤیا با امانت
آن را نشان داده بود ، در کنار تابوت بچه‌ای که آنهمه مورد علاقه‌اش بود ، نتوانسته باشد از
سرکوب کردن عشقش به کسی که مورد محبتش بود و مدت‌ها می‌شد که یکدیگر را ندیده بودند ؛
بخوبی برآید .

یکی دیگر از بیماران خوابی مشابه دید ولی پنحو دیگری تبیین شد . این زن که در
گذشته ذهنی تند و خاطری خوش داشته بوده است ، باز در طی ممالجه از راه اندیشه‌هایی
که به ذهنش خطور می‌کرد ، همین صفات را بروز داد . در طی رؤیایی دراز دختر پانزده ساله
منحصر به فرد خود را دید که به حال مرگ در جمعبه‌ای دراز کشیده است این خانم بزعم
خودش می‌خواست از این رؤیا حربه‌ای بر ضد نظریه‌ی من بترشد . اما جمعبه مزبور بدو فهماند
که باید به نحو دیگری آن را در نظر بگیرد (۱) . موقع تجزیه و تحلیل پیادش آمد که شب
پیش از رؤیا در مجمعی از کلمه انگلیسی «Box» (جمعبه) و ترجمه‌های ممکن آن در زبان
آلمانی سخن به میان آمده بود از قبیل: جمعبه ، آلوئک ، صندوق . سیلی و غیره . قسمتهای
دیگر رؤیای مزبور این حدس را به من القاء کرد که وی متوجه قرابت بین کلمه «Box»
(بوکس) انگلیسی و کلمه «Büchse» (بوخس) آلمانی شده بوده و در خاطر داشته بوده
است که معنای عامیانه کلمه آلمانی مزبور همان اعضاء تناسلی زن است . پس با توجه به معلومات
خود در خصوص تشریح توصیفی ، میشد حدس زد که تصویر دختر که در جمعبه در حکم تصویر
چنین بچه بود در رحم مادر . وقتی که باین مرحله از تبیین و توجیه رسیدم ، اعتراف کرد
که تصویر رؤیا درست مطابق است با یکی از خواسته‌ها و آرزوهایش چه او هم مثل عده زیادی
از دوشیزگان بهیچوجه از آبستنی خود خشنود نبوده و چندین بار خواهان مرگ بچه‌شده
بوده است و حتی در طی يك بحران عصبی که پس از مرافقه با شوهرش ، بدو دست داده بود ؛
محکم به شکم خود زده بوده است تا بچه بیفتد . بنابراین تصویر بچه مرده در ضمن رؤیا در
واقع به حقیقت پیوستن یکی از آرزوهایش بود منتهی میلی که فراموش شده بود و پانزده سال
از آن می‌گذشت و البته جای تعجب نیست که چرا بوقت تحقق پس از موقع چنین آرزوهای ؛
ناهم از باز شناختن آن عاجز می‌ماند زیرا بسا چیزها درین فاصله زمانی عوض می‌شده است .
وقتی که از رؤیاهای مشخص نوعی یا نمونه‌ای (Typique) سخن به میان خواهم آورد
به گروهی از آن بر می‌خوریم که این دورویای بالا بدان تعلق دارد ، و آن رؤیاهایی است که
موضوع اصلی در آن ، گرد مرگ یکی از اقوام مورد علاقه چرخ زند ، آنوقت به مدد نمونه‌های
تازه دیگری ، نشان خواهم داد هر چند که محتوی این نوع رؤیاها کمتر از طرف ناایم «خواسته»

(۱) جمعبه مزبور در این رؤیا همان نقشی را ایفا می‌کند که ماهی دودی در رؤیای سوری
که داده نشد .

شده باشد، باز باید آنها را در زمره رؤیاهای حاوی اجابت آرزو، به حساب آورد و یکسان تعبیر کرد. رؤیای ذیل متعلق به بیماران من نیست بلکه آنرا به یکی از دوستان حقوق دان خود مدیون هستم که بسیار هوشمند است. وی این رؤیا را بدان سبب برای من حکایت کرد که مرا از تعمیم عجولانه نظریه ام در مورد رؤیا همان خواست یا آرزوی انجام یافته است، باز دارد. باری چنین حکایت کرد: «خواب دیدم که باز و به بازوی زنی به در خانه خود رسیدم. اتومبیل مسدودی توقف کرد و مردی بطرف من آمد و پس از اینکه بان نشان دادن مدرکی به من فهماند که پلیس است، اخطار کرد که به همراه او بروم. من هم از او خواستم که به من مهلت بدهد تا به کارهایم سرو صورتی بدهم. شواهداً خیال میکنید که من آرزو کرده بودم بزندان بروم؟» - «البته باید بگویم نه آیا می دانید به استناد چه جرمی؟» - «بله، خیال می کنم برای بچه کشی.» - «بچه کشی؟ شما که می دانید در این مورد مادر مجرم است!» - «راست است!» - «خوب در چه شرایطی این خواب را دیدید، شب پیشی چه گذشته بوده؟» - «دلم میخواهد این را دیگر برای شما تعریف نکنم برای اینکه يك کمی خصوصی است؟» - «با این وجود باید آنرا بدانم و گرنه تعبیر نمی کنم.» - «پس. باشد. من آنشب را در خانه خودم نبودم، بلکه در خانه خانمی گذراندم که خیلی باو علاقه دارم. وقتی که بیدار شدیم، صبح بود و باز با هم مشغول شدیم. من دوباره بخواب رفتم و این خواب را دیدم.» - «این زن شوهر دارد؟» - «بله.» - «خوب شما نمی خواهید بچه داشته باشید؟» - «نه، نه؛ برای اینکه ممکن است، باعث آبروریزی شود.» - «پس با او بطور طبیعی طرف نمی شوید؟» - «البته مواظبم که به موقع خودم را پس بکشم.» - «آیا نباید حدس بزنم که موقع شب چندین بار این عمل را کردید، کاملاً مطمئن نیستید که موقع صبح نیز موفق شده باشید؟» - «البته کاملاً ممکن است.» - «پس رؤیای شما در واقع انجام یکی از امیال شماست. این رؤیا تقریباً به شما اطمینان می دهد که بچه درست نکرده اید یا به عبارت دیگر بچه را کشته اید و اینهم آرزوی شما بود و من میتوانم به آسانی به مطالب میانجی دیگری در این مورد اشاره کنم. آیا بیاد دارید که چند روز پیش در خصوص بدبختیهای ازدواج و نامعقول بودن عملی که وسیله عدم انعقاد نطفه است و از این بردن چنین راپس از ملاقات تخمک و اسپرماتوزوئید، مانند يك جنایت کفر می دهند، با هم صحبت کردیم و بعد به مجادله قرون وسطی در مورد لحظه ای که روح وارد جنین می شد و از آن پس در صورت از بین رفتن جنین ممکن بود بگویند که قتل واقع شده است، پرداختیم. یقیناً همینطور منظومه دهشتناک لوزو را خوانده اید که چگونه وی در طی آن بچه کشی و احتراز از آبستنی را در يك ردیف قرار میدهد.» - «عجیب است، همین امروز بعد از ظهر اتفاقاً درباره لوزو فکر میکردم.» - «اینهم باز آنمکاسی است از رؤیایان. و من باز در طی همین رؤیا تحقق میل های فرعی و درجه دوم را به شما نشان خواهم داد. شما بازو به بازوی خانمی به در خانه تان رسیدید. پس شما او را به خانه خودتان می بردید و با او

(۱) اغلب اتفاق می افتد که رؤیا را ناقص تعریف می کنند و به وقت تجزیه و تحلیل تازه قطعات فراموش شده پیدامیشود آنوقت از همین قطعات فراموش شده می توان کلید تمام تعبیر را بدست آورد. درین باب مراجعه شود به آنچه اندکی بعد درباره موضوع فراموشی رؤیا خواهیم گفت.

ازدواج می‌کردید و حال آنکه در واقع شب را در خانه اوبر برده بودید. موضوع اینکه انجام خواست شما که تمینه اصلی رؤیای شما را تشکیل می‌دهد؛ به صورتی تلخ و ناخوشایند جلوه کرده است پیش ازیک علت دارد. شما لایه در کتاب من در خصوص علت ظهور خلجان در امراض عصبی؛ دیده‌اید که من علت مهم ظهور خلجان را نزد این دسته از بیماران همان جماع منقطع دانستم. و موضوع اینکه جماع‌های منقطع متعدد موقع شب، اثر ناخوشایندی در شما گذاشته که جزء عناصر رؤیای شما به حساب آمده است؛ مؤید نظرات منست و نیز خودتان به دلیل اینکه رؤیای ناخوشایند بوده نمی‌خواستید باور بکنید که در واقع حاوی تحقق و انجام آرزو پتان بوده است. اما موضوع بچه کشی را هنوز توجیه نکرده‌ایم، چگونه ممکن است جنایتی مرتکب شوید که تا این اندازه خاص زنهاست؟ - «من باید نزد شما اعتراف بکنم که چند سال پیش وارد چنین ماجرای بی‌بهره‌ای شده‌ام چه من باعث شدم که دوشیزه‌ای با ستم جنین مانع افشای روابطش با من شود. طبیعتاً در انجام این عمل کمکی ندادم اما مدت‌ها اسیر این خلجان و دغدغه خاطر بودم که مبادا ماجری کشف شود.» - «منوجهم؛ این خاطر سبب شده است که شما برسید از اینکه مبادا به موقع خودتان را نکشیده باشید و در نتیجه نطفه بسته شده باشد.»

پزشک جوانی که سردرس من حاضر بود، این رؤیا را از دهان من شنید و آنچنان از آن متأثر شد که دوباره عین همان را در خواب دید منتهی افکارش را در یک زمینه دیگری جایجا کرده بود. چند روز پیش اظهارنامه مالیاتی خود را که صحیحاً حاکی از درآمدش بود؛ به‌داری تسلیم کرده بود چه درآمدش اندک بود و چندان احتمال اشتباه نمی‌رفت. خواب دید که یکی از رفقایش پس از یکی از جلسات کمیسیون مالیاتی به دیدنش آمده و با او گفته است که تمام اظهارنامه‌ها پذیرفته شده مگر مال او که بدگمانی همگی را برانگیخته است و وی باید به این جهت مبلفی به عنوان جریمه بپردازد. البته این رؤیا هم حاکی از انجام خواست یا آرزویی است؛ چه او دلش می‌خواست مردم او را پزشکی که پول بسیار بدست می‌آورد؛ به حساب آورند. این رؤیا انسان را بیاد ماجرای بسیار معروف آن دوشیزه می‌اندازد که با توصیه کردند فلان خواستگار را قبول نکند بدلیل اینکه مردی خشن است و همینکه زنش شد؛ کتکش خواهد زد. و دوشیزه جواب داده بود که: «کاشکی از همین حالا کنتم می‌زد!» آنقدر دلش می‌خواست شوهر بکند که نه همان کنگ را به جان می‌خرید بلکه آنرا آرزو می‌کرد.

اگر رؤیاهای متداولی را که با دلیل برآورده نکردن امیال و آرزوها یا واجد بودن حوادث نسبت به ناخوشایند؛ ظاهراً ناقض نظریه من جاوه می‌کنند، تحت عنوان رؤیاهای ناقض میل نام ببریم؛ باز متوجه خواهید شد که این رؤیاها با دلیل چنین می‌نمایند که یکی از آن میان را هر چند که در زندگانی و در رؤیای افراد نقش مهمی را ایفا میکند؛ هنوز آنرا مطرح نکرده‌ام و یکی دیگر همان میل پنهان گان خوابست باینکه من در نظریه خود اشتباه می‌کنم. این نوع رؤیاها مرتباً در جریان معالجه دست می‌دهد مخصوصاً موقعی که مریض مقاومت می‌کند و من بهمین بهانه می‌توانم با ارائه نظریه خود بهر یک از بیماران که در مقابل من مقاومت می‌کنند؛ چنین رؤیایی را عمداً در آنها بوجود آورم (۱) و بناچار حدس می‌زنم که عده‌ای از خوانندگان من نیز مصداق

۱ - رؤیاهای ناقض میل از این نوع، بارها از طرف شنوندگانم درین سال‌های اخیر، من

بقیه در صفحه ۱۲۴

همین موضوع هستند؛ چه اینان در ضمن رؤیا؛ برای ارضاء میل خود دایر باینکه من در اشتباه هستم؛ فلان آرزوی خود را رد می کنند و زیر بار آن نمی روند .

واپسین رؤیایی که از بیماران خود ذیل نقل خواهم کرد؛ واجد همین خصیصه است .
دوشیزه ای که برای ادامهٔ مالجهٔ من می بایستی با نظر افراد خانوادهٔ خود و همه کسانی که به خواهش افراد خانواده به کمک آمده بودند؛ مبارزه بکند؛ چنین خواب دید:
«در خانه جلوی او را می گیرند تا دوباره نزد من نیاید؛ آنوقت این موضوع را پیش میکشند که من با و قول داده ام که در صورت لزوم مجازاً معالجه اش کنم ولی من با و جواب دادم که: «در مورد پول اهل مدارا نیستیم.»

البته در اینجا پیدا کردن اجابت خواست یا آرزو چندان آسان نیست اما در تمام موارد مشابه حل معمای فرعی کمک به حل معمای اصلی میکند . خوب ببینیم این کلمات که او در دهان من می گذارد از کجا ناشی میشود؟ یقیناً من خودم هیچوقت ازین حرفها با او نزدم اما یکی از برادرهایش؛ درست آن برادری که در اونفوذ بیشتری دارد از راه لطف چنین چیزی را دربارهٔ من انتشار داد. پس هدف رؤیایش همان حق دادن برادرش بوده است و این موضوع را فقط در رؤیا آرزو نمی کند بلکه محتوی زندگانی و علت بیماریش نیز همینست . پزشکی بنام شتار که رؤیای خود را که ظاهراً با نظریهٔ «میل» منافات داشت؛ تبیین کرد: «در بند آخر انگشت سبابه ام نخستین زخم سیفیلیسی پیدا شده و آنرا مشاهده می کنم.» خوب؛ محتوی این رؤیا آنقدر تلخ و ناخواستی است که نایم حتی حاضر به تجزیه و تحلیلش نمی شود اما وقتی آنرا تجزیه و تحلیل بکنیم متوجه می شویم که «زخم نخستین» در واقع همان «محبت نخستین» و یا «نخستین عشق» است و به قول شتار که این زخم موحش و در واقع انجام آرزویی است که اذ لحاظ قدرت تأثیر بسیار شدید بوده است .

دومین انگیزه یا علت رؤیاهای ناقض میل آنقدر به ما نزدیک است که بیم آن می رود که متوجه آن نشویم؛ چنانکه خود من نیز مذهبهای جدید متوجه آن نشده بودم . در طبیعت جنسی بسیاری از افراد عناصر هاروشیستی وجود دارد که از تبدیل تمایلات حمله آمیز و سادیکی به شد خود، پدید آمده است .

این نوع افراد را مازوشیست «ایدالی» می نامیم؛ مشروط بر اینکه لذت خود را در رنج جسمانی جستجو نکنند بلکه آنرا در غم و غصه و سرشکستگی خود پیدا کنند . آشکار است که این اشخاص ممکن است خوابهایی ناقض میل یا آرزو و آغشته به رنج و آلم ببینند و حال آنکه همین درد اذ لحاظ آنها عین آرزو و کمال مطلوب باشد و تمایلات مازوشیستی شان را تسکین بدهند و اینک رؤیایی ازین نوع: «مردی که چندین سال پیش بسیار موجب آزار برادرش شده است (برادری که از او بزرگتر و مورد تمایل جنسی او بود) و قفلاً بکلی تغییر خو و منش داده است، خوابی دیده است که مرکب است از سه قسمت: الف، چگونه برادر بزرگترش او را تشریح می کند. ب، چقدر زیبا هستند دو مردی که با هم روابط جنسی دارند؛ ج برادرش بنگاه عمومی خود را که نایم وعدهٔ ادارهٔ آنرا در آینده

ارائه داده شده است، این رؤیاها در واقع در حکم عکس العمل آنهاست در برابر این نظریه که رؤیا چیزی جز بهیض پیوستن آرزو یا میل نیست .

بخود می داده فروخته است . نایم وقتی که بیدار می شود؛ غمین می گردد و حال آنکه این رؤیا؛ خود يك حاوی میل مازوشیستی است که می توان آنرا بنحوظ ذیل تعبیر کرد: خوشا به احوال من که برادرم برای تلافی پدرقناریهای سابقم بنگاهش را فروخته است .

امیدوارم اندیشه ها و رؤیاهایی را که بتوان نمونه تاکنون ذکر کرده ام؛ لااقل بطور موقت برای قبول این مطلب که رؤیاهای غم بارهم سرانجام به همان رؤیاهای مربوط به تحقق میل و آرزو؛ منجر می شود، کافی باشد ؛ علاوه باز در صحایف آینده به موضوع رؤیاهای ناخوشایند برخواهم گشت . به نظر من کسی نیست که این موضوع را حمل بر تصادف کند که تعبیر این نوع رؤیایا همواره شامل امور نیست که انسان عاصداً عالماً، نه بدان می اندیند و نه از آن حرفی می زند. احساسات دردناکی که این رؤیایا در نایم احیاء می کنند؛ به نظر من؛ عین همان نفرت ویا انزجار است که مارا فرا می گیرد موقعی که می خواهیم این امورا مورد بررسی قرار بدهیم یا جایی آنرا نمایان سازیم. البته این نفرت مانع ازین می شود که ما امور مزبور را به حساب بیاوریم و اغلب هم تسلیم می شویم؛ و حال آنکه باید بر آن مسلط شد. اما این احساس نامطلوب که در رؤیا مجال جلوه گری پیدامی کند؛ وجود میل یا آرزویی را نفی نمی کند؛ چه در نهاد هر فردی آرزوهایی هست که مایل نیست آنرا حتی برخ خودش بکشد. حال می توانیم میان خصیصه ناخوشایند و نامطلوب این رؤیایا و موضوع تبدیل لباس در رؤیا بطور کلی رابطه ای برقرار سازیم و چنین استنباط کنیم که رؤیا بدین نحو جایجا شده است و انجام یا به حقیقت پیوستن میل آنچنان درمی آن تغییر لباس داده است (البته به علت همان نفرت یا انزجاری که نسبت به خود موضوع رؤیا یا نسبت به میل یا آرزویی که در بطن آن نهفته است در نایم وجود دارد و می خواهد آنرا به عقب براندو؛ بعبارت بهتر؛ سرکوبی کند) که خود نایم نیز از عهد؛ باز شناختن آن بر نمی آید .

بدینمه نوال جایجا شدن در رؤیا در نظر ما با موضوع سانسور یکی است. پس برای آنکه همه جزئیاتی را که در خصوص موضوع رؤیا از طریق تجزیه و تحلیل آموخته ایم در تریف خود از رؤیا گنجانیده باشم، چنین گویم: رؤیا در واقع همان انجام خواسته ها و آرزوهای (پس رانده و سرکوبی شده) است ؛ (در لباس میل) . (۱)

باقی می ماند نوعی از رؤیا با محتوی غم بار که به کابوس معروفست و کمتر آنرا به دیده رؤیای واجد تحقق آرزو نگریسته اند و لیکن من درینجا کاملاً به اختصار می گویم که کابوس ها نیز تابع همان قاعده پیشین است و واجد مشکل جدیدی نیست؛ و برای درک آن فقط باید به موضوع

۱- یکی از شاعران بزرگ معاصر ما که بقول معروف از روانکاو و تعبیر رؤیا خوش نمی آید، ت. شپیتلر ، با این وجود خودش تقریباً فرمولی مشابه و یکسان با فرمول من برای تریف رؤیا پیدا کرده است ، « رؤیا همان جلوه جا بجاشده امیال و آرزوهای پس رانده شده است با ظاهری دروغین و نامی مستعار » (از کتاب تجارب کودکی من اکتبر ۱۹۱۳).

درینجا ، پیش از آنکه مطالب آورنده را گفته باشم ، باین نکته اشاره می کنم که **الوراک** چگونه فرمول مزبور را تغییر داده و وسیع تر کرده است . « رؤیا معمولاً انجام امیال جنسی مناهی هفت کنونی را با هیأتی یزک کرده و با لباسی کتابه آمیز بازمینه ای از عناصر جنسی سرکوبی شده ایام کودکی ، به نایم عرضه می کند » (از رؤیایی که بنحودی خود تعبیر میشود)

خلجیان توجه داشت .

خلجانی که بهنگام رؤیا عارض مامی شود ظاهراً جز از طریق خود محتوی رؤیا قابل توجیه نیست ولیکن وقتی که رؤیا را تعبیر می کنم متوجه می شوم که محتوی از توجیه خلجیان عاجز است همانطوری که تجسماتی که با فلان ترس پیچیده همراه است خلجیان آن را توجیه نمی کنند. درست است که مثلاً ممکن است از پنجره بیفتیم و این شرط عقل است که بهنگام خم شدن از پنجره جانب احتیاط را رعایت کنیم ! اما معلوم نیست چرا ترس پیچیده مربوط به همین موضوع افتادن از پنجره با آنهمه خلجیان توأم است و مریض را تعقیب می کنند حتی در مواقعی که وی دلیلی برای آن نمی بیند پس با آنچه گذشت؛ برای ترس های پیچیده و کابوس های خلجیان انگیزه یک نوع توجیه لازم است. خلجیان به تجسماتی که به همراه آنست فقط لجیم شده است و گرنه از جای دیگری سرچشمه می گیرد .

رابطه عمیقی که میان خلجیان ناشی از رؤیا و خلجیان مبتلایان به امراض عصبی وجود دارد، کمکم می کنند که برای تعبیر و توجیه اولی به توجیه دومی حواله دهیم سابقاً در کتاب کوچکم در خصوص خلجیان مبتلایان به امراض عصبی (نوروز) این موضوع را مطرح کردم که خلجیان مربوط به امراض عصبی از حیات جنسی ناشی می شود و مربوط است به یک **لی پیدو** که از مقصدش منحرف شده و مورد استعمال قرار نگرفته است . بدآ این نحوه توجیه پیش از پیش صحت خود را اثبات کرد. پس میتوان ازین موضوع نتیجه گرفت که کابوس ها در واقع همان رؤیا های جنسی است که **لی پیدو** (بمعنای شهوت بطور اعم در قاموس فرویدی .م.) در آن بخلجیان مبدل شده است ، در فصول آینده فرصت مناسبی پیش خواهد آمد تا با تجزیه و تحلیل چند رؤیای مربوط به مرضای عصبی ؛ قاعده من بوردا تسجیل کنم. در تکمیل نظریه خود را جمع به رؤیا ، شرایط کابوس (بخنك) و درجه مطابقت و موافقت آن را با رؤیا های حاوی میل یا آرزو و ادسی خواهم کرد .

•*•

فصل پنجم

عناصر و منابع رؤیا

پس از تجزیه و تحلیل رؤیای ایرما و مشاهده این موضوع که رؤیای مزبور منضم انجام یا بحقیقت پیوستن خواستی است، این سؤال را مطرح کرده بودیم که آیا این موضوع کلی و درباره همه رؤیاها صادق است یا نه. البته بعدها نیز در طی کار تمبیر رؤیاهای دیگر با مسایل دیگری ازین مقوله رو برو شدیم و حال چون سؤال نخستین با اندازه کافی روشن شده است، می توانیم بی بحث در مسایل دسته دوم بپردازیم؛ ولو اینکه برای مدتی موضوع علت انجام خواست در رؤیا را که تحقیق در آن به پیچ و پایدان نگرفته است؛ مسکوت بگذاریم. در پرتو کار تمبیر رؤیای خود باین نکته پی بردیم که محتوی پیدای رؤیا سرپوشی است برای محتوی ناپیدای آن که بسیار مهمتر است. آیا بجا نیست که بار دیگر مسایل مختلفه رؤیا ۱۰ ازین جلوه گاه نظاره کنیم و ازین راه به حل مماسها و تناقضهای رؤیا که تا کنون بر اثر عدم توجه به محتوی ناپیدای آن، حل ناشدنی جلوه کرده است، بپردازیم؟

ما در فصل اول این کتاب عقاید دیگران را در خصوص روابط بین رؤیا و بیداری و سرمنشاء عناصر محتوی رؤیا، باز نمودیم، در اینجا بار دیگر آن سه کیفیت اختصاصی حافظه رؤیا را که اغلب مورد مطالعه واقع شده ولیکن هیچگاه توجه و تبیین نشده است، بیاد می آوریم: الف - رؤیا مرجحاً تأثرات روز پیش را دوباره احیاء می کند. (روبر، شترامپل، هیلد برانت، ویدوها لام).

ب - رؤیا بر طبق اصول دیگری که با اصول حافظه موقع بیداری ما فرق دارد، در میان تأثرات روز پیش دست به انتخاب میزند و آنچه را بیاد می آورد که مهم و قابل ملاحظه نبوده و به هنگام بیداری نیز به پیچ و پایدان توجه ما را بخود جلب نکرده و در واقع تأثری فرعی درین اهمیت بوده است.

ج - رؤیا از تأثرات دوران کودکی و مخصوصاً از محقرانه ترین آنها که در نظر ما پیش پا افتاده جلوه می کرده و به هنگام بیداری هم آنها را فراموش شده تلقی می کردیم، استفاده

می‌کند ، (۱)

این اختصامات برای انتخاب عناصر رؤیا ، یقیناً از مشاهداتی سرچشمه گرفته که در مورد محتوی پیدای رؤیا انجام گرفته است .

۱ - عنصر جدید و عنصر بی‌اهمیت در رؤیا

اگر در ضمن تحقیق در خصوص اصل و ریشه عناصر رؤیا فقط و فقط ببررسی حاصل تجربه خود بپردازیم؛ یقیناً این موضوع را تصدیق خواهیم کرد که رؤیا به حوادث جدید روز پیش وابسته است، رؤیاهای خودی و بیگانه جملگی مؤید این موضوع است . پس با آگاهی بدین نکته می‌توان با استطلاع از حوادث روز پیش ، هر رؤیایی را تعبیر کرد و این در موارد عدیده کوتاه‌ترین راه تعبیر رؤیاست - و اما در رؤیاهایی که دقیقاً آن را تجزیه و تحلیل کردم (رؤیای ابر ماورؤیای عمو با ریش‌زرد) موضوع روابط آنها با حوادث روز پیش آنچنان متواتر است که نیازی به تفصیل درین باب نیست. اما برای اینکه نشان بدهم تا چه اندازه این روابط کلی و عمومی است، الساعه قسمتی از رؤیاهای خودم را که روزانه یادداشت کرده‌ام ، درینجا نقل می‌کنم و جز به بررسی آن قسمت از آنها که برای کشف منبع لازم بنظر می‌رسد ، نمی‌پردازم .
رؤیا: برای دیدن دوستی بخانه‌اش رفتم و بزحمت توانستم مراجعت بکنم چه درین موقع خانمی منتظر من بود .

منبع : روز پیش با خانمی از خویشان که میبایستی منتظر تومیه‌های من نسبت بخود بوده باشد ، مذاکره کرده بودم .

رؤیا : یکنم گیاه نامشخصی را توصیف کردم .

منبع : روز پیش توصیفی از گل سیکلامن در کتابخانه‌ای دیده بودم .

رؤیا : دو نفر خانم را در خیابان دیدم که یکی مادر آن دیگری بود .

منبع : بعد از ظهر روز پیش یکی از بیمارانم که دوشیزه‌ای بود نزد من آمده گفته بود که مادرش با ادامه معالجه زیاد جدی مخالف است .

رؤیا : مجله‌ای را به سالی ۲۰ فلورن مشترک میشوم در کتاب فروشی س.د.

منبع : روز پیش زنم بیادم آورده بود که ۲۰ فلورن از پول هفته را بدو مديونم .

رؤیا : دعوتنامه‌ای از کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات بعنوان يك فرد

حزبی بمن رسید .

منبع : روز پیش دعوتنامه‌هایی از طرف کمیته انتخاباتی لیبرال و دفتر انجمن خیریه بمن رسیده بود که واقماً عضو آن بودم .

رؤیا : دیدم مردی بشیوه بوکلن در وسط دریا روی سنجک شیب داری ایستاده است .

منبع : در نفوس در جزیره شیطان و چیزهایی از یکی از اقوام ازانکلسان و غیره .

می‌توان این موضوع را مطرح ساخت که آیا رؤیا همواره به حوادث روز پیش مربوط است

۱ - توجیه دوبر دایر بر اینکه رؤیا وسیله‌ایست برای تخلیه حافظه ما از تأثرات کم‌اهمیت هنگام روز، ارزش خود را از دست می‌دهد وقتی که می‌بینیم که رؤیا حاوی مقدار زیادی از خاطرات بی‌اهمیت ناشی از دوران کودکیست. یا اینکه باید بگوییم که رؤیا وظیفه‌اش را خیلی بد انجام می‌دهد.

یا اینکه ممکن است از تأثرات گذشته دورتری هم استفاده کند .

این مسأله چندان مهم نیست اما من خیال میکنم اصل همان روز پیش یا دیروز باشد، هر دفعه که به گمان خواستم منبع رؤیا را در تأثیری که دویا سده روز از عمر آن گذشته بوده، جستجو کنم ، يك آزمایش دقیق تر بمن نشان داده است که عین همین تأثر در روز پیش از وقوع رؤیا بیاد نايم آمده بوده است . بدین منوال یادآوری فلان حادثه از زمان وقوع خود به زمان وقوع رؤیا پریده بوده و بعلاوه میشد گفت به چه علتی خاطره يك تأثر پیشین باردیگر احیاء شده است، اما در عوض هنوز نتوانستم ميان تأثر مزبور و تجلی آن در طی رؤیا، يك فاصله منظم با واجد بودن معنای بیولوژیکی ، تمیز بدم (چنانکه ، ۸ . سوو بودا) از فاصله هزده ساعتی سخن به میان می آوردم . (۱) .

۱ - چنانکه در فصل نخست متذکر شده ام . سوو بودا فواصل بیولوژیکی را به حوزه نفسانیات منتقل ساخته است (فواصل ۲۳ و ۲۸ روزه کشف فلیس) . سوو بودا ، بویژه ، چنین گمان می برد که این فواصل برای تجلی عناصر رؤیا ضروری و اجتناب ناپذیر است . اگر این نظر به اثبات هم برسد ، باز در اصل تعبیر رؤیا ، تغییر برای ایجاد نخواهد کرد بلکه بدین طریق به یکی از منابع جدید مصالح رؤیا آگاه خواهیم شد . بتازگی برای اثبات این فرضیه تناوب بیولوژیکی در رؤیاهای خود به پژوهش پرداختم و برای این موضوع البته از واقعات برجسته ای که تشخیص تاریخ وقوع آنها مرا با اشکالی روبرو نمی کرد ، استفاده کردم .

الف - رؤیای ۱ - ۲ ماه اکتبر سال ۱۹۱۰

... در نقطه ای از ایتالیا . سه نفر دوشیزه ، اشیاء کوچک قیمتی را ملالدریک مغازه عتیقه فروشی بمن نشان می دهند و بلادنگه روی زانوان من می نشینند . من به یکی از این اشیاء نگریسته می گویم : « من این را به شما داده ام ، در ضمن ادای این جمله به وضوح يك نیمرخ کوچک با خطوط ناآهنه از صورت ساوونارول (روحانی معروف ایتالیایی که در سده پانزدهم زیسته است . م .) می بینم .

آخرین دفعه ای که مجسمه ساوونارول را دیدم کی بود؟ چنانکه از یادداشت های سفرم بر می آید ، روزهای ۴ و ۵ دسامبر در فلورانس بودم ، و فکر کردم مجسمه روحانی متعصب قشری فلورانس را در خیابان پیاتزا سینوریا ، جایی که در آنجا سوزانیده شده بود ، به همراهان نشان بدم و به گمانم ساعتی بعد از ظهر آنرا به آنها نشان داده باشم . از آن روز تا زمان وقوع رؤیا ۲۸ روز و بقول فلیس يك دوره ماده ، سیری شده است . بدبختانه در مورد این رؤیا باید یادآوری کنم که در همان روز وقوع رؤیا برای نخستین بار پس از بازگشت از سفر خود ، فلان همکار عالی قدم را دیدم که به مناسبت داشتن چشمهای نافذ ، سالها بیشتر ازین او را به رابی ساوونارول ملقب کرده بودم ، وی مریضی را که در يك ساعته راه آهن در مسیر پونتیا ، نقطه ای که هشت روز پیش از آنجا عبور کرده بودم ، مجروح شده بود ، به من معرفی کرده و بدین ترتیب فکرم را متوجه سفر اخیر به ایتالیا کرده بوده است تجلی ساوونارول در رؤیای من به علت دیدن همکارم بوده است در روز پیش از رؤیا و بنابراین فاصله ۲۸ روزه درین مورد ارزش خود را از دست می دهد ،

ب - رؤیای ۱۰ - ۱۱ اکتبر .

دوباره در آزمایشگاه دانشگاه مشغول آزمایشهای شیمیای هستم - پروفیسور . ل . بقیه در صفحه ۱۳۰

هاولوك اليكس كه خود نيز درين موضوع غور كرده است ، تصديق مي كند كه با وجود دقت فراواني ، كه بكار برده نتوانسته است مصداق اين تناوب را ميان روياهايش پيدا كند .
وي رويايي را نقل مي كند كه در اسيا نياستومي خواهد محلي به نام داروس . واروس يازاروس

مرا به جاي ديگري دعوت مي كند و خودش در دهليز ساختمان جلومين در حرركت است . حرركات شگفت انگيز است ، سرش را بطرف جلو دراز مي كند و در حاليكه دستش را بلند مي كند چيزي شبه جراح ياك افزا را نافذ ديگر را جلو جلو باخود مي برد .
(بقية رويي فراموش شده است.)

چيز برجسته درين رويي همانا وضع پروفور . ل ، است كه چشمش را به نقطه دور دستي دوخته است و چراغ (يا ذره بين) را جلو جلو باخود مي برد . ساليهاي متماديست كه ديگر ل . را ندیده ام .
... اما بخوبي مي دانم كه وي در طي اين رويي جانئين شخصي ديگري شده است ، وي جانئين ارشميدس شده است كه در شهر سيراكوس ، موطن خود ، نزديك چشمه سار آرتوس ، به همين وضع مجسمه اش را برپا داشته اند ؛ آيينه سوزانش را در دست دارد و نگاهش را به قشون مهاجم كه وطنش را محاصره كرده اند ، دوخته است . من كي براي نخستين بار و (آخريين بار) اين مجسمه را ديده بودم ؟ چنانكه از ياد داشته ام برمي آيد شب ۱۷ ماه سپتامبر بود و ازين تاريخ تاريخ وقوع رويي ، ۲۳ روز گذشته است كه بقول فليس يك «دوره نر» است .

به بخانه اين پيوستگي پس از تمبير رويي ارزش خود را از دست مي دهد . چه ، انگيزه روييادر واقع اين خبر بوده كه در آن روز بدستم رسیده بوده است معني براي اينكه بزودي محل درس من به جاي ديگري منتقل خواهد شد و من اين مكان جديد را نيسنديد . بودم و باخود گفته بودم كه ديگر محل درسي در اختيار نخواهم داشت . بدينمنوال به آغاز كار تدريسم كشانيده شدم . و بزمانی فكر كردم كه تازه استاد شده بودم سالن تدريس نداشتم و استادان با كرسی از من به گرمي استقبال نمي كردند تا آنكه روزي نزد پروفور . ل . كه در آن تاريخ رئيس دانشگاه بود ، رفت . در واقع او را پشيمان خود به حساب مي آوردم البته به من وعده كمك داد و ديگر حرفي از اين مقوله به من نيامد و من از ايشان بي خبر ماندم . و اما در رويي من در جلد ارشميدس جلوه كرده و از من پشتم نموده است و خودش مرا به مكان جديد هدايت مي كند .

و آشكار است كه نياز به انتقام و اندیشه هاي بلند نسبت به اين رويي بيگانه نيست و بدون اين انگيزه ها ، ممكن بود آئيب اين خواب را نينيم و هنوز نمي دانم آيا تاثير جديد و قوي ناشي از ديدن مجسمه شهر سيراكوس ، ممكن نبوده است در فاصله اي غير از فاصله من بور در طي يك رويي بياد من بيايد .

چ- رويي ۲-۳ اكتوبر ۱۹۱۰

... چيزي در خصوص پروفور اوزر كه خودش فهرست غذاهاي مرا مرتب ساخت و به من داد . اين موضوع موجب كمالي راحتى من شد . (بقية فراموش شده است.)
اين رويي مربوط به يك اختلال گوارشي به هنگام روز . از خود پرسيدم آيا لازم نيست بروم نزد يكي از همكاران واز اودستوري براي غذا بگيرم . موضوع اينكه در رويي به پروفور اوزر كه در جريان ناپستان مرده است ، رجوع كردم . مربوط به مرگ بسيار جديد الو قوع يكي ديگر از استادان دانشگاه كه نزد من بسيار گرامي بود . اوزر ، كي مرد و چه وقت از مرگش اطلاع يافتم ؟
بقية در صفحه ۱۳۱

دا پیدا کند. وقتی که بیدار شد چنین نامی را به یاد نیاورد و فکر رؤیا را هم از سرش بدر کرد. پس از چند ماه ناگهان متوجه شد که این نام زاروس نام منزلیست میان ناحیه سن. ساستین و بیلباگودوی که ۲۵۰ روز پیش از رؤیا با قطار از آنجا عبور کرده بوده است (ص ۲۲۷). به عقیده من هر کدام از رؤیاهای ما محصول حادثه یا واقعه ایست که پس از وقوع آن هنوز یکشب بیش، نخواهید آید.

اگر روز پیش از رؤیا را از میدان تحقیق خود طرد کنیم، تأثرات يك گذشته نزدیک یا دور دیگر سبب به محتوی رؤیا بی تفاوت است و رؤیا ممکن است عناصر خود را بدون هیچگونه امتیازی از گذشته ما استخراج کند، به شرط آنکه تداومی معانی آن عناصر را به حوادث روز ماقبل وقوع رؤیا مربوط ساخته باشد (حوادث یا عناصر جدید).

اما ببینیم چرا حوادث جدید رجحان دارد؟ وقتی که یکی از رؤیاهای سابق الذکر را در این مقال دقیقاً تجزیه و تحلیل کنیم، آنوقت می توان حدس هایی درین مورد زد و فرض هایی کرد. من در اینجا رؤیای مربوط به توصیف گیاهی را انتخاب می کنم.

محتوی رؤیا. برای توصیف یک قسم گیاه نامشخص منحصرأ کتابی نوشتم و کتاب برابر منست و مخصوصاً صفحه ای را ورق می زنم که يك تابلوی رنگی بآن متصل است. هر کدام از نسخه ها حاوی نمونه ای از گیاه خشک شده است مثل يك جنگ گیاهی.

تجزیه و تحلیل: بعد از ظهر آن روز توصیفی از گل سیکلامن در کتابخانه ای دیده بودم که به تازگی منتشر شده بود و عنوانش نوع سیکلامن بود، احتمالاً این کتاب فقط حاوی توصیف گل سیکلامن بود (مونیو گرافی سیکلامن).

گل دلخواه زن من نیز همین گل سیکلامن است. من خود را سرزنش می کنم از اینکه چرا به ندرت برایش ازین گلهای می برم. در خصوص بردن گل، قصه ای به یاد آمد که به تازگی (جدیداً) در جمی از دوستان آنرا حکایت کردم و بدین وسیله می خواستم این نکته را ثابت کنم که فراموشی های ما نیز معمولاً نظرات و خواست های دنیای ناخود آگاه (لاعن شعور) ما را بر آورده میکنند و از این راه می توان به آنچه در ضمیر فرد فراموش کننده می گذارد پی برد. و اما آن قصه: زن جوانی خو کرده بود به اینکه روز تولدش گلهایی از دست شوهرش بگیرد. از تصادف روزگار یکبار این کار انجام نشد و زن گریست؛ شوهرش از علت گریه سردر نیاورد تا اینکه زنش گفت:

چنانکه از یاد داشتم بر می آید وی روز ۲۲ اوت در گذشته است من در آن هنگام در هلاند بودم مرتباً روزنامه وینترستونگ را برای من می فرستادند و من یقیناً باید خبر مرگش را در ۲۴ یا ۲۵ اوت در روزنامه مزبور خواننده باشم و این مدت فاصله با هیچکدام از ادوار بیولوژیکی فلیس مطابق نیست چه درین میان ۳۹ یا ۴۰ روز فاصله است و بعلاوه نمی توانم بیاد بیاورم که درین فاصله به او زندیشیده یا ازو حرفی زده ام. ازین نوع فواصل زمانی که در نظریه تناوب فلیس نمی گنجد در میانه رؤیاهای من خیلی فراوان تر از نوع رؤیاهایی است که نسبتاً با نظریه تناوب جور در می آید. تنها رابطه ای که ظاهراً ثابت بنظر می رسد همانا رابطه ایست که من پیش تر ازین در متن کتاب حاضر بدان اشاره کرده ام بدین معنی که تأثرات روز پیش از رؤیا، در رؤیا تجلی می کند.

و آخر امروز، روز تولد منست. اینجا شوهر بشدت به پیشانی‌ش زد و فریاد کرد: و معذرت می‌خواهم، اصلاً فراموشی کرده بودم. و در شرف رفتن پی‌گل بود، اما این کار، زن را تسکین نمی‌دهد زیرا فراموشی شوهرش را برین حمل کرده که وی دیگر برای او همان ارزش قدیم را قایل نیست. این خانم. ل. دورو پیش زنم را دیده و باو گفته است که حالش خوبست و از احوال من جو یا شده بود وی چند سال پیش مشتری من بوده است.

و اینک یک واقعه دیگر در گذشته چیزی شبیه توصیف یک گیاه (مونوگرافی) نوشته‌ام: گیاه مورد بحث من گویا بوده و توجه ک. کولر را به خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکابین جلب کرده بوده است خود من نیز به این مورد استفاده توجه داشته اما موضوع را کاملاً وادسی نکرده بودم، این را اینجا نگاه دارید. فکر می‌کنم که، بعد از ظهر روز بعد از رؤیا (هنگام شب فرصت تعبیر آنرا پیدا کردم) در طی یک سلسله خیال‌بافی به کوکابین فکر کرده بودم. باین نحو که اگر چشم آب سبز آورد برای عمل جراحی نزد یکی از دوستانم به برلن خواهم رفت تا او مرا به طور ناشناس نزد کحالی ببرد. پزشک مزبور که از هویت من مطلع نخواهد بود یکبار دیگر به این موضوع اعتراف خواهد کرد که پس از کشف خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکابین چقدر عملیات جراحی آسان‌تر شده است و من آنوقت بهیچ نحوی سهم خود را در کشف این ماده فاش نخواهم کرد. البته این خیال‌بافیها با افکار ناخوشایندی که معمولاً به پزشکان دست می‌دهد موقعی که کمکی از همکاران خود بگیرند، توأم بود. خلاصه من نیز مثل سایرین پولی به چشم پزشک بر لینی که مرا نمی‌شناسد، خواهم داد.

— حالا که این خیال‌بافیها را به یاد می‌آورم؛ متوجه شدم که این خیال‌بافیها سرپوشی است روی خاطرات یک حادثه بسیار مشخص: عاقبت! اندک زمانی بعد از کشف کولر، پدرم مبتلی به آب سبز شد و دوست چشم‌پزشک من به نام اونی گشتاین او را جراحی کرد و کمتر کولر نیز با کوکابین او را بیهوش کرد و خاطر نشان ساخت که سه نفری که در کشف اثر بی‌حس‌کنندگی کوکابین شرکت داشته‌اند، درین جا حاضرند.

اکنون از خود می‌پرسم کی برای آخرین بار به این تاریخچه اندیشیده‌ام. چند روز پیش وقتی که کتاب شاگردان باوفا را که به مناسبت جشن پنجاهمین سال استاد وریس آزمایشگاهشان منتشر کرده بودند، دریافت کردم، به این تاریخچه اندیشیدم. درین کتاب یاد بود، در میانه اختراعات آزمایشگاه، کشف خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکابین و سبب کولر را نیز ذکر کرده بودند، حالا خوب می‌توانم بگویم که علت رؤیای سابق‌الذکر همانا حادثه‌ای از حوادث روز پیش آن بوده است بدین ترتیب که همراه دکتر اونی گشتاین به منزلش رفتم و موضوع گفت و شنیدم دور مطلبی گشت که اشاره بدان همواره موجب تأثر من می‌شود، همینکه به مدخل خانه رسیدم، پروفیسور گارتمر (۱) با زن جوانش از کنار ما عبور کرد و من نتوانستم از گفتن تبریک به آنها به لحاظ شکفتگی قیافه‌شان، خودداری کنم، باری پروفیسور گارتمر یکی از تهیه‌کنندگان کتاب یاد بود سابق‌الذکر است و ملاقات او ممکن است باعث شده باشد که کتاب مزبور و محتویات آن بهادام آمده باشد.

به‌علل دیگری، موضوع خانم. ل. که الساعه شرح رفع خیال‌واهی او را در روز تولدش

(۱) گارتمر در زبان آلمانی به معنای باغبانست.

شرح دادم، مورد گفتد شنیدم بادرکتر اونی گشتاین بوده است اینک سعی میکنم به سابر حوادثی که ممکن است موجد چنین رؤیایی شده باشند، اشاره کنم. توصیف (مونوگرافی) حاوی نمونه‌هایی از گیاهان خشک شده است، به مانند يك جنگ گیاهی. و جنگ گیاهی مربوط می‌شود به یکی از خاطرات دوران دبیرستانم. ناظم دبیرستان شاگردان کلاس‌های بالارا یکجا جمع کرد و جنگ گیاهی مدرسه را به آنها داد تا مشاهده و بعداً پاکیزه کنند، چه گرمای ریزی در آن مشاهده شده بود. ظاهراً مثل این بود که اعتماد زیادی به من نداشت چه بیش از چند ورق از آن را بدست من نداده بود. یاد هست که درین چند برگ، مقداری گل از تیره چلیپاییان به چشم می‌خورد. من هیچوقت به گیاهشناسی چندان علاقه‌ای نداشتم. موقع امتحان گیاهشناسی يك گل از تیره چلیپاییان به من دادند که توصیفش کنم اما این کار از عهده من بر نیامد و اگر اطلاعات نظری به کمکم نرسیده بود، کمیت‌لنگ می‌ماند. خلاصه از چلیپاییان بسراغ مرکبات رفتم. کنکریك گیاه مرکب است و همانست که می‌توانم آنرا گل دلخواه خود بنامم. و زن بهتر از من نیز همیشه این گل دلخواه را برای من از بازار می‌آورد.

کتابی را که نوشتم در برابر خود می‌بینم، این قسمت هم بی‌دلیل نیست. یکی از دوستان من که توهم بصری در او بسیار قویست، روز قبل از وقوع رؤیا از برلن بمن نوشت: «من خیلی بکتاب تو در خصوص رؤیا فکر می‌کنم. و اینک آن را تمام شده برابر خود می‌بینم و آن را ورق می‌زنم.» چقدر به سبب این صفتش باورشك بر دم اکاشکی منم می‌توانستم کتاب خود را تمام شده پیش چشم مجسم کنم.

تابلوی رنگی که به اوراق آن متصل است. موقعی که طب می‌خواندم، نمی‌خواستم جز باین نوع توصیفات وارد شوم و درباره آن بمطالعه بپردازم، با وجود اسنطاعت مالی ناچیز خود چندین روز نامه پزشکی را مشترک بودم برای اینکه از تابلوهای رنگی آنها خوشم می‌آمد. و از دقیق بودن خود سرافراز بودم. موقعی که خودم شروع به نشر کتاب کردم معمولاً تابلوهای ترسیم می‌کردم و بکارهایم اضافه می‌کردم، و من میدانم که یکی از این تصاویر آنچنان بی‌مقدار جلوه کرد که یکی از همکاران من با وجود داشتن حسن نیت بسبب آن به ریش من خندید. بآنچه گفتم به آنکه علتش را بدانم یکی از خاطرات دوران کودکی مرا باید اضافه کرد.

پدرم روزی به این دلخوش کرد که بخواهر ارشد من و خود من کتابی با تصاویر رنگی بدهد، این تصاویر توصیف يك مسافرت با بران بوده، من در آن هنگام پنج ساله بودم و خواهرم بیش از سه سال نداشت و تنها خاطره مجسمی که از آن دوره بیاد دارم همانا شادی بی پایانی بود که مادونفر هنگام کندن برگه‌های این کتاب برگه‌بو برگ، مثل اینکه گنگر بود، در خود احساس می‌کردیم. اندکی بعد وقتی که دانشجو بودم. علاقه زیادی بکتاب داشتم. دلم می‌خواست جنگی از آنها داشته باشم و تعداد زیادی از آن تهیه کنم؛ (این هم، مثل احتیاج بمطالعه در توصیفات، علاقه‌ای بود که میتوان آنرا با عشق بگل‌سیکلان و کنگردر اندیشه رؤیا مقایسه کرد). من با اصطلاح گرم کوچک شدم (موش کتاب‌خانه و اگر کلمه بکلمه تعبیر کنیم: گرم کتاب). از موقعی که خودم را شناختم، همواره این «عشق نخستین» خود را معلول آن تأثیر ايام کودکی دانسته‌ام و بی‌بابت بهتر متوجه شدم که صحنه کودکی مزبور من در واقع در خاطره بهانه‌ای بود برای کتاب دوستی دوران بعدی من، البته بزودی آگاه شدم که عشق و علاقه‌ما موجد زیان‌هایی

میشود. بسن ۱۷ سالگی؛ حسایی از کتاب فروش کتاب می گرفتیم ولیکن وسیله ای برای پرداخت قیمت آنها نداشتیم و پدرم نیز بدلیل کتاب دوستی من، این زیاده روی را بمن نمی بخشود، یادآوری این خاطره بی درنگ مرا متوجه گفت و شنید سابق الذکر خود باجناب دکتر اونی گشتاین کرده که وی نیز بدلیل اینکه تسلیم هوسات خود میشوم، سرزنش میکرده است.

بدلیل ناگفته دیگری تعبیر رؤیا را به من جاپایان میدهم اما خط سیر آنرا همین خواهم کرد، کار تعبیر مجبورم کرد که چندین بار از گفت و شنید خود با دکتر اونی گشتاین یاد بگیرم؛ وقتی که به یاد آوردم که سخن از چه باب بود؛ معنی رؤیا به نظر من روشن جلوه کرد. تمام اندیشه هایی که گرد هوسات زنم و خودم و کوکابین و اشکالاتی که در مورد معالجه پزشکان بدست یکدیگر وجود دارد و

علاقه من به توصیفات (توصیف رادرین دستور معادل کلمه فرانسوی مونوگرافی Monographie برگزیدیم. م.) وی اعتنایی من در مورد پاره ای از شعبه های علوم از قبیل گیاه شناسی، دور میزند، همه و همه ادامه می یابد و انگیزه و دلیلی در میانه مباحثه و گفت و شنید بسیار متنوع و گوناگون مایید می کند. این رؤیا نیز؛ مانند رؤیای مربوط به تزیین این ما، در حکم یک توجیه از اعمال خود و یا خطابه تدافعی یک وکیل است و حتی میشود گفت که این رؤیا دنباله همان رؤیاست؛ منتهی به اضافه یک عنصر جدیدی که در فاصله بین آنها رخ داده است. تعبیر ظاهری اهمیت رؤیا نیز واجد معنایی است بدین نحو که: من مردی هستم که در مورد کوکابین کار بارزنی انجام داده ام! کار پرحاصلی. همانطور که در آن هنگام می گفتم، من یک دانشجوی کاری هستم. در هر دو مورد نتیجه یکی است. یعنی اینکه من از عهد این کار بر می آیم (و این خود یک قسم توجیه یا تبرئه خویش است). در اینجا میتوانم تعبیر رؤیا را متوقف سازم؛ چون این رؤیا را نقل نکردم مگر باین نیت که با بیان نمونه ای؛ رابطه موجود میان محتوی رؤیا با عناصر مؤثر روز پیش برسانم. مدت مدیدی که فقط بمحتوی پیدای رؤیا توجه داشتم، جز یکی از روابط موجوده فیما بین خواب و تأثرات روز پیش؛ پی نبردم، اما پس از تجزیه و تحلیل باین نکته واقف شدم که در یکی دیگر از اوقات همان روز نیز میتوان منبع دیگری برای رؤیا پیدا کرد؛ رابطه اولی در واقع یک تأثر ثانوی وی اهمیت است. بدین معنی که پشت و پیشین فلان کتاب خانه کتابی دیدم که عنوانش توجیه را جلب کرد، و حال آنکه محتویش اسلام برای من جالب نبود. واقعه دوم یا رابطه ثانوی واجد معنای عمیق روانی است. قریب مدت یک ساعت با رفیق چشم پزشکی من ملاکزه کرده و از موضوعاتی که برای هر دو نفر ما مهم بود، با او صحبت داشتم بودم و این مکالمه در روح من باعث احیاء خاطرات گوناگونی شده و در من بسیار مؤثر شده بود، و آنکه بی این گفت و شنود نا تمام مانده بود، برای اینکه دوستان سرسیده بودند؛ چه رابطه ای میان این دو تأثر روز پیش از وقوع رؤیا و همچنین بین این دو تأثر رؤیایی که بدآ پدید آمده است وجود دارد؟

در محتوی رؤیا جز یک تذکر در خصوص تأثر بی اهمیت نمی یابیم پس می توانم اظهار عقیده کنم که رؤیا مرجحاً از تأثرات دومی استفاده میکند؛ اما برعکس، تعبیر بی دربی مرا متوجه حوادث و تأثرات مهمی که به واقع در من مؤثر واقع شده بود؛ میکند. پس اگر چنانکه شایسته است، معنای رؤیا را از روی معنای ناپیدای آن قیاس بکنم، بی درنگه دقیق تازه و مهمی کشف خواهد شد. اولاً این نظریه که میگوید رؤیا از اوقات روز پیش فقط آن قسمتی را حفظ میکند که فاقد ارزش باشد، اعتبار خود را از دست میدهد و نیز این عقیده که رؤیا بهیچوجه دنباله حوادث روز پیش

نیست و در نتیجه مظهر يك ممت اباخلیل و حوادث نامقول و غیر منطقی بیش نمیتواند باشد. از اعتبار می افتد و در ثانی حقیقت عکس آنچه رفت، آشکار میشود بدین معنی که: به وقت رؤیا اشتغالات فکری هنگام روز بر روح ما حاکم می شود و جز آنچه را که بهنگام روز پیش در ذهن ما می گذشته است، در رؤیای منی بینیم. رؤیای ما که مطابق بحث بالا برانگیخته و منقول حوادث مهم است، در تار و پود خود بازواجده تأثرات بی اهمیت روز پیش است. ... این خود موضوعی است که بعدد می بحث جایجا شدن قابل توجه و تمیز است، این عمل جایجا شدن، چنانکه در بالا ذکر شد، در واقع بهمان استعداد روانی که مانند يك قسم سانور عمل میکند، قابل تحویل است. خاطره توصیف (مونوگرافی) گل سیکلامن باعث احیاء گفتوشنید من با دوستم شدها منطوری که در رؤیای مربوط به سوری که داده نشد، احیاء خاطره دوست، جای خود را بهای دودی داده بود و حال به تحقیق می توان از خود پرسید که کدام تداعی معانی سبب شده است که مونوگرافی مزبور در واقع اشاره ای به گفتوشنید من با جناب دکتر ارونی گشتاین باشد.

درین رؤیا این تداعی در وهله نخست به چشم نمیبخورد و حال آنکه در رؤیای سورد داده، این رابطه بی درنگ به چشم می آید، بدین نحو که: ماهی دودی غذای دلخواه دوست تا نیم است. پس این خود یکی از تجسماتی است که دوست مزبور می تواند آنرا در ذهن تا نیم احیاء کند. در رؤیای خود من سخن از دو تأثیر کاملاً متفاوت در میانست و ظاهراً وجه مشترك دیگری جزین ندارند که در يك روز یکی بعد از دیگری دست داده است. صبح مونوگرافی را دیدم (تأثر اول) و عصر هم با دوستم گفتوشنید کردم (تأثر دوم) اما ما میدانیم روابطی که در وهله نخست جلوه نمی کنند بعداً وقتی که محتوی نمایشی دو تأثر مزبور را با هم برابر نهادیم، آشکار میشوند. من در وهله اول گل دلخواه زن و دسته گل فراموش شده خانم. ل. را به تأثر مونوگرافی مربوط کردم، اما دیدم این اندیشه ها برای برانگیختن رؤیا کافی نیستند. در نمایشنامه ها ملت آمده است که: «اینجا نیازی ب روح نیست، سرور من، خودت از قبر در آی و اینرا بیا بگو» اما تجزیه و تحلیل بیاد آورد که گفتوشنید ما با آمدن پر و قورقور تنر قطع شده بود و من به سبب شکفتگی قیافه شان بدیشان تبریک گفته بودم و فوراً بیاد آمد که لحظه ای هم در خصوص یکی از بیماران بنام شکوفه با دوستم صحبت کرده بودم (شکوفه. و شکفتن از اصطلاحات گیاه شناسی است. ...). خیلی محتمل است که این تداعیات معانی مربوط به گیاه شناسی موجب اتصال دو حادثه هنگام روز شده باشند، حادثه ای که از لحاظ من کم اهمیت و حادثه ای که از نظر من مهم و موجب تأثر من شده بود. البته روابط دیگری هم ممکن بود درین میان وجود داشته باشد، چه تصور کو کاین حقاً می توانست اندیشه مربوط بدکتر ارونی گشتاین را با اندیشه مربوط بان مونوگرافی گیاهی که من نوشته ام، متصل سازد. و ممکن بود آنچنان باعث اختلاط و اتصال این دو نوع تجسمات بشود که قسمتی از حادثه اول برای نمایش یا تجسم حادثه ثانی قابل استفاده بشود.

من میدانم که این نوع توجه و تمیز در انتظار ساختگی و من در آوردی جلوه خواهد کرد. خوب چه اتفاق می افتاد اگر پر و قورقور کار تر و زنش با آن قیافه شکفته، سر زرسیده بودند؟ و اگر بیماری که مورد بحث من و دوستم واقع شده بود، عوض شکوفه، نامش آنا می بود؟ جواب این پرسش ها آسانست. چه اگر این تداعیات معانی (۱) امکان وقوع نمی یافتند، تداعیات

۱ - تداعی معانی همان همبستگی و ارتباطی است که بجهتی از جهات میانه اندیشه ها

برقرار میشود ۲۰.

معانی دیگری جانشین آن میشوند زیرا ایجاد چنین روابطی سهل است و وجود انواع واقعا معماها و جناس ها و ترسنتی های فکری دیگر آنرا با ثبات میرساند. قلمرو آنها نامحدود است و حتی می خواهم بگویم اگر ایجاد روابطی فیمابین این دو تاثر یا حادثه های هنگام روز ناممکن میشد، رؤیادریاس دیگری مسلماً جلوه می کرد. ممکن بود فلان حادثه بی اهمیت، از قبیل حوادثی که روزانه با بسیاری از آنها روبرو می شویم و بعد نیز آنرا از یاد می بریم، جای مونوگرافی را می گرفت و به محتوی گفت و شنید ما مربوط و همبسته میشد و آنرا در رؤیا نمایش می داد و ظاهراً، چون مونوگرافی عین همین نقش را درین رؤیا بازی کرده است، چنین نظر می رسد که از سایر حوادث مشابه خود برای این کار متناسب تر بوده است و نباید مانند هانش شالو، قهرمان آثار لسنکگ از این نکته تعجب کرد که چرا تنها توانگران درین دنیا بیشتر از دیگران پول دارند، آن جریان روانشناسی که يك حادثه خفیف و بی معنی را جایگزین حوادث مهم میکند، ممکن است عجب و باور نکردنی جلوه کند ولی ما در فصول آینده ویژگی های این عمل ظاهراً بی قاعده را توضیح خواهیم داد. و درین مقام فقط به بررسی نتایج آن بسنده می کنیم چه بر اثر تجزیه و تحلیل های بیشماری که در خصوص رؤیاهای گوناگون با انجام رساندیم، حقایق این نتایج به ما ثابت شده است. ظاهراً مثل این است که در ضمن این جریان روانی چیزی شبیه به يك تغییر مکان شدت روانی در مسیر تداعی وجود داشته باشد بطوریکه «پارروانی» از جسمانی که پتانسیل اولیه شان بالاست بطرف جسمانی که کشششان کم است؛ سرازیر میشوند و جسمات اخیر الذکر بدین ترتیب از آستانه وجدان یا شعور و یا خود آگاهی عبور می کنند. این نوع تغییر مکانها؛ موقعی که سخن از يك مقدار بار عاطفی یا بنحو کلی تر، از يك مشت احساس های محرك در میان است، شکفت انگیز نیست مثلاً محبت پیر دخترها به جانوران و علاقه پیر پسر ها به کلکسیون های گوناگون و شور و حرارت سرباز در دفاع از تکه پارچه رنگارنگی به نام پرچم و خوشبختی عاشق موقعی که لمحهای بیشتر دست معشوقه را در دست می فشارد و خشم اقلللو به سبب دستمالی که گم شده است همه همه نمونه های جالبی از تغییر مکانهای مزبور است، اما اینکه وسیله همین شیوه ها و اصول بتوان میان جسمانی که از آستانه وجدان و خود آگاهی می گذرند و آنها که از آن دور می مانند؛ وجه تمایزی بی ثبوت رسانید؛ و در واقع تحدید آنچه در فکر ماست؛ بنظر ما یک امر مرضی است و ما اعلام میکنیم که بر وزن چنین چیزی در زندگانی هنگام بیداری با خبط عقل قرین خواهد بود. هر چند که بعداً توضیح خواهیم داد که چگونه به این نتیجه رسیدیم؛ اما باز درین مقام خاطر نشان می سازیم که سیر روانی تغییر مکان که ما در ضمن رؤیا به کشف آن نایل شدیم؛ مرضی نیست بلکه فقط؛ نوع ابتدائی تر آن با پدیده های طبیعی و عادی فرق دارد.

اما موضوع اینکه رؤیا حاوی بقایای حوادث کم اهمیت هنگام روز است، با توجه با آنچه گذشت، در نظر ما در حکم يك جایجا شدن (از راه تغییر مکان) است و در ضمن یاد آور میشویم که این جایجا شدن نتیجه ما نور و قرظینه روانی است. از همین حالا فرض می کنیم که تجزیه و تحلیل، پیوسته آن عده از حوادث هنگام روز پیش را که با انتقال شدت روانی خود بسایر حوادث بی اهمیت، در رؤیا مؤثر واقع شده اند، به ما نشان خواهد داد. پس بدین منوال نظریه روپر را رد می کنیم و معتقد میشویم که موضوع مورد بحث روپر اصلاً صحت ندارد و وی مرتکب اشتباهی شده است، و آن اشتباه اینست که محتوی پیدای رؤیا را، محتوی و معنای واقعی آن پنداشته است و

بعلاوه این ایراد بر او وارد است که : اگر واقعاً وظیفه رؤیا این بود که حافظه ما را از تغالیه خاطرات هنگام روزپیش ، بکمک يك كار روانی از نوع ویژه ، آزاد بکند ، خواب ما خیلی بیشتر از موقع بیداری آشفته و تابع قنالیتهای خشنتری می شد ، چه تعداد تأثرات بی اهمیت هنگام روز که باید شرشان را بقول روبر ، از سر حافظه خودمان باز کنیم ، بی چون و چرا به شمردن نمی آید و همه مدت شب هم برای این رمایه کافی نخواهد بود . پس بهتر است گفته شود که فراموش کردن تأثرات بخودی خود صورت می گیرد و نیروی روانی ما فعلاً نه در آن مداخله نمی کند . اما نباید به جرم این اشتباه ، تمام اشارات روبر را از سر تاته مردود ببندادیم . چه ما هنوز این مسأله را حل نکرده ایم که چرا یکی از تأثرات روزپیش (یا به عبارت بهتر آخرین روز) منظمآ وارد رؤیا می شود . رابطه ای که ممکن است در مرحله ناخود آگاهی میان این تأثر و منبع واقعی رؤیا وجود داشته باشد ، بهر تقدیر بدون واسطه آشکار نشده است و بنظر می رسد که این رابطه بعداً یعنی موقع تکوین رؤیا برقرار شد تا به در آن تغییر مکان مطلوب بخورد . پس باید فشاری در میانه باشد تا این رابطه را به اجبار ، فیما بین تأثر جدید و بی اهمیت مزبور با منبع واقعی رؤیا برقرار سازد و این تأثر نیز بناچار باید واجد خصایص ویژه ای باشد و گرنه اندیشه های رؤیا ممکن است ، بنحوی که گذشت ، شدت روانی خود را به یکی دیگر از تصاویر عالم تجسمی خود منتقل سازد .

تجارب ذیل ممکن است ما را در مسیر توضیح یا توجیه این مسأله قرار بدهد . وقتی که در میانه حوادث با ماجراهای روز پیش دو حادثه یا بیشتر وجود داشته باشد که بتواند موجود رؤیا شود رؤیای ناشی از آن همه اشارات و کنایات مربوط به آنها را در يك نمایش جلوه می دهد ؛ یعنی آنها را با هم یکی می کند . و با اصطلاح فشاری وجود دارد که رؤیا را مجبور می کند تا از آن همه ، يك مجموعه واحد بسازد . و اینك مثالی برای این گفتار : بعد از ظهر يك روز تابستانی سواد واگن راه آهن شدم و آنجا دو تن از دوستانم را ملاقات کردم که با هم آشنا نبودند . یکی از آنها همکار متنفذی بود و دیگری عضویك خانواده ممتاز که من پز شك آن بودم . من آنها را با هم آشنا کردم اما در تمام مدت مسافرت با قضا ، به توبه مخصوصاً با من حرف می زدند و من می بایستی گاهی با این یکی و زمانی با آن یکی صحبت بکنم . من از همکارم تقاضا کردم مواظب یکی از دوستان مشترکمان که تازه پز شك شده بود ، باشد . به من جواب داد که به ارزش علمی او واقف است اما به سبب حجب و کمرویی فراوان دست یافتن به مقامات عالی برایش مشکل است . من در جواب گفتم : « برای همین است که می خواهم شما سفر داشتش را بکنید ، و از آن یکی پرسیدم که حال عمه اش - ایشان مادر یکی از بیماران من بودند - که در آنه وقع به سختی بیمار و در بستر افتاده بود ، چطور است . شبش خواب دیدم دوستی که برایش تقاضای کمک از آن دوست سرشناس کرده بودم ، در يك سالون مجلل است و به شیوه مردم اهل معاشرت در برابر جماعتی از زیدگان قوم که جملگی را از میان ثروتمندان و ممتازان برچین کرده بودم ، مرتبه ای درباره مرك آن پیرزن ، عمه مسافر دوم (که در طی رؤیای من مرده تلقی شده بود) ، می خواند . (در اینجا باید اعتراف کنم که روابط من با این پیرزن حسنه نبود) . بنا برین رؤیای من دو تأثر هنگام روز را بهم ملحق کرده و از آن يك وضع واحد بوجود آورده است .

بر اساس تجربارب مشابه فراوانی که دارم می توانم به عنوان اصل و پایه این موضوع را

مطرح کنم که در تکوین رؤیا ضرورتی وجود دارد تا تمام انگیزه‌ها یا موجبات آن در یکجا جمع شود. (۱) باز به همین ضرورت یا فساد (در فصل تکوین رؤیا) اشاره خواهم کرد. این ضرورت یا فساد و یا جبر به عنوان قسمتی از یک جریان اولیه دیگری موسوم به تراسم، جلوه خواهد کرد. باقی می‌ماند این موضوع که آیا انگیزه رؤیا که از راه تجزیه و تحلیل مکشوف می‌شود، همواره باید یک حادثه جدید الوقوع (و مهم) باشد یا اینکه فلان حادثه مربوط به زندگی خاصی خصوصی، مثلاً خاطره حادثه‌ای که از لحاظ ما و اجدارزش روانی است، ممکن است همان نقش را ایفا کند. چنانکه از تجزیه و تحلیل‌های عدیده برآمده است فلان حادثه خصوصی هم که از لحاظ شخصی و اجدارزش روانی است، ممکن است موجدر رؤیا شود. باری انگیزه رؤیا ممکن است فلان امر از امور مربوط به زندگی خاصی باشد که فعالیت قدرت مفکر ما در طی آخرین روز آنرا به یادمان آورده است.

وقت آن رسیده است که انگیزه‌های گوناگون مسبب رؤیا را در جمله‌های کوتاه و موجز خلاصه کنیم و این جملات عبارتند از:

(الف) یک حادثه جدید الوقوع و مهم از حوادث حیات روانی ما که مستقیماً در رؤیا به نمایش گذاشته میشود. (۲)

(ب) چندین واقعه جدید الوقوع مهم که در رؤیا با هم متحد شده به صورت یک حادثه واحد و یکپارچه درمی‌آید. (۳)

(ج) یک یا چند حادثه جدید الوقوع مهم که وسیله نمایش یک حادثه همزمان ولی کم اهمیت در رؤیا تجلی می‌کند. (۴)

(د) یک حادثه از حادثات مهم خصوصی (خاطره یا دنباله افکار) که همواره از طریق یک حادثه جدید الوقوع ولی کم اعتبار در رؤیا پدیدار می‌شود. (۵)

از آنچه گذشت آشکار می‌شود که تعبیر رؤیا برین اصل استوار شده است که همواره قسمتی از نمایشهای رؤیا تکرار است از فلان حادثه جدید الوقوع که ممکن است از دسته تجسمات منتسب به منبع واقعی رؤیا - ممکن است یک قسمت مهم یا غیر مهم از آن - یا از تأثیر بی اهمیتی که از طریق روابط کم و بیش عدیده با منبع حقیقی رؤیا مربوط شده است، باشد. کثرت یا تعدد ظاهری شرایط درین مقام منحصرأ وابسته به حضور یا غیاب فلان تغییر مکانست و درینجا دقیقاً ملاحظه خواهد شد که این انتخاب دست ما را در توجیه تناقضات رؤیا، باز خواهد گذاشت، بهمان سادگی و آسانی که بیداری‌های فرضی و بی در پی یا خسته‌های مغزی - از همان بیداری ناقص گرفته تا بیداری کامل - در ضمن نظریه پزشکی مربوط به رؤیا، این تناقضات را توجیه می‌کرد. به علاوه ملاحظه خواهد شد که حادثه‌ای که و اجدارزش روانیست ولی جدید الوقوع نمی‌باشد

۱- گرایش رؤیا به یکی کردن عناصر هم ارز پیش از آن نیز از طرف محققانی از قبیل دلاز و دلیوف (د اجتماع اجباری) و هارلوک الیس مورد مطالعه قرار گرفته بوده است.

۲- رؤیای مربوط «تذریق ایرما» رؤیای مربوط به دوستی که عموی من شده بود.

۳- رؤیای مربوط به مرثیه‌ای که وسیله پزشک جوان خوانده شد.

۴- رؤیای مربوط به مونوگرافی گیاهی.

• رؤیای بسیاری از بیماران من موقع انجام تجزیه و تحلیل ازین نوع است.

(دنباله افکار یا یک خاطره)، ممکن است جای خود را به یک عنصر جدید الوقوع و تازه ولی از لحاظ روانی بی اهمیت که بسادگی ممکن است در تکوین رؤیا مداخله کند، بدهد و برای این جانشینی دو شرط زیر کافی است: الف) آنکه محتوی رؤیا با این حادثه تازه مناسبتی داشته باشد. ب) آنکه منبع رؤیا یک امر با ارزش روانی باشد. و این دو شرط فقط در مورد الف) از موارد چهارگانه منابع رؤیا که سابقاً ذکر کردیم، در یک تأثر جمع شده است. و بعلاوه اگر این موضوع را مطرح کنیم که همین تأثرات بی اهمیتی که بتوان عناصر تازه در رؤیا عرض اندام می کنند، پس از گذشت چند روزی اعتبار خود را از دست می دهند، در اینجا باید به این نکته توجه داشت که تازگی فلان تأثر، از لحاظ تکوین و ایجاد رؤیا چیزی بدان عطا می کند که معادل ارزش روانی خاطرات یا دنباله های افکار است که واجد شدت عاطفی باشند و ازین گذشته، اندکی بعد خواهیم دید که اهمیت و اعتبار تأثرات تازه در ایجاد رؤیا از کجاست (۱) همچنین باید به خاطر داشت که ممکن است تحولات مهمی بهنگام شب در خاطرات و تجسمات (صور ذهنی) ما روی بدهد بدون آنکه از آن آگاه شویم. کاملاً حق داریم اگر تصور بکنیم که شب و قضا را حل می کند، ملاحظه کنید که ما از روانشناسی رؤیا به روانشناسی خواب منوجه شده ایم و بار دیگر نیز بهین جا خواهیم رسید. (۲)

اما ایراد دیگری هم هست که بیم آن می رود به نتایج اخیر مالمه بزند و آن اینکه: اگر تأثرات بی اهمیت جز در مواردی که تازه و جدید الوقوع هستند، ممکن نیست در رؤیا جلوه کنند، پس چگونه در طی رؤیاهای خود با عناصری روبرو می شویم که مربوط به ادوار گذشته عمر ماست و در آن زمان هم که تازگی داشتند، بگفته شتر اهل داجد هیچگونه ارزشی نبودند و بنا برین میبایستی خیلی بیشتر ازینها فراموش شده باشد زیرا، عناصری هستند که نه تازه هستند و نه مهم، می توان با توجه به نتایجی که روانکاوی (Psychanalyse) بیماران عصبی در دسترس ما گذاشته است، این ایراد را بکلی رد کرد چه روانکاوی مزبور بما می آموزد که موضوع تغییر مکان (چیزی که چه در فکر و چه در رؤیا، عناصر مهم روانی را با عناصر بی اهمیت عوض و بدل میکند) در همان مراحل اولیه در مورد عناصر مورد بحث انجام گرفته و بعداً نیز در حافظه پابرجا مانده است چه این -عادات از اصل بی اهمیت، پس از انجام عمل تغییر مکان، دیگری اهمیت باقی نمی ماند، زیرا

۱ - در فصل هفتم آن قسمت را که مربوط به نقل و انتقال شدت است، ملاحظه کنید.

۲ - او. پوتزل نیز پس به ارزش نقش عناصر تازه در تکوین رؤیا افزوده است بدین ترتیب که عده ای را وادار کرد تا آنچه را که از فلان تصویر وسیله تاشیستوسکوپ دیده بودند، رسم کنند و بعد خواست از رؤیای آن شبشان آگاه شود لذا به آنها دستور داد تا قسمتی از آنچه را که در رؤیا دیده بودند، رسم کنند. آنکه بنحوی چون و چرا ناپذیر متوجه شد که قسمتهایی از تعد، بر مورد بحث که در وهله نخست دستگیرشان نشده بود، در تکوین رؤیایشان نقش مهمی بازی کرده است و حال آنکه رسم اولیه شان بهیچوجه در رؤیای آنها جلوه نکرده بوده است و عناصری که وارد رؤیا شده، بنحو مستبدانه ای بکارگماشته شده اند و عبارت بهتر بنحو خودسرانه ای. البته القات پوتزل درین کتاب، با نظریه من در تعبیر رؤیا چنانکه درین کتاب مورد بحث است، منافات ندارد اما در عین حال باید به این نکته توجه بکنیم که این شیوه تجربی برای تحقیق در تعبیر رؤیا چقدر با شیوه ناهنجار پیشین که با وارد کردن تحریکات محل خواب در رؤیا بسنده می کردند، فرق دارد.

قائم مقام عناصری میشوند که واجد ارزش روانی هستند و بدین واسطه آن عده از عناصری که واقعاً بی اهمیت میمانند، دیگر نمیتوانند در رؤیا بنمایش گذاشته شوند.

بمقتده من از توضیحات بالا حتماً این نتیجه بدست می آید که عناصر بی اهمیت نمیتوانند منبع رؤیا واقع شوند پس رؤیای بی اهمیت و بیارث دیگر بی معنی هم بطریق اولی وجود نخواهد داشت و من صد در صد باین موضوع معتقدم و آنرا درباره تمام رؤیاها مگر رؤیای بجهما و پاره ای از رؤیاهای مربوط به احتلام و نظایر آن، صادق میدانم و گر نه ازین دو دسته رؤیا که بگذریم، آنچه را که در رؤیا میبینیم یا آشکارا یا معنی است و یا آنکه معنای واقعی آن آشکار نیست و جایباشده است و برای دست یافتن بدان باید به تعبیر پرداخت: رؤیا هیچگاه به عناصر بی معنی و بی وجه مجال بروز و ظهور نمیدهد و ما نیز نمی گذاریم باین سادگی ها خواب ما مختل شود (۱) رؤیاهای ظاهر بی گناها نه چه بسا که پس از تعبیر پرازد و شیطنت، از آب درمی آید. چه این رؤیاها اگر بتوان گفت، واجد مقداری از افکار است که در پشت کله آمده میزاد است و خود از آن اطلاعی ندارد و حال که این موضوع مطرح بحث است از فرصت استفاده می کنم و با تجزیه و تحلیل قسمتی از رؤیاهای «بی گناها» مجموعه خود، موضوع جایباج شدن را اثبات خواهم کرد.

۱- بانوی جوان باهوش و حساسی که از گروه به اصطلاح «آب زیر کاه» و تو داراست حکایت میکند: «خواب دیدم دیر وقت به بازار رفته ام، اما گوشت قصاب و سبزی سبزی فروش تمام شده است.» این دیگر یک رؤیای بی گناها است، اما رؤیا باین سادگی ماهیتش را آشکار نمی سازد و برای پی بردن به اصل قضیه احتیاج بیک گزارش مفصل است. و اینک آن گزارش: ایشان با آشپز شان به بازار رفتند تا سبزی را بپوشان بیاورد. از قصاب چیزی خواست و این جواب را شنید: «خانم آنچه می خواهید نداریم و نمیتوانیم هم از آن داشته باشیم.» و بعد چیز دیگری بدو نشان داده گفت: «ازین پیرید که بد چیز نیست.» خانم از آن نخواست و نزد سبزی فروش رفت. وی نیز چند دسته کوچک سبزی به رنگ سیاه و از نوع بسیار عجیب و غریب آن بدو عرضه کرد و خانم گفت: «من ازین نوع سبزی سر در نمی آورم و آنرا نمی خواهم.»

مربوط ساختن این رؤیا به حادثات روز پیش کار آسانی است. خانم واقعاً دیر وقت بیادار رفته بوده و چیزی هم پیدا نکرده بوده است. در این موقع میتوان گفت: قصابی هم که بسته است. اما آیا این عبارت - یا بهتر بگوییم عبارت عکس آن - برای اشاره بیک سهل انگاری در انداختن دگمه شلوار فلان مرد زیاد زنده نیست؟ به علاوه نایم این عبارات را بکار نبرده و حتی شاید از آن احتراز کرده است. پس برویم سر تعبیر و جزئیات، رؤیا.

موقبیکه در فلان رؤیا عنصری هست که بیک مذاکره، گفته یا شنیده شده ولی نه فکر کرده شده، میخورد، معمولاً بدون زحمت قابل تشخیص است و همانا از گفت و شنیده های هنگام بیداری سرچشمه می گیرد. بدون تردید این نوع گفت و شنیده ها در ضمن رؤیا ما اند. مواد اولیه تغییر شکل میدهد و

۱- هاولوک الیس، از ماهران ترین منتقدان نظریه ما، چنین می نویسد، این موضوعی است که عده زیادی از ما در آن با فروید مخالفیم. اما هاولوک الیس به کار تجزیه و تحلیل نپرداخته است و نمی داند تاجه اندازه داوریهای مبتنی بر ظواهر رؤیا، تا صحیح است.

پاره پاره میشود و به ویژه از آن کلی که بدان تعلق داشت ، جدا می شود ، (۱) پس ما نیز کار تعبیر خود را از همین گفت و شنیدها آغاز می کنیم . خوب حرف های قصاب از کجاسر چشمه میگیرد : «نمی توانیم هم از آن داشته باشیم» . من خود این کلمات را چند روز پیش موقی که داشتم برای او توضیح میدادم که ما نمی توانیم حادثات هنگام کودکی خود را چنانکه بود ، بیاد بیاوریم یا (داشته باشیم) ، بزبان آورده بودم و باو گفته بودم که این حادثات خیلی قدیم بهنگام تجزیه و تحلیل بصورت رؤیا و نقل و انتقال ، عایی در اختیار ما قرار می گیرد . پس این قصاب در رؤیای او جان شین میشده است و خانم با رد کردن آنچه را که قصاب میخواست به او عرضه کند ، در واقع توضیحات را در خصوص نقل و انتقال ، های حادثات قدیم مربوط به عنفوان کودکی ، رد کرده است . و اما سرمنشاء حرفهایی که در ضمن رؤیا زده است : « من ازین سر در نمی آورم . و آن را نمیخواهم . » . ربطی تجزیه و تحلیل باید این عبارت را بدو قسمت تقسیم کرد . خودش ، چند روز پیش از وقوع رؤیا ، در طسی يك گفت و شنید به آشپزش گفته بود : « من ازین سر در نمی آورم . » اما بلافاصله افزوده بود که : « مرتب باشید . خواهش میکنم . » اینجا با يك تنبیر مکان زور و هستیم بدین معنی که ازین دو عبارت مزبور که در مخالفت با آشپزش بزبان آورده است ، جز آن عبارت را که فاقد معنی بوده در رؤیا حفظ نکرده است . و عبارت دیگر که خانم آن را با اصطلاح سر کوب کرده پس دانده است ، منحصرأ با بقیه رؤیا ، ربط است چه عبارت : « مرتب باشید . خواهش میکنم ، را معمولاً بمردی میگویند که عمداً در انداختن دگمه پوشاك خود مرتکب سهل انگاری شده باشد .

صحت تعبیر ما ، در مقابلتش با اشارات و کنایاتی است که در بطن حادثه فرعی یعنی زن سبزی فروش وجود دارد . سبزی درازی که بصورت دسته های کوچک فروخته میشود (البته خانم بعداً افزوده بود که سبزی دراز بود) خلاصه يك جور سبزی سیاه . ممکنست چیزی غیر از مخلوطی از مارچوبه و شلغم سیاه باشد که در رؤیا بهم درهم آمیخته است ، من احتیاجی ندارم مارچوبه را در این مقام برای کسی تعبیر بکنم ، اما سبزی دیگر نیز که همان شلغم سیاه باشد ، بظن من گوشه یا کنایه ایست (۲) به همان موضوع جنسی که از همان آغاز کار تعبیر حدس آن رازده بودم و میخواستم تمام ماجرای رؤیا را به این جمله کنایه ای خلاصه کنیم که قصابی هم که بسته است . ما در اینجا نیازی نداریم که تمام معانی این رؤیا را افشاء سازیم . چه همین کافی بود نشان بدیم که این رؤیا کاملاً بامعنی است و بهیچوجه بیگناها نه نمی باشد . (۳)

۱ - در خصوص گفت و شنیدها به فصل تکوین رؤیا مراجعه شود . تنها دلیوف از میان جمیع محققان بی به اصل و ریشه گفت و شنیدهای رؤیا برده است ، وی آنها را با کلیه جملات قالبی مقایسه کند .

۲ - کلمه شلغم سیاه در زبان آلمانی معادلست با « سیاه » خودت رانجات بده » باید دانست که معنای کنایه ای اسلحه تیز و اشیاء دراز و سخت و تنه درخت و عصاره ، آلتر جولیست است و از گنجه و جبهه و درشکه و بخاری باید به وضو تناسلی زن بی برد - مترجم .

۳ - به کسانی که مایل به تمیق درین رؤیا باشند توصیه میکنم که این رؤیا را با چند اسانی است معتد که بیمار مورد بحث برای خود حکایت کرده است . رفتار تحریک کننده من از يك طرف

بقیه در صفحه ۱۴۲

۲- و اینک رؤیای بی گناهانه دیگری از همین نایم، البته این رؤیا، به نحوی از انحاء بارزبای قبلی مابین و متناقض است. شوهرش از او میپرسد: آیا نباید بدهم بیانورا سوك كنند؟ نایم جواب میدهد: به زحمتش نمی‌آرزد، برای اینکه در وهله اول باید آن را بدهید خوب پوشانند، در اینجا نیز باز با تکرار يك حادثه واقعی از روز پیش از رؤیا، روبرو هستیم. شوهرش عین همان پرسش دیروز را از او کرده و او نیز همان جواب را داده بود. اما چرا خوابش را دید؟ البته راست می‌گوید که این بیانو صندوقی بدقواره و بدمداست و شوهرش نیز پیش از ازدواج با او آنرا داشته بوده است (۱) و غیره... اما برای حل مشکل ما این جمله بکار می‌آید که: «به زحمتش نمی‌آرزد». روز پیش از رؤیای وقتی که به دیدن یکی از دوستانش رفته بود و آنها امراد می‌کردند که ژاکش را در پی آورده، وی این جمله را بزبان آورده بود که: «به زحمتش نمی‌آرزد». دیگر وقت رفتن است. «یادم هست دیروز نیز وقتی که داشتم رؤیایش را تجزیه و تحلیل میکردم، ناگهان دستش را بطرف ژاکش برد تا دکمه‌ای از آن را که تازه باز شده بود ببیند، مثل اینکه گفته باشد: «خواهش می‌کنم، به سینه من نگاه نکنید، به زحمتش نمی‌آرزد». بدین ترتیب خانم در مکالمه با من سینه را جانشین صندوق می‌سازد. (دو کلمه سینه و جمله بزبان آلمانی از يك ماده مشتق میشوند م. م.) و تعبیر رؤیا مارا به تاریخ تکوین رؤیا بازمی‌گرداند. لابد بموقی که نایم تازه داشت از قد و قواره خود ناراضی می‌شد. اگر بکلمات «بدقواره» و «بدصدا» توجه بیشتری بکنیم و بیاد بیاوریم که چند بار قسمت‌های کوچکی تن خانم هادری رؤیاهایشان، جانشین قسمت‌های بزرگ آن میشود، باز تجزیه و تحلیل مارا به ادوار قدیمتر روزگار کودکی صاحب رؤیا باز خواهد گرداند.

۳- من این سلسله رؤیاها را با نقل رؤیای کوتاه و بی گناهانه يك نفر جوان به پایان میرسانم: این جواب خواب دید که: پالتوی زمستانی را می‌پوشد و این برایش مخوف جلوه می‌کند. شاید سرمای ناگهانی بهانه‌ای رؤیا باشد. وقتی از نزديك باين رؤيا توجه شود، بهتر تدبیر این موضوع مسلم خواهد گشت که دو قسمت رؤیا با هم سازگار و موافق نیست. زیرا پوشیدن پالتوی ضخیم و سنگین زمستانی موقی که هواسرد می‌کند، بهیچوجه مخوف و وحشتناک نمی‌باشد. بد بخانه در مورد بی گناهانه بودن این رؤیا، نخستین موضوعی که بهنگام تجزیه و تحلیل به ذهن میرسد، خاطره خانمی است که روز پیش از رؤیا محرمانه با او گفته بوده

و دفاع او از طرف دیگر. میدانید چقدر پزشکان مجبورند تا ب تحمل این نوع اتهامات را از جانب بیماران هیستریکی، خود داشته باشند، چه این نوع خیالباغها بهیچوجه در طی رؤیای این بیماران تغییر مکان نمی‌دهد و جابجانی شود بلکه بدون هیچگونه تقيه یا کتمان به صورت تراکیب مرضی جلوه میکند رؤیای مزبور مقارن با مبالغه صاحب رؤیا از راه روانکاو وقوع یافته است و بعداً نیز متوجه شدیم که همان جراحت ابتدایی را به نمایش گذارده که موجب اصلی بیماری روانی خانم شده بوده است. اشخاص دیگری هم که در روزگار کودکی با چنین جراحت روانی روبرو شده بودند و در رؤیای خود آرزوی تجدید تکرار آن را داشتند، همواره پدیده‌های واحدی را در میدان مشاهدات و در دسترس من قرار داده‌اند.

(۱) چنانکه از تجزیه و تحلیل آشکار خواهد شد، خانم عکس آنچه را که در اندیشه داشته بزبان آورده است.

است که بچه اخیرش زندگی خود را مدیون يك كاپوت پاره است . و حواں بخاطرش گذشته بود كه كاپوت نازك محفوظ و كاپوت كلفت (منخیم) دم كه بدرند بخود . بعید نیست كاپوت جای پالتور بگیرد چه هر دو در حكم روپوش است و اگر حادثه مربوط به سر این مرد مجرد ی آمد البته خیلی بخوف و وحشتناك بود .

و حال برویم سراغ صاحب رؤیای بیگناها نه سابق خودمان .

۴ - شمعى در شمعدان مى آذارد . شمع شكسته است بطورى كه كج مى ایستد . دختركان كوچك مدرسه میگویند كه وی ناشی است ، اما معلم میگوید كه تقصیر او نیست .

درین جائیز باز با تکرار یا تجدید يك امر واقعى در رؤیا رو بر می شویم . چند روز پیش شمعى در شمعدان گذاشته بود ؛ اما این شمع واقعى دیگر شكسته نبود . اشارات و علاماتی كه درین رؤیا بكار رفته اظهار من الشمهس است زیرا مى دانیم كه شمع كزابه از چیست و اگر شكسته هم باشد و نتواند روی پای خودش ایستد ، اشاره ایست به ناتوانی جنسى مرد (تقصیر او نیست) . اما چگونه این زن جوان كه بخوبى تربیت شده و از هر چه زشت بوده ، دور نگاه داشته شده است ، مى تواند باین نوع مورد استعمال شمع آشنا باشد ؟ معلومست فقط خودش مى تواند بگوید كه چگونه آنرا آموخته است . موقعى كه با قایق در رودخانه رن گردش مى كرد ، با يك كشتى مواجه شد كه پر از دانشجو بود و جملگى با حرارتى و بزماين سرود را مى خوانند : «موقعى كه ملكه سوئد ، دریچه هاى بسته ، با شمع هاى آبلوان ...» آخرین كلمه را شنیده بود با نه میبده بود كه شوهرش آنرا برایش گفت . این اشعار در رؤیای او جای خود را به خاطره بیگناها نه ما موریتى داد كه موقعى كه در شبانه روزى بود آنرا ناشیانه با انجام رسانیده بود و دلیل ناشیكریش هم این بود كه دریچه ها را بسته بودند ، رابطه بین اسمناء و منى نیز ناكفته پیداست . آپولن مربوط به محتوى ناپیدای رؤیای مانحن فیه . باعث میشود كه این رؤیا بارو یای دیگری كه در آن سخن پالاس در میان است ، (يكى دیگر از خدایان یونان و روم . م . م) مرتبط شود و هیچكدام از آنها نیز بیگناها نه نمى باشد .

۵ - برای اینکه در آسان جلوه دادن تعبیر رؤیا از طریق مراجعه به حادثات دوران زندگانی صاحب رؤیا . راه اغراقى نبوییم ، باز رؤیای دیگری از خانم مزبور را در اینجا نقل میکنم . این رؤیا نیز ظاهرا بسیار بیگناها نه جلوه میکند . خانم گفت كه خواب دیدم آنچه را كه واقعا روز پیش انجام داده بودم . جامدانی را خواب دیدم كه از كتاب انباشته شده بوده و بزحمت بسته میشود . درست به همان ترتیبى كه روز پیش در عالم واقع و بیدارى اتفاق افتاده بوده است ، چنانكه ملاحظه مى شود صاحب رؤیا درین مورد خود نیز به توافق و تطابق بین رؤیا و بیدارى اشاره مى كند اما تمام قضاوت سببى ازین نوع و تمام ملاحظات و تذكراتی كه در خصوص رؤیا داده میشود ، حتى آن زمان كه حقیقه با زندگانی هنگام بیدارى توافق و سازگارى دارد باز متماق به محتوى ناپیدای رؤیایى باشد . چنانكه با نقل نمونه هاى دیگری آشكار تر به این موضوع اشاره خواهم كرد صاحب رؤیا ، پس ، اقرار مى كند باینكه نمایش رؤیا عیناً بهنگام بیدارى و در عالم واقع در روز پیش اتفاق افتاده بوده است . البته اگر بخوایم این موضوع ۱۰ شرح بدهم كه چگونه بفكرش رسید كه از آن كلمه انگلیسى (Br

برای تعبیر این رؤیا کمک بگیرد ، به درازا خواهد کشید . (اشاره به آن رؤیا که دختر پانزده ساله مرده‌ای را در صندوق نمایش داده بود .) خلاصه در مورد مانحن فیه نیز موضوع همان جمبه کوچک (Box) مطرح است که از بی‌انباشته شده است ، دیگر نمی‌توان چیزی داخل آن کرد ، منتهی این دغه چیزی که حاکی از گناه باشد ، در آن یافته نمیشود .

در تمام رؤیاهای و بیگناها نه مزبور ، بوضوح پیداست که چگونه انگیزه های جنسی باعث برانگیختن سانسور شده است . اما این موضوع آنقدر مهم و اساسی است که باید بحث و تحقیق در آن را به فرصت مناسبتری موکول کرد .

۴- عناصر مربوط به دوران کودکی که منابع رؤیا واقع میشود .

با اتفاق تمام محققانی که در این زمینه کار کرده اند (ارجله روبر) آگاه شده ایم که می‌توانیم تأثرات مربوط با دور قدیم زندگی خود را ، تأثراتی را که حافظه ما به هنگام بیداری از بیاد آوردن آن عاجز است ، در ضمن رؤیا باز یابیم ، این نکته ، سومین ویژگی یا خصیصه محتوی رؤیا است . البته دانستن این موضوع که ویژگی مزبور متواتر و قراوانست یانه ، نه همان اندکی دشوار تر است چه تشخیص اصل و ریشه عناصر رؤیا پس از بیداری ناممکن است بلکه پیدا کردن مدرکی که مؤید این معنی باشد که در فلان مورد مثلاً محتوی رؤیا از تأثرات دوران کودکی سرچشمه گرفته است ، باید از طریق عینی و ابراز کنیف انجام بگیرد و بندرت ممکن است چنین وسایلی را اختیار داشته باشیم . هوری سرگذشت واقعا قانع کننده ای را برای ماحکایت کرده است و آن سرگذشت مردیست که پس از بیست سال غیبت تصمیم می‌گیرد به موطنش باز گردد . شب پیش از عزیمت خواب دید که در ناحیه ای کاملاً ناشناس است و در جاده با مردی گانه ای آشنا شده و با او صحبت می‌کند . وقتی که به موطنش رسید متوجه شد که این نقطه ناشناس یکی از شهرهای نزدیک موطنش است و آن ناشناس نیز یکی از دوستان پدرش بوده که هنوز در قید حیات است . باری همین رؤیا مدرک قانع کننده ایست برای این موضوع که نایم در کودکی آن شخص و آن ناحیه را دیده بوده است . این رؤیا نیز باید مثلاً یک رؤیای عجولانه و حاکی از شتاب و ناشکیبایی از نوع رؤیای آن دختری که بلیط کنسرت در جیبش بود ، تعبیر شود یا رؤیای آن بچه ای که پدرش گردش در «هامو» را با او وعده داده بود و غیره و آنکمی بدون کمک تجزیه و تحلیل نمی‌توان ازین نکته آگاه شد که چرا نایم مخصوصاً به طرف این عده از تأثرات دوران کودکی سوق داده میشود .

یکی از شنوندگان من که از نداشتن رؤیاهای حاوی جابجاشدن بخود می‌بالید ، روزی برای من حکایت کرد که چند روز پیش خواب دیده است که آموزگار سابقش ، در رختخواب خدمتکار خانه است ، خدمتکاری که از دوران کودکی نایم تاسن یازده سالگی در خانه آنها بوده است . در رؤیایش حدود این منظره یا صحنه را نیز می‌دیده است ، چون خیلی مجذوب شده بود ، رؤیا را برای برادر ارشدش نقل کرد و او نیز با خنده سدا داری واقعی بودن رؤیا را تضمین کرد . برادر مزبور که در آن روز گارشش ساله بود ، بخوبی جزئیات آن صحنه را با خاطر داشت چه عاشق و معشوق نامبرده عادت کرده بودند باینکه ارشد بچه ها را با آ بجومست بکنند تا در فرصتهای مساعد شبانه مزاحم آنها نشود ولی پسر بچه سه ساله - یعنی نایم مزبور که در اطاق خدمتکار بخواب می‌رفت ، مزاحم تلقی نمیشده است .

نازهم بیشتر از این می‌توان با قطع و یقین و بدون کمک تعبیر ، تضمین کرد که فلان رؤیا

حاوی عناصر مربوط به دوران کودکیست موقعی که رؤیای مزبور از نوع «پردوام» باشد یعنی پس از اینکه یکبار در زمان کودکی بخواب شخص آمد، همواره متناوباً در زمان بزرگی و بلوغ هم بخوابش بیاید. هرچند که خودم چنین رؤیایی نداشته‌ام، باز می‌توانم نمونه‌هایی درین خصوص بیاورم. پزشکی که سی سالش میشده برای من حکایت کرده است که از زمان کودکی تا کنون اغلب در طی رؤیاهایش شیر زردی می‌بیند که بتواند با دقت هرچه کاملتری آنرا توصیف کند، تا اینکه روزی این قهرمان رؤیاهای خویش را باز شناخت، این شیر در واقع یک شیشی لوکس از نوع چینی بوده که مدتها پیش آنرا بکناری گذاشته بودند، مادرش باو گفت که وی (نایم) در دوران بچگی خود اغلب اوقات با آن ورمی رفته است و حال آنکه خود نایم ازین ماجری چیزی به یاد نداشته است. اگر پس از بررسی محتوی پیدای رؤیا به آزمایش افکار نهائی و نا پیدای آن که جز از راه تجزیه و تحلیل قابل کشف نیست، پردازیم با کمال شگفتی و حیرت متوجه خواهیم شد که حادثات روزگار بچگی حتی در رؤیاهائی که تصورش را نمیشود کرد، مؤثر است. همکار سابق الذکر رؤیایی ازین نوع را نیز بعنوان نمونه در اختیار من گذاشته است. این رؤیا بنحو ویژه‌ای آموزنده است. همکار مزبور پس از مطالعه گزارش سفر نانس به قلب شمال، خواب دید که در وسط بیابان یخ‌بندان، برای رهاندن کاشف جسور از یک سیاتیک دردناک مشغول مبالغه با برق است بهنگام تجزیه و تحلیل این رؤیا، ماجرای از ماجراهای زمان بچگی پیادش آمد. و گرنه رؤیا قابل فهم نمیشد. پاری سه ساله یا چهار ساله بود که روزی شنید که بزرگترها در خصوص سفرهای اکتشافی صحبت می‌دارند، آنوقت از پدرش پرسید: آیا این بیماری خطرناک است که بدون شك کلمه مسافرت را که بزبان آلمانی *Reisen* است با کلمه درد که بزبان آلمانی *Reissen* است، اشتباه کرده بود و درین موقع برادرانش به تمسخر باو خندیده بودند و همین نیش خندها سبب شده بود که هیچگاه این اشتباه خویش را از یاد نبرد.

در مورد رؤیای مربوط به مونوگرافی گل سیکلامن نیز وقتی که تجزیه و تحلیل را به پایان بردم، به یک خاطره از خاطرات دوران بچگی رسیدم: پدرم پسر بچه پنج ساله‌اش را ول می‌کرد تا کنایی را که دارای اشکال رنگی بود، پاره کند شاید این شك پیش بیاید که خاطره مزبور در ایجاد رؤیا مؤثر نبوده و تجزیه، پس از پایان کار تبیین، چنین رابطه‌ای را بین رؤیا و خاطره نامبرده برقرار کرده است. اما وفور و تلافی تداعیات، صحت تبیین اول را تضمین می‌کند: سیکلامن (گل دلخواه)، غذای دلخواه (کنگر)، ورق ورق کردن کتاب مانند کنگر (چنین ترکیب لفظی برای همه کس آشنا بود زیرا به مناسبت تقسیم امپراطوری چین، در آن زمان رایج بود) - و جنگ گیاهی - کرم کتاب (موش کتابخانه) که کتاب را بیش از هر غذای دیگری دوست می‌داد بعلاوه می‌توانم تضمین بکنم که معنای نهایی رؤیای مزبور که درین کتاب آنرا نقل نکردم کاملاً با محتوی این صحنه از دوران کودکی من که در بالا ذکرش گذشت مربوط است.

تجزیه و تحلیل سلسله دیگری از رؤیاها بهمان نشان می‌دهد که آرزو خواست محرک رؤیا، آرزویی که رؤیا در حکم بیان تحقق آنست؛ از دوران کودکی سرچشمه می‌گیرد، بنحوی که از بجا آوردن دوران کودکی خود با تمام آهال و آرزوهای مربوط، در رؤیا متحیر می‌مانیم.

من در اینجا تعبیر همان رؤیایی را ذکر می‌کنم که تاکنون بکرات مورد استفاده واقع شده است: دوستم ر. عموی من میشود. اگر فراموش نکرده باشید، ماتئزیه و تحلیل را تا آنجا پیش برده‌ایم که میل باساز شدن از آن مستفاد میگشت و چنین اظهار عقیده کرده بودیم که رؤیا برای جبران اهانت‌هایی که در حق دو تن از همکارانم روا داشته بوده، محبتی به ر. ابداع کرده بوده است. رؤیا از آن من بود: پس می‌توانم بگویم که این تجزیه و تحلیل مرا قانع و راضی نکرده است. چه من دیر و زنی واقف بودم که تا چه اندازه قدر این دو همکارم را می‌شناسم بنا برین میلم دایر بر اینکه شریک سر نوشت آنها نیاشم و استاد شوم، بنظر من برای توجیه این اختلاف که در قضاوت‌های موقع رؤیا و موقع بیداری من وجود داشته است: کافی نبود و داشتن چنین احتیاجی به عنوان در نظر من، احیاناً، یک جاه طلبی مرضی جلوه می‌کرد و من نه تنها چنین احتیاجی در خود سراغ ندارم بلکه تصور می‌کنم، فرسنگها نیز از آن دور باشم نمی‌دانم نظر دیگرانی که مرا می‌شناسند، درین باب چیست؛ شاید هم جاه طلب بوده‌ام، اما تصور می‌کنم هدف جاه طلبی من هیچگاه عنوان و مقام استادی فوق‌العاده نبوده است.

پس این جاه طلبی که رؤیا آنرا به من نسبت می‌دهد، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ بی‌درنگه فکرم به موضوعی منتقل شد که در روزگار کودکی اغلب آنرا برایم حکایت کرده‌اند: موقع تولد من؛ زن دهقانی پیر برای مادرم که از فرزند اولش بخود می‌بالید، پیش‌بینی کرده بود که این فرزند مرد بزرگی خواهد شد. البته چنین پیشگویی‌ها یکی دو تا نیست، چه عده مادرانی که دلی پرازمید درسینه دارند و پیره‌زانی که امید می‌به‌حال ندارند بادلستن به آینده این دلخوری خویش را جبران می‌کنند، کم نیست و بلاوه این پیشگوئی‌ها در واقع دکان پیشگوست آیا عطش من به بزرگی و جلال از اینجا ناشی می‌شود؟ باری یادم می‌آید وقتی که پسر نسبت به بزرگی شده بودم شبی با پدر و مادرم به یکی از کافه‌های پراثر رفته بودم؛ در آن زمان بیش از ده یا زده سال نداشتم. مردی را دیدیم که ازین میزبان میز میرفت و درازاه چندشاهی، در خصوص هر نوع مضمونی که پیشنهاد می‌کردند، بالبداهه شعر می‌سرود. مرا فرستادند تا شاعر را به میز خودمان بخوانم و مرد شاعر برای حق شناسی ازین دعوت بی‌درنگه چند شعری در خصوص من سرود و پیش‌بینی کرد که روزی وزیر حوالم شد. تأثیری که این پیش‌بینی دومی در من کرد؛ بخوبی یادم هست.

دوره وزارت بود و رواها بود و چند روز پیش پدرم عکس آقایان دکتر هر بست و دکتر گیسگر و دکتر انگور و دکتر بر گمر و دیگران را بخانه آورده بود. و ما به افتخار آنها چراغان کرده بودیم چند نفر یهودی هم میانه آنها بودند. و از آن پس هر بچه یهودی زرنکه یک کیف مخصوص وزراء را در کیف مدرسه اش می‌گذاشت. شاید تأثرات مربوط به این دوران بود که نخست توجهم را به علم حقوق متماثل کرده بود زیر الحظله آخر بود که مصمم شدم طب بخوانم و می‌دانستم که یک نفر پزشک هیچگاه وزیر نخواهد شد. حال برگردیم به رؤیای خودم بخوبی واقفم که این رؤیا مرا از یک زمان حال نسبتاً غم‌انگیز؛ به دوران نشاط آور پر از امید وزارت بورژوا باز گردانده و کوشیده است تا آروزهای بیگانه آن روزگار را بر آورده سازد. به دوست‌های دانشمند و محترم خود اهانت کرده‌ام برای اینکه یهودی هستند؛ یکی را به ضعف عقل و دیگری را به جنایت متهم کرده‌ام، مثل اینکه وزیر بوده‌ام. باری در رؤیا؛

خود را به جای وزیر گذاشته بودم. چه انتقامی! ایشان (جناب آقای وزیر) با عنوان استادی فوق‌العاده من مخالفت می‌کنند ولی من خود را به جای ایشان می‌گذارم.

در مورد دیگری باین نکته واقف شدم: آرزویی که محرك رؤیای ماست، هر چند که مربوط به زمان حال باشد، باز با تأثرات عمیقی که ازدوران کودکی، اسرجشمه‌بگیرد، تقویت میشود. منظوری سلسله رؤیاهایی است که میل مرا به مسافرت برم، افشاء می‌سازند، باز مدت‌ها باید باین اکتفا کنم که فقط در رؤیای این خواست یا آرزویم را ارضاء کنم برای اینکه موقعی هم که بتوانم اقدام باین مسافرت بکنم، باز بدلیل مربوط به مزاج نمی‌توانم بهرم بروم (۱) روزی خواب دیدم که، از پنجره یگواگن، رودخانه تیبر (از ایتالیا) و پل سن - آنژ را تماشا میکنم، سپس قطار دوباره شروع به حرکت کرد. و من تصور کردم که در شهر پیاده نشده‌ام. آنچه را که درین رؤیای دیدم از تصویر معروفی مرکب شده بود که روز پیش همچنان سطحی در سالون یکی از مشتریان دیده بودم، یکبار دیگر، در ضمن خواب، مرا بر فراز تپه‌ای بردند درم را که تا نیمه درمه فرو رفته بود و خیلی دورتر از چشم‌انداز من قرار داشت بطوری که تعجب کردم از اینکه آنرا بروشنی میبینم، دیدم محتوی این رؤیا بارورتر از آن است که درین مقام اشاره‌ای بدان کنم، جمله مبتذل قالبی معروف را که میگویند: ارض موعود را ازدور تماشا کنید، در رؤیای مزبور میبینم. شهری را که ازدور به‌بوحه مه‌ومیخ دیده‌در بودم لوبک، شهر معروف آلمان است، و آن تپه‌هم، تپه معروف آلمان بنام گلاخنبرگ. در رؤیای سومی بالاخره خود را در شهر رم دیدم. اما نومید. برای اینکه شهر را ندیدم مگر: رودخانه کوچک با آب‌های تیره از یک طرف محدود به صخره‌های سیاه و از طرف دیگر به چمن‌زار‌هایی چند با گل‌های بزرگ سفید و با آقایی به نام تسوکر (که تا اندازه‌ای با او آشنا هستم) روبرو شدم و تصمیم گرفتم راه رم را از او سراغ بگیرم - آشکار است که تلاش من در طی رؤیای برای دیدن شهری که هیچ‌وقت به‌نگام بیداری موفق به زیارتش نشده‌ام، بیهوده است. اگر تصاویر موجود در رؤیا را بمناسر مرکب‌اش تجزیه کنم، معلوم میشود که گل‌های سفید اشاره به روان (شهری از ایتالیا) است که پیش‌تر آنرا دیده بوده‌ام و روزی هم در شمار پایتخت بوده است و مادر آب‌گیرهای این شهر بودیم که در دل آب‌های سیاه، موفق بیافتن نیلوفرهای مجلل شدیم، منتهی رؤیا این گل‌های درشت را در وسط چمنزار قرار میدهد، مانند نرگس‌های اوسه خودمان، برای اینکه رسیدن باین گل‌ها در وسط آب واقعاً برای ما مشکل بود، صخره‌های سیاه که در یک طرف رودخانه در رؤیای دیده می‌شده است، اشاره‌ایست به دره تپل واقع در نزدیکی‌های کارلسباد و نیز خاطره کارلسباد علت پرسش مرا از آقای تسوکر بیان میدارد. در عمق این خاطره دو حکایت ازین حکایات خوشمزه مربوط به یهودی‌ها که همواره حاوی معانی عمیق و گاهی واجد حکمت تلخی میباشد و ما با کمال میل در ضمن نام‌ها و گنت و شنیده‌های خود از آن استفاده میکنیم، وجود دارد. یکی مربوط است به سرگذشت آن یهودی فقیری که بدون بلیط، دزدکی سوار ترن کارلسباد شده بود و باز پرس قطار هر بار که او را میدید از قطار بیرونش میکرد ولی بدتر از دفعه پیش با او روبرو می‌شد تا اینکه یکی از دوستان در یکی از منازل

(۱) بندها متوجه شدم که برای تحقق این نوع آرزوها که در وهله نخست انجام ناپذیر جلوه می‌کنند، فقط یک جور خسارت لازمست.

این راه صد فاکها اومصادف شده ازو میسر سده کجا می رود، وی در جواب می گوید: «به کارلسباد، اگر با من احم کنار بیاید.» حکایت دیگر مربوط به آن مرد یهودی که فرانسه نمی دانست و در نزد از روی شیطنت یا وگوشزد کرده بودند که محض ورود به پاریس سراغ کوچه ریشلیورا بگیرد. رفتن به پاریس مدت های یکی از آرزوهای من بود وقتی که قدم به پاریس گذاشتم، آنچنان احساس خوشی کردم که گفتم دیگر تمام آرزوهای من همین نحو تحقق خواهد یافت. ازینکه راه خود را از تسوگر پرسیدم اشاره مستیمی است بهرم زیرا همه میدانیم که تمام راهها بهرم منتهی می شود. وانگهی نام تسوگر ما را به کارلسباد بر میگرداند. جایی که مبتلایان بمرض قند دابه آنجا گیل میداریم. انگیزه رؤیای مزبور نیز بدون تردید این بود که یکی از رفقای من در برلن بمن پیشنهاد کرده بود که برای عید پاک به پراگ بروم و میبایستی از جمله در خصوص موضوعات مربوط بقند و مرض قند با هم صحبت کنیم.

رؤیای چهارمی نیز مرا به رم باز میگرداند؛ در رؤیا، جلوی خود خیابانی دیدم که تمام لوحه های مغازه های آن زبان آلمانی بود و از جمعیت تعجب کردم. چند روز پیش بدوتم نوشته بودم که شاید پراگ برای سیاحان آلمانی جای دلپذیری نباشد. رؤیای من درین حال هم این موضوع را میسراند که میل دارم او را در رم ملاقات کنم (و نه در یک شهر از نواحی بوهیم) و هم این آرزو را که زبان آلمانی در پراگ رواج گیرد (و این آرزوی اخیری گمان از دوران تحصیل من سرچشمه می گیرد). وانگهی من در دهکده کوچکی از نواحی هرآوی بدنیامدم و لابد تا سه سالگی زبان چک را می فهمیدم بودم. زیرا ساکنان موطن من از نژاد اسلاو بودند و شعر بچگانه کوتاهی را که در هفده سالگی بزبان چک شنیده بودم، بیاد دارم. و هم اکنون نیز ممکن است آنرا از بر بخوانم بدون اینکه معنای آنرا بفهمم. پس با توجه بسطور بالا این رؤیا با تأثرات باخاطرات او ان کودکی من روابط محکمی دارد.

موقع آخرین مسافرت به ایتالیا، هنگام عبور از مقابل دریاچه ترازیمن، پس از دیدن تیمبر و به عقب برگشتن قریب ۸۰ کیلو متر از رم، متوجه شدم که کدام تأثرات و خاطرات مربوط بدوران کودکی، در تشدید درد غربت من نسبت بهرم، این شهر ابدی، مؤثر بوده است چه مخصوصاً فکر کردم سال آینده برای رفتن به ناپل میتوانم از رم بگذرم و یک جمله از جملاتی را که بدون تردید در آثار یکی از نویسندگان کلاسیک خودمان خوانده بودم بیامد آمد: «که می داند کدامیک بهنگام مسافرت بهرم شتاب زده تر از خانه اش درآمد، آنیبال، آن جنگاور معروف یا وینگل مان، معاون رییس دانشگاه؟» من ردای آنیبال را تمییب کرده بودم: دیدن رم در سر نوشت من هم نبود، و خود او هم موقعی که در رم انتظارش را می کشیدند، بکمپانی رفته بود. آنیبال کسی که این رجه شباهت را میان او و خودم کشف کردم، در طول مدت تحصیلات متوسطه قهرمان محبوب من بود. وقتی که جنگ های قرناخنه را خوانده بودیم، همدردی من مثل همدردی تمام پسر بچه های هم سن و سال من عوض آنکه متوجه رومیان شود؛ متوجه آنیبال، سردار قرناخنه شده بود. در کلاس های عالی؛ موقعی که فهمیدم از نژاد بیگانه بودن چه نتایجی برای من دارد و موقعی که تما یلات ضد سامی رفقایم و ادا دم کرد که وضع مقاوم خودم را در مقابلشان روشن بکنم، باز برای این سردار سامی ارزش زیادی در فکرم قایل بودم، آنیبال ورم در آن زمان در هنر من مظهر سماجت یهودی ها و دم دستگاه کاتولیک ها بود، معنایی که نهضت ضد سامی بعداً در ذهن ما پیدا کرد و در تثبیت

افکار و احساسات دوران نوجوانی مأمور واقع شد. بدینموال آرزوی رفتن بدردم در طی رؤیای در واقع دستاویز و کنایه از چندین آرزوی حادث دیگر است که برای تحقق آنها باید با همان ثبات و استقامت مخصوص مردار قر تاجنه کار کرد و در عین حال تحقق آنها نیز مانند تحقق خواست آن بیال چنان مشمول عنایت تقدیر نیست.

بالاخره به حادثه دوره جوانی خود می پردازم که هنوز هم در احساسات و رؤیای من مؤثر است، بیش از ده دوازده سال نداشتم که پدرم شروع کرد مرا با خود به گردش بیرود در طی آن درباره عقاید خود و سایر موضوعات کلی با من گفتگو بکند. روزی از روزها برای اینکه بمن نشان بدهد که چقدر روزگار من بهتر از او بوده است، واقعه زیر را برایم حکایت کرد: «در روزگار جوانی روزی از روزها، در همان دهکده ای که تو در آن بدنیا آمدی، از خانه پسرده کوچی و خیابان بیرون آمدم، روز شنبه بود و لباس فاخری بر تن و کلاهی از پوست بر سر داشتم یک مرد مسیحی پیش آمد و با ضربتی کلاه تازه ام را در لجن پرتاب کرد و فریاد کشید: «ای یهودی، از پیاده روی پایین روا» - «گفتم، «توجه کردی؟» پدرم گفت، «کلام را برداشتم. این عمل از طرف مرد بلند بالای قوی هیکلی که دستم را در دست داشت، چندان پسندیده نبود. ازین صحنه بنم آمد و صحنه دیگری را که مورد پسندم بود در برابر آن قرار دادم. درین صحنه **هایملکار** (۱)

(پدر آن بیال) پسرش را به معبد برد و او را وادار کرد تا در برابر محراب قسم یاد کند که از رویان انتقام خواهد گرفت. از آن پس آن بیال مقام مهمی در خیال بافی های من برای خود باز کرد. تصور میکنم بتوانم علاقه خود را به سردار قر تاجیه بدوران بازهم دورتر روزگار کودکی خود مربوط سازم. درین مقال، بطور کلی، سخن از نقل و انتقال احساساتی است که پیش تر شکل گرفته است. موقی که تازه خواندن آموخته بودم، یکی از نخستین کتاب هایی که بدستم رسیده بود کتاب تاریخ کنسولی و امپراطوری بود. یاد هست که اسامی سرداران امپراطوری رادوی کاغذ های کوچکی نوشته به پشت سر بازان جو بییم می چسباندم اما **ها سنا** (که نامش شبیه نام ماناسه، شیخ یهودی، بود) بیش از سایر سرداران در دل من جای داشت (شاید علت این ترجیح هما نایکی بودن تاریخ تولد ما بوده باشد زیرا تاریخ تولد من درست یک قرن بعد از تاریخ تولد او بوده است) ناپلئون هم مانند آن بیال، از کوه های آلپ گذشته بود. و به علاوه شاید این کمال مطلوب جنگی من از روابط گاه دوستانه و گاه پر خاش کرانه من تا سه سالگی با پسری که یک سال بزرگ تر از من بوده است، سرچشمه گرفته باشد. خلاصه هر اندازه که در مسیر تجزیه و تحلیل رؤیا های بیشتر پیش برویم، بیشتر به کشف حاد تات زمان کودکی که در تکوین محتوی ناپیدای رؤیا نقش مؤثری ایفا کرده است، نایل خواهیم شد.

چنانکه در محایف نخستین این کتاب دیدیم، بندرت پیدا می شود رؤیایی که بدون کم و کاستی خاطرات مورد استفاده خود را در محتوی پیدای خویش جلوه دهد، با این وجود نمونه های درین مورد وجود دارد و من هم میتوانم نمونه های دیگری بدان بیفزایم که حاوی صحنه هایی از دوران کودکی باشد. یکی از بیماران من روزی یک ماجرای جنسی را در رؤیای دید که بهیچ وجه

(۱) در چاپ نخست این کتاب به جای هایملکار، **ها سندرو بال** نوشته بودم، البته اشتباه عجیبی است اما علت چنین اشتباهات همیشه فریب دادر کتاب روان شناسی مرض زنده گانی روزانه باز کرده ام.

دستخوش زیادی و کمی یا تغییر و تبدل (جابجاشدن) ندهد بود و نایم بدون زحمت متوجه شد که رؤیا در نمایش این ماجری کاملاً از یک ماجرای واقعی که هنگام بیداری اتفاق افتاده بود استفاده کرده است نه چیزی بدان افزوده و نه چیزی از آن کاسته است. البته هنگام بیداری، نه این که خاطره مزبور را کاملاً فراموش کرد میاشد، بلکه این خاطره نسبتاً محو شده بود و جز بحد تجزیه و تحلیل جانی نمیگرفت. نایم در سن ۱۷ سالگی به عیادت یکی از دوستان بستری خود رفته بود و وی بنصاف، بی گمان، حرکتی کرد و تنش عیان گردید. نایم هم، بر اثر یک تحریک ناگهانی، در حالی که لباس خودش را مرتب میساخت، حرکتی از او سرزد که از حیا و حجاب بدور بود؛ بطوری که رفیق بیمار با شگفتی بدو نگرست و او از حرکت زشت خویش خجل شده با شرمساری باز گشت! ۲۳ سال بعد رؤیایی همه جزئیات این صحنه را احساساتی که ضمیمه اش بود، تجدید کرد، البته با اندک تغییر و تبدیلی، بدین معنی که نایم در ضمن رؤیای خود تنش غیر فعال را برعهده داشت و رفیق بیمارش نیز در ضمن رؤیا جای خود را یکی از دوستان کنونیش داده بود.

بطور کلی صحنه ها و ماجرای های مربوط بدوران کودکی ما هیچگاه چنانکه بوده در محتوی پیدای رؤیای ما جلوه نمیکند و همواره گوشه و کنایه ای در آن پکار می زود که جز بحد تعبیر قابل کشف نیست. این نوع مثالها چندان مقنع نیست برای این که اغلب اوقات ضامنی برای وقوع این گونه حادثات در دوران کودکی در دست نداریم و هنگامیکه به او آن دوران بچگی ما مربوط میشوند، دیگر از باز شناختن آن عاجز می مانیم. خوشبختانه بررسی های مبتنی بر روانکاوی، سلسله عواملی کشف کرده است که موافقت و مطابقت آنها با حوادث دوران کودکی مسلم است، و بدینوسیله میتوان فهمید که فلان دسته از حادثات موجود در رؤیا، واقعاً در دوران کودکی ما انجام گرفته است یا نه، شاید قسمت هایی از رؤیا که مربوط بدوران کودکیست و من الساعه آنها را از مجموعه خود جدا کرده تعبیر می نمایم، چندان ثمر بخش نباشد و من به همین دلیل تمام واقعاتی را که تعبیر من بر آن استوار است در اینجا نقل نخواهم کرد، و اینک چنگ نمونه:

۱ - تمام رؤیاهای یکی از بیمارانم یک چیز شبیه به مسابقه دو، دارد، مثلاً برای این که قطار حرکت نکند؛ میدود تا زودتر برسد و غیره؛ در یکی از رؤیاهایش؛ باید به باز دید دوستی برود، مادرش به او گفته است که سواره باید برود و پیاده به آن جانرود؛ بنا بر این می دود و مرتباً نیز زمین می خورد. پس از تجزیه و تحلیل معلوم شد که خاطرات مسابقات دو در زمان کودکی او درین رؤیا نقش مهمی ایفا کرده است. (البته میدانیم که دویدن در قمار و سوار هالی وینه یعنی چه) در ضمن تجزیه و تحلیل به جمله ای رسیدیم که بچه ها بشوخی آنچنان تند آنرا ادای کنند که گویی یک کلمه بیشتر نیست و آن جمله اینست: «گاوا تقدیمی دود تا آنکه بیفتند»، البته همین جمله برای تعبیر رؤیا کافیست چه اینهم نوعی از مسابقه دو است. تمام این نوع شوخیهای بی ضرر و بیگناها نه میان بچه ها جای خود را به شوخیهای دیگری می دهد که چندان هم بی ضرر نمی باشد.

۲ - بیمار دیگر رؤیای زیر را دید: دید که در اطاق بزرگوست، در آن انواع و اقسام ماشین هست. فکر کرد در یک موسسه مربوط به اصلاح بدن است. شنید که به کسی می گویم: وقت زیادی لازم نیست او پنج نفر دیگر را باهم معالجه

خواهم کرد . وی سرکشی می کند و از دراز کشیدن روی تخت ابا می نماید و در گوشه ای می ایستد و منتظر است که باو بگویم که این راست نیست . سایرین باو می خندند و می گویند که ریا می کند . در عین حال بنظرش می رسد که باید تعداد زیادی مربع رسم بکند .

قسمت اول رؤیا مربوط است به معالجه اش و نقل و انتقال در خصوص من . قسمت دوم اشاره ایست به صحنه ای از زمان کودکی ، و یاد آوری تخت نیز این دو قسمت را بهم می پیوندد . مؤسسه مربوط به اصلاح بدن Orthopédique در واقع یاد آوری (تذکر) عبارتی است که من بزبان آورده بودم و در طی آن معالجه را از حیث طول مدت و جگونگی آن بایک معالجه مربوط به اصلاح بدن مقایسه کرده بودم و در همان آغاز کار باو گفته بودم که در وهله اول وقت زیادی صرفش نمی کنم ولی اندکی بعد شاید بتوانم روزانه یک ساعت وقفش بکنم . این موضوع نازک و نرنجی بودن و حساسیت فوق العاده زمان کودکی را بار دیگر در وی بیدار و زنده کرده بود چه این زود رنجی نشانه شاخص بچه هایی است که مستعد بیماری هیستری هستند . این بچه ها بطور تسکین ناپذیری احتیاج به محبت دارند . بیمار مورد بحث من کوچکترین فرزندشکانه خانوادهاش بود و به همین مناسبت بیش از سایرین مورد محبت پدرش بود . اما ظاهراً مثل این است که متوجه شده باشد که پدر آئومه محبوبش چنانکه باید وقت صرفش نمی کرد و محبت نمی ورزید - به همین دلیل است که در ضمن رؤیا انتظار داشت بگویم : « این راست نیست ، فلان شاگرد کوچک خیاط ! لباسی برای او آورده بود و خسانم پولش را پرداخته بود . سپس از شوهرش پرسیده بود اگر بچه پول لباس را کم بکند ، دوباره باید باو پول داد یا نه و شوهر نیز برای اینکه سر بر سرش بگذارد : جواب داده بود بله (سر بر سر گذاشتن در رؤیا) وزن باز پرسیده بود و منتظر مانده بود تا آنکه شوهرش بستوه آمده بگوید : این راست نیست . پس می توان تصور کرد که در محتوی ناپیدای رؤیا ؛ خانم این پرسش را از خود می کند . اگر من دوباره بر حالا وقت صرفش کنم او باید دوباره بر حق الزحمه من پرداند ؛ این اندیشه « خست آمیز » و تنفر آور است . (توضیح آنکه بی حیایی زمان کودکی ، در رؤیا در لباس « خست » جلوه می کند و کلمه « تنفر آور » و ترکیبات آن نیز در اینجا در حکم واسطه یا میانجی است) اما اگر انتظار او باینکه « من بگویم که این راست نیست » همین معنای فوق باشد ، در گوشه ای ایستادن و دراز نکشیدن روی تخت ، نیز قسمت های دیگر یک صحنه از زمان کودکیست : وی تختش را کثیف کرده بود و برای اینکه تنبیهش بکنند ، او را گوشه ای نهاده بدو گفته بودند که پدر و برادرانش دیگر دوستش نخواهند داشت و غیره . و اما مربع مربوط به درس حسابی که به دختر برادرش می دهد و به تصویر من وی به او یاد می دهد که چگونه می توان در نه مربع ، اعدادی نوشت که از هر طرفی که آنها را جمع بزنند حاصل جمع بشود پانزده .

۳ - رؤیای یک نفر مرد : دو پسر بچه را دید که داشتند زد و خورد می کردند و او از آشیایی که دور و بر آنها دیده میشد ، حدس زد که باید پسران چلیک ساز باشند ؛ یکی از پسر ها دیگری را بزمین زد ، پسر زمین خورده گوشواره هایی از سنگهای آبی داشت ، عصای درازی را بطرف حریف پرتاب کرد تا او را تنبیه کند و او نیز به دامن زنی ، که گویی مادرش بود پناه برد . زن نزدیک پرچین

ایستاده بود . زن گامی بود . پشش را به نایم کرد . سر انجام سرش را بر گرداند و نگاه وحشتناکی باو کرد و نایم وحشتزده شده فرار کرد . زیرا گوشت قرمز یک پایین زنک بطرف زیر کشیده میشد .

درین رؤیا حوادث مبتذل روزپیش به وضوح پیداست چه نایم واقفاً دوچه را در خیابان دیده بوده است که باهم زدو خورد می کردند و یکی دیگری را بزمین انداخته بود . و چون وی خواسته بود میانجیگری کند ، آنها پا بفرار گذاشته بودند . در ضمن تجزیه و تحلیل رؤیای دیگری عبارت « برداشتن توبی منبع آب » را استعمال کرده بود و علت اینکه در رؤیای مورد بحث چه مارا بجای پسران چلیک ساز گرفته است ، همان عبارت مزبور است . نایم دیده بوده است که روسی ها گوشواره های از سنگ های آبی به گوش می آویزند و یک ترانه عامیانه در خصوص دو پسر بچه می گوید : « نام پسر بچه دیگر هاری بوده (ماری اسم دختر است) - زن ایستاده : پس از صحنه زدو خورد دو پسر بچه ، نایم بقصد گردش به ساحل رود دانوب دفته بوده و از تنهایی استفاده کرده روی پرچینی شاشیده بوده است . اندکی دورتر از آنها ، در طول راه زن پیر خوش پوشی به مهربانی باو خندیده بوده و کارت ویزیتش را بدو داده بوده است . - زن که در رؤیای وی (مانند خودش هنگام شاشیدن) ایستاده است ، واضح است که دارد می شاشد ، منظره وحشتناک و گوشت قرمز جعم از همین جاست چه گوشت قرمز مطمئناً اشاره به آلت تناسلی زنت هنگام شاشیدن ، چنین منظره ای باز بخاطرش آمده بوده ، منتهی با همان حیاتی که در بچگی اش آنرا دیده بوده است . اما این دفعه به صورت گوشت مرده ، بصورت یک زخم (قرمز) جلوه کرده بوده است . نایم دوموردی را که در طی آن در دوران کودکی خود ، توانسته ، بود آلت تناسلی دختر بچه ها را ببیند ، درین رؤیا بهم در آمیخته است و آن دومورد عبارتست از موقعی که دختر بچه هاتاق باز روی زمین می افتادند و دیگر موقعی که می شاشیدند و چنانکه از بقیه رؤیا مستفاد می شود ، نایم در زمان کودکی به علت کنجکاوی فوق العاده ای که درین گونه موارد از خود بروز می داد ، از طرف پدرش تنبیه و تهدید میشده است و نگاه وحشتزای زن در رؤیا نیز ، اشاره به همین موضوع است .

۴ - رؤیای ذیل متعلق به یک زن جوانست ، این رؤیا از همه گذشته ، مقداری از خاطرات دوران کودکی را به نوعی باری بهم در آمیخته است و اینک متن رؤیا : به عجله خارج شد تا کارهایش را انجام بدهد در محله گر این برانو افتاده و زخمی شد ، عده زیادی بوژه سورچیان در شبکه های گریه ای دور و برش جمع شده بودند اما کسی باو کمک نکرد تا از زمین بلند شود . خیلی تقلا می کرد که از زمین بلند شود اما موفق نمیشد ، سر انجام بلند شد و سوار در شبکه اش کردند و به خانه بردند ، از پنجره سبکی پر از اشیاء سنگین بطرفش پرتاب کردند . سبد بزرگی بود ، از نوع سبد هایی که کدبانویان به بازار می برند .

این همان مریضی است که همواره در رؤیا هایش می دود چنانکه در دوران کودکی می دویده است . نخستین تصویر رؤیای مزبور باید خاطر : سقوط اسبی باشد که نایم پیشتر ناظر آن بوده است چه در افتادن یا سقوط از اسب اشاره ایست به مسابقات دو . وقتی که جوان بود ، سوار اسب میشد ، و مدت مدیدی بود که دیگر سوار اسب نشده بوده است ، پس خودش در رؤیا جانشین اسب شده است . این سقوط سقوط ، یکی از خاطرات مربوط به او ان کودکیش را به یاد می آورد بدین ترتیب

که: پسر در بیان که ۱۷ سال داشت در خیابان گرفتار حمله شده بود و او را با درشکه به خانه باز گردانیده بودند. البته بیمار ما این ماجری را از دیگران شنیده بود اما تجسم حملات صرمی و مخصوصاً تجسم مربوط به سقوط، نقش مهمی را در خیالاتش بازی کرده بود و بعدها نیز در شکل حملات هیستریکی وی مؤثر افتاده بوده است. وقتی که زنی، سقوط را در خواب می بیند، بی درنگ باید متوجه معنای جنسی آن شده؛ او زنی است که سقوط می کند، در خصوص صحت تعبیر رؤیای ما نحن فیه جای تردید نیست چه نایم در محله گر این افتاد که دروینه محله بدنام است. سیدم و جدیدش از یک معنی است و بیاد آورنده سیدهای، است که به عشاق خود داده بوده است (یا لمانی اصطلاح: سیدی دادن بمعنای اظهار عشقی دارد کردن است) و همچنین بیاد آورنده سیدهای است که بعداً به گمانش از دیگران گرفته بوده است (یعنی کسانی که مورد علاقه اش بودند، عشقش را در می کردند). و عبارت داما کسی باو کمک نمی کرد؛ چنانکه خودش آنرا تعبیر کرد؛ نشانه بی اعتنائی معشوقانست باو. بلاوه ازین معنی گذشته؛ سیدمز بور بیاد آورنده خیالات و تفکرات متنوعیست که به مدد تجزیه و تحلیل به کشف آن موفق شدیم؛ بدین معنی که: این خانم با طبقه پایین تر از خود ازدواج کرده و فعلاً مجبور است خودش بیازار برود و غیره. بالاخره سیدمز بور ممکن است به یاد آورنده خاطره یک خدمتکار باشد. در میان خاطرات مربوط به دوران کودکی؛ به خاطر؛ زن آشپزی بر می خوریم که به علت دزدی از خانه رانده شده بوده و بز انو افتاده بوده تضرع می کرده است. بیمار مادر آن روز گار ۱۲ ساله بود. و نیز با خاطره خدمتکاری رو برو می شویم که به سبب داشتن روابط نامشروع با سوچی خانه، بیرونش کرده بوده اند و بعدم با همان سوچی ازدواج کرده بوده است. ازین خاطرات سرچشمه وجود سوچی هادر رؤیا (که برخلاف آنچه گذشته بود، بز ان افتاده کمکی نمی کنند) آشکار می شود. حالامی ماند تعبیر سید پر تاب شده، سیدی که از پنجره پر تاب شده است. این تصویر نایم را بفکر بسته هایی که باره آهن ارسال شده بود؛ بفکر پنجره های کوچکی که بطرف بیلاق باز میشد، و تأثرات ناچیز مربوط به مدت اقامتش در بیلاق انداخت مثلاً چگونه آقایی گوجه های نارس را از پنجره اطاقش برای خانمی پر تاب می کرده؛ چگونه خواهر کوچکی موقی که مردی ادبی از راه پنجره به اطاقش نگاه کرده بوده، ترسیده بوده است، بالاخره خاطره میهمی به ذهنش رسید، خاطره ای که مربوط به سن ده سالگی او بوده است؛ خاطره خدمتکاری که بدلیل داشتن روابط نامشروع با نوکر خانه؛ بهنگام اقامت در بیلاق از خانه بیرون رانده شده بود و او که بچه بود شاهد این روابط بوده است؛ خدمتکار مزبور را «بیرون» کرده بودند (رؤیا عکس این موضوع را نمایش می دهد برای اینکه سید را از پنجره به داخل خانه بطرفش پر تاب کرده بودند)؛ البته از راه های دیگری به این ماجری نزدیک شده بودیم. دروینه بسته یاسید خدمتکاران را «هفت گوجه» می نامند: «هفت گوجه ات را جمع و جور کن و برو» (یعنی بسته ات را جمع کن و برو).

تعداد بسیار زیادی از رؤیاهای بیماران را جمع کرده ام که بهنگام تجزیه و تحلیل ما را به وجود تأثرات دوران کودکی آنها در آن هدایت میکند: تأثراتی که بزحمت بیادشان می آید و اغلب اوقات مربوط به دوران سه ساله اول زندگی شان است. اما همین وهی نمی توان نتایج ارزنده ای ازین نوع رؤیاها برای ساله رؤیا بطور کلی استخراج کرد. چه درین گونه موارد صاحبان رؤیاها یا هیستری دارند و یا به سایر امراض عصبی مبتلی هستند و

ممکن است نقشه صحنه‌های مربوط به روزگار کودکی در رؤیاهای آنها، منوط به ماسیب بیماریشان باشد نه خود رؤیا. در عوض، موقعی که رؤیای خود را تعبیر می‌کنم - هیچگونه نشانه مرضی درمیان نیست - غفلتاً بافلان صحنه از زمان کودکی رو برو می‌شوم، و متوجه می‌شوم که این صحنه اساس و شالوده یک سلسله از رؤیاهای بوده است. من بیشتر نمونه‌هایی ازین مقوله بدست داده‌ام و باز به مجرد دست دادن فرصت، نمونه‌های دیگری بدست خواهم داد. اما اگر چند نمونه از رؤیاهای خود را که در طی آنها، عناصر جدید با صحنه‌های دوران بچگی ملحق شده است، درین فصل تشریح نکنم، نمی‌توانم بگویم چنانکه باید اینکار را به پایان برده‌ام.

۱ - پس از مسافرت، وقتی که خسته و گرسنه دراز می‌کشیم؛ احتیاجات مبرم زندگی بهنگام خواب احساس می‌شود. خواب دیدم: به آشپزخانه رفتم تا دستور غذای شیرینی را برای خود بدهم. در آنجا سه نفر زن بر خوردم، یکی از آنها میزبان بود و چیزی را در دستش می‌چرخاند؛ مثل اینکه کوفته ریزه درست می‌کرد. به من جواب داد که باید منتظر بنشینم تا تمام بکند. (معلوم نیست حرف زده باشد) من بیتابی کرده با خشم رفتم پالتویم را بپوشم، اما پالتوی اولی برایم دراز بود، آنرا در آوردم و از اینکه دیدم به پوست مزین است، جاخوردم. پالتوی دومی دنباله درازی منقش به نقشه‌های ترکی داشت. یک نفر بیگانه که دارای صورتی کشیده و ریش تکی تیز بود، از راه رسید و مانع شد که آنرا بپوشم و گفت که از آن اوست. باو نشان دادم که پر از گلدوزیهای ترکی است. او پرسید: کدام قسمت این ترکیازیها (دنباله لباس یا نقشه‌ها) به شما مربوط است، بعداً باهم دوست شدیم.

هنگام تجزیه و تحلیل این رؤیا، غفلتاً بیاد نخستین زمانی افتادم که درسزده سالگی خوانده بودم. من آنرا از آخر جلد اول شروع کرده بودم و هرگز عنوان مؤلف آن را ندانستم. اما پایان آنرا بخوبی بیاد دارم. باری قهرمان داستان دیوانه شده بود و بی درپی نام سه نفر زن را که موجبات خوشبختی او را در زندگی فراهم آورده بودند. با صدای بلند می‌برد. یکی ازین اسامی پلاژی بوده است. بهیچوجه نمی‌دانم این اسم به حال این تشریح یا تجزیه و تحلیل من چه نفی خواهد داشت. این سه نام مرا به فکر سه دختری (الهه) می‌اندازد که سر رشته سر نوشت مادر دست آنهاست (اشاره به پارکها، خدایان افسانه‌ایست که سه نفر دختر می‌باشند بنامهای کلو تو، الهه تولد، و لاشزیس و آتروپوس ۴۰). و من میدانم که یکی از آنها یعنی میزبان رؤیا، همان الهه مادر است که زندگی و نیز نخستین غذا را به موجود زنده می‌بخشد. پستان زن نیز، عشق و گرسنگی هر دو را به یاد آدمی می‌آورد. لابد قصد آن مرد جوان را می‌دانید که عاشق و شیفته زیبایی زنها بود و روزی که درباره دایه خوشگلی که باو شیر داده بود، حرف می‌زدند؛ غمین شده بود که چرا از فرصت استفاده نکرده بوده است. من عادت دارم که وسیله همین قصه، عامل مربوط به زمان گذشته را در مکانیسم امراض روانی توضیح و توجیه کنم: پس یکی از پارکها طوری دستهایش را بهم می‌مالد که گویی کوفته ریزه می‌سازد. البته چنین مشغله‌ای برای یک پارک (الهه) خیلی بعید است! پس باید این موضوع را روشن کرد. برای اینکار باید

از یکی دیگر از خاطرات دوران کودکی خود استمداد بکنم. وقتی که شش ساله بودم. و درسهای نخستین خود را از مادرم می گرفتم وی برای من حکایت کرد که ماهمه از مثنی خاک سر رشته شده ایم و بار دیگر بهمان خاک مبدل خواهیم شد. من این حکایت را باور نکردم و مررد ماندم. مادرم آنوقت کف دستهایش را (مثل اینکه داشت کوفته ریزه درستی کرد منتهی بدون خمیر) سخت بهم مالید و لوله های کوچک سیاه قام پوستش را که از کف دستش جدا شده بود، بعنوان برهان قاطعی برای گفته خود که ما از خاکیم، بهم نشان داد، ازین استدلال «بصری» به حیرت افتادم و سرانجام تسلیم این عقیده شدم که مادرم بعدها بهم آموزش داده بود: تو باید وجودت را به طبیعت پس بدهی (۱) پس یقیناً بطرف پارک های آپشنز خانه رفته بودم! مثل اغلب اوقات موقمی که بچه بودم و گرسنه ام میشد بطرف مادرم می رفتم و او در کنار اجاق از من می خواست که اندکی صبر کنم. و حال برگردیم به موضوع کوفته ریزه ها. یکی از استادان من که اطلاعات مربوط به نسج شناسی خود را بدو مدیونم (یوست، جلد) شخصی بنام کنول (کنول = کوفته ریزه) را منمهم می کرد باینکه آثارش را دزدیده است (دزدیدن = Plagier) پس پلاژی، یعنی بخود اختصاص دادن آثار دیگران، مربوط می شود به قسمت دوم رؤیا که در طی آن با من میل آن دزدی رفتار شده است که یک وقتی پالتوهای ما را در دانشکده می دزدید. کلمه پلاژی (به معنای دزدی ادبی) را بدون قصدی نوشتم برای اینکه همینطور به ذهنم رسید، اما اکنون می بینم که باید جزء محتوی ناپیدای رؤیا باشد برای اینکه بکار الحاق قسمتهای مختلف محتوی پیدای آن خورده است. سلسله تداعی: پلاژی - پلاژی - پلاژی - پلاژی - پلاژی - پلاژی (۲) (به معنای یکنوع ماهی) - بادکنک مربوط به شناگری، همه همه موجب الحاق موضوع کنول و پالتو - که آشکارا یک شبی کتایه ایست (رجوع شود به رؤیای کیلو - لوتو. از هوری) - و زمانی که در کودکی خوانده بودم، شده است. این رابطه یادشته اتصال و الحاق و تداعی بی گمان ظاهراً بی معنی و زور کیست، اما وقتی که بیدار شدم نتوانستم خود را قانع کنم که رؤیا درین مورد دست اندر کار نبوده است. ظاهراً ضرورت ایجاد روابط فیما بین کلمات ملاحظه هیچ چیز را نمی کند، دلایش آنکه نام عزیز بر و که (بر و که = پل، و در بر و که = کلمه = پل یا لفظ اتصال)، چنانکه دیده شده: فقط بدرد این کار خورد که انستیتوی دانشگاهی را که خوشترین دوران عمرم را در زمان تحصیلی، موقمی که هنوز شهوتی (۳) در من نبود، در آن گذرانده بودم، بیادم آورد و این نیز با احتیاجاتی که در ضمن رؤیا موجب تشویش من شده بود، تناقض کامل داشت. بالاخره یکی دیگر از استادان من نیز در خاطر ام احیاء شد که نام او هم با نام یکی دیگر از غذاها تقریباً متشابه است: فلایشل (فلایشل = گوشت، مانند کنول، کنودل = کوفته ریزه)،

(۱) دو حالتی که درین صحنه بروز کرده، حالات تحیر و سیس تسلیم، چند روز پیش در طی رؤیایی که برای نخستین بار این حادثه مربوط بدوران کودکی ما به یاد آورده بود، یافته شده بوده است.

(۲) چندان به میل خود در مورد خوردن پلاژیستوم نمی اندیشم برای اینکه مرا بفکر صحنه خشم انگیزی می اندازد که در طی آن در برابر استاد مورد بحث، کاملاً خود را مسخره کرده بودم.

(۳) و هر روز در مرکز حکمت و دانایی هم با قوه شهوانی بیشتری روبرو هستند.
(گوته، فاوست، ۱۰)

و باز صفحه‌ای بیادم آمده است که لوله‌های پوست (مادرسمیزبان) و پریشانی حواس (نام‌رمان) و یکی از محصولات دارویی بنام کوکاین که گرسنگی را تسکین می‌دهد، در آن نقشی را ایفا می‌کنند.

باز هم ممکن است بهین نحو دنبال مسیر فکرم را بگیرم و آن قسمت از رؤیای خود را که به تجزیه و تحلیل نیامده است، کاملاً توجیه و تفسیر کنم. اما چنین کاری نمی‌کنم چه آنوقت مجبور می‌شوم بیش از اندازه از خویشتن حرف بزنم. فقط به یکی از کوره راه‌هایی که، از وسط پیراهه رؤیا، مارا بطرف اندیشه‌های اصلی و محرک آن هدایت می‌کند، اشاره می‌کنم. آن مرد بیگانه باریش تنگ و صورت کشیده که مانع پالتو پوشیدن میشد؛ شبیه فروشنده ایست از اهالی شهر سیالاتو که پارچه‌های ترکی را بسیار گران بزنم فروخته است. وی نامش پوپوویک (۱) بوده و فکاهی نویس معروف، شتم‌هایم، بدین مناسبت شوخی زیر را با او کرده است:

«پوپوویک اسمش را به من گفت و بعد خجالت کشید و دستم را فشرد.» باید توجه داشت که درین جا باز بایک جناس یاد و کلمه مشابه سروکار داریم (پوپو و پوپوویک) چنانکه در مورد پلاژی، گنول و بروسه و فلایشل، سروکار داشتیم. این نوع کلمات و اسامی معمولاً دست آویز بچه‌های بی‌تریت قرار می‌گیرد؛ و اگر منهم در بالا از چنین دستاویز و بازیچه‌ای استفاده کرده‌ام در واقع یک قسم انتقام و معامله‌ایه مثل بوده است چه بسا اسم من نیز بهانه چنین شوخی‌های بیمزه‌ای واقع شده بوده است. گوئی هم روزی متوجه شد که چقدر انسان در خصوص نام خود حساس است، چه همان قسم که با وجود خویش انس می‌گیرد، به آن نیز مایوس میشود و گویا زمانی به این نکته پی برد که هر دور (شاعر معروف آلمانی م.م.) این اشار را ساخت:

«تویی که از خدایان یا از گویته‌ها (به معنای وحشی‌ها) ویا از گل بوجود آمدی ..

«همینطور، شاهم که بشکل خدایان هستی، گرد و غباری بیش نیستند.» (۲)

به دقت مشاهده کرده‌ام که گریز به استعمال نامشروع اسامی خاص، فقط برای رساندن این نوع تأسف است، اما ازین مقوله صرف نظر کنیم... خریدمادر شهر سیالاتو بیادم آورد که چگونه در سگاتارو، خرید مناسبی را از دست دادم برای اینکه بیش از اندازه تردید کرده بودم. بهین ترتیب فرصتهای خوبی از دست رفت (همان قسم که با روفرت استفاده از دایه خوشگلش را از دست داده بوده است). بنا بر این یکی از اندیشه‌های القای احساس گرسنگی بهنگام رؤیا به‌نایم این بود که: «از فرصتی استفاده باید کرد و آنچه دست آوردنی است، بدست باید آورد هر چند که موجب گناهی گردد. خلاصه‌دم را غنیمت شمار که عمر کوتاه و مرگ در کمین است.» و چون این اندیشه و اجد معنای جنسی هست (بدلیل اینکه گناه را به لذت طلبی می‌فرشد) جنبه فرصت طلبی خود را از ترس مانسور در پشت‌رؤیایی پنهان کرده بوده است البته گذشته ازین فکر، نایم فکرهای متضاد دیگری هم بهنگام گرسنگی کرده بوده است: از قبیل انواع پرهیز و تهدیدهای امراض خاص و خاطرات روزگاری که فقط یک غذای معنوی کافی بود.

(۱) پوپو در زبان خودمانی (آلمانی بویژه بلسان بچه‌ها) به معنای آلات جنسی زن‌هاست.

(۲) البته در ترجمه فارسی فقط یکی از کلمات با نام گویته متشابه است و حال آنکه در اصل آلمانی به کلمه درین شهر هست که با کلمه گویته متشابه است و واجد معنای زیبایی هم نمی‌باشد م.

۲- این رؤیای دومی مستلزم گزارش مقدماتی مفصلتر است.

و برای استفاده از مرخصی عازم اوسه بودم که به ایستگاه اوست Ouest رفتم برای تماشای قطار ایشل Ischl که پیش از قطار من حرکت می کرد، بطرف راه آهن برافزایم. در آنجا با کنت تن Thun مصادف شدم که باردیگر برای زیارت امپراطور عازم ایشل بود. با وجود یاران، بادرشکه سر باز آمده بود. از در قطارهای ویژه حومه داخل محوطه راه آهن شده بود و بایک حرکت دست بدون آنکه حرفی بزنند با زرس قطار را که او را شناخته و از او تقاضای بلیط کرده بود به عقب زده بود. وقتی که قطار حرکت کرد، بناچار به اطاق انتظار بازگشتم؛ از ماندن در آن اطاق فوق العاده گرم حوصله ام سر رفت. پیوسته مترصد بودم ببینم کسی پیدا میشود که ملاحظه اش را بکند و جای مناسبی برایش در نظر بگیرد چه بی درنگ اعتراض می کردم و همان چیز را مطالبه می نمودم. درین حین و بیس چیز را زمزمه می کردم که بعداً فهمیدم آهنگ عروسی فیکارو است:

و اگر حضرت آقای من می خواهد بر قصد،

کافیت از من بخواهد

تا من بجای او بازی بکنم،

(هر که جای من بود شاید متوجه نمیشد که این آهنگ، آهنگ عروسی فیکاروست) تمام مدت شب را با گستاخی و ستیزه جویی گذرانده و سر بسر پیشخدمت دستوران و سورچی گذاشته بودم، البته بدون آنکه آنها را آزاده بوده باشم؛ یا لااقل امیدوارم که اینطور باشد. و اکنون اندیشه های انقلابی و جسارت آمیز با شکل گوناگون در مغزم و ول می زد چنانکه با حرفهای فیکارو و کمندی بومارش که آنها را در «تماشاخانه فرانسه» نشا کرده بوده ام؛ جور در می آمد. (بومارش نویسنده فرانسوی صاحب کمندی عروسی فیکارو م.) به جمله فیکارو در مورد عالیجنابانی که زحمت بدنی آمدن بخود داده اند و به حق اربابی ای که جناب کنت آلمایووا (یکی از اشخاص نماینده بالا م.) در مورد سوزان (یکی دیگر از اشخاص نماینده که در واقع عروس فیکاروست م.) مطالبه می کرد و همچنین به مسخره بازیهای روزنامه های مخالف دولت خودمان که سر نام کنت تن در آورده بودند و او را عوض فن (به معنای کار و عمل)، نبختن (به معنای بیکار و بی عمل) می نامیدند، فکرمی کردم. من بر منصب او واقفاً حسد نمی کردم؛ چه وی نزد امپراطور شاغل مقام پرمشوریتی بود و کنت نبختن (بیکار) در حقیقت من بودم که به مرخصی میرفتم. خلاصه در عین حالیکه باین مطالب فکر می کردم؛ نقشه های نشاط انگیزی برای طی مدت مرخصی خرد می کشیدم؛ درین اثنا آقایی از راه رسید که من او را می شناختم زیرا وی یونگام امتحانات پزشکی نماینده دولت بوده ز خدماتی که در آن موقع انجام داده بوده است بمهربانی نامش را گذاشته بودند؛ ما مورحم کاسه دولت وی عنوانش را برخ کارمندان کشید و تقاضای نیم جایی در قسمت درجه اول کرد و بلافاصله شنیدم که یکی از کارمندان قطار به کارمند دیگری میگفت: پس (اشاره بمن) این آقا را کجا جا خواهیم داد؛ آخر او هم همین بلیط را دارد؛ باز هم یک تبعیض، خودم پول بلیط تمام - جا را پرداختم ولی جایی را بمن دادند که در یک واگون بدون دالان قرار داشت؛ بطوری که بهنگام شب مستراح در اختیار نداشتم. بدون آنکه به نتیجه برسم شکایت کردم و برای انتقامجویی پیشم. دکردم تا

لا اقل سوراخی در کشف قسمت مزبور حفر کنند تا مسافران بوقت حاجت در مضیقه نیفتند. علاوه نزدیکای های ساعت و ربع کم صبح بیدار شدم؛ (برای قضای حاجت) در حالی که در بجهو حه رؤیای زیر بودم :

از دحام، تجمع دانشجویان، يك نفر كنت به نام (تن یا تا آفه Taaffe) حرف می زد. از او تقاضا کردند که از آلمانیان حرف بزند. با حرکتی هزل آمیز اظهار داشت که سعالي گل محبوب آنهاست و در این اثنا چیزی شبیه يك برك باره؛ يك استخوان بندی برك برك پیچیده به جا دهمه ای خود آویخت. از کوره در رفتم، از کوره در رفتم (۱) اما از وضع خود تعجب کردم.

سپس بنحوی که کمتر واضح بود دیدم که در سالن برك دانشگاه هستم و دم درها نگهبان گذاشته اند و باید فرار کرد؛ از وسط اطاق های بسیار مرتب راهی برای خود پیدا کردم؛ گویی آپارتمان های رسمی بود؛ مبیل ها از پارچه ای که رنگ آن میان بلوطی و بنفش بود؛ پوشیده شده بود؛ سرانجام به دالانی رسیدم که کلفت بیر نسبتة تنومندی آن جانشسته بود، از حرف زدن با او پرهیز کردم. ظاهراً تصور کرده بود که حق ورود به آن جا را دارم زیرا از من پرسید که لازم است با چراغ دنبال من بیاید؛ باو گفتم، باشاره به او فهماندم که باید روی پلکان بایستد و از اینکه چنین ماهرانه او را اغفال کرده بودم، خود را ناقلاً تصور کردم، بالاخره خود را در پایین عمارت دیدم و با جاده باریکی مصادف شدم که عمودی میرفت؛ آنرا در پیش گرفتم.

باز هم به نحوی که کمتر واضح بود؛ به نظرم آمد که اکنون وظیفه دیگری را باید ایفا کنم، یعنی همان طوریکه دقیقه ای پیش مجبور بودم از خانه خارج شوم؛ اکنون می بایست از شهر بیرون بروم، سوار درشکه شدم به ایستگاهی رفتم. به سورچی که از اجحاف من شکوه داشت گفتم: «البته من نمی توانم با درشکه مسیر قطار را طی کنم.» وضع چنین نشان می داد که من نصف راهی را که معمولاً با قطار طی میکنند، با درشکه طی کرده بوده ام، در ایستگاه ها نگهبان گذاشته بودند و من از خود می پرسیدم باید به کربس Krebs یا به تسنم Znaim بروم، اما فکر کردم آن جا در بار هست و مصمم شدم به گراتس Gruz بروم یا چیزی شبیه آن، فعلاً در واگون هستم، واگونی که شبیه واگون های قطار کمر بندی است و شعی درازی که بطور خارق العاده بافته شده است؛ به جای دهمه های من آویزان است و چند شاخه گل بنفشه که به رنگ بنفش مایل به قهوه ای و از بارچه زمختی می باشد، بدان متصل است و مردم از دیدن آن تعجب میکنند، صحنه بهمین جا پایان میگیرد.

دوباره خود را جلو ایستگاه یافتیم؛ اما این دفعه با اتفاق يك آقای پیر؛ نقشه ای کشیده بودم که شناخته نشوم و تازه آنرا عملی کرده بودم، این جا

(۱) تکرار زبور که ظاهراً بر اثر بی توجهی و سر به هوایی وارد متن روایته شده است. پس از

تجزیه و تحلیل معلوم شده است که چندان بیهوده و بی سبب نیست.

گفتن و کردن از هم فرقی ندارد چه آقای پیر، کور یا حد اقل احوال بود؛ من ظرف ادرار شیشه‌ای را بدستش دادم. (که می‌بایستی می‌خریدیم یا اینکه در شهر خریده بودیم)؛ پس در حکم پرستارش بودم و به سبب کوریش لازم بود ظرف ادرار را بدستش بدهم، رئیس ایستگاه بدون توجه به احوال ما؛ ما را رد کرد، بطور مجسم حرکات مردی را که داشت می‌شاشید دیدم. در این جا با احساس نیازی که برای شما گفتم از خواب بیدار شدم.

رؤیای مزبور خیالات مبهمی را نشان میدهد که مربوط بسال ۱۸۴۷ است، خاطره این سال به مناسبت جشن پنجاهمین سال، بسال ۱۸۹۸ یادآوری شده بود؛ علاوه من در طی گردشی در نزدیکی واخو Wachau از ناحیه امرسدورف بازدید کردم که به اشتباه آنرا مدفن فیشرهوف. رهبر نهضت‌های دانشجویان تصور میکردم، قسمت‌هایی از محتوی پیدای رؤیای مزبور مربوط به این بازدید است؛ سپس يك تداعی همانی مرا به انگلستان سوق میدهد، به خانه برادرم که عادت داشت در ضمن شوخی به زنش بگوید: «پنجاه سال پیش»؛ (مطابق عنوان منظومه‌ای از تنیسون شاعر انگلیس)، و بچه‌ها غالباً این جمله را تصحیح کرده می‌گفتند: «پانزده سال پیش» و اما این خیالات مبهم که ظاهراً به افکاری مربوط میباشد که از دیدار کنت تَن حاصل شده است، مانند پاره‌ای از رونماهای کلیساهای ایتالیایی است که با ساختمان عقبی خود هیچگونه رابطه‌ای سازمانی ندارد؛ و بدتر آنکه این خیالات مبهم پرازخلاء، کم‌وکاست. و هرچ و مرج و بی نظمی است و پاره‌ای از قسمت‌های محتوی ناپیدای رؤیا نیز جسته گریخته در آن به چشم می‌خورد. پرده اول آن به کمک چندین صحنه یا منظره بوجود آمده است که می‌توان آنها را بجا بیاورم مثلاً رفتار متکبرانه کنت در طی رؤیا همان رفتاری است که بسن پانزده سالگی در دیورستان دیدم. آنروز برضد استاد بی‌سواد نامهربانی باهم دست بیکری شده بودیم و رهبر این توطئه یکی از رفقای ما بود که از آن پس ظاهراً هائری هشتم، پادشاه انگلستان را سرمشق قرارداد نقش بزرگ این توطئه با من بود و آن سخنی بود در خصوص اهمیت رود دانوب برای سرزمین اطریش (واخو) که در واقع بهانه‌ای برای يك سرکشی علنی گردید؛ یکی از همدستان، که تنها فرد اشراف‌زاده؛ جمع ما بود (اورا زرافه می‌خواندیم برای این که قد بسیار بلندی داشت) و از خواسته بودیم که حرف بزنند، جلوی پادشاه مستند ما یعنی معلم آلمانی ایستاده بود؛ چنانکه کنت در رؤیای من. و اما تعبیر گل محبوب و موضوع اینکه آلمانها گلی به جا دکمه‌ای خود می‌آویزند (این قسمت گل ثعلبی را بیاد می‌آورد که من آنروز بدختری هبه کرده بودم و همچنین گل سرخی که از فلسطین با خود آورده بودم) بطور چون و چرا ناپدید صحنه‌ای را به یاد من آورده که درام شکسپیر در آغاز جنگ دو گل سرخ (گل سرخ سفید و گل سرخ قرمز) قرارداد داده است، این نام هائری هشتم است که باعث یادآوری بالا شده است. و انکهی، میان گل سرخ و میخک سرخ چندان فرقی نیست. (دو دویینی کوچک به یاد آمد یکی بزبان آلمانی Rosen, Tulpen Nelken - alleblumenwelken، و دیگری بزبان اسپانیولی: Isabelita, Noilores buc se marchitan Las Flores.) در شهر وینه میخک سفید نشان ضد یهودیانست و میخک سرخ نشان سوسیال دموکرات‌ها، در طی مسافرتی با قطار در ساکس (انگلو ساکسون) شاهد یکی

ازین پلواهای خدسامی بودام . بالاخره سومین صحنه که برای تشکیل پرده نخستین رؤیای مزبور بکار رفته است : مربوط است به سالهای اول زمان دانشجویی من ، میانه گروهی از دانشجویان آلمانی سخن از روابط فیما بین فلسفه و علوم طبیعی مطرح بود . من در آنوقت جوان بی تجربه ای بیش نبودم و مغزم پر بود از عقاید مادی گری و در آنجا منحصر از عقاید دفاع کردم ، یکی ازرقای من ! که من تر و پخته تر از من بود و بعداً هم نشان داد که قادر به رهبری و متحد کردن توده هاست ، (واظرفی نام یکی جا نوران را داشت) با نظرم به شدت مخالفت کرد و گفت که او هم پسر ناخلفی بوده و در نوجوانی خوگ چرانی کرده و بعد نام شده و به خانه برگشته بوده است . من از گوره در رفتم (چنانکه در رؤیا) و بی ادب شدم (سوگروب بزبان آلمانی مبادلست یا : «بی ادب مثل خوگ ماده») بد از و جواب دادم : حالا که دانستم خوگ چران بوده است ، دیگر از شیوه حرف زدنش تعجب نمیکنم (در رؤیا از وضع ناسیونالیستی خود تعجب کرده بودم) خلاصه همگی خشمگین شدند و به من تکلیف کردند که حرفم را پس بگیرم اما من زیر بار نرفتم ، ولی حریفه اقلتر از آن بود که این را بحساب تحریک بگذارد لذا مطلب را در ز گرفت .

سایر عناصر این صحنه از زمانهای دورتر دوران زندگیم سرچشمه می گیرد . چرا کنستعمالی را انتخاب کرد! اگر دنبال تداعی های خود را بگیرم ، می رسم به : **Huflattich** (بزبان آلمانی مبادلست باسالی) - **alathund-Sqlat-Lattich** (سک باغ) = «سک باغیان» : سکی که به دیگری نمی بخشد آنچه را که خود نیز نمی خورد) . در اینجا گویی جنگی از ناسزهاست : **زرافه** (آفه در زبان آلمانی مبادلست با بوزینه) ، **خوگ خوگ ماده** سک ، همچنین می توانم اسم خور را هم به این جنگ اضافه کنم و بدینمنوال یکی از استادان خودمان را مسخره بکنم . از طرف دیگر ، با اینکه نمی دانم درست است یا نه ، **Huflattich** (سالی) را به **گل قاصد** ترجمه میکنم **Pisenlit** = گل قاصد یا بچه ای که در رخت خواب می باشد) ، من این کلمه را در ضمن خواندن کتاب **ژر هیناک** (اثر امیل زولا ، نویسنده فرانسوی در خصوص کارگران معدن م.م.) آموختم (بچه را درین کتاب برای پیدا کردن این گیاه (سبزی) بیاب می فرستند) اسم سک قضای حاجت را به یاد می آورد چنانکه گیاه مزبور ادرار را . (کلمه سک در زبان فرانسه با کلمه قضای حاجت در هجای اول متشابه است و گل قاصدم باشاش در هجای اول مشترکست م.) در اینجا بی ادبی را با سه صورت آن می بینیم زیرا در همین کتاب **ژر هیناک** که پیوسته از انقلاب آینده دم می زند ، انقلابی از یک نوع ویژه به چشم می خورد و این انقلاب همانا چگونگی ایجاد یاد در روده ها بنام **فلاتوس** (۱) است و من اکنون متوجهم چگونه انمدتی پیش راه برای ایجاد این یاد (فلاتوس) صاف شده بود چه نخست از **گلها** و بعد ، از طریق اشعار اسپانیولی سخن از **ایزابلیتا و ایزابل** و **فر دینا ندها نری** هشتم به میان آمده بود . می دانیم که انگلستان پس از فتح کشتی **ارماداد** دستور داد تا مدالی تهیه شود که این جمله روی آن حک گردد : «قوای ما قوای دریائی دشمن را خرد خاکشی کرد» در آنوقت بفکرم رسیده بود که اگر کتاب نسبتاً مفصلی در خصوص نظریات و شیوه

(۱) این موضوع در کتاب زمین است نه در کتاب ژر هیناک ، من به این اشتباه پس از تجزیه و تحلیل پی بردم . البته باید به حروف مشترک بین **هو فلاتونیش** (سالی) **فلاتوس** توجه کرد.

مداوای خود در باب هیستری نوشتیم، این جمله را بتوان سر لوحه تقریباً مسخره آمیزی بالای فصل تداوی آن چاپ کنم.

نمی توانم بروشنی پرده اول رؤیا، پرده دوم آنرا تعبیر و توضیح کنم زیرا سانسور اجازه این کار را به من نمی دهد. من درین قسمت رؤیا جان شین شخصیت بزرگی شده ام که به هنگام انقلاب چون من کارش با آدلر نامی افتاده بوده است و به دردی مبتلی بوده است که نمی توانست جلو دفع فضولات خود را بگیرد من خیال می کنم حق حذف سانسور را درین مقام نداشته باشم هر چند که قسمت اعظم این ماجری را از زبان یکی از همکاران که «مشاور دربارست»، شنیدم (مشاور دربار با کلمه سالن بزرگ دانشکده تشابه لفظی دارد) سلسله اطاق های مرتب هم که در طی رؤیا از آن عبور کردم از این جا ناشی می شود که من به هنگام سوار شدن جناب کنت، نظری سطحی به سالون و انگش انداخته بودم و علاوه چنین اطاقهایی، چنانکه اغلب در ضمن رؤیا اتفاق می افتد، در اصل کنایه ایست به زنها (۱). کلفت پیر در واقع خانم پیر خوش محضری است که از من پذیرایی کرده و قهوه های شیرین فراوانی برایم حکایت کرده بود و بدین جهت رؤیا، چنانکه باید، حق پذیرایی او را ادا نکرد. راه پیمایی با چراغ هم خاطره ایست از «گورلیپار تزر» (شاعر اطریشی ۲۰). چه ادم چنین خاطره دلکشی را یادداشت کرده و سپس آنرا در طی منظومه دلکش تری بنام «هرو» و «لئاندر» بکار برده بود (امواج دریا و عشق - ارماد او طوفان) (۲)

البته دو قسمت دیگر را بتفصیل تجزیه و تحلیل نخواهم کرد و به تجزیه آن قسمت از عناصر رؤیا که برای رساندن دو صحنه از صحنه های دوران بچگی من مفید است، بسنده خواهم کرد چه من رؤیا را برای همین صحنه های دو گانه زمان بچگی برگزیده ام. البته حق دارید تصور کنید که من به دلیل پاره ای امور جنسی از تجزیه و تحلیل همه رؤیا صرف نظر کرده ام، اما این حدس کافی نیست. زیرا اغلب اوقات آنچه را که از دیگران پنهان می داریم بر خودمان عیان می سازیم، اما درین مورد سانسور خصوصی است که نمی گذارد پی به محتوی واقعی رؤیا ببرم پس باید اشاره بکنم که تجزیه و تحلیل این قسمت از رؤیا، جسسه گریخته آن خود ستایی را که از مدت ها پیش، از زندگانی هنگام بیداری من رخت بر بسته است، واجد می شود و این خود ستایی حتی در محتوی پیدای رؤیا نیز نمایانست (خود را ناقلاً تصور کردم) و اگر به وضع روحی من در روز پیش از وقوع رؤیا توجه شود، این نکته بخوبی آشکار خواهد شد. این لاف زنی و یا خود پرستی به سایر زمینه ها نیز کشیده شده است زیرا اگر سخن از ناحیه «گراتس» به میان آمده بدلیل جمله معروفی است که انسان وقتی خود را غنی تصور می کند، بزبان می آورد: «گراتس چقدر خرج بر می دارد؟» و باز اگر به همین سخنان را ببله (نویسنده فرانسوی در سده شانزدهم ۲۰) توجه کنیم، چه بسا لاف زنی ها که در

(۱) درین خصوص در ضل آئنده به تفصیل سخن خواهم گفت.

(۲) س. سیلبر در کتاب مهم خود بنام «فانتزی و افسانه» این قسمت از رؤیا را اقتباس کرده و گفته است که رؤیا نه همان می گوشت تا محتوی نا پیدای خود را بنمایاند بلکه جریانهای روانی سازنده آنرا نیز می نمایاند. (پدیده مربوط به اعمال بدن). اما بنظر من فهمیده است که درین زمینه میان عناصر سازنده رؤیا و سایر عناصر روانی فرقی قابل نیست و درین رؤیای حاکی از خود پرستی، از کشف جریانهای روانی سازنده رؤیا بخود می بالم.

تشریح این قسمت این رؤیا ، به چشم خواهد خورد .

و اینکه آن عناصری که بادو صحنه از صحنه‌های دوران کودکی من مربوطست . من برای این مسافرت جامدان تازه‌ای خریده بودم که رنگ بنفش مایل به قهوه‌ای آن جسته‌گریخته در رؤیا خود نمایی کرده است (بنفشه‌هایی به این رنگ که از پارچه زبرو زمختی تهیه شده است ، در کنار چیزی که به دختر فریب موسوم است یعنی مبل های آپارتمان‌های رسمی .)

همه بچه‌ها خیال می‌کنند وقتی که چیز تازه‌ای در بر می‌کنند دیگران متعجب می‌شوند . صحنه زیر را از دوران کودکیم برای من حکایت کرده‌اند و خاطره آن نیز از طرف دیگر جای خود را به خاطره حکایت مزبور داده است . ظاهراً در حدود دوسالگی هنوز گاهگاهی بستم راچیس می‌کردم و روزی که باین مناسبت سر زشم می‌کردند؛ خواسته بودم با دادن این قول که بزودی از شهر مجاور تخت‌خواب قهرمزیبای تازه‌ای برای آنها خواهم خرید ، خاطر جمع‌شان کنم . (بومین مناسبت در رؤیا نیز چیزی خریدم و یا می‌بایستی بخریم چه آدم باید به قولش وفا کند) . بعلاوه باید توجه داشت که چگونه ظرف ادرار و کنایه از مرده در کنار جامدان «کنایه از زن» قرار گرفته است) تمام جنون حاکی از بزرگی و خودمختایی کودکان من در همین وعده گنجانیده شده است و ما در ضمن تعبیر رؤیای (مربوط به دو کودک چلیک‌ساز) نقش حوادث مربوط به ادرار کودکان را باز نمودیم و روانکاوی مبتلایان به امراض عصبی نشان داده است که فیما بین دفعی اراده فضولات و جاه طلبی رابطه عمیقی برقرار است .

سپس به یاد خاطره دیگری افتادم که گویا در عفت یا هشت سالگی من اتفاق افتاده بوده است . شبی پیش از آنکه بخوابم ، بی ادبی کردم و در اطاق خواب پدر و مادرم و در حضور آنها قضای حاجتی کردم . پدرم مرا مواخذه کرد و مخصوصاً گفت که : «این بچه هیچی نمیشود» . ازین جمله ظاهراً بطور وحشت آوری احساس کوچکی کردم چه بارها در طی رؤیاهایم به این صحنه ظاهراً بی اهمیت اشاره شده است و این رؤیاها غالباً شامل کارها و موقعیت‌های منست ، مثل این است که بخوام بگویم : «خوب می‌بینی که چیزی شده ام .» خلاصه صحنه مزبور تصویر واپسین رؤیای مورد بحث را تعبیر می‌کند ، البته نقش‌ها ، به مناسبت گرفتن انتقام ، در آن جا بجا شده است (من نقش پدر و پدر نقش مرا ایفا می‌کنند و می‌شاهد) . آن مرد من که بی گمان جانشین پدرم شده است . . . يك چشمی بودنش نیز مربوطست به اینکه پدرم مبتلی به آب سبز چشم بوده است (۱) - در برابر من می‌شاهد چنانکه من بزرگوار کودکی در برابرش می‌شایدم . و نیز آب سبز چشم ماده کوکابین را به یاد می‌آورد که عمل جراحی را برایش قابل تحمل گردانیده بود . ظاهراً در اینجا مثل این است که بقول روزگار کودکیم وفا کرده باشم و از طرف دیگر ، بریش می‌خندم برای اینکه يك چشم است ، برای اینکه این منم که باید (شیشه) ظرف را بدستش بدهم و اشارات زیادی به عقاید کاملاً تازه خود در خصوص هیستری که از آن بخود می‌بالم (۲)

(۱) تعبیر دیگر ، يك چشم است مثل اودن ، پدر خدایان ، (تسلای اودن) . - این تسلی از همان قول زمان کودکی من سرچشمه می‌گیرد ، برایش تخت‌خواب نوی خواهم خرید .

(۲) باز چند عنصر از تعبیر را در اینجا اضافه کنیم : شیشه داستان آن مرد دهقانی را به

بقیه در صفحه ۱۶۳

نیز کرده‌ام .

البته می‌توان گفت که اگر دو صحنه مزبور مربوط به دوران کودکی بامیل به بزرگی طلبی من وابسته است ولی یادآوری آن به موقع مسافرت به اوسه ، بدلیل حادثه فرعی نبودن مستراح درواکن و اینکه می‌بایستی حساب ناراحتی خود را در طول مسافرت بکنم (چیزی که هنگام صبح به وقوع پیوست) ، بوده است . پس بوقت بامداد با احساس آن حاجت مبرم بیدار شدم . بی‌گمان می‌توان همین حاجت داعلت‌العلل وقوع رؤیای مورد بحث به حساب آورد اما به گمان من بنحود دیگری باید آنرا تعبیر و تفسیر کرد چه اندیشه موجود در رؤیا موجود این حاجت شده است و به ندرت ممکن است حاجتی خواب را بهم بزند و آنهم در ساعتی که بیدار شده‌ام

یادمی‌آورد که وارد منازعه عینک فروشی شد و تمام شیشه های (عینک) آنجا را به چشمتی گذاشت و سرانجام نیز موفق به خواندن نشد (درین داستان بزبان آلمانی چنانسی در مورد کلمه شیشه وجود دارد) - رفتاری که باید درجه نادرین رؤیا می‌شود ، رفتار دهقانان کتاب زمین از زولارا به یادمی‌آورد - در مقابل خاطره روزگار کودکی که در بالابدان اشاره کردم ، ارضای حزن آزمیزی وجود دارد چه دیدن پدری که به وقت پیری مثل بچه‌ها جایش را کنیف میکند ، چندان خوشایند نیست ، به همین جهت است که در رؤیا نقش پرستاری را بازی کرده‌ام - «گفتن و کردن از هم فرقی ندارد» ، نمایشنامه بسیار انقلابی از اسکار پافیتزا را به یاد می‌آورد که در طی آن خدا که به منزله پدر است پیر و مفلوج می‌شود و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و گفتار و کردار او یکسانست و ملکی موظف است که از نفرین و شکایت او جلوگیری کند چه نفرین هایش بی‌درنگ مستجاب میشود نقشه کشیدن در واقع سرزنشی است که به پدرم می‌کنم و مربوط به دورانی است که تازه حس انتقاد در من بیدار شده بوده است . بطور کلی رفتار ستیزه‌جویانه و حاکی از سرکشی من درین رؤیا کنایه‌ایست به طغیان بر ضد قدرت پدری ، می‌گویند که شاه پدر ملت است . پدر ، قدیمی‌ترین و بدوی‌ترین قدرتهاست و آن از لحاظ بچه قدرت منحصر بفرد است و تمام قدرتهای دیگر اجتماعی تحت الشعاع آنست (به استثنای جوامعی که در آن مادران حاکمند) . - «گفتن و کردن از هم فرقی ندارد» در واقع اشاره‌ای است به تعبیر و تفسیر نشانه‌های هیستریکی و ظرف ادراک اشاره‌ایست به همین موضوع . و بنی‌ها شیوه‌ای بسیار معرّف‌دارند بنام گشناس «Gschnas» که بدان واسطه از عناصر مبتذل بی‌ارزش اشیاء کم‌یاب و مرجحاً خنده‌دار و قیمتی می‌سازند مثلاً از کاه و چوب ، پنبه و از روغن داغ کن‌چوشن و سلاح جنگی می‌سازند . و غیره ؛ هنرمندان ما این نوع شوخی‌ها را دوست دارند که آنرا با شب‌نشینی‌های خود در بیامیزند . و من مشاهده کرده‌ام که مبتلایان به مرض هیستری هم همین کار را می‌کنند چه آنها هم در جوار حوادث واقعی بطور ناخودآگاه حوادث خارق‌العاده یا دلهره‌انگیز خیالی می‌تراشند و مصالح کار خود را از مبتذل‌ترین و بی‌معنی‌ترین حوادث می‌گیرند و نشانه‌های بیماری آنها به این مخلوقات خیالیشان مربوطست و نه به خاطره حوادث بامعنی‌یابی معنی واقعی . چنین توجیهی به من مجال داد تا بسیاری از مشکلات کار را مرتفع سازم و از نتیجه نیز راضی بوده‌ام ، ممکن است وجود ظرف ادراک در طی رؤیای مورد بحث در واقع اشاره‌ای به همین موضوع مربوط به رفع مشکلات راجع به بیماری هیستری بوده باشد ، اتفاقاً شنیدم که در واپسین شب نشینی «گشناس» برای تهیه جام «لوکس بورژوا» (خواهر زیبای امیر معشوق ایتالیایی ۲۰۰۰) از ظرف ادراک استفاده کرده بوده‌اند .

(سهویکربع کم صبح)، وانگهی بهنگام مسافرتهای دیگری که درواگنهای مجهزتری انجام داده بودم تقریباً هیچگاه چنین حاجت مبرمی را پس از بیداری بامدادی احساس نکرده بوده‌ام. باهمه آنچه رفت می‌توان این مبحث را بهمینجا پایان داد.

به تجربه دریافتیم که حتی رؤیاهایی نیز که به علت سهل‌الوصول بودن منابع و آن امیال و آرزوهای که موجد آن بوده است، ظاهر آدره‌مان وهله نخست واجد منای کاملی هستند، ممکن است باخطرات مربوط به عنفوان کودکی ما بستگی داشته باشد. از خود می‌پرسیم آیا همین نکته خودیکی از صفات مشخصه رؤیانیست. اگر این اندیشه را تمیم بدهیم، باین نتیجه خواهیم رسید که محتوی پیدای رؤیا وابسته به عناصر جدید و محتوی ناپیدای آن مربوط به حوادث اوان کودکی ما خواهد بود. تجزیه و تحلیل بیماری هیستری به من فرصت می‌دهد تا فعالیت گذشته مزبور را در زمان حال نشان بدهم. اما این فرضیه ظاهر آقابل چون وچراست و بهمین جهت اندکی بعد باز در خصوص نقش احتمالی حوادث دوران کودکی در تکوین و تشکیل رؤیا سخن خواهیم گفت.

از سه خصیصه مربوط به حافظه رؤیا که در آغاز این فصل بدان اشارت رفت، فقط یکی را توضیح دادیم و آن نیز برتر شدن تأثرات دومی و جایگزین کردن عناصر رؤیا بود و دو خصیصه دیگر یعنی نقش حوادث جدید و اهمیت حوادث و امور مربوط به زمان کودکی در نظر ما چون وچرا ناپذیر جلوه کرده بود اما نتوانسته بودیم آنها را علت العلل رؤیا به حساب آوریم. ما کم کم این مشکلات را با دیگر مطرح خواهیم ساخت و امیدواریم چه به مدد روانشناسی خواب و چه، بنحوی کلی تر، به کمک روانشناسی ساختمان ذهن (که مطالعه و بررسی رؤیا مانند درجه نیمه بازی ما را بدرون آن هدایت می‌کند) آنها را حل کنیم.

در اینجا باید به نتیجه‌ای از نتایج مربوط به تجزیه و تحلیل‌هایی که تاکنون با انجام رسانیده‌ایم علناً اشاره کنم ظاهر آغلب اوقات رؤیا واجد چندین معنی است. و نه همان چندین آرزو در طی آن با انجام رسد، بلکه فلان معنی که تحقیق آرزو را در بر دارد، ممکن است آرزوهای دیگری را هم در خود پنهان کند تا آنجا که رفته رفته می‌توان از آن میان روی یکی از خطرات دوران کودکی انگشت گذاشت. در اینجا باز این پرسش پیش می‌آید که آیا به جای «اغلب اوقات» نباید کلمه «همیشه» گفته شود (۱).

۳ - منابع جسمانی رؤیا

موقمی که برای مردی تحصیل کرده توضیح می‌دهیم که در بررسی رؤیا با چه مشکلاتی روبرو می‌شویم و عقده‌اش را در باب منابع رؤیا جویامی شویم، معمولاً مشاهده می‌شود که وی لا اقل در قسمتی از حل این مشکلات، خود را توانا می‌داند و به عقیده خود نیز اطمینان دارد چه بی‌درنگ فکرش متوجه اختلالات جهاز هاضمه (رؤیا از یخار معده است) و سایر حالات زود گذر

(۱) یکی از غامض‌ترین و جالب‌ترین مسائل رؤیا همانا مسأله معانی بی‌دری آنست قسمی که اگر آنرا نادیده بگیریم ممکن است با سانی خطا کنیم و در مورد ماهیت و با اصطلاح جوهر و طبیعت رؤیا فرضیات غلطی بسازیم. اما درین زمینه کمتر بررسی و مطالعه شده است و فقط نقطه رؤیاهای مربوط به ادرار و بول ازین جهت توسط آتو. رانک بررسی شده است و وی نیز طبقه طبقه شدن کنایه آمیز، منظم این نوع رؤیاها را بخوبی مشاهده کرده است.

جسمانی و قضایای ناچیزی که مزاحم خواب مامی شود، می گردد و حتی ظاهراً بفکرش نمی رسد که با توجه به این جهات با دشمنی هست که باید آنرا حل کرد.

ما در فصل اول این کتاب نقشی را که علم برای منابع جسمانی رؤیا قایل بود، بدرستی باز نمودیم، پس درین مقال کاری نداری جز اینکه آنچه گفته شده است، بار دیگر یادآوری گردد. در آن فصل دیدیم که اهم منابع جسمانی رؤیا به سه دسته مهم تقسیم می شود که عبارتند از تحریکات حسی خارجی (عینی) که مولود اشیاء خارجست، دوم تحریکات حسی داخلی (ذاتی) مربوط به اندامهای حواس، سوم تحریکات درونی تمام سازمان بدن. نیز دیدیم که محققان بر آن بودند که منابع روانی رؤیا را بدیده اعتنا ننکند و یا بکلی وجود آنرا منکر شوند. بررسی نظرات منتشر شده این محققان بهما نشان داد که اهمیت تحریکات خارجی، اتفاقی یا اجتناب ناپذیر با مشاهدات عدیده و حتی به تجربه آزمایش ناپید و تضییع شده است و نقش تحریکات درونی اندامهای حواس از طریق بازگشت تصاویر هیپنا گویک مدلل شده است و بالاخره اینکه عمل تحریکات جسمانی داخلی ممکن است مربوط به حوزه فعالیت دستگاههای هاضمیه یا پیشاب یا جنسی باشد.

تحریکات عصبی و تحریکات عضوی (منابع جسمانی رؤیا)، بنا بر آنچه، گذشت بزعم عده زیادی از علما تنها منابع رؤیاست.

اما در جای دیگر دیدیم که اگر نظریه بالا نامصحیح نباشد لااقل باید گفت که ناکافیست حتی مدافعان آن نیز که به مشاهدات متنوع خود، مخصوصاً به مشاهدات خود در خصوص تحریکات خارجی و اتفاقی دلگرم هستند، معترفند که محتوی متنوع و رنگارنگ تجسمی و نمایشی رؤیا ممکن نیست فقط و فقط محصول تحریکات عصبی خارجی باشد. خانم کالکنس ازین دیدگاه، مدت شش هفته، رؤیاهای خود و یک نفر دیگر را بررسی کرد و در ۶۰۲، ۱۳ و بالاخره ۷ درصد ازین دوسلسله مشاهدات خود توانست نقش تحریکات خارجی را با ثبات برساند و در دوم و دهم به تحریکات اندامهای درونی توجه کند. بنا برین آمار با لاتر دیدمارا در مورد نظریه آن عده از علما که رؤیا را منحصراً به محصول تحریکات خارجی حواس و تحریک اندامهای درونی (عضوی) می دانستند، تأیید می کند.

گاهی از اوقات محققان باین بسنده کرده اند که رؤیای مولود تحریکات عصبی خارجی را بعنوان نوع ابتدائی رؤیا بررسی کنند. چنانکه سمیتا رؤیاهای را به رؤیاهای مولود تحریکات عصبی رؤیاهای مولود تداعی تقسیم می کرد. اما این راه حل چندان رضایت بخش نبود چه روابط بین منابع جسمانی رؤیا را با محتوی تجسمی آن نشان نمی داد.

و حال آمدیم با وجود اشکالی که آمار بالا بر آراه این دسته از علما وارد می سازد، آنرا پذیرفتیم، می خواهم بدانم آنوقت چگونه ممکن است میان محتویات رؤیا و علل خارجی آن رابطه ای برقرار ساخت. خلاصه طرۀ ادا دان نظریه تحریکات عضوی باید برای ما روشن سازند: نخست آنکه چرا تحریکات خارجی در طی رؤیا بهمان صورت نخستین خود بروز نمی کند، بلکه همواره در لباس مبدل جلوه می نماید (مثلاً در مورد رؤیاهای مربوط به زنگ ساعت دیواری)؛ و بعداً آنکه چرا عکس العمل ذهن در برابر این تحریک ناشناس آنهمه متغیر است؛ اشتراک اهل به پرسشهای مزبور چنین پاسخ می دهد که چون روح هنگام رؤیا از عالم

خارجی منحرف می‌شود، بنابراین از درك منهای حقیقی تحریکات حسی خارجی عاجز میماند و به قدرت تحریکات نامشخصی که از اطراف آنرا احاطه کرده‌اند، دست به آفرینش تصاویر و صحنه‌ها و افکار واهی و نامعقول می‌زند: «همینکه فلان تحریک عصبی خارجی، یاداخلی، بهنگام خواب، موجب احساس واحد یا مجموعه‌ای از احساس‌ها و یا يك عاطفه و یا بطور کلی موجب جریانی روانی گردید، این جریان روانی موجب احضار تصاویری که درواقع آثار تجارب موقع بیداری و گاهی عریان و زمانی مجهز به «باری» روانی است، میگردد، وعده بیش یا کم زیادی ازین تصاویر را در یکجا گردمی‌آورد و اجتماع آنها به تأثر ناشی از تحریک عصبی خارجی ارزش روانی می‌بخشد. اینچاهم میتوان همان اصطلاح متداول مخصوص زندگانی هنگام بیداری را ذکر کرد و گفت که بهنگام خواب نیز ذهن تحریکات عصبی را تعبیر و تفسیر می‌کند و نتیجه این تمیز و تفسیر آنچه نیست که به رؤیای ناشی از تحریکات عصبی معروفست یعنی رؤیایی که قسمتهای مرکب کننده آن را قوانین تکرار یا تولید و نمایش دوباره معین میکنند و هر تحریک عصبی که وارد حوزه ذهن بشود، تابع و مشمول چنین قوانینی خواهد بود.»

وونت هم تقریباً بهمین نحو اظهار عقیده می‌کند و به عقیده وی بسیاری از تصاویر رؤیا محصول تحریکات حسی و بویژه تحریکات مربوط به حساسیت عمومی است و بهمین جهت است که اغلب عوض «تصویر-خاطره»های خالص و مطلق که به توهم مبدل میشود، افکار و خیالات واهی غیر معقول در آن دیده میشود. رابطه بین محتوی رؤیا و تحریکات عصبی مولد آن، به اشتراک میل فرست داده است. فلان به معنای ذیل میردازد: «درست مثل این است که مردی که یکی از موسیقی بی‌اطلاعت، هر زده انگشتی را روی شستی‌های پیانو بگرداند.» پس بدین منوال نمی‌توان رؤیا را پدیده‌ای ذهنی که مخلوق روان باشد به حساب آورد بلکه محصول تحریکی فیزیولوژیکی است که چون وسیله بروز و ظهور دیگری در اختیار ندارد بصورت نشانه‌های روانی خود می‌نماید. این فرضیه از نوع فرضیه ایست که هیفرت برای توجیه انواع و سوسه‌ها بکار برده است: مقایسه معروف جدول ارقام وی را که پاره‌ای از اعداد آن میبایستی درشت و برجسته بوده باشد، بیاد آوریم.

هر چند که عقیده مزبور عوامفریبانه و فریبنده باشد باز نشان دادن نقایص آن مشکل نیست. این عقیده برین پایه مبتنی است که تحریکات جسمانی که در طی مدت خواب موجب تشکیل خیالات و افکار واهی میشود، بانحاء بیشمار در ذهن تعبیر و تفسیر می‌گردد و بدین منوال ممکن است در طی رؤیا با تجسمات بیشمار بنمایش گذاشته شود. (۱)

عقیده اشتراک‌میل و وونت قادر نیست برای ما توضیح بدهد که چگونه و به چه دلیلی فلان تحریک خارجی در طی رؤیا به صورت تجسم مخصوصی متجلی میشود. خلاصه از عهده توجیه و تعلیل این «انتخاب شکفت انگیزی...» که از فعالیت تحریکات ناشی میشود، بر نمی‌آید. همچنین ایرادهای دیگری هم می‌توان بر فرضیه اساسی نظریه مزبور گرفت (فرضیه‌ای

(۱) کافیت انسان دو جلد کتاب مورلی وولد را که حاوی گزارش‌های مفصل و

دقیقی از رؤیا های تجربی (رؤیا هایی که به تجربه و بهمد در نایم ایجاد می‌شود ۰ م ۰) است، بخواند تا معتقد شود که شرایط تجربه‌ها تقریباً قادر به توجیه محتوی رؤیا های گوناگون نیست و علاوه چنین تجربه‌هایی چندان به حل معمای رؤیا کمک نمی‌کند.

که طبق آن ذهن بهنگام خواب از باز شناختن تحریکات حسی خارجی عاجز می ماند. (بورداخ نشان داده است که ذهن کاملاً از عهد شناختن و بجا آوردن چگونگی واقعی تحریکات حسی، هنگام خواب بر می آید و چنانکه باید، در برابر آن از خود عکس العمل نشان می دهد: پاره ای از تأثرات منقاد هستند (دایه و بچه)، واضح است که شخص با شنیدن نام خود زودتر بیدار می شود تا با شنیدن فلان صدای غیر مشخص (تأثر سمعی) و همین موضوع دلیلست بر اینکه ذهن حتی بهنگام خواب از عهد تمیز احساس ها از یکدیگر بر می آید. بورداخ چنین حدس می زند که بهنگام خواب، ذهن قدرت تعبیر و تفسیر محسوسات و تأثرات مربوط به حواس را از دست نمی دهد بلکه این توجه به تأثرات مزبور است که ذهن آنرا از دست می دهد. دلیلی که بورداخ به سال ۱۸۳۰ اقامه کرده به سال ۱۸۸۳ از طرف لپس باردیگر تأیید شد، مخصوصاً موقعی که وی به نظریه مربوط به تحریکات جسمانی حمله می کند. پس با استفاده از نظرات بورداخ میتوان گفت که فعالیت ذهن بهنگام خواب را با قوه خوشه‌ای آن خفته‌ای میتوان مقایسه کرد که از او پرسیدند «خواهی؟ گفت دانه» و بعد موقعی که باو گفتند: «پس حالا که بیداری اسکناسی به ما قرض بده» بی درنگ به این جمله متعذر شد که: «خواهم».

از راههای دیگری هم باز میتوان عدم کفایت و نارسایی نظریه مربوط به تحریکات جسمانی را نشان داد. به مشاهدات آشکار شده است که پس از بروز رؤیا، به مدد تحریکات عصبی، حتی موقی که در محتوی رؤیا متجلی می شوند، نمی توان رؤیای تازه دیگری برانگیخت. منتهی بهنگام رؤیا به انحاء گوناگون می توان در برابر فلان تماس یا فشار عکس العملی از خود نشان داد و متوجه آن نشد و پس از بیدار شدن دریافت که یا پالخت و یا بازو در فشار بوده است. آسیب شناسی به ما نشان داده است که بهنگام خواب بسیاری از تحریکات حسی و حرکتی متنوع و قوی کاری از پیش نبرده و رؤیایی بر نینگیخته اند و به علاوه می شود بهنگام خواب از فلان تأثر با خبر گشت و با وجود خواب بودن آنرا احساس کرد (چنانکه در مورد تحریکات دردناک چنین است) بدون اینکه احساس یا تأثر مزبور وارد محتوی رؤیا شود. بنابراین می توان بیدار شد و تأثر را مرتفع ساخت (۱) بالاخره گاهی، ممکن است تحریکات عصبی موجب بروز رؤیا شود؛ اما آشکار است که این مورد یکی از اقسام عکس العمل های ممکن می باشد و این دلیل بر آن نیست که رؤیا منحصرأ معلول تحریکات جسمانی است.

سایر محققان، شرفر و بندازا و لکلت، به خوبی به نارسایی این نوع نظریات پی برده اند. اینان بسیار کوشیده اند تا آن نوع فعالیت روانی را که از تحریکات جسمانی، آن تصاویر رنگارنگ رؤیایار پدید می آید، به نحو صحیح تری مشخص کنند، شرفر که توصیف بسیار جاندار و شاعرانه و کاملاً حقیقی از تشکیل رؤیا بدست داده، تصور کرده است که اصل مربوط به عکس العمل ذهن را در برابر تحریکات جسمانی یافته است.

به عقیده شرفر، قوه خیال که از قیود هنگام بیداری رسته است، نقشش در رؤیای این خواهد

(۱) بقولك. لاندائور، همه محققان توانسته اند مشاهده بکنند که خفتگان هم می توانند بانحاء مختلفه، خود را با تأثرات خارجی وقف بدهند و عبارت دیگر نتوان گفت که خفته کاملاً و مطلقاً «بی تمیز» است بلکه قادر است. منطقاً و از روی اراده عمل کند.

بود که چگونگی خود عضو (منبع تحریک) و همچنین نوع تحریک رادر طی رؤیا به نحو کنایه - آمیزی مجسم سازد ، و بدین ترتیب کلیدی بدست می آید که بکار تعبیر رؤیا خواهد رفت؛ تصویر گریه در رؤیا مبین حالت غمبارروانی و تصویر نان شیرینی خوش رنگ و لیز مبین عریانی قسمتی از تن است. قوه خیال در رؤیا تن آدمی را بصورت خانه ای کامل جلوه میدهد، بطوری که هر قسمتی ازین خانه به منزله یکی از اعضاء بدنست و موقعی که از شدت درد دندان می خوا بیم، خواب می بینیم که دهان جای خود را به دالانی مرتفع و فاصله فی مابین حنجره و لوله مری، جای خود را به نردبانی داده و هنگامیکه سرمان در دمی کند خواب می بینیم که وضع مرتفع سر در رؤیا جای خود را به سقفی بسیار بلند و پوشیده از عنکبوت های هراس انگیز، بیزرگی غوک داده است. و رؤیا برای غلان عضو واحد از کنایه های متعدد استفاده می کند، مثلاً شش ها بدلیل تنفس به صورت بخاری پراشمله ای که صدای خرناس آن شنیده میشود، جلوه میکند، و قلب بصورت صندوق های خالی یا سبد وزنیبل. و مثلاً به صورت اشیاء گرد بشکل کیف پول و یا بطور کلی بصورت اشیاء معجوف و متجلی میگردد . در اینجا موضوعی حایز کمال اهمیت است و آن اینکه بارها اتفاق می افتد که پس از رؤیا عضو تحریک شده و یا عمل آن را در ذهن مجسم میکنیم. البته در تن خودمان، و روی همین اصل است که پس از رؤیائی مربوط بدردهای مخصوص دندان، ممکن است بهنگام بیداری دندان ما درد بگیرد و یکی از آنها را بکشیم .

از این شیوه تعبیر رؤیا استقبال نشد ، چه آنرا اغراق آمیز تشخیص کردند و دبدب رفتن مختصر صحبتی هم که در آن هست (بعقیده من) تردید کردند . چنانکه گذشت، صاحبان شیوه برسم و قاعده پیشینیان، می خواهند رؤیا را بمدد سلسله ای از کنایات و اشارات، تعبیر کنند و آنهم فقط و منحصر ادر حوزه تن آدمی، فقدان شیوه علمی روشن برای این گونه تعبیر بکار بردن عقیده شرفر را مشکل ساخته و نظر باینکه فلان تحریک عصبی ممکن است، به انحاء گوناگون متجلی گردد ، شیوه تعبیر مزبور را من در آوردی جلوه داده است ، و شکلت ناز به این فکر که خانه کنایه از تن آدمیست، موافق نبود، بملاوه ، این طرز تفکر تو ذوق میزند برای اینکه کار رؤیا را کاری بی فایده و فاقد هدف و مقصود نشان میدهد، چه ذهن بر اساس این عقیده باین اکتفا می کند که عرض رهاندن خود از شر تحریکات مضوی ، در خصوص آنها به غیبالباقی و رؤیا سازی بپردازد .

اما اینهم گذشته از آنچه گذشت ، يك ابراد مهم دیگر: تحریکات مزبور همواره وجود دارد ، ولی می گویند که ذهن بهنگام خواب بیشتر از هنگام بیداری نسبت به آنها احساس است؛ پس معلوم نیست چرا همیشه بطور مداوم، تمام اعضاء خود را در رؤیا نمی بینیم، و اگر در پاسخ گفته شود که برای ایجاد رؤیا لازمست که چشم و دندان و گوش و روده ؛ تحریکات ویژه ای به ذهن منتقل کنند ، تازه بامشکل دیگری روبرو خواهیم شد و آن اینکه باید وجود چنین تحریکاتی را به نحو عینی اثبات کرد و اینکار جز در موارد محدودی ممکن نیست . اگر، در مثل: رؤیای مربوط به پرواز اشاره ای به حرکت شش ها باشد ؛ بقول اشترا هپل این رؤیا باید خیلی بیشتر از معمول روی بدهد و یا اینکه به تنفس شدیدتری مربوط باشد ، احتمال سوم دیگری هم هست که از احتمالات سابق الذکر راست ترمی نماید و آن اینکه : گاهگاهی ؛ موجبات ویژه ای ظاهر ا توجه ما را به - احساس های درونی که همواره وجود دارد ، معطوف میسازد، اما این موضوع، ما را به آنطرف نظریه

شرفر سوق داده ازان دورمیکند.

توجیهات و توضیحات شرفر و ولکلت این ارزش را دارند که دقت ما دامتوجه سلسله ای از خصایص و صفات محتوی رؤیا می کنند که مستلزم توضیح است و شاید کشف هایی نیز برای مادر بر داشته باشد. این درست است که رؤیا حاوی تجسمات کنایه ای درخصوص اعضاء و اعمال آنهاست؛ چنانکه وجود آب درطی رؤیا معروف تحریک مثانه است و عضو جنسی آدمی بصورت ستون و یا چوب دستی معلق در هوا و غیره در رؤیا متجلی میشود. موقعی که رؤیای ما برخلاف معمول حاوی میدان دیدی منموج با الوان درخشان باشد، باید آنرا از طریق تحریکات بصری تعبیر کرد. اگر رؤیایی حاوی قیل و قال و جارو و جنجال بود باید سهیم تحریکات سمعی را در تعبیر آن ملحوظ داشت. رؤیای معروف شرفر که درطی آن دو صف از پسر بچه های بود؛ روی پلی روی روی هم قرار گرفته اند و همدیگر را میگیرند و پند و سر جای اولی خود بر میگردند تا اینکه خواب بیننده روی پلی نمی نشیند و دندان درازی از آرواره خویش می کند. و رؤیای ولکلت که درطی آن دو ردیف کشتو، همان نقش پسر بچه ها را در رؤیای بالا بازی میکند و سرانجام با کشیدن دندان بی پایان میرسد و بسا رؤیا های دیگری که سایر محققان آورده اند مانع ازین است که ما نظریه شرفر را بعنوان نظریه ای بی حاصل بدور افکنیم.

اما باید توجه دیگری برای کنایات و اشاراتی که ظاهراً در رؤیا های مزبور موجود است، بیابیم.

درطی بررسی نظریه مربوط به جسمانی بودن علت رؤیا، از دلایلی که خود در ضمن تجزیه و تحلیل های رؤیا، کشف کرده بودم؛ سخنی بمیان نیاورم. اگر از راهی به جز راه دیگران؛ بتوانیم اثبات کنیم که رؤیا واجد ارزش روانی است و آرزو یا میل موجد آنست و عناصر مر کبه آن از وقایع روز پیش اقتباس میشود، آنوقت هر عقیده دیگری که این امور را نادیده گرفته و رؤیا را بدیده عکس العملی بی حاصل و معمای روانی نگریسته باشد؛ باطل خواهد بود مگر اینکه بگوییم، البته به ناحق، دو نوع رؤیا وجود دارد که من نوعی و پیشینیان نوع دیگر از آن را آزموده اند.

باقی می ماند اینکه بیابیم موضوعاتی را که در واقع مبنای متکای نظریه جاری تحریکات جسمانی است، وارد عقیده و آراء خود کنیم.

ما پیشتر نخستین گام را درین جهت برداشتیم و آن موقعی بود که گفتیم رؤیا مجبور است تمام تحریکات همزمان خود را در خود هضم کند و از آن چیز واحد منسجمی بوجود بیاورد و دیدیم هنگامیکه دویا چند حادثه ممتاز روز پیش که در ذهن ما جای گرفت، آرزوهای منتج از آن در رؤیای واحدی مجتمع میشوند و نیز تأثرات ارزنده روانی، درطی رؤیا، در کنار حوادث بی اهمیت قرار میگیرد؛ البته بشرط آنکه تجسمات واسطه و میانی بتواند بین آنها برقرار و مستقر گردد؛ ازین قرار رؤیا ظاهراً در حکم عکس العملی است در برابر آنچه که بطور همزمان و فعلی در روح خواب بیننده وجود دارد. تجزیه و تحلیل های مادر درخصوص عناصر مر کبه رؤیا با نشان داد که در رؤیا، مجموعه ای از بقایای روانی و آثار خاطراتی که (به مناسبت مر حرج بودن عناصر تازه و قضایای مربوط بدوران کودکی) خسیمة کنونی و زمان حال بودن (۱) را به آنها نسبت دادیم بدون اینکه بتوانیم

(۱) منظور از تجسمات و تحریکات کنونی، تحریکات و تحولات جسمی و روانیست که همزمان رؤیا عارض خواب بیننده میشود.

از این حد قدیمی فراتر بگذاریم، وجود دارد. با توجه بدانچه گذشت پیش گویی این موضوع که اگر بهنگام خواب، احساس‌هایی بیایند با این خاطرات زمان حال شده درهم آمیزد، چه پیش خواهد آمد، چندان مشکل نخواهد بود؛ احساس‌های مزبور به سبب کنونی بودن خود در رؤیا به اهمیت و اعتبار می‌رسند و آنوقت با سایر امور کنونی و جدید روانی درهم می‌آمیزند و ازین آمیزش، مواد و عناصر لازم برای ساختمان رؤیا، پدید می‌آید؛ بعبارت دیگر، تحریکاتی که بهنگام خواب فرا می‌رسند به میل و بتایای روانی روز پیش ما پیوسته و هضم می‌شود. این الحاق یا آمیزش ذاتی و اساسی نیست و ما دیدیم که، بهنگام خواب، با نحاء مختلفه می‌توان در برابر تحریکات جسمانی عمل کرد ولی مواردی که الحاق مزبور در آن صورت پذیرفته، مواردیست که در عوض محتوی رؤیا با مقداری تصویر رو بر و می‌شویم که قادر است در همین حال نشانی از هر دو قسم منبع رؤیا، روانی و جسمانی داشته باشد.

ماهیت رؤیا، با افزوده شدن عناصر جسمانی به منابع روانی آن، تغییر نمی‌پذیرد، بلکه همچنان حاوی تحقیر یا انجام امیال و آرزوها باقی می‌ماند و شکل ظاهرش نیز با این معنی لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

من درین جا با کمال میل از سلسله‌ای از ویژگیها سخن به میان می‌آورم که موجب تغییر میزان اهمیت تحریکات خارجی در طی رؤیا می‌شود مثلاً به عقیده من چیزی که انعکاس فلان تحریک عینی نسبتاً متمایز را در رؤیا مبین می‌کند، در هر مورد مخصوص، همان عمل عوامل (فاکتور) فردی، فیزیولوژیکی و اتفاقی است و رابطه میان عمق خواب، اعم از معمولی و اتفاقی، و شدت تحریک، باعث می‌شود که تحریک مزبور زمانی موجب انقطاع خواب و گاهی نیز برعکس آنچنان خفیف گردد که آسیبی به خواب نرساند، بالاخره در پاره‌ای از موارد ممکن است وارد متن رؤیا شود و بدین ترتیب عملش خنثی گردد. از آنچه گذشت چنین مسافت می‌شود که، بر طبق حالت معمولی «صورت فلکی» مزبور، تحریکات خارجی کمابیش در افراد متفاوت به نحاء متفاوت عمل خواهد کرد. و من که پر خواب عجیبی هستم و مخصوصاً مواظب هستم که چیزی مزاحم خواب من نشود، در رؤیاهای خود کمتر به تحریکات عینی خارجی بر می‌خورم تا بموجبات و با اصطلاح «تحریکات» روانی. و در حقیقت فقط یکی از رؤیاهای من بود که علت بروزش يك منبع تحریک در دناك عینی بوده است و این رؤیا بنحوی آموخته نشان می‌دهد که شیوه فعالیت تحریکات خارجی چگونه است:

خواب دیدم که بر اسب خاکستری رنگی سوار هستم ولی مردد و ناشی هم بنظر می‌رسد بطوری که مثل این است که فقط به آن تکیه کرده‌ام. درین اثنا با همکارم آقای پ... رو برو شدم که لباس پشمی مخصوصی به تن داشت و محکم بر اسب تنومندش سوار بود و به اشاره، چیزی به من گفت (کوباکنت که ناشی هستم) آنوقت بهتر از پیش روی اسب مستقر شدم و آنچنان خود را مسلط بر اسب نجیب و باهوشم دیدم که تمام فاصله موجود بین گردن و تریک اسب را از بالش‌های کوچک بود که تمام فاصله موجود بین گردن و تریک اسب را اشغال کرده بود ناگهان دیدم که در تنگنای بین دو کامیون پراز بار مشغول سواری هستم. پس از مختصری سواری در طول جاده، برگشتم و خواستم از

اسب پیاده شوم ، نخست در برابر کلیسای کوچک بازی که بطرف جاده باز میشد . سپس واقعاً جلو کلیسای دیگری که کاملاً نزدیک آن یکی بود ، از اسب پیاده شدم ، میهمانخانه هم در همان خیابان بود و من میتوانستم اسب را اول کنم و خودم تنها به آنجا بروم ، اما ترجیح دادم آنرا با خودم به آنجا ببرم . بنظرم رسید که از رفتن با اسب به آنجا خجالت می کشم . جلو میهمانخانه سربچه پادویی بود که بلیطی را به من نشان داد و گفت : این بلیط مال شماست و من آنرا پیدا کرده ام . و باین واسطه به من خندید . روی بلیط در دو نقطه بطور برجسته نوشته شده بود : غذا نخور ، و بعد یک جمله دیگر (نامشخص) چیزی مثل این بود که : کار نکن ، درین حیص و بیص احساس کردم که در شهر غریبی هستم و گار نمی کنم .

دروغۀ اول معلوم نیست که رؤیای مزبور تحت تأثیر و فشار یک تحریک دردناک پدید آمده است . چند روزی بود که از دمل هایی چند در زحمت بودم بطوری که انجام هر حرکتی برای من در حکم شکنجه ای بود . دست آخر کورک بزرگی در ابتدای خشتک در آورده و به بزرگی سیبی شده بوده است و هر قدمی که بر می داشتم با دردی تحمل ناپذیر وضعی تب آلود و نفرتی از هر نوع غذا توأم بود و کار شاقی را هم که خواسته بودم انجام بدهم ، بطور کلی مراد وضع بدی قرار داده بود . جز بدشواری از عهدۀ حرفه ام بر نمی آمدم و یقیناً در چنین احوالی با توجه به محاذ دمل و طبیعت مرض ، قادر به اسب سواری نبودم و رؤیای مزبور هم با نسبت دادن ورزش مزبور به من ، در واقع در حکم قوی ترین نوع ممکن برای انکار دردم به حساب می آید . من اسب سواری بلد نیستم و هیچگاه نیز خوابش را نمی بینم و جز یکبار در عمرم سوار بر اسب نشده ام . و آنهم بدون زین و بهیچوجه لذتی هم ازینکارم نبردم . در رؤیای مورد بحث آنچنان اسب دوانی می کردم که گویی اصلاً دملی بر خشتک ندارم یا به عبارت بهتر : برای اینکه نمی خواستم دمل داشته باشم بنا بر توصیف موجود در رؤیا ، زینم لابد ضامدم بوده که به من مجال خواب داده بوده است . احتمال دارد که در نخستین ساعات خواب ، همین ضامد مانع ازین بوده است که دردی احساس بکنم . احساس های دردناک را بعداً احساس کردم و اگر رؤیا بدادم نرسیده بود شاید بیدارم کرده بودند : « براحتی بخواب ، موجهی نیست که بیدار شوی ! تو دمل نداری و بر اسب سواری . چنانکه اگر دمل داشتی ، نمی توانستی سوار بر اسب شوی ! » همین سحر رؤیا بود که در دراتسکین داد و من توانستم لختی به خواب ادامه بدهم .

رؤیای مزبور نخست کوشیده است که به من تلقین کند و مراقب سازد که کورکی ندارم و اینکار را با تقویت مصراۀ تجسمی که با دردم تناقض داشت ، انجام داده است و در واقع همان نقشی را ایفا کرده که دیوانکی توهمی مادری که فرزندش را از دست داده بوده (۱) و یا بازرگانی که ثروتش بر باد شده بوده است . اما این کافی نبود ؛ و گذشته ازین ، برای اینکه آنچه را که « اکنون » در ذهن وجود داشت با وضع رؤیا مربوط سازد و برای جلو بردادن آن ، از

(۱) درین خصوص به کتاب سابق الذکر گرایزینگر و اشاره من در دومین تحقیقم در بارۀ مبتلایان به بیماری خود کولر زنی مراجعه کنید .

ویژگی‌های احساس که بدست آن به عقب‌رانده میشد و تصویری که بهمین نیت بکار می‌زد، استفاده کرده‌است. چه من سوار بر اسبی خاکستری رنگ بودم، این رنگ، همانا رنگ **فلفل** نمکی لباس همکارم پ‌بوده در آخرین ملاقات ما، در دیه. البته با توجه باین نکته که علت دمل‌های مرا پزشکان خوردن غذاهای **ادویه (فلفل)** دار تشخیص داده بودند، و من این علت را به داشتن مرض قند ترجیح می‌دادم چه در این گونه موارد ممکن است علت کسورک و دمل و امثال آن مرض قند باشد. دوست من پ‌هم از وقتی که درمعالجه یکی از بیمارانش جان‌شین من شده است با کمال میل بامن سوار اسب‌های بزرگش می‌شود (اشاره به خرمراد است.م.) من درمعالجه مریض مزبور متحمل زحمات طاقت‌فرسایی شده بودم (نخست از پهنا بر اسب‌نشتم مثل اینکه خواستم باز حمت دوریزم). گذشته ازین، بیمار مزبور مثل اسب حکایت خوشمزه دل‌آور روزیکشنبه، مرا آلت دست کرده بوده‌است. بهمین دلیل، اسب رؤیایی من اشاره‌ایست به بیمار مزبور (چنانکه اسب در رؤیا خیلی با هوش بوده است.) عبارت «انگاد در خانه خود هستم، کنایه از وضعی است که من در آن خانه داشتم پیش از اینکه پ‌جان‌شین من بشود، یکی از دوستان نادم من در جمع پزشکان معروف این شهر چندی پیش به من گفته بوده‌است که: «من شمارا در آن خانه برزین همان می‌کردم.» اما باز هشت ساعت در روز سرگرم‌معالجه روانی بودن کارشاق و طاقت‌فرسایی است البته با توجه به اینکه تا این حد از دمل و کسورک در رنج بودم. امامی‌دانم که اگر حال خوب نشود از عهده انجام این وظیفه مخصوصاً دشوار بر نخواهم آمد و رؤیا پر است از اشاراتی مبهم به وضعی که در آنوقت ممکن است پیدا کنم (بلیط شبیه به بلیط مربوط به مبتلایان به ضف اعصاب است و بیماران آنرا به پزشک نشان می‌دهند): **گارنگن و نخور**. اگر همینطور به تعبیر ادامه بدهم، متوجه خواهم شد که رؤیا موفق شده‌است از اسب‌دوانی (وضع مطلوب و دلخواه) به صحنه‌های گفت و شنود مربوط به دوران نخستین کودکم که میان یکی از خواهرزاده‌های من رخ داده‌بوده است - خواهرزاده‌ای که فعلاً در انگلستان زندگانی می‌کند - گریز بزند. و علاوه رؤیا از پاره‌ای از عناصر مربوط به مسافرت‌هایم به ایتالیا استفاده کرده است: جاده‌ای که در آن اسب‌دوانی کرده‌ام محصول خاطرات ناحیه ورون و سین است. اگر کار تعبیر را با زهم عمیق‌تر ادامه بدهم به امور جنسی خواهم رسید زیرا می‌دانم که تجسم سرزمین زیبائی چون ایتالیا در رؤیای بیماری که هیچگاه بداند جاسفر نکرده است، یعنی چه (اصطلاح بطف ایتالیا در زبان آلمانی مشابهت با اصطلاح اعضاء تناسلی)! (بعلاوه این موضوع خانه‌ای را که من پیش از همکارم پ، پزشک آن بودم و همچنین جایی را که دمل در آن واقع است بیاد می‌آورد.

رؤیای دیگری هم دارم که باستناد آن می‌توان بنحو مشابهی عمل تحریک (منتهی این دفعه حسی است) را منکر گردید: تحریکی که نزدیک بود خوابم را برهم بزند، و من به تصادف رابطه بین رؤیای خود را با این تحریک کشف و بدین ترتیب رؤیا را تعبیر کردم. روزی در قلب تابستان، در شهر تیرول (Tyrol) در حالیکه می‌دانستم که خواب دیده‌ام که دیپا مرده است، از خواب جستم. از عهده تعبیر این رؤیای کوتاه که بهیچوجه جنبه بصری نداشت؛ پر نمی‌آمدم. فقط در خاطر می‌بود که مدتی پیش در روزنامه هاخوانده بودم که وجود مقدس پاپ اندک

کالتی دارد. اما در طی بعد از ظهر آن روز زن از من پرسیده بود که: «آیا صدای وحشتناک ناقوس کلیسا را امروز صبح شنیدی؟» نمی دانستم که آنرا شنیده ام یا نه، اما همانوقت پی به معنای رؤیایم بردم و آن این بود که چون به خواب احتیاج داشتم در مقابل صدای وحشتناک کلیسا که اهالی مقدس شهر تبرول بدان واسطه میخواستند مرا از خواب بیدار کنند: عکس العمل نشان داده بودم و با دیدن این رؤیا که پاپ مرده است نیز از آنها انتقام گرفتم و به خواب خود ادامه دادم بدون اینکه دیگر به صدای آن کلیسا توجهی بکنم.

درعداد رویاهایی که در فصلهای پیشین بدانها اشارت رفته است، عدهای هست که ممکن بود از آن بتوان نمونه های جالبی بفتح عمل تحریکات عصبی در رؤیا استفاده کرد. مثلاً رؤیائی که در طی آن نایم پی در پی می نوشد، ازین نوع است، بطوریکه بنظر می رسد که تحریک - می تنها منبع این رؤیا است و تشنگی علت منحصر بفرد آنست. رؤیاهای ساده تر دیگری هم بسراغ داریم که تحریک جسمالی در آن، خود، همان میل یا آرزوست. رؤیای آن بیماری که شب هنگام دستگاه مخصوص را از صورتش بدور افکند، نحوه و ویژه ای عکس العمل ذهن را در برابر تحریک دردناک خارجی از راه تحقق یا بر آوردن آرزو، نشان می دهد ظاهراً بیمار مزبور موفق شده بود برای یک لحظه هم که شده با انتقال بیماری خود به یکی دیگر، از رنج بیماری آسوده شود خلاصه آنکه گاهی از اوقات فلان تحریک دردناک باعث می شود که خواب بیننده تحقیر سکر از آرزوهای خود را در رؤیا ببیند.

رؤیای من در خصوص آن سه الهه (پارکها)، در واقع رؤیائی است که از احساس گرسنگی برخاسته و بسیار روشن است اما احتیاج به غذا را به صورت میل به پستان مادر جلوه داده و میل دیگری را که نباید چنین علمی تجلی کند، در لباس میل ساده مربوط به پوشیدن لباس در آورده است و نیز در رؤیای مربوط به کنت قن می توانیم مشاهده کنیم که چگونه فلان احتیاج جسمانی اتفاقی ممکن است به قوی ترین و فشرده ترین تأثیرات حیات روانی ما مربوط شود و اگر این موضوع که **سماریه** حکایت کرده است، راست باشد که صدای ماده منفجره ناپلئون را وارد یک رؤیای پر از نبرد کرده است، بروشنی میتوان دریافت که ذهن در هنگام خواب در چه جهتی از احساس های موجود استفاده می کند، و کیل دعاوی جوانی که بهنگام خفتن فکر و ذکرش نخستین کار بزرگی بود که می بایستی بعد از ظهر آنروز بانجام می رسانید، در رؤیا کاری نظیر ناپلئون کرد یعنی خواب کسی را دید بنام **ک**، رایش در ناحیه هوسیاتین، نایم این شخص را در جریان کار بزرگی که در پیش داشت، شناخته بوده است و هوسیاتین بنحو کاملاً آمرانه ای در صف اول ماجراهای این رویا قرار گرفته بود. درین اثنا بیدار شد و شنید که زنی به علت داشتن بیماری برونشیت مشغول سرفه کردن است (۱)

و اکنون رؤیای ناپلئون را که خود پر خواب واقعی بود با رؤیای دانشجویی که صاحبخانه اش او را بیدار کرده بود تا عازم بیمارستان شود، مقایسه کنیم. دانشجوی مزبور در همان اثنا که او را بیدار میکرد خواب دید که در بیمارستانست و روی تخت خوابی دراز کشیده است و باین فکر که چون در بیمارستان است پس دیگر احتیاجی به بلند شدن و رفتن بانجا ندارد، همچنان

(۱) در اینجا جناسی وجود دارد چه در کلمه هوسیاتین و هوستن (به معنای سرفه کردن بزبان آلمانی متشابهند).

بخواش ادامه داد. این رؤیا معلوم است که رؤیائی حاکی از تن آسانی است و نایم علت رؤیایش را خود فاش ساخت و بدین ترتیب یکی از اسرار رؤیا را بر ما آشکار کرد. به منبایی تمام رؤیاها همانا رؤیاهایی مربوط به تن آسانی است و هدفشان نیز اینست که ما را به ادامه خواب تحریک کند و میشود گفت که رؤیا نگهبان خواب است و نه مزاحم آن در جای دیگر آشکار خواهیم ساخت که چگونه استنباط بالا با عوامل روانی که مزاحم خواب ما میشوند قابل تطبیق است و از هم اکنون نیز می توانیم نقش تحریکات خارجی را در رؤیا باز نماییم: احساس هایی که بهنگام خواب عارض ذهن می شود یا از طرف آن استقبال نمی شود (موقمی که شدت و معنای آن، که ذهن آنرا درک می کنند، به ذهن چنین اجازه ای را می دهد) و یا اینکه به مدد رؤیا از طرف ذهن رد و معنای خود را از دست می دهد و یا بالاخره اگر ذهن باید آن را بر رسمیت بشناسد، می گوشتا آن احساس را بنحوی تفسیر و ترجمه کند تا قسمتی از یک وضع مطلوب و دلخواه را که مزاحم خواب نباشد، تشکیل بدهد، خلاصه، احساس کنونی، بنحوی با رؤیا درمی آمیزد که تمام واقعیت خود را از دست داده باشد. کنسول اول (نایپئون) می تواند به خواش ادامه بدهد، چه چیزی جز خاطره توپ ارکول مطرح نیست (۱)

میل به خوابیدن، که متعلق به من خود است و پس از آمیزش (۲) با سانسور موجب سهم شدن این یکی است در رؤیا، هر دفعه باید در زمره عوامل مؤثر در تشکیل رؤیا بحساب آید و هر رؤیایی که به نتیجه می رسد در واقع تحقق همین میل به خواب است. و مادر جای دیگر باز خواهیم نمود که چگونه این میل به خوابیدن که میلی عمومی منظم و همواره یکسانست در زمره امیال و آرزوهای است که نوبه به نوبه با محتوی رؤیا ارضاء و اطفاء می شود. میل به خواب، عاملی است که نقایص نظریه اشتراپل و وونت را بر طرف می سازد و این موضوع را توضیح می دهد که چرا ماتحریکات خارجی را بنحوی هوسبازانه و شکفت انگیز ترجمه و تفسیر می کنیم چه ترجمه و تفسیر حقیقی که ذهن خفته کاملاً از عهده آن برمی آید، ممکن است مستلزم توجهی مؤثر باشد و در نتیجه خواب را بهم بزنند، بهمین جهت سانسور بنحوی قطعی وارد میدان عمل می شود و به یاری میل به خواب می آید و به تفسیر یا ترجمه ای از احساس های خارجی، جواز عبور می دهد که با میل به خواب موافق و مساعد باشد. تا اندازه ای مثل اینکه بلبل است نه چکاوک، چه اگر چکاوک بود، شب زفاف تمام شده بود، بهمین جهت از میان تمام ترجمه و تفسیرهای ممکن فلان تحریک خارجی، آن ترجمه ای انتخاب می شود که بهتر با آرزوهای خفته در ذهن سازگار و موافق باشد. ازین قرار همه چیز معین و مشخص است و هیچ چیز مبهم و تصادفی نیست

بنا بر این تفسیر بد درواقع اشتباه حواس نیست بلکه درحکم بهانه و چاره ناچار است و درین مورد نیز مثل موقعیکه سانسور باعث تغییر مکان می شود، جریان روانی طبیعی و عادی تابع مقتضیات می گردد. هنگامی که، تحریکات بیرونی یا درونی، آنقدر شدید است که ممکن است بر توجه

۱ - محتوی این رؤیا در دوستی که درین مورد در دست دارم بدو نحوه تعبیر و تفسیر شده است.

۲ - و یا آمیزش با « تدارک ثانوی » بعداً درین باره بحث خواهیم کرد.

و دقت ماسلط شود. اگر رؤیا بیار بیاورد، نه بیداری. در حکم نقطه اتکایی برای تشکیل رؤیا و هسنه ای برای عناصر آن خواهد بود و جریان تحقق میل مربوط هم، تقریباً همانست که در مورد تجسمات واسط میان دو تحریک روانی. پس درین حدود است که عناصر جسمانی می تواند محتوی پاره ای از رؤیاها را تعیین کند و به ندرت ممکن است تشکیل رؤیایی موجب برانگیخته شدن يك میل غیر کنونی گردد. بلکه در هیچ موردی ممکن نیست رؤیا حاز آرزویی را که در وضع معلومی تحقق می یابد، جلوه دهد و اگر بتوان گفت باید آرزویی را بر گزیند که تحقق یا انجام آن با احساس کنونی متناسب باشد چه عناصر کنونی مزبور اعم ازینکه غم بار یا دردناک باشند، ممکن است مورد استفاده قرار گیرد چهما گاهی آرزوهایی در مغز می پروریم که تحقق آن غم بار و دشوار است. این امر ظاهراً متناقض بنظر می رسد اما وجود دو سیستم روانی و خود موضوع سانسور که آنها را از هم جدا میکند این تناقض را برطرف می سازد.

چنانکه گذشت، آرزوهای سرکوب شده ای هست که متعلق به سیستم اولیست و سیستم دومی در برابر تحقق آن قد علم می کند البته از بیان این موضوع نظر ما این نیست که آرزوهای مزبور نخست بوده اند و آنگاه از بین رفته اند بلکه اصل سرکوبی چنانکه از مطالعه در احوال مبتلایان به امراض روانی بر می آید، ایجاب می کند که این آرزوهای سرکوب شده باز هم وجود داشته باشند منتهی بطور سرکوبی شده. اصلاح متداول «سرکوبی کردن» یا «خواب کردن»، این نوع آرزوها بسیار صحیح است زیرا مقدمات روانی لازم برای هدایت این گونه آرزوها تا مرحله تحقق یا انجام، معوق می ماند و ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. اما هرگاه یکی از این آرزوهای سرکوبی شده با وجود آنکه گذشت، به تحقق پیوندند، فشاری که از طرف آن سیستم دومی (خود آگاهی) بدان تحمیل می شود، در رؤیا، در لباس احساسات نامطبوع جلوه خواهد کرد. بطور کلی موقعی که بهنگام خواب، احساسات نامطبوع از جانب علل جسمانی به ما دست می دهد؛ این صورت فلکی دستخوش فعالیت رؤیا می شود و دست سانسور پیش و کم اذمان آن کوتاه می گردد و بدین ترتیب آرزوهایی که تا آن وقت متراکم شده بود در سایه رؤیا بنحوی به تحقق و انجام می رسد. با توجه به دستور بالای ما می توان بسیاری از کابوس ها و رؤیاهای دردناک و الم خیز را تبیین و توجیه کرد و البته با کابوس های دیگر هست که به مکانیسم و نظام دیگری مربوط است. علت خلجان و دلهره در رؤیا ممکن است امری روانی عصبی باشد و از تحریکات روانی جنسی سرچشمه بگیرد و بیک خواهش سرکوب شده مربوط باشد. دلهره مزبور و هر رؤیای دلهره آمیز، با توجه به موضوع بالا، در حکم نشانه مرض عصبی خواهد بود. این حدی نیست که گرایش رؤیا به تحقق آرزوها بدان محدود شود. چه در رؤیاهای دردناک (کابوس) دیگر، ممکن است علت دلهره همانا يك امر جسمانی باشد (امراض ریوی و قلبی و ناراحتی های تنفسی)، در این صورت رؤیا از آن برای تحقق متراکم ترین خواست که به علل روانی با دلهره ای ظنیر دلهره مزبور در بالا ممکن بود به پایان برسد، استفاده می کند: تلفیق این دو مورد ظاهراً متفاوت، چندان مشکل نیست. موقعی که دو امر روانی مانند يك تمایل عاطفی و يك مجموعه تصویر کاملاً درهم آمیخته و با هم متعده شدند، آنکه اکنون عارض شده است آن یکی را در رؤیا احضار و مجسم می کند لذا گاهی دلهره جسمانی موجب برانگیختن شدن محتوی تجسمی ممنوع می شود و زمانی تجسم غیر ممنوع که تحریک جنسی

آنرا برانگیخته و احیا کرده است، موجب ظهور و بروز دلهره می گردد. می توان گفت که در مورد اول فلان تأثیرات تحریک جسمانی بنحوی روانی تفسیر و ترجمه شده است و در مورد دوم عامل معلوم ها نا کاملا روانی است ولی محتوی سرکوبی شده درین جا جای خود را به یک تفسیر جسمانی می دهد که بادلهره مناسب دارد. مشکلاتی که در این مقام بروز می کند؛ جز رابطه ای اندک با خود رؤیا ندارد و این مشکلات از آنجا ناشی می شود که ما با مسایل مربوط به تشریح و تجزیه و تحلیل موضوعات دوگانه دلهره و عمل سرکوبی روبرو می شویم و گر نه حالت عمومی تن ما یقیناً در زمره عناصر هدایت کننده رؤیا بشمارست و هر چند که از عوامل معین کننده محتوی آن نیست ولیکن عناصر مورد حاجت افکار آن را در اختیارش می گذارد، و از آن میان قسمتی را برمیگزیند و در نتیجه پاره ای از قضایا را عرضه می کند و قضایای دیگر را از آن دور می سازد. بقایای روانی هنگام روز که در طی محتوی رؤیا به اهمیت و اعتباری می رسد؛ اثر این حالت را حفظ می کند. بعلاوه ممکن است همچنان که هست در رؤیا پابرجا بماند و یا آنکه دگرگون شود آنوقت است که فلان حالت نامطبوع جسمانی در رؤیا در لباس حالتی مطبوع و خوشایند، جلوه می کند.

موقعی که تحریکات جسمانی هنگام خواب واجد شدتی ضعیف است، به عقیده من، در تکوین رؤیا نقشی نظیر تأثیرات کم اهمیت هنگام روز که فقط بدلیل تازه بودن در رؤیا متجلی می شود، ایفا می کند. نظرم اینست که رؤیا از آنها استفاده نمی کند مگر وقتی که بسادگی در محتوی تجسمی منبع روانی آن قابل حل باشد و این نوع تحریکات در حکم وسایل و مصالح ارزان قیمتی است که همواره در دسترس هست؛ بطوری که هر گاه حاجت افتد می توان از آن استفاده کرد و حال آنکه فلان شئی قیمتی مورد استعمال خود را به شخص من می قبولاند مثلاً هنگامی که فلان فرد متفنگ سنک کمیابی را نزد هنرمندی می آورد (مثلاً یک دانه عقیق یمانی را) برای اینکه هنرمند شاهکاری از آن سازد، این همان رنگ و بزرگی یا کوچکی و موج های سنک مزبور است که ملاک کار استاد قرار می گیرد نه منحصرأ فکر و طرح خود او در صورتیکه اگر این هنرمند مرمریاسنک معمولی در دست داشته باشد، می تواند به انهام هنری خویش ببالد و کار خویش را منحصرأ محصول ذوق و هنر خود بداند. من جزین راهی برای توجیه این موضوع که فلان محتوی مربوط به تحریکات عضوی عادی چرادر تمام شبها و در همه رؤیاها جلوه نمی کند، ندارم. (۱)

برای تفهیم روشن تر نظر خود درین خصوص مثالی می آورم. روزی کوشیده بودم بنهم که چرا انسان غالباً در رؤیا می بیند که پایش جایی گیر کرده است و قادر به حرکت نیست و کاری را که شروع کرده نمی تواند به پایان برساند و متعاقب این احساس نبردستخوش خلجان می دود. آنشب که درین خصوص اندیشیده بودم رؤیای زیر را دیدم: با لباس مختصری از یک آپارتمان واقع در طبقه تحتانی بیرون آمدم و از پلکان بالا رفتم، و چهار پله یکی کرده ام و از چابکی خود خوشم آمد. ناگهان چشمم

(۱) رانک در طی سلسله ای از کارهای خود نشان داده است که پاره ای از رؤیاهای محصول تحریکات عضوی (رؤیاهای حاوی احتلام و آمیزش جنسی) مخصوصاً همین تنازع بین احتیاج به خواب و مقتضیات احتیاجات عضوی و همچنین تأثیر این مقتضیات در محتوی رؤیا می باشد.

به خدمتکاری افتاد که از پلکان پایین می آمد، بطرف من آمد، خجالت کشیدم و خواستم پایم را تند کنم که همان احساس بودن در تگنار را کردم: احساس کردم که پاهایم به پله ها چسبیده است و قادر به حرکت هم نیستم.

تجزیه و تحلیل - وضع رؤیا از واقعیت اقتباس شده است چه من در شهر وین دارای دو آپارتمان هستم که وسیله پلکانی بهم راه دادند. دفتر مشاوره و دفتر کار من میان دو طبقه بالا و منزل من در طبقه بالایی قرار دارد. موقعی که کارم به درازا می کشد؛ اتفاق می افتد که با وضع ناجوری به اطاق خوابم میروم: روز پیش از رؤیای مزبور نیز چنین پیش آمده بود بطوریکه یقه و کراوات و سر آستین هایم را کنده بودم و رؤیا ازین ناجوری و ضم، آن لباس مختصر را از آب در آورده است منتهی بسیار مبهم و نامشخص. من عادت دارم چند پله یکی، بکنم و بملاوه این خود در حکم تحقق آرزویی است در رؤیا چه این عمل مبین حالت مساعد قلب است و این خود آرزوی منست و انگهی قسمت اول رؤیا یا قسمت دوم آن از لحاظی متناقض است چه نخست چهار پله چهار پله بالا رفتم و بعد روی پلکان میخکوب شدم و این نکته به من نشان می دهد که رؤیا بدون هیچگونه اشکالی، اعمال حرکتی را کاملاً، همچنانکه در واقعیت و بهنگام بیداری انجام می گیرد، با انجام می رساند چنانکه عمل پرواز در رؤیاها کمیاب نیست. اما پلکانی که من از آن بالا می رفتم پلکان خانه من نیست؛ در وهله اول آنرا بجا نیاوردم ولی شخصی که به پیشباز من آمده بود در بجا آوردن و تمیین حدود آن به من کمک کرد. این شخص کلفت خانم پیرست که روزی دوبار برای تزیین آمبول به خانه اش میروم پلکان رؤیای من کاملاً شبیه پلکان مزبور است.

پلکان وزن مزبور چرا در رؤیای من جلوه کرده اند؟ خجالتی که از ناجور بودن وضع لباس کشیدم، بی گمان واجد خصیصه ای جنسی است بیاری کلفتی که بخوابم آمده، مسن تر از من کریمه المنظر و ناگیر است، جزین توجیه و تعلیل چیزی به ذهنم نرسید که: هنگامیکه بوقت صبح به این خانه میروم، همواره در بالا رفتن از پلکان مزبور دچار سرفه می شوم و چون جایی برای تف انداختن نیست تف خود را روی پلکان می اندازم و در ضمن آرزو می کنم که ظرف مخصوص انداختن تف آنجا بگذارند. خانم مسن و غرغروی خانه که در عین حال به ارزش تمیزگی واقف است، یکبار کمین کرد و هنگامی که دید روی پله ها تف انداخته ام بنحوی غرغر کرد که من آنرا شنیدم و چند روزی نیز با من بسردی رفتار میکرد و روز پیش از رؤیای من همین رفتار سرد را کلفت خانه پامن کرد. آنروز مثل همیشه خیلی سریع از خانم عبادت کردم و داشتم برمی گشتم که خدمتکار مورد بحث در داهرو و ساختمان رو کرد به من و گفت: «آقا می توانستند پیش از ورود به اطاق کفشهایشان را پاک کنند، حالا دوباره قالی قرمز بکلی کثیف شده است»، بنظر من این ماجری تنها دلیلی است که می تواند حضور کلفت و پلکان را در رؤیای من توجیه و تعبیر کند.

میان موضوع پرواز کردن از پلکان، و توقف کردن روی پلکان، رابطه نزدیکی وجود دارد و سرفه و خستگی ناشی از مرض قلبی نیز محصول و معلول اعتیاد به دود است، و زن نیز مثل این بیمار پیر اعتیاد را به دود موجب ناپاکی و کثافت می داند، و به عقیده من علت اختلاط و

ودرم آمیختگی خانه من و بیمارم در رؤیا وجود همین وجه مشترک است بین زن من و بیمار مزبور .

بقیه تعبیر رؤیای بالا را به پس از توضیح رؤیای نوعی یا نمونه‌ای (Typique) مربوط به البسه مختصر، موکول می‌کنم ، درینجا فقط این موضوع را خاطر نشان می‌سازم که احساس تنگنا یا فشار در طی رؤیا همواره زمانی بظهور می‌رسد که پاره‌ای از شرایط آنرا ایجاد بکند ولی در مورد رؤیای من که در طی آن احساس تنگنا کردم نمی‌توان این فرض را کرد که فلان وضع محرک ویژه در کار بوده است زیرا اختلافی پیش از احساس مزبور داشتم چهارپله چهارپله جمت می‌زدم .

۴ - رؤیاهای نمونه‌ای یا نوعی (Typique)

اگر دیگران افکار ناخود آگاهانه‌ای را که در پشت رؤیاهایشان نهفته است بر مافاش سازند ، از عهده تعبیر رؤیاهایشان بر نخواهیم آمد و بکار بردن عملی روش ما سخت منوط به این موضوع است . اما علی‌رغم تفرد و تشخیصی که هر کدام از ما در رؤیاهای خود ابراز می‌کنیم ، باز رؤیاهایی یافته می‌شود که نزد تقریباً همه ما یکسان ظهور کرده و می‌توان گفت که معنای آن نیز برای همگی یکی بوده است ، این رؤیاهای نمونه‌ای درخور توجه خاصی است برای اینکه احتمالاً مناسب آن نزد همه یکی است و ممکن است معلوماتی در خصوص منابع مزبور بدست بدهد .

تطبیق روش‌های تعبیر ما با این رؤیاهای نوعی ممکن بود موجب امیدواری‌های فراوان ما شود ولیکن با کمال تأسف باید گفت که روش تعبیر ما با این دسته از رؤیاها قابل تطبیق نیست زیرا وقتی که تعبیر چنین رؤیاهای نوعی مطرح است ، معمولاً نایم از بیاد آوردن اندیشه‌هایی که او را بدان راهبر بوده است ، عاجز است و یا آنکه آنچنان مبهم آن‌را به یاد می‌آورد که نمی‌توانیم از آنچه می‌گوید طرفی ببندیم . اندکی بعد علت این موضوع را بیان خواهیم کرد و نیز راه مرتفع کردن این نقیصه را در روش خودشان خواهیم داد . از آنچه خواهد آمد خواننده بخوبی خواهد فهمید که چرا درین مقام جز به یکی دو رؤیای نوعی نمی‌پردازم و توجیه و تبیین بقیه را به بعد موکول می‌کنم .

۱ - رؤیایی که در طی آن عریانی باعث خجلت می‌شود .

رؤیایی که در طی آن نایم خود را در حضور دیگران لخت و یا نیم عریان می‌بیند معمولاً با حالت شرمساری یا خجلت توأم و همراه نیست و درینجا بر آنیم که رؤیایی ازین دسته رؤیاها را توضیح دهیم که در طی آن نایم دستخوش حالت شرمساری می‌شود و می‌خواهد فرار کند یا خود را پنهان نماید و یا دچار احساس تنگنا و فشار می‌شود بطوری که قادر به حرکت نیست و از عهده تبیین این وضع دشوار نیز بر نمی‌آید فقط درین مورد است که رؤیا واجد جنبه نوعی و نمونه‌ایست هر چند که آمیخته به خصوصیات فردی و غیر مشترک باشد . منظور ما اصولاً همان حالت شرمساری است که باعث می‌شود نایم بفکر پنهان کردن برهنگی خود بیفتد و از دیگران خود را پنهان نماید و حال آنکه موفق نمی‌شود . بنظر من اغلب خوانندگان کتاب حاضر در رؤیاهای خود با چنین حالتی روبرو شده‌اند ؛ می‌خواهند بدوند و عریانی خود را از نظرها پنهان کنند ولی نمی‌توانند و چار دلهره و خلعجان می‌گردند . معمولاً نایم به وضوح و روشنی نمی‌تواند

بگوید که برهنگیش در طی رؤیا چگونه بوده است ، عموماً می‌گویند که: با پیراهن بودیم ، اما به ندرت با تصویر روشنی از این برهنگی روبرو می‌شویم ، و معمولاً نقد مبهم و نامشخص است که نایم بعداً اضافه می‌کند: یا بالباس زیر . اغلب اوقات ناجور بودن وضع لباس آنچنان نیست که بتوان آنرا علت شرمساری نایم به‌شمار آورد مثلاً در مورد آن افسر قدیمی مسأله عربایی جای خود را به‌مسأله پوشیدن لباس مخالف مقررات داده است ؛ به خیایان رفتن و شمشیرم را با خود نبردم ، افسران بطرف من آمدند ، کراوات نداشتم و شلواری غیر نظامی با چهارخانه‌های درشت به پا کرده بودم و غیره .

اشخاصی که در حضور آنها چنین شرمساری ای به نایم دست می‌دهد عموماً ناآشنا هستند و قیافه‌شان مشخص نیست . در رؤیاهای نوعی البسه‌ای که تا این حد موجب ناراحتی مایم شود ، هیچگاه مسبب توجه یا خطاب ناآشنایان مزبور به نایم نمی‌گردد بلکه برعکس همگی قیافه‌ای بی‌اعتنا و یا چنانکه شخصاً در رؤیایی مخصوصاً روشن ، مشاهده کرده‌ام ، قیافه‌ای رسمی و خشن دارند و این موضوع خود قابل‌اندیشه است . میانه موضوع خجالت‌از یک طرف و قیافه‌های خونسرد و بی تفاوت تماشاکنان از طرف دیگر تناقضی موجود است که اغلب در طی رؤیاهای خود با آن روبرو می‌شویم ، چه ناآشنایان می‌بایستی درازاه وضع و احساسات نایم ، با تعجب به او بنگرند و یا بریش بخندند و یا خشمکین شوند ولی . می‌توان تصور کرد که چنین عکس‌العملی با تحقق آرزویی ، از میدان رانده شده و حال آنکه شرمساری یا پر جامانده و یا نیرویی قوی‌پشتی شده است: روی این اصل است که دو قسمت رؤیا با هم متناقض است و با نقل گزارش جالب زیر به ما ثابت خواهد شد که تمام جزئیات رؤیا را نمی‌توان فقط به‌مدد موضوع جا بجا شدن ناشی از خواست یا آرزو توجیه و توضیح کرد .

آنچه خواهد آمد عصاره قصه‌ایست از آنلد رسن (۱) که در کتاب معروف او آمده است و اخیراً ل. فولدا از آن در تدوین کتاب طلسم بهره‌مند شده است . درین قصه پادشاهنر شاید آشنا می‌شویم که برای امپراطور لباس گرانبهایی می‌بافند که جز مقربان صادق و نیک نفسی توفیق زیارت آنرا ندارند . امپراطور لباس نامرئی را در بر کرده و راه می‌افتد و حاضران که از آزمایش مزبور وحشت کرده بودند ، دم فرو بستند و وانمود نکردند که متوجه برهنگی او شده‌اند . وضع رؤیای مانیز عیناً همینست بطوری که زیاد جورانه نیست اگر قبول کنیم که خاطره وضع و محتوی توضیح ناپذیر چنین رؤیاهایی یکی از اسباب پروراندن این نوع افسانه‌هاست و باید دانست که افسانه مزبور از آفرینان دیگر معنای نخستین خود را از دست داده و برای مقاصد دیگری بکار رفته است . اما خواهیم دید که این جنبه توضیح ناپذیری معنوی رؤیا بدلیل فعالیت خود آگاهانه آن سیستم دومی روانی ، امریست متواتر و در واقع یکی از عواملیست که شکل قطعی رؤیا معلول آنست و همین‌سوه تفاهات داخل روانی است که به انواع و سواها و ترس‌های بی پایه هیستریکی منجر میشود .

و حالاً بیاییم عناصر تبیین این قصه را برای رؤیای خودمان معین کنیم . شاید در واقع همان رؤیا و امپراطور نیز خود نایم است و گرایش قصه بطرف جنبه اخلاقی نیز پرده از روی امپال

(۱) نویسنده داستانسرای معروف دانمارکی در سده نوزدهم نام کتاب او لباس‌های تازه امپراطوره است .

غیر مجاز و سرکوبی شده و مورد بی اعتنائی قرار گرفته ، برمی دارد. تداعی هایی را که در ضمن تجزیه و تحلیل این نوع رؤیاها در مبتلایان به امراض عصبی ، کشف کرده ام به من اجازه می دهد تا تصدیق کنم که بایه و اساس آنها همواره خاطره ای از نخستین دوران کودکیست چه تنها در دوران کودکیست که میتوانیم با لباس زیر یا پوشاک مختصری بیرون بیایم و خودمان را به آشنا و بیگانه نشان بدهیم از : قبیل خدمتکاران و میهمانان و بلاوه در آن روزگار که از برهنگی شرمسار نمیشدیم (۱) می توان مشاهده کرد که بسیاری از بچکان، حتی نسبتاً بزرگ و بالغ موقتی که لختشان می کنند عوض آنکه خجالت بکشند احساس خوشی و نشاط عمیقی می کنند و می خندند و می چهند و به هم دیگری می برند. مادر از بی جهت سر زدنشان می گوید « به ، خجالت بکش ! خنده چیه ! » بچه ها اغلب از نشان دادن خود لذت می برند . هیچکس نیست در دهکده ای از این ناحیه بگردش پرود و بچه های دو یا سه ساله را نبیند که جلو او بیرون آید و نشان را بالا میکشند شاید به افتخار آنها . یکی از بیماران من به یاد دارد که در هشت سالگی دلش می خواست پیش از رفتن به رختخواب با پیراهن جلوی خواهر کوچکش که در اطاق مجاور بود برقصد اما کلفت خانه مانع اقدام او میشد . بیماران عصبی از جمله کسانی هستند که در دوران کودکی برای این قسم امور ارزش بسیار قایل بوده اند البته پارانویاها هم به وقت کنند و پوشیدن لباس دوست دارند که دیگران آنها را ببینند و اذین خود نمایی لذت هم می برند، در میان منصرفین نیز دسته ای هستند که این نوع محرکات در دوران کودکی در آنها، بصورت امور شکنجه آور و مزاحم درآمده است این دسته را به خود نمایان ملقب کرده ایم . هنگامی که به عقب می نگریم ، این قسمت از کودکی ما که از معنای خجالت عادی است؛ در نظر ما چون بهشتی جلوه می کند و تازه خود این فردوس برین مگر چیزی بجز مجموعه خیال باقیهای دوران کودکی ماست؟ بهمین جهت است که آدمها در بهشت برهنه هستند و خجالت نمی کشند تا موقتی که خجالت و دلهره ظهور می کند آدمیان درین هنگام از بهشت طرد می شوند و حیات جنسی و تمدن آغاز می کنند و رؤیا بر شب ممکن است ما را به این بهشت راهبر شود. ما قبلاً باز نمودیم که تأثرات نخستین دوران تولد (دوران پیش از تاریخ که نازدیک چهار سالگی ادامه دارد .) باردیگر تمایل به بروز و ظهور دارد (محتوی آنها هر چه می خواهد باشد) و این احیای تأثرات آن دوران همانا در حکم تحقق آرزوست. پس رؤیاهای حاوی برهنگی با همان رؤیاهای مبتنی بر خود نمایی یکی است (۲)

رؤیای مربوط به خود نمایی حاوی تن شخص خودمانست که نه با منظره دوران کودکی بلکه با هیات کنونی و برهنه و بالنتیجه با تغییر شکلی که حاصل تمام خاطرات بعدی مربوط به عدم توجه به سرو وضع و همچنین تأثیر سانسوداست؛ بطور نامشخص در رؤیا جلوه کرده است. رؤیایی نمی شناسم که در طی آن تماشاکنان حقیقی این نوع خود نمایی های بچکانه در رؤیاهای

(۱) در آیه مزبور بجهای هم به چشم می خورد که فریاد می کشد ، « او که بکلی

لخت است »

(۲) فرنجی سلسله ای از رؤیاهای مربوط به برهنگی مربوط به زنان را منتشر کرد و بدون رحمت آنها را در رمره رؤیاهای مربوط به خود نمایی جای داده است اما این رؤیاها در پاره ای از جهات با رؤیاهای نوعی حاوی برهنگی که شرحش گذشت، فرق دارد .

ادوار بمدی باردیگری جلوه کرده باشند. چنین رؤیایی هیچگاه همان خاطره ساده و بی پیرایه دوران کودکی نیست. جالب توجه اینست که اشخاصی در زمان کودکی موجب برانگیختن توجه جنسی ما میشده اند، در عجب کدام از تصاویر رؤیایی مبتلایان به هیستری و وسواس دیده میشوند فقط در رؤیای پارانوئیبایی ها این تماشاکنان بار دیگر احیاء میشوند. و با وجود اینکه نامرئی هستند، بیمار بطور تنصب آمیزی متقاعد می شود که آنها را در خواب دیده است. دعه قابل ملاحظه نا آشنا که بهمنظره تن برهنه نایم بی اعتنا هستند و رؤیا آنها را درین رؤیاهای بمدی جانشین آشنایان پیشین (دوران کودکی) می کند، به تحقیق مخالف آرزوی دیدن چند نفر آشنایی است که نایم بهنگام کودکی تن برهنه خود را به آنها نشان می داده است. ما این دعه قابل ملاحظه نا آشنا را در بار رؤیا های دیگر نیز می بینیم و برعکس همواره مبین آرزوی ما دایر به رازداری، (۱) میباشد.

پس می بینیم چگونه احیای وضع دوران کودکی، چنانکه در رؤیای پارانوئیبایی به چشم می خورد، تضاد مزبور را توجیه می کند: زیرا نایم در هر صورت تنها نیست و مطمئناً دیگری را دیده است، منتهی «دیگری» یکبار نیز بصورت دعه زیادی از نا آشنایان واقماً نامشخص و بی اعتنا درآمده است. وانگهی، در رؤیاهای مربوط به خود نمایی باید موضوع سرکوبی کردن را نیز در نظر گرفت زیرا جنبه درد ناک رؤیای مبینی پر خود نمایی از عکس العمل همان سیستم روانی دومی ناشی می شود و مبین این معنی است که صحنه مربوط به خود نمایی علی رغم تمام مشکلات و قرضطینها موفق به عرض اندام شده است.

باز هم در خصوص موضوع احساس تنگنا و فشار در طی رؤیا، در آینده صحبت خواهیم داشت. رؤیا برای رساندن کشاکش بین اراده یعنی «نه» ها، و مخالفین ازین تنگنا و فشار استفاده میکند چه بر طبق نمشهای ناخود آگاهانه، عمل خود نمایی باید ادامه یابد ولی ما تصور بر آنست که این جریان را قطع کند. میانه رؤیاهای نوعی وقصص و بطور کلی شعر روابط منواتری وجود دارد که محصول اتفاق نیست. نگارنده موشکافی درمسأله تبدیل لباس را که شاعر معمولاً آلت فعل آن واقع میشود، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نتببات خود را در جهت معکوس نیز دنبال کرد و شعر را نیز به رؤیا تحویل کرد و خاطر نشان ساخت که شعر و رؤیای شاعر یکیست. دوستی قطعه زیر را از آثار ژ. ا. کلر به عنوان «هائری سبز» به من نشان داد:

«لی عزیز. برای شما آرزو نمی کنم که خدای نا کرده بشجره وضی نظیر وضع اولیس (۲) پیدا کنی چه او برهنه و پوشیده از لجن جلو نوزیکا آ و همراهانش ظاهر شد. در بطن این حادثه حقیقتی نهفته است که منتخب و گیر است. آیا مایلید بفهمید که سرچشمه این حقیقت کجاست؟ فرض کنید از «یهن ما و از آنچه نزد شاعر یزاست جدا شده مدت مدیدی در خارج سرگردان مانده و چیزها دیده و تجاربی اندوخته و پریشان و دلواپس و مسکین و فراموش شده اید. درینصورت قطعاً شبی خواب خواهید دید که به وطن خود نزدیک می شوید و آنرا می بینید که بارنکهای گوناگون رنگ آمیزی شده و به نفوش زیبا و ظریفی مزین گشته است،

(۱) معلوم است که حضور « تمام اعضای خانواده » نیز همان معنی را دارد و مبین رازداری ماست.

(۲) اولیس قهرمان در بدر و غربت کشیده و رنج دیده کتاب ادیسه اثر «همر» یونانیست. م.

آنوقت یکدفعه متوجه میشوید که لباس کهنه در بر کرده اید و غبار آلود و برهنه هستید. اینست که دستخوش شرم و دلهره می شوید، بفکر فرار می افتید و می دوید و یک وقت بیدار می شوید که شرق در غرق هستید. تازمانی که آدمیزادی وجود دارد، رؤیای مردی که مشوش و از هر طرفی رانده شده است، چنین خواهد بود. این است که همر این قسه پریشانی را از عمیق ترین بیا دوام ترین جوهر بشریت استخراج کرده است. جوهر عمیق و بادوام انسان را عواطف و تأثرات دوران نخستین زندگانی او تشکیل می دهد و این همان چیز است که شاعر قصد دارد آنرا در شئون گانش بر انگیزاند. در وراء آرزوهای تبعیدی (اولیس) آرزوهای سرود آگامانه ای که قابل عتاب و خطاب نیست. آرزوهای زمان کودکی، در رؤیا جلوه می کند یعنی آرزوهای جاوگیری شده و غیر مجاز. بهمین جهت است که رؤیای مزبور، رؤیایی که با افسانه نوزیکا بصورت یک امر محسوس خارجی در آمده است، عموماً با کابوس به پایان میرسد.

رؤیای خود من که در طی آن چهارپله یکی کردن های من مبدل به میخکوب شدن روی پلکان می شود، باز در جای خود رؤیایی است مربوط به خود نمایی، چه واجد تمام مختصات مربوط به این دسته از رؤیاهاست پس میبایستی به تأثرات هنگام کودکی قابل تحویل باشد. از اینجا می توان پی برد، باینکه تا چه اندازه رفتار آن خدمتکار که مرا به سبب کثیف کردن فرش سرزنش کرده بود، در نقش او در رؤیای من مؤثر بوده است. خلاصه می توانم بنحو مطلوبی این قسمت رؤیا را توجیه و توضیح کنم چه می بحث روانکاو به ما می آموزد که تقارن در زمان وقوع واقعات باعث همبستگی و تداعی بین واقعات می شود بطوری که اگر دو فکر را در نظر بگیریم که ظاهراً هیچگونه ارتباطی باهم ندارند ولیکن از لحاظ زمان بدون فاصله پشت سرهم قرار گرفته اند، این دو فکر، کل یکپارچه منسجمی را تشکیل می دهند که می توان آنها را با حروف آ و ب که پشت سرهم نوشته شده است و باید آنرا با یک هجای واحد منحصر بفرد یعنی آب تلفظ کرد، تشبیه نمود. چنین است چگونگی برقرار شدن ارتباطات بین عناصر در رؤیا. رؤیای مربوط به پلکان که الساعة از آن حرف می زدم به دسته ای از رؤیا متعلق است که حاکی را تجزیه و تحلیل کرده ام پس باید افکار محتوی نا پیدای آن با افکار نا پیدای سایر رؤیاهای دسته مزبور یکسان باشد. باری، در عده از این رؤیاها، به خاطر دایه ای بر می خورم که مرا از موقع شیر گرفتن تا سن بیست و هشت ماهگی پرستاری کرده است و من نیز ازین پرستار جز خاطره ای محو چیزی به یاد ندارم، چنانکه چندی پیش مادرم درین باره با من گفته است، که این پرستار زنی پروکریه المنظرو با پشتکار و عاقل بوده است، و اگر به رؤیایم اعتماد کنم باید بگویم که اگر در کودکی به پاکیزگی خود توجهی نمی کردم، با خشونت با من رفتار می کرده و کلمات ناهنجار بمن می گفته است.... و خدمتکاری که در رؤیا ظاهر شده و چنانکه گذشت چنین بنظر می رسد که قصد دارد در حال حاضر هم دست از پرستاری و تربیت من نکشد. همان پرستار پر دوران کودکی منست که در قالب خدمتکار پیمادم در آمده است. و نیز می توان فرض کرد که با وجود چند سبیلی ای که به صورت من نواخته بود، باز هنگامی که کودک بودم به پرستارم علاقه داشتم (۱)

(۱) تعبیر دیگری ازین رؤیا، عمل تف انداختن روی پلکان فکر شخص را متوجه تجلی

بقیه در صفحه ۱۸۳

۴ رویای مربوط به مرگ عزیزان

دسته دیگری هم از رویاهاست که جنبه نوعی دارد. در طی این رویاها والدین و برادر و خواهر و فرزندان خود را می بینم که اذنبارفته اند. در اینجا باید دو قسم رویا را از هم تمیز داد. اول رویاهایی که در طی آن بهیچوجه غمین نیستم و پس از بیداری از عدم حساسیت خود در قبال مرگ عزیزان به حیرت می افتیم. دوم رویاهایی که در طی آن سخت مقوم می شوم و از ته دل حتی موقع خواب مان گریه سر می دهیم فعلا کاری به کار دسته اول نداشته باشیم زیرا بهیچوجه نوعی نیست. و هنگامی که آنها را تجزیه و تحلیل می کنیم متوجه می شویم که معنای آنها از محتوی آنها جداست یعنی در همان حاوی خواست دیگری هستند. چنین است مثلا رویای آن خاله ای که پسر منحصر بفرد خواهرش را بهنگام مراسم تدفین بخواب می بیند. چه این رویا بدین معنی نبوده که خاله واقعا آرزو مند مرگ خواهر زاده اش بوده بلکه، چنانکه گذشت: معنایش این بود که نایم میل داشت شخصی را که مدت ها پیش از او جدا شده بوده است و سابقا فقط یکبار در شرایطی نظیر شرایط تدفین خواهر زاده اش او را دیده بوده است، ببیند. آینه دور مزبور که محتوی حقیقی رویاست، بهیچوجه موجب غم یا اندوهی نمیشود، روی این اصل است نایم از دیدن مراسم تدفین خواهر زاده عزیزش غمین یا غصه دار نشد. ازین مثال بخوبی مشهور است که تأثرات و هیجان های، رویا وابسته به محتوی پندای آن نیست بلکه با محتوی ناپندای آن مربوط است و محتوی عاطفی آن، عمل جا بجا شدن را که در محتوی نمایشی دیدنی آن دیده می شود، نشان نمی دهد.

اما رویاهای حاوی مرگ عزیزان که با اندوه توأم است، مستلزم تعبیر و توضیح دیگریست. این دسته از رویاها بهمان معنی است که محتوی آن، و حاکی ازین است که نایم آرزو مند مرگ عزیز مورد بحث است. می دانم که در اینجا موجب برآشفتنگی شما خوانندگان و کسانی که چنین خواب هایی دیده اند، خواهم شد بنا برین باید تا آنجا که میسر است، این قسمت را روشن تر و موşkافانه تر تعبیر نمایم.

سابقا دیده ایم که آرزوهای تحقق یافته در رویا، همواره همان آرزوهای مربوط به زمان حال و کنونی، نیست بلکه ممکن است آرزوهای مربوط به زمان گذشته باشد که از برزخ آن جلوگیری شده و سرکوبی شده است و زمانی می توانیم آنها را همچنان پایدار تصور کنیم که باردیگر در رویا متجلی گردد زیرا مرگ این آرزوها، مرگ عادی نیست بلکه شبهه مرگ، اشباح حماسه ادیسه است که به محض آشامیدن خون باردیگر زندگی را از سر می گیرند باری در رویای مربوط به بچه مرده ای که در صندوق دراز کشیده است، نیز تحقق آرزوهای مطرح است که مربوط به پانزده سال پیش است و نایم در آن هنگام بدان معترف بود و این نکته نیز از لحاظ تئوری رویا ارزنده است زیرا می توان گفت که خود این آرزو نیز به خاطر ای از دوران نخستین کودکی نایم مربوط است چه نایم، در روزگار کودکی، - بیش ازین از همه تعیین دقیق تاریخ بر نمی آیم - شنیده بوده است که مادرش بهنگامی که او را حامله بوده

ارواح می سازد (نقد انداختن = شیوه کن، تجلی = شیوه کن) و یا اگر پاره فراتر نفیم مؤلف را بفکر روح یلکان می اندارد می توان ازین حیث بر من خرده گرفت ولی باید دید آیا پرست در دوران کودکی متهم ازین نوع عقاید داشته است یا نه؟

ناگهان غم‌دار شده بوده و از ته دل آرزوی مرگ جنین خود را کرده بود و نایم اندکی بعد، خود نیز به نوبه خویش، آرزوی مادرش را نسبت به بچه خود کرده بوده است.

موقمی که خواب می‌بینیم که پدر یا مادر یا برادر خواهرمان مرده است و ازین رهگذر غم‌داره بشویم نباید چنین گمان برد که اکنون خواهان مرگ آنها هستیم، منظور از نظریه ما این نیست، بلکه منظور ما این است که فقط در زمان کودکی آرزومند مرگ آنها بوده‌ایم. البته خوب می‌دانم که این حدهم قادر نیست آنهایی را که چنین خوابهایی دیده‌اند، تسکین بخشد زیرا نه همان منکر داشتن چنین آرزوهایی در دوران کودکی خود خواهند بود بلکه در زمان حال، چگونگی زندگانی دوران کودکی خودمان را تشریح سازیم. - در وهله نخست بیادیاوریم روابط بین برادران را در دوران بچگی، نمی‌دانم چرا بدون تحقیق منتقد شده‌ایم که این روابط محبت آمیز و دوستانه است: و حال آنکه برادرانی را می‌شناسیم که باهم خصم‌اند و اغلب دیده‌ایم که حسود مزبور در روزگار کسودگی ظهور کرده و با آن دوران آغاز کرده است اما با سبزرگه‌ها که امروز کمال علاقه را به برادرانشان دارند و حال آنکه در ایام بچگی پیوسته باهم در مناظره بوده‌اند: برادر بزرگتر با برادر کوچکتر بدرفتاری کرده و به او تهمت زده و اسباب بازیهایش را از او گرفته است و برادر کوچکتر که از خشمی شدید لبریز شده، از برادر ارشد وحشت کرده و بدو رشک برده و احتیاجش به آزادی و علاقه‌اش به حقوق خویش، برضد برادر مودعی عیان می‌کرده است. پدر و مادر ما می‌گویند که بچه‌ها باهم نمی‌سازند و آنها از علت این ناسازگاری سردر نمی‌آورند. تمیز این موضوع مشکل نیست که منش بچه، حتی آن بچه خوب، کاملاً با منش مطلوب ما که از بزرگترها انتظار داریم یکسان نیست چه بچه معمولاً و مطلقاً خودخواه است و بشدت تحت تأثیر حواشی خویش است و برای اطفاء و ارضاء آنها بدون اغماض مبارزه می‌کند و بویژه با رقیبان خود که بچه‌های دیگر باشند و مخصوصاً با برادرانش. ولی ما به جهت چنین مبارزه‌ای نمی‌گوییم که بچه «شیطان» است بلکه می‌گوییم که «بد» است در صورتیکه ما نمی‌توانیم او را مسئول اعمال بدش بدانیم اما این درست است که در واقع می‌توانیم امیدوار باشیم که خودخواه کوچک از همان اوایل بچگی واجد عواطف غیر خواهانه شود و با مبانی اخلاقی آشنا گردد و یا اگر مثل همین بخوایم سخن بگوییم «من، دومی بر من، نخستین سایه افکند و از فعالیت آن پیشگیری کند. این راهم باید گفت که اخلاقیات یکدفعه در همه جهات خود ظاهر نمی‌گردد و مدت دوران بداخلاقی کودکی در افراد مختلف فرق می‌کند.

تحقیقات هیئت روانکوی من بر من ثابت کرده است هنگامی که عکس العمل‌های اخلاقی خیلی زود آغاز می‌کند (پیش از سه سالگی) و بچه به سرعت «اخلاقی» می‌شود، باید این وضع را در زمره عوامل مساعد برای ظهور امراض عصبی گذاشت، هنگامی که می‌بینیم اخلاقیات مزبور در کودک رشد نمی‌کند، بدون تعمق از تباهی و فساد سخن به میان می‌آوریم و تصور میکنیم که این عدم نشو و نمای مبانی اخلاقی در بچه در حکم وقفه‌ای در رشد اوست و حتی در موردی هم که منش نخستین تحت الشعاع نشود نمای بعدی و اخلاقی قرار بگیرد، باز ممکن است قسمتی از آن در طی حالات مرضی (در مثل در حالت هیستری) بار دیگر ظاهر شود.

شبهانی که فیما بین منش و خوی افراد مبتلی به پیسری و منش بچه‌های « بد » وجود دارد برآستی مایه حیرت است بیماری نوراستنی (خستگی روانی) برعکس مربوط است به اعمال فشاری از جانب اخلاقیات که بیشتر موجب خفقان گرایش‌ها و تمایلات سابقه‌ای، گرایش‌هایی که همیشه باقی و پابرجاست ، میشود . از بنقرارعه زیادی از اشخاص که امروز برادران خود را دوست دارند و احیاناً از مرگ ایشان رنجور خواهند گشت، در نهانخانه دل‌خویش (دردنیای ناخود آگاهی) آرزو های شیطنت باری را محفوظ نگاهداشته‌اند که ممکن است در ضمن رؤیای‌هاشان تحقق پذیرد . مخصوصاً دقت در احوال کودکان تقریباً سه‌ساله و چگونگی رفتار و سلوکشان با برادران کوچکتر از خود ، بسیار جالب است . بچه بدقت بدو می‌نگرد پس چنین می‌گوید: « حاجی لك لك باید اورا باخود بیرد! » (۱)

من کاملاً یقین دارم که این بچه دقیقاً ضروری را که بچه غریبه بزودی باو میرساند، ارزیابی کرده بود. خانمی از خانواده ما که امروز خیلی خوب با خواهر کوچکش نامی‌کند، به من گفته است که همینکه از تولد خواهر کوچکش یا خبر شده بدون فوت وقت فریاد کشیده بوده است: « من که روپوش قرمز را باو نخواهم داد! » خصوصت بچه از زمانی آغاز می‌کند که وی از قضایائی نظیر قضیه بالا یعنی تولد بچه دیگر آگاه میشود. دختر بچه‌ای را می‌شناسم که از سه سال کمتر دارد ولی سعی می‌کرد بچه شیر خواری را که حضورش مایه رنج او بود در گاهواره‌اش خفه کند. بچه‌ها درین سن و سال حسادت بی‌آلایش و شدید احساس می‌کنند مثلاً اگر برادر کوچکتر خیلی زودتر ازین پرورد بنحوی که بچه حسود باری دیگر مورد محبت شدیدتری قرار بگیرد و حاجی لك لك برادر دیگری بیاورد آیا این طبعی نیست که خود بچه همان سر نوشت برادر کوچک اولی را برای این بچه نورسیده آرزو کند (چه بدین نحو همانقدر خوشوقت خواهد شد که در فاصله مرگ اولی و آمدن دومی (۲) البته در شرایط طبیعی، اگر تفاوت سنی فاحش باشد، بچه مثل موقی که این تفاوت اندک است ، احساس حسادت نمی‌کند چنانکه دختران بزرگ در چنین مواردی غریزه‌ای را در خود تمیز می‌دهند که به غریزه مادری موسوم است و نیز احساسات خصمانه میان برادران ممکن است از نظر بزرگترها که در حکم مشاهده‌کنندگان بی‌اطلاعی هستند، چندان به چشم نزنند. (۳)

(۱) کودک سه‌ساله و نیمه‌ای بنام هانس که ترس بی‌پایه‌اش را در کتاب خود که مربوط به همین موضوع است، مورد بررسی قرار داده‌ام. اندکی پس از تولد خواهرش، تهداد شده گفت: « مرد دل نمی‌خواهد خواهر کوچولو داشته باشم، یکسال و نیمه‌ام، در طی بیماری عصبی خود، مستمراً اظهار داشت که مادرش در ضمن شستن بچه باید اورا در قلیفه ببیچد تا بمیرد. این بچه با آنچه رفت، حرف‌شنو، با ادب و مهربان بود و اندکی بد نیز باو علاقمند شد و از حمایت او دل‌ت می‌برد .

(۲) مرگ این بچه‌های کوچک ممکن است هر چه زودتر از مخاطرات افراد خانواده معو گردد اما شیوه روانکاری نشان می‌دهد که چنین مرگ‌هایی برای آنهایی که بعداً مبتلی به امراض عصبی خواهند شد، اهمیت معین‌کننده دارد و موجب اصلی بیماری آنهاست.

(۳) از آن پس مشاهدات دیگری در خصوص روابط نیز برادران با فرزندان و پدر و

بقیه در صفحه ۱۸۶

توانستم چنین مشاهداتی را در مورد بچه‌های خود که تفاوت‌سنی زیادی هم نداشتند، بکنم اما فعلاً شاهد پسرک کوچک خواهرم هستم که پانزده ماه تمام تنها خوابه‌خارج‌ه بوده و به‌تازگی خواهری پیدا کرده است که در واقع رقیب او بشمار می‌رود. به‌من گفته‌اند و راست‌هم گفته‌اند که این مردك در قبال خواهر کوچولوی خود رفتاری پهلوانی و مردانه دارد و دستش را می‌بوسد و نوازشش می‌کند، ولیکن متوجه شدم همینکه به‌دوسالگی رسید و توانست دهن باز بکند، شروع کرد به انتقاد از خواهر کوچکش، از خواهر کوچک بی‌پایده و مزاحمش (۱) همینکه حرفی از او به‌میان می‌آید در گشت و شنید شرکت می‌کند و با قیافه‌ای حاکی از ناراضایی فریاد می‌کشد، «خیلی کوچکه! خیلی کوچکه!» وقتی که دخترک، که بخوبی دارد رشد می‌کند، بزرگ شد و دیگر مستحق چنین سرکوفتی نبود: بنحو دیگری، خواست مبتذلش را ابراز کرد چه‌برادر که فرصتی دست می‌دهد، می‌گوید: «دندان نداردا» (۲) یکی دیگر از دختر خواهرهای من، درشش سالگی، از یک‌ایک خاله‌هایش خواسته بود که او را درین گفته تأیید کنند که، «لوسی هنوز نمی‌تواند این موضوع را بفهمد»، لوسی رقیب کوچولوی او بود که سه‌سال و نیم بیشتر نداشت.

و نیز رویاهایی مربوط به مرگ برادر مبتنی بر خصومتی مزمن- در تمام بیماران مؤثمن بدست آورده‌ام. فقط در یک مورد بامستثنی رو بروردم اما پس از تجزیه و تحلیل متوجه شدم که آن مورد هم مؤید قانون کلیست. باری یا خانی که گمان می‌کردم علامات مشهود در او با موضوعات مزبور بی‌رباطه نیست، درباره این نوع رویاها صحبت داشتم که ناگهان به‌من گفت که وی هیچگاه چنین رویاهایی بخواب ندیده است. حیرت کردم ولی رویایی را بخاطر آورد که ظاهراً هیچگونه رابطه‌ای با این رویاها نداشت ولیکن در چهار سالگی، برای نخستین بار و بعداً نیز اغلب بخواب او می‌آمده است بدین ترتیب که: «عده زیادی بچه هر کب از برادر و خواهر و دختر عمو و پسر عمو، در چمنی بازی می‌کردند ناگهان همگی بال درآوردند و پرواز کردند و ناپدید شدند» نايم بهیچوجه به این رویا بدگمان نبود و حال آنکه ما به آسانی میتوانیم آنها در زمره رویاهای مربوط به مرگ برادر به حساب بیاوریم. رویایی که با همان هیأت اصلی خود جلوه کرده و دست‌سانسورچندان در آن مؤثر نیفتاده است. هنگام مرگ یکی از این بچه‌ها- بچه‌های دوبرادر را در محیطی مشترک و

مادر هم عمل آمده که مشعر بر دشمنی بوده است. شپیتلر، شاعر، بنحوی مخصوصاً درست و ساده لوحانه احساسات مزبور را که در روزگار کودکی خویش درک کرده بوده، توصیف کرده است «آنجا آدلف دیگری بود، موجود کوچکی که غم می‌گفتند برادر منست اما من از فایده برادری او سر در نمی‌آوردم و نیز نمی‌فهمیدم چرا می‌خواستند از او جو منی بازند»

(۱) هانس کوچولوی سه‌ساله و نیمه مامع به‌مین نحو از خواهرش بد می‌گفت، چه‌من خود کاملاً مستغنی بودم و چه نیازی به داشتن برادر داشتم؛ نه‌همان مفید نبود بلکه مزاحم بود. زیرا هر وقت که من به آزار ماد. بزرگ می‌رفتم او هم (برادر کوچکم) می‌خواست همین کار را بکند یا عنگامی که مرا در درشکه کوچکه به گردش می‌بردند، او در برابر من می‌نشست و نصف‌جارا اشغال می‌کرد بنحوی که پایهای ما در هم می‌پیچید.

(۲) به‌گمان او نبودن دندان مانع حرف زدنش خواهد بود.

کاملاً برادرانه بار آورده بودند - نایم کوچولوی ما که در آن هنگام هنوز چهارسالش نمیشد از یکی از بزرگترها پرسیده بود: «بچه ها وقتی که می میرند، چه می شوند؟» و آن بزرگتر در جواب گفته بود: «بال درمی آورند و به صورت فرشتگان کوچکی درمی آیند.» و رؤیای مزبور که پس ازین توضیح آن بزرگتر واقع شده بوده است به همه بچه ها بال عطا کرده بوده است و موضوع اصلی اینست که جملگی به پرواز درمی آیند. «فرشته آفرین» کوچولوی ما، تنها میشود و از گروه بچه ها جدا می افتد و موضوع اینکه بچه ها در چمنی سرگرم بازی هستند و بعد از همانجا به پرواز بلند می شوند، برای اینست که بطور مشهودی آنها را با پروانه تشبیه می کند، ظاهراً دخترک همان تداعی معانی را داشته است که قلعه ها، زیرا اینان هم به پسته (ممشوقه) اساطیری خدای عشق (م.م.) بالهای پروانه را عطا کرده بودند. شاید به ما خرده بگیرند که: بله! گرفتیم بچه نسبت به برادرانش احساسات خصمانه ای داشته باشد، اما چطور می توان تصور کرد که وی تا آن درجه مودی و بدجنس بوده که مرگه رقیب یا همبازی خود را در نهان آرزو کرده باشد؟ خرده گیران وقتی که چنین می گویند، هیچ فکر نمی کنند که تجسم مرگه در نظر بچه ها با تصور مرگه در نظر ما در هیچ چیز جز نام، مشترک نیست زیرا بچه قادر نیست دلهره ناشی از انهدام یا سردی گور یا وحشت از نیستی بی پایان را چنانکه بزرگترها درک می کنند و این نکته نیز از اساطیرشان در خصوص دنیای پس از مرگ، پنداست، دریا پند. بچه از وحشت ناشی از مرگه بیگانه است و روی این اصل است که این کلمه مرگه را به بازی می گیرد و با آن سایر بچه ها را تهدید می کند: «اگر باز ازین کارها بکنی مثل فرانسوا خواهی مرد»، ولی بیچاره مادران به وحشت می افتند برای اینکه نمی توانند فراموش بکنند که عده زیادی از مردم در همان دوران کودکی ازین دنیای روند. بچه هشت ساله ای که او را به موزه تاریخ طبیعی برده بودند به مادرش گفت: «مامان، آنقدر دوست دارم که اگر بمیری، گاه توی پوست می کنم و در اطاقم می گذارم تا همیشه ببینم». آشکار است که بچه از کلمه مرگه آن تصور دلهره انگیز را ندارد. (۱)

از نظر بچه ای که نمی گذاریم رنجهای ناشی از مرگه را احساس کند، مردن، ترافت با رفتن و مزاح با زماندگان نشدن و دیگر از خود نمی پرسد آیا این غیبت محصول مسافرت، دوری و یا مرگست (۲)

(۱) بچه ده ساله ای پس از مرگ ناگهانی پدرش به من گفت: «خوب می فهمم که پدرم مرده است. اما نمی توانم بفهمم چرا برای شام بر نمی گردد». خانم هلموت هم درین باب در محله «ایماگو» مقاله ای نوشته است.

(۲) پدری که در فن روانکاوی ورزیده بود، متوجه شد که دختر چهار ساله او هوشمندش فرق بین رفتن و مردن را دریافته است بچه نمی خواست غذا بخورد و احساس می کرد که یکی از ناظران شبانه روزی خصمانه با او رفتار می کند. به پدرش گفت: «دانشاله که زوزفین» بمیرد. پدرش آهسته گفت: چرا بمیرد؟ چرا نمی گویی از شبانه روزی اخراج شود؟ بچه در جواب گفت: خیر. اگر برود، ممکن است دوباره برگردد. - از لحاظ عزت نفس بیحد و حساب (خود - پسندی Narcissisme) بچه، ایجاد هر نوع مزاحمتی برای او در حکم توهین به سلطان است و احساسات او مانند قانون بیرحمانه ای در مورد چنین جنایتهایی، مجازات های بسیار شدیدی قایل است.

بیرون کردن پرستار از خانه و مرگ مادر در طی خاطرات کودک ، در یک ردیف است و این نکته از تجزیه و تحلیل آشکار شده است . با مادران که از مشاهده عدم تأثیر چه ها از غیبت افراد خانواده ، رنج برده اند زیرا پس از مراجعت از مسافرتی چندین هفته ای ، چنین می شنیده اند که : بچه ماحتی یکبار هم از مادرشان نپرسیده اند ، وقتی که مادر عازم دیدار نامکشوفی که مسافری از آن باز نمی گردد ، می شود ، ظاهر آنچه ها او را فراموش می کنند اما اندکی بعد ، به یاد آن مرحوم می افتند .

از آنچه گذشت این نکته مستفاد می شود موقتی که ، کودک غیبت دیگری را آرزو می کند هیچگونه دلیلی وجود ندارد که مرگ او را آرزو کنند و عکس العمل روانی در قبال رؤیاهایی که مبین این آرزوست ، بخوبی نشان می دهد که ، اختلاف محتوی هر چه می خواهد باشد ، آرزوی مزبور در هر صورت بنحوی از انحاء معادل آرزوی مشابه است در بزرگترها اگر بتوان آرزوی بچه ها را در مورد مرگ پرادرانشان که رقیبان آنها هستند ، بخود پسندی تعبیر کرد ، پس آرزوی آنها را در مورد مرگ پدر یا مادر که محبت خود را به آنها ازانی می دارند و حواشیشان را ارضاء می کنند و بچه مادر حقیقت می بایستی طول عمرشان را آرزو بکنند ، چگونه می توان توجه و تعبیر کرد ؟ با توجه باین موضوع که رؤیای مربوط به مرگ پدر و مادر اغلب با جنس نایم رابطه دارد ، این مشکل نیز مرتفع خواهد شد : بدین معنی که پسر خواب مرگ پدر و دختر خواب مرگ مادر را می بیند . البته این موضوع در حکم یک قانون کلی نیست اما عده مواردی که چنین اتفاق می افتد ، آنچنان زیاد است که می توان آن را در حکم یک قانون کلی تلقی کرد . تمام جریان ها طوری است که نگارنده را به فکر وجود یک انتخاب جنسی در ذهن بچه ها در همان عنفوان کودکی می اندازد بنحوی که پسر پدر و دختر مادر را رقیب جنسی خود تلقی می کند و مصلحت خود را درین می بیند که هر چه زودتر رقیب را از سر خود واکند .

پیش از آنکه توجهی مزبور را بتوان مطلبی باور نکردنی و اعجاب انگیز طرد کنیم ، ببینیم روابط واقعی بین والدین و اولاد کدام است ، نخست نباید میان مقتضیات اخلاقی خود و واقعات روزانه فرقی قابل شویم . در روابط بین پدر و مادر و فرزندان شرایطی که موجد خصومت باشد ، کم نیست و حالاتی که ظهور آرزوهای ممنوع (از لحاظ سانسور) را ایجاد می کند ، بسیار است نخست به روابط میان پدران و پسران توجه کنیم تقدسی که برای احکام دینی قایلیم ، مانع از آنست که واقعیت را چنانکه هست مشاهده کنیم مثلاً جرأت نمی کنیم بگوییم که قسمت اعظم بشریت ، خیلی کم به حکم چهارم از احکام دهگانه یهود توجه می کند ، برای اینکه چه در طبقات بالای اجتماع و چه در طبقات پایین ، اغلب اوقات حبوالدین جای خود را به اغراض و مصالح دیگری می دهد . اساطیر و افسانه های کهن قدرت نامحدود پدر و اعمال بی قید و بند آن را در روزگار جاهلیت به ما نشان می دهد بطوریکه کرونوس Kronos مانند گراز وحشی که شکم ماده آبلش را می دزد ، بچه هایش را پاره کرد و ژئوس پدرش را انداخته نمود (۱) و به جایش نشست .

هر اندازه که قدرت پدر در خانواده های باستانی زیاد تر بود ، بهمان اندازه ، پسر خانواده (۱) مطابق باره ای از اساطیر ، و بنا به اساطیر دیگر ، کرونوس پدرش ، او را نوس رااخته کرد . انور انک نیز در خصوص ارزش اساطیری این موضوع کتابی پرداخته است .

که جانشین طبیعی او بحساب می‌آمد، بیشتر با اودشمن میشد و در بدست آوردن قدرت و وسیله کشتن پدر حریمش می‌گشت. در خانواده‌های متوسط خودمان، پدر، آن خصومت ذاتی را که به صورت ریشه‌هایی در روابط آنها و پسران وجود دارد، با امر و نهی‌های مکرر خود با آنها، دامن می‌زنند. پزشکان خانواده‌ای اغلب متوجه میشوند که پسران از مرگ پدران بدلیل آنکه مانعی از سر راهشان بر داشته شده است، چندان غصه دار نمی‌شوند. پدران به بقایای آن قدرت باستانی بنحوی مرضی در دهان می‌نهند و وقتی که منازعه بین پدر و پسر را ترسیم می‌کند، به تأثیر عامل قدیمی‌تر می‌بورد و در جامعه کهنی ما توجه دارد و اما اثر این منازعه بین مادران و دختران زمانی مهبامی شود که دختر بزرگ می‌شود و مادر را موقمی که مایلست آزادی جنسی داشته باشد، محافظ خود می‌بیند مادر هم، بنوبه خود، که شکفتگی و طراوت دختر خود را بمنزله اخطاری تلقی میکند بدین معنی که: دیگر نباید چون گذشته به طراوت و زیبایی خود ببالد.

این چیزها آشکار است اما در ضمن تجزیه و تحلیل رؤیاهای حاوی مرگ والدین اشخاصی که در محبتشان نسبت به والدینشان شکی نرفته است؛ بدان تکیه نخواهیم کرد. به علاوه از آنچه گذشت این آمادگی حاصل شده است که ریشه‌های چنین آرزویی را در روزگار کودکی جستجو کنیم.

صحت فرضیه مزبور در مورد مبتلایان به امراض روانی-عصبی و آنهم از راه تجزیه و تحلیل‌هایی که انجام گرفته است؛ کاملاً بشود رسیده است. از تجزیه و تحلیل‌های مزبور این نتیجه بدست می‌آید که امیال جنسی-به‌میزانی که درین سن و سال بتوان بآن چنین نامی داد-خیلی زود در بچه‌ها زنده می‌شود و دختر بچه پیش از هر کسی به پدر و پسر بچه به مادر علاقه مند می‌شود و از بنقرار پدر در نظر پسر و مادر در نظر دختر چون دلبانی سرسخت جلوه می‌کنند و مانع قبلا باز نموده‌ایم که چگونه؛ در اندک زمانی؛ احساسات مزبور به آرزوی مرگ پدر یا مادر مبدل می‌شود. به علاوه بطور کلی والدین از لحاظ جنسی در نظر بچه‌ها بر دیگران رجحان و برتری دارند؛ لطیفه‌ای طبیعی باعث می‌شود که پدر دخترش را لوس کند و یا مادر از پسرش پشیمان نماید. بچه خیلی زود این تمییز را ترجیح می‌دهد و بر ضد آن یکی از والدین که در راه کامیابی او مانع بشمارست، عیان می‌کند. آنچه برای بچه مهم است اینست که دوستش بدارند. نه همان برای اینکه نیاز قلبش از این راه برآورده می‌شود بلکه آسایش عمویش بدین ترتیب تأمین خواهد شد و از اینروست که از مسیر گرایش جنسیس پیروی می‌کند و اگر هدف جنسی او با آن‌ها یکی باشد، در تقویت محبت آنها نسبت بخود موفق خواهد بود.

معمولاً بزرگترین نشانه‌های گرایش‌های کودکانه مزبور در ادنی‌ترین و این فقط در دوران بعدی کودکیت که بزرگترین متوجه این تمایلات میشوند. دختر بچه هشت ساله‌ای از اطرافیان من، همینکه مادرش رفت سر غذا جایش را اشغال کرد و گفت: «حالا من مامان هستم. شارل! بازم سبزی می‌خواهی؟ خواهش می‌کنم برادر.» و غیره. دختر بچه با استعداد و بسیار باحالی که چهار سالش تمام نشده و گرایش مورد بحث در او بنحو ویژه‌ای ظهور کرده بود، خیلی خودمانی گفت: «حالا دیگر مامان جانم می‌تواند برود برای اینکه پدر جان، مرا می‌گیرد و زنش می‌کند.» از آنچه رفت نباید چنین گرفت بچه‌ای که چنین می‌گوید، مادرش را دوست ندارد. پسر بچه‌ای که بهنگام مسافرت پدر کناره مادرش می‌خوابد و بعضی باز گشت پدر، باید

به اطافش برگردد یا شخصی که خیلی کمتر مورد علاقه اش هست ، بخوابد ، طبیعی است که آرزو بکند که پدرش همیشه بمسافرت برود ، تا او بتواند پسادگی کنار مادر عزیز و قشنگش بخوابد و این آرزویش زمانی کاملاً به تحقق میرسد که پدرش بمیرد زیرا به تجربه دریافته است اشخاصی که مرده اند ، در مثل پدر بزرگش ، همیشه در سفرند و هیچگاه بازنگشته و نمیکردند .

مشاهداتی از نوع بالا که در مورد بچه ها انجام گرفته است ، چنانکه ما آنرا تفسیر کرده ایم ، به سادگی قابل تعبیر و تفسیر است اما درجه سحت چنین تفسیر و تعبیرهایی به پای تفسیر و تعبیرهایی که از راه روانکاوای بیماران روانی بالغ که به پزشکی متخصص مراجعه می کنند ، نمی رسد ،

چه گزارش رؤیاهای اینان همیشه همراه مطالبی است که مؤید نظرها در خصوص تعبیر رؤیا از طریق تحقق آمال و آرزوست . روزی با خانمی پریشان و گریان رو برو شدم که به من میگفت : « من دیگر نمی خواهم خانواده ام را ببینم ، برای اینکه موجب وحشت آنها می شوم ، سپس تقریباً بدون مقدمه ای ، چنین تعریف کرد که رؤیایی در گذشته داشته است ولی از منما و باسلاخ از تعبیر آن سرد نمی آورد : « یوزیا رو باهی روی بام گردش می کرد ، چیزی از بام افتاد یا خودش از بام افتاد و اندکی بعد جسد مادرش را از خانه بیرون بردند . » - و مریض ما همچنان بشدت گریه می کرد . هنوز به او نگفته بودم که رؤیایش به آرزویی مربوطست که در روزگار کودکی در دل داشته و آن نیز آرزوی مرگ مادر بوده و احساس کنونیش مبنی بر اینکه موجب وحشت و نفرت افراد خانواده خواهد شد ، ازین آرزو ناشی شده است ، که دوباره عناصر تازه ای برای تعبیر بدست داد : موقعی که خیلی کوچک بوده ، پس بچه شیطانن چشم او را به چشم یوز تشبیه کرده بود و در سه سالگی نیز شاهد اصابت قلووه سنگی به سر مادرش بوده که سبب خونریزی زیادی شده بوده است . (رؤیای مزبور مربوط به دوران چهار سالگی خانم بوده است) .

فرستی دست داده بود با دختر خانمی را که حالات روانی مرضی گونا گونی را پشت سر گذاشته بود ، از نزدیک معاینه کنم . وی در دوران هیجان و آشفتگی روحی که در واقع در حکم آغاز بیماری او بود ، به مادرش مخصوصاً ابراز نفرت میکرد و همینکه مادرش میخواست به تخت خواب او نزدیک شود ، بهیجان می آمد و خشمگین میشد و حال آنکه در همان وقت نسبت به خواهر بسیار مسن تر از خودش به مهربانی و ادب رفتار میکرد ، متقاب این دوران حالتی باو دست داده بود که حالتی روشن ولی با مختصر بی قیدی و بدخواهی توأم بود و درین هنگام بود که به من مراجعه کرد و مورد مبالغه قرار گرفت و رؤیاهایش را تجزیه و تحلیل کردم : مضمون اصلی این رؤیاها اغلب ، چه بطور سریع و چه بطور غیر سریع ، همانا مرگ مادرش بود . زمانی در مراسم تدفین پیرزنی حاضر میشد و گاهی نیز خود خواهرش را می دید که با لباس مزاکنار میزی نشسته اند ؛ آشکار است که تعبیر این رؤیاها جای شکی باقی نمی گذاشت . این خانم بیمار بتدریج که حالش بهتر میشد دچار ترس های موهوم هیستریکی شد و آنچه از میان این ترس ها بیش از همه رنجش میداد این بود که میباید بلایی بر مادرش آمده باشد بنابراین بهر کجا که میرفت بشتاب خود را به خانه می رسانید تا مطمئن شود که مادرش هنوز زنده است و بلایی بر سرش

نیامده است این حالت در مقایسه با سایر مشاهدات من، بسیار آموزنده بود؛ چه این حالت، عکس العمل‌های دستگاه روانی را در قبال يك تجسم واحد بهیچ، با نگاه گوناگون ترجمه و تفسیر می‌کرد. در حالت هیجانی مبهم‌وی که از لحاظ من نتیجهٔ پیروزی قرنطینهٔ اول روانی- که غالباً سرکوبی شده می‌باشد- است بر قرنطینه دوم، خصوصت نسبت به مادر بصورتی محرك جلوه می‌کرد؛ بهنگام نخستین لحظات آرامش بعد از طوفان، هنگامی که میان مزبور مرتفع گشته و سانسور بار دیگر برقرار شده بود، تنها چیزی که درش به سوی بروز خصومت مزبور باز بود همانا رؤیا بود که آرزوهای نايم را در خصوص مرگ مادر بر آورده می‌ساخت و هر اندازه که حالت بهتر میشد بهمان نسبت توجه بی اندازه وی به مادرش که مبدا از بین برود، بیشتر می‌گشت درست مثل اینکه توجه مزبور يك عکس العمل هیستریکی و یا يك قسم وسیلهٔ دفاع می‌باشد. حال می‌توان دریافت که چرا دختران مبتلی به بیماری هیستری بیش از اندازه به مادرشان علاقمند می‌شوند.

یکبار دیگر، فرصت مطالعه در حیات ناخود آگاهانهٔ مردی که بیماری وسوسه، تقریباً داشت و قدرت زیستن را از او سلب می‌کرد. دست داد! وی آنچنان می‌ترسید که نمی‌توانست از خانه خارج شود. ازین می‌ترسید که مبدا! آنهائی را که از گزارش می‌گذرند، بکشد و در تمام مدت روز نیز وقتش صرف این میشد که اگر به قتل متهمت کردند، چگونه از خود دفاع کند. بیجا نیست اگر گفته شود که وی ازین گذشته مردی متخلق و تحصیل کرده بوده است. تجزیه و تحلیل- که از طرف دیگر او را شفا داد- این نکته را آشکار ساخت که مبنای وسوسه دردناک مزبور از آرزوی مرگ پدر خشن سرچشمه گرفته است: خود در سن هفت سالگی از داشتن چنین آرزویی حیرت کرده بوده است اما مسلم اینست که (این آرزوی او) از نخستین دوران کودکی سرچشمه می‌گرفته و وقتی هم که پدرش بر اثر بیماری دردناکی از پادرافتاد وی در سن ۳۱ سالگی، دستخوش فشار ندامتی شدید شد ولی علت آنرا که جز مرگ پدر نمود به قتل احتمالی عابران کوچه و بازار منتقل ساخت البته شخصی که توانسته بود این آرزوها را بکند که پدرش را در ورطه‌ای سرنگون کند، از هیچ کاری روی گردان نبود و یقیناً، بموقع نیز می‌توانست دیگران را که از پدر او نزدیکتر نبودند، از هستی ساقط کند، پس عاقلانه بود که خود را در اطاق حبس می‌کرد و از ترس ارتکاب قتل بیرون نمی‌رفت چنانکه از مشاهدات برمی‌آید والدین در حیات روانی بچه‌هائی که بعداً به امراض روانی- عصبی مبتلی می‌شوند نقش مؤثری اپنا می‌کنند. علاقه این دسته از بچه‌ها به یکی از والدین و دشمنی آنها نسبت به آن دیگری، به پردهٔ تنبیر ناپذیر تأثرات این دوره از سن متعلق است و در تشخیص امراض عصبی- روانی بعدی نیز کمک بزرگی برای طبیب بشمار است. اما تصور نمی‌کنم مبتلایان به امراض عصبی، ازین جهت از مردم سالم ممتاز باشند چه این موضوع، امر تازه‌ای نیست و مخصوص به آنها نیز نمی‌باشد بلکه برعکس، چنانکه از مشاهدهٔ بچه‌های سالم برمی‌آید، بنظر میرسد که امیال محبت آمیز یا خصومت آمیز مزبور نسبت به والدین امری مشترك میان میان تمام بچه‌هاست منتهی بچه‌های بیمار ازین حیث در دو قطب افراط و تفریط قرار دارند. از اعصار باستان افسانه‌ای باقی مانده است که شهرت کامل و عالمگیر آن مرهون این موضوع است که میان تمایلات مشروح در آن و تمایلات بچه‌ها وجه مشترکی وجود دارد. منظوم افسانهٔ ادیپ پادشاه و درام

سوفوکل است. ادیب، پسر لایبی یوس پادشاه تب و ژوکاست، از همان اوان کودکی درمرض خطر واقع شد، چه پیش از تولد، سروشی بگوش پدر رسانیده بود که بدست پسر کشته خواهد شد. اما جان سلامت بدر برد و همچون پسر پادشاه به تربیتش همت گماشتند و در دربار شکفت انگیزی بزرگش کردند. ولیکن چون از دودمانش اطلاعی نداشت. از هاتف غیب استفسار کرد و باو ندا رسید که از وطنش بیرون برود چه اگر در آنجا بماند پدرش را کشته شوهر مادرش خواهد شد. پس از فرار از وطن فرضی، با لایبی یوس یعنی پدرش، رو برو شد و او را در طبی مشاجره ای که ناگهان میانشان در گرفته بود کشت. آنگاه به تب رفت و در آنجا غایله ابوالهول را مرتفع ساخت. بدین منتهی که ابوالهولی راه را سد کرده بود و از غایران ممما می پرسید و کسانی را که از عهده جواب درست بر نمی آمدند، میکشت، اما ادیب به معمایش جواب درست داد و ابوالهول نیز خود را بدریا افکند. خلاصه مردم تب بیاسی خدمت وی پادشاهی سرزمین تب و دست ژوکاست مادرش را بدو دادند. ادیب مدتها در صلح و سفاکومت کرده و از مادرش صاحب دو پسر و دو دختر شده بود که درین حیص و بیص طاعون نازل شد و مردم تب بار دیگر مشکل خویش با هاتف غیب در میان نهادند. تراژدی سوفوکل هم از اینجا شروع میشود. قاصدان پیام هانف را آوردند که طاعون زمانی شرش را از سر مردم تب باز خواهد کرد که قاتل لایبی یوس را از سرزمین خود برانند. اما او را در کجا باید پیدا کرد؟ « کجا می توان آثار جنایتی قدیمی را کشف کرد؟ » (از تراژدی سوفوکل) نمایشنامه مزبور چیزی جز افشای تدریجی و بسیار ماهرانه، مثل روش روانکاری، این مضمون که خود ادیب قاتل لایبی یوس و درین حال حامل ازدواج مقتول و زن او ژوکاست است نمی باشد. ادیب نیز از جنایاتی که بدون قصدی انجام داده بود، سرانجام نادم شد و چشمهایش را از حلقه در آورد و وطنش را ترک کرد و گفته هاتف غیب هم بدین ترتیب به انجام رسید.

درام ادیب - پادشاه چیز یست که آنرا تراژدی سر نوشت نامند بدین منتهی که خداوندان قادر مطلق هستند و انسان بیچاره با تلاش های مذبح خانه خویش یاد رود بدبختی که مدام او را دنبال میکند، در نبرد است و عاقبت نیز دست بکارهایی میزند که اراده اش در آن تأثیری نداشته است و تماشا کن این تراژدی که سخت منقلب میشود، باید به ناتوانی خویش و قدرت خدایان اعتراف کند. شاعران ادوار جدید هم کوشیدند تا با خلق مضمونی خیالی مشابه تراژدی سوفوکل همان جنبه غم انگیز بشری را با ایجاد همان اختلاف بین انسان و خدا، بوجود آورند. اما تماشا کنان چنین تراژدیهای، کشمکش انسان های بیگناه را در برابر بدبختی و بلیات آسمانی تماشا کردند و متأثر نشدند و بنا برین تراژدی های جدید در خصوص غم انگیزی، سر نوشت بهیچوجه توفیقی حاصل نکرد.

اگر امروزی ها حتی با اندازه معاصران سوفوکل از تماشای تراژدی ادیب پادشاه متأثر می شوند، به جهت اختلاف موجود بین دست سر نوشت و اراده بشری نیست بلکه به سبب مضمون اصلی خود تراژدیست. مثلاً اینکه ندایی در ماهست که قدرت سر نوشت را در روح ادیب به ما می قبولاند، و حال آنکه در تراژدی مادر بزرگ و سایر تراژدی ها چندان از قدرت مزبور منقلب نمی شویم اتفاقاً در سر گذشت ادیب - پادشاه، چنین عاملی وجود دارد و سر نوشتش نیز ما را متأثر میکند برای اینکه ندایی در ماهست که میگوید سر نوشت شاهم ممکن است چنین باشد، برای اینکه

هاتف غیب؛ بهنگام تولد ما هم این بدبختی احتمالی آینده را پیش بینی کرده است زیرا اظهاراً مثل این است که همه ما روزی به مادر خود توجه جنسی و به پدر خود توجهی کینه توزانه داشته بودیم و شاهد این مدعا نیز رؤیاهای ما هستند و در واقع خود را با ادیب درین تراژدی همدردم می بینیم و از سر نرشت دردناک او غمخوار می شویم : ادیب ! یعنی کسی که پدرش را کشته و با مادر خود ازدواج کرده است با این عمل خود فقط یکی از آرزوهای دوران بچگی را برآورده می سازد . اما ما که بختیارتر از او بوده ایم ؛ همان که دستخوش امراض روانی نشدیم ؛ موفق شدیم رفته رفته توجه جنسی خود را از مادر سلب کرده و متعاقب آن کین دیرین نسبت به پدر را هم از یاد ببریم . و ازین روست که از نظاره سر نوشت دردناک کسی که آرزوی دوران کودکی ما را به تحقق رسانده است ، به وحشت می افتیم و این وحشت با اندازه آن نیرویی است که باعث سرکوب شدن آرزوهای مشابه ، از آن زمان به بعد ، شده است . سوفوکل با پرده برداشتن از خطای ادیب ما را وادار می کند که درخویشتن بنگریم و چنین آرزوهای سرکوب شده ای را که در عین حال همواره وجود دارد ؛ در آن تمیز بدهیم و حال برویم بر سر اختلافی که میان سر نوشت و انسان از لحاظ نمایشنامه مزبور وجود دارد :

«... ببینید این ادیب را که معماهای مشهور را حل کرده است . این مرد بسیار توانا را ؛ کدامیک از مردم تب بود که بدون رشک بردن ، به عظمت و اقتدارش نگاه نکنند ؛ و حال در چه موج موحشی از بدبختی درگیر افتاده است !» .

این اخطار در اعماق روح ما مؤثر می افتد و غرور ما را منهدم می سازد و پایه اعتقاد ما را به این موضوع که از دوران کودکی عاقلتر و قوی تر شده ایم ، سست می کند زیرا ما نیز مانند ادیب از آرزوهای خویش که با اخلاقیات منافات دارد و طبیعت ، ما را به اطاعت از آن مجبور می سازد ، بی اطلاع هستیم . هنگامیکه از آن به ما خبر می دهند ؛ بیشتر داریم که چشم از صحنه های دوران کودکی خود بگردانیم (۱)

این قضیه که افسانه ادیب نتیجه یکی از مصالح قدیمی و انسانی رؤیاست با توجه به خود متن تراژدی شاعر یونانی ، ثابت شده است . ژوگاست به ادیب که از جانب هاتف غیب پریشان شده است ، دل داری می دهد و رؤیایی را به یادش می آورد که تقریباً همه کسی آن را دیده و بتقیده وی فاقد هر نوع معنی است :

« بسیاری از مردم تا کنون در طی رؤیا کنار مادرشان خوابیدند و گمانیکه وحشت ناشی ازین هم خوابگی را کوچک شمارند ؛ می توانند بار حیات را تحمل بکنند . »

(۱) هیچوقت تحقیقات مربوط به روانکاوی مثل این مورد با تناقضات باروا و عصیانهای خشم آمیز و کوتاه نظری های مضحک روبرو نشده است ؛ حتی درین اواخر ؛ کوشیده اند نشان بدهند که علی رغم تمام تحارب ، زنای با محارم مزبور را باید بنحوی کنایه ای در نظر گرفت . فرنیچی (در مجله ایماگو) افسانه ادیب را بنحوی ماهرانه تعبیر و تفسیر کرده و در طی آن به نامه ای از شوپنهاور تکیه کرده است . - عقیده ادیب که برای نخستین بار در کتاب مزبور بدان اشاره شده است ، در امر شناختن تاریخ بشریت و نشو و نما ی مذنب و اخلاق به اهمیت مطلق رسیده است (از کتاب نوتم و تاتو)

امروز مثل سابق؛ بسیاری از مردم خواب می بینند که بامادرشان روابط جنسی دارند؛ ازین رؤیا احساس سرشکستگی کرده باحیرت آنرا بازگو می کنند. چنانکه دیده شد، کلید تراژدی سوفوکل چنین رؤیایی است و رؤیای حاوی مرگ پدر به کمک آن تکمیل می گردد زیرا افسانه ادیب همانا عکس العمل قوه متخیله ماست درقبال این دو نوع رؤیای نوعی یا نمونه ای و چون رؤیاهای مزبور در بزرگترها با احساس ترس و نفرت توأم و همراه می باشد؛ بناچار این افسانه قدیمی وحشت و مجازات، هر دورا یکجا در متن خود گنجانیده است و بنیه قلمتهای رؤیانیز محصول اشتباه و دستکاری ثانوی است بدین قرار است که خواسته انداز مضمون افسانه مزبور برای مقاصد مذهبی استفاده کنند (مصالح رؤیاهای مربوط به خودنمایی) ولی در اینجا هم مثل هر جای دیگر سازش میان مشیت الهی از یک طرف و مسئولیت بشری از طرف دیگر با ناکامی روبرو گردیده شده است.

یکی دیگر از آثار بزرگ تراژیک ما؛ هاملت اثر شکسپیر، راجد همان ریشه ایی است که تراژدی ادیب پادشاه. اما این دو تراژدی يك مضمون اصلی و واحد را به انحاء گوناگون عرضه کرده اند و ازینجا دوقضیه آشکار می شود یکی آنکه میان دوران سوفوکل و عهد شکسپیر از لحاظ معنوی چه فرقی وجود دارد و دیگر آنکه موضوع سرکوب کردن آرزوهای غیرمجاز در حیات عاطفی بشریت چه پیشرفتی کرده است.

در تراژدی ادیب؛ امیال دوران بچگی رخمی نماید و به تحقق می رسد چنانکه در رؤیا؛ و حال آنکه در تراژدی هاملت امیال مزبور پس رانده و سرکوب می شود و ما از وجود آن بی خبر می مانیم - چنانکه در مورد مبتلایان به امراض روانی - مگر بطور غیر مستقیم و از روی واکنش هایی که از آن ناشی میشود نکته جالب اینکه هر چند که در دام مزبور همواره تأثیر بسزائی در اذهان کرده است ولی هیچگاه نتوانسته اند در مورد خصال و منش قهرمان آن به رأی واحدی برسند. نمایشنامه بر پایه تردیدهای هاملت در خصوص گرفتن انتقامی که مأمور انجام آنست؛ بناشده است؛ ولی علل و موجبات تردیدهای مزبور از متن کتاب بر نمی آید؛ و توجهات مختلف هم نتوانسته است پرده از روی آن بردارد به قول گموتکه که امروز نول غالب است؛ هاملت انسانی را نمایش می دهد که فعالیتش مغلوب نشو و نمای فوق الاماده قوه مفکر است (و بیاد بیرونی قوه مفکر در گذشته می افتد) و به عقیده دیگران شاعر شاید خواسته بوده است قهرمانی بیمار و نامصمم و مبتلی به ضعف اعصاب را بنمایاند. اما از متن نمایشنامه پیداست که هاملت مرد عمل هم هست و دوبار این موضوع را به اثبات رسانیده نخست در طی هیجان ناشی از يك انقلاب روحی، موقعی که مردی را که از پشت پرده گوش می کرد، می کشد، سپس در يك حالت موقرانه و حتی زبرکانه، موقعی که با خونسردی کامل مخصوص شاهزادگان دوران رنسانس دو نفر از درباریان را که نقشه قتلش را کشیده بودند، رهسپار دیار عدم می سازد. پس کدامست آن عاملی که او را از انجام مأموریتی که شبح پدر انجام آنرا بدو محول کرده است. مانع میشود؟ بی چون و چرا باید قبول کرد که این عامل در بطن خود مأوریت نهفته است. هاملت درست است که اهل عمل هم هست اما نمی تواند بر ضد مردی که پدر او را کشته و جایش را در کنار مادرش اشغال کرده و از این راه به یکی از آرزوهای پس رانده شده دوران بچگی وی جامه

واقعیت بخشیده است، تصدیق بگیرد. باری آن نفرتی که می‌بایستی او را به سوی انتقام برانگیخته باشد، جای خود را به ندامت و پشیمانی و پاره‌ای ملاحظات وجدانی داده است و بنظرش میرسد که اگر خوب دقیق شود، خود او نیز شایسته‌تر از مردی نیست که وی قصد تنبیه او را دارد. این است تعبیر روشن و هشدارنده آنچه که بطور ناهشیارانه در روح قهرمان تراژدی وجود داشته است و اگر پس از این توجیه بگویم که هاملت هستری داشته است این نکته چیزی جز یکی از نتایج این تعبیر نخواهد بود. نفرتی که وی در طی گفت و شنیدش با **اوفلیا** در خصوص اعمال جنسی ابراز می‌دارد، نیز مؤید حدس منست. نمرت مزبور در هر حال، آنقدر در شاعرش ردگشت تا آنکه در تراژدی دتیمون اهل آتن، بنحو کاملی بروز کرد. شاعر مادر تراژدی هاملت احساسات خود را توصیف کرده است. ژرژ براندس در کتاب خود بنام **شکسپیر** (۱۸۹۶) اشاره کرده که شکسپیر درام مزبور را بلافاصله پس از مرگ پدر نوشته (۱۶۰۱) و لذا عزا دار بوده است و میشود قبول کرد که تأثرات زمانی کودکی وی در مورد پدرش بنحویزه درین هنگام درازننده و بیدار بوده است و بعلاوه، پسر شکسپیر که جوانمرگ شده بود، نامش **هامنت** (همان نام هاملت) بوده است و همانظوری که نمایشنامه هاملت در باره روابط پسر است با والدینش، نمایشنامه هاکبث که در همان اوان نوشته شده است؛ در خصوص مرگ فرزند است. همانظوری که تمام اعلام مربوط به رؤیا و بیماری روانی ممکن است به انحاء گوناگون تعبیر و تفسیر شود و این امر برای تشخیص درست و کامل آنها لازمست، هر نوع مخلوق حقیقی شاعرانه هم که از قلمرو و تأثرات مؤلف تراویده است، ممکن است واحد بیش از یک تعبیر و یک تفسیر باشد ولی من در اینجا کوشیده تا فقط عمیقترین تمایل روح شاعر را باز نمایم (۱).

و حال تا به اهمیت رؤیاهای نوعی راجع به مرگ عزیزان در محبت کلی رؤیا نپردازم، از آن دست نخواهم کشید. رؤیای مربوط به مرگ عزیزان و اقوام نزدیک در واقع موردی غیر عادی است چه افکاری که با نفوذ آرزوهای سرکوبی شده، ساخته و پرداخته میشود از چنگ هر نوع سانسوری گریخته بهمان هیأت نخستین خود و بدون کمترین تبدیل لباسی درین نوع رؤیاها متجلی می‌گردد، بنابراین باید قبول کرد که شرایط درین مورد، جنبه خاص دارد و بنظر من فهم رؤیاهای مزبور با توجه به دو امر زیر تسهیل می‌شود: نخست آنکه ظاهراً هیچکدام از آرزوهای مامثل آرزوهای ازین نوع ازما بعید نیست، چه تصور می‌کنیم: حتی در رؤیاهم ممکن نیست فکر آرزوی مرگ عزیزان از خاطر ما خطور کند، بنحوی که سانسور رؤیا نیز بر سرزد چنین موجودات عجیب الخلقه‌ای مسلح نیست چنانکه در قانون **سولون** (قانونگذار یونانی، م.) هم مجازاتی برای آنهایی که پدرشان را می‌کشند، پیش‌بینی نشده است. دوم آنکه بنظر می‌رسد این نوع آرزوهای سرکوبی شده که وجودشان را بالمره منکریم، اغلب اوقات پشت بقایای تأثرات روز پیش، از قبیل دلوپسی‌هایی که نسبت به زندگی

(۱) ۱. جوانز تعبیر و تفسیرهای ما را تکمیل کرده و از آن در برابر سایر تعبیرها دفاع کرده است. (مسأله هاملت و عقیده ادیب، ۱۹۱۱) و نیز شخصاطی کلیاتی در ضمن یکی از تحقیقات در مجله ایماگو به موضوع ما کتب اشاره کرده‌ام.

مزیزان خود داریم پنهان میفود و این دلوایسی ها در رؤیا مجال ظهور و تجلی ندارد مگر با هیأت آرزویی از همان نوع، و حال آنکه آرزوی مرکز مزیزان در عوض می تواند پشت اشتغالات فکری که بهنگام روز احیا شده، مخفی شود؛ تصور این موضوع که مطالب بالا ساده تر از این حرفهاست و محتوی رؤیا همانا دنباله کارهایی است که شخص بهنگام روز انجام داده است، در واقع تلاشی بیهوده در حفظ مشکلی است که حل آن بسیار آسان می باشد. بررسی روابط بین این دسته از رؤیاها و کابوس ها نیز جالب است بدین معنی که در رؤیاهای راجع به مرگه مزیزان، آرزوی بقا بر رانده شده بهمدد وسیله ای از چنگک سانسور و عمل جا بجا شدن زان از آن، می گریزد ولی تجسم دومی وجود دارد که هیچوقت دست از سر این نوع رؤیاها بر نمی دارد و آن احساس تأثرات دردناکست در طی این رؤیاها. کابوس ها نیز موقعی مجال بروز و ظهور پیدا میکنند که سانسور مطلوب شده باشد زیرا حضور دلهره ای که دارای ریشه جسمی است، کار سانسور را فلج می کند، بدین معنی که در چنین مواردی، هم غم سانسور و عمل جا بجا شدن مطلوب باین نکتة میشود که از نشو و نماهای دلهره یا سایر احساسات غم بار جلوگیری کند،

اندکی پیشتر از خود پستی بچه ها حرف زدم و حال می خواهم نشان بدهم که این جنبه چگونه در رؤیاها همچنان پابرجا می ماند. همه رؤیاهای ما خود پستدانه است و آن « من » گرانها در همه آنها البته با تغییر لباس متجلی می شود و آرزوهایی که در آنها به تحقق می رسد، مرتباً همانا آرزوهای مربوط به « من » مزبور است و هنگامیکه عکس این موضوع را در رؤیایی تشخیص می کنیم و آنرا مولود آرزویی از آن شخصی غیر از « من » می بیند، باید مواظب باشیم که این جریان، ظاهری فریبنده بیش نیست و اینک به تجزیه و تحلیل رؤیاهایی می پردازم که نزدیک بود مرا به اشتباه بیندازد.

۱ - بچه ای که چهار سالش تمام نیست چنین حکایت می کند : ظرف قشنگی دیدم که کباب بزرگی روی آن بود و کسی یکدفعه کباب را بلعید - بدون اینکه آنرا قطعه قطعه کند - و من او را ندیدم (۱)

بنظر شما این بیگانه که غذای چرب و نرمش به خواب بچه آمده کیست ؟ نگاهی به اوقات هنگام روز این مجهولات را برای ما کشف می سازد. این پسر بچه چند روزی بود که از خوردن غذایی بجز لبنیات ممنوع شده بود ولی شب پیش از وقوع رؤیا نیز شیطنت کرده بود و او را از شام محروم کرده بودند و چندی پیش هم از خوردن پاره ای از غذاها محروم شده بود ولیکن این پرهیزها را که با تندرستی او سروکار داشت، شجاعانه پذیرفته بود و چون می دانست که خوراکی به او نخواهند داد این بود که حتی از گرسنگی خود دم نمی زند، اینجاست که

(۱) وجود هر چیز بزرگ، فراوان، خارق العاده و فوق العاده در رؤیا، ممکن است مربوط به دوران کودکی باشد چه بچه آرزویش اینست که بزرگ شود و مثل بزرگان با او رفتار کنند. بچه ها خیلی دیر ارضاء می شوند و هیچوقت آرام نمی گیرند و بطور خستگی ناپذیری آنچه را که خوش دارند، تقاضا می کنند و اندازه نگاهداشتن و تواضع و تسلیم و رضا را بعد از مدرسه می آموزند مبتلایان به امراض عصبی هم چنین تمایلی از خود نشان می دهند.

تربیت وارد مرصه شده است زیرا در رؤیای او اندکی با عمل جا بجا شدن روبرو می شویم : بی گمان هموست که این غذای مطبوع و مخصوصاً کباب را آرزو کرده است اما چون می دانسته که از خوردن آن ممنوع شده است، بنا برین به خود اجازه خوردن آنرا نداده (همچنانکه آنا کوچولو، من در مورد رؤیای توت فرنگی) و در نتیجه شخص بی نام و نشانی درین رؤیا جانشین او شده و کباب را خورده است .

۱- روزی خواب دیدم که از پشت ویتترین یک مغازه کتابفروشی به جلد جدیدی از مجموعه مطلوب خود (در خصوص هنرمندان، تاریخ و شهرهای هنری) با روی جلد عالی نگاه می کنم. این مجموعه جدید موسوم بود به ناطقان (یا نطق های) مشهور و جلد اول آن در باره دکتر لشر Lecher بود .

در تجزیه و تحلیل معلوم شد که بهیچوجه ممکن نبود شهرت دکتر لشر، ناطق و مرد تفرقه بینداز مجلس شورا، در طی رؤیا مطمح نظر من بوده باشد. بلکه قضیه این بود که دوباره از مدتی پیش بر عده بیمارانی اضافه شده بود و من مجبور بودم روزانه ده تا یازده ساعت پی در پی حرف بزنم پس ناطق، قهرمان رؤیای من کسی جز خود من نبود .

۳- باز خواب دیدم که یکی از همقطاران دانشگاهی من می گوید : پسر من، پسر من نزدیک بیستم بعد مکالمه ای که از سؤال و جواب بسیار مختصری تشکیل شده بود بین ما صورت گرفت . اما قسمت سوم رؤیا که در طی آن خود را با اتفاق پسران دیدم، بخوبی نشان می دهد که پروسوم و پسرش جانشین من و پسر ارشد شده بودند. باردیگر در خصوص رؤیای مزبور در باب دیگری ازین کتاب صحبت خواهم داشت .

۴ - رؤیای زیر نمونه ای از احساسات نامناسب و خود خواهانه را در رؤیا نشان می دهد که در وراء خیر اندیشی کاملاً دوستانه پنهان شده است : دوست من اتوقیافه اش درهم و صورتش اندکی گندمگون شده و چشمانش از حلقه در آمده است .

اتوپزشک خانوادگی ماست و من بسیار با و مدیونم زیرا سالهاست که مواظب مزاج بچه های منست و بنحو مؤثری از آنها پرستاری می کند و از هر فرصتی استفاده کرده برای آنها هدیه می آورد. آنروز نیز به خانه ما آمده بود ولی زن متوجه شده بود که اتوپزشک خسته و کوفته است و شب بعد نیز رؤیای من چنانکه ملاحظه کردید علایم بیماری باز دو Basdow را با وضوح داد. اگر رؤیای مزبور را بدون توجه به قواعدی که پیشتر مطرح کرده ام، تعبیر کنند، آنرا نشانه ای از توجه و علاقه من نسبت به تندرستی رفیق به حساب خواهند آورد و نیز با استناد بدان می توان نظریه مرا در خصوص اینکه رؤیا محک تحقق آرزوها و امیال است و چیزی جز عوامل مربوط به خود پسندی و غریزه حیانت ذات در آن راه ندارد، رد کرد. ولیکن اگر چنین تعبیر کنند، این سؤال پیش می آید که چرا مخصوصاً از لحاظ بیماری باز دو که نشانه ای از آن در چهره رفیق دیده نمیشود، برای او دلواپس بودم. تجزیه و تحلیل من، در عوض؛ عناصر زیر را که از واقعه ای مربوط به شش سال پیش استخراج شده است، در اختیار ما گذاشت. ما چندین نقری (پروفتور، ر. باما بود) با درشکه در جنگل ن. ن. گردش می کردیم، جنگل در تاریکی عمیقی فرو رفته بود. از آنجا تا خانه ما چند ساعت راه بود. سورچی که

مغروب خورده بود، در طی سراسیمه ما را سرنگون ساخت ولی باز جای خوشوقتی بود که از آن ورطه صبح و سالم درآمدیم. پنا برین به اجبار شب را در نزدیکیترین مهمانخانه بسر بردیم و در آنجا عده زیادی با ما همدردی کردند آقای که ظاهرآ مینلی به بیماری Badow بود او هم گندمگون بود و چشمانی ورقلمبیده داشت، جو باشد که چکاری می تواند برای ما انجام بدهد. و پروفور ر. هم رو باو کرد و گفت: «هیچ چیز نمیخواهم مگر یک پیراهن خواب، آن مرد (بارون. ل.) جواب داد: «بسیار از وضع شما متأثرم ولیکن این کار از عهده من ساخته نیست.» این را گفت و رفت.

بعلاوه به ذهن رسید که باز در فقط اسم یکنفر پزشک نیست بلکه مربی معروفي هم به این نام داریم (فلاطمثن نیست) اتو درست همان دوستی است که از خواسته بودم اگر اتفاقی برایم بیفتد، مواظب سلامت بچه های من! مخصوصاً در سن بلوغ باشد. (پیراهن خواب نیز ازینجاسر چشمه می گیرد) و غرض من از نسبت دادن علایم مرضی بارون خیر مزبور باو در ضمن رؤیا در واقع این بود که اگر بلائی سرم برسد همچنانکه این بارون نیکو کار کاری برای ما انجام نداد، او هم کاری بنفع بچه های من انجام نخواهد داد. این بود محتوی خود خواهانه رؤیا که ظاهرآ در لباس اظهار همدردی و دلسوزی در قبایل سلامت رفیقم جلوه کرده است (۱)

و اما موضوع نحتق آرزو را چگونه باید درین رؤیا کشف کرد؟ غرض درینجا گرفتن انتقام از اتو نیست (بنظر می رسد که سر نوشت اتو این باشد که در طی رؤیا های من مورد کم التفاتی قرار بگیرد) بلکه چیز دیگریست. اگر در رؤیای من اتو جان بشین بارون. ل. شد، خود هم جای پروفور را اشغال کرده ام چیزی از اتو خواستم همان نظوری که پروفور از بارون پیراهن خواب خواسته بود پروفور ر. مثل من، جزء هیأت دانشگاهیان نبود ولی بعداً پس از مدتها به عنوانی که شایستگی آنرا خیلی بیشتر داشت، رسید پس یکبار دیگر آرزوی استاد شدن داشتم و ازین گذشته خود کلمات «پس از مدتها» هم در واقع در حکم انجام آرزویی است و مؤید این موضوع است که آنقدر طولانی زندگی نمایم که خودم از فرزندانم بوقت بلوغ نگاهداری کنم.

۳ - رؤیای امتحان

کسانی که امتحان دیپلم متوسطه خود را داده اند، دچار این کابوس شده و بخواب دیده اند که در امتحان مردوده اند و باید دوباره در همان کلاس که بودند؛ بمانند و غیره. ولی نزد کسانی که امتحانات عالیتری داده اند، رؤیای نوعی مزبور جای خود را به رؤیای دیگری از نوع خود داده است بدین معنی که این اشخاص بخواب می بینند که در مثل دوباره باید مسابقه دشواری را بگذرانند و ایراد می کنند که سالهاست پزشک یا معلم و یا کارمند اداره هستند و دیگر نباید تکنکور بدهند باری این رؤیاها انعکاس خاطرات آن تنبیهاتی است که در روزگار کودکی

بهنگام یکی از سخنرانی های ارنتس جونز، در برابر عده ای از مردم آمریکا، خانمی تحصیل کرده بمنوان اینکه سخنانی مخالف علم یزبان می آوری به آنرا تمهیم میدهم، برضما خشمگین شد بطوری که ما نیز جنبه خود خواهانه رؤیا را فقط متوجه رؤیا های مردم اطریش کردیم و از رؤیا های آمریکاییان نزدیم و او هم دلتی خوش بود باینکه رؤیا هایش واجد جنبه نوع دوستانه است.

آنرا تحمل کرده ایم و هیچگاه نیز محو نخواهد شد و در مواقع مهم ادوار تحصیلی در ذهن ما احیایمی شود: این خاطرات دقیق خشم آمیز است که در تحمل آزمایش های سخت پیشین بر ما گذشته است و نیز همین ترس های مربوط به زمان کودکیست که موجب تشدید دلهره مبتلایان بامراض عصبی بهنگام امتحان می شود البته وقتی که تحصیلات ما به پایان رسید دیگر از جور پدر و مربی و معلم بیمناک نخواهیم بود ولیکن همبستگی بیرحمانه حوادث بارتربت ما را بدوش خواهد کشید و در نتیجه هر آنوقت که بدلیل رفتار بد و یا عدم انجام وظیفه و غلامه هنگامیکه مسئولیتی بردوش ما سنگینی میکند از توفیق خویش بیمناک و نامطمئن هستیم، خواب دیپلم یا لیسانس را می بینیم و کیست که ازین نوع رؤیاها، حتی از میان اشخاص مرتب دانشمند و شایسته نلرزد؟

یکی از همکاران خبره من، در طی گفت و شنیدی به من تذکر داد که مطابق اطلاع وی کسانی خواب دیپلم را دیده اند که درین امتحان موفق شده اند و نه آنهایی که مردود شده اند و این تذکر موجب راهنمایی من شد. بنظر می رسد رؤیای دلهره آمیز مزبور مخصوصاً زمانی حادث شود که نایم فردای وقوع آن، کاریا وظیفه مهمی در پیش دارد و بیم آن می رود که از عهده انجام آن بر نیاید رؤیا ظاهراً از یکی از دلهره های بزرگ و ناموجه پیشین استمداد می کند، اگر این موضوع درست باشد دیگر نتوان گفت که جریانهای روانی روز پیش در رؤیا نقش معین کننده ای را بازی می کند و حرفهایی که بعنوان اعتراض به محتوی رؤیا بر زبان می آوریم که: ای آقا، سالهاست که دیگر پزشکی، و غیره، در واقع در حکم دلجویی و تسلیتی خواهد بود از نوع: «ا ز فردا دالوایس میباش، بهنگام امتحان دیپلم نیز مثل امروز دلهره داشتی ولی بعد دیدی که بیهوده بود و قبول هم شدی و حالا هم یک نفر پزشکی و غیره، اما دلهره ای که آنرا بد رؤیا نسبت می دهیم حاصل بقایای تأثرات روز پیش است.

توجیه بالا بنظر من قانع کننده آمد و هر گاه که فرصتی دست داد چه در مورد شخص خودم و چه در مورد دیگران (البته این موارد متعدد نبود) آنرا به ثبوت رساندم. در مثل امتحان من در خصوص طب قانونی به تمویق افتاد و من هیچگاه عین آنرا در رؤیا ندیدم بلکه مرتباً خواب امتحانات گیاه شناسی و جانور شناسی یا شیمی را که سابقاً موجب دلهره های شدید و در عین حال مشروح من شده بود، دیدم و وقتی که امتحانات دوران دبیرستانی خود را در رؤیایم بینم همواره آن امتحان تاریخ را که خیلی خوب از عهده آن برآمده بودم می بینم. ولیکن خیال میکنم علتش این باشد که معلم عالیقدر من همان یک چشم مهربان که در یکی از رؤیاهای سابق الذکر هم دیده شده است و وی برك سئوالات امتحانی که من آنرا به او برگردانم متوجه قلم خوردگی سئوالی که من آنرا نمی دانستم، شده بود. یکی از بیماران که در امتحان افسری مردود و از افسر شدن محروم شده است به من گفته است که وی غالباً خواب امتحان دیپلم را می بیند و لا غیر.

در تعبیر رؤیاهای مربوط به امتحان نیز با همان مشکلاتی روبرو می شویم که من آنرا در بنوان عوامل متخصه اغلب رؤیاهای نوعی سابقاً شرح داده ام چه به ندرت ممکن است نایم تداعی معانی های لازم برای تعبیر را مرتب کند و برای درک صحیح این دسته از رؤیاها

باید به مثال‌ها و نمونه‌های بسیار توسل جست، اخیراً معتقد شدم که کلمات: «توسالهاست که پزشکی هستی یا تجارب فراوان داری و باز هم کارهای بچگانه از تو سر می‌زند» این مخلوط نیش و نوش ظاهراً به زمینه اصلی محتوی ناپیدای رؤیاهای مربوط به امتحان وابسته است و جای شکفتن نیست اگر گفته شود که وجود کلمات سرزنش آمیز به سبب کارهای بچگانه در دورویای نمونه و تجزیه و تحلیل شده اخیر به دلیل تکرار اعمال جنسی مستحق توبیخ می‌باشد.

فصل ششم

تشکیل رؤیا

تمام کوشش‌هایی که تاکنون برای روشن شدن مسأله رؤیا انجام گرفته است مربوط به محتوی پیدای آن بوده، یعنی آن قسمت از رؤیا که پس از بیداری در خاطر باقی می‌ماند، و این کوشش‌ها در راه تعبیر محتوی پیدای مزبور صرف شده است و حتی زمانی هم که کوشش مزبور از این راه منحرف میشد، باز به همین محتوی تکیه می‌کرد ولی مرز با تحقیقات خود موضوع جدیدی را مطرح ساختن بدین معنی که میان محتوی رؤیا و تعبیر آن، عناصر روانی جدیدی را باید گنجانده که همان محتوی نا پیدا یا فکر رؤیاست که به مدد تجزیه و تحلیل آشکار می‌شود، باری برای حل معمای رؤیا باید از بین فکر یا محتوی نا پیدا و نه از محتوی پیداء، آغاز کرد.

اینجاست که کوشش دیگری را باید تقبل کرد و آن شناختن روابط موجود میان محتوی پیداء و افکار نا پیدای رؤیا و بررسی يك جریان روانی است که بر طبق آن؛ محتوی پیداء از محتوی نا پیداء ناشی میشود.

افکار پیداء و نا پیدای رؤیا، ظاهر آ شرح واقعات یکسانست به دوزبان گوناگون؛ و ببارت بهتر محتوی پیداء همانا ترجمه محتوی نا پیداء است منتهی در سایه يك قسم شیوه بیان مخصوص که جز از راه مقایسه متن ترجمه با متن اصلی پی به علامات و قواعد آن نخواهیم برد ولی همینکه افکار نهانی رؤیا بر ما ظاهر گردید بی درنگ مفهوم محتوی پیداء را خواهیم فهمید. محتوی رؤیا در لباس نا مفهوم بی معارضه می‌شود و علامات آن باید منقلاً بزبان محتوی نا پیدای رؤیا ترجمه و تفسیر شود البته اگر به این علامات مثل تصاویر نظر بیندازیم و آنها را بخوانیم و به منای قراردادی آنها دقیق نشویم بی چون و چرا به خطا خواهیم رفت. فرض کنید به معمای مصوری نگاه می‌کنیم و آن، خانه‌ای را که روی بام آن توبی به چشم می‌خورد و سپس يك حرف تنها و بعد آمیزادی سری را که در حال دویدنست نشان می‌دهد و غیره. ممکن است بگویم که کلاً و جزئاً بی معنی است. زیرا توب نباید روی بام خانه باشد و مردی سرهم قادر به دویدن نمی‌باشد، و آنکه می‌آدمک بزرگتر از خانه است و اگر قبول کنیم که اینهم يك قسم منظره است باز وجود

حرف تنها موجد اشکال خواهد شد چه در طبیعت که این نوع حرفها وجود ندارد، پس زمانی پی به منای حقیقی معمای مزبور خواهیم برد که هر کدام از اجزاء آن را با هجایا کلمه ای جا بجا کنیم که بدلیلی با تصویر مزبور قابل نمایش است، وقتی که این کار انجام گرفت دیگر کلمات فاقد معنا نخواهد بود بلکه ممکن است از مجموع آنها سخن زیبایی پر معنایی استخراج شود. یادی رؤیاهم در واقع در حکم چنین معمایی است و پیشینیان ما نیز پیهوده خواسته اند آنرا مانند رسم و نقاشی تعبیر و تفسیر کنند و به همین دلیل هم هست که رؤیا از لحاظ ایمان چیز بی حاصل و فاقد هر گونه منای بوده است.

۹ - عمل تراکم

وقتی که محتوی پیدای رؤیا را با افکار نهانی آن مقایسه می کنیم، در وهله اول متوجه می شویم که کوتاهی و بیرونی و ایجاز محتوی پیدا در برابر وسعت و غنای محتوی ناپیدای آن مستلزم عمل تراکم قابل ملاحظه است، بطوری که اگر رؤیای خود را پس از بیدار شدن بنویسیم بزحمت ممکن است نصف صحنه ای را پر کنند و حال آنکه تجزیه و تحلیل که در حقیقت حاوی اشاراتی به افکار نهانی رؤیا است، شش تا هشت و حتی دوازده بار مفصل تر از آن خواهد بود؛ این نسبت البته در مورد رؤیاهای مختلف؛ فرق می کند، اما آنچه من فهمیدم اینست که هیچوقت عکس آن مصداق پیدا نمی کند، محققان عموماً و مستاین تراکم یا فشار را در نظر نمی گیرند و تصور میکنند جز آنچه پیدا و آشکار است، عناصر دیگری در میانه نیست و بدین ترتیب عناصری را که در واء صورت ظاهری رؤیا پنهانست، و با تعبیر مطمئن تری می توان آنرا آشکار و مکشوف ساخت، از نظر می اندازند و ما نیز سابقاً متذکر شده ایم که هیچگاه نمی توان به تعبیر خود کمال اطمینان را داشت و حتی زمانی که حل رؤیا قانع کننده بنظر می رسد و نقمی در آن به چشم نمی خورده تازه ممکن است رؤیای مورد بحث معنایی درست مخالف آنچه تصویری رفت، داشته باشد، و عبارت دقیق تر نمی توان خارج قسمت (بهر) این تراکم را تعیین کرد. آیا می توان عدم تناسب میانه محتوی پیدا و فکر نا پیدای رؤیا را منحصراً به مدد عمل تراکم بوقت تشکیل رؤیا توجیه و تعلیل کرد؟ به این نحوه تشخیص ایرادی می توان گرفت که در وهله نخست قانع کننده بنظر می رسد؛ ما اغلب چنین تصویری کنیم که بوقت شب رؤیاهای بسیار دیده ایم و بعد وقتی که بیدار شدیم قسمت اعظم آنرا از یاد برده ایم و رؤیایی که وقت بیداری در حافظه ما می ماند، قسمت بسیار کوچکی از آن کل است که اگر دست نخورده، باقی می ماند شاید وسعت و دامنه اش، از محتوی ناپیدای رؤیا کمتر نمی بود. لاقلاً قسمتی از این اشکال مطمئناً صحیح است چه هر کسی متوجه این موضوع شده است که اگر رؤیایی را پس از بیدار شدن کاملاً به یاد بیاوریم، نزدیک غروب جز قسمت کوچکی از آن را به یاد نخواهیم داشت و از طرف دیگر این تصور که خیلی بیشتر از آنچه به یاد آورده ایم، خواب دیده ایم، اغلب اوقات مبتنی بر توهمی است که اندکی بعد در خصوص ریشه و اساس آن وارد بحث خواهیم شد و علاوه موضوع فراموش کردن رؤیا بهیچوجه ناقص فرضیه تراکم نمی باشد چه این فرضیه را می توان به مدد بسیاری از تجسمات فراموش شده رؤیا نیز به اثبات رسانید. اگر واقعاً قسمت اعظم رؤیا از حافظه ما پریده باشد، محققاً سلسله ای از افکار رؤیا از دسترس ما دور خواهد افتاد ولی نکته مهم اینست که بهیچوجه نمی توان

فهمید که قسمتهای فراموش شده حقیقتاً همان افکاری مربوط است که از تجزیه و تحلیل باقی مانده رؤیا مکشوف می شود (۱)

در خصوص تراکم افکاری که در ضمن تجزیه و تحلیل هر يك از عناصر معنوی رؤیا مکشوف می شود، خواننده از خود خواهد پرسید که آیا تمام آنچه بهنگام تجزیه و تحلیل به ذهن می رسد باید در جرگه افکار نهانی رؤیا بشمار رود و قبول کرد که این افکار در موقع خواب فعال بوده و در تکوین و تشکیل رؤیا نقشی ایفا کرده است. و یا آنکه برعکس باید فرض کرد که تداعی معانی های تازه ای که در بوجود آوردن رؤیا بهیچوجه مؤثر نبوده اند، بوقت تجزیه و تحلیل به ذهن نایم می رسد؛ البته تداعی معانی های گوناگونی هست که فقط بهنگام تجزیه و تحلیل پنهان می رسد و جعلی در امر تکوین رؤیا مؤثر نبوده، ولیکن در هر حال این موضوع را می توان بررسی کرد که کدامیک از تداعی های مزبور پنحوی از انحاء با افکاری که با فکر نهانی رؤیا مربوط بوده، ربطی داشته است؛ تداعی های تازه مزبور در واقع یک قسم استدلال پنهانی و غیر مستقیم است که از تصادم تداعی معانی های محکمتر دیگر حاصل شده است، و اما درباره آن افکار اضافی که در ضمن تجزیه و تحلیل جلوه می کنند، باید این نکته را قبول کرد که این افکار در موقع تشکیل رؤیا فعال بودند، چه وقتی که دنباله این افکار را می گیریم (افکاری که ظاهراً هیچگونه رابطه ای با خود رؤیا ندارند) ناگهان با فکری مصادف می شویم که در رؤیا جلوه کرده و برای تعبیر ضروری است و دست یافتن بدان اگر دنباله افکار سابق الذکر را یکی پس از دیگری نمی گرفتیم و حلقه های زنجیر هنبستگی آن را یکی پس از دیگری باز نمی کردیم مخالف می نمود. برای اینکه بهتر متوجه این موضوع بشویم، باید رؤیای مربوط به مونوگرافی (توصیف) گیاهی را بیاباوردیم: این رؤیا در واقع ظاهراً محصول تراکمی خارق العاده است، هر چند که تجزیه و تحلیل کامل آن را درین کتاب نقل نکرده ام. و اما حالت روانی هنگام خواب را که در واقع مقدم بر رؤیا است، باید در نظر گرفت یا نه؟ آیا تمام افکار نهانی رؤیا کنار هم واقع شده است و یکی پس از دیگری ظاهر می شود، یا اینکه چندین سلسله فکر همزمان در مراکز مختلفه تشکیل می شود و بعد یکدفعه بهم ملحق می گردد؟ بنظر من مجبور نیستم حالت روانی خود را بهنگام تکوین رؤیا، بطور پلاستیک و مجسم در نظر بگیریم زیرا فراموش نکنیم که در اینجا غرض ما همانا افکار ناخود آگاهانه است و شاید جریان فکری ناخود آگاهانه با جریانی که بوقت یک تفکر خود آگاهانه و حساب شده، مشاهده می کنیم، بسیار متفاوت باشد.

ولی این موضوع کاملاً و محققاً حتمی است که تکوین رؤیا با یک قسم عمل تراکم یا فشار همراه است و اما این تراکم به چه نحوی انجام می گیرد؟

اگر بخاطر بیاوریم که فقط معدودی از افکار نهانی رؤیا که بعداً کشف می شود، در رؤیا متجلی می گردد، نخست باید قبول کرد که عمل تراکم بر پایه حذف قرار دارد بدین معنی که رؤیا ترجمه صادقانه و یا تصویر مطابق النمل بالنمل فکر نهانی رؤیا نیست بلکه طرحی ناقص و ناتمام از آنست. همچنانکه بزودی خواهیم دید، این توجیه بسیار ناقص است. اما فعلاً

(۱) عده ای از محققان به موضوع تراکم اشاره کرده اند مثلاً ویرل معتقد است که یقیناً در موقعی معین، تراکمی در سلسله ای از تجسمات رخ میدهد.

آنها قبول میکنیم . باری آنوقت این پرسش پیش می آید که : اگر عده کمی از عناصر افکار نهانی رؤیا فقط می تواند وارد محتوی آن بشود، پس شرایطی که موجب انتخاب مزبور می شود ، کدامست ؟

برای اینکه موضوع بالا روشن شود ، نگاهی به عناصر رؤیا بیفکنیم چه یقیناً واجد شرایط مزبور بوده است . بهترین راه این است که هم خودمان را متوجه رؤیایی بکنیم که تکوین آن مستلزم تراکم شدیدی ، بوده باشد برای این منظور رؤیای حاوی مونوگرافی گیاهی را انتخاب می کنم .

۱- رؤیای حاوی مونوگرافی گیاهی . محتوی رؤیا : مونوگرافی یکی از گیاهان را نوشتم و کتاب فعلاً در برابر منست و مخصوصاً صفحه ای را باز کردم که يك تابلوی رنگین بآن ضمیمه شده است . هر نسخه از این کتاب مثل جنك های گیاهی ، حاوی نمونه ای از گیاهان خشك شده است .

دربین رؤیا ، عنصر جالب همانا مونوگرافی گیاهی است و آن از تأثرات روزپیش ناشی شده است چه واقعاً در پشت وپشتین یکی از کتابفروشی ها مونوگرافی نوع گل سیکلامن را دیده بودم . - البته گل سیکلامن در رؤیا جلوه نکرده بلکه فقط خاطره مونوگرافی در قلمرو گیاه شناسی در رؤیا حفظ شده است . بیدرتك متوجه می شوم که «مونوگرافی گیاهی» مزبور مربوط است به کتابی که درخصوص کوبکابین نوشته بودم ؛ و ازینجا يك تداعی معانی بدست می آید که ازیکطرف به آن کتاب مربوط به جشن پنجاه ساله به بعضی امور که در یکی از آزمایشگاههای دانشگاه انجام گرفته است و از طرف دیگر به دوستم ، کوفیگشتاین که چشم پزشك است و در نمودن طرق پیره برداری از کوبکابین زحمت کشیده است ، منتهی می شود . و انکهی خاطره مذاکرات نیمه تمام شب پیش ما و بعد چاره جویی های گوناگون درخصوص تعیین حق الزحمه پزشکان درمورد ممالجه خودشان ، بازهمین دکتر .ك . مربوط میشود . مذاکره مزبور علت واقعی و کنونی رؤیاست مونوگرافی گل سیکلامن هم يك امر کنونی است منتهی بی اهمیت ؛ آشکار است که «مونوگرافی گیاهی» در رؤیا حد واسطه میانه دو حادثه هنگام روز است و بدون کمترین تغییری در يك تأثر بی اهمیت گنجانیده شده و به مدد رشته های متعدد و تسلسل یا تداعی به يك حادثه روانی مهم مربوط گشته است .

نهایتاً تجسم مرکب و کلی « مونوگرافی گیاهی » بلکه هر کدام از اجزاء آن یعنی « گیاهی » و « مونوگرافی » بطور جداگانه ، از طریق تداعی های متعدد عمیقاً وارد دنیای ، پرهیز و مرج افکار سازنده رؤیا می شود . مثلاً خاطرات مربوط به پروفیسور سارتنز وزن شکفته او ، و مریض من شکوفه وزنی که شوهرش فراموش کرده بود که برایش گل ببرد ، همه و همه مربوط میشود به کلمه « گیاهی » ، و کلمه سارتنز (بمعنای باغبان) نیز موجب می شود که به آزمایشگاه ، و مذاکره خود با کورنیگشتاین فکر بکنم . در طی این مذاکره ازدو نفر مریض صحبت در میان بود . خانمی که شوهرش فراموش کرده بود که برایش گل ببرد و همچنین عنوان مونوگرافی گل سیکلامن که بوقت روز آنرا دیده بودم جملگی مرا به فکر گل دلخواه زنم می اندازد . از طرف دیگر ، کلمه « گیاهی » یکی از حوادث دوران

دیرستان و یکی از امتحانات دوران دانشکده را به یاد می‌آورد. موضوع دیگر مذاکره روز پیش من، موضوعی که به «تفنن» های من مربوط است، بواسطه گل باصلاح دلخواه من یعنی کنگر، به زنجیر تداعی و تسلسل ناشی از گلهای فراموش شده، مربوط می‌شود، کلمه کنگر از یکطرف مرا بسوی خاطرات ایتالیا و از طرف دیگر بسوی خاطرات آن صحنه از دوران کودکی که هنوز تازه می‌خواستم با عالم کتاب مربوط شوم، هدایت میکند. کلمه «گیاهی» بنا به آنچه گذشت؛ در حکم چهارراهی است که تداعی معانی های گوناگونی در آنجا با هم تلاقی می‌کند، تداعی معانی هایی که به تضمین من حقاً می‌تواند با مذاکره مزبور رابطه داشته باشد. خود را در کارخانه فکرسازی می‌بینم که در آنجا، همانطوری که گوته در باره شاعرکار مرد بافنده گفته است، فکر پشت سرفکرمی‌آید:

«با هر حرکت با هزار تاریخ به جنبش درمی‌آید،

ما کوها به رفت و آمد می‌افتد،

و نخلها بطور نامرئی سرمی‌خورند،

و هر ضربی ما کو، هزاران نار آنرا بهم می‌بافد.» (از کتاب فاوست)

کلمه «منوگرافی» در رؤیا، دوباره دو موضوع را به یاد می‌آورد یکی جنبه یکطرفی بودن تحقیقات من و دیگری قیمت گزاف تفنن های من.

از همین نخستین تحقیق چنین مستفاد می‌شود که دو جزء «گیاهی» و «منوگرافی» برای این رؤیا ظاهر شدند که بیش از سایر عناصر با افکار نهانی رؤیا در تماس بوده و در حکم چهار راههایی بوده اند که افکار رؤیا باز در حاکم در آن با هم تلاقی کردند و بالاخره برای اینکه معانی متعددی به تمبیر می‌بخشیدند. باز هم بنحوی دیگر می‌توان مطالب بالا را توجیه کرد و گفت که: هر کدام از عناصر محتوی رؤیا بیش از هر عنصر دیگری مسجل می‌شود و در واقع نماینده چندین فکر رؤیاست.

باز هم بیشتر درین موضوع که آیا سایر عناصر رؤیا را از لحاظ روابطشان با افکار نهانی رؤیا بررسی خواهیم کرد یا نه بحث میکنیم.

دابلوری تکین مبین و یا به یاد آورنده انتقادهایی است که همکارانم از کارها و تفنن هایم می‌کنند، (موضوع اخیر بیشتر اشاره شده ولیکن انتقاد از کارم چیز تازه ایست) و نیز به خاطرات دوران کودکی من و کتاب مصوری که آنرا پاره پاره کرده بودم، مربوط است. گیاه خشک شده نیز جنگه گیاهی مدربه را به یاد می‌آورد و علاوه خاطر آنرا زنده می‌کند. از اینجا آشکار میشود که رابطه بین محتوی رؤیا و فکر نهانی رؤیا چگونه است بدین معنی که نه همان عناصر رؤیا چندین بار از طرف افکار نهانی رؤیا مسجل و مصرع می‌شود بلکه هر کدام از افکار رؤیا نیز چندین عنصر نماینده در رؤیا دارد. تداعی معانی هایی هست که از یکی از عناصر رؤیا مارا بطرف چندین فکر نهانی و از یک فکر نهانی به چندین عنصر در محتوی رؤیا هدایت می‌کند. بنا برین رؤیا محصول مختصری از یک فکر و یا یک دسته از افکار رؤیا که کنار مختصزهای دیگر قرار خواهد گرفت، نیست. عبارت بهتر در حکم مجلس شورای نیست که طبقات مختلف مردم نمایندگان منتخب خودشان را به آنجا بفرستند، بلکه در مورد رؤیا، تمام انبوه افکار رؤیا دستخوش تیرانی واقع می‌شود و بدین ترتیب بهترین و زنده ترین عناصر، جدا شده وارد

محتوی رؤیا می گردد ، می توان انتخاب مزبور را با انتخاباتی که انتخاب کنندۀ عوض یک اسم چند اسم تفرقه انتخاباتی می نویسد ، مقایسه کرد . چه درین نوع انتخابات افرادی که انتخاب می شوند ! از بدیهه ترین و محبوب ترین افراد هستند . هر رؤیایی را که تجزیه کنم ، بهمان اسول می رسم یعنی اینکه عناصر رؤیا مولود تمام انبوه افکار رؤیاست . و هر کدام از آن را اگر با افکار رؤیا مقایسه کنیم متوجه می شویم که جانشین چندین فکر نهائی رؤیا شده است .

بجاست که به مدد مثال دیگری ارتباط میانه محتوی رؤیا و فکر نهائی رؤیا را نشان دهیم . در مثال ذیل ارتباطات بین آنها بطور حیرت آوری پیچیده است . این رؤیا را بیماری برای من حکایت کرد که مبتلی به ترس موهوم از مکانهای محصور و سر بسته بود و بزودی معلوم خواهد شد چرا این رؤیای ماهرانه متصف کرده ام :

۲- رؤیای جالب - با اتفاق عده ای از خیابان X عبور می کرده . درین خیابان قهوه خانه محقرانه ای وجود دارد (چنین قهوه خانه ای درین خیابان وجود خارجی ندارد) که در آن نمایشنامه ای را بروی صحنه آورده اند . وی گاهی تماشاکن وزمانی بازیگر آنست . سرانجام باید لباس هنرپیشگی را بپوشد و با لباس معمولی عازم شهر شود . قسمتی از کارکنان تماشاخانه را در سالون تماشا - کنان و قسمتی را در طبقه اول جا داده اند . مشاخره ای در گرفت آنها بی که بالا بودند خشمگین شده بودند که چرا پایینی ها هنوز حاضر نشده اند ، تا اینکه آنها پایین بیایند . برادرش بالای است و خودش پایین است . با برادرش درشتی میکند برای اینکه جایش تنگ است . (این قسمت از رؤیا کم تر روشن است) و انگیزی به مجرد ورود معین شده بود که بالایی ها و پایینی ها چه کسانی خواهند بود . سپس تك و تنها از سر بالایی خیابان X بالا رفت و بطرف شهر روان گردید ولی آنچنان آهسته تمام بر میدارد و آنچنان بسختی راه می رود که اصلاً قادر به پیش رفتن نیست . سرانجام آقای نسبتاً مسنی به او ملحق شد و از پادشاه ایتالیا شروع به بدگوئی کرد . بالای سر بالایی مزبور آن سختی دیگر از بین رفته و راه پیمایش سریع تر شده بود .

اشکالی که در طی سر بالایی مزبور در ضمن رؤیا برایش پیش آمده بود آنچنان سریع و بدون ابهام بود که پس از بیدار شدن تازه از خود می پرسید که آیا این ماجری در رؤیا بر او گذشته بوده و آیا این در رؤیا بوده که نمی توانسته است به آسانی گام بردارد و پیش برود یا نه ؟

به اتکای محتوی پیدای رؤیای مزبور مثل این که چیزی نمی توان گفت . پس برخلاف شیوه مرضیه کار خود را از قسمتی که بزعم نایم روشن ترین قسمت رؤیاست آغاز می کنیم . مشکلاتی که خواب بیننده مادر رؤیا با آن روبرو شده و واقعاً آنرا احساس کرده است از قبیل سر بالایی صبا المبور و بریدگی نفس و غیره ، از جمله نشانه هایی است که بیمار مورد بحث سالها پیش از خود برور داده و آنوقت بایک قسم بیماری سلی نیز همراه بوده است (احتمالاً این بیماری ظاهری و بدون آسیب های مخصوص و با اصطلاح هیستریکی بوده است . درمبحث

رؤیاهای مربوط به خودنمایی سابقاً باین موضوع احساس تنگنا و فشار اشاره کرده ایم و درین جا نیز باید دیگر با آن روبرو می شویم و آنرا به مثابه عنصری می بینیم که همه وقت و درازای هر جسمی که تصور رود ، قابل استعمال است . توصیف وضع سر بالایی که نخست دشوار بود و بعد رفته رفته آسان شده بود ، بهنگام نقل رؤیا ، مرا بفکر دیباچه معروف کتاب سافو ، اثر آلفونس دوده نویسنده فرانسوی انداخت . درین کتاب از جوانی سخن به میان آمده که مشوقه اش را در بطن گرفته و از پلکانی بالا میرود ، در وهله اول مشوقه اش را بشک می بیند ولی رفته رفته همچنانکه پله ها را پشت سر می گذارد او را سنگین تر احساس می کند ، این صحنه سمبول دقایی است که در داستان سافو جریان دارد ، دوده با این زمان می خواهد به جوانان اخطار کند که از دل بستگی شدید به دخترانی که اسیر نیستند و گذشته شان مشکوکست ، خودداری کنند. (۱) با دانستن این موضوع که بیمار من اندکی بیشتر با زنی هنر پیشه ، روابطی داشته بوده ، انتظار نداشتم که این فکر که بوقت تعبیر تجلی کرده بوده است ، درست بوده باشد . وانگهی ماجری های داستان سافو از ماجراهای رؤیای مزبور فرق داشت و در حقیقت عکس آن بود ، زیرا در رؤیا صعود از پلکان نخست دشوار و بعد آسان شده بود و حال آنکه در داستان عکس این بود یعنی برای اینکه ظاهر داستان با کنایه ای که در بطن آن نهفته بوده است جور بیاید ، لازم بود آنچه که در وهله اول سبک و آسان جلوه می کرده است پس از مدتی ، سخت و دشوار از آب درآید . جای تعجب اینجا بود که بیمار پس از شنیدن تعبیر ، خاطر نشان کرد که تعبیر مزبور کاملاً با محتوی نمایشنامه ای که وی روز پیش از وقوع رؤیا تماشا کرده بوده است ، موافقت . نمایشنامه مزبور تحت عنوان «حومه وین» زندگی دختر تری را نشان می داد که بیشتر نجیب بوده ولیکن بعداً وارد جماعت فواحش شده و با کله گنده ها مربوط گردیده «صعود» ، ولی اندکی بعد ، بیش از پیش «سقوط» کرده بوده است . از تماشای این نمایشنامه ، فکرش متوجه نمایشنامه دیگری شده بود که تحت عنوان «پله ، پله ، چندین سال آنرا دیده بود است و در اعلان تبلیغاتی آن نیز يك پلکان چند پله ای نقش شده بود .

و حال دنبال تعبیر خودمان را بگیریم . هنر پیشه ای که وی بتازگی با او روابطی بهم زده بود ، در خیابان ... ساکن بود . در خیابان مزبور قهوه خانه ای وجود ندارد . اما چون نايم برای رضای خاطر این خانم قسمتی از تابستان را دروین سپری کرده بود ، در یکی از مسافر خانه های کوچک آنجا پیاده شده بود و وقتی که داشت مهمانخانه مزبور را ترک می گفت به سورچی گفته بود که: «بسیار اذیم» برای اینکه لااقل ساس و کک و غیره مزاحم نشدند . اینهم اشاره به یکی از ترس های موهوم اوست (و سورچی جواب داد ، بود که: چطور می شود درین جازندگی کرد! اینجا که مسافر خانه نیست ، این يك قهوه خانه است .» به شنیدن کلمه قهوه خانه بیدارنگه به یاد اشیاء زیر افتاد که :

«بتازگی میهمان میزبان بسیار مهربانی بودم .»

اما درین منظومه اولاند ، منظور از میزبان ، درخت سیبی است .»

(۱) با مراجعه به آنچه که در خصوص رؤیاهای حاوی «صعود» در فصل کنایات و اشارات این کتاب آمده است ، می توان به ارزش واقعی توصیف مزبور پی برد .

و آنوقت اشعار دیگر منظومه مزبور با این بندشمر که از فاوست گرفته اقتباس شده است؛ متدای می شود: **در حالیکه فاوست با دخترش می رقصد .**

سابقاً رؤیای بسیار زیبایی دیدم ،
درخت سیب باشکوهی دیدم
که دوسیب بسیار زیبا بر تارک
آن می درخشید : سرانجام
پیمانۀ سهرم لبریز شد و بالای
درخت رفتم .

ای زیبا
این سیب های کوچک زیبا
بسیار فریبکارند ... و حضرت آدم
را هم در بهشت بهمین نحو فریفتند
وقتی که فکر می کنم که باغ منم
ازین سیبهای زیبا دارد ،
روحم آکنده از نشاط می گردد .

درخت سیب و سیبهای مزبور دیگر جای هیچگونه شکی باقی نمی گذارد زیرا هنر پسته ای که دل از کف نایم ما ربوده است ؛ گذشته از دلگیری های دیگر خود ، دارای پستانهای زیبایی نیز بوده است .

با توجه به تجزیه و تحلیل نفسانیات وی . می شود این فرض را کرد که رؤیای مورد بحث ، ناشی از یکی از تأثیرات دوران کودکیست ، اگر فرضیۀ مزبور درست باشد تأثیر نامبرده مربوط به دایۀ این مرد است (وی بزودی پایه سن سی سالگی خواهد گذاشت) چه پستان دایه لاجرم در حکم قهوه خانۀ ای برای کودکست . پس دایه ، چنانکه در داستان سافو از دوده نیز چنین است ، مظهره شوقه ایست که اندکی پیش متروک شده است .

برادر بیمار مزبور (مسن تراز خود او) نیز در محتوی رؤیا به چشم می خورد؛ او در بالاست و حال خود بیمار در پائین است . اینهم در واقع عکس رابطه واقعی بین آن دو است ، زیرا تا آنجا که می دانم ، بیمارم شنش را حفظ کرده در صورتیکه برادرش شنش را از دست داده است، وی ضمن نقل رؤیای خود از استعمال اصطلاح «زمین خودده» دوری کرده است اگر چنین تعبیری را بکار برده بود، موضوع خیلی بیشتر از ینهاروشن میشد چه مادر اینجا اصطلاح مزبور را در مورد کسی بکار می بریم که هستی و پسته اش را از دست داده و به «پائین ترین حد ممکن سقوط کرده باشد.» موضوع این که در این رؤیا بعضی قسمتها معکوس متجلی شده است، قابل توجه است و بنظر من بین این است که رابطه دیگری هم میان محتوی پیدا و ناپیدای رؤیا وجود دارد. ما بوسیله ای می توانیم واژگونی مزبور را توجیه نماییم . در پایان رؤیا با تغییر شکل دیگری روبرو می شویم؛ و از آن موضوع صدها است که در رؤیا بر عکس داستان سافو مردی زنی را در آغوش دارد و از پلکان بالا می برد و حال آنکه در رؤیا نیست که مردی را با خود می برد و چون این موضوع جز در زمان کودکی قابل تحقق نیست ، پس این زن کسی جز

همان دایه نیست که بدشواری بچه شیرخوار را باخود می برد. با توجه بدآنچه رفت، در قسمت آخر رؤیا، سافو (قهرمان زن داستان دوده) ودایه باهم اشتباه شده است.

همچنانکه آلفونس دوده در طی نگارش داستان سافو (سافو شاعره ای یونانی بوده که به سبب اشلارغنائی و زندگانی عاشقانه خویش معروفست وی در قرون ششم و هفتم پیش از میلاد می زیسته و سرانجام بدلیل ماجرای عشقی خود را از فراز تپه ای به دریا پرتاب کرد و کشت).

به آداب و رسوم مردم یونان باستان توجه داشته است، در قسمتهایی از رؤیای مزبور هم که کسانی را در بالا و پایین مشغول می بینیم، خود اشاره به خیالالبافیهای جنسی نایم است که سرکوب شدن آن با بیماری عصبی و بی ارتباط نیست البته از تغییر رؤیا نمی توان دریافت که آیا واقعاً خیالالبافی است یا خاطره حادثات واقعی، تنها چیزی که از راه تعبیر بر ما آشکار می شود همانا افکار و تخیلات نیست که از خاطر نایم گذشته است و گرنه تمییز درجه واقفیت آنها به عهده خود ما است: در وهله نخست امور واقعی و غیر واقعی یا به اصطلاح خیالالبافیها واجد یک ارزش اند (و این نه همان در مورد رؤیا بلکه در مورد ابداعات مهمتر روانی نیز صادقست) چنانکه پیشتر متوجه شدیم تداعی و همبستگی چندین واحد نفسانی همواره به سبب «حفظ سری» بوده است. در مثل وجود برادر درین رؤیا به مدد یک قسم خیالالبافی مربوط به گذشته که موجب احیای صحنه ای از دوران کودکی می گردد، در واقع مبین و جانشین تمام رقبات در مورد زنان و حضور شخصی که بر ضد پادشاه ایتالیا خشمگین می شود، به واسطه حادثه ای تازه و فی حد ذاته بی اهمیت، به موضوع اشتغال اشخاص بی لیاقت در دوایر بسیار مهم اجتماعی مربوط و متداعی می گردد و بنظر میرسد که بتوان در حوا را اعلام خطر دوده به آن جوان، اعلام خطر مشابهی نیز به شیرخوار (۱)

۳- رؤیای سوسک های طلائی - واینگ تجزیه و تحلیل قسمتی از رؤیای جالب توجه دیگری که برای بررسی موضوع تراکم مفید است. ایر رؤیا را به خانم مننی که به طریق روانکاو مالجه شده است: مدیونم. این خانم از عوارض دلهره آور دشواری رنج می برد و همانچنانکه در چنین مواردی اتفاق می افتد، رؤیاهایش حاوی افکار بسیار زیادی در مورد امور جنسی و شهوانی بود. وقتی که ازین جهت او را آگاه ساختم، در وهله نخست از فرط تعجب و حشزده گردید و چون نمیتوان تمام رؤیا را درینجا تعبیر کنم، مضمون رؤیا به صورت قطعاتی مجزا و پراکنده که بهیچوجه باهم مربوط نیستند، جلوه خواهد کرد.

محتوی رؤیا: وی به یاد آورد که دو سوسک طلائی را در جعبه ای پنهان کرده است، خواست آنها را آزاد سازد برای اینکه نزدیک بود خفه شوند. لذا جعبه را باز کرد و دید که سوسک ها بیخس افتاده اند، یکی از آن دو راه پنجره به بیرون پرید و دیگری درست موقعی که نایم پنجره را می بست؛ چنانکه گویی کسی ازو چنین تقاضایی کرده باشد؛ به پنجره خورد و ساقط گردید. (اظهار تأسف و نگرانی).

(۱) در این مورد دایه همان مادر بود. بخاطر بیابورید داستان خوشمزه آن جوانی را که متأسف بوده است از اینکه چرا از روزگار شیرخوارگی خویش چنانکه باید بهره ور نشده بوده است رؤیای مورد بحث نیز از همین منبع سرچشمه گرفته است.

تجزیه و تحلیل - شوهرش درسفر بود. دختر چهارده ساله اش با اومی خواہید. دخترک شب هنگام باو خاطر نشان ساخته بود کہ سوسکی در لیوان آبخوریش افتاده است، مادر بفکر بیرون آوردن حیوانک از لیوان نیفتاد و هنگام صبح نیز دلش بہ حال حیوان بیچاره سوخت. کتابی را کہ پیش از بخواب رفتن خوانده بود، حاوی داستان بچہهایی بود کہ گربہای را وارد آب جوش می کردند و آنوقت می نشستند و جست و خیزهای آنرا توصیف می کردند. ظاہراً این دو موضوع کہ در حد خود بی اهمیت می باشد علل بروز این رؤیا بوده است. زیرا نایم را دادر کردند کہ بہ موضوع سمعیت آدمیان در قبال حیوانات نیندیشد؛ چند سال قبل هنگامی کہ تابستان را در ییلاق می گذرانید، دخترش بی اندازه سر بسر حیوانات می گذاشت و چون می خواست جنگی از پروانگان گرد بیاورد لذا از مادرش تقاضای سم ارسنیک برای کشتن آنها کرده بود. روزی شب پره ای کہ دخترک سوزنی بہ تن آن فرو کرده بود، مدتی دراز دورادور اطاق بہ پرواز درآمد و یکبار دیگر چندین کرم حشرہ کہ دخترک برای مطالعہ در د گردیسی، آنها را نگاه داشته بود، از کرسنگی مردند و باز ہمین دختر خانم درسین کوچکنر عادت داشت بہ اینکه بال سوسکهای طلایی و پروانه ها را بکند، اما امروز از آن همه نفرت دارد و با جانوران بہ مہربانی رفتار می کند.

تناقض و اختلاف سلیقہ مزبور فکر نایم را بخود مشغول کرد و تناقض دیگری را بیادش آورد کہ همان تناقض بین ظواهر و بواطن چنانکہ در کتاب آدام بد اثر ژرژ الیوت تشریح شدہ است، می باشد. درین داستان دخترکی هست زیبا ولی ابلہ و جلف و دخترک دیگری هست نازیبا ولی دارای احساسات امیل، مردی از طبقہ اشراف، دل از آن زیبای سبک مز می برد و مرد کاری ہم محبوب نازیبای امیل واقع می شود. این چیزها را نمی توان از ظواهر، حدس زد. در مثل کہ می توانست درس بزند کہ این دختر امیل باین زودی دستخوش امیل شہوانی گردد؟

درسالی کہ دخترک مشغول تہیہ جنگ پروانه اش بود، سوسکهای طلایی در آن حوالی وول می زدند و بچہها آنها را دنبال می کردند و وحشیانہ ساقط می ساختند و حتی نایم مردی را دید کہ بال آنها را می کند و بعد خود آنها را می خورد. این خانم در ماه ۱۶) متولد شد و در ماه مہم ازدواج کرد و سہ روز پس از ازدواج نیز بہ پدر و مادرش نوشت کہ بسیار خوشبخت است و حال آنکہ در واقع بہیچوجہ خوشبخت نبود.

شب پیش از وقوع رؤیا نامہهای روزگار گذشتہ را بہم ریخته بود و چند نامہای را از آن میان خوانده بود کہ بہ افراد خانوادہ اش نوشته شدہ بود: و پارہای ازین نامہها جدی و پارہای دیگر بہ لحن شوخی بود و در میانہ این دستہ اخیر نامہای یافته شد کہ بسیار مضحک بود و یک نفر معلم پیاورد دوران دوشیزگی بہوی نوشته بود و در طی آن زبان بہ تحسین گشودہ بود نامہای ہم وجود داشت کہ متعلق بہ یکی از دلخستگان اشراف زادہ او بود. (۲)

نایم بخود سرزنش کرده بود کہ چرا کتاب نایابی از مہربانان را بدست دخترش دادہ

(۱) سوسک طلایی = مہ کافر

(۲) این همان عاملی است کہ موجب رؤیا شدہ است.

است (۱) آرسنیک که دخترش از او خواسته بود، او را به یاد قرص های آرسنیک انداخته بود که در کتاب ناباب (اثر آلفونس دودو .م.) برای بازگشت نیروی جوانی جناب دوک هورا لازم بوده است . و آزاد کردن نیز او را به یاد قطعه فلوت سحر آمیز انداخت .

من قادر نیستم ترا مجبور کنم که مرادوست داشته باشی

با این وصف آزادت نخواهم کرد .

سوسک ها او را به یاد سخنان کاتشن Kathchen قهرمان کتاب هیلبرون Heilbronn

اثر کلاشت) انداخت :

« تو مثل سوسک عاشقی،

و بد سخنان تانهاؤزر Tannhauwer را به یاد آوردی که :

« برای اینکه هیللی شیطانی ترا برانگیخته است . »

این خانم به دلیل غیبت شوهرش در اضطراب بسر می برد و ازین بیمناک بود که میبادا بلایی به سرش بیاید و داستانهای بیشمار درین باب از خود درمی آورد . افکارنا خود آگاهانه وی در طی تجزیه و تحلیل برپری اومئاسف بود و اگر به این موضوع اشاره بکنم که خواب پیخته ما چندین روز پیش از وقوع رؤیا ، همچنانکه به اشتغالات فکری خود سرگرم بود، ناگهان بشوهرش اندیشید و باو گفت که : خودت را بدار بزنی ! و ازین جمله نیز یوحشت افتاد ، فکر نهانی رؤیا بخوبی کشف خواهد شد . چه چند ساعت پیش ، در جایی خوانده بود که بهنگام دادزدن آلت محکوم بشدت بلند می شود . پس این میل سرکوبی شده او به چنین نمطی بود که در لباس : و خودت را بدار بزنی ، جلوه کرده بوده . جمله خودت را بدار بزنی در حقیقت حاوی این مضمی است که بهر قیمتی شده باید آلت بلند شود . قرص های آرسنیک دکتر جنگبسن در کتاب ناباب نیز متعلق به همین سلسله اندیشه هاست . بیمار ما هم می دانست که قوی ترین داروی مقوی پاء را که همان کانتارید باشد از له کردن سوسک های طلایی (مکس های اسپانیایی) بدست می آوردند . این بود تمبیر قسمت مهبی از رؤیا . باز و بسته کردن پیچره نیز بیاد آورنده تفاوت فاحشی است که بین او و شوهرش وجود دارد بدین معنی که او به هنگام خواب پنجره اطافش را باز می خواهد و حال آن که شوهرش بسته دوست دارد . بیحسی نیز نشانه ای مرضی است که نایم درین روزها به کرات از آن نالیده است .

در رؤیاهای سه گانه مزبور چنانکه باید و شاید تجلی مجدد هر کدام از عناصر رؤیا را در رؤیای دیگر بازنمودم بطوریکه آشکار گردید که ناچه اندازه ارتباطات آنها باهم دیگر زیاد است . بهر تقدیر ، چون هیچ کدام از رؤیاهای مزبور را تا سرحد کمال تجزیه و تحلیل نکرده ام ، بجاست که باز به رؤیایی برگردیم که تماماً تجزیه و تحلیل شده باشد تا در طی آن نشان بدهیم که چگونه محتوی فلان رؤیا ، ساخته و پرداخته می شود . برای این منظور رؤیای تزدریق ایرما را انتخاب می کنم . چه در ضمن این مثال بدون هیچگونه زحمتی پی خواهیم برد که بهنگام تشکیل رؤیا عمل تراکم از بیش از یک وسیله استفاده می کند .

قهرمان اصلی رؤیای مزبور ایرما ، یعنی بیمار منست و در طی رؤیا با همان خصوصیات

(۱) باید افزود که چنین کتابهایی برای دوشیزگان در حکم قهر است چه خود نیز

ازین نوع کتب بسیار خوانده است .

خاص خود دیده شده و بالتجربه در حلقه نخست نماینده خودش بوده است. ولی وقتی که او در در کنار پنجره معاینه کردم وضعی داشت که از خاطره من در خصوص خانم دیگری سرچشمه می گیرد یعنی از خاطره همان خانمی که دلم می خواست مالمه اش می کردم این نکته ازمحتوی ناپیدا یا فکرهای رؤیا برمی آید و در واقع ایرما جانشین او شده بود و ازینکه در گلولی ایرما قشرهای چرمی مربوط به بیماری دیفتری دیده شد که موجب نگرانی من در مورد دختر بزرگم گردید، جانشین دخترم و از لحاظ شباهتی بین نام آنها وجود داشت جانشین خانم بیماری که از مسمومیت مرده بود، شده بود و بلاهه ایرما نماینده و جانشین اشخاص دیگری هم شده است (بدون اینکه وضع ظاهرش در رؤیا دستخوش تغییر گردد)، جانشین یکی از این بچه های شده است که ما در بیمارستان ویژه بچه های بیمار آنها را معاینه می کنیم و همکاران من نیز اختلاف آنها را از لحاظ منش بردی می کنند. ممکن است نقل و انتقال مزبور به سبب دختر کوچکم صورت گرفته باشد و ازینکه ایرما نمی خواست دهانش را باز کند، در واقع نماینده خانم دیگری شده بود که من او را معاینه کرده بودم و بلاهه بهمین دلیل جانشین زن شده بود و بالاخره نشانه های مرضی که در گلولی او کشف کردم نیز باز بیاد آورند همه ای از اشخاص دیگر است.

تمام اشخاص مزبور که از دنبال کردن دایرهای خودمان کشف می کنیم، با مشخصه در رؤیا جلوه نمی کنند، بلکه پشت دایرهای قهرمان رؤیا، قایم شده اند. پس ایرما در واقع تصویری نوعی است که واحد خاص متضاد است و جانشین همه اشخاصی است که درین رؤیا قربانی عمل تراکم شده اند، و دلیل این جانشینی آنست که حوادثی که برای او در رؤیا اتفاق افتاده همان حوادثی است که برای آنها اتفاق افتاده بوده است.

البته بنحودیگری هم ممکن است شخصیت نوعی برای کمک به امر تراکم ایجاد شود و آن اینکه خاصیت دو یا چند نفر در یکی از تصاویر رؤیا جمع می شود چنانکه دکتر م. قهرمان رؤیای من نیز مصداق آنست بطوریکه اسمش همان م. است و مانده مو حرف میزند و عمل می کند ولی مختصات ظاهری و بیماریش متعلق به شخص دیگریست که همان برادر ارشد من باشد و فقط یکی از خصایص او یعنی رنگه پرید گیش نشان از دوسودارد زیرا در عالم واقع این خصیصه رنگه پریدگی در دوفرد دیده می شود. دکتر ر. نیز در رؤیای عمو، قهرمانی ازین نوع است. اما درین مورد تصویر رؤیا باز بنحودیگری آماده شده و من خصایص مخصوص دوفرد را در رؤیا در یک جا جمع نکردم، تا به این بهانه تصویر خاطره هر کدام از آنها را خلاصه کرده باشم بلکه همان عملی را کردم که **مالتون** در تنظیم تصاویر نوعی (و تصاویر خانوادگی) کرد یعنی دو تصویر را روی یکدیگر منعکس کردم بنحوی که خطوط مشترک پررنگ تر شود و خطوط ناهم آهنگ نیز متقابلاً محو شد و سرانجام در تصویر نیز به صورت نامشخص باقی ماند. بدین منوال بود که در رؤیای من در مورد عمو! خصیصه یا خطی پررنگه جلوه کرده که به شخص متعلق داشته است (با دوقیافه مختلف و نتیجه محوشده) و آن ریش بوری که خاکستری می زد، یاد آور من و پدرم بوده است.

بوجود آمدن اشخاص نوعی و نمونه های مختلف یکی از بهترین وسایلیست که در اختیار عمل تراکم رؤیاست و به زودی به موقع درباره آن به بحث خواهیم پرداخت.

حضور اسهال خونی نیز در رؤیای من در خصوص تزییق ایرما، از چند جا سرچشمه می گیرد: از یک طرف از قافیه ناقصی که فیما بین اسهال خونی «دستری» و دیتری وجود دارد و از طرف دیگر از اینجا که این موضوع با موضوع خانم بیماری که او را به مشرق فرستاده بودم ولی هیستریش را تشخیص نداده بودند متداعی و مربوط است.

یکی از جالبترین مصادیق عمل تراکم در رؤیاهمان موضوع پروپیلن است که درین رؤیا بدان اشاره شده است: در محتوی ناپیدای رؤیا پروپیلن نبوده بلکه آهیلن بود و می توان گمان برد که بهنگام تشکیل رؤیا، جای جاشدن کوچکی بوجود پیوسته است. این راست است، اما این جای جاشدن بکمک عمل تراکم آمده است، چنانکه الساعه خواهیم دید. پس از توجه به کلمه پروپیلن، ملتفت شدم که این کلمه با کلمه پروپیلن (۱) قافیه می شود. این دالانها فقط در آتن نیست بلکه در شهر مونیخ هم هست: یکسال پیش از وقوع رؤیا، ازدوست بیماری درین شهر دیدن کردم و ذکر کلمه تریمتیلامین بلافاصله پس از پروپیلن در ضمن رؤیا نیز اشاره بهمین معنی است.

البته در اینجا دیگر باین موضوع نسبت جالب، که بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیا تداعی های مختلفی انجام گرفته است تا اندیشه هایی را به مثابه اندیشه های مادل و هم ارز، بهم مرتبط سازد، اشاره ای نمی کنم؛ و حال می گویم تا بنحوی بارز و آشکار این موضوع را بیاد بیاورم که چگونه کلمه آهیلن موجود در محتوی ناپیدای رؤیا با کلمه پروپیلن در محتوی پیدای آن، جای جاشده است.

درین رؤیا از طرفی با تجسمات مربوط به دوستم ' اتو مواجه بودیم که حرفم را نمی فهمید و مقصوم می دانست. و مشروبی نیر به من داده بود که بوی آهیلن می داد و از طرف دیگر با تجسمات دوست دیگرم، ویلهم دوروبر بودم که برخلاف اتو حرفم را نمی فهمید و ممکن بود به من حق بدهد و بسیاری از اطلاعات خود را مخصوصاً در زمینه شیمی اعمال جنسی بدو مدیونم.

در گروه تجسماتی که دوروبر اتو تشکیل شده است: توجه من بویژه معطوف به واقعات تازه و جدید الوقوع است، یعنی همان واقعاتی که محرک و مسبب رؤیا شده است: آهیلن در زمره این عناصر ممتاز و مقرب است که حق ورود به رؤیا را دارد. و اما گروه تجسمات رنگارنگی که دوروبر ویلهم ایجاد شده است بر اثر اختلافات و تضادی که با گروه تجسمات اتو دارد، زنده جلوه می کند و عناصری که برجسته نمایانده شده است، با عناصر گروه اتو در مقابل هم است. در سرتاسر این رؤیا، از کسی که تکذیب می کند به آنکه می تواند بیل خود و کاملاً او را در مقابلش قرار بدهم، پناه می برم. بدینمنوال خاطره آهیلن، که از گروه اتو سرچشمه می گیرد، در گروه حریف ایجاد خاطراتی در قلمرو شیمی می کند و تریمتیلامین که از جوانب مختلف پشنتی شده است، بدین نحو وارد محتوی رؤیا می شود، همچنین آهیلن ممکن بود بدون هیچگونه تغییری وارد محتوی رؤیا شود ولیکن تحت تأثیر گروه ویلهم قرار گرفت؛ در مجموعه خاطراتی که در بطن این نام نهفته و پنهانست، یک چیز انتخاب شده است و آن عنصریست که ممکن است از دو جهت آهیلن را تعیین و مسجل کند. پروپیلن کاملاً به آهیلن ها

(۱) این کلمه در زبان آلمانی پروپیلان و به معنای دالان معبد است.

نزدیکست بشرط آنکه از نظر گاه تدامی بدان توجه شود؛ گروه ویلهلم مونیخ و پروپله را عرضه می کند و این دو رشته تجسم با پروپیلن - پروپیل به متصل می شوند، پس این عنصر میانی و واسطه بهمددمصالحای وارد محتوی رؤیای می شود. و در واقع یکقسم حدوسطی بوجود می آید که، موجب تمیین و تسجیل چند جانبه می شود. بخوبی متوجه می شویم که چگونه در اینجا تمیین چند جانبه، و ردوبه محتوی رؤیا را تسهیل می کند. برای رسیدن به این تصویر واسطه، توجه شخص از فکر واقعی به فکر دیگری که از لحاظ تداعی نزدیک بدانست، تغییر مکان پیدا میکند.

بررسی رؤیای مربوط به تزیق، بهما اجازه می دهد تا نظری به جریان عمل تراکم، چنانکه در تشکیل رؤیا مشاهده می شود، بیندازیم. کارهای ویژه عمل تراکم ممکن است همان انتخاب عناصری از فکر نهانی رؤیا که متواتراً در محتوی رؤیا جلوه میکند و تشکیل واحدهای جدید (اشخاصی مرکب، نمونه های مختلط) و ایجاد عناصر میانی و واسطه، باشد و ممکن است از خود پیرسم که تراکم به چکار می آید و از کجا منبث می شود، فعلاً بهمین بسنده کنیم که هنگام تشکیل رؤیا، یکی از جریانهای روانی همانا تراکم است، این جریان روانی که ما آنرا به تراکم تعبیر می کنیم وقتی که شامل کلمات واسامی شود، مخصوصاً محسوس می گردد، کلمات در ضمن رؤیا اغلب مشغول مقررات مربوط به حوادث و اوقات می شود و مقررات جابجا شدن و تراکم و جانشینی مربوط به تصاویر اشیاء در مورد آنها هم رعایت می شود و این نوع رؤیاها به ایجاد کلمات خنده آور و غریب منتهی می گردد.

۱ - یکی از همکاران روزی یکی از کارهایش را برای من فرستاده و در طی آن از کشفی تازه در قلمرو فیزیولوژی سخن به میان آورده بود و با عبارات مطمئنی آنرا می ستود، آنشب عبارتی را در خواب دیدم که بطور مشهودی به این نوشته همکارم مربوط میشد: این نوشته بسببکی حقیقه نورگدال نوشته شده است. بزحمت توانستم بفهمم که چگونه این کلمه را ابداع کرده بوده ام. بی گمان تقلید مسخره آمیزی بود از کلمات مطمئن و قلنبه کولوسال و پیرامیدال (این دو کلمه فرانسیست و به ترتیب به معنای عظیم و هرمی است. م.) که بواقع نمی دانستم از کجا آمده بوده است. سرانجام درین کلمه غریب به دو اسم نورا و واگدال رسیدم که خاطره دو درام مشهور ایسن بود چه چندی پیشتر، در روزنامه ای درباره ایسن بقلم خودش خوانده بودم و در رؤیا باصطلاح از آن انتقاد کردم.

۲ - یکی از بیماران من رؤیایی موز را برایم حکایت کرد که با انبوهی از کلمات بی معنی به پایان می رسد خواب دید که با شوهرش در يك جشن روستایی شرکت کرده است و می گوید: « همه اینها به يك هاییس تولموتز، منجر خواهد شد » در همان وقت در عین رؤیا، بطور مبهم احساس می کند که سخن از يك فرنی باذرت، از يك قسم هلیله در میانست. در موقع تجزیه کلمه هاییس تولموتز را به چهار قسمت ماییس و تول و ناستول و بالاخره الموتز تقسیم کردیم و دیدیم که همه و همه بقایای گفت و شنیدی بود که نایم سرمیز با افراد خانواده کرده بود. کلمه هاییس (ذرت) گذشته ازینکه اشاره ای بود به نمایشگاه مربوط به جشن ۵۰ ساله که بتازگی باز شده بود گوشه ای بود به کلمات میسن (يك شئی چینی از ساکس که بصورت پرند است و میب. کلفت انگلیسی پسردایی های نایم به الموتز رفته بود) و

میس به معنای تنفر که کلمه عامیانه یهودیست و برای شوخی بکار برده می شود . خلاصه سلسله ای از افکار و تداعی معانی های گوناگون از بطن هر کدام از هجاهای این معجون ، در صورتیکه بکار خود ادامه بدهیم ، منبث خواهد شد .

۳ - جوانی که دوستی ، دیر وقت برای دادن کارت ویزیونی ننگ اطافش را صدا درآورده بود ، شب بعد خواب دید که : « پیمانکاری برای نصب تلفون تاپاسی از شب در خانه اش ماند و پس از اینکه رفت ، مشاهده شد که زنگ یکنواخت و مدام صدا نمی کند بلکه بطور منقطع صدا می کند لذا مستخدم بدنبال پیمانکار رفت و او در جواب گفت که : « جای تعجب است که اشخاصی که معمولاً «توتلر این» هستند در چنین مواردی کاری از دستشان ساخته نیست . »

چنانکه ملاحظه می شود بهانه رؤیا چیز بی اهمیتی است و جز در یک چیز شباهتی بین رؤیا و بهانه آن موجود نیست بهلاوه زمانی توانستیم رؤیای مزبور را تعبیر کنیم که آنرا با یکی از حوادث پیشین زندگی نایم ، که در حد خود همچنان بی اهمیت بود ولیکن قوه مخیله او اهمیت و اعتباری برای آن قایل میشد ، مقایسه کنیم . نایم در روزگار کودکی ، زمانی که نزد پدرش می زیست ، روزی همچنانکه نیمه خفته بسود ، لیوانی پر از آب را روی فرش واژگون کرده بود بنحوی که سیم تلفون خیس شده بود و زنگ مداوم آن پدرش را که خواب بود ، خشمگین کرده بود . زنگ مداوم و پشت سر هم مربوطست به خیس شدن بیش از اندازه سیمها که باعث اتصال میشد و زنگها نیز مرفر چکیدن چند قطره آبست . کلمه توتلر این به سه نحو قابل تعبیر و تفسیر است : توتلر به معنی قیمت است و در زبان عامیانه نیز به سینه زن اطلاق می شود ، کلمه این به معنی تمیز است و اگر آنرا به قسمت اول کلمه کب زیر تلفون وصل کنیم . کلمه کب زیر این حاصل می شود که به معنای « تمیز در اطاق است » : سگی که تربیت شده است در خانه تمیز باشد . و این یاد آور کف خیس اطاق است و بهلاوه با نام یکی از خویشان نایم قافیه می شود . (۱)

(۱) عین همین شیوه تجزیه و ترکیب هجاهای کلمات بهنگام بیداری نیز وسیله ایست برای اینکه با کلمات بازی یکنیم . کسی که نخستین بار این کتاب را خوانده و از آن انتقاد کرده بود ، به من خرده ای گرفت که دیگران هم چنین خرده ای بر من خواهند گرفت ، نایم اغلب اوقات بیش از اندازه با ذوق است ، راست است ، اما این ایراد موقعی بجا میشد که متوجه میبش نه نایم برای اینکه موقعی که بیدار هستم ، به با ذوق بودن مشهور نیستم و اگر رؤیای من چنین است ، این به من مربوط نیست بلکه به مقتضیاتی مربوط است که موجب بروز رؤیا شده است و این موضوع از طرف دیگر کاملاً به نظریه مربوط به آدم خنده آور و باصلاح بذله گو و اهل ذوق مربوطست . رؤیا حکایت از ذوق و ظرافت می کند ، برای اینکه مستقیم ترین و نزدیک ترین راه برای بیان فکر نهائی و اساسی بروی « او » بسته است بنابراین به اجبار از در شوخی و بذله گویی و ذوق و غیره در می آید . خواننده تا کنون متوجه شده است که رؤیاهای بیماران من تا اندازه ای حکایت از ذوق و تردستی در تجزیه و ترکیب هجاهای کلمات و معانی آنها می کند ، لااقل بهمان اندازه که رؤیاهای من می کند ، - خرده گیری هایی که درین مورد شده است مرا بر آن واداشته است که شیوه (تکنیک) کار شوخی و ریزه کاری های ذوقی را با کار رؤیا مقایسه کنم و در این باب کتابی بپردازم .

۴- در طی رؤیای دراز درهم برهمی که ظاهراً يك كشتی مأمور مراقبت دریا مرکز نقل آنرا تشکیل می دهد، نام ایستگاه اول هیرسینگ و نام ایستگاه بعدی فلیس گذاشته شده بود نام اخیر، اسم دوست برلنی منست که اغلب پدیدنش میرفته ام. اما کلمه هیرسینگ بشیوه نامهای دهکده های اطراف وین گذاشته شده است این نام ها اغلب به اینک ختم می شود ما نند هیرسینگ و لیتسینگ و مدلینگ (= مدلیتر یعنی خوشی، من با خوشی فروید،) این کلمه همچنین یاد آور لنت انگلیسی هیرسی (شایه) می باشد و به معنای بهتان، یعنی همان چیز است که پرده از روی رؤیا برمی دارد؛ باری شری خواندم که در طی آن سخن از آدم رذل تهمت زنی در میانست بنام دساگتزا تر گزاگتر. وقتی که هجای اخرا اینک را با اسم فلیس مقایسه کنیم، کلمه فلیسینگ بدست می آید که نام بندریست که برادر من بهنگام آمدن از انگلستان در آنجا از كشتی پیاده شده بود کلمه فلو شینگ در انگلیسی به معنای خجالت کشیدن و سرخ شدنست و بیمارانی را به یاد می آورد که در برابر دیگران یارای حرف زدن ندارند و سرخ می شوند و قلبشان می تپد و عرق بر پیشانی شان می نشیند. بهنگام وقوع این رؤیا چند تن ازین دسته بیماران را ملاحظه می کردم و بالاخره يك اثر تازه نوشته «ویشتر» در خصوص این بیماری روانی، نیز در من اثر نامطبوعی گذاشته بود.

۵- رؤیای دیگر من از دو قسمت مجزا از هم تشکیل شده است. قسمت اول کلمه اتودیداسکراس که بوضوح آنرا به یاد دارم و قسمت دوم نیز اشیای فکری است که چند روز پیش به ذهنم گذشته بوده است و در حد خود چندان مهم و قابل توجه نیست؛ «وقتی که موفق شدم پرفوسور. ن. را ببینم باو خواهم گفت که: «بیماری که درباره اش با شما مشورت گرفته بودم، همان نظوری که بفکر آن رسیده بود، فقط مبتلی به يك بیماری روانی است.» کلمه بی سابقه اتودیداسکر نه همان باید حاوی و منظر منابیی فشرده و متراکم شده، باشد بلکه باید حاوی منابیی باشد که انجهتی با این تسمیم که موجبات رضایت خاطر جناب پرفوسور. ن. را فراهم آورد، مربوط باشد.

به آسانی می توان کلمه مزبور را به اتود (= مؤلف) و اتودیداکت (= عالم لدنی و به مدرسه، نرفته) و لاسکر که به نام لاسال مربوط می شود، تجزیه کرد. از روی کلمات مزبور می توان رؤیا را تعبیر کرد. اندکی قبل از وقوع رؤیا چندین جلد کتاب از نویسنده معروف بنام ژ. ژ. د. اوید که دوست پرا در منست و بطوریکه شنبه ام بامن، هم شهری است، برای زنم آورده بودم و او شبی پس از مطالعه یکی ازین داستانهای کوتاه د. اوید از زندگانی جانکدا از یکی از قهرمانهای خوش قریحه ولی ساقطاو، سخن به میان آورد و گفت که بشدت تحت تأثیر آن قرار گرفته است آنوقت صحبت ما به بحث درباره استعدادهایی که در بچه های خودمان کشف می کردیم، کشیده شد. زنم که هنوز تحت تأثیر داستان مزبور بود، نگرانیهای خود را درین باب بامن در میان گذاشت ولیکن باو تسلی دادم که آموزش و پرورش این نوع خطرات را رفع می کند. شب هنگام فکر من در همان مسیر امتداد یافت و دلوپسی ها و نگرانی های زنم را در دل تأیید کردم و بسا چیزهای دیگر نیز بدان افزودم. کلمه ای که مؤلف داستان مزبور روزی در طی مباحثه ای در خصوص ازدواج با برادر من گفته بود، آن راه پنهانی را بمن نشان داد که ممکن است به تشکیل رؤیا منجر شده باشد؛ او گفته بود که خانمی که آشنایی نزدیکی با او داشتیم در برسلو ازدواج کرد و چون زمینه اصلی رؤیای من که موضوع سقوط مردی بسبب زن هست کلمه برسلو باعث شده که شاهد

مثال لاسکر و لاسال (۱) در رؤیای من داخل شود چه این دو نفر نمونه‌های برجسته‌ایست از برای این نفوذ شوم زن در مرد. می‌توان همه این حرفها را به این خلاصه کرد که «بجستجوی زن بروید». و این همان موضوعی است که بیک معنای دیگر مرا به یاد بردم الکساندر انداخت که هنوز اردواج نکرده است. متوجه هستم که کلمه الکس (او را چنین می‌نامیدم) تقریباً معکوس کلمه لاسکر است: لایدهمین باعث شده است که فکر من به برسلو گریز بندد. این شیوه بازی باعجاها و کلمات گذشته از آنچه گذشت معنای دیگری هم در بردارد آن آرزوی منست در مورد اینکه شاهد خوشبختی خانوادگی برادرم باشم. درحقیقت امیل زولا در کتاب اثر، یکی از داستانهای خود که بطور ضمنی از خوشبختی خانوادگی خود سخن به میان آورده است، خوبشتر را به نام ساندو معرفتی کرده است. هیچ امید نیست که بهنگام انتخاب این نام اسم اصلی خود را چنانکه، شیوه اغلب کودکانست، به آواز که معکوس کلمه زولا است، برگردانده باشد ولیکن چون آنرا بیش از اندازه نزدیک به اصل نام خود دید، این بود که هجای اول آن یعنی الف و لام را که در عین حال هجای اول الکساندر است به هجای ساند که هجای سوم آنست، مبدل ساخت. باری کلمه اتودیداسکر نیز که بخواب من آمده بشیوه مزبور ساخته و پرداخته شده است.

و اینک می‌پردازیم به بحث درباره این موضوع که چگونه این فکر که باید به پروفور ن. بگویم که بیمار مورد بحث ما مبتلی به بیماری روانیست، وارد رؤیای من شده است اندکی پیش از پایان سال، بیماری داشتم که کار تشخیص بیماری او برایم دشوار بود. ظاهراً مبتلی به یک بیماری سخت جسمانی بود مثلاً به اختلالی در نخاع شوکی، اما مطمئن نبودم. شاید اگر آنرا یکقسم بیماری روانی تشخیص می‌دادم، تمام مشکلات کار مرتفع میشد. اما بیمار هر نوع خاطره جنسی را صریحاً و بدون رودربایستی رد می‌کرد و من بدون چنین سوابقی نمی‌توانستم حکم به بیماری روانی او بکنم، در دغدغه بودم که پزشکی را که بغایت نزد من محترم و مشخص است، بکمک طلبیدم و تردید و دو دلی خود را با او در میان گذاشتم و او آنها را به جا تلّی کرد و گفت: «باز هم به مشاهدات خودتان ادامه بدهید، بالاخره متوجه خواهید شد که جز بیماری روانی نیست». چون می‌دانم در مورد ریشه و اساس بیماری‌های روانی با من همعقبه نیست، سکوت کردم ولیکن نا باوری خود را پنهان نکردم، چند روز بعد، صریحاً به بیمار گفتم که کاری از من در مورد او ساخته نیست و بهتر است سراغ پزشکی دیگری برود آنوقت، از دروغ گفتن خود معذرت خواست من متعجب شدم، ولی اوسخت خجل گردید و سرانجام آن ریشه جنسی را که از پی آن می‌گشتم بر من کشف کرد و توانستم بیماری او را یکقسم بیماری روانی-عصبی تشخیص بدهم. ازین ماجرای راضی و در عین حال شرم‌منده شدم چه لازم بود اعتراف کنم که همکاری روشن‌تر از من دیده بود. مصمم شدم به محض دیدار آینده با بگویم که حق با او بوده است و من در اشتباه بوده‌ام.

باری عین همین تصمیم را در خواب دیدم. اما موضوع اشتباه کردن من ظاهراً تحقق آرزو یا خواست غریبی است، با این وجود خواست منست؛ خواستم این بود که در امر ترسیدن محق نباشم، یعنی می‌خواستم زنم که فکر نهانی رؤیا، ترسهای او را به من نسبت داد است؛ اشتباه کرده

(۱) لاسکر از عواقب سیفیلیس «فاج عمومی» فوت شد و لاسال هم در دوتن از بین رفت.

باشد. موضوعی که در رؤیا، درقبال آن یا باید حق داشت و یا حق نداشت و بعبارت دیگر خاطی و اشتباه کار بود چندان با فکر نهانی رؤیای مورد بحث فرق فاحشی ندارد. این همان انتخاب اختلالات جسمی یا روانیست که به سبب زن و یا بعبارت بهتر، بسبب حیات جنسی حادث می شود مانند فلج عمومی یا هیستری و یا یک بیماری روانی - عصبی دیگر البته مر که لاسال را هم می توان بنحوی به این قسم بیماری روانی مربوط ساخت در رؤیای ساخته و پرداخته و کاملاً روشن و صریح مزبور اگر بدقت تعبیر و تفسیر شود نقش پر و فوسور. ن. تنها به مدد تشابه موارد و علاقه من به اشتباه و ارتباطاتش با پرسلو و خانواده دوست مشترکما که در آنجا شوهر کرده است، روشن نمی شود بلکه باز به چند حادثه جزوی که به مشورت ما مربوطست، توجه باید کرد، پروفوسور. ن. پس ازینکه با اندازه کافی در مورد بیمار صحبت کرده بودم به، زندگانی خصوصی من عطف توجهی کرده پرسیده بود: «حالا چند تا بچه دارید؟» «شش تا» - حرکتی حاکی از تحسین و تشویق کرد و ادامه داد: «پسر یا دختر؟» - «سه دختر و سه پسر، ثروت و افتخار من هستند.» - «بسیار خوب مواظب باشید، تربیت دخترها آسانست ولیکن تربیت پسرها بسیار مشکل است.» - من در مقابل گفتم که تا کنون ازین حیث با مشکلی روبرو نشده ام. مطمئناً ازین تشخیص ایشان در مورد آینده پسرانم بهمان اندازه دلننگ شدم که از تشخیص پیشتر ایشان در خصوص بیماری روحی بیمارم، پس این در تأثیر که از مشورت با ایشان عارض من شده بود چون مجاورم بود بهم مقدامی و وابسته شدم و با وارد کردن ماجرای بیماری روانی بیمار مورد بحث در رؤیا، در واقع آنرا جانین مذاکرات خودمان درباره تعلیم و تربیت کرده بودم، چه این موضوع تربیت بچه ها خیلی به فکر نهانی رؤیا نزدیکتر بود برای اینکه خیلی بیشتر با اشتغالات فکری زن که بعداً آنرا با من در میان گذاشت، جور درمی آمد بدین قرار ترسم ازینکه مبدا نظرات پروفوسور. ن. در خصوص مشکلات تربیتی پسران من صحت داشته باشد وارد محتوی رؤیا شده و پشت تجسم آرزو یا خواست من پنهان گشته بوده است: آرزوی اینکه در داشتن چنین ترس هایی محقق نباشم. همین اندیشه، بکار نمایانند دو وجه انتخاب سابق الذکر آمده است.

۶- مارسینوسکی رؤیای زیر را برایم نقل کرد: «امروز صبح میان خواب و بیداری خوابی دیدم که ترا کم کلمه ای زیبایی در آن وجود داشت. در طی قطعات متعدد رؤیایی که بزرگم می توان آنها را به یاد آورد، با کلمه ای روبرو شدم که نصف آن چاپ و نصف دیگرش نوشته شده بود و آن کلمه ارتسفیلیش بود و به عبارتی تعلق داشت که استثنائاً در خاطر من مانده است: در تأثیرات جنسی ارتسفیلیش تأثیر می کنند. بلافاصله پی بردم که معنای این کلمه در عبارت مزبور همان کلمه ارتسهیریش (= بنحوی تربیتی) است و از طرفی هم کاملاً یقین نداشتم که ارتسفیلیش نبوده باشد. درین حین و بیین ذهنم متوجه کلمه سیفیلیس شد و در همان حالت خواب با این فکر افتادم که بیین چگونه این کلمه به ذهنم راه یافته است و حال آنکه بهیچوجه به من و بکارم ربطی نداشت. اما کلمه ارتسا هلیشه (= در حال تریف یا تشریح) هم وجود حرف e را توجیه کرد و هم انگیزه و موجب رؤیا را زیرا، شب پیش خدمتکار خانه از من درباره مساله فاحشگی سؤال کرده بود. و من به این نیت که بنحوی «تربیتی» (ارتسهیریش) در حساسیت جنسی او تأثیر کنم، پس از اینکه اندکی درباره این موضوع با او صحبت کردم، سرانجام کتاب هسه را به عنوان درباره فاحشگی با و دادم تا شاید در حساسیت نا پخته او مؤثر افتد. این حادثه به من فهماند

که نباید کلمه سیفیلیس را به معنای لغوی آن در نظر گرفت بلکه باید به معنای زهر و یا چیزی که با حیات جنسی مربوط است، تلقی کرد. بنا برین معنای جمله سابق الذکر روشن و منطقی می شود: بنا به حکایت «ارتساها لونگه» من در حیات جنسی خدمتکار «ارتسهیرین»، خود مان بنحوی تربیتی «ارتسهیریش» تأثیر کردم و بیمناکم که مبدا این برای او سهمی بوده باشد. (۱)

تشکیل کلمات در رؤیا بسیار شبیه تشکیل کلمات در ذهن مبتلی به بیماری پارانوئاست و در بیماران هیستریکی و وسواسی نیز چنین کلمه سازی دیده می شود، بنا به همین ارتباط است که رؤیا و بیماریهای روانی همین منت دوران کودکی هستند. زیرا آنچه گاهی با کلمات، مانند اشیاء رفتار می کند و به عبارت دیگر شیوه های نوی برای گفتار پیدا می کند و یا از راههای ساختمانی برای ساختن کلمات استفاده می کند به مدد تجزیه و تحلیل کلمات فاقد معنی در رؤیا، می توان در خصوص کار تراکم به تحقیق پرداخت و از مثال های اندکی که درین مبحث بدان استناد شده است نباید چنین نتیجه گرفت که کار تراکم بندرت انجام می گیرد. بلکه برعکس بسیار فراوانست ولیکن چون تعبیر رؤیا زمانی انجام می گیرد که معالجه ای از طریق روانکاو در میان باشد، این است که مثال های متعددی بدست نمی آید و تجزیه تحلیل آن نیز معمولاً فقط برای متخصصان مفهوم است. (مثلاً مراجعه کنید به یکی از رؤیا های ل. و. کار پینسکا که در مجله بین المللی روانکاو جلد دوم سال ۱۹۱۴ چاپ شده است) درین رؤیا با کلمه «لونیکنوم الوی» روبرو می شویم، این نکته نیز گفتنی است که گاهی ممکن است کلمه ای در رؤیا جلوه کند که دارای معنای خاصی باشد ولیکن بدان معنی استعمال نشود و در واقع حاوی چندین معنای خاص سوای معنای خود باشد البته آنوقت در حکم کلمات فاقد معنا خواهد بود. چنین است وضع کلمه «هقوئه» یا نوع در رؤیای پسری ده ساله (نقل از و. تاوسک) کلمه «پالا» در رؤیای مزبور به معنای اندامهای جنسی زن و کلمه «مقوله ای» به معنای شاییدن است.

وقتی که سخنرانیهای به معنای خاص خود و مشخص از افکار نهانی رؤیادرو با جلوه می کند، در حقیقت چیزی جز خاطرات سخنرانیهای واقعی نیست و حتی ممکن است کلمات همان کلمات واقعی و یا با مختصر تغییری ظاهر شده باشند و نیز دور نیست کلماتی که در سخنرانیهای رؤیایی بکار می رود ترکیبی از چندین خاطره سخنرانی باشد؛ درین صورت بیشتر با کلماتی در رؤیا روبرو خواهیم شد که میانه تمام سخنرانیها مشترک بوده است ولی معنای آن ممکن است مبهم و یا کم و بیش دگرگون شده باشد. وغالباً با بروز سخنرانی در رؤیا حادثه ای که علت وقوع آن بوده است، در ذهن احیاء میشود. (۲)

(۱) این کلمات بسیار با هم شبیه هستند و دو کلمه از آن فقط در داشتن یا نداشتن حرف

از هم فرق دارند

۲- تنها مستثنایی که درین زمینه با آن مواجه شدم در مورد یک نفر جوان وسواسی بود که عقلش بهیچوجه عیب نکرده بود و سخنرانیهای که در رؤیاهای ظاهر میشد برخلاف معمول مسیوق به سابقه ای نبود ولیکن کاملاً به وسواسش مربوط بود که که روز پیش از وقوع رؤیا بنحود دیگری جلوه گری و خود نمایی می کرده است.

۴ - عمل جابجا شدن

در طی بحث خود در مورد عمل تراکم و ذکر امثله ای درین مورد، متوجه شدیم که عناصر ظاهراً مهم و اساسی؛ در فکر نهانی رؤیا نقش چندان مهمی ندارند و برعکس، آنچه که واقعاً در فکر نهانی رؤیا نقش بسیار مهم و معین کننده ای را ایفا کرده است، گاهی بهیچوجه در آن خودتمایی نمی کند و نقطه «ثقل» رؤیا طوری پیگری معین می شود و محتوی آن دورادور عناصری سواى فکر نهانی رؤیا می گردد. بدین قرار در رؤیای مونوگرافی گیاهی، نقطه ثقل بالمراسه همان کلمه «گیاهی» است و حال آنکه فکر نهانی رؤیا گرداگرد مشکلات و کشمکشهای بین همکاران و بعد در این مطلب که من پیش از اندازه به تفننات خود می پردازم، چرخ می زند، بهر تقدیر در تمام این امور جابجایی برای عنصر گیاهی، به چشم نمی خورد، مگر اینکه ازین جهت که چون هیچگاه به طیب خاطر به گیاه شناسی توجه نکرده ام، بدلیل تضاد و تناظر فاحشی که با علاقه من به تفنن دارد، در رؤیا مطرح شده باشد: در رؤیای بیمار من درباره ساق و موضوع بالارفتن و پائین آمدن و بالا بودن و پائین بودن، ظاهراً نقطه ثقل رؤیا می نماید و حال آنکه فکر نهانی رؤیا مربوطست به عطری که از مرادوات جنسی یا افراد طبقات پائین، متوجه شخص می شود، لذا فقط یکی از عناصر فکر نهانی رؤیا وارد محتوی رؤیا شده و به نحو خارق العاده ای بسط یافته است. نیز در رؤیای سومک های طلایی که در اصل دور مناسبات فیما بین مرادوات جنسی و سببیت می چرخد، درست است که سخنی از موضوع سببیت در آن مطرح می شود ولیکن فرقی با اصل مطلب که فکر نهانی رؤیا باشد زیاد است و اصل ربطی با موضوعات جنسی ندارد و چون از موضوع اصلی خود مجزا شده؛ با ظاهری کاملاً متفاوت جلوه کرده است. چنین است در مورد رؤیای عمو که ریش بور نقطه ثقل آن بنظر می رسد و ظاهراً نیز بهیچوجه با میل به بزرگی و عظمت که بزم ما ریشه فکر نهانی این رؤیاست، مربوط نیست. از بررسی چنین رؤیاهایی ذهن ما متوجه عمل جابجا شدن می شود. در عوض رؤیای تزریق ایرما به ما نشان می دهد که عناصر گوناگون ممکن است در پاره ای از موارد در محتوی رؤیا، همان جا و مقامی را حفظ کنند که در فکر نهانی رؤیا داشت. این ارتباط جدید و بظاهر بوالهوسانه میان فکر رؤیا و محتوی آن در وهله نخست باعث حیرت ما می شود. هنگامی که فلان سیر روانی زنده گانی متعارف و طبیعی، تجسمی را به ما نشان می دهد که بدلیل برجستگی، از لحاظ خود آگاهی واجد شدت وحدت ویژه ای شده است، تصور می کنیم که تجسم پروژمند مزبور چون تظاهر کرده است، دارای ارزش روانی خاصی است و مفید فایده ای می باشد. ولی باید قبول کرد که ارزش عناصر مختلفه در فکر رؤیا، بهنگام تشکیل رؤیا دوام نمی آورد و نیک می دانیم که کدام عناصر اساسی است و علم ما به این موضوع بیواسطه است و نیازی به احتیاج ندارد. پاری، بهنگام تشکیل رؤیا، عناصر اساسی مزبور را می توان به منزله عناصری تلقی کرد که ارزش چندانی ندارد و عناصر دیگری که در فکر رؤیا واقعاً اهمیت و اعتبار دارند، جانشین آنها می شوند. در آغاز چنین بنظر می رسد که شدت روانی (۱) تجسمات گوناگون از لحاظ رؤیا بهیچوجه مهم و معتبر نیست و فقط انتخاب بیش و کم پیچیده عناصر آن برایش مطرح است لذا می توان فرض

(۱) البته میان شدت، ارزش و فایده روانی فلان تجسم و شدت حسی یعنی شدت شئی مورد

تجسم فرقی هست.

کرد: آنچه در رؤیا جلوه می‌کند، همان چیزی نیست که در فکر رؤیا مهم و معتبر بوده است بلکه آن چیز است که اغلب در آن تکرار شده است. این فرضیه بهیچ روی مشکل ما را حل نمی‌کند زیرا مشکل بتوان پذیرفت که این دو عامل یعنی تکرار از یکطرف و ارزش خاص عناصر از طرف دیگر بهنگام انتخاب عناصر رؤیا در دو جهت مختلف عمل کنند بلکه بنظر می‌رسد که مهمترین تجسمات در فکر رؤیا، همان تجسماتی باشند که اغلب اوقات در فکر رؤیا جلوه می‌کنند چون که افکار مختلفه رؤیا باید از آنجا - که به مثابه يك مرکز مشترکست - به اطراف منتشر گردند. با اینهمه رؤیا هم می‌تواند این عناصر را که به يك تکیه گاه مستحکم مجهز است و از هر سمتی پستی می‌شود، به عقب براند و عناصر دیگری را که ازین جنبه اخیر بی بهره‌اند، در بر بگیرد.

برای حل و فصل این مشکل از اندیشه دیگری استمداد باید کرد که بهنگام بررسی چگونگی تسجیل چند جانبه محتوی رؤیا جلوه کرده بود. شاید خواننده تاکنون تصور کرده باشد که این نوع تسجیل چند جانبه يك کشف بسیار مهم نبوده و چیز معلوم و مکتوفی بوده است. و بگوید که تجزیه و تحلیل از عناصر رؤیا آغاز می‌کند و هر آنچه را که بتوان بدان مربوط دانست در بر می‌گیرد. پس اکنون چندان تعجب آور نیست که در مجموع اموری که ازین راه بدست می‌آید، همین عناصر دوباره‌ای پیدا شوند. من نمی‌توانم این ایراد را به این شکل بپذیرم اما تذکری خواهم داد که از پاره‌ای جهات شبیه آنست. از میان افکاری که با تجزیه و تحلیل رؤیا کشف می‌کنیم، پاره‌ای از آنها باندازه کافی از هسته مرکزی رؤیا بدورند و در حکم تحریفهای ماهرانه و بجا می‌نمایند و به آسانی می‌توان آشکار ساخت که علت حضور آنها در رؤیا کدامست یعنی این افکار تحریفی و ظاهراً بیگانه و خارج از متن، نمودار رابطه‌ای (غالباً زورکی و غیرطبیعی) است میان محتوی فکر و رؤیا. اگر این عناصر را تجزیه و تحلیل حذف کنیم، نه همان دیگر آن تسجیل چند جانبه در کار نخواهد بود بلکه آنوقت حتی گاهی يك تسجیل کافی هم نخواهیم داشت. پس آنوقت باید نتیجه بگیریم که آن تسجیل چند جانبه‌ای که در واقع کار انتخاب رؤیا را معین می‌سازد، همیشه عامل اولی تکوین و تشکیل رؤیا نیست، بلکه غالباً نتیجه ثانوی قوه‌ای روانی است که هنوز ناشناخته مانده است. با این وجود باید ورود عناصر مختلف را به محوطه رؤیا بازرسی می‌کند، چه در مواردی هم که مستقیماً درین عناصر تجلی نمی‌کند، به مدد تجزیه و تحلیل می‌توان اثرات متعدد و متنوع آنرا باز شناخت.

ازینقرار پس می‌توان گفت که در رؤیا قوه‌ای روانی تجلی می‌کند که از سویی از شدت عناصر راجد ارزش عالی می‌کاهد و از سویی دیگر در بر تو آن تسجیل چند جانبه، به عناصر نسبتاً نامعتبر ارزشی بزرگتر می‌بخشد بنحوی که بتوانند وارد محتوی رؤیا شوند، ازینجا اختلاف بین محتوی و فکر رؤیا آشکار می‌شود، بدین نحو که بهنگام تکوین و تشکیل رؤیا، بار روانی عناصر مختلفه آن، دستخوش عمل نقل و انتقال و جابجایی میشود این جریان، بخش اساسی کار رؤیاست. و می‌توان آنرا به جریان جابجایی موسوم ساخت. جابجایی و تراکم از اهم اعمالیست که هیئت و صورت ظاهر رؤیاهای خود را بدان میدوینیم.

آن نیروی روانی که اثراتش بدین نحو در عمل جابجایی تجلی می‌کند، به آسانی باز

شناخته می‌شود. در سایه این عمل جابجایی، محتوی رؤیا چیزی کاملاً متفاوت با اصل و ریشه فکر نهانی رؤیا که همان آرزوی ناخودآگاهانه است، از آب درمی‌آید و در واقع جلوه همان آرزوست منتهی با لباس مبذل و عناصری جابجا شده. باری درصحنای پیشین از جابجایی و تبدیل لباس سخن گفته‌ایم و می‌دانیم که این کار سانسور است. بنابراین جابجایی یکی از شیوه‌های اساسی تبدیل لباس است زیرا آن کسی مجرم است که جرم به نقهش است. در فصول آینده نقش و سلسله مراتب این عوامل مختلفه جابجایی، تراکم و تسجیل چند جانبه را بررسی خواهیم کرد. در اینجا به ذکر این نکته بسنده کنیم که شرط دیگری هم برای عناصری که می‌توانند در رؤیا جلوه کنند وجود دارد: و آن اینست که باید از چنگ سانسور بدر رفته باشند. اما این را از همین اکنون باید بدانیم که عمل جابجایی موضوعی مسلم است و لازم است که سخت بدان توجه کنیم.

۴- شیوه‌های نمایشی رؤیا

اکنون روشن شده است که عمل تراکم و جابجایی دو عامل اساسی هستند که محتوی ناپیدای رؤیا را به محتوی پیدای آن مبذل می‌سازند. اگر دنباله این پژوهش و تحقیق را بگیریم به دو عامل اساسی و مهم دیگر می‌رسیم که در امر انتخاب مصالح رؤیا نفوذی انکار ناپذیر و مسلم دارند. اما در آغاز، هر چند که چنین بنماید که در نیمه راه توقف می‌کنیم، دلم می‌خواهد نگاهی به موضوع تعبیر رؤیا بیندازم. تا اندازه‌ای می‌دانم که روشن ترین و قاطع ترین شیوه استدلال کدام است یعنی باید رؤیایی را بعنوان نمونه انتخاب کرد و به تغییر آن، پرداخت و بسطش داد (چنانکه در مورد رؤیای مربوط به تزدیق به ایرما انجام داده‌ام) آنوقت افکار مکشوفه را بهم در آمیخت و دوباره رؤیا را از نو ساخت، چه آنوقت کار تجزیه با ترکیب کامل خواهد شد. من غالباً این شیوه را برای اطلاع خود بکار زده‌ام، اما در اینجا چنین قصدی ندارم برای اینکه، چنانکه تصورش برای همه آسان است، نمی‌توانم با این بی‌حاصلگی از مصالح روانی لازم برای این استدلال استفاده کنم. این ملاحظات مانع از تجزیه و تحلیل رؤیا نیست چه ممکن است این کار نا کامل بماند ولی تمام ارزش خود را حفظ کند و همان کافیست که اندکی ما را در شناخت تار و پود رؤیا به پیش براند. اما کار ترکیب برای آنکه قانع کننده باشد، باید کامل باشد. من فقط می‌توانم رؤیاهای اشخاص را در اینجا تجزیه و تحلیل کنم که خوانندگان بهیچوجه آنها را نشناسند و چون با توجه به این کار، به رؤیاهای بیماران، مبتلایان به بیماریهای عصبی خودم، دسترسی ندارم؛ پس باید باز سر کنم تا در صحنای آینده اندکی بیشتر در خصوص نفسانیات مبتلایان به بیماریهای عصبی بحث کنم تا آنکه به موضوع مورد بحث در اینجا مربوط شود. (۱)

کوشش‌های من برای اینکه رؤیایی را از راه ترکیب و با استفاده از افکاری که بهنگام تعبیر بدست آمده است، دوباره بنا کنم، به من آموخت که عناصری که از این راه (از تعبیر) بدست می‌آید، واجد ارزش مساوی و یکسان نیستند. افکار اساسی رؤیا که در واقع همان رؤیا می‌شود اگر سانسوری بهیچ‌روی وجود نمی‌داشت؛ قسمتی از آن را تشکیل می‌دهند. معمولاً به سایر قسمتها چندان توجهی نمی‌شود و یقیناً هم نداریم که درین قسمتهای اخیر اندیشه‌هایی که اندکی دیر تر پدید آمده

(۱) - یسار انتشار چاپ اول این کتاب تجزیه و ترکیب کامل دور رؤیا را بدست داد و کاملترین تعبیر رؤیایی نسبتاً دراز، تعبیر است که رانک بدست داده است.

و به حوادثی که پس از رؤیا یعنی در فاصله رؤیا و تعبیر آن پدید آمده است، مربوط می گردد، یافته نشود. در اینجا باید همه ارتباطهایی را که از محتوی پیدای رؤیا بسوی افکارنا پیدای آن رهنمون می شود، و همچنین همه تداعی معانی های حاصل از تفران و تشابه را که بوقت کار تعبیر؛ ارتباط های مزبور را به ما می نمایانند، مرتب و منظم ساخت. اکنون فقط به افکار اساسی رؤیا می پردازیم. این افکار عموماً بصورت عقده ای از افکار و خاطرات ظاهر می شود که بنحوی بسیار پیچیده و درهم و برهم ساخته و پرداخته شده اند و واجد تمام خصایص و جنبه های اندیشه هایی هستند که بهنگام بیداری آنرا دنبال می کنیم. غالباً با نوعی از تشمع افکار که از مراکز متعدد منعکس میشود، سروکار پیدا می کنیم، اما حتی این نوع افکار هم دارای نقاط تماس هستند، تقریباً فکری که بوضوح به سمتی هدایت می شود؛ همواره در کنار خود واجد فکریست که به سمت مقابل هدایت می گردد و رابطه آنها به سبب تداعی از راه تضاد است.

قسمتهای گوناگون این ساختمان نسبت بهم واجد متنوع ترین روابط منطقی هستند. افکاری هستند که در ردیف اول قرار دارند و افکاری که در ردیف دوم واقع اند، گریزها و توضیحات و شرایط و اثبات ها و انکارهایی وجود دارد. این پرسش پیش می آید که این روابط منطقی که در وهله نخست موجد استخوان بندی ساختمان مزبور شده است، آنگاه که همه این توده افکار دستخوش فشار عوامل آماده کننده رؤیا می شود و عناصر آن باره باره و پیچ در پیچ گشته و مانند تکه های نرم یخ بهم می پیوندند، چه می شوند. بالاخره باید فهمید که بین «وقتی که» و «برای اینکه»، و «همانطور» و «هر چند که»، و «این یا آن ها» و سایر ادات ربط و عطف که بدون وجود آنها جمله یا سخنی برای ما قابل فهمیدن نیست، در رؤیا به چه صورتی درمی آیند؟ نخست باید گفت که رویا بهیچوجه وسیله ای برای جانشین کردن این روابط منطقی فیما بین افکار مرکب کننده خود ندارد و این ادات ربط و عطف را همانجا می کند و به کار به عمل آوردن محتوی حقیقی افکار رؤیا می پردازد و این کار تعبیر است تا روابطی را که درین حیطه و بیس حذف شده است، برقرار سازد.

این نقص بیانی در رساندن افکار، به ماهیت آن قسمت از عناصر روانی که رؤیا از آن بهره می گیرد، مربوط است. چنانکه نقاشی و حجاری در مقایسه با شعر، وضعی مشابه دارند بدین معنی که در مورد آنها نیز نقصانی که در بیان و رساندن فکریا حالتی حادث می شود، مربوط است به ماهیت و جنس مواد مورد استعمال. در سابق، زمانی که نقاشی هنوز قوانینی برای بیان مخصوص خود پیدا نکرده بود، نقاش روی دهان اشخاصی که صورت آنها را نقاشی می کرد، نواری می گذاشت و روی آن سخنانی را که از همانند آن بهمدد خط و رنگه نومید شده بود، می نوشت.

شاید بهمن خرد بگیرد که رؤیا بهیچوجه در نشان دادن این روابط منطقی فروگذار نمی کند و رؤیاهایی وجود دارد که پیچیده ترین اعمال ذهنی در آن انجام می گیرد یعنی با عقیدتی به اثبات می رسد و یارده میشود و صناعات فکری و لفظی در آن به چشم می خورد و شیوه تشبیه و مقایسه ویژه هنگام بیداری در آن دیده میشود، اما درین مورد هم باز فریب ظاهر را می خوریم زیرا وقتی که رؤیاهای مزبور را تعبیر می کنیم، متوجه می شویم که این چیزها در حکم مصالح رؤیاست و نه نشانه وقوع یک کار ذهنی در رؤیا، در واقع آنچه را که فکر کاذب رؤیا برای ما

فراهم می آورد. همان افکاری هستند که سوچند و یا شده اند، یعنی محتوی آنها در روابط متقابل. شان باهم روابطی که حقیقتاً تمام فکر را تشکیل میدهند. نمونه ای از این مقوله بدست خواهم داد بهر تقدیر مشاهده این موضوع آسانست که تمام سخنرانیهای که در رؤیا جلوه می کنند و بالعکس را به سخنرانی هستند، چیزی جز جلوه ثانوی همان سخنرانی های نیست که بهنگام بیداری انجام گرفته و در حافظه مانده است. منتهی با اندکی تغییر و گاهی هم مینا و بدون کم و زیاد، سخنرانی معمولاً فقط اشاره ای است به حادثه ای که در فکر رؤیا وجود دارد و حال آنکه معنای رؤیا کاملاً چیز دیگریست.

با اینهمه این نکته ها را نیز می پذیرم که می توان در تشکیل رؤیا جلوه ای از یک کار فکری انتقادی تمیز داد و من نیز اندکی بعد نفوذ و تأثیر آن را آشکار خواهم کرد و آنوقت روشن خواهد شد که این کار فکری هیچوجه انگیزه اش فکر رؤیا نیست بلکه خود رؤیاست که به اعتباری تازه پایان رسیده است.

بنابراین مشاهده می کنیم که روابط منطقی فیما بین افکار رؤیا مخصوصاً در رؤیا جلوه نمی کنند. وقتی که در مثل، تناقضی در رؤیا ملاحظه کنیم، این ممکن است تناقض نیست به رؤیا و یا تناقضی در محتوی یکی از افکار رؤیا باشد یعنی این تناقض را نمی توان تناقضی میان افکار رؤیا تلقی کرد مگر بطور غیر مستقیم.

اما همان شیوه ای که نقاش سرانجام برای بیان خصوصیات و نیات اشخاص تصاویر خود (محبت، تهدید، اختطاف و غیره...) وسیله ای بجز نواهای سابق الذکر پیدا کرد، رؤیا هم سرانجام موفق می شود که چند تا از این روابط منطقی موجود فیما بین افکار خود را با تغییر مناسبی که در شیوه نمایش آنها بکار خواهد زد، برجسته بنماید نیز می توان مشاهده کرد که رؤیا های مختلف از این حیث کاملاً از هم فرق دارند، درمدهای از آنها هیچوجه ساختمان منطقی مورد توجه نیست و در مدهای غیر برعکس، آنجا که بشود برای رساندن و نمایاندن آن کوشش میشود. رؤیا کمابیش از اصل موضوع خود دور می افتد. در مورد ساختمان ناسوتی فکر رؤیا هم، زمانی که ساختمان از این نوع در ناخود آگاهی وجود داشته باشد (مثلاً در رؤیای تزریق به ایرما) وضع بهمین منوال است.

حالی که کوشش تا به ترتیب وسایلی را که رؤیا برای نشان دادن روابط بطرز بود از آن بهره می گیرد، در اینجا باز نمایم.

نخست آنکه رؤیا روابطی را بیان می کند که به یقین فیما بین همه قسمتهای فکر آن وجود دارد و شیوه اش درین بیان آنست که این عناصر را بصورت یک چیز واحد و کل مرکب از اجزاء در آورد یعنی یا بصورت یک تابلو یا بصورت سلسله ای از حوادث، روابط منطقی را تقریباً همزمان و همقارن هم جلوه می دهد. درست مثل نقاشی که همه فلاسفه و شاعران را در دست کتب آتن یا پارناکس مجتمع می سازد و حال آنکه اینان هیچگاه خود را در چنین شرایطی نیافته اند و فقط از لحاظ فکری شباهتی بدین قسم دارند.

رؤیا، حتی در جزئیات نیز باین شکل تصویر می سازد و نمایش می دهد، و هر بار که دو عنصر را کنار هم می گذارد، این بدان معنی است که میان آنچه در فکر رؤیا باین دو عنصر مربوط می شود، رابطه ای مخصوصاً محکم وجود دارد. چنین است در مورد ما، (آب)

نشانه يك هجای واحد است و اگر میان (آ) و (ب) آب، فاصله‌ای باشد، نشانه آنست که (آ) واپسین حرف يك کلمه و (ب) نخستین حرف کلمه‌ای دیگر است. بدین ترتیب رؤیا عناصر نامشخص و کاملاً ناهم‌آهنگ را بهم گرد نمی‌آورد بلکه عناصری را گرد هم می‌آورد که در فکر رؤیا، به شدت باهم مربوط بودند. روابط علیت نیز در رؤیا، بدوشیوه که در اصل شیوه‌ای واحد است، جلوه می‌کند. هنگامی که فکر رؤیا اینست که: چون چنین است، چنان خواهد شد، جمله فرعی بعنوان پیش‌درآمد رؤیا ظاهر می‌شود و جمله اصلی سپس بعنوان اصل رؤیا بدان افزوده می‌گردد. اگر عبارت من درست است، توالی زمانی هم ممکن است و از گون شود یعنی جمله اصلی همواره مربوط است به گسترش یافته‌ترین قسمت رؤیا.

نمونه خوب نمایش موضوع علیت در رؤیا، رؤیایی است که روزی یکی از بیماران در اختیام گذاشت و من در صحیف آینده رؤیای مزبور را کاملاً نقل خواهم کرد: این رؤیا از پیش درآمدی کوتاه و يك رؤیای اصلی دراز اما منسجم تشکیل میشد و می‌توان آنرا به «درمیان گل‌ها» موسوم ساخت.

پیش درآمد چنین جلوه می‌کند. نایم برای اینکه به دو نفر خدمتکار چیزی بگوید، به آشپزخانه می‌رود و چون می‌بیند که هنوز سوپ خود را تهیه نکرده‌اند به آنها غر می‌زند. درین هنگام چشمش به توده‌ای از وسایل آشپزی می‌خورد که آنها را روی زمین چیده بودند تا خشک شود. دو نفر خدمتکار بطرف آب می‌روند. برای اینکه باید بطرف یکنوع رودخانه‌ای که تاخانه و دست کم تاحیاط آن بالا می‌آمد، پایین بروند.

آنکه رؤیای اصلی سر می‌رسد و بدین شیوه آغاز می‌کند: نایم از خیلی بالا به وسط هوای به اشکال عجیب و غریب پایین می‌آید و ازین خوشحالیست که پیراهنش درین گیرودار به جایی گیر نکرد و قلاب نشد و غیره. پیش درآمد رؤیا نشانی از خانه پدری این خانم نایم دارد و بارها از زبان مادرش این کلمات را در آشپزخانه شنیده بود و موضوع پشته شدن افرادهای آشپزخانه نیز از منازعه کوچک و افراد آشپزخانه و فروشی که در طبقه پایین خانه آنها واقع بود، سرچشمه می‌گیرد. قسمت دوم رؤیا حاوی اشاره ایست به پدر نایم که خیلی سربسرمستعدمان می‌گذاشت و در طی طنین آب-خانه آنها در کنار رودخانه‌ای واقع بود. به یک بیماری کشنده گرفتار گردید. پس فکری که در پشت این نخستین قسمت رؤیا پنهان شده عبارتست از: «برای اینکه درین خانه بدنیا آمدم و در آن بامقتضیات چنین مبتذل و ناگواری رو برو شده‌ام... رؤیای اصلی هم همین افکار را از سر می‌گیرد و در ضمن به انجام رساندن آرزویی، شکلی تازه بدانها می‌بخشد: «از اشراف هستم». پس معنایش این است که: «زندگیم اینطور است برای اینکه اجداد من فرومایه و پینوا بودند.

البته تقسیم رؤیا به دو بخش نامساوی بنظر نمی‌رسد که همواره نماینده يك رابطه علت و معلولی میان افکار این بخش باشد. غالباً بنظر می‌رسد عناصر واحدی که از دیدگاه‌های مختلف ساخته و پرداخته شده‌اند، در هر دو بخش رؤیا جلوه می‌کنند و این موضوع درباره آن سلسله از رؤیاهایی صادقست که در عرض يك شب روی میدهند و کار با انزال پایان می‌پذیرد و نیاز جسمی بنحوی تدریجی و بیش از پیش روش بیان می‌شود. همچنین ممکن است پیش بیاید

یا

خواهشمندیم يك چشم را ببینید .

چیزی را که عادت دارم اینطور بنویسم :

خواهشمندیم چشمها

را ببینید

يك چشم

هر کدام ازین دستورها واجد معنای مخصوصی است و کار تعبیر را بر اههای گوناگون رهبری می کند. من با توجه به عقاید پدرم این تشریفات را ساده گرفته بودم و عده ای از افراد خانواده بر من خرده گرفته بودند و گفته بودند که مردم چه خواهند گفت و تهیبر آلمانی: بستن يك گوش، (به معنای چشم پوشی) از اینجا ناشی می شود. «یعنی بحرف مردم گوش نکنید». در اینجا دیگر فهم علت وجودی کلمه «یا» بکلی آسانست. چه رؤیا نتوانسته است کلمه ای بیاید که این هر دو فکر را یکجا برساند، روی این اصل حتی در محتوی آن هم این دو اندیشه اصلی تازه از هم جدا آمده اند (۱)

گاه پیش می آید انتخابی که رساندن و نمایاندنش دشوار است؛ با تقسیم رؤیا به دو بخش مساوی و هم ادز، بیان شود .

شیوه ای که رؤیا در بیان مقولات تضاد و تناقض دارد واقعاً جالبست زیرا این ها را بیان نمی کند، تو گویی از وجود کلمه «نه» آگاه نیست بلکه درین ماهر است که چیزهای مباین و متناقض را یکجا جمع کند و بصورت يك چیز واحد نشان دهد و اغلب نیز عنصری غیر مشخص را بوسیله عنصر ضدو مباین آن نشان می دهد بنحوی که نمی توان دانست آیا فلان عنصر رؤیا که رنکی از تباین و تناقض دارد، نمودار محتوی مثبت یا منفی در فکر رؤیاست یا نه (۲) در یکی از رؤیاهایی که از آن صحبت داشته ایم، رؤیایی که قسمت اول آن را تعبیر کرده ایم: «برای اینکه اصیل نیستم» خانم نایم از وسط موانع پایین می آید و شاخه ای پر گل به دست می گیرد. چون وی درین هنگام به فرشته ای می اندیشد که بهنگام ابلاغ پیام خداوند به هریم، يك شاخه گل سوسن برای او برده است (اسم خود او هم هریم است) و همچنین به دوشیز گانی که برای بر گزار کردن جشن سخدا، بالباس سید از خیا با نه ای مستور از شاخه های سبزی گذرند، شاخه پر گل رؤیا، بی گمان همان نشانه و کنایه ای از عصمت و بیگناهی در امور جنسی است. اما این شاخه با گل های سرخی پوشیده شده است که ظاهراً باید کاملیا باشد نیز چنانکه از رؤیای مزبور

(۱) این جدایی و دو تایی در زبان فرانسه (نیز بزبان فارسی م.) جلوه نمی کند برای

اینکه درین زبان عبارت «چشمتان را ببینید» نیز به معنای چشم پوشی نماید است .

(۲) در یکی از کارهای ا. ا. بل موضوع شکفت آوری دیدم البته از لحاظ من اما سایر زبان شناسان

آن را تایید و تصدیق کردند و آن موضوع اینست که زبانهای بدوی ازین لحاظ مثل رؤیا هستند یعنی در آغاز برای بیان دو جنبه متضاد از يك سلسله اوصاف یا اعمال جز يك کلمه ندارند (مانند قوی، ضعیف، پیر، جوان، دور، نزدیک، متصل، منقطع) و کلمات مخصوص برای بیان متضادها اندکی بعد، آنهم با تغییرات نامحسوسی در همان کلمات نخستین، ظاهر شده است ابل اظهار میدارد که این موضوع در مورد زبان قدیم مصری مسلماً صادقست و اشاره هم می کند که می توان آثاری از آن در اسنسه سامی و هند و اروپایی پیدا کرد .

برمی آید. در پایان مسیر، قسمتی ازین گل‌ها پرپر می‌شود. همچنین اشارات نسبتاً روشنی به ادوار بی‌نمازی و قاعدگی درین رؤیا وجود دارد؛ ازین‌تراد همین شاخه گل که به منزله شاخه سوسن و تقریباً توسط دختر بیگناهی آورده شده است، حاوی اشاره است به خانم گاهلیا که، چنانکه می‌دانیم، همواره يك گل کاملیای سفید باخود داشت، اما در این هنگام، و هنگام قاعدگی، آنرا با يك کاملیای سرخ عوض می‌کرد. همین شاخه گل (که در کتاب حمایت زن آسیا بیان اثر گوته به گل مریم‌عذرا، موسوم شده است) با توجه بدانچه گذشت، هم‌نشانه بیگناهی و عصمت است و هم برعکس. درین رؤیا که سعادت گذراندن زندگی بدون لکه بدنامی در آن بیان شده است، جایجا با فکر مخالف آن روبرو می‌شویم (مثلاً وقتی که گل‌ها پرپر می‌شود): نايم بیگناهم نیست، مخصوصاً در دوران کودکی. تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور مارادبرابر دو جهت فکری مشخص می‌گذارد که یکی سطحی و تسلی بخش؛ و دیگری عمیق و سرزنش آمیز است و با هم تصادم می‌کنند و عناصر آنها که از لحاظ ارزش مساوی اما از حیث معنا و جهت متضادند، درین رؤیا به صورت وسایلی واحد نشان داده شده‌اند.

تنهایی یکی از انواع رابطه منطقی با ساختمان رؤیا جور درمی آید و آن شباهت و توافق و تماس و همان‌طور که، است و رؤیا برای نمایش آنها از وسایل پيشماری مددی جوید (۱). این اینهمانی، این پیدایش عبارت «همان‌طور که» یا جانشین‌های آن مهمترین بخش کار رؤیاست زیرا هر دم، باید برای فرار از دست سانسور بدنیال تشابه‌های تازه و نشانه‌های جدیدی برود برای اینکه قدیمی‌ها را سانسور سوزانیده است اما گرایش بطرف تراکم درینجا بهمدد بیان تشابه می‌آید.

تشابه یا اشتراك وجوه بین اشخاص و اشیاء معمولاً در رؤیا بصورت يك تلفیق یا اجتماع و اختلاط نموده می‌شود که یا از پیش در رؤیا وجود داشته و یا آنکه در آن تشکیل شده است. در مورد اول می‌شود گفت که این همانی در کار است و در مورد دوم، به اصطلاح معماری، يك ساختمان چند «سبک»، اینهمانی معمولاً وقتی که پای اشخاص در میان باشد، مورد استفاده واقع می‌شود و ساختمان چند سبک هم، زمانی که از اشیاء سخن در میانست ولی در مورد اشخاص هم قابل استفاده است زیرا با اماکن معمولاً مثل اشخاص رفتار می‌شود.

اینهمانی یا یکی شدن و جانشین هم شدن بنحویز صورت می‌گیرد. یکی از اشخاصی که جمعی را تشکیل می‌دهند، در محتوی رؤیا نشان داده می‌شود و بقیه ظاهراً تحت الشماخ او واقع می‌شوند. این «شخص بهانه» در همه روابط و حالات خود و اشخاصی که وی نماینده و بهانه آنهاست، ظاهر می‌شود وقتی که چنین شخصیت مرکبی وجود دارد، خصوصیات ویژه هر يك از اشخاص دیگری که این ترکیب را بوجود آورده‌اند و در همه آنها مشترك و یکسان نیست، در تصویر رؤیا جلوه می‌کند، آنچنان که تلفیق و ترکیب همین خصوصیات متفاوت و متنوع، واحد تازه یا شخصیت مخلوطی را موجب می‌شود، خود این اختلاط اشخاص بصورت يك شخص واحد ممکن است به انحاء گوناگون صورت پذیرد. تصویر رؤیا و بعبارت بهتر شخص مرکب مزبور ممکن است نام یکی از افرادی را که وی نماینده آنهاست، داشته باشد - آنوقت تقریباً مثل هنگام بیداری می‌دانیم که منظور فلان و بهمان است. و حال آنکه خصوصیات ظاهری و باطنی

او از آن، یکی دیگر است و تصویر رؤیا ممکن است از خصوصیاتی فراهم آید که در عالم واقع بدو کس متعلق داشته باشد. شخص دومی بدین تقوال بواسطه امری که بدو نسبت می دهند، و کلماتی که در دهانش می گذارد و وحشی که در آن قرارش می دهند، جلوه کننده آن همان که خودش هست بالاخره در آخرین مورد میان شیوه داین همایی و هماختان «چشمه یک» یا مخلوط فرقی بزرگی نیست. اما ممکن است پیش بیاید که در کار این ساختن توفیق یا رفود چه آنگاه با دیگر صحنه شخص واحد است و شخص دیگری که معمولاً مهمتر از آن یکی است در کنار او ظاهر می شود و بنظر می آید که سهمی در ماجری ندارد و خواب بیننده در مثل بدأ نقل می کند که: «ما درم نیز آنجا بود» (اشتکل) عنصری از این نوع را می توان با اهراب حروف و کلف مقایسه کرد که بهیچروی تلفظ نمی شوند اما بدون آنها در کسایر هلاک امکان ندارد.

عنصر مشترك که در واقع اتحاد و اختلاط دو شخص را توجیه می کند و عبارت بهتر موجب اتحاد و تلفیق آنها می شود ممکن است در رؤیا جلوه کند یا از قلم بیفتد. معمولاً این همانی یا تشکیل يك شخصیت مرکب مخصوصاً به این از قلم افتادگی مدد می دهد مثلاً بجای تکرار این جمله که الف و دوستم ندارد و ادب، هم از الف و ب شخصیت مرکبی می سازم یا اینکه الف را مجسم می کنم منتهی با یکی از خصایصی که معمولاً در شخص ب هست. شخصی که چنین ساخته پرداخته شده است در رؤیا با کیفیت و وضع تازه ای بر من ظاهر می شود و چون در عین حال هم نماینده الف است و هم ب حق دارم درین قسمت تبیین این موضوع مشترك را بکنجایم که: اینان دوستم ندارند. باری به این طریق است که غالباً تراکم های شکفت آوری فراهم می آید. رؤیا برای آنکه از نمایش کیفیات یا حالات و یا مقتضیات پیچ در پیچ خود را آسوده سازد، معمولاً دو شخص را که تا اندازه ای واجد کیفیات مشترك هستند، جانشین یکدیگر می سازد و به آسانی می توان دریافت که تا چه اندازه این شیوه این همانی یا جانشین کردن یکی به جای دیگری در نمایش ها و تصویرهای رؤیا به کار فرار از فشارهای سانسور کمک می کند چه داعی و انگیزه سانسور ممکن است بدورستی در تجسمات مربوط به یکی از اشخاص باشد؛ آنوقت شخص دیگری پیدا میشود که همان روابط را با محتوی رؤیا حفظ کند، منتهی با يك قسمت از آن. حقیقت آنکه اگر این دو شخص به مدد وضع یا کیفیت و یا حالتی بهم مخلوط و متحد شوند که نتوانند از دست سانسور فرار کنند، پای شخص ثالثی به میان کشیده خواهد شد که در واقع شخصیتی مرکب است و خصوصیاتی مشخص اوست که از هر نظر که بنگری قابل توجه نیست. بنا برین اصل سانسور مزاحمت نمی شود و بدأ می تواند در رؤیا جلوه کند. اینجاست که تراکم، سانسور را می فریبد.

وقتی که در رؤیایی نمایش چیزی را می بینیم که میان دو کس یکسان و مشترك است، این معمولاً بدان معنی است که باید بدنبال چیز دیگری رفت که میان آنها مشترك است اما چون سانسور نمایش آن را ناممکن کرده، پنهان شده است و در واقع اگر بتوان گفت در قلمرو شرایط مشترك آنها يك عمل جانشینی یا انتقال رخ داده است. ازین موضوع که شخص مرکب، با عناصر مشترك غیر مهم و غیر قابل ملاحظه در رؤیا تجلی می کند، باید این نتیجه را گرفت که فکر رؤیا همچنین واجد عناصر مشترك است که بر عکس بسیار مهم و قابل ملاحظه است.

این همانی یا تشکیل يك شخصیت مرکب واحد، بنا بدانچه گذشت، ممکن است به هدفهای

مختلفی در رؤیا یاری‌کننده مثلاً به نمایش وجوه مشترک بین دو شخص، به نمایش جنبه های مشترک پس از جابجایی و بالاخره به نمایش اتحاد و اشتراک و اختلاطی که فقط آرزوی آنرا در سر می‌پرورانند. این آرزو که دو چیز بین دو کس مشترک شود غالباً با معاوضه یکی بادیگری اشتباه می‌شود، این رابطه آخرین هم در رؤیا بشیوه این‌همانی با جانشینی، بیان‌نموده می‌شود. در رؤیای تزریق به ایرما، در واقع آرزوی من اینست که این بیمار را بایکی دیگر مبادله کنم و به‌بارت دیگری آرزویم اینست که آن دیگری هم چون این یکی در آن موقع، بیمار من باشد و رؤیا هم این آرزو را برآورده کرده و به تحقیق می‌رساند و شخصی را در رؤیا به من نشان می‌دهد که نامش ایرماست اما در حالتی مایه می‌شود که مناسب آن دیگری می‌بود، مبادله‌ای مشابه نیز در واقع نقطه نقل رؤیای عموست: من خود را به جای وزیر گذاشتم (با او این‌همانی و یکی شدم) و با همکارم همان رفتاری را کردم که وزیر کرده بود یعنی از او مواخذه کردم.

باری این شخصیت‌هاست که در هر کدام از رؤیاهای ما تجلی می‌کند و مستثنایی درین مورد ندیدم. رؤیا مطلقاً بر خودخواهی مبتنی است و هنگامی که جز خود کس دیگری را در رؤیا می‌بینیم، باید فرض کنیم که در پرتو عمل و این‌همانی، شخصیت ما در پشت این شخص پیکانه پنهان شده است و باید آنرا بیرون کشید. اما گاهی نیز شخصیت مادر رؤیا تجلی می‌کند منتهی وضع و حالتش به ما نشان می‌دهد که در سایه عمل این‌همانی یا یکی شدن، شخص دیگری پشت او پنهان شده است، آنگاه باید از راه تبیین کشف کرد که چه چیز مشترک بین او و خود ما وجود دارد تا بدان توجه کنیم همچنین رؤیایی هست که شخصیت ما را همراه کسان دیگر نشان می‌دهد و پس از کشف عمل «این‌همانی» آشکار می‌شود که اینان نشانی از ما دارند. آنگاه باید، در پرتو عمل این‌همانی مزبور تجسمات گوناگونی را که آن‌ها در مانع جولان آن شده است گردهم آورد. بدین‌موال می‌توانیم شخصیت خود را چندین بار در رؤیای واحدی نمایش دهیم نخست مستقیماً سپس از راه این‌همانی با سایر کسان یعنی با چندین عمل و این‌همانی، از این نوع می‌توان مبالغی از افکار و افعال متنوع و رنگارنگ را متراکم فشرده کرد (۱)

حل و فصل مشکلاتی که از عمل و این‌همانی، پدید می‌آید در موارد اساسی محل‌پس آسان‌تر است. برای اینکه شخصیت مادرین مورد اختلاطی بوجود نمی‌آورد. در یکی از رؤیاهای من درباره شهرم، شهری که در آن بودم رم نام داشت اما از بسیاری اعلان‌ها که بن‌پان آلمانی در نیش یکی از خیابانهای آن دیده می‌شد، تعجب کردم. این خود تحقیق و انجام آرزویی بود و من بین درنگ و فکر پر از شک افتادم و این از دوره‌ای از زمان جوانی من سرچشمه می‌گرفت که يك وطن پرست آلمانی سفت و سختی بودم. هنگامی که این خواب را دیدم خیال می‌کردم یکی از دوستانم را در پراگ ببینم بنا برین این‌همانی یا یکی شدن رم با پراگ نشانه يك اتحاد یا اختلاط دلخواه و مطلوب من بود. چه شاید آرزوی من این بوده است که دوستم را عوض پراگ در رم ببینم و درین مورد شاید خواسته بودم پراگ را با رم مبادله کنم.

این تمایز مرکب و مخلوط در زمره چیزهایی است که اغلب موجب بروز ظاهر خیالی و تصور نکردنی رؤیا می‌شود و در واقع سبب ورود عناصری در محتوی رؤیایم گردد که هیچگاه قابل درک و تصدیق نیست. سیر روانی درین مورد یقیناً همان سیری است که بهنگام بیداری باعث

(۱) وقتی بدرستی نمیدانیم کیست که شخصاً ما را پشت خود پنهان کرده است باید بدنبال کسی رفت که همان تأثیری را احساس می‌کنند که مادر خواب خود.

بنظر آوردن یا خلق موجودات عجیب و غریب از قبیل اژدها و جانوران دو جنسه می شود و تنها تفاوت درین میان آنست که مخلوقات خیالی هنگام بیداری برانگیخته هدفی است که در پیش داریم و حال آنکه تصاویر مخلوط رؤیا برانگیخته حاملیست که خارج از حدود آنست یعنی برانگیخته چیز مشترکی است که در فکر رؤیا هست . ساختمان چند سبک ممکن است به آنجا گوناگون در رؤیا پدید آید . ساده ترین شیوه همان نمایش کیفیات اشیاء است توأم با این تصور که نمایش مزبور در خور اشیای دیگری نیز هست . بهمدد شیوه ای نسبتاً پیچیده ترجمه ها و مختصات این دو نوع شییی در یک تصویر گردمی آید و شباهتهای واقعی بنحویها را نه ای در آن مورد استفاده قرار می گیرد . بر حسب عناصر و مهارتی که در کار این اختلاط و اتحاد ، نقش مهمی را ایفا کرده است ، تصویر مرکب ، ممکن است کاملاً نامعقول و یا خیالی و یا تصورناپذیر جلوه کند . اگر اشیایی که باید واحد جدید را بسازند حقیقتاً با هم متناقض و مباین باشند کار رؤیا اغلب به این منحصر می شود که تصویری مرکب ساخته شود بایک سسته مرکزی روشن و مشخص با اوصاف و کیفیاتی مبهم و تاریک . می توان گفت که یکی کردن (این همانی) ، در چنین موردی ، بخوبی انجام نمیگیرد و دو تجسم همدیگر را می پوشانند و یک قسم رقابت و همچشمی میانه تصاویر بصری وجود دارد و این شبیه نقشی است که اگر اندیشه ای را بر طبق تصاویر ادراک فردی مجسم کنیم . حاصل می شود .

رؤیاها پراست ازین نوع تصاویر و من تا کنون نمونه هایی از آن بدست داده ام و اینک چند نمونه دیگر . در رؤیائی که اندکی پیش شرحش گذشت و زندگی نایم بیمار بصورت دگل ، یا « پزهرده » نموده شده است . « من رؤیا شاخه ای پر گل بدست دارم که ، چنانکه بررسی کردیم ، در عین حال هم گواه عصمت و هم بی عصمتی اوست .

چگونگی قرار گرفتن گل هادی شاخه مزبور ، یادآور گل های درخت گیلاس یا آلبالوست اما هر کدام یک گل کاملیاست و به علاوه روی هم رفته جلوه یک گیاه غیر بومی را دارد . فکر رؤیا آنچه را که میان عناصر این تصویر مرکب مخلوط ، مشترکست ، توجیه و توضیح می کند یعنی شاخه پر گل جانشین هدایایی شده است که می بایستی بیمار را به این ننگه متغایلی می کرد که خود را مهربان و خوش اخلاق نشان بدهد . هنگام کودکی با آلبالو گیلاس می دادند ، و اندکی بعد نیز گل کاملیا با دادند ، و عنصر غیر بومی اشاره ایست به یک دانشمند علوم طبیعی ، مسافر بزرگ ، که خواسته بود با تقدیم نقشی از گل ها ، مهربانی و پذیرایی محبت آمیز او را جلب کند . بیمار دیگری شئی مرکبی در رؤیا می بیند که نشانی از اطافک های کنار دریا و مستراح دهکده و پنجره جلوی شروانی خانه های شهری را دارد . دو عنصر اول مربوطست به فرهنگی مردان و ازین جا می توان نتیجه گرفت که وی در روزگار کودکی برهنه شدن اشخاصی را در محوطه زیر شروانی دیده بوده است . بیمار دیگر مکان مختلطی را در خواب می بیند که از دو محل ترکیب شده است درین مکان هم مداوا و معالجه می کنند و هم باوا احترام می گذارند (کلمه مداوا و احترام در زبان آلمانی یک معادل دارد و آن کلمه کوره است) این همان اطافک مشاوری من و همان محل عمومی است که نایم نخستین بار زنش را در آنجا دیده بود . دخترکی که برادر بزرگترش با او وعده داده است که به خواویار میهمانش خواهد کرد . خوابی بیند که پاهای برادرش پوشیده از دانه های سیاه خواویار است . « واگیری » به معنای اخلاقی و خاطره

شدند مورد پرآورد در رویای سافو (وانگهی قابل ملاحظه است که ازین شیوه معمولاً در رویاهایی که نشانی از سرکوفتگی تمایلات جنسی نسبت به همجنس دارند، استفاده می شود .

این عمل برعکس کردن بملاوه یکی از وسایلی است که بیشتر و آسانتر مورد استفاده رویا قراصی گیرد. نخست آنکه علی رغم مخالفت فلان عنصر معین در فکر رویا، بکار تحقق میل یا آرزو می آید زیرا معمولاً در برابر خاطرات غمبار و غم انگیز مقاومت کرده می گوئیم: و کاشکی عکس این واقع شده بود!

اما نقش این عمل بویژه در مورد مناسباتش با سانسور جالب است. به تغییر مکان دادن و جابجا شدن عناصر رویا اندکی خلل وارد می آورد بطوری که در وهله نخست رویا کاملاً یک چیز نامفهوم و بی معنی جلوه می کند. بهمین دلیل است، هنگامی که رویایی بکلی گنگ و مبهم جلوه می کند، همواره باید کوشید قسمتی از محتوی پیدای آنرا برعکس کرد، بسا که آنگاه همه چیز روشن و آشکار شود .

همچنین از واژگون کردن در امر زمان هم نباید غفلت کرد. چه بسیار دیده شده است که جابجا شدگی و تغییر مکان دادن عناصر رویا ازین نوع باشد و در مثل نتیجه حادثه یا استدلال در آغاز رویا تجلی کند و مقدمات استدلال یا علت وقوع حادثه بعداً بیاید . تعبیر رویا برای کسانی که این شیوه ویژه (۱) را در نمی یابند ، ناممکن است .

غالباً به معنای رویا دست نمی یابیم مگر موقعی که بجهات گوناگون محتوی آنرا این سر و آن سر و با اصطلاح زیر و زبر کنیم. در مثل در رویاهای جوانی که به وسواس گرفتار بوده و بهنگام کودکی آرزو مند مرگه پدر بسیار سختگیر و خشن خود بوده است خاطرۀ این میل و آرزوی وی چنین بیان شده است: پدر بر او خشم می گیرد که چرا اینقدر دیر بخانه باز گشته است. اما پس از تجزیه و تحلیل نفسانیات و بررسی اندیشه های نایم ثابت می شود که دنیالۀ رویا چنین بیان شده است: به پدر کینه می ورزدم و می بیند که وی همیشه خیلی زود بخانه بر می گردد. البته دلش می خواست که پدرش هیچوقت به خانه برنگردد و این چیزی جز آرزوی مرگه او نیست . در حقیقت: نایم به روزگار کودکی، بهنگام غیبت طولانی پدرش، در برابر شخصی حرکت ناشایسته ای کرده و او به وی گفته بوده است که: « کمی صبر کن تا پدرت برگردد! »

(۱) بیمار هیستریکی هم برای فریب تماشاکنان خود بهنگام بحران بهمین شیوه توسل می جوید. در مثل دختری که به هیستری گرفتار بود، می خواست در مدت بحران خود داستان کوچکی را که در ناهشیاری با ناخود آگاهی خود، پس از یک ملاقات در مری و طرح آنرا ریخته بود، نمایش دهد، پهلودستی او که مجنون و بیبائی پای او شده بود ، مطالعه او را قطع کرد و با هم رفتند و بعد نیز یک صحنه شدید عاشقانه پدید آمد. ولی او وقتی که دستخوش بحران شد صحنه مزبور را بدین ترتیب نمایش داد ، لرزش تمام تن ، حرکات لبها بجای بوسه ، بازوان متقاطع بجای هم آغوشی اسپس به نمایش صحنه دیگری پرداخت یعنی با طاق دیگری رفت و بسوی صندلی نشست و لباسش را بطوری که پاهایش نموده شود، بلند کرد و ادای مطالعه را در آورد، بامن حرف زد و به من جواب داد. تذکر او تمید و نیز اینست که، وقتی که می خواهید رویایی را تعبیر کنید، نخست باید از آغاز تا انجام و بعد از انجام تا آغاز آنرا بررسی کنید...

برای تعقیب بررسی روابط موجوده میان محتوی رؤیا و فکر آن، بهترین شیوه اکنون آنست که از خود رؤیا آغاز کنیم و درباره معنای پاره‌ای از علایم و نشانه‌های صریح تصاویر آن در رابطه‌اش با فکر رؤیا به پژوهش بپردازیم. به تعداد این علامت؛ اختلاف شدت تصاویر مختلفه و اختلاف وضوح و صراحت قسمتهای گوناگون رؤیا یا رؤیاهای کامل در مقایسه با هم، وجود دارد.

اختلاف شدت میان تصاویر، درجات شدت وضع بزرگی را تشکیل می‌دهد و از آن تأثرات روشن که بدون احتیاج به دلیل و برهان؛ شدتی بیشتر از شدت عالم واقع بدان نسبت می‌دهیم، گرفته تا این اختلاط و درهم آمیختگی خشم انگیز که آنرا وجود مشخص رؤیای نامند. برای اینکه نمی‌توان به تحقیق آنرا با هیچکدام از اختلاط‌ها یا ابهامی که در عالم واقع دیده می‌شود، مقایسه کرد. همه و همه درین درجات گنجانیده می‌شوند و انگهی معمولاً می‌گوییم تأثیری که از یک شیئی مبهم و نامشخص در رؤیا عارض ما می‌شود، دقار، است و حال آنکه تصاویر روشن‌تر و مشخص‌تر رؤیا مدت بیشتری دوام می‌آورند و احساس می‌شوند. باید از خود پرسید آن عاملی که در عناصر رؤیا موجب این اختلافات در شدت وحدت قسمتهای مختلف محتوی رؤیا می‌شود، کدامست؟

نخست به در چند فرضیه بپردازیم. با توجه به این موضوع که احساس‌های واقعی را که بهنگام خواب توسط حواس ما اخذ می‌شود؛ در زمره رؤیا به حساب باید آورد؛ می‌توان نزدیک به حقیقت دانست که فلان و بهمان ازین عناصر، مشتق از احساس‌های مزبور باشد و پاره‌ای در محتوی رؤیا نموده شود یا برعکس آنچه را که شدیدتر و نمایان‌تر از سایر عناصر رؤیاست به این احساس واقعی منسوب بدانیم. تجارب من چنین فرضیه‌ای را هیچگاه تأیید نکرده است. این درست نیست که عناصر حاصله از تأثرات واقعی، محسوس بهنگام خواب از لحاظ شدت وحدت از سایر عناصر رؤیا ممتاز و مشخص باشد. چه عامل واقعیت در تعیین درجه شدت تصاویر رؤیا بهیچ روی مؤثر نیست.

همچنین می‌شود فرض کرد که شدت محسوس (یعنی حدت و برجستگی) تصاویر گوناگون رؤیا باشد و روانی عناصر مربوطه در فکر رؤیا رابطه دارد. درینجا نیز شدت با ارزش روانی اشتباه خواهد شد و شدیدترین عناصر چیزی جز مشخص‌ترین و ممتازترین یعنی همان عناصری که نقطه ثقل فکر رؤیا را تشکیل می‌دهند، نخواهد بود. اما می‌دانیم که همین عناصر مخصوصاً بسبب سانسور بهیچوجه وارد محتوی رؤیا نمی‌شود. آیا نزدیکترین مشتقات آنها که در حقیقت نماینده آنهاست، با این وجود نمی‌تواند بدون آنکه مرکز ثقل نمایش باشد، واجد درجات بالاتری از شدت در رؤیا گردد؟ مقایسه رؤیا با انگیزه‌های رؤیا موجب سلب اعتبار ازین فرضیه می‌شود چه میان شدت عناصر این دوازده هیج‌سوی رابطه‌ای وجود ندارد. میان انگیزه رؤیا و خود رؤیا یک تمیز جهت کامل تمام ارزش‌های روانی وجود دارد بدینمنوال که غالباً نشانه عناصر غالب و مهم در فکر رؤیا را فقط می‌توان در عنصری غیر مشخص که در برابر تصاویر قوی‌تر و روشن‌تر و برجسته‌تر محتوی رؤیا بزحمت به چشم می‌آید، جستجو کرد.

شدت عناصر رؤیا بنحوه دیگری تعیین می‌شود یعنی بوسیله دو عامل مستقل. با سانی می‌توان مشاهده کرد عناصری که به مدد آنها تحقق و انجام آرزوها و امیال بیان می‌شود، بنحوی مخصوصاً

شدید نموده می شوند. و انگهی به تجزیه و تحلیل درمی یابیم که بیشترین افکار ازحادثترین یا برجسته ترین عناصر سرچشمه می گیرند و حادثترین عناصر درعین حال عناصری هستند که بهتر از نظایر خود تعیین و تسجیل می شوند و ما درضمن گنجاندن اصل یا قاموسی که از راه تجربه آنرا کشف کردیم، در فرمول زیر، بهیچ روی دست به ترکیب آنچه درسطور بالا گفته ایم، نخواهیم زد و آن فرمول یا قاعده اینست که عناصری واجد بزرگترین شدت هاست که بهنگام تشکیل، مستلزم تراکمی بیشتر از سایر عناصر بوده باشد بنا برین می توان اندیشید که این شرط اخیر و نیز شرط تحقق میل در رؤیا در ضمن قاعده واحدی قابل بیان خواهد بود.

دلم می خواهم ازهر گونه ابهام و اختلاطی میان مسأله ای که اکنون می خواهم آنرا بررسی کنم بر حذر باشم و آن علل وجود شدت یا صراحت و روشنی کمابیش زیاد پاره ای از عناصر رؤیا است و مسأله دیگری که راجع است به اختلافات میان رؤیاهای کامل یا قسمتهایی از یک رؤیای منحصر بفرد درخصوص شدت یا صراحت و روشنی، درمورد اول متضاد کلمات صریح یا روشن، مبهم است و درمورد دوم متضاد کلمه صراحت، تشویق و درهم ریختگی است. بی گمان فاصله درجات شدت و ضعف مربوط به کیفیات صعودی و نزولی عموماً باهم حرکتی کنند زیرا افلاک قسمت رؤیا که به چشم ما روشن و شدید می آید، معمولاً واجد عده زیادی از عناصر شدید است و رؤیای مشوش و درهم بر عکس دارای عده کمی ازین عناصر است. با این وجود مسأله درجاتی که از روشنی آشکار آغاز می کند و به تشویش و درهم آمیختگی غیر قابل ادراک منجر می شود، بسی پیچیده تر از مسأله درجات حاصله از میزان شدت وحدت عناصر رؤیا است و بدلاکلی که در آینده خواهد آمد، جای بررسی آن اینجاست. درباره ای از موارد با تمجب مشاهده می کنیم که تأثر روشنی یا اختلاط و ابهامی که از رؤیا عاید ما می شود، حکایت از سیاق و ترکیب متن آن نمی کند بلکه از عناصر آن سرچشمه می گیرد و همین روشنی و یا ابهام درواقع یکی از قسمتهای سازنده آنست. رؤیایی را بیاد دارم که بهنگام بیداری آنچنان خوش ترکیب و روشن و کامل بنظرآمده بود که در همان حال خواب آلودگی، بنگر افتادم دسته دیگری از رؤیاها جور کنم که از قاعده تراکم و جا بجا شدن مستثنی است. و باید آنرا و خیالیافی هنگام خواب، نامید. بایک بررسی دقیق تر درین رؤیای از نوع کمیاب به همان ازهم گسیختگی ها و ناهماهنگیها برخورد کردم که در سایر رؤیاها برخورد کرده بودم و مجبور شدم کار خیالیافی هنگام خواب، را بهمین جا پایان دهم. محتوی رؤیا این بود که من داشتم یک نظر به مشکل مربوط به دو جنبه بودن، را که مدتی مدید مورد تحقیق بود، به دوستانم معرفی می کردم و نیرویی که رؤیا بهمدد آن امیال را به انجام می رساند، سبب شده بود که این نظریه (که هنوز معرفی نشده بود) روشن و یکپارچه و بدون گسیختگی جلوه کردند. بنا برین آنچه را که بزم خود قضاوتی درباره رؤیای کامل مزبور، تلقی کرده بودم، چیزی جز قسمتی، بحقیقت قسمت اصلی و اساسی محتوی رؤیا، نبود که کار رؤیا بنحوی آنرا از نخستین افکار روز پیش به غصب گرفته بود و آن قسمت از عناصر رؤیا را که موفق به نمایش آن در رؤیا نشده بود، به مثابه قضاوتی درخصوص رؤیا به چشم من آورد. پس این جریان را در بیداری دید، که آغاز نمی خواست رؤیایی را که میخواستم آنرا تجزیه و تحلیل کنم، نقل کند و برای اینکه بیش از اندازه نامنظم و نامشخص بود. بالاخره، پس از چندین بار اعتراض ازین نوع، گفت که در رؤیای اشخاص متعددی بودند: خودش، شوهرش، پدرش؛ اما بنظر میرسید نمیداند

آیا شوهرش پدرش است یا نه، پدرش کدام است؛ یا چیزهای دیگری مشابه این. با مقایسه رؤیای مزبور با آنچه در طی ملاقات خود با من گفته بود بوضوح دریافتیم که موضوع عبارتست از اجرای نسبتاً معمولی خدمتکارخانه که باید اعتراف کند که عنقریب بچه‌ای خواهد زاید و منتظر است که از او پرسند و پدر بچه بواقع کیست؟ (۱) در اینجا نیز ابهام و عدم صراحت رؤیا در عناصری بود که موجد آن شده بودند و قسمتی از این محتوی بصورت رؤیا جلوه گر شده بود؛ صورت ظاهر قالب رؤیا برای نمایش يك محتوی پنهانی با سرعت و تکرار تعجب آوری آماده شده و بکار رفته است. تفسیرهایی که در مورد رؤیای می‌شود و قضاوت‌های بظاهری معنایی که از زبان نایمان شنیده می‌شود و بدین وسیله ظریفانه می‌خواهند قسمتی از رؤیا را از نظر دور بدارند؛ غالباً حاوی قسمتی از آن چیز است که به خواب آنها آمده است و در واقع رؤیا را فاش می‌سازند. مثلاً وقتی که نایبی می‌گوید که: این قسمت رؤیا را درست بخاطر ندادم ولی ما در تجزیه و تحلیل خاطره‌ای مبهم مربوط به دوران کودکی در آن می‌یابیم و کشف می‌سازیم که وی شخصی را که پس از انزال خودش را می‌شسته، در دوران کودکی پاییده بوده است. مثال‌های چندی درین مورد هست که این موضوع را نشان میدهد.

جوانی خوابی دید که او را به یاد خیال‌بافیهای دوران کودکی که بصورت خاطره خود آگاهانه باقی مانده بود انداخت.

در خواب دید که شب هنگام در یکی از میهمانخانه‌های اماکن تاپستانی است و در شماره‌ای اتاق خود اشتباه کرده وارد اتاقی می‌شود که خانمی مسن و دو دخترش برای رفتن به تخت خواب داشتند لخت میشدند. نایم می‌افزاید: ازین پس گه یختگی‌هایی در رؤیا هست مثل اینکه چیزی افتاده است و سرانجام مردی در اتاق هست که می‌خواهد مرا به بیرون پرتاب کند و من باید با او کشمکش کنم. «وی خیلی کوشید تا محتوی و هدف خیال‌بافیهای کودکانه‌ای را که رؤیا بدان اشاره می‌کرد، بخاطر آورد، اما سرانجام آشکار شد که این خیال‌بافی از آنچه او درباره‌ی قسمتهای نامشخص رؤیا گفته بود: قابل کشف است و گسیختگی، ها همانا اعضای جنسی آن زنانی بود که می‌رفتند بخوابند و چیزی افتاده است، نیز توصیف خصیصه‌ی اساسی اعضای زنانه است. خواب بیننده در روزگار کودکی درین باره کنجکاوای حادی داشت و هنوز به این عقیده کودکانه‌اش بود که زن دارای يك عضو مردانه است. خاطره‌ی مشابه دیگری از نایم دیگر عیناً بهمین صورت است او خواب می‌بیند که: با مادموازلک. به رستوران وولکس گارتن می‌روم. . . ازین پس يك مرحله مبهم وجود دارد، مثل اینکه چیزی قطع شده است... (آنگاه خود را در محل بدنامی یافتیم و دو یاسه تفرزن را دیدیم که یکی از آنها با پیراهن و تنگه بود. تجزیه و تحلیل: مادموازلک. دختر یکی از ریسان پیشین او و بقل خودش در حکم خواهرش بوده است اما روزی گفتگوی میان آنها در گرفت و هر دو احساس کردند که از دو جنس مختلف هستند، مثل اینکه گفته بودند: من مرد هستم و تو زن، نایم جز یکبار به رستوران مزبور نرفته است آنها را

(۱) علایم هیستری یعنی، قطع سلسله عبارات و بروز پریشانی عظیم که درد بزرگ این بیماران هستند.

خواهر دامادش؛ دختر کی که نسبت بدو کاملاً بی اعتناست. یکبار دیگر نیز سه نفر زن را تا دم در ورود این دستوران مشایعت کرده بود که عیادت بودند از؛ خواهرش، خواهر برادرش، و خواهر دامادش، همگی یاو بی اعتنا بودند، آخر در زمره. خواهران بودند. بندرت به محله‌های بدنام رفته بوده است. شاید دو سه بار در عمرش.

در تعبیر به آن مرحله تاریک و به آن گسیختگی تکیه کردم و حدس زدم که وی بروز کار کودکی به القای کنجکاو کودکانه چندبار؛ بی گمان بندرت به اندام‌های جنسی خواهر کوچکش که چند سال از او کوچکتر بود، نظر انداخته بوده است. چند روز بعد اتفاقاً این خاطره را به یاد آورد.

همه رؤیاهایی که در عرض يك شب بخواب شخصی می آیند و به کل واحدی تعلق دارند. و تقسیم آنها به قسمتهای متفاوت و شبیه گروہ بندی آنها و تعداد آنها را باید معنی دار و کاشف افکار پنهانی رؤیای شمار آورد. هنگامی که رؤیاهایی را تعبیر می کنیم که از چندین بخش تشکیل شده است با اینکه چندین رؤیای متجلی در عرض يك شب را تعبیر می نماییم؛ نباید فراموش کنیم که این رؤیاهای گوناگون و متوالی ممکن است واجد يك معنی باشند و در واقع همان تمایلات و گرایش‌های واحد را بوسیله عناصر مختلفه بیان کنند چه بسیار پیش می آید که نخستین رؤیای ازین دسته رؤیاهای متشابه جابجا شده تر و مبهم تر و رؤیاهای بعدی تهور آمیز تر و روشن تر باشد.

چنین است وضع در مورد رؤیای فرعون درباره گاوها و سنبله‌ها چنانکه در تورات آمده و یوسف آن را تعبیر کرده است. تفصیل این رؤیای در کتاب یوسف (عهد قدیم). تورات کتاب دوم فصل پنجم و ششم) می توان دید. پادشاه پس از حکایت رؤیای نخستش گفت که: «پس ازین رؤیا، پریشان بیدار شدم و معنای حقیقی آنرا از خود پرسیدم، اما باز بخواب رفتم و باز رؤیای عجیب تری دیدم که بر پریشانی و ترسم افزون گردید.» یوسف پس از شنیدن ماجری گفت: «پادشاه رؤیای تو بظاهر دو تاست اما این ظواهر دو گانه واجد معنایی واحد است و در واقع یک است.» یونگ در کتاب «دروانشناسی» بوضوح می دهد که چگونه رؤیای شهوی فلان دختر مدرسه که در پشت ظاهری آراسته پنهان شده بود؛ بدون آنکه نیازی به تعبیر باشد؛ ازجا تب و دستانش کشف و با مختصر تفاوتی از سر گرفته شد؛ یونگ در ضمن بررسی یکی ازین نسخه‌های متفاوت رؤیای با اصل آن؛ خاطر نشان ساخت که؛ فکر نهانی رشته درازی از تصاویر رؤیای درست حاوی همان چیز است که پیشتر در نخستین تصویر این رشته به نمایش آمده بوده است، مانند سایه فوت و فن‌های کنایه‌ای که پی در پی تجدید می شود مانند جابجا کردن؛ دادن ظواهر ساده لوحانه و فریبنده و غیره تا آنجا که می شود؛ عمده را پس میراند، (ص ۸۷) شرنر به این ویژگی در تصویر سازی و نمایی‌های رؤیای نیک آشنا بود و پس از سخنی چند درباره تحریکات عضوی، آنرا به مثابه قانونی توصیف کرد: «در انجام مشاهده می شود که همه تصاویر کنایه‌ای و رموز حاصل از تحریکات عصبی سریع، تابع يك قانون کلیست. در آغاز رؤیا، موضوع و هدف تحریک بوسیله دورترین کنایه‌ها و خود سرانه ترین اشارات، نمایانده می شود و در پایان؛ وقتی که جوش خلاق فرو نشست و منهدم گردید؛ خرد تحریک و عضو تحریک شده یا عمل آن بوضوح رخ می نماید بدینگونه؛ رؤیای در انجام کار بادست خود انگیزه جسمانی خویش را نشان می دهد...» (ص ۱۶۶)

اتورانك نمونه‌ای نشر داده است كه قانون شر فر راتايد می‌كند؛ رانك در مقاله خود به عنوان: رؤیایی كه بخودی‌خود تعبیر می‌شود، رؤیای دختر کی را شرح می‌دهد كه از دورویا تركیب یافته و با فاصله‌ای از هم جدا شده است ولی رؤیای دومی. با انزال پایان میرسد رانك این رؤیای اخیر را با موشكافی بسیار زیادی تعبیر كرد و كثر تروابط موجود میان محتوی این دو رؤیادرا چنین فاش كرد كه محتوی رؤیای نخستین هم عیناً واجدهمین معنای انزال و بدنامی بوده منتهی اندكی محجوبانه‌تر؛ بنحوه‌ای كه این رؤیای دومی؛ رؤیایی كه بانك و آلودگی پایان گرفت؛ در واقع برای این ساخته و پرداخته شده بود كه معنای رؤیای نخستین را بصراحت كشف و عیان سازد. رانك؛ چنانكه حق بود؛ ازین نمونه؛ معنای رؤیاهایی را كه انزال و بدنامی در آنست؛ در نظریه رؤیا بطور کلی؛ استنتاج كرد.

گمان نمی‌كنم لازم باشد همیشه روشنی یا ابهام رؤیادرا به وسیله صراحت یا عدم صراحت عناصر آن تعبیر كنیم چه اندكی بدخواهم گفت كه این درجات کیفیات اساساً به كدام عامل مشكله دیگر رؤیا كه هنوز سخنی از آن به میان نیامده، وابسته است.

در بسیاری از رؤیاهای پس از آنكه وضع یا صحنه‌سازی ویژه‌ای را در طی مدتی دیدیم، گسیختگی‌هایی روی میدهد كه چنین توصیف شده است: «سپس بنظر آمد كه در عین حال در محل دیگری هستم و در آنجا چنین و چنان می‌گذرد.» چیزی كه بدین شیوه جریان اصلی رؤیا را قطع می‌كند، بطوریکه پس از لحظه‌ای دوباره رؤیا به دنبال خود می‌پیوندد، در افكار رؤیا به يك جمله غیر مترقب، به يك فكر مترشعه مربوط است و چیزی كه در افكار رؤیا پایه و اساس بود، در خود رؤیا هم زمان جلوه می‌كند.

این احساس كه نايم نتواند حرکت كند و در اغلب رؤیاهایم احساس می‌شود و خیلی نزدیک به دلهره است، به چه معنی است؟ نايم می‌خواهد راه برود اما قادر به حرکت از جایش نیست؛ می‌خواهد کاری بكند اما پشت سر هم با موانع مصادف می‌شود در مثل قطار عنقریب براه می‌افتد، اما نمی‌تواند به آن برسد یا می‌خواهد برای فلان اهانت دستش را بلند كند، اما دست از حرکت بازماند. ما در فصول پیش به این احساس، در ضمن رؤیاهای مبتنی بر خود نمایی، پرداختیم، اما در یافتن چگونگی تعبیر آن به جد كوشی نكردیم. آسانست اما قانع كننده نیست بگوئیم كه بهنگام خواب در كار اعضاء محر ك ماوقفه‌ای حاصل می‌شود و احساس مزبور معلول آن وقفه است. چه آنوقت این پرسش پیش می‌آید كه چرا همیشه ازین نوع حر كات «جلوگیری شده»، بخواب نمی‌آید؟ یقین است این احساس كه ممكن است همواره بهنگام خواب دست دهد، باید از راه میل به يك نمایش مشخص توجیه شود و زمانی به نايم دست بدهد كه این نمایش وجود آنرا لازم گرداند.

این موضوع كه آدمی نتواند به آنچه می‌خواهد دست یابد؛ همواره در رؤیا به مثابه احساس تجلی نمی‌كند. بلكه همچنین ممكن است بسادگی قسمتی از محتوی رؤیا باشد. و اینك بعنوان نمونه خلاصه رؤیایی را می‌آورم كه من در طی آن ظاهراً به نادارستی متهم می‌شوم جایی است مخلوطی از يك بیمارستان خصوصی و چندین محل دیگر. خدمتكارى ظاهر می‌شود و از من می‌خواهد تا برای بازجویی حاضر شوم. در رؤیا، می‌دانم

که چیزی گم شده است و بازجویی برای اینست که گمان برده‌اند من آن چیز را بخود اختصاص داده‌ام. تجزیه و تحلیل و یا تشریح رؤیا نشان می‌دهد که این بازجویی را باید به دو معنا گرفت زیرا به يك معنا همان معاینه پزشکی است. چون از بیگناهی خود و اهمیت شغل درین بیمارستان به عنوان پزشك مشاور باخبرم یعنی من همان خدمتکارم. دم یکی از درها؛ خدمتکار دیگری ما را می‌پذیرد و در ضمن اشاره به من می‌گوید: «شما این را آوردید، اینکه آدم درستی است!» آنگاه بدون خدمتکار از تالار پزشکی که ماشین‌های گوناگونی در آن بود و مرا به یاد جهنمی حاوی همه گونه وسایل و مقلدات شکنجه و عذاب می‌انداخت، عبور کردم. یکی از همکارانم را دیدم که روی دستگاهی دراز کشیده است دلایلی وجود داشت که متوجه حضورم شده باشد، اما بروی خود نیاورد. آنگاه به من گفتند که می‌توانم بروم. اما کلام را پیدا نمی‌کردم و هنوز نمی‌توانستم بروم.

مبلی که درین رؤیا گنجانیده شده چنانکه آشکار است، اینست که به نجات و درستی بشناسند و بتوانم بروم، بنا بر این باید در فکر رؤیا انواع و اقسام عناصر ضد و متناد وجود داشته باشد و ازینکه میتوانم بروم، نشانه تبرئه شدن من است؛ و اگر در پایان رؤیا، عارضه ایست که از رفتن من جلوگیری می‌کند؛ باید نتیجه گرفت که رؤیا مبین عناصر سرکوبی شده و متناقض و ناجور است پس این موضوع که کلام را پیدانی کردم؛ لابد بدین معنی است که: بهر تقدیر تو آدم درستی نیستی. بنا بر آنچه گذشت این قاعده بدست می‌آید که عدم توفیق در انجام آنچه نایم در ضمن رؤیا می‌خواهد انجام بدهد، در واقع نشانه مخالفت یا «نه» است. پس تصدیق قبلی را مبنی بر اینکه رؤیا قادر به بیان و رساندن «نه» نیست؛ تمحیح باید کرد (۱).

در رؤیاهای دیگر؛ این که نایم نتواند حرکتی را که مایلست، انجام دهد، فقط يك حالت نیست؛ بلکه باز احساسی است و این احساس مانع و محظور با ابراز قوت بیشتری؛ حکایت از مخالفت یا از حالت آن اراده‌ای می‌کند که اراده‌ای دیگر یا آن مخالف و متناقض است. پس احساس وقفه و مانع در مورد جنبیدن و حرکت کردن، بنا به آنچه گذشت، نشانه و نمایش کشمکش بین اراده‌هاست. در صحایف آینده خواهیم دید که از کار افتادگی اعضای حرکتی بهنگام خواب

(۱) تشریح و تجزیه و تحلیل کامل این رؤیا را به رابطه آنرا با اقامات دوران بچگی بواسطه، زندگی و وظیفه‌اش را انجام داده است، زندگی می‌تواند برود (شیلر، فیسکو) نشان می‌دهد. و بعد پرسش خوش مزه وقتی که زندگی و وظیفه‌اش را انجام داد چند سال خواهد داشت؛ یکسال چه آنوقت می‌تواند برود (مراهر رفتن). (بهنگام تولد آنچنان موهای سیاه پریشی داشتیم که مادرم زندگی کوچولو نام داده بود. موضوع نیافتن کلاه اشاره است به يك حادثه روز که به انهای گوناگون مورد استفاده واقع شد. کلفت ما که در نظم و ترتیب مهارتی حیرت انگیز دارد؛ کلاه را پنهان کرده بود. پایان رؤیای مزبور نیز حاوی یک قسم از سروا کردن اندیشه‌های مرگ آمیز است؛ هنوز وظیفه‌ها را انجام نداده‌ام، خیلی باقیست نباید بروم (بمیرم). — در اینجا نیز همچنانکه در رؤیای گوناگون و مبتلی به فلج عمومی که در صحایف آینده خواهد آمد، مرگ و زندگی به چشم می‌آید.

یکی از شرایط اساسی جریانهای روانی رؤیاست. تحریمی که به قلمرو اعضای حرکتی منتقل می شود، چیزی جز اراده نیست و احساسی که از توقف این تحریکات بهنگام رؤیا داریم نشان دهنده این نکته است که چقدر این جریان مناسب و موافق نمایش اراده و دهنه ای که با آن معارض و مخالف است، می باشد. پس با توجه به توضیحی که درباره دلهره یا خلجان دادم، بسادگی متوجه خواهیم شد که احساس توقف تا چه اندازه بدان نزدیک است و چه آسان، در ضمن رؤیا، با خلجان و اضطراب یکی می شود، خلجان در حقیقت تحریمی شهوانی است که از عالم ناهشیاری و ناخود آگاهانه سرچشمه می گیرد و در مرحله ای نزدیک خود آگاهی متوقف می گردد. بنابراین وقتی که خلجان و احساس توقف در رؤیا با هم یکی می شود، نشانه خواستی است که لپیدورا به ملاحظه تمایلی جنسی برانگیخته است.

در محایف آینده به این موضوع خواهیم پرداخت که این قضاوت معمول در رؤیا که: داین رؤیایی بیش نیست، به چه معناست و به کدام نیروی روانی باید آنرا منسوب کرد. از هم اکنون می گویم که این قضاوت باید برای تخفیف ارزش آنچه بر رؤیا آمده است، باشد. و. اشتکل، یا تشریح و تجزیه و تحلیل چند نمونه قانع کننده، این مسأله بسیار جالب و بسیار نزدیک به بحث ما یعنی معنای آنچه را که در ضمن رؤیا تلقی می کنیم و یا به عبارت دیگری معنای رؤیا در رؤیا دارد جهتی مشابه جهت ماحول کرده است بدین قرار که ارزش و واقعیت این قسمت از رؤیا را که در رؤیا، رؤیا تلقی شده است، از آن سلب می کنیم و دنباله خود رؤیا را که تحقق میل مادر آن جانشین این واقعیت ظاهر آمحو و خاموش خواهد شد، بگیریم. پس باید پذیرفت که آنچه رؤیا در رؤیا تلقی می شود، واجد نمایش یا تجسم واقعیت یا خاطره حقیقی است و خود رؤیا که ادامه می یابد، برعکس، تحقیق آرزو یا میلی را نمایش می دهد. این مداخله رؤیا در رؤیا، معادل این آرزوست که موضوعی که چنین بخواب آمده است، بوقوع نپیوندد. به عبارت دیگر اگر پاره ای از چیزها در ضمن رؤیا بعنوان رؤیای دیگری جلوه کنند، دلیل آنست که کاملاً واقعی هستند و معادل تصدیقی یا گفته ای بسیار پر توان می باشند که رؤیا از خود رؤیا به مثابه یک قسم با یا امتناع استفاده می کند و بدین طریق تصدیق پیشین ما را در پیکه رؤیا خواستی را به تحقق می رساند، اثبات می کند.

۴ - قابلیت برای نمایش

تا کنون فقط به بررسی این نکته پرداختیم که رؤیا چگونه روابط بین افکار اساسی خود را مورد مجسم می ساخت اما درین میانه غالباً یا موضوع دیگری روبرو شدیم و آن تغییرات و دگرگونی هایی است که عناصر رؤیا باید بخود هموار کنند تا با هدف های رؤیا جور در بیایند. اکنون می دانیم که عناصر رؤیا قسمت بزرگی از روابط خود را از دست می دهند و تحت فشار قرار می گیرند و در عین حال با جابجا یا منتقل شدن شدت، ارزش روانی آنها دگرگون می گردد. جابجا شدن هایی که تا کنون ملاحظه کرده ایم، ظاهر در حکم تبدیل تجسمی یا نمایشی به تجسم یا نمایش دیگری بود که با آن متداعی بوده باشد این جابجا شدن ها به کارتر اکم مدد می کردند، چونکه بدین طریق، عوض و عنصر، عنصری واحد که واجد وجوه مشترک بین هر دو بود، وارد رؤیا میشد. یک نوع جابجا شدن دیگری هم هست که تا کنون اشارتی بدان نرفته است. اما تشریح و تجزیه و تحلیل نشان می دهد که چنین چیزی وجود دارد و آن عبارتست از **مبادله عبارات**

زبانی میان افکار. درین هر دو صورت از عمل جا بجا شدن، درازی یک سلسله تداعی مطرح است اما یک امر واحد در قلمروهای مختلف تجلی می کند مثلاً نتیجه جا بجا شدن یا تغییر مکان در یکی از این دو صورت اینست که عنصری جانشین عنصر دیگر شده است و حال آنکه در صورت دیگر حاصل تغییر مکان اینست که عنصری بیان زبانی خود را با آن دیگری معاوضه کرده است.

این شیوه اخیر نه همان واحد یک فایده بزرگه نظری است، بلکه در ادراک ظاهر بی معنی وواهی اغلب رؤیاها به ما مدد می دهد. زیرا تغییر مکان عناصر رؤیا. اتفاقاً درین شیوه همیشه از نوع ذیل است: فلان عبارت مجرد و بی رونق انتزاعی جای خود را به فلان عبارت مصور و قابل لمس می دهد.

برتری و هدف این جانشینی از آنچه رفت، آشکار است. چه استعاره و تصویر می توانند رؤیا به نمایش آید و می توان آنرا وارد صحنه ای کرد و حال آنکه نمایش دادن فلان عبارت مجرد انتزاعی بهمان اندازه دشوار است که ساختن تصویر فلان مقاله درباره سیاست کلی. نه همان بدین شیوه اخیر جا بجا شدن. کار تصویر سازی آسان می گردد، بلکه عمل تراکم و جمیع اعمال مربوطه به وجود سانسور ازین مبادله بهره می گیرند چه وقتی که فکر رؤیا که در هیئت مجرد و انتزاعی خود قابل استفاده نیست، بصورت استعاره و تصویر درآمد، آنوقت آسان تر می توان میانها نفاذ نمود. بیان جدید و سایر عناصر رؤیا، نقاط مشترک و همسانی هایی را که برای تدارک و تشکیل رؤیا لازم است؛ پیدا کرد. به علاوه این نحوه بیان چنین نقاط مشترکی را آنجا که نیست می آفریند زیرا، در همه زبانه کلمات محسوس (ذات) بنا بر تحول خود بیش از اندیشه های مجرد یا کلمات غیر محسوس (معنی) نقاط مشترک دارند. به آسانی می توان مجسم کرد که قسمت بزرگه از کاری که بهنگام تشکیل رؤیا، افکار مختلفه را به کوتاه ترین و متراکم ترین کلمات تقلیل می دهد در سایه تبدیل و تغییر شکل زبانی مخصوص انجام می گیرد و فکری که شیوه بیان و تعبیر آن ممکن است، از انگیزه های دیگری بیاید، درین مورد در امکانات بیان و تعبیر فکر دیگری تأثیر کرده، میانه آنها فرق خواهد گذاشت و شاید از همان آغاز، در آن دست به انتخاب بزنند، چنانکه درباره کار شاعرانه پیش می آید زیرا وقتی که شعری مقفی گردید، شعردومی باید تابع و مشروط باشد هم باید معنایی را برساند و هم اینکه همزمان با رساندن معنای مزبور آن قافیه را نیز در خود بگنجاند و بهترین اشعار نیز آن اشعاری است که کوشش برای جستجوی قافیه در آن به چشم نیاید بلکه دو فکر آن بنحوی متقابلاً بهم مربوط و متصل باشند که شکل بیانی و عبارتی (تعبیری) از همان آغاز با مختصر اصلاحی، قافیه را تحویل دهد.

در پاره ای از موارد، تغییری که در بیان، بوسیله عمل تراکم رؤیا، حاصل می شود، با زهم سریشتر ازین بکار می آید و باعث کشف ترتیب زبانی مبهم می شود که بدان واسطه می توان مقداری از افکار رؤیا را بیان کرد و روی این اصل تمام ریزه کارهای قلم و جناس و تجنیس و سایر صنایع لفظی ممکن است بدرد تدارک رؤیا بخورد. از بزرگی نقش لغات و کلمات در تشکیل رؤیا نباید تعجب کرد. چه کلمه، چون مرکز تجسمات متعدد است؛ در حقیقت برای بیان معانی مختلف بکار می آید و بیماران عصبی (انواع وسواس ها و ترس های موهوم) بهمان مهارت و زبر دستی رؤیا، از امکانات تراکم و قوه تغییر و تبدیل لغات بهره می گیرند (۱) و آسانست نشان

۱ - مراجعه کنید به «لطیفه و مناسباتی با نا خود آگاهی» و کلمات واسطه در حل نشانه های اختلالات عصبی.

بهمیم که ظاهر و تنه رؤیا ازین تغییر مکان عبارتی و بیانی مستفید می گردد . وقتی که کلمه ای بدو معناست جانشین دو کلمه ای می شود که واجد معنایی جدا گانه و مشخص هستند و این یکی از علل اشتباه ماست و در نتیجه ذهن ما وقتی که بیانی مستعار و پر تصویر جانشین عبارتی عادی وی جان می شود ، مردد می ماند . بویژه آنکه بهیچوجه از رؤیا نتوان فهمید که آیا عنصر جدید را باید به معنای خاص کلمه گرفت و یا به معنای مجازی آن و یا اینکه باید مستقیماً آنرا به سایر عناصر رؤیا مربوط ساخت یا بوسیله عبارات واسطه و میانجی بطور کلی وقتی که تعبیر عنصری ازین نوع مطرح است ، معلوم نیست که آنرا باید :

(الف) به معنای مثبت گرفت یا منفی (روابط تضاد و تباین)

(ب) از لحاظ تاریخی تعبیر کرد (مانند فلان خاطره).

(ج) بشیوه رمزی و کنایه ای تفسیر کرد .

(د) از لحاظ صدا و آهنگ کلمه تعبیر کرد .

با وجود این امکانات متعدد ، می توان گفت که نمایش در رؤیا - که یقیناً بدرستی امکان فهم آن دست نداده است - فهمش برای ما دشوارتر از فهم خط هیروگلیف برای ماسران آن نیست (دوازدهن دهان ، در رؤیای تزدیق ایرماود هنوز نمی توانم بروم ، در رؤیایی که اخیراً بدان اشاره کردم) بدست داده ام . اکنون به معرفی رؤیایی می پردازم که در تشریح و تجزیه و تحلیل آن ، تصویری که جانشین فکر مجرد نامحسوسی شده ، نقش بزرگتری را ایفا کرده است . می توان اختلافی را که سبب جدایی این نوع تعبیر از تعبیر کنایه ای (سمبولیک) که در عهد قدیم رایج بود می شود ، اینطور معین و مصرح ساخت که در تعبیر کنایه ای ، کلید کشف کنایه یا رمز از طرف خوابگزار یا مفسر انتخاب می شود و در مواردی که ما از مبادله زبانی سخن گفتیم ، این کلیدها در دسترس همه است و عبارات و اصطلاحات مستعمل ، آنرا در اختیار همگان می گذارد ، اگر عناصر حقیقی و تداعی ها و تسلسل های فکری معمولی آنرا بشناسیم ، تعبیر و تفسیر اجزای کلی رؤیا هایی ازین نوع را ، حتی بدون کمک ناظم می توان انجام داد .

خانمی از دوستان من خواب دید : در ایر است نمایشی از واسنر می دادند که تا ساعت هفت و سه ربع صبح طول کشید . در قسمت ارکستر و اطاق پشت آن میز هایی چند هست که سر آن شام می خوردند و مشروب می نوشیدند پسر عمویش که بتازگی از مسافرت ماه عسل بازگشته با زن جوانش سربکی ازین میزها نشسته بود و نزدیک آن ها آقای متشخصی که همه می دانستند که زن جوان او را از سفر ماه عسل خود ، چنان که کلاهی را با خود می آورند ، علناً با خود آورده بوده است ، نشسته بود ؛ در وسط ارکستر ، برج بلند است که بر فراز آن یک مهابتی محصور به نرده آهنی قرار دارد . آن بالا رئیس ارکستر هست که شبیه هانس ریشر است و پشت نرده می دود ، بشدت نفس می زند و عرق می ریزد و از همان بالا هیئت ارکستر را که گرداگرد قاعده برج صف کشیده اند ، رهبری می کند . خود ناظم نیز بادوستی (که من او را میشناسم) در لژی نشسته است . خواهر کوچکش از قسمت ارکستر می خواهد یک تکه بزرگ زغال باو بدهد و در عین حال می گوید

که نمی دانسته است که اینقدر بطول خواهد انجامید و باید بطور شنیعی آن بالا منجمد شد. (بنظر می رسد که تمام لژها می بایستی در طی نمایش گرم شده باشد.) این رؤیا تا بخواهد هذیان آمیز و عجیب و غریب است. هر چند که فقط دور يك صحنه می چرخد. این برجی که در وسط ارکستر واقع است و رییس ارکستر از بالای آن هیئت ارکستر را رهبری میکند و از همه بیشتر تکه زغالی که خواهر نایم باو تعارف میکند، بسیار غریب است؛ عمداً مانع شدم که تشریح این رؤیا را از من بخواهد چه خود اندکی به زندگی نایم آشنا بودم و می توانستم قسمتهایی از آنرا به تنهایی تعبیر کنم. مثلاً می دانستم که به موسیقی دانی عاشق بوده است ولی او دیوانه شد و از هنرش دست کشید. پس برج را به معنای خاصش باید گرفت و چنین تعبیر کرد: مردی را که شاید نایم آرزو می کرده است به جای هانس ریشر ببیند، از سایر اعضای ارکستر با اندازه بلندی برجی بلندتر بوده است. برج مزبور تصویری مرکب و در حکم يك قسم یا مسند است. قاعده برج معرف بلندی مرد است و نرده بالای برج که او پشت آن مثل پرندۀ زندانی در قفس یا مرد محبوسی می دود (قفس به زبان آلمانی همان کلمه کافیگه است که در واقع اشاره ایست به نام آن مرد ناگام) معرفسر نوشت او است بطوری که این دو مفهوم را می توان در يك کلمه یا اصطلاح و برج دیوانگان، جمع کرد.

وقتی که شبهه های نمایشی رؤیای مزبور کشف گردید، می شود در تعبیر دومین قسمت غرابت آشکار آن که همان تکه زغالی است که خواهر نایم باو تعارف می کند، کوشید. زغال به معنای عشق نهانی است:

هیچ آتش یا زغال
مثل عشق پنهانی، عشق.
که کسی از آن آگاه نیست،
نمی سوزاند:

نایم و دوستش آنجا می مانند (= پذیرفته نمیشوند)

و خواهر کوچکترین که هنوز امیدوار است ازدواج کند، زغال را باو تعارف می کند «برای اینکه نمی دانست که اینقدر بطول خواهد انجامید». از فحوای رؤیا معلوم نیست که چه چیز طول خواهد کشید. و اگر چنین عبارتی را در ضمن داستانی می خواندیم بی درنگی می افزودیم: نمایش. اما در رؤیا باید بخود عبارت توجه داشت و پذیرفت که عبارتی مبهم است و افزود: «تا ازدواجش». تعبیر «عشق پنهانی» چه به مدد اشاره به پسر عمو که باز نشد در ارکستر نشسته است و چه به مدد حادثه عشقی آشکاری که به زن مزبور نسبت داده شده است، تأیید و تقویت می شود. تضاد بین عشق پنهانی و عشق فاش، میان حرارت نایم و خونسردی زن جوان، بر رؤیا مسلط است و در هر دو مورد شخص مشخصی مطرح است و این کلمه به منزله پلی میان این مرد اشراف زاده و آن موسیقی دان عالی مقام فقید که آینده شمشعی را نومید می داد، واقع شده است. این توضیحات سرانجام مارا به کشف سومین عاملی که سهمش در تحول فکر رؤیا به صورت

محتوی رؤیا قابل ملاحظه است، هدایت کرد و آن قابلیت برای نمایش از را عناصر روانی مخصوص رؤیا و بیشتر اوقات از راه تصاویر بصری، می باشد، از میان همه وابسته های ممکن به افکار اساسی رؤیا، آن دسته مرجع است که برای نمایش بصری مساعدتر و مناسبتر باشد و

رؤیاهم برای اینکه نخست فکر کاملاً خشك را در قالب زبانی دیگری، هر چند ناماً نوس، اما قابل نمایش و قادر به رفع فشار مربوط به روانشناسی که از طرف فکر در مضيقه مزبور اعمال می شود، بکنجاند، از تحمل تلاش لازم روگردان نیست. اما این شیوه گنجاینیدن محتوی فکر رؤیا در يك قالب دیگر برای عمل تراکم و خلق روابطی با سایر اندیشه ها که در غیر این صورت اصلاً وجود نمی داشت، نیز مفید می باشد. وانگهی این اندیشه ها ممکن است قالب بیان نخستین خود را مبدل بکنند تا بهتر خود را با فکر رؤیا منطبق سازند.

هربرت سیلبرر بسیار خوب نشان داده است که چگونه می شود تبدیل خود بخودی افکار را به تصاویر بهنگام تشکیل رؤیا، مستقیماً بررسی کرد و بدین منوال به این عامل کمیاب کار رؤیا پی برد و آنرا شناخت. هنگامی که خسته و کوفته و مست خواب بود، يك جهت فکری برای خود انتخاب می کرد و غالباً اتفاق می افتاد که فکر از سر می پرید و جای خود را به تصویری می داد بطوری که میشد گفت معادل فکر مزبور است. سیلبرر این معادل را « اتو-سمبولک » یا « کنایه ای خود بخودی » نامیده است. بعقیده من این اصلاح چندان رسانیت . و اینک نمونه هایی چند که از کتاب وی استخراج شده است. با توجه به اینکه در صحایف آینده نیز فرصت بازگشت به این مطلب دست خواهد داد:

« نمونه اول. فکرمی کنم که باید قسمتی از مقاله ای را که بسبب تراسیده نخراشیده ای نوشته شده است، اصلاح کنم .

« کنایه (سمبل): خواب دیدم که دارم تکه چوبی را رنده می کنم.

« نمونه پنجم. می کوشم هدف پاره ای از بررسی های ماوراء الطبیعی را که خیال انجام آنرا دارم، در خاطر مجسم کنم. بنظر می آید که جستجوی علل هستی؛ راهی بسمت صور یا نواحی مرتفع تر معرفت و وجود برای ما باز خواهد کرد.

« کنایه (سمبل): کارد درازی را زیر نان مر بایی بردم مثل اینکه بخواهم تکه ای از آن را بردارم .

« تبیین: حرکت من با کارد اشاره ایست به موضوع باز کردن رهامورد بحث ... باید مایه اصلی کنایه مزبور را بدین نحو تفسیر کرد: سرمیز پر ایم پیش می آید که نان مر بایی را ببرم و تدارف کنم. من این کار را با کارد درازی انجام می دهم، چیزی که مستلزم اندکی تأمل است. مخصوصاً گاهی برداشتن تکه های نان مر بایی بدون آنکه خرد بشود، کار مشکلی است. بلکه باید آهسته و بدقت کارد را زیر د کمه های مزبور برد (آهسته راهی بسمت اصل وجود برای خود باز کرد). اما تصویر مزبور واحد کنایه های دیگری نیز هست. اتفاقاً این نان مر بایی که من آنرا بخواب دیدم؛ قاچ قاچ شده بود و کاردی که آنرا می برید، باید وارد قاچ ها و نواحی مختلفه (نواحی معرفت و فکر) میشد.

« نمونه نهم: سر رشته استدلالی را از دست دادم و بدینال آن گشتم اما مشاهده کردم که حد وسط مفقود شده است.

« کنایه (سمبل): يك تکه چیز مکتوب که سطود آخر آن مفقود شده است.»

اگر به نقشی که صنایع لفظی و سرودها و ضرب المثلها و نقل قولها در حیات افراد تحصیل کرده ایفا می کند، بیندیشیم، می توان حدس زد که تبدیل لباس هایی ازین نوع همواره بکار

نمایش افکار رؤیایمی آید. مثلاً مضامین کاری های پرازدیک نوع سبزی در رؤیا کدام است؟ آردولی است بر عکس (هویج و کلم) (کراوت و روغن = قاطی پاتی) و بالنتیجه «درم و برهم». قابل ملاحظه است که این رؤیا فقط یکبار برایم حکایت کرده اند.

تمام کنایه‌ها و رموز عمومی روایا در پرتو اشارات و تمهید و تمویض کلمات مانوس، فقط برای معدودی از عناصر ساخته و پرداخته شده است و بزرگترین قسمت این کنایه‌ها و رموز نیز میان روایا و بیماران روانی و عصبی و افسانه‌ها و آداب و رسوم عامیانه مشترک است.

وقتی که این چیزها را دقیق بررسی کنیم؛ متوجه می شویم که مدارج و مراحل تشکیل و تکوین رؤیا با استفاده از این تعویض و تبدیل ها و جانشین کردن ها؛ چیز تازه ای به عرض نمی آورد بلکه برای رسیدن به مقصد و هدف که همانا بدست آوردن عبادتی است که موجب اغفال و سانسور گردد؛ از راه هایی که در عالم ناخود آگاهی کشیده شده است می رود و به عمد لطیفه ها یا کنایه هایی را که می توانند به عالم خود آگاهی راهی بیابند؛ جانشین عناصر سرکوبی شده می سازد. خیالالبافیهای مبتلایان به بیماریهای عصبی پر است از این نوع لطیفه پردازیها و صنایع لفظی و منطقی. این نکته ناگهان تغییرهای شرف را که من پیشتر از اساس درست آن دفاع کرده بودم؛ به ما می فهماند. خیالالبافیهای مربوط به تن خودمان بهیچوجه ویژه رؤیا نیست و شاخص و ممیز آن نمی باشد. از تجزیه و تحلیل های خود دریافتیم که چنین خیالالبافیهای منظم در عالم ناهشیاری مبتلایان به بیماریهای عصبی نیز تجلی می کند و می تواند آنرا به کنجکاو جنسی حمل کرد که در نوجوانان پسر و دختر متوجه اعضای تناسلی دیگر است و همچنین متوجه مال خود شاست. چنانکه شرفر و ولکلت بخوبی مشاهده کرده اند؛ «خانه» تنها حدود جسمانی که بکار کنایه ای کردن حیات جسمانی بیاید؛ نیست. این نکته چهار باره رؤیا و چه در باره خیالالبافیهای ناخود آگاهی بیماران عصبی صادقست. من بیمارانی می شناسم که مجموع کنایه ها و دموژ مر بوط به معماری تن و اعضای جنسی (توجه جنسی تنها لفظی اعضای خارجی نمی شود) را حفظ کرده اند و در خواب آنها جز در صورت خواب و احوال آن عصبی نیست (چنانکه در مجرای غزل ها) و درها نشانای روزی هایی است که در جسم وجود دارد (دور از خواب) و آب بهر نحوه ای که اشاره ای به دستگاه بول و غیره می باشد. اما نمایش های گوناگون از امه های گیاهی یا آشپزخانه همچنین ممکن است برای پنهان کردن تصاویر جنسی انتخاب شود. (۱) در مورد اول، عبارات و اصطلاحات متداول، خاطره تشبیهات گذشته (دمویا قلبیه) خواجه، و تخم افشانی، «باغ» و «دوشیزه در غزل غزل ها» بسیار مناسب است. در مورد دوم نیز درونی ترین و زنده ترین ویژگیهای حیات جنسی ممکن است در قالب اشارات معصومانه ای مربوط به امور آشپزی، بنکریا یا خواب آید در مثل علایم بیماری هیستری قابل درک نخواهد بود اگر فراموش کنیم که کنایه های جنسی مخصوصاً پشت امور عادی و پیش پا افتاده پنهان می شود. در رفتار و شیوه سلول بچه های مبتلا به بیماری عصبی که قادر به مشاهده خون و گوشت سرخ نیستند و به دیدن تخم مرغ و املت بالا می آورند، و همین متوال وقتی که ترس عادی انسان از مادر، در این نوع از بیماران عصبی بنحو خارق العاده ای دامن دار می شود، معنای جنسی بسیار روشن وجود دارد، هر باد که بیماری

(۱) رجوع شود به نمونه های متعددی که در سه جلد ضمیمه کتاب «تاریخچه مسور و ابط جنسی»

ایراد. فروش آمده است.

عصی بهشت این کنایه‌ها و رموز پنهان می‌شود. یاردیگر همان راه‌هایی را در پیش می‌گیرد که در واقع راه‌های بشریت بدوی بوده و هنوز نیز نشانه‌هایی از آن در زبان و خرافات و آداب و رسوم همه ملل هست.

اینجا وقت آن رسیده است که تجزیه و تحلیل و رؤیای گل‌های یکی از بیمارانم را که اندکی پیش‌تر از او حرف زده‌ام، تکمیل و آنچه را که واجد تعبیری جنسی است، صریحاً بیان کنم. وقتی که این رؤیا را تعبیر کردم، دیگر این رؤیای زیبا کاملاً از نظر ناایم افتاد.

الف) پیش‌درآمد - رؤیا: به آشپزخانه رفت تا بادو نفر خدمتکار حرف بزنند و به آن‌ها غرزد که چرا سوپ را آماده نساخته‌اند. درین اثنا مقدار زیادی وسایل آشپزخانه به چشمش آمده که روی زمین انباشته شده بود و چکه چکه آب از آن‌ها فرو می‌ریخت؛ وسایل آشپزی سنگین روی هم گذاشته شده بود اندکی بهد افزود؛ دو نفر خدمتکار بدنبال آب رفتند و بطرف رودخانه‌ای که تا خانه یا حیاط بالا می‌آمد برآه افتادند (۱)

ب) رؤیای اصلی (۲) - از بالا پایین می‌آید و از وسط موانع و پرچین‌های عجیب و غریبی که از کاشی‌های بزرگ (۳) بافته شده و از مربع‌های کوچک (۴) درست شده است، می‌گذرد. این چیزها برای پایین آمدن تعبیه نشده است و می‌تواند نتواند پایش را به جایی تکیه بدهد و بسیار خوشحال است برای اینکه پیراهنش به جایی گیر نمی‌کند و وضع مرتبش (۵) بهم نخورده است. شاخه بزرگی (۶) در دست دارد، یک قسم شاخه درختی که پوشیده از گل‌های سرخ شاخه شاخه و شکفته است. تصور می‌کند که اینها گل‌های گیلاس است اما همچنین به کاملیاهای پر پر شبیه هستند هر چند که کاملیا روی درخت نمی‌روید. هنگامی که پایین می‌آید نخست یکی از آن در دست داشت ولی بعد ناگهان دوتا می‌خورد و بعد دوباره فقط یکی (۷) وقتی به پایین می‌رسد که گل‌های پایین ساقه تقریباً فرو ریخته است. سپس وقتی که پایین رسید نوکری از خانه را دید که با تکه چوبی انواع و اقسام دسته‌های یال کلفت را که مثل خزه درخت مشابیهی آویزان

(۱) تعبیر این پیش‌درآمد رؤیا که در صحایف پیش آمده است در آنجا واجد معنایی بر اساس علت و معلول در نظر گرفته شده است.

(۲) حیاتش.

(۳) از خاندان بزرگ، آرزویی که با قسمت اول رؤیا منافی و مخالف است.

(۴) تصویر مرکبی که دو محل در آن ترکیب شده است یکی انبار زیر شیروانی پدرش که در آنجا برادرش بازی میکرد و موضوع خیال‌بافی‌هایش بود و دیگری خانه ییلاقی خموی بدخوبی که ناایم عادت داشت او را بسرخشم آورد.

(۵) میلی که با خاطره‌ای از خانه عمو منایر است برای اینکه در آنجا بهنگام خواب لباس از تن برمی‌گرفت.

(۶) چنان که جبرئیل بهنگام رساندن پیام به مریم شاخه سوسنی در دست داشت.

(۷) اشاره ایست به تعداد کسانی که خیال می‌کند عشق آن‌ها را بپذیرد.

بود، زیرا روز بر نمیکند بطوری که خیال کرد نوکر آن‌ها را شانه می‌کند. کارگران دیگر، شاخه‌های مشابه باغی را فرو ریخته و آن‌ها را در خیابانی که اکنون در آن رویهم انباشته است گذاشته‌اند، بنحوی که عده زیادی از آن بر می‌دارند. می‌پرسد آیا این خوبست؟ آیا میتوان یکی از آن را برداشت یا گرفت؟ (۱) جوانی در باغ است (که نایم او را می‌شناسد، یک نفر بیگانه) و وی بطرف او میرود تا از او بپرسد چگونه می‌تواند این شاخه‌ها را به باغ خودش منتقل کند؟ (۱) جوان او را می‌بوسد و او می‌آشوبد و از او می‌پرسد خیالش چیست و آیا حق دارد او را چنین در بر بگیرد. مرد جواب میدهد: بدکاری نیست بلکه مجازهم (۴) است آن‌گاه می‌گوید که حاضر است با اتفاق نایم به آن باغ برود، تا باو بگوید چگونه می‌کارند و چیزی به او می‌گوید که نایم بخوبی نمی‌فهمد: «وانگهی سه متر کم دارم» (اندکی بعد گفت: متر مربع) - یا سه تراز (۱۹۴۹) خاک» بنظر نایم میرسد که جوان در آراء خوش خدمتی خود، متوقع چیزی است، مثل اینکه جبران خسارت خود را در باغ او بکند یا اینکه بخواهد هر تکب نیرنگی بشود و بدون رضای خاطر وی، سودی بجوید و فایده‌ای ببرد. نایم نمیداند آیا بعداً حقیقتاً جوان چیزی بدو نشان داده است یا خیر؟

می‌توانم نمونه‌های بسیاری از این مقوله عرض کنم، اما تشریح و تجزیه و تحلیل آنها مابسی دورتر یعنی به بررسی پدیده‌های مربوط به اختلالات عصبی خواهد گشت. از بررسی همه این رؤیاها به این نتیجه رسیده‌ام که در طی رؤیا، بهیچوجه لازم نیست وجود فعالیت کنایه‌ای مخصوصی را در ذهن بپذیریم. بلکه رؤیا از کنایه‌ها یا رمزهای کاملاً آماده و ساخته پرداخته‌ای که در عالم ناخشیاریست استفاده می‌کند چنانچه مناسب‌ترین کنایه‌ها، «سمبل‌ها» هستند زیرا بسادگی موجب اغفال سانسور می‌شوند و روی این اصل قابل نمایش و تجسم در رؤیا نیز هستند.

۵- نمایش کنایه‌ای در رؤیا

سایر رؤیاهای نوعی (آیپیک)

وقتی که با و فوراً استعمال علایم و رموز جنسی در رؤیا انس گرفتیم، از خود می‌پرسیم آیا عده زیادی از این کنایه‌ها و رموز شبیه علایم تند نویسی نیست که یکبار برای همیشه و اجدیک معنای مشخص و صریح می‌شود. آنوقت انسان بوسوسه می‌افتد تا طرح کلید جدیدی برای رؤیا بسبک و

(۱) اشاره است به يك اصطلاح عامیانه که بمعنای استمناء است.

(۲) شاخه از قدیم الایام مبین اعضای تناسلی مرد بوده است و بملاوه اشاره روشن و صریحی بنام خانوادگی نایم را در بر دارد.

(۳) این نکته و نیز آن چه خواهد آمد، مربوطست به نقشه‌هایی را جع باز دواج.

(۴) می‌توان رؤیای شماره ۳ را که اندکی پایین‌تر نشان خواهم داد (در میان نمونه‌هایی که برای کنایه‌ها و رموز رؤیا بنست میدهم و همچنین «رؤیایی که بخودی خود تعبیر می‌شود، از رانک و رؤیایی که باید وارونه خوانده شود از اشکل، خلاصه همه و همه را همچون رؤیای مربوط به «شرح حال نایم» یعنی مثل همین رؤیا تلقی کرد.

شیوه کلید رمز، بیفکند. باید افزود که این علایم و رموز مخصوص رؤیا نیست، بلکه می توان آنرا در همه خیالیاتی که ناخود آگاهانه و تصورات و تخیلاتی بویژه حامیان و بانیاقت از قبیل فلکود، افسانه ها و داستان خدایان و ضرب النثل ها و اقوال علما و صنایع عقلی معمول و حتی توان گفت که علایم در این امور مشترک آنها رؤیا است»

اگر بخواهیم نقش کنایه را بر روی کتب و رسائل متعددی مطالعه کنیم که قسمت مهمی از آنها هنوز حل نشده است و به موضوع کنایه و تعبیر مربوط است، بسی از حدود و ثغور تعبیر رؤیا است دور خواهیم افتاد (۱) در اینجا این پرسنده کرده می گوئیم تقاضای کتابی در زمینه شیوه های غیر مستقیم تجسم یا نمایش است، اما نباید آنرا با سایر شیوه های غیر مستقیم اشتباه کرد چنانچه شیوه دارای خصایص ویژه و خواص است مثلاً در تمام یک رشته از موارد بر وجهی می توان و چون مشترک میان کنایه و آنچه را که این گنایه نمایش می دهد، مشاهده کرد و حتی در سایر موارد نیز رابطه پنهان است و انتخاب کنایه معنایی جلوه می کند. به تحقیق، همین موارد است که میتواند معنای عمیق و اصلی رابطه کنایه ای را روشن کند، این موارد نشان می دهد که رابطه مزبور ذاتی است و آنچه امروز بطور کلیه با هم مربوط است، احتمالاً در گذشته از راه همسانی معنوی و بیانی با هم مربوط بوده است و رابطه کنایه ای ظاهراً بقایا و نشانه این همسانی پیشین و قدیمی است، از اینجا می توان ذکر کرد که در تمام یک رشته موارد، اشتراک و اتحاد کنایه با مفهوم اصلی، بسی فراتر از اشتراک زبانی یا بیانی، چنانکه شوهرت این موضوع را نشان داده است (۱۸۱۴) (۲) قدمت پاره ای از کنایه ها به قدمت زبان هاست و همزمان تشکیل آنها بوجود آمده برخی دیگر در روزگار مظاهر شده اند (مثل هواپیمای دیر ژایل زپلین). رؤیا از این کنایه ها و رموز برای مبدل کردن لباس افکار ناپیدای خود بهره می گیرد. از میان کنایه هایی که بکار می رود، عدد زیادی هست که همواره و یا تقریباً همیشه با چند معنایی واحد و یکسان هستند، اما قابلیت شکل پذیری ویژه عناصر روانی را هیچوقت نباید از نظر دور داشت. بسیاری اتفاق می افتد که فلان موضوع کنایه ای که در محتوی رؤیا تجلی می کند، باید به معنای خاصش تعبیر و تفسیر شود و گاهی نیز اتفاق می افتد که که نایم در سایه عناصر خاطرات خصوصی خود، انواع و اقسام چیزها را که معمولاً بدین معنا استعمال نمی شود به مثابه کنایه های جنسی می گیرد. وقتی که باید از میان چندین کنایه دست به انتخاب بزنند، آن کنایه را بر می گزینند که روابط خصوصی و ویژه آنرا با افکارش مربوط می سازد پس با آنچه در وقت گذشته

(۱) مراجعه کنید به کارهای بلو لور و شاگردان زور ریخ اوما تندی در ابراهام و غیره. در باره کنایه ها و رموز رؤیا، همچنین مراجعه کنید به مولفان غیر طبیب که مورد استناد آنها هستند (کلاسنول، غیره) آنچه بهتر از همه درین باره گفته شده است در اثر مشترک افورنک و ه. ساکی بنام «اهمیت روانکاو برای علوم ذهنی» یافته میشود.

(۲) به همین هیچ مجارستانی ها که کلمه «شیفن» (شیف = کشتی) را برای ادرار کردن استعمال نمی کنند با این وجود در رؤیا های مربوط به ادرار کردن کشتی ای را می بینند که روی آب راه می سپرد. (فرنجی در همین کتاب شکل شماره ۱۶) فرانسوی ها و مللی که اصلاً لاتینی هستند و اصطلاح فراثونزیم (به معنای اطلاق زنان) را ندارند که کنایه ای به زن باشد، با این وجود در ضمن رؤیا های خود برای آنکه به کنایه زن را نمایش بدهند از اطلاق استفاده می کنند.

قاعده وقانون کلی يك قسم توجه شخصی و خصوصی نایم نیز درین میان وجود می‌خواهد داشت. تحقیقاتی که از زمان شرکر آغاز شد، محققان نا ملزم کرده باینکه وجود کنایه‌ها و رموز رؤیای بدون چون و چرا پذیرفته شود. خود هاوولوك اليس قبول کرده است که رؤیای ما پیراست از کنایه و رمز، اما رموز این رموز و رموز نه‌ندان هیچ روی کار تعبیر را آسان نمی‌کند. یکتا برادغام و پیچیدگی، آنگاه که بفرهنگ و زبانها را از راه اندیشه‌های که آزاد است به ذهن نایم خطور می‌کند، تعبیر کنیم، اغلب اوقات به توضیحی از کنایه و رموز نخواهیم رسید، بدلائل انتقاد علمی درین مورد نمی‌توان؛ چنانکه در امور پیشین و عهد قدیم معمول بوده است و بشیوه توضیحات عجیب و غریب اشتغال که در محافل قبل گذشت، عنان کار را بدست آورده مطلق معبر سپرد. بهمین روی به آنجا کشانیده شدیم که در شیوه نگارش را با هم دریا می‌زنیم. بر تداعی معانی نایم تکیه خواهیم زد و می‌خواهیم آنکه مفقود است به حد و قوف و معرفت معبر بر معنی کنایه‌ها و رموز جبران خواهیم کرد. صنعتش و صرفی محتاطانه معنای کنایه‌ها و رموز و بررسی موشکافانه آن از روی رؤیاهای که مخصوصاً روشن و خالی از ابهام است؛ به ما اجازه می‌دهد تا هر نوع مدعای تفنن آمیز و خود سرانه را در کار تعبیر رد کنیم. تردیدهایی که هنوز درین باره داریم، بتدریج که پیشرفت می‌کنیم و این مسایل را موشکافی می‌نمایم، از بین خواهد رفت زیرا معلول علم ناقص ما از خصایص و ویژگیهای کنایه‌های رؤیاست چه این کنایه‌ها غالباً دارای معانی متعددیست و گاهی هم واجد معانی بسیار بنحوی که، مانند خط چینی، این مقدمه مؤخره است که منحصرأ سبب درك صحیح آن می‌شود. در سایه همین نکته است که رؤیایا به چندین قسم می‌توان تعبیر کرد و نمی‌تواند بوسیله محتوی واحد یگانه‌ای افکار مختلفه و امیال گوناگون را که غالباً از انواع بسیار متفاوت است نمایش و تجسم دهد.

حال که حدود و ثنود کار و مستثنیات آن باز گردید، می‌توانم بکار خود آغاز کنم امپراطور و ملکه؛ پادشاه و زنش معمولاً والدین نایم را بکنایه در رؤیا نمایش می‌دهند و خود نایم هم بصورت شاهزاده یا شاهزاده خانم نموده می‌شود نیز قدرت و صلابت مردان بزرگ ممکن است به بزرگی قدرت امپراطور جلوه کند بهمین دلیل در پاره‌ای از رؤیایا. مثلاً گوته ممکن است بتواند کنایه‌ای برای پدر جلوه کند (هینشمان) - تمام اشیاء دراز و کشیده از قبیل چوب دستی و تنه درخت و چتر (به مناسبت شباهتی که از لحاظ پا زدن، به حالت نموظ دارند) و تمام سلاح‌های دراز و نیندا نند چاقو و دشنه و سر نیزه کنایه از آلت رجولیت است. کنایه معمول دیگری که کمتر قابل درك است سوهان مخصوص ناخن است (شاید بعلت سایش) - انواع و اقسام جمیع و صندوق و کتو و صندوقچه و بخاری کنایه از تن زنست چنانکه غارهای مختلف و کشتی‌های گوناگون و تمام انواع ظروف و اطاق بهر شکلی که باشد بطور کلی کنایه از زنست و توصیف ورود و خروج گوناگون نباید موجب اشتباه شود. (۱) اکنون بسادگی می‌توان به فایده دانستن این موضوع که اطاق

(۱) بیماری که در يك پانسیون خانوادگی زندگی می‌کرد خواب دید که یکی از کلفت‌ها را ملاقات کرده و از او می‌پرسد که شماره اطاقش چیست؛ کلفت پانچب بسیار جواب داد: ۱۴. در اصل بیمار زن بود با این خدمتکار و رابطی برقرار کرده بود و قرار ملاقات هابی با او در اطاقش داشته بوده است ولی دخترک می‌ترسید که خانمش ازین موضوع بوی بیبرد لذا روز پیش از وقوع رویا به

باز است یا بسته، پی برد (به رؤیای و دوراء در رساله قسمتی از تجزیه و تحلیل هیستری رجوع شود).
 بیفایده است بالصراحه بگویم که کدام کلید اطاق را باز می کند (مراجعه کنید به کنایه ها و رموز
 کلید و قفل در قصیده «گراف او بر شتاین» اثر اولاند شاعر آلمانی در سده نوزدهم). رؤیای
 فرار از وسط چند اطاق، رؤیای خانه محصور یا یک قسم حرم است یا چنانکه ه. ساکس با
 مثال های قشنگی نشان داده است، ممکن است برای نمایش ازدواج (تمناد) بکار رود. درباره
 اندیشه های جنسی کودکان در رؤیاهایی که دواطات در آن به چشم می آید که در اول یکی بیش
 نبود، یا یک اطاق معروف دیده میشود که در رؤیا به دواطات تقسیم شده است، یا برعکس،
 اشارات و کنایه های جالبی می توان یافت. در کودکی دستگاه تناسلی زنان را (۱) بمثابة عضو
 واحدی تلقی میکردیم یعنی همان (نظریه کود کانه در مورد تشبیه آن با مجرای فاضل آب)
 و این بعدها بود که متوجه شدیم این قسمت از بدن واجد دو حفره و دو منفذ جدا گانه است.
 جاده های سر اشیب و پلکان های گوناگون و نردبان های جور و اجور و اینکه نایم خود را
 در آن ببیند اعم از اینکه از آن بالا رود یا از آن پایین بیاید، همه و همه نمایش های کنایه ای از
 عمل جنسی (۲) است.

دیوارهای متصل که نایم روی آن می خزد و سر درهایی که نایم در طول آن لغزانده
 می شود (غالباً توأم پادله و اضطراب زیادی) نشانه بدن های ایستاده انسانست و احتمالاً یادآور
 خاطرات کود کانی است که روی گرد و والدین و یا کسانی که به آنان می پرداخته اند؛ می خزیده اند
 وقتی که دیوارها بهم پیوسته می شود؛ به کنایه نمایش مردانست؛ فراوان دیده می شود که

بیمار گفته بوده است که بعداً در یکی از اطاقهایی که اشغال نشده است، همدیگر را ببینند و شماره
 این اطاق واقعاً ۱۴ بوده است و در رؤیا بعنوان اطاق زن به حساب آمده است و برای یکی شدن اطاق
 وزن مثال و برهانی قاطع تر ازین نمی توان نشان داد، (ارنست جونز در مجله بین المللی روان-
 کلوی جلد ۲ سال ۱۹۱۴) (رجوع شود به ارتمیدور رساله کنایات و رموز رؤیا، «بذینمنوال
 در مثل اطاق خواب در رؤیای مردان متأهل کنایه ایست که جانشین همسر میشود.

(۱) «پوپو» پزبان خودمانی آلمانی.

(۲) آنچه را که در جای دیگر گفته ایم در اینجا تکرار می کنم (جلسات آینده تداوی

روانکوی در مجله روانکوی ۱۹۱۰)، «چندی است به من خبر داده اند فلان روان شناس که با
 نظریات ما موافق نیست به یکی از دوستان ما گفته است که ما در معنای جنسی رؤیا محققاً براه
 اغراق می رویم و رویائی که غالباً بخوابوی می آید، جاده ایست که وی از آن بالایی رود. ما که
 ازین خرده گیری دقیقتر شده بودیم، رویاهای مربوط به جاده و پلکان و نردبان را بررسی کردیم
 و بزودی دریافتیم که جاده های سر اشیب یا نظایر آن مسلماً نمایش های کنایه ای از عمل جنسی است
 دلایلی ساده است زیرا در هر دو مورد با حرکات منظم رفته رفته به اوج نفس نفس زدن می رسند و با
 چند جست و خیز خیلی زود از اوج به پایین می افتند. از اطلاعاتی که زبان درین مورد به ما می دهد
 نیز نباید غافل بود چه اصطلاح (بالا رفتن) را در آلمانی به معنای عمل جنسی می گیرند و به فلان
 مرد در مثل می گویند (بالا رونده) در فرانسه پله را راه می گویند و همان طور که به آلمانی می گویند
 (بالا رونده کهنه کار یا پیر) در فرانسه هم می گویند «ره رویر». (دربان عامیانه و خودمانی
 فارسی هم اصطلاحات «سوار شدن» و «سوار کار قابل» به مجاز حاوی معنای جنسی است، م.)

در رؤیاهای خلیجان انگیزه نایم به برآمدگی‌های خانه توسل می‌جوید و همین نهج میزومیز قمار و نمایشگاه و صحنه نمایش؛ بی‌گمان بدلیل تضاد با اشکال بدن؛ نمایش کنایه‌ای زنان است. و آنکه چوب؛ بدلیل مناسبات لفظی و زبانی خود ظاهراً نماینده نوع مؤنث است (ماتری، ماتیر = ماده) مثلاً کلمه مادر (Madeira) Madère در زبان پرتغالی به معنای چوبست و چون «میز و تخته خواب» ازدواج را می‌رساند؛ غالباً یکی در نمایش جانشین دیگری می‌شود و نمایش عقده جنسی به عقده غذایی مبدل می‌گردد.

— میانه قسمت‌های مختلف پوشاک، کلاه‌زنان‌ها می‌توان در بسیاری از موارد به جای عضو جنسی مردان گرفت و به همین منوال روپوش را؛ و می‌توان از خود پرسید سهم صدای کلمه درین کنایه کدامست (روپوش در آلمانی = مانتل). در رؤیای مردان؛ کراوات غالباً نمایش کنایه‌ای آلت رجولیت است، نه همان ازین جهت که آویزانست و ویژه مردانست؛ بلکه ازین جهت که می‌توان آنرا بدلتخواه انتخاب کرد؛ انتخابی که طبیعت بدبختانه مرد را از آن منع می‌کند (۱) مردانی که رؤیاهای آنها از این کنایه بهره می‌گیرند. معمولاً دارای کراوات‌های بسیار زیبایی هستند و مجموعه‌های حساسی از آن دارند.

— همه ماشین‌های پیچ‌درپیچ و دستگاه‌هایی که در رؤیا به نمایش در می‌آیند، محتلاً همان اعضاء تناسلی هستند (و معمولاً مال مردان)؛ کنایه‌ها و رموز رؤیا، در رؤیا چون ذهن؛ خستگی ناپذیر جلوه می‌کنند هیچ‌کس متکراین نمی‌تواند باشد که تمام سلاح‌ها و همه آلات و افزار آنها نمایش کنایه‌ای از آلت رجولیت است مانند گاو آهن، چکش؛ تنگ، طپانچه؛ دشنه؛ شمشیر و غیره. به همین منوال جای گفتگو نیست که بسیاری از مناظر در رؤیا بویژه آن دسته که پل‌ها و کوهستان‌های پوشیده از درخت را نشان می‌دهند وصف اعضای تناسلی است. هارسی‌نوسکی سلسله‌ای از رؤیای نمونه گرد آورده است که در طی آن خواب‌بیننده رؤیاهای خود را بوسیله طرح‌هایی که باید نماینده مناظر و اماکنی باشد که رؤیا در آن می‌گذرد؛ توجیه می‌کند این طرح‌ها بروشنی بسیار، اختلاف و تفاوت میان معنای پیدای رؤیا را نشان می‌دهند، در نظر اول طرح‌ها و نقشه‌هایی بیش نیستند اما با بررسی دقیق‌تری می‌توان نشانه‌هایی از جسم آدمی و اعضای تناسلی و غیره در آن بازیافت؛ آنوقت است که میتوان رؤیا را ادراک کرد. (کارهای فیستر در باره رمز نویسی و تصاویر رموز) همین نهج کلمات من در آری غیر قابل فهم نیز یاد آور قسمت‌هایی است که دارای معانی جنسی است. وجود بهیچ‌ما نیز در رؤیا به معنای اعضای جنسی است (می‌دانیم که مردان و زنان عادت دارند به این‌که آلت جنسی خود را، بچه خود بنامند) با بچه‌ای بازی کردن؛ یا او را زدن و غیره در رؤیا معمولاً نشانه استمناء است. در رؤیا برای نمایش کنایه‌ای اختگی از طاسی و چیدن موی سر و از دست دادن دندان و بریدن سر بهره می‌گیرند. اگر دو یا چند چیزی که معمولاً نشانه آلت رجولیت در رؤیا است، در رؤیایی جلوه کرد؛ در حقیقت یکقسم نگهداری خود از قطع عضو تناسلی است. ظاهر شدن سوسمار، جانوری که دمش

(۱) رجوع شود به مجله روانکوی به نقشه یک نفر دیوانه ۱۹ ساله، مردی که بجای کراوات‌های که دختر را تهدید می‌کرد دیگر آویخته است؛ همچنین مراجعه کنید به رساله‌ای مربوط به علت خجالت خانمی وارد حمام‌خانه‌ای می‌شود مردی را می‌بیند که پیراهن می‌پوشد؛ امر دخالت می‌کشد و بی درنگ بپیراهن گردنش را می‌پوشاند و می‌گوید: «عذر می‌خواهم، کراوات ندارم»

پس از بریده شدن می‌روید و ترمیم می‌شود، واجدهمان معناست (رؤیای سوسمارها) - عدد زیادی از حیوانات که در اساطیر و فرهنگ عامیانه از آن بعنوان کنایه و سمبول اعضای جنسی استفاده کرده‌اند، عین این نقش را در رؤیا بازی می‌کنند مانند ماهی، حلزون، گربه، موش (به سبب پشم) و مخصوصاً مار، جانوری که اساساً کنایه از عضو تناسلی مرد است. جانوران کوچک از نوع حشرات گزیده نماینده بچه‌های کوچک است مثلاً نماینده برادرانی که آرزو مند داشتن آن نیستیم؛ پوشیده شدن از این حشرات غالباً به معنای آستن بودن است. - زپلین این روزها کنایه از آلتر رجولیت است و این بمناسبت شکل و خاصیت پرواز آنست.

اشتشکل سلسله دیگری از این کنایه‌ها را عرضه کرده و نمونه‌هایی هم بدان افزوده است اما با اندازه کافی مورد تحقیق و بررسی واقع نشده است. کارهای اشتشکل و بویژه کتابش «زبان رؤیا» واجد غنی ترین مجموعه کنایه‌های کشف شده است که تا کنون نشر یافته؛ و عده‌ای از آن با مهارت و کاردانی بسیاری پیدا شده. و از محک تجربه درست و رؤسید بیرون آمده است مثلاً آن عده از کنایه‌ها که مربوط به مرگ و میر است. اما ناتوانی مؤلف مزبور در ارزیابی و سنجش موضوع و تمایلات وی به تمییم، البته بهر قیمتی که شده؛ مقداری از تمییم‌های او را مشکوک یا غیر قابل استفاده کرده است، بنحوی که پیوسته باید بخوانند گانش سفارش کرد که بسیار محتاط باشند. من در اینجا به نقل چند نمونه از آن بسنده خواهم کرد.

بقیة اشتشکل (کلمات راست و چپ، در رؤیا واجد معنایی اخلاقی است راه راست: همیشه کنایه از راه خیر است و راه چپ کنایه از ضلالت و جنایت. بنا برین تمایل جنسی به همجنس، زنا با محارم و فساد در راه چپ واقع خواهد بود، درست‌داست نیز از دواج، روابط با فاحشه و غیره و این با توجه به اخلاقیات نایم است (ص ۶۶ از کتاب او). والدین معمولاً نماینده اعضای تناسلی هستند (ص ۷۳). من لیچین معنا را جز در مورد پسر، دختر، نوه و عروسی گرفته؛ در مورد همه کسانی که کلمه کوچک با آنها می‌خورد؛ نمی‌پذیرم. اما نمونه‌هایی در دست است که خواهر کنایه از پنهان و برادر کنایه از آشکار است. - سرسید با انجیل در رؤیا از اشتشکل کنایه از افشوس کلمت که از اختلاف سن بچیر قابل پنهان کردن؛ ساختل می‌شود (ص ۷۹). بلدی که نایم می‌برد کنایه از بازگناه است که او را در فشار گذاشته است (در همان صفحه). اما محققاً فراوان دیده می‌شود که باروبه، کنایه‌ای مسلم از اعضای جنسی خود مانست. اشتشکل همچنین برای ابعاد که غالباً در رؤیا تجلی می‌کنند، معنای مشخص پیدا کرده است. اما بنظر می‌رسد که تمییم‌های وی نه با اندازه کافی با اساس است و نه آنکه واجد ارزش کلی، هر چند که شاید لازم باشد درباره‌ای از موارد ظاهر حقیقی آنها را بپذیریم. عده‌سه محققاً کنایه‌ایست از اعضای تناسلی مرد و درین باره همه محققان متفقند. یکی از تمییم‌های اشتشکل راجع است به معنایی دو گانه کنایه‌های جنسی: «راستی کنایه‌ای هم هست که اگر تخیل اجازه دهد، تواند در عین حال هم مؤنث باشد و هم مذکر» جمله مترضه اگر تخیل اجازه بدهد، از وسعت دامنه عبارت مزبور بسی می‌کاهد زیرا تخیل در هر حال اجازه آنرا نمی‌دهد. اما بنظر من بیفایده نیست بگویم که قضایای بسیاری هست که این اصل کلی اشتشکل را نفی ورده می‌کند. در کنار کنایه‌هایی که بطور یکسان برای رساندن اعضای تناسلی زنان و مردان بکار رفته است، کنایه‌هایی هم هست که غالباً و یا همیشه فقط برای رساندن یک جنس بکار رفته است. تخیل نمی‌تواند اشیاء و رازو

یکی مانند سلاح را، بجای اعضای تناسلی زنانه یا اشیاء مجوف (سندوق، جعبه و صندوقچه) را که بجای اعضای تناسلی مردانه استعمال کند.

درست است که تمایل رؤیا؛ نیز تخیل ناخودآگاهانه، به استعمال کنایه‌های جنسی به معانی دوگانه، حکایت از یک قضیه قدیمی می‌کند؛ چه در کودکی فرق میان دو جنس معلوم نیست و کودکان یکنوع اعضای تناسلی را بر دو جنس نسبت می‌دهند.

اعضای تناسلی ممکن است در طی رؤیا بصورت سایر قسمتهای بدن جلوه کند مثلاً آلت رجولیت بصورت دست یا پا و آلت زنان بصورت دهان و گوش و حتی چشم متجلی شود. انواع و اقسام ترشحات مانند ماده لزج بینی، بول، منی؛ ممکن است در رؤیا جای هم را بگیرند. این اشارات اشتکال که در مجموع درست است، با مشاهدات انتقاد آمیز و مستحکم ر. رایتلر (دومجله روانکاوی جلد اول ۱۹۱۳) محدود شده است. معمولاً ترشحات مختلف و بی‌اهمیت جانشین ترشحات معنی‌دار منی، می‌شوند.

اشارات نسبتاً ناقص مزبور شاید برای برانگیختن مجموعه‌های دیگری از قنایای مدلل‌تر و متین‌تر کافی باشد. (۱) من کوشیدم بطور مفصل‌تری کنایه‌های رؤیا را در کتاب دیگر خود بنام دروس مقدماتی روانکاوی معرفی کنم.

اکنون نمونه‌هایی از موارد استعمال این کنایه‌ها را در رؤیا نشان می‌دهم. آنگاه معلوم خواهد شد که تعبیر رؤیا تا چه اندازه بدون استمداد از کنایه‌ها دشوار است و در چه بسا مواردی که بی‌این کنایه‌ها کاری در تعبیر از پیش نمی‌رود. اما در عین حال دلم می‌خواست در ارزیابی این کنایه‌ها اغراق نشود و کار تعبیر و ترجمه رؤیا به تعبیر و ترجمه کنایه‌ها تقلیل نیابد و از اندیشه‌هایی که بوقت تشریح رؤیا باید به ذهن نا می‌رسد، غفلت نشود، بلکه این دوشیوه و تکنیک تعبیر رؤیا باید مکمل هم باشند، اما چه از لحاظ نظری و چه از حیث عملی، شیوه مهم‌تر همانست که در وهله اول آنرا شرح دادیم، یعنی شیوه‌ای که اهمیتی قاطع به توضیحات نا می‌دهد و ترجمه کنایه‌ها، در واقع می‌شود گفت که درین میان به عنوان معین عمل است.

۱- کلاه، کنایه از مرد (اعضای تناسلی مردان)

(قسمتی از رؤیای زن جوانی که بدنبال ترس از وسوسه شیطانی به ترس موهوم از میدان‌های عمومی گرفتار شده بود).

«در تابستان به عزم گردش به خیابان رفتم و یک کلاه حصیری بشکل مخصوصی هم بپوشیدم که وسطش بطرف بالا برآمده بود و لبه‌هایش بطرف پایین برگشته بود (اینجا توصیف مزبور آمیخته به تردید است) بنحوی ظرفی افتاده تراز طرف دیگر می‌نمود. خوشحال بودم و احساس امنیت می‌کردم و در حین عبور از برابر عده‌ای از افسران جوان چنین بفکر رسیدم که شما نمی‌توانید با من کاری بکنید.» چون وی نمی‌توانست چیزی از کلاه رؤیای خود بامن بگوید، با او گفتم: «کلاه باید عضو تناسلی مرد باشد. مخصوصاً با مرکز برآمده و لبه‌های

(۱) اختلافات میان استنباط شرفراز کنایه‌ها و رموز رؤیا و استنباطی که در اینجا نموده‌ام هر چه باشد، باید گفت که شرفرنخستین کسی بود که این کنایه‌ها و رموز را کشف کرد و تحقیقات روانکاوی نیز بحد کتابش را که سال ۱۸۶۱ نشر یافته بوده است، مورد استفاده قرار داد.

آویزان. شاید این شگفت انگیز باشد که کلاه را نمایند؛ مرد می گیم اما اصطلاحی در زبان آلمانی شایع است که به معنای «وسیله ازدواج یافتن است» ولی بطور تحت اللفظی به معنای زیر هر چنین آمدن، کلاه بر کردن است. عمداً از هر نوع تعبیری در خصوص لبه‌هایی که بنحو نامساوی آویزان است، خودداری کردم، هر چند که چنین خصوصیتی هست که کار تعبیر را بهتر رهنمون می‌شود. آنگاه به گفته خود افزودم که: «وقتی که آدم شوهری یا چنین مواهبی داشته باشد، جایی برای ترس از جماعت افسران نمی‌ماند، یعنی جایی برای خواستن و آرزو کردن». این بدان سبب است که خیال‌بافی‌های وی در مورد وسوسه مانع از اینست که بدون حامی، تنها از خانه خارج شود. بیشتر در فرست‌های مختلف با تکیه بر قنایای دیگری نیز توانسته بودم خلجان و اضطرابش را اینطور تعبیر و توجیه کنم.

شیوه رفتار نایم پس از انجام تعبیر مزبور قابل دقت است زیرا نخست توصیف کلاه را پس گرفت و مدعی شد که نگفته است لبه‌های آن آویزان بوده است ولی من به آنچه شنیده بودم اطمینان کامل داشتم و لذا جای تردید و تزلزل برای من باقی نمی‌ماند. لحظه‌ای خاموش ماند و بعد جرأتی بخود داد و پرسید از کجا معلوم است که یکی از بیضه‌های شوهرش پائین تر از آن یکی باشد و در ثانی مگر همه مه‌زدان چنین اند. بدین منوال این قسمت کلاه توجیه شد و تعبیر نیز مقبول افتاد.

موقمی که نایم این رؤیا را برای من حکایت کرد، مدتها بود که از معنای کنایه‌ای کلاه آگاه بودم. در سایر موارد که رؤیا به این روشنی نبود، باین فکر می‌افتم که کلاه ممکن است مجرد اعضای تناسلی زنانه نیز باشد. (۱)

۲- بچه همان عضو تناسلی است و موضوع نابود شدن کنایه از مرادات جنسی (رؤیایی دیگر از همان بیمار)

مادرش دختر کوچکش را بر گردانده تا او مجبور شود تنها از خانه خارج گردد. سپس با مادرش با قطار حرکت کرد و دختر کوچکش را دید که بطرف ریل‌ها می‌رود بنحوی که حتماً قطار نابودش می‌کرد صدای خرد شدن استخوان‌ها بگوش رسید (احساس ناخوشایندی با دست می‌دهد اما نه یک وحشت حسایی). بعداً از پنجره واسن نگاه کرد تا مگر قطعات خرد شده او را از عقب ببیند. مادرش سرزنش کرد. برای اینکه او بود که دخترک را تنها بر گردانده بود.

تجزیه و تحلیل - عرضه تغییر کامل رؤیا درین مقام آسان نیست. این رؤیا به یک سلسله رؤیاهای دیگر مربوط است و فقط موقمی جامع است که آنرا به سایر رؤیاهای این سلسله مربوط سازیم زیرا جدا کردن عناصری که برای توضیح و اثبات کنایه‌ها و رموز لازم و ضرور است، مشکل می‌نماید: در وهله اول بنظر نایم مسافرت با راه آهن اشاره‌ایست به مسافرتی در بازگشت از بیمارستان خصوصی (البته شیفته پزشکی شده بود که او را همراهی می‌کرد). مادرش بدنبالش

(۲) مثالی ازین نوع در گزارش گیر هکر (بر) رساله معتم‌های معنی رؤیا در مجله روانکاری). شکل از رؤیایی گزارش داده که در طی آن کلاه با پری که در وسط آن آویزان است، نمایش کنایه‌ای از بچه همین است.)

آمده بود. پزشک مزبور به ایستگاه آمده و بهنگام عزیمت دستگلی بندو هدیه کرده بود. برای او نامطبوع بود که مادرش ناظر این سنایش باشد. پس مادر درینجا ظاهر می شود بعنوان کسی که مزاحم امیال عاشقانه اوست و علاوه همان نقشی است که این زن میوس دوقبال دختر بچه می بایست ایفا کند. اندیشه دیگری درباره جمله: «نگاه کرد تا مگر قطعات خرد شده را از عقب ببیند» به خاطرش رسید. رؤیا طبیعتاً می بایست او را بفکر قطعات استخوان دخترک خرد و نابود شده بیندازد، اما قدامی درجهتی کامل متفاوت سر کرد زیرا نایم پیاد آورد که روزی پدرش را کاملاً تحت از پشت در حمامخانه دیده بوده است، در همین اثنا به بحث در اختلافات جنسی پرداخت و خاطر نشان ساخت که آلت تناسلی مردان از عقب معلوم است و حال آنکه مال زنان در چنین وضعی، اصلادیده نمی شود. پس ازین پریزده گفت که بچه همان عضو تناسلی است و دختر کوچکی نیز کنایه از آلت خودش است. (دختری ۱۵ ساله دارد). نایم به مادرش سرزنش می کند که آنچنان خواسته است او را وادار بزندگی کند که گویی جنسی ندارد و همین این سرزنش را نیز در نخستین جمله رؤیا بازمی یابد: «مادرش دختر کوچکی را بر گرداند تا او مجبور شود تنها از خانه خارج شود». در خیال باقیهایش، تنها خارج شدن به این معنی است که با مردی آشنا نشود و روابط جنسی برقرار نسازد و این نیز برایش خوشایند نیست. بنابراین آنچه گفت، بنظر می رسد که بهنگام کودکی از حسادت مادرش رنج برده باشد چه پدرش او را ترجیح می داده است.

رؤیای دیگری در همان شب، تعبیر متین تر و سنجیده تری ازین رؤیای مورد بحث بدست می دهد، رؤیایی که در طی آن نایم با برادرش یکی شده است. وی واقعاً دخترکی با ادای پسران بود و باها باومی گفتند که می خواسته پسر بشود که دختر شده است. این یکی شدن با برادر، نشان می دهد که بچه همان عضو تناسلی است. مادرش او (برادر) را تهدید می کند (نایم را تهدید می کند) به اینکه آلت تناسلیش را قطع خواهد کرد و این همان مجازاتی است که معمولاً بچههایی که با آلت خودشان بازی می کنند، سزاوار آن می شوند. این یکی شدن نشان می دهد که نایم در کودکی استمناء می کرده است چیزی که فقط در مورد برادرش پیادش آمد از ظواهر و اشارات این رؤیای دومی چنین بنظر می رسد که وی خیلی زود از اعضای تناسلی مردانه آگاهی پیدا کرده و بعد نیز آنرا فراموش کرده است. و افکاهی ازین رؤیای دومی می توان به این طریق جنسی کودکان را راهنمایی شد که بنابراین آن دختران، پسرانی هستند که آلت آنها را بریده اند همینکه این طریق بچهها را با او گفتگوی با خاطر نشان ساختن این لطیفه که پسری از دخترکی پرسید: «آلت را بریدن؟» و دخترک جواب داد: «نه، همیشه همینطور بوده.» گفته ام را تأیید کرد.

بر گرداندن دختر کوچولو در رؤیای اول، بنابراین، مربوط است به تهدید به قطع آلت تناسلی. بالاخره با مادرش میانه خوبی نداشته، باین اعتراض که چرا او را پسر نکرده است. اگر این نکته را از جای دیگر نمی دانستیم که خرد و نابود شدن در رؤیا کنایه از مراد و ارتباط جنسی است، ازین رؤیا نیز چنین نکته ای بروشنی استنباط نمیشد.

۳ - نمایش اعضای تناسلی در لباس ساختمان و جاده

وخندق و گودال

(رؤیای جوانی که عقد؛ پدری او را به اختلال عصبی گرفتار کرده است) با پدرش بعزم گردش به محلی میرود که این محل یقیناً «پراتر» است برای اینکه بنای مدور با قبه در آن دیده میشود؛ در برابر این بنا ساختمان کوچکی است که بالون مهاری در آن تعبیه کرده اند، اما اندکی نرم بنظر می رسد. پدرش از او می پرسد این همه بچه درد می خورد، وی تعجب می کند اما برای پدر توضیح می دهد. آنگاه به حیاط می رسند که صفحه آهنی بزرگی در آن پهن شده است. پدرش خواست قطعه ای از آن ببرد اما نخست به دور و بر خود نگاه کرد تا مبادا کسی او را ببیند. به پدرش گفت که نخست باید محافظ آنجا را مطلع گرداند و آنوقت آنچه را که میخواهد می تواند بردارد. پلکانی این حیاط را به گودالی مربوط می سازد که دیوارهای آن را آکنده اند؛ اندکی مثل يك صندلی چرمی. در آخر این گودال کف پی ریزی درازی هست و بعد هم يك گودال دیگر...

تجزیه و تحلیل - این نایم از دست بیمارانی است که مایل به شان مشکل است و بهنگام تشریح مقاومتی نمی کنند تا مرحله ای پس ازین مرحله فیر قابل فهم می شوند. این نایم تقریباً بدون مداخله من رؤیا را تبیر کرد و گفت: بنای مدور قبه دار همان نمایش اعضای تناسلی منست و بالون مهاری هم آلت من است چه اتفاقاً بسیار نرم است، در واقع صحیح تر آنست که بنای مدور مزبور را به جای مقصد بگیریم. چیزی که بچه ها آنرا قسمتی از اعضای تناسلی می دانند - و ساختمان کوچک را هم بجای بیضها. در طی رؤیا پدرش از او پرسیده بود اینها چیست، یعنی پرسید بچه درد می خورد یعنی اعضای تناسلی چه کاری انجام می دهند، می توان این را مقلوب ساخت و گفت که جوانك چنین پرشی کرده بود. چون هنگام چنین پرشی در عالم واقع نکرده است پس فکر رؤیا را باید به مثابه آرزو یا بنحوی شرطی: «اگر پرشی ازین مقوله از پدرم کرده بودم.» تلقی کرد. بزودی دنباله این فکر را خواهیم گرفت.

و اما حیاطی که صفحه آهنی در آن پهن شده بود، نباید در وهله اول آنرا بعنوان کنایه یا رمزی گرفت. این از تجارتخانه پدرش سرچشمه می گیرد و من به دلیل راز داری صفحه آهنی را جانشین مال التجاره آنها کردم ولی چیز دیگری را درین رؤیا عوض نکردم. نایم وارد کارهای پدرش شده است و از کارهای نفرت آوری که مقدار اعظم درآمد بدان وابسته است، سخت خشمگین است. روی این اصل اگر فکر مذکور در بالا را ادامه بدهیم، چنین عبارتی خواهد آمد: «اگر پرشی از پدرم کرده بودم، همچنانکه مشتریانش را می فریبید مرا نیز فریفته بود.» در موردتکه آهنی که پدرش می خواست آنرا بیرون نشاندن عدم صداقت در کار تجارت است، خود نایم توضیح دیگر خود را می دهد: این کنایه از استمنا است. ما این را از پیش می دانیم و آنرا در صحایف پیشین گفته ایم نیز می بینیم که سر استمنا به مدد عکس خود بیان شده است یعنی می توان آشکارا استمنا کرد. چنانکه میشد انتظار داشت، استمنا در اینجا به پدر نسبت داده شده است، چنانکه رفتار صحنه اول رؤیا. نایم گودال را، به سبب دیوارهای آکنده آن، کنایه از مهبل گرفته و از طرف دیگری دانیم که پایین آمدن نیز مانند بالا رفتن کنایه از عمل جنسی است

پیمار خودش توضیح می‌دهد که چرا در آخر گودال اول کنه پی‌ریزی درازی هست و پس از آن يك گودال دیگر وی مدتی روابط جنسی طبیعی داشته است اما متعاقب ابتلای به وسوسه عنف؛ مجبور شد آنها را ترك کند ولی اکنون امیدوار است که در سایه معالجاتی که دنبال می‌کنیم، باردیگر مرادفات خود را از سر بگیرد. قسمت‌های آخر رؤیاچندان روشن و مشخص نیست و مطلقاً به آسانی متوجه می‌شوند که اذهمان صحنه دوم رؤیا آغاز تأثیر موضوع دیگری نمایان است یعنی تجارت پدر، نادرستی او. گودال اول که کنایه از مهمل است ممکن بود سبب شود که حدس بزنیم که همه و همه مربوط به مادر بوده است.

۴ - آلت تناسلی مردان که بصورت آدمی نموده شده و آلت تناسلی زنان که بصورت منظره‌ای جلوه کرده است.

(رؤیای زنی از طبقات پایین که شوهرش کشیکچی است، استخراج شده از کارهای

ب. داتنر)

... بعد اگسی باشکستن در وارد خانه شد و او (نایم) کشیکچی‌ای را صدا کرد؛ باد لهره زیادی، اما وی موافق باد و زایر وارد کلیسایی شد (۱) که برای رسیدن بدان می‌باید از چند پله بالا رفت (۲) پشت کلیسا، کوهی بود (۳) و آن بالاها جنگلی (۴) انبوه. کشیکچی کلاهی و شال گردنی و روپوشی و ریش انبوه سیاهی (۵) داشت. آن دو خانه بدوش که با آرامی با کشیکچی رفته بودند پیش بندهایی شبیه کیسه داشتند که بدور کمر گره زده بودند (۶) راهی بود که کلیسا را به کوه می‌پیوست. از دو طرف به علف و نواحی انبوه جنگلی که در هر حال انبوه‌تر بود و در بالا به جنگلی حقیقی مبدل میشد. محدود شده بود.

۵ - رؤیای مربوط به حذف آلت «اختگی» نزد بچه‌ها.

الف) (پسر بچه‌ای ۳ ساله ماهی که آشکارا از بازگفت پدرش مکدر شده بود، روزی مشوش و پرانگیخته از خواب برخاست و متواتراً پرسید: «چرا پاپا سرش را روی بشقاب گذاشته است؟ امشب پاپا سرش را روی بشقاب گذاشت.»

ب) دانشجویی که فعلاً از موسسه‌های سختی در رنج است، بیاد دارد که در حدود ۶ سالگی چندین بار این رؤیا را دیده است که: «نزد آرایشگر می‌روم تا موهایش را بزنند، زن بلند قامتی با چهره‌ای جلدی بطرفش می‌آید و سرش را می‌برد ولی نایم متوجه میشود که این زن همان مادرش است.»

(۱) کلیسا یا محراب، مهمل.

(۲) کتابه از عمل جنسی.

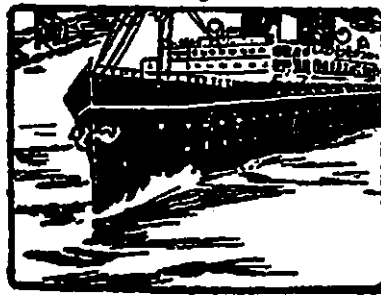
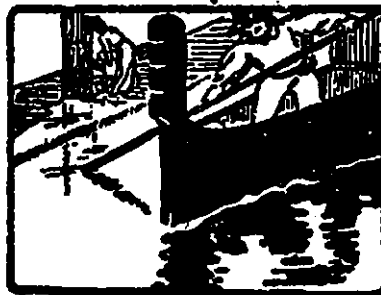
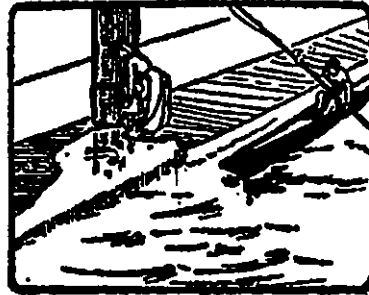
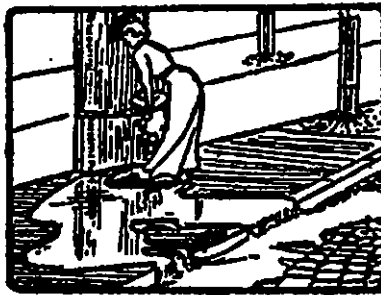
(۳) استخوان نشینگاه.

(۴) پشم پشت عورت.

(۵) بگفته یکی از متخصصان دیوهای باشلق بسر و روپوش به تن از نوع اشیای شبیه به

آلت تناسلی هستند.

(۶) بیضه‌ها.



۶- کنایه های مربوط به بول .

تساویری که در صفحه قبل چاپ شده است، فرنجی آنها را در یکی از روزنامه های فکاهی مجارستانی بنام فیدیوشنز پیدا کرده است و نظرش استفاده ایست که می توان از آن برای مصور کردن نظریه رؤیا کرد . اتو . رانک در کتابش درباره طبقات کنایه ها در رؤیاهائی که به بیداری می انجامد تحت عنوان رؤیای پرستار فرانسوی ازین عکس ها استفاده کرده است (ص ۹۹) . آخرین تصویر این مجموعه که بیدار شدن پرستار را به سبب جیغ بچه نشان می دهد، به تنهایی به ما نشان می دهد که هفت عکس پیشین مراحل مختلف یک رؤیا را مجسم می سازد. عکس اول تحریکی را نشان می دهد که باید به بیداری منجر گردد. پسر بچه دستخوش حاجتی است و تقاضای قضای آنرا دارد ولی رؤیا وضع را دگرگون کرده است زیرا عوض اطاق خواب ، گردشگاهی را نشان می دهد. در تصویر دومی، پسر که در گوشه ای می ایستد و تقاضای حاجت میکند و پرستار می تواند بخواب ادامه بدهد، اما تحریک خارجی برای بیدار کردن او ادامه می یابد و حتی تشدید می شود چه کودک که می بیند توجهی به او نمی شود، لحظه و لحظه شدیدتر فریاد می کند و هر اندازه بیشتر برای بیدار کردن پرستار و استمداد از او کوشش میکند ، رؤیا بیشتر به نایم تضمین می دهد که همه جا امن و امان است و نیازی به بیدار شدن نیست زیرا کنایه و رمز به وسعت و بزرگی خود تحریک می رسد و سبیلی که از شاش پسر بچه سرچشمه می گیرد، لحظه و لحظه هایل تر و بزرگ تر می گردد بطوری که از تصویر چهارم قادر است نخست زورق کوچک و بعد زورق بزرگ تر و یک کشتی بادبانی و بالاخره یک کشتی بخاری بزرگ را غرق سازد؛ مبارزه میان احتیاج شدید بخواب از یک طرف و تحریک خارجی برای بیدار کردن نایم که آنی قطع نمی شود، از طرف دیگر. در طی این تساویر بنحوی ماهرانه نموده شده است .

۷- رؤیایی مربوط به پلکان

(نقل و تعبیر از اتو . رانک)

من این رؤیای مربوط به احتلام را به همان همکاری مدیونم که آن رؤیای مربوط به تحریک دندانی را به من اهدا کرد .

دخترگی را که نمی دانم با من چه کرده بود در پلکان دنبال کردم تا تنبیهش کنم . در پایین پلکان کسی (زنی؟) او را به من تسلیم کرد. من هم او را گرفتم . نمیدانم او را زدم یا نه که ناگهان خود را در وسط پلکان دیدم و در آنجا با او جماع کردم (تو گویی در هوا انجام گرفت) . درست همین نبود بلکه عمل نسبتاً خارجی تری بود ؛ در همان وقت سرش را که بطرفی تکیه داده بود بروشنی می دیدم . هنگام عمل در سمت چپ من ، بالای سر من ، (همچنان در هوا) دو پرده کوچک نقاشی را دیدم که آویزان بود و مناظری را نشان می داد : خانه ای در سبزی بود. روی تابلو کوچکتر، بجای امضای نقاش ، اسم کوچک من خوانده میشد ، مثل اینکه تابلوی مزبور را برای روز تولدم به من هدیه کرده باشند و یادداشتی که حکایت ازین می کرد که می توان همچنین تابلوهای ارزان تری تهیه کرد ، بهر کدام ازین تابلوها آویخته شده بود ... (سپس خود را بنحوی بسیار مبهم در تخت خوابم که گویی بالای پلکانست دیدم) و با احساس رطوبتی

که حاصل احتلام بود ، از خواب بیدار شدم .

« تعبیر... - نایم روز پیش نزد کتابفروشی رفته بود و بهنگام انتظام ملاقات کتابفروش . به چند تابلو که در آنجا به نمایش گذاشته شده بود ، نگاهی انداخته بود . این تابلوها همان مناظری را نشان می داد که تابلوهای رؤیا . نزدیک یکی از این تابلوهای کوچک که مخصوصاً خوشایند او واقع شده بود ، رفته و به نام نقاش نظر انداخته و او را کاملاً ناخشناس و گمنام یافته بود . همان شب ، اندکی دیرتر ، در سالونی سرگزشت يك خدمتکار چک را شنید که بخود بالیده بود از اینکه حرامزاده اش «روی پلکان» نطفه اش بسته شده بوده است . نایم پرستی هایی در باره جزئیات حادثه ای چنین نادر کرده بود و دست آخر اینطور دستگیرش شده بود که خدمتکار مزبور فاسق خود را به خانه خویشانش آورده بود و چون فرصتی برای برقرار کردن روابط بهیچروی دست نداده بود ، این بود که مرد تحريك شده او را روی پلکان گیر آورد و به هدف رسید . نایم پس از شنیدن این ماجری به شوخی وبا استفاده از اصطلاح معمولی برای شراب تقلبی گفته بود که چه حقیقه « در پلکان سرداب رویده است »

و این حادثات هنگام روز ، بنحوی نسبتاً روشن در رؤیا تجلی کرده و نایم فقط آنرا تجدید کرده و خود نیز تقریباً به آسانی قسمتی از خاطرات دوران کودکی را که همچنین درین رؤیا بکار رفته باز شناخته است . پلکان رؤیای وی . پلکان همان خانه ای است که قسمت اعظم دوران بچگی خود را در آن سپری کرده است و مخصوصاً در همانجا بوده که از مسایل جنسی شروع کرد به سر در آوردن ، وی اغلب درین محل پلکان بازی کرده بوده و از روی نردغان پلکان سرخورده بوده و ازین عمل نیز تحريك جنسی احساس کرده بوده است در رؤیایم با سرعتی زیاد ، با سرعتی که بقول خودش نمی شود گفت از پله ها می گذشته ، بلکه از بالا به پایین پلکان نمی پریده ، یا می سریده است ، اگر این قسمت از رؤیا را با آن حادثه زمان کودکیش برابر فهمیم همین آغاز رؤیا حکایت از عامل تحريك جنسی می کند . درین محل پلکان و درین خانه ، نایم با پچه های همسایه بکرات ازین بازی های بهیمی کرده ، چنانچه در رؤیا ، از آن تسکین یافته بوده است .

« اگر تحقیقات فرورید را درباره کنایه ها و رموز جنسی بیاد داشته باشیم ، می دانیم که در رؤیا ؛ پلکان و عمل بالا رفتن از پلکان تقریباً همیشه کنایه از عمل جنسی است . بنا برین رؤیا کاملاً روشن است و علت تشکیل آن از نوع مطلقاً جنسی و شهوی است ، چنانکه از نتیجه رؤیا پیداست و آن نیز انزال است . فلان تحريك جنسی بهنگام خواب بیدار می شود (و این همانست که در رؤیا بصورت پایین آمدن سریع - سرسره - از پلکان نموده شده است) و خصیصه سادسم آمیز آن ، که از بازیهای بهیمی سرچشمه می گیرد ، بصورت تعقیب و بلند کردن دختر چه بیان شده است . تحريك دامنه دارتر می شود و بسبب عمل دهنمون می گردد (و این همانست که در رؤیا بصورت لحظه ای که بچها در وسط پلکان بچنگ می آورد ، نمایش داده شده است) . تا اینجا رؤیا منحراً از کنایه های جنسی درست شده بود و ممبران ناآزموده چیزی از آن نمی فهمیدند . اما تحريك مزبور قوی تر و شدیدتر از آنست که با این ارضای کنایه ای که با خواب بیدار می کند ، بسنده کند ؛ بنا برین به عمل جماع و انزال منجر می شود و بدین نحو نقاب از چهره کنایه بالا رفتن که لغافه عمل جنسی است ، برمی دارد . این رؤیا ظاهراً باروشنی بسیاری تفرقه روید

را تأیید میکند که می گوید جنبه موزون بالا رفتن یکی از دلایلی است که اذآن بتوان
کنایه جنسی استفاده می شود. در وهله نخست آنچه را که نایم بالمصراحه گفت، همانا وزن
و هم آهنگی عمل جنسی وی بوده که در واقع عنصریست که درین رؤیا روشن تر از همه بیان
شده است.

و بازم تبصره و تذکر دیگری درباره نابلوهای دو گانه: اگر از منمای واقعی آن
در گذریم، در حقیقت در قالب و منمای کنایه ای، همان زن است (دواییسیلد بطور تحت اللفظی =
نابلوی زن) این نکته نخست درین موضوع جلوه می کند که دو نابلو یکی بزرگ و دیگری
کوچک است همچنانکه در رؤیا دو دختر بزرگ و کوچک وجود دارد. اعلام نابلوهای ارزان تر،
آدم را به فکر فاحشه ها می اندازد، از طرف دیگر نام کوچک نایم روی تصویر کوچک و این
اندیشه که آنرا به مناسبت روز تولدش بدخواهند بخشید، موضوع عمده پدری را پیش آوردند
(نطفه منمندن روی پلکان = بوجود آمده از جماع).

و صحنه واپسین که کمتر روشن است و نایم خود را از سرسرا در تخت خوابش می بیند و
احساس رطوبت می کند، ظاهراً او را به بطن کودکی بازمی گرداند، حتی دورتر از دوران
استمنا کود گانه و گویا اصل و سرمنشاء این صحنه در صحنه های مشابه بستر خیس باشد.

۸ - رؤیای مربوط به پلکان با تغییرات

یکی از بیماران من که مرد عقیف و بعدت مبتلایی است و خیال باقیهای مرض وی فقط زوی
مادرش تثبیت شده است، چندین بار خواب دید که با اتفاق مادرش از پلکان بالا می رود. من باو
گفتم که يك استمنا طبیعی و متعادل کمتر از عفت غیر طبیعی بضرراوست. پس ازین تذکر
ب خواب دید که: معلم پیا نویش به سبب عدم انجام تکالیف و نتواختن آثار
موشل و گرا دوس ادبار ناسوم دو کلماتی به او خرده می گیرد. نایم در تفسیر گفت
که گرا دوس هم یک قسم پلکان است و شستی پیا نو نیز، برای اینکه واجد طبقاتی است.
باید به یقین گفت که هیچ نوع نمایشی نیست که نتواند حادثات و امیال جنسی را به
کنایه نمایش بدهد.

۹ - احساس واقعیت و نمایش تکرار

مردی که اکنون ۳۵ سال از عمرش می گذرد رؤیایی را حکایت میکند که بخوبی بخاطر
دارد و می گوید در سن چهار سالگی آنرا به خواب دیده است: سردفتری که وصیتنامه
پدرش نزد او به امانت گذاشته شده بود، (در سه سالگی پدرش را از دست داد)
دو گلابی بزرگ و سفید Kaiserbirne به هبه آورد و یکی از آنرا به این
بچه دادند و آن دیگری روی پایه پنجره سالون بود. در حالی که به واقعیت آنچه
در رؤیا دیده بود یقین داشت از خواب بیدار شد و با سرسختی گلابی دومی را از مادرش طلب
کرد و حتی قسم خورد که روی پایه پنجره است. مادرش به او خندید.

تجزیه و تحلیل - این سردفتر، آقای پیردل زنده ای بود که بنا بدانچه نایم بیاد دادند،
یکد فنه چند تا گلابی آورده بود. پایه پنجره نیز همچنان بود که وی در رؤیا دیده بود. چیز دیگری
بیاد ندارد مگر اینکه مادرش چندی پیش رؤیایی را برایش حکایت کرده بود: دو پرند روی
سرداشت و از خود می پرسید کی خواهند پرید، اما نمی پریدند فقط یکی از آنها برده اش نشست

و آنرا مکتب ،

نام چون نتوانست خاطرات دیگری را بیاد بیاورد ، ما حق داریم بدنبال تعبیری کنایه‌ای برویم . آن دو گلابی (سیب یا گلابی) هژان پستان های مادر است که باو شیر داده است و پایه پنجره نیز همان برجستگی سینه است ، مشابه بالکون در رؤیاهای مربوط به خانه (در همین کتاب) احساس واقعیت وی ، پس از بیداری ، نیز بی پایه نیست زیرا مادرش حقیقتاً باو شیر داده است و حتی خیلی پیشتر از مدتی که مرسوم و معمول است و سینه مادرش همیشه اینجاست . پس رؤیا بدین نحو قابل ترجمه و تعبیر است که مادر دوباره پستانی را که در گذشته به من شیر داده است ، به من می دهد (نشان می دهد) و این موضوع « گذشته » هم از اینجا حاصل می شود که یکی از گلابی ها خورده شده است و « دوباره » را هم از اینجا دریاقتیم که نام خواهان آن دیگر است . تکرار عملی در عرصه زمان معمولاً در رؤیا بصورت تعدد فلان شیئی درمی آید که تعداد آن معرف دفعات تکرار خواهد بود .

یقیناً مشاهده نقشی که کنایه ها و رموز در رؤیای این کودک چهار ساله ایفا میکنند ؛ بسیار گریست ، اما این مستثنی نیست . بلکه قاعده و قانون چنین است . بنحوی که می توان گفت نام از کنایه ها و رموز از همان آغاز زندگی خود بهره می گیرد .

حتی در خارج از قلمرو رؤیا نیز انسان بسیار زود استفاده از نمایش های کنایه ای را آغاز کرد و این نکته را - برای آنکه بیش از یک نمونه بدست ندهیم - بخوبی درین خاطره دست نخورده يك زن جوان که فعلاً ۳۷ سال دارد ، از دورانی که بیش از سه چهار سال نداشت ، می توان مشاهده کرد . پیش از رفتن به گردش ، پرستار آنها ، یعنی او و برادر کوچکش را که یازده ماه از او کوچکتر بود و دختر عمه آنها را که از یکی بزرگتر و از دیگری کوچکتر بود . به مستراح هدایت کرده بود تا پیش از حرکت اگر شاشی دارند بکنند و چون نام در آن موقع از آن دونفر دیگر بزرگتر بود ، در محل مخصوص مستراح نشست و آن دونفر روی ظرف قرار گرفتند و وی از دختر عمه کوچک خود پرسید : « آیا توهم کیف پول داری ؟ آخه والتريك سوسیس کوچولو داد و من يك کیف پول دارم . » جواب دختر عمه این بود که « آره من هم يك کیف پول دارم . » پرستار بچه ها که اینهمه را شنیده بود ، خنده گنان آنرا برای مادر بچه ها حکایت کرد و مادر نیز در جواب پشت از او نکوهش کرد . و اینك رؤیایی که کنایه ها و رموز قشنگه آن با وجود كمك نا چیز نام ، تعبیر و تفسیر شد .

۱۰ - « مقام کنایه ها و رموز در رؤیاهای اشخاص سالم » (۱)

یکی از ایرادهای معمول مخالفان شیوه روانکاوی - که اخیراً هم از طرف هاو لوك الیس (۲) ابراز گردید - اینست که کنایه ها و رموز رؤیا ممکن است در مورد رؤیاهای مبتلایان به امراض عصبی صادق باشد اما در مورد اشخاص سالم بهیچوجه مصداق ندارد . باری همچنانکه تحقیقات مربوط به روانکاوی میان روان سالم و روان ناسالم بهیچروی اختلاف ماهوی نجسته

۱- الفرد و بیستك ، درمجله بین المللی روانکاوی

جلد دوم سال ۱۹۱۱ ص ۳۶۰

(۲) عالم رؤیا چاپ لندن ص ۱۶۸

مگر يك اختلاف كمی، تشریح و تجزیه و تحلیل رؤیا نیز نشان می دهد كه عقده های سرگویی شده چه در دوران افراد سالم و چه در دوران مبتلایان به امراض عصبی يك نهج عمل ميكند و مكانیسم هایی نظیر كنايه ها و رموز نزد این هر دو دسته يكسان و مشابه است. حتی توان گفت كه رؤیا های ساده و بی آلايش اشخاص سالم، واجد كنايه ها و رموزی بسی ساده تر و روشن تر و شاخص تر از كنايه ها و رموز مبتلایان به بیماری عصبی است. در رؤیا های این دسته اخير بدلیل آنكه سانسور شدید تر عمل ميكند، عمل چاپچاشدن شامل حادثات و خاطرات دور دست تر می گردد و معمولاً كنايه ها و رموز آن؛ مشوش تر و مبهم تر است و بدشواری تعبیر می شود. رؤیای زیر این نكته را نشان خواهد داد و دختر كی سالم با خوبی نسبت خود دار و عفيف نما آنرا برایم تعريف كرده است من در طی گفت و شنود با او دریافتم كه نامزد شده اما ازدواجش با موانعی روبرو شده و او را مردد كرده است و به ايتكار خود این رؤیا را برای من تعريف كرده است: وسط میزی را برای روز تولد با گل آراستم. وقتی كه از اوسئوال كردم. توضیح داد كه در رؤیا خود را در خانه احساس می كرد (درین موقع كانونی نداشت) و احساس خوشبختی می كرد.

كنايه ها و رموز عامیانه به من فرصت می دهد كه این رؤیا را تعبیر كنم. این رؤیا آرزوهای او را كه مربوط به نامزدی است، بیان ميكند زیرا امیز، با گل های وسط آن، كنايه از او و اعضای تناسلی اوست نايم آرزوهای آینده خود را در خاطر مجسم ساخته كه گویی اکنون تحقق یافته زیرا به تولد كود كی فكر كرده است پس باید مدتی از ازدواجشان گذشته باشد.

و بهنگام تشریح و تجزیه و تحلیل نخست با و خاطر نشان ساختم كه قسمت (وسط يك میز) اصطلاحی مجهور است و او پذیرفت اما البته نتوانستم پرسشهای صریح و مستقیمی از او بكنم. كاملاً مواظب بودم كه معنای این كنايه را به او نفهمانم فقط از او خواستم تا آنچه را كه در خصوص

سایر قسمتهای رؤیا بدهنش می رسد، بگوید در ضمن تشریح، خویشترن داری و حجب و حیای وی جای خود را به يك قسم حسن الثفات بسیار محسوس و صراحتی كه جنبه جدی مكالمه، آنرا ممكن می ساخت، داد. به پرسش من راجع به نوع گل ها نخست جواب داد گل های گرانبهایی بود و كسی می بایست پولش را بپردازد و بعد گفت كه گل سوسن دره و بنفشه و میخك یا گل سرخ. حدس زدم كه كلمه (سوسن) درین رؤیا همان معنای عامیانه خود را دارد و به كنايه از پاکی و بی آلايشی آمده است. او هم حدس مرا تأیید كرد و گفت كه كلمه (پاکی) را برای او مجسم می سازد. (دره) كنايه ایست كه رؤیا غالباً آنرا جانشین زن می سازد بدین ترتیب بر خورد اتفاقی این دو كنايه در تعبیر انگلیسی سوسن دره در كنايه ها و رموز رؤیای مزبور به این كار می آید كه چقدر بكار و بی آلايشی وی گرانبهاست. گل های گران قیمت، كسی پول آنها را خواهد داد. در عین حال مبین این امید است كه مرد مطلوب وی قدر و قیمت او را خواهد دانست. تذكر این موضوع كه گل ها گران قیمت است؛ چنانكه خواهیم دید در مورد هر کدام از این سه گل كنايه ای، دارای معنی جدا گانه ای است.

و بدنیال فهمیدن معنای پنهانی كلمه (بنفشه ها) كه ظاهر آن جنبه جنسی آن كمتر است، رفتن و نخست خیال كردم كه ماهرانه اینست كه آنرا از طریق يك تداعی ناخود آگاهانه با كلمه فرانسوی (هنگ ناموس). بیان كنم. (كلمه بنفشه و هنگ ناموس كردن در زبان فرانسه تقریباً متشابه است. م. ۱) اما با نهایت حیرت و تعجب دیدم كه خانم نايم آنرا با كلمه (هنگ ناموس

کردن) متداعی و وابسته کرده است که در انگلیسی هم بهمان معنی است و در رؤیا نیز از شباهت زیاد موجود میان (بنفشه) و (هنگ ناموس کردن) بخوبی استفاده شده است (این دو کلمه قطعاً به لحاظ تکیه جداگانه روی هجای آخر از هم متمایزند) تا به مدد گل (بنفشه)، اندیشه مربوط به عفت و خشونت همراه ازاله بکارت را نشان بدهد (این کلمه هم از کنایه‌های مربوط به گل‌ها اخذ شده است زیرا کلمه ازاله بکارت در اصل با کلمه گل هم ریشه است) و شاید هم برای اینکه فلان تمایل مازوشیستی این دخترک را بنمایاند. این يك نمونه خوبی است از اینکه چگونه پاره‌ای از کلمات مانند پلی وسیله راه یافتن به عالم ناهشیاری واقع می‌شوند. اصطلاح (یکی باید پول آنها را بدهد) نشانه رنجی است که باید با آن کفاره خوشی ناشی از زن و مادر شدن را بدهد.

در مورد کلمه (گل سرخ‌ها) که بعداً آنرا به (میخکها) مبدل کرد. فکر متوجه شهوت‌رانی شد و حال آنکه کلمه‌ای که بدهنش رسید کلمه Colour (رنگه) است و افزود که میخکها . گل‌هایی است که نامزدش اغلب آنها را برایش می‌آورده و به مقدار زیادی هم می‌آورده است و در پایان گفت و شنید ما نیز ناگهان بنحوی خود بخودی اعتراف کرد که حقیقت را با من نگفته است و این (رنگه) نیست، بلکه دخول روح در جسم یا موضوع تجسد است که به ذهنش رسیده بوده است باری این همان کلمه‌ای است که منتظر آن بودم؛ به علاوه کلمه رنگه هم چندان دور از منظور نبوده است، بلکه به نوبه خود برانگیخته معنای کلمه دکارنه‌شن، (که در زبان فرانسه به معنای تجسد و رنگ‌بشره است و در زبان انگلیسی به معنای میخک، می‌باشد) پس میتوان گفت که از عقده سابق‌الذکر سرچشمه می‌گرفته و با اصطلاح برانگیخته آن بوده است و نیز همین عدم صمیمیت و صداقت در گفتن حقیقت نشان می‌دهد که بیشترین درجه مقاومت نايم در همینجا بوده است و باز همینجا است که کنایه‌ها روشن‌تر از هر نقطه دیگر رؤیاست و جنگه بین لیبیدو و سرکوبی در آن، بارزتر و شدیدتر، برای اینکه موضوعی جنسی و غیرمجاز است. تذکر این موضوع که نامزدش همواره ازین گل‌ها برای او به هبه می‌آورده است؛ اشاره دیگری به معنای جنسی آنهاست و به معنای دو گانه دکارنه‌شن، افزوده می‌گردد. گل‌های اهدایی بهانه‌ایست برای بیان فکر هدیه جنسی و هدیه متقابل، نايم بکارت خود را می‌دهد و در عوض متوقع يك زن دگانی سرشار از عشق است. اینجا نیز اصطلاح‌های (گل‌های گرانقیمت) و (یکی باید پول آنها را بپردازد) واجد معنایی محتملاً مادیت. پس کنایه‌ها و رموز مربوط به گل‌ها در رؤیا واجد اشاره‌ای به دوشیزه وزن و مرد و گوشه‌ای نیز به موضوع ازاله بکارت به عفت است. در اینجا باید اعلام کرد که کنایه‌ها و رموز جنسی گل‌ها بسیار شایع است: گل‌ها یعنی اندامهای زاینده گیاهان یا اطیع بکار نمایش اندامهای تناسلی انسانی نیز می‌آید و گل‌هایی که عشاق آنها هدیه می‌کنند، شاید مخصوصاً واجد این معنای ناخودآگاهانه باشند.

دجشن تولدی که نايم در رؤیا تدارك آنرا می‌بیند؛ شاید به معنای تولد کودکی باشد. نايم با نامزدش یکی میشود و او را در حالی که خود را برای تولد کودکی و بالنتیجه برای عمل جنسی آماده میکند؛ نمایش می‌دهد. بنا برین فکر نهانی رؤیای مزبور ظاهراً چنین بنظر می‌رسد باشد که: اگر من بجای او بودم، به انتظار نمی‌نشستم و بدون اجازه از نامزدم ازاله بکارت به عفت می‌کردم و این درواقع همان چیز است که از کلمه Violate (هنگ ناموس)

بخوبی پیداست. بدینمنوال عنصر سادسی «لیبیو» درینجا خودی می نماید .
 در یکی از طبقات درونی تر رؤیا جمله Jarrange (من منظم می کنم) می بایستی
 دارای معنای شهوانی - خود بخودی و بالنتیجه کودکان باشد .

و نایم همچنین تصویری از قعر جسمانی خود دارد که فقط در رؤیا ممکن است . او
 خود را هموار و مسطح چون میز می بیند و از همینرو در خصوص جنبه گرانهای « وسط »
 (در جای دیگر آنرا (قسمت مرکزی گل ها می نامد) بکارت و دوشیزگی خود اصرار
 می ورزد . افقی بودن میز نیز باید معنایی داشته باشد . این تمرکز رؤیا قابل ملاحظه
 است زیرا هیچ چیز بهبودی دلیل نیست و هر کلمه ای ، کتابه از چیز است .
 و نایم اندکی بعد متممی بر رؤیا افزود: من گل را با کاغذسبز چین دادو، آراستم (افزود
 که با کاغذهای تفتن آمیز و گل مکی است که معمولاً با آن گلدانهای معمولی را می آرایند) تا چیز
 های نامنظم را بیوشانم یعنی آنچه را که ممکن بود دیده بشود ولی برای چشم خوشایند نبود،
 سوراخ و منفذ کوچکی در گلهاست. کاغذمثل مخمل یا خز به نظر می آید. نایم کلمه آراستن (دکورت)
 را با کلمه دکوربوم (به معنای خودداری و شایستگی) متداعی کرد؛ چنانکه انتظار داشتیم. رنگه
 سبز درین رؤیا یاد به چشم می خورد و با آن نیز کلمه هاپ (امید) را متداعی می سازد و این هم گوشه ایست
 به حاملگی. درین قسمت رؤیا، این همانی یا یکی شدن با مرد امر غالب نیست بلکه افکار مربوط
 به خجالت و صراحت است که غالب است و می چربد. نایم خود را برای اوزپایمی کند و به معنای
 جسمانی خود که از آن خجل و در صدد اصلاح آنست، اعتراف میکند و کلماتی نظیر مخمل و
 خز نیز دیگر نیازی به تفسیر و توضیح ندارد .

و این رؤیا افکاری را بر ملاء ساخته که دخترک هنگام بیداری بزحمت آنرا بجای می آورده
 افکار مزبور مربوط به عشق جسمانی و ظاهری و به اندامهای اوست و نایم خود را برای روز تولد
 یعنی برای اینکه عمل انجام بگیرد؛ مهیا ساخته است و ترس از ازاله بکارت و شاید همچنین درد
 آغشته به خوشی در آن واحد، در آن بیان می شود، معایب جسمانی خود را فاش می سازد و با
 اغراق در ارزش بکارت و دوشیزگی خود، آنرا جبران می نماید و فتوی با کودکی که بتوان
 نتیجه کار نصیبش می شود، جنبه شهوی او را که چنین جلوه میکند، توجیه می سازد و ملاحظات
 مادی نیز، که با عشق مناسبتی ندارد، نیز بیان می شود. رنگ آمیزی عاطفی این رؤیای ساده
 نیز (احساس خوشبختی) با اندازه کافی نشان می دهد که عده های پرتوان عاطفی در آن اطفال
 شده است .

فرنیچی بدلیل، نشان داده است که به تحقیق رؤیاهای پاکدلان در فهم معنای کتابه ها و
 معنای رؤیاها بیش از همه به ماعدد می کنند. (درمجله بین المللی)

من درینجا تجزیه و تحلیل رؤیای یکی از شخصیت های تاریخی مصر را نقل می کنم برای
 اینکه شیئی که احتمال داشت در همه موارد بتوان کنایه ای از آلت رجولیت تجلی کند، درین
 رؤیا به مدد اشارتی ضمنی کاملاً مسلم می شود که همواره واجد چنین معنایی است . و در
 از شدن غیر مشخص شلاق مطمئناً کنایه از بوط است و انگهی رؤیای مزبور مثال خوبی است
 برای نشان دادن شیوه ای که بدان واسطه افکار جدی و دوزان مبانی امور جنسی بصورت عناصر
 جنسی کودکان تجلی میکند .

۲ - رؤیای پیسمارک

(نقل از دکتر هانس ساکس H. Sachs)

(پیسمارک در افکار و خاطرات)

نامه‌ای را نقل می‌کنند که در ۱۸ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی به امپراتور روم نوشت. این نامه شامل قطعه زیر است: و آنچه اعلیحضرت به من می‌گوید مرا بر آن می‌دارد تا رؤیایی را که در بهار سال ۱۸۶۳ در خواب دیدم برای ایشان نقل کنم. این رؤیا مربوط به روزهای سخت است روزهایی که منری به چشم آدمیزاد نمی‌آمد. خوابی دیدم و فردا آنرا برای زلم و سایر شاهدان بازگفتم.

«دیدم در جاده باریکی در کوههای آلپ اسب میرانم. در طرف راست من ورطه و در طرف چپ صخره واقع بود و جاده بیش از پیش تنگتر می‌شد، آنچنان که اسبم از رفتن باز ایستاد و کمی جا مانع ازین بود که بعقب برگردم یا پیاده شوم. آنوقت باشا قلی که در دست چپ خود داشتم بر دیوار صخره‌ای زدم و خدا را به گوه طلبیدم. شلاق بغایت دراز شد و در دیوار صخره‌ای، دالانی پدید آمد و راه عریضی در آن باز شد که از آنجا میشد تپه‌ها و سرزمینهای مشجر چنانکه در بوهیم و گروهبای پروسی را با چشمهایشان دیدم در عین رؤیا بفکر افتادم چگونه ممکن است این جریان را سرعت به شما اطلاع بدهم. رؤیا به پایان رسید و من خوشحال و قویدل بیدار شدم.

جریان این رؤیا بدو قسمت قابل تقسیم است. در قسمت نخست نايم خود را در وضعی وحشتناک دیده و در قسمت دوم بنحوی مجزء آسا از آن نجات یافته‌است. وضع مشکلی که اسب و اسب‌سوار در آن گیر کرده بودند در واقع کنایه‌ای به موقعیت بحرانی این مرد سیاسی است: چه شب پیش درباره مسایل سیاسی فکر کرده و آنرا بنحو مخصوصاً دردناکی احساس کرده بود. تمایز استاده‌ای و پرا از تصویر پیسمارک در قطعه بالا مبین وضع مایوس‌کننده وی در آن زمان است بنا برین وضع خود را بخوبی می‌شناخت و پیوسته بدان می‌اندیشید و همچنین در اینجا نمونه برای پدیده مربوط به اعمال بدن سمیلر و رامی توان دید. اندیشه‌هایی که ذهن نايم را اشغال میکند و این موضوع که همه نقشها و راه‌حل‌های وی با موانع هموار نکردنی روبرو می‌شود اما ذهنش نمی‌تواند و نه باید ازین مسایل منفک شود، همه و همه چه خوب بصورت سواری که نه راه پس دارد و نه راه پیش، در رؤیا نموده شده است. غروری که مانع تسلیم و یا عقب نشینی او بود با کلمات زیر در رؤیا نشان داده شده است: به عقب برگردم یا پیاده شوم... ممکن نبود. طبیعت این مرد عمل که پیوسته برای خیر دیگران مشوش بوده است، سبب شد که پیسمارک خود را با اسب برابر نهد. اینکار را در فرصتهای مختلف و بویژه درین عبارت معروف که «اسب شجاع زیر ساز و پیک می‌میرد» کرده‌است. بنا برین کلمات اسب از رفتن باز ایستاد چاک ازین است که مرد از فرط کار به این نیازمند بود که از غم زمانه فارغ نشیند و بیهادت دیگر داشت از قید مسایل موجود و واقعی و اره دو به خواب و رؤیا توسل جوید. تحقق آرزو که بخوبی در قسمت دوم رؤیا نمایان است قبلاً بصورت جاده‌ای در آلپ در اینجا نموده شده است. چه پیسمارک آنوقت بخوبی میدانست که مرغی آینده خود را در کوههای

الپ خواهد گذراند، در ناحیه‌ای از کاشتاين ورؤيا که وی را پدا نجام منتقل ساخته ؛ بدین متوال یکدفعه اورا از همه کارهای ناراحت کننده؛ دولتی رها نیده است .

در قسمت دوم رؤيا آرزوهای نايم تحقق یافته ، نموده شده است و این بدو طریق، یکی کاملاً ساده و روشن و آن دیگر کنایه‌ای و رمزی . بشیوه کنایه‌ای آنجاست که صخره ها پکناری می روند و گذشته از دفع زحمت ، جاده‌ای در وسط آن پدید می آید . که در واقع نمایش نتیجه مطلوب است در گواراترين وجهش و اما بشیوه‌ای ساده و روشن ، آنجاست که منظره گروهبای پروسى که پیش آمدند ، به چشم می خورد . درین جا برای توجیه وحی پیامبرانه مزبور گویا نیازی به توسل به تأثیرات مذهبی نباشد و نظریه فروید درباره تحقق آرزو بنایت کافی است . درین مرحله جسد ، بیسمارک آرزومند جنگی پیروزمندان با اطرایش بود تا به بهترین وجهی از مزاحمت کشمکشهای داخلی پروس وارد شد . مشاهده گروهبای پروسى با پرچمهایشان در پوهم و بالتیجه در کشور دشمن ، در واقع تحقق آرزوی مزبور است در رؤيا ، چنانکه منظور و مطلوب نظریه فروید است . فقط بعنوان يك چیز فردی باید افزود که نايمی که پایش در میان است ، به تحقق آرزو پیسته نمی کرد بلکه قادر بود واقیعت را دگر گونه و نقض کند . شلاقی که « بنایت دراز » میشود برای همه کسانی که اندکی به شیوه تعبیر رؤيا از طریق روانکاوی آشنا هستند ، موضوع بسیار جالب و آموزنده‌ای است . شلاق و عصا و نیزه و همه اشیاء ازین نوع کنایه‌های جنسی معمولی است و حال که این شلاق و اجداين خصیصه است که می تواند دراز و درازتر بشود ، چیزی که مخصوص آلت تناسلی است ، دیگر جای تردیدی باقی نمی ماند . البته این اغراق که درازیش به بینهایت میرسد ، مبین تصویری کودکانه است و موضوع بدست گرفتن شلاق اشاره‌ای بسیار روشن به عمل استمناء است ، البته این . جریان ربطی به زندگانی کنونی نايم ندارد ؛ بلکه مربوط است به ادوار بسیار بعید کودکی او . تعبیر دکترا اشتکل در اینجا بسیار مفید است ؛ بزعم اودست چپ کنایه از خطا و گناه و نواهی است و این چیزی است که با موضوع استمناء کودکان جور در می آید . میان این طبقات کودکان بسیار بید و طبقات بالاتر و نزدیکتر که مربوط به نقشه‌های کنونی مرد سیاسی مزبور است ، از طبقه‌ای وسطی میتوان سراغ گرفت که با آن دو طبقه دیگر در ارتباط است . تمام صحنه ؛ و ارستن بطریق معجزه آسا از وضع وحشتناك در سایه ضربهای که با استمداد از خدا به صخره نواخته میشود ، بصراحت یادآور آن صحنه از کتاب تورات است که موسی برای دفع عطش بنی اسرائیل عصا به صخره میزند و آب فوران می کند . بسادگی می توان قبول کرد بیسمارک که از خانواده‌ای پرستان و از تورات مطالبی آموخته بوده ، این قطعه را فراموش نکرده بوده است و در این ادوار کشمکش ، بعید نیست که بیسمارک خود را با موسی که با شورش و کینه و ناسپاسی امتش رو بر داشته بود مقایسه کرده باشد . این موضوع ، صحنه مزبور را با آرزوهای کنونی وی مربوط می سازد . از طرف دیگر این قطعه تورات واجد ویژگیهایی است که بدر ديك رؤیای مربوط به استمناء می خورد . موسی علی رغم دستور خدا عصای خود را بر می دارد و خدام به عقب پت این سرکشی به او ابلاغ کرد که پیش از دیدن ارض موعود خواهد برد . عصا که بی شبهه کنایه از آلت است - و موسی بدون اراده خدا آن را بدست گرفت و مایمی که از ضربت او پدید می آید و تهدید به مرگ ، در واقع خلاصه است از مراحل مختلف استمناء در بچه ها . جالب اینست که چگونه این دو تصویر غیر همجنس که یکی

محصول فکریک مرد سیاسی داهی است و آن دیگری مبین یکی از تمایلات کودکانه ، در سایه این قطعه تورات باهم در آمیخته و اشتباه شده است ، و بدین نحو توانسته است همه عناصر ناگوار و غمبار را پس بزند . این موضوع که گرفتن عصا عملی نهی شده و ممنوع است و سرکشی به حساب می آید ؛ بنحوی کتایه ای بادست چپ نموده شده است . اما در محتوی پیدای رؤیا ؛ خدا مخصوصاً برای این پایش به میان کشیده شده است تا اندیشه نهی و منع و چیز پنهانی که در میان بوده از بین برود . ازدوا بلاغی که خدا به موسی میکند یکی آنکه ارض موعود را خواهد دید و دیگر آنکه پیش از دیدن آن در خواهد گذشت ، یکی بطور بسیار آشکار تحقق یافته ، تجلی کرده است (نگاهی به تپه ها و سرزمین سرسبز و خرم) و آن دیگری که بسیار غم انگیز است ؛ اصلاً جلوه ای نکرده است . راست است که آب در ضمن این اصلاحی که دو صحنه مزبور را بهم پیوسته ، ناپدید شده ، اما این خود صخره بود که افتاد .

می توان انتظار داشت که نتیجه فلان رؤیای کودکانه درباره استمناء که ممنوعیت آن نیز ضمناً مذکور افتاده است ؛ این آرزوی خواست باشد که اشخاص مقتدر خانواده ایشان از آن باخبر نشوند . اما درین رؤیا آرزوی مزبور جای خود را به آرزوی ضد و مخالف خود داده است باین معنی که میخواست هر چه زودتر ماجرایی را به پادشاه اطلاع بدهد . این تغییر شکل کاملاً با خیال بافیهای نایم در مورد پیروزی که مربوط به طبقات بالای فکر رؤیا و قسمتی از محتوی پیدای رؤیا است کاملاً جور در می آید . رؤیای مربوط به فتح و پیروزی غالباً شامل میل به فتح و پیروزی جنسی است . چند خط اصلی ازین رؤیا از جمله مقاومت در برابر دخول ، راه گشادی که توسط شلاق در اذیابی شود ، مؤید این معناست ، اما این چیزها نتوانسته است چنین خط مشی فکری و میلی به رؤیا بدهد یعنی د کافی نبوده است . مادر اینجا با نمونه ای از موضوع جا بجاشدن در رویاروبر هستیم که کاملاً ممتاز است . بدین معنی که چیز ناشایسته و باصلاح دمگو ، بنحوه ای مهیا و آماده شده است که بهیچروی ازورای تار و پودی که بمنزله نقاب حامی روی آن گسترده شده است ، نتواند بگذرد . ازینجا می توان نتیجه گرفت که چرا خلجیان درین رؤیا پس رانده شده است . این يك مورد کاملاً ممتاز و نیک فرجامی است که فلان میل یا آرزو بدون اطلاع یا آگاهی ما نسور به انجام رسیده است و برای همین است که نایمان چنین رؤیاهایی ، پس از بیدار شدن احساس ناخوشوقتی نیرومندی می کنند .

۴۹- رؤیای یکنفر شیمی دان

ماجرای جوانی مطرح است که می کوشد از عملیات هنگام تنهایی دست بکشد و باذنی رابطه برقرار سازد .

گزارش مقدماتی - روز پیش از وقوع رؤیا توضیحاتی درباره عکس العمل گریزیار که در آن ما نیز یوم راحت عمل کاتالیزری دید ، در اثر مد درمد خالص حل می کنند ، به دانشجویی داده بود و در روز پیش نیز همین عکس العمل موجب انفجاری شده بود که در طی آن دست دانشجویی سوخته بوده است .

رؤیا : . باید بروم و تهیه کند از فنیل مانیز یوم ؛ دستگاه را بخوبی می بیند اما خودش مانیز یوم است . خود را در حالتی مخصوصاً متزلزل و نا ثابت احساس میکند (بایداری مشکوک) ؛ بی دربی با خود می گوید : «خودش است

درست است، پاهایم حالا تجزیه می‌شود؛ زانوهایم نرم می‌گردد. سپس دستش را آنجا روی زانو می‌گذارد و پاهایش را لمس می‌کند. درین اثنا (نمی‌داند چطور) پاهایش را از قرع کشید و باز با خود گفت: «ممکن نیست، بله؛ با این وجود بخوبی درست شده‌است. درینجا نیمه بیدار شد و رؤیایا نزد خود تکرار کرد برای اینکه می‌خواست آنرا برای من تعریف کند. از نتیجه رؤیا می‌ترسید و درین مدت نیمه‌خراب و نیمه بیداری، بسیار تحریک شد و مرتباً با خود تکرار می‌کرد: «فنیل فنیل...».

۲. با همه افراد خانواده‌اش در ناحیه ایننگ ... است و باید سر ساعت یازده و نیم به ملاقات خانمی برود. اما تا ساعت یازده و نیم بیدار نشد با خود گفت: حالا خیلی دیر است، تو پیش از نیم ساعت بعد از ظهر نخواهی رسید. بلافاصله دید که همه افراد خانواده‌اش گرد میز جمع آمده‌اند و بنحوی ویژه مادرش وزن خدمتکار را که ظرف سوپ را می‌آورد، دید. آنوقت با خود گفت: حالا که سر میز آمده‌اند، نمی‌توانم بروم.

تجزیه و تحلیل - وی یقین دارد که رؤیای اول مربوط به خانمی بود که وی با او قرار ملاقات داشت (رؤیای شب پیش از موقع ملاقات بوقوع پیوسته بود) دانشجویی که وی توضیحاتی با وی داد پس کی است بسیار گریه‌المنظر، وی به او گفته بود: «اینطور نیست»؛ برای اینکه مانیز یوم هنوز دست نخورده بوده و دانشجو بنحو بی تفاوتی با جواب داده: «البته بله؛ اینطور نیست. خوب. بعد؟» این دانشجو باید خودش باشد - او همان اندازه نسبت به تجزیه خود بی‌اعتنا است که آن دیگری به ترکیب خود - این من هستم که نقش او را در رؤیا بازی می‌کنم و به عمل جراحی مبادرت می‌ورزم. چندری اعتنائی او باید مرا «منزجر» بکند؛

از طرف دیگر وی همانست که باید تجزیه شود (ترکیب). منظور همان معالجه‌اش هست پاها در رؤیا یاد آور تأثیری است از شب پیش. چه هنگام درس دهن خانمی را دیده بود و خواسته بود او را بدام بیندازد و آنچنان او را بخود فشرده بود که فریادش در آمد. وقتی که از کار فشردن فارغ شد فشاری از طرف زن روی قسمت پائین ساق پایش تازانو یعنی درست در همان جایی که در رؤیا بدان اشاره شده‌است، احساس کرد. پس مانیز یوم موجود در قرع در واقع همین زنست که سرانجام روابط با او بر وفق مراد می‌شود تا به همانطور که در برابر این زن مرد است در برابر من زن است و اگر روابطش با زن بر وفق مراد گردد مثل اینست که معالجه من مؤثر واقع شود. این موضوع که وی تن خود و زنانی را لمس می‌کند، اشاره‌ایست به استمنا و مربوطست به نخستگی روز پیش زیرا ساعت ملاقات درست سر ساعت یازده و نیم بود و میل او باینکه درین ساعت بخوابد و به اشیاء جنسی خانگی بستمده کند (یعنی به استمنا) نشانه مقاومت وی است.

درباره تکرار کلمه فنیل تا به من گفت که همه کلمات مختوم به YI «یل» همواره خوشایندش بوده‌است چه خیلی ساده می‌توانست آنرا استعمال کند. این حرفها چیزی را نمی‌رساند و توجیه نمی‌کند و وقتی که کلمات مختوم به شلمیل Schlemihl را بوی تذکر دادم، به شدت خندید و گفت که تابستان امسال کتابی از پرووست خوانده‌است و یکی از اصول آن بعنوان

مطرودان عشق مربوط بوده است به شله میلیه، در ضمن خواندن این فصل با خود گفته بوده است که شامل منم هست. نرفتن به محل ملاقات هم در واقع از «شله میلی» سر چشمه می گرفته است. (شله میل — بیوفا، ولنکار، بدقول.)

بنظر میرسد که کنایه‌ها و رموز رؤیا از یک تأیید تجربی مستقیم نیز برخوردار شده باشد چه در ۱۹۱۲ به اشاره‌ای از طرف سوپودا، دکترک. شروتر از راه تلقین به افرادی که بخواب مصنوعی خفته بودند! رؤیاهایی را موجب شد که قسمت اعظم محتوی آنرا خود تعیین میکرد مثلاً وقتی که رؤیای مربوط به روابط متعارف و غیرمتعارف جنسی را تلقین می کرد؛ عناصر جنسی جای خود را به کنایاتی می داد که نزد معبران آشنا به میانی روانکاری معلوم و مکشوف است. مثلاً با تلقین حالت جنسی غیرمتعارف زنان نسبت بهم، زنی که بخواب مصنوعی خفته است در خواب می بیند که دوست جنسی وی جامه دانی قراشه در دست دارد و روی آن بر چسبی چسبانده اند که این کلمات روی آن نوشته شده است که «خانمها، تنها» هیچگاه از کنایه‌ها و رموز رؤیا و تعبیر آن چیزی یابانیم نگفته بودند. بدبختانه در مورد این آزمایشهای هم؛ نمی توانیم به مدد دکتر شروتر حدود و دامنه استعمال آنرا ارزیابی کنیم زیرا شروتر اندکی بعد خود کشی کرد و از او جز نقل قولی در مجله بین المللی در دست نداریم.

حال که از بحث در کنایه‌ها و رموز رؤیا فارغ شده ایم؛ باز میگردیم به بحث درباره رؤیا های نمونه. تصور می کنیم بتوان قسمت اعظم این رؤیاها را به دو نوع مختلف تقسیم کرد: عده ای که همواره واجد معنایی تغییر ناپذیر و ثابت است و عده ای دیگر که با وجود محتوی همان و مشابه خود، باید به انحاء بسیار مختلف تعبیر و تفسیر شود. پیشتر درباره یکی از رؤیاهای نوع اول که در خصوص امتحان بود؛ حرف زده ام.

رؤیاهای مربوط به قطاری که آدمیان نمیرسد را باید از نوع رؤیاهای مربوط به امتحان دانست، زیرا هر دو یک جور تأثر عاطفی ایجاد میکند و آنکه تغییر آنها نیز این مقایسه را تأیید میکند. اینها رؤیاهای تسلی بخش هستند که ما را در برابر خلعجان دیگری که در رؤیا احساس می کنیم مانند خلعجان ناشی از مرگ. حفظ و حراست میکنند چه در رفتن، یکی از پاهای دار ترین و مستعمل ترین تعبیرهای کنایه ایست که برای مرگ وجود دارد ولی رؤیا ما را تسلی داده میگوید که! آرام باش: نخواهی مرد (نخواهی رفت) چنانکه رؤیای مربوط به امتحان به ما دل داری می دهد که: نترس، این دفعه هم اشکالی برایت پیش نخواهد آمد. اشکالی که در توجیه و تعبیر این دو نوع رؤیا وجود دارد از اینجا سرچشمه می گیرد که تأثر «خلعجان» مخصوصاً به تأثر «تسلی» متصل و پیوسته است.

معنای رؤیاهایی که مربوط به کندن دندانهاست و من بکرات چنین رؤیاهایی را نزد بیماران تجزیه و تحلیل کردم. مدتها بر من نامعلوم بود زیرا با حیرتی تمام مشاهده می کردم که در برابر تعبیر این قبیل رؤیاها ساخت مقاومت می کنند.

سرانجام مشکل حل شد و آنهم در کمال بداهت بدین معنی که محرك اصلی این رؤیاها نزد مردان، استمناء به هنگام بلوغ است و هم اکنون دور رؤیا از این دسته را که یکی از آنها در عین حال رؤیائی مربوط به پرواز است، در اینجا تشریح خواهم کرد. این هر دو رؤیا از آن یک نفر

است ، از آن جوانی که تمایل شدیدی به همجنس خواهی دارد ولیکن آنرا تحریم میکند . به تماشای نمایش «فیلدلیو» رفت و در قسمت ارکستر اپرادرکنار ل. جای دارد که با وی مهربانست و وی خواهان جلب دوستی اوست. ناگهان از اینطرف بطرف دیگر ارکستر پرید و دست در دهن گذاشت و دودندانش را کند . خودش در مورد فرارش چنین گوید که گویی در هوا پرتاب شده بوده است . چون به تماشای نمایش «فیلدلیو» رفته بوده ، این بیت به یاد مای آید :

که زن زیبایی را بدست آورد ...

اما بدست آوردن زن مهربان در شمار آرزوهای نایم نیست. بلکه جایش بود که آرزوهایش به این اشعار بیان میشد :

که رفیق بزرگی بدست آورده است
که دوست ، دوستی شد .

رؤیا این توفیق بزرگ را بر دارد اما تحقق آرزو اینجاست . اندیشه های غمبار نایم در خصوص بدبختیهایی که اقدامات دوست طلبانه وی برای او پیش آورده درین رؤیا پنهان است . به پیرون پرتاب شده است و با حضور جوانی که وی در کنار او به «فیلدلیو» گوش می کرد ، از چنین حادثه ای می ترسید . همچنین است خالمره خوار کننده استمنایی که نایم پس از مشاهده خودداری دوستش از قبول پیشنهاد وی ، دوبار پشت سر هم آنرا تکرار کرد و اینک آن رؤیای دیگر :

دو استاد دانشگاه که وی آنها را میشناسند ، او را بجای من معالجه کردند یکی از آنها کاری با آلتش کرد و او ترسید مبادا عمل جراحی باشد دیگری بامبله ای آهنی بدهنش زد بطوری که یکی دودندان وی افتاد و خود نیز با چهار دستمال ابریشمی بسته شده است .

ازینکه رؤیای مزبور واجد معنایی جنسی است ، گمانی نتوان برد . دستمال های ابریشمی اشاره به یکی شدن نایم است با یک همجنس طلب آشنا . نایم که هیچگاه زندگانی جنسی متعارفی نداشته و در عین حال بدنبال برقرار کردن مناسبات جنسی با مردان رفته است ؛ زندگانی جنسی را به شیوه استمناء زمان پاوگ که بدان واقف است ، پیش خود تصور میکند .

به گمانم تمام تنبیراتی را که معمولاً در رؤیای نمونه کشته شدن دندان رخ می دهد ، مثلاً وقتی که شخص دیگری دندان نایم را می کند و غیره ، همه همه را بدون توجه به این تنبیرات اندک . با دیدیک شیوه تعبیر و تفسیر کرد (۱) شاید شگفت بنظر برسد که دندان کشته شده واجد چنین معنایی باشد .

باید در اینجا یاد دیگر به این موضوع جا بجا شدن کامل که این همه در رؤیاها به چشم می خورد و به کار عناصر سرکوبی شده جنسی می آید و مبتلایان به هیستری در سایه آن قادر به اجر او انجام تمام انواع احساسات و امیال خود - که مربوط به اعضاء تناسلی است - روی سایر اعضاء بدن که سانسور در آن مداخله ای ندارد ، می شوند ، پرداخت. در مورد بالا هم وقتی که کتاینها و زموذ

(۱) این موضوع که شخص دیگری دندان نایم را بکند معمولاً کتابه از حنف آلت تناسلی یا اختگی است (همچنانکه در مورد موهایی که آرایشگر می چیند ، اشتکل) میان رؤیاها و مربوط به کندن دندان و دندان ساز فرق هست ، چنانکه ب. کودریات در مجله بین المللی بدان اشاره کرده است.

عالم ناهشیاری قسمتهای صورت راجانشین اضای تناسلی نمیکند ، باجا بجا شدن کاملی ازین نوع ، سروکار داریم . در زبان آلمانی هم اصطلاحهایی هست که بهمین ترتیب عمل میکنند هینتر باکن = گونه های عقب ، لبها = شاملین . یعنی واقلاً با آلت رجولیت برابر نهاده و موهای آنرا مکمل این تشبیه و مقایسه گفته اند . فقط دندانها از هر نوع تشبیه و مقایسه ای برکنار مانده و روی همین اصل است که عناصر ممنوع الورد جنسی بدان صورت جلوه می کنند .

منظورم ازین بیان آن نیست که این جمله را برای روشن کردن تعبیر رؤیاهای مربوط به کشیدن دندان ، بعنوان رؤیاهای حاکی از استمناء ، کافی و شافی می دانم ، هر چند که در صحت این تعبیر شک ندارم (۱) بلکه آنچه را می دانم ، می گویم و به بقیه کاری ندارم . اما باز باید مطابق دیگری را که در زبان ماهست ، درینجا باز گویم ، در کشور ما اصطلاح زنتبه و ناهنجاری از برای کلمه استمناء وجود دارد که بطور تحت اللفظی عبارتست از : یکی از خود پس انداختن یا یکی از خود بیرون کشیدن (۲) نمی دانم این اصطلاحات و تبایر از کجا آمده است و در حقیقت چه استعاره ایست اما دندان کاملاً به اصطلاح دومی می خورد (۳) .

۱ - مطابق نقل قولی از ژ . یونگ ، رؤیاهای مربوط به کشیدن دندانها در مورد زنان واجد معنای زایمان است و ا . جوئر ، برهان خوبی برای این موضوع آورده است عنصر مشترک میان این تعبیر و تعبیر سابق الذكر اینست که در هر دو مورد (چه در مورد حنف آلت تناسلی و چه در مورد زایمان) جدا کردن قسمتی از بدن در رؤیا مطرح است .

۲ - رؤیای «مربوط به بیوگرافی» در همین کتاب .

۳ - درینجا از قول اتورانگ رؤیای دیگری را درباره کشیدن دندان نقل می کنم تا با این عقیده عوام که کشیدن دندان را کنایه از مرگ یکی از خویشان می دانند ، مبارزه ای کرده باشم . از لحاظ علم روانکاوی چنین تعبیری چیزی جز یک تقلید مسخره آمیز نیست .

«یکی از همکاران که مدتی است بیش از پیش به موضوع تعبیر رؤیا علاقمند شده است تذکرات زیر را درباره رؤیاهای مربوط به کشیدن دندان به من داده است .

«بنازگی خواب دیدم که نزد دندان ساز هستم و وی یکی از دندانهای عقبی فك پایین مرا سوراخ میکند . آنچنان بدان پرداخت که آنرا از حیز انتفاع انداخت . آنوقت با آنرا گرفت و بعد با آنچنان سهولتی در عین تخریب و شوخی آنرا کشید که مرا به حیرت واداشت . گفتم که نباید ناراحت بشوم برای اینکه این همان دندان نیست که او آنرا امدا و کرده بوده است و آنرا روی میز گذاشت و دندان که ظاهر از زنا یا ی فك بالا بود بزمین افتاد و تکه تکه شد از صندلی برخاستم و با کنج کاوی نزدیک شدم و پرسشی طبی کردم . دندان ساز برایم توضیح داد و در ضمن جدا کردن قطعات این دندان (که سفیدی خیره کننده ای بود) و سوندن آنها با آلت مخصوص (بطوری که بصورت گرد و غبار در بیاید) گفت که این مربوط به بلوغ است و این پیش از بلوغ است که دندانها به سادگی درمی آیند و در مورد زنان نیز بهنگام تولد کودک سپس (در یک حالت نیمه بیداری ، ظاهراً) این رؤیا با انزال توأم بوده اما نمی توانستم بگویم در کدام لحظه رؤیا این انزال دست داده بوده است ، بنظرم در همان لحظه ای اتفاق افتاده بوده که دندان کشیده شده بوده است .

گروه دوم رؤیاهای تیبیک و نمونه‌های مهمی بود که به رؤیاهای در زمینهٔ پریدن و پریدن بدون بال زدن و افتادن و شنا کردن و غیره این نوع رؤیاها به چه مناسبت و بطور کلی و عمومی نمی‌شود باین پرسش پاسخ گفت زیرا چنانکه خواهیم دید معانی آنها در هر موردی فرق میکند مگر عناصر احساسی آنها که همگی از منبع واحدی منبث میگردد .

اطلاعاتی که از روانکاو بدست می‌آید ما را بر آن میدارد نتیجه بگیریم که این رؤیاها

بقیه رؤیا را دیگر بیاد ندارم و چنین به پایان رسید: گلاب و لباس را گذاشتم بدین امید که آنرا در جایی، بی‌گمان، در گنجی بکنند اما برایم باز خواهند آورد و با پالتو با عجله بطرف قطاری که عالم بود، رفتم. در آخرین لحظه موفق شدم به درون واپسین واگن که فعلاً در آن کسی بود، بچشم. اما نتوانستم وارد آن بشوم و با جبار می‌بایستی مسافرت خود را با ناراحتی انجام بدهم اما سرانجام از وضع ناراحت خود رانجات (دادم و وارد تونل بزرگی شدیم که از جهت مقابل آن دو قطار دیگر می‌آمد. ظاهراً مثل اینکه قطار ما تونل بوده‌است، این قطارها از قطار ما عبور کردند از برای یکی از پنجره‌های واگن، مثل اینکه بیرون بوده باشم نگاه کردم.

و اینک حوادث و افکار روز پیش از وقوع رؤیا که بکار تعبیر آن می‌آید.

الف. راست است که یکنفر دندان ساز از مدتی پیش با دندانهای من رومی رود و چنگام رؤیا همچنان از دندان فلک پایین نه در ضمن رؤیا آنرا سوراخ می‌کردند و اتفاقاً دندان ساز مذکور است که برخلاف انتظار و میل باطنی من با آن ور می‌رود، درد کشیدم. صبح روز پیش چون درد داشتم به مطب او مراجعه کرده بودم و به من گفته بود که باید بگذارم دندان دیگری از همان فلک را که محتملاً درد از آنجا ناشی می‌شود، بکنند منظور دندان عقل بود که تازه درآمده بود. به این مناسبت سوالی از او کرده بودم که بوجدان طبی او مربوط میشد.

ب. در بیدار من امروز، لازم آمده بود که از کج خلقی خود نزد خانمی عذر بخواهم و درد دندان را دلیل بیاورم. درین اثنا خانم مزبور برایم حکایت کرده بود که می‌ترسد از اینکه مجبور شود ریشه دندان را که مبنای آن کاملاً تپه شده‌است، بکشد، به اندیشهٔ او دندانهای بالا مخصوصاً دردناک و کشیدن آن خطرناک است، هر چند که یکی از دوستانش پاو گفته‌است که دندانهای فلک بالا (که در موردی یکی از همین دندانها مطرح بود) آسان تر کنده می‌شود. این دوست برایش همچنین نقل کرده بود که چگونه پس از خوابیدن وی دندان را که از آن درد رنج نبود، کتند و این موضوع بر ترس او از کشیدن دندان مبتلای افزوده بود. سپس از من پرسید دندانهای تنایا کدامند و از خواستش چه می‌دانم من او را از قبول داستانهایی که خاله زنگهادرین باره شایع کرده‌اند بر حذر داشتم و در همین حال پاو گفتم که در بسیاری از اندیشه‌های عامیانه حقیقی هم هست خود شریکی ازین داستانهای بسیار قدیمی را بیاد داشت که می‌گوید، زن آبستنی که دندانهایش درد می‌کند، پسر می‌زاید.

ج. این فتوی مرا بیاد نظریه فروید در کتاب (تعبیر خواب چاپ دوم می ۱۹۲۳) انداخت که می‌گوید رؤیاهای مربوط بکنده شدن دندان کنایه از استمناء است. اتفاقاً عبارت عامیانهٔ مزبور نیز دندان و آلت رجولیت (پس) را با هم مربوط می‌سازد پس آنشب این قطعه از کتاب مزبور را خواندم و گذشته از چیزهای دیگر اشارات و اطلاعات زیر را در آن یافته

بقیه در صفحه ۲۷۴

مربوط است به تأثرات دوران کودکی و یاد آوریهای حرکتی هستند که اینهمه نزد کودکان عزیز و مطلوب است. کدام عمو یا دایی است که بچه خواهر یا برادر خود را به هوا پرتاب کرده و او را سر دست بلند نکرده و در طول اطاق ندویده و او را از بالای سر خود نپرده و نظا هر به ول کردن او نکرده و یا او را روی زانویش تاب نداده و یکدفعه با دراز کردن پاها او را نینداخته باشد؟ بچهها درین گونه موارد فریادهای شادی سر می دهند و ممرانه تقاضای تجدید مسکنه ها را دارند

که نفوذ آن، در رؤیای مورد بحث من بهمان اندازه روشن است که حوادث سابق الذکر فروید در باره رؤیاهای مربوط به دندانهای کنده شده نوشته است که «معنا این نوع رؤیاها در مردان استثناء هنگام بلوغ است» و می افزاید، «بصورت تغییرات فراوانی که در رؤیاهای نوعی و نمونه ای کنده شدن دندان رخ میدهد مثلاً وقتی که دیگری دندان نایم را میکند و غیره» چهلگی را می توان بیک شیوه توضیح و توجیه کرد. شاید شکفتن بیا بد که دندان کنده شده واجد چنین معنایی باشد در اینجا باید باین موضوع جا بجا شدن کامل اشاره کنم که فراوان دیده می شود و یکنار تجلی عناصر جنسی می آید و مبتلایان به بیماری هیستری در سایه آن تمام احساسات در خواست های خود را که مربوط به اعضای تناسلی است، می توانند روی سایر قسمتهای بدن بصورت بآب روز نمایش بدهند... باز باید به مطابقت دیگری که در زمان ماضی، اشاراتی کنم. در کشورهای ما اصطلاح زننده نا هنجاری برای کلمه استمناء وجود دارد. سیانین و ائوسراپسن، یا دسیش آن زن هروتر اپسن، من این اصطلاح را از اوان جوانی میدانستم و فلان منبر و زبده اکنون بدون تحمل زحمتی قادر است عناصر کودکانه را که باید در بطن این رؤیا باشد، پیدا بکند. باز در اینجا خاطر نشان میکنم سهولتی که در کشیدن دندان درین رؤیا بکار رفته است دندانی که بعد معلوم میشود جزء ثنایای فک بالاست، یاد آور حادثه ای از دوران کودکی منست چه خودم در آن روز گار با سانی کامل یکی از دندانهای ثنایای فک بالا را که لغ می خورد، بدون احساس دردی کشیدم. این ماجری که اکنون بروشنی آنرا در خاطر دارم و با تمام جزئیاتش مربوط به همان زمانی است که تازه با استمناء آشنا شده بودم (خاطر از زیر لحاف).

«اشاره ای در کتاب فروید اظهار عقیده ت. ژ. یونگ دایر بر این که رؤیاهای مربوط به دندانهای کنده شده در زنان به معنای رؤیاهای مربوط به زایمان است، شده است این اظهار عقیده و همچنین آن عبارت عامیانه درباره معنای رؤیاهای مربوط به درد دندان نزد زنان آریستن، سبب تقابل و تضاد میان معنای زنانه و معنای مردانه در چنین رؤیاهایی شده است. به علاوه رؤیای قدیمی تری را هم بیاد دارم. پس از چندی که از پرداخت پول کلان من به دندان ساز درازاء روکش های طلائی که روی دندانهای من کشیده بود، خواب دیدم که این روکش ها افتاده و من در ضمن رؤیا سخت بر آن شتم. اکنون معنای این رؤیا را نیندادم و آن در باب مزایای عادی عمل استمناء است (اقتصاد) فکر میکنم آنچه را که خانم در خصوص معنای خوابهای مربوط به درد دندان در زنان باردار بامن گفته است، اینهمه فکر را در خاطر من پراکنیخته است.»

«رانک ادامه داده می گوید، این بود توضیح روشنی بخش و عقیده من کاملاً درست هنگام من چیزی ندارم که بدان بیفزایم اما به معنای احتمالی نسبت دوم رؤیا که در سایه کلمات استحال ای از قبیل دندان کشیدن - قطار کشیدن - سفر رفتن) ظاهراً معرف این معنی است که نایمی خواهد از راه احیاناً سخت و سراسیمه میانه استمناء و روابط جنسی (توتلی که قطارها در جهان مختلف

مخصوصاً موقعی که بازی همراه با اندکی وحشت و سرگیجه باشد. بعدها در سالهای آینده این را در رؤیا تکرار خواهند کرد اما دستهای را که آنها را بالا و پایین برده بود، از یاد می برند بطوری که از آذانه می برند و می افتند. می دانیم چقدر بچه های کوچک از تاب خوردن و چرخیدن خوششان می آید، اندکی بعد خاطرات دوران قبل شان با مشاهده عملیات سیرکها زنده و پیدار می شود. در بسیاری از پرسرچکان بحرانی های هیستریکی چیزی جز تقلید از این عملیات نیست. با کمال مهارت و کاردانی آنها انجام می دهند. بسیار اتفاق می افتد که این بازی های توأم با حرکت و جنب و جوش که در حد خود بیگناها نه است. موجود تحریکات جنسی شود (۱)

برای آنکه تمام این موضوعات را در کلمه ای خلاصه کنیم، کلمه ای که نزد ما بسیار مستعمل تر

در رفت و آمدند) بگنجد و همچنین به خطراتی که ممکن است این روابط در بر داشته باشد (حاملگی بالعی) اشاره ای می کنم.

«این ماجرای زلحاط نظری بدو دلیل بنظر مجالب آمده است. یکی آنکه رابطه ای را که فروید میانه اترال و عمل کنند. دندان کشف کرده است، تأیید میکند و ما مجبوریم احتلام را، تحت هر شکل و شمایل که تجلی کند، به مثابه ارضایی تنها تلقی کنیم که به تحریک مکانیکی نیازی ندارد در اینجا نیز به چیزی مربوط نیست، حتی به یک چیز خیالی و غیر واقعی، وسیله ای هم ندارد بطوریکه میتوان گفت یک ارضاء جنسی خود بخودی است و حداکثر اشاره کوچکی به همجنس طلبی «دندان ساز» میتوان در آن سراغ کرد. دوم آنکه، باید موضوع زیر را نمایان ساخت چه ممکن است خرده بگیرند که مداخله استنباط فرویدی درین مورد بیهوده است برای اینکه حوادث روز پیش کاملاً برای ادراک معنوی رؤیا کافی بود. ملاقات دندان ساز و گفت و شنود با آن خانم و مطالعه کتاب «تعبیر خواب» برای بیان این موضوع که تا به در طی خواب دندانش درد گرفته و چنین رویایی داشته کافیست و حتی اگر بخواهید میتوان گفت که این رویا بر او تجلی کرد تا مزاحمت در دراز خوابش رفع کند «بصورت نمایش دندان دردناک و امحای درد مورد بحث به دندان اترال» اما بنحمت تصور توان کرد که مطالعه توضیحات فروید در خصوص روابط میانه دندان کشنده و استثناء توانسته باشد چنین عقده ای را اگر از مدت ها پیش در او وجود نداشته باشد چیزی که تا به بدان معترف است، در نهایت بوجود آورد چیزی که علاوه بر گفت و شنود با آن خانم، باعث تجدید و احیای این رابطه شد. خود تا به آنرا با ما می گوید؛ به دلایلی که بسادگی قابل فهم است و نمیتوانست با مطالعه کتاب مزبور این معنای نومی رؤیای مربوط به کشنده شدن دندان را باور پیدا و آرزو داشت بداند آیا این نکته در مورد تمام رؤیاهای این نوع صادقست یا نه. رؤیای مورد بحث این موضوع را بخود او مدلل کرد و سرچشمه تردیدهای وی را نیز بر خود او آشکار ساخت. بدین منوال، حتی بدین معنی، رؤیای وی در واقع تحقق آرزویی است: آرزوی اینکه از استحکام و دائره اشتغال استنباط فروید در این مقوله واقف گردد.»

(۱) یکی از همکاران جوان، بدون آنکه کوچکترین اختلال عصبی داشته باشد موضوعات زیر را برای من نقل کرد: «به تجزیه شخصی دریافتیم که در گذشته وقتی که آلاکلنک بازی میکردم، مخصوصاً لحظه ای که آلاکلنک سرعت پایین می آمد، احساس خاصی در اعضای تناسلی خود احساس میکردم باید بگویم یک احساس لذت بود هر چند که برای من نامطبوع نبود. بیماران غالباً به من گفته اند که نخستین نوبت های آمیخته به لذت را در دوران کودکی بهنگام خزیدن از درخت احساس کرده اند. روانکاری بوضوح نشان میدهد که نخستین تأثرات جنسی از بازیهای سخت و کشتی های دوران کودکی برخاسته است.

و رایج تر از سایر کلمات است، مفهوم کلمه «هتزن» دوران کودکی (عمل دویدن بدنیال، دنیال کردن و تحریک کردن) است که در همه رؤیاهای مربوط به پرش دشنا و سقوط و سرگیجه مزبور و غیره تجدید و اقتباس می شود؛ با این تفاوت که احساس خوشی و لذت درین رؤیاها به خلیجان و اضطراب و دلهره مبدل می شود. همچنانکه بر همه مادران آشکار است. تحریکات کودکان مزبور در عالم واقع غالباً به نزاع و کشمکش و گریه به پایان می رسد.

پس دلایل مقنی برای طرد توجیه رؤیاهای مربوط به پرش و سقوط اذراء احساسات پوستی و حرکات دیوی و غیره بوقت خواب در دست داریم. بنظر من خود این احساس ها بوسیله خاطراتی که رؤیاهای مزبور بدان مربوط می شود، حادث می گردد بنا بر این جزء محتوی رؤیا هستند به منابع و انگیزه های آن.

این تأثرات حرکتی مشابه و یکسان که واجد اصل و ریشه مشترک هستند. ممکن است برای نمایش افکار بسیار متنوع رؤیا بکار رود و مورد استفاده واقع شود رؤیا هایی که نام در ضمن آن می پرد یا بدون پال زدن پرواز می کند و غالباً مطبوع هم هست مستلزم توضیحات و توجیحات گوناگون است: در پاره ای از موارد جنبه خاص دارد و در موارد دیگر جنبه عام و نوعی (نمونه ای) یکی از بیماران من عادت داشت خواب ببیند که بدون پال زدن بر فراز خیابان، در ارتفاعی پندون تماس با زمین در پرواز است. وی بسیار کوتاه قد بود و ازا نزال که مستلزم داشتن روابط جنسی با مردان است، نفرت داشت. بنا برین رؤیایش در واقع تحقق این دو آرزویش بود زیرا پرواز بر فراز خاک قدش را بلند میکرد و در نقطه ای مرتفع و بالاتر قرار می داد، نزد نایمان دیگر. رؤیای مربوط به پرواز آرزوی آنها را دایر باینکه مرغی بشوند یا فرشته گردند، می رساند زیرا تأسف می خوردند که چرا بهنگام روز چنین نایمیده نمی شوند. مناسبت بسیار عمیق میانه پرواز و تصور و تجسم پرنده نشان می دهد که رؤیاهای مربوط به پرواز نزد مردان عموماً ممکن است واجد معنایی خارج از نزاکت و زننده باشد، بنا برین تعجب نخواهیم کرد اگر نایمان معمولاً از ظرفیت خود درین زمینه بر خود بیالند.

دکتر پل فلدن (اهل وین) این فرضیه گیر را آورده است که قسمتی از رؤیاهای مربوط به پرواز همان رؤیاهای مربوط به نموظ است برای اینکه پدیده مزبور که همواره خیال آدمی را بخود مشغول داشته است. باید بمثابة حذف سنگین ثن بر او تجلی کرده باشد مانند آلات رجولیت بالدار نزد قدما.

باید توجه داشت که مردلی و ولد نیز که مردی بسیار واقع بین و اصلاح طلب و تفسیر نیست از نظریه جنسی بودن منای رؤیاهای مربوط به پرواز و پرواز در حال سکون پال هادفاع میکند و عقیده دارد که شهوت علت و انگیزه اصلی این نوع رؤیاهاست و به اتکالی عقیده خود به احساس لرزش شدید تمام بدن که معمولاً همراه با این رؤیاها به نایم دست می دهد و به این موضوع که چنین رؤیاهایی غالباً با نموظ و احتلام پدید می آید؛ توجه کرده است. (جلد دوم ص ۷۹۱).

رؤیاهای مربوط به سقوط بیشتر اوقات واجد خصیصه ای دلهره آمیز و در مورد زنان نیز تعبیر آن آسان است؛ زیرا تقریباً همیشه منای کتا به ای سقوط را مبنی بر اینکه به وسوسه ای شهوانی همان اختیار سپرده اند، می پذیرند و ما هنوز به منابع دوران کودکی رؤیاهای مربوط به سقوط دست نیافته ایم تقریباً همه بچه ها گاهی می افتند و بدین بلندشان می کنند و نوازشان می نمایند

و اگر هنگام شب از تخت خواب کوچک خود بپفتند، اشخاصی که پرستاری آنها را برعهده دارند آنها را کنار خود می خوابانند.

افرادی که غالباً خواب شنارا می بینند و درامواج رؤیایی پادلی شاد غوطه می زنند و غیره... معمولاً افرادی هستند که بر بستر شایده اند و لذتی را که مدت ها پیش باید بدان پشت پا زده باشند، اینک در طی رؤیا بازمی یابند، در صحایف آینده به مدد نمونه هایی خواهیم دید که چه نوع تصاویر و تجسماتی در خود رؤیاهای مربوط به شنا و شناوری مزبور است.

ممبران رؤیاهای مربوط به آتش سوزی، صحت ادعای یکی از امرونی های را که معمولاً به پیچها می شود، تأیید می کنند، و با کبریت بازی نکن که امشب تشکست را خیس میکنی، اصل این رؤیاهایمان بیماری عدم خودداری در مورد ادرار است هنگام خواب در روزگار کودکی. من تجزیه و ترکیب کامل رؤیایی ازین نوع را عرضه داشته و آن را با تارپنجه بیماری مزبور سنجیده و مقایسه کرده ام و نشان داده ام که این عناصر اصلاً کودکان به کدام تمایلات مربوط به فلان سن نسبتاً بالاتر؛ اجازه عرض اندام و تجلی می دهد (۱)

همچنین می توان سلسله ای از رؤیاهای نوعی را نام برد؛ اگر منظور از نوعی یا نمونه ای آن باشد که محتوی معین و واحدی بکرات بخواب نایمان مختلف بیاید. مانند رؤیای مربوط به گفتن در خیابانهای تنگ و تاریک یا عبور از یک ردیف طاق و رؤیای مربوط به دزدان شبگرد (که تدبیرهای محتاطانه اشخاص عصبی را پیش از رفتن به بستر؛ باید بدان مربوط کرد) و تحت تعقیب جانوران خشمگین قرار گرفتن (اسب؛ گاو) و یا رؤیاهای مربوط به تهدید با چاقو و دشنه و سر نیزه؛ این دو نوع رؤیای اخیرالذکر مشخص بیماران روانی عصبی مبتلا به دلهره می باشد. تحقیقی مخصوص درباره این موضوع بسیار مفید خواهد بود ولی من در اینجا به دو تبصره که منحصرأ به رؤیاهای نمونه ای مربوط نمی شود؛ بسنده خواهم کرد.

هر قدر بیشتر بکار تغییر رؤیا می پردازیم؛ بهمان اندازه بیشتر باید قبول کنیم که اغلب رؤیا-های بزرگترها و آدمهای بالغ مربوط به قضایای جنسی و مین امیال شهوی است. فقط کسانی که رؤیاهار را تجزیه و تحلیل میکنند یعنی از محتوی پیدایه فکری یا محتوی ناپیدای آن رهی می جویند. می توانند عقیده ای درین باب بدست بیاورند و نه آن کسانی که فقط به ضبط و ثبت محتوی پیدای آن قناعت می کنند (چنانکه تا که Nacker در کتاب خود درباره رؤیاهای جنسی چنین کرده است) بی درنگ باید گفت که این موضوع شکفت آور نیست و کاملاً با نوامیس و اصول توضیح و توجیه مابها تنگ و سازگار است زیرا تمایلی نیست که از دوران کودکی به بعد مثل تمایل جنسی و همه عناصر مرکب آن مورد فشار و تراکم بوده و قادر به تجلی و عرض اندام نبوده باشد؛ (۲) و میل دیگری نیست که محرک اینهمه هوس و علاقهای قوی واقع شود و آرزوهای ناهشیارانه را بوقت خواب به عمل وارد و بالاخره موجد رؤیا گردد. لذا بوقت تعبیر هیچگاه نباید از اهمیت این عقده های جنسی غافل بود و محققان چنان هم نباید درین موارد اغراق کرد تا آنجا که جز آن به هیچ چیز دیگری توجه و التفات نشود.

در مورد بسیاری از رؤیاها؛ بایک تعبیر موشکافانه می شود فهمید که باید آنها را پنجه می دو

(۱) قسمتی از یک تجزیه و تحلیل هیستری در مجموعه نامه های کوچک درباره اعصاب
(۲) رجوع کنید به رفتار بر اساس نظریه جنسی از فروید

جنسه در نظر گرفت و در خور و مافوق تعبیری هستند که نمی شود زیر بار آن نرفت زیرا تا ایالات همجنس طلبانه ای را تحقق می بخشند که با فعالیت جنسی متعارف نایم میان و نمایار است. اما نباید همه رؤیاها را بصورت دو جنسه تعبیر کرد چنانکه و اشتکل (۱) و الفرد و آلد (۲) میکنند این عمل بنظر من یک نوع تعمیم غیر محتمل و دور از حقیقت است چه بدیهی است که بسیاری از رؤیاها هم ممکن است به نیازهای غیر شهوی مربوط باشند؛ حتی اگر این کلمه را در وسیع ترین دایره اشتمال آن در نظر بگیریم رویاهایی هست که مربوط به گرسنگی و تشنگی و تنبلی و غیره است و اظهاراتی نظیر: «دروا هر رؤیایی نشانی از مرگ هست» (اشتکل) یا «هر رؤیایی از مسیر مؤنث طرف مسیر مذکر می رود» (آلدل) بنظر من تجاوز کردن از حد مجاز است. اظهار این موضوع که همه رؤیاها را باید بنحوی جنسی توضیح و تعبیر کرد و بر ضد آن جدال قلمی خستگی ناپذیری پدید آمده است؛ نسبت به علم تعبیر من بیگانه است و چنین چیزی را گذشته از آنکه در هیچ کدام از چاپهای هفتگانه این کتاب نمی توان یافت بلکه با محتوی این کتاب هم منافات دارد.

ما در موارد عدیده نشان داده ایم رؤیاهایی که حاوی پاکی و عفاف ننایند و برجسته است، شامل امیال شهوی زنده و خارج از نزاکت است. و باز ممکن است با نمونه های متعدد و تازه ای آن را اثبات کرد و حتی رؤیای ظاهراً بی اهمیتی که چیزی برای خرده گیری در آن بدست نتوان آورد؛ پس از تجزیه و تحلیل، بنحوی غیر مترقب نشان می دهند که شامل تمایلات و کشش های جنسی چون و چرا ناپذیر بوده اند. بنا بر این کیست؛ مثلاً پس از پایان کار تعبیر رؤیای ذیل بتواند چنین میل یا تمنا یی را در آن حدس بزند. نایم حکایت میکند: «میانۀ دو قصر باشکوه، خانه کوچکی اندکی عقب تر واقع است، درش بسته است. زنم تا این خانه کوچک مر امشایعت کرد و در زان هل داد و من سریع و فرز وارد حیاط کوچکی شدم که بلافاصله بالا می رفت».

همه کسانی که اندکی بکار تعبیر آشنا هستند بی درنگ پی می برند که ورود به یک محوطه باریک یا باز شدن دری بسته کنایه های معمولیست از مسایل جنسی و رؤیا را اینطور تعبیر خواهند کرد که در واقع نمایش جماعی است غیر مستقیم (میانۀ بر جستگی های باشکوه تن زن)؛ حیاطی که یکدفعه بالا می رفت، محققاً مهبل است، کمکی که زن نایم می کند، ممبر را مجبور می کند فرض کند که فقط احترام نایم به زنی از این قسم نزدیکی جلو گیری میکند. ما می دانیم که روز پیش از وقوع رؤیا کلفت جوانی بخدست، وارد خانه نایم شده و شدت مورد علاقه نایم واقع شده بود و چنین بنظر نایم آمده بود که چندان هم سخت نخواهد گرفت و اما خانه کوچک میان دو قصر؛ در واقع اشاره ایست به خاطره ای از قصور هر ادچانی Hradcany در پراگ چه بر ستار جوان مزبور اهل این شهر بود.

وقتی که وفور رؤیای مربوط به عقده ادیپ، یعنی میل به نزدیکی جنسی با مادر، را به بیماران خاطر نشان می کنم؛ همواره به من جواب می دهند: نمیتوانم هیچ نوع رؤیایی از این نوع را بیاد بیاورم. اما اندکی بعد، رؤیایی بی اهمیت و شناختنی را به خاطر می آورند که بارها

(۱) در کتاب زبان رؤیا.

(۲) نفسانیات «خشی» ها از آلدل.

تجدید شده است و تجزیه و تحلیل، محتوی مشا‌ه‌ی را در آن فاش می‌سازد. می‌توانم تضمین بکنم که رؤیاهای مربوط به نزدیکی جنسی با مادر که در لباس می‌دل ظاهر می‌شود، پس‌متدتر از رؤیاهای سریع و بدون پرده‌پوشی د‌ین مورد است (۱).

رؤیاهایی مربوط به مناظر و اماکن هست که توأم با قطعیتی است که در خود رؤیایان می‌شود؛ من سابقاً آنجا بودم. اما این اصطلاح سابقاً دیده‌ام در رؤیا واجد معنای ویژه‌ایست این محل یا مکان همیشه کنایه از عضو جنسی مادر است چه‌جای دیگری نیست که با چنین قطعیتی بتوان گفت که سابقاً آنجا بودم. یک‌دفعه فقط کسی که به‌وسواس مبتلی بود مرا پوسید و رؤیایی را برایم نقل کرد که در طی آن خانه‌ای مرا ظاهر شده بود که سابقاً در آن بوده‌ام است مخصوصاً همین بیمار مدت مدیدی قبل، حادثه‌ای برایم حکایت کرده بود که در زمان وقوع آن شش سال بیشتر نداشت د‌ین روز گاریکباد کنار مادرش خوابیده بود و انگشتش را هنگامیکه مادرش خوابیده بود، وارد فرج او کرده بود.

بسیاری از رؤیاها که غالباً لبریز از خلجان و دلهره است مثل رؤیاهایی که نایم از دالان‌های باریک عبور می‌کنند یا در آب گیر می‌کند، مربوط است به خیال‌بافی‌های راجع به حیات پیش از تولد در رحم مادر و خود عمل تولد.

و اینک رؤیای جوانی که تصور کرده است برای مشاهده روابط پدر و مادرش از اقامت در رحم استفاده، بکند :

(۱) من یک نمونه نو‌ی از رؤیاهای مربوط به عقده ادیپ را که در لباس می‌دل تجلی کرده است، در شماره اول مجله بین‌المللی روانکوی اعلام کردم و اتو رانک هم یکی دیگر را با تعبیر کامل آن در شماره چهارم نقل کرد. در مورد رؤیاهای دیگری ازین نوع که کنایات و رموز مربوط به چشم در آن هست رجوع کنند به مجله بین‌المللی چاند اول ۱۹۱۳ در ضمن کارهای دیگری از فرنیچو و ادوردر و رایتلر در باره رؤیاهای مربوط به چشم در آن خواهید یافت. قضیه کور شدن چه در افسانه ادیپ و چه در جای دیگر، جانشین حذف آلت جنسی داختری است. پیشینیان بخوبی از عهده تعبیر و تفسیر رؤیاهای سریع مربوط به عقده ادیپ بر می‌آمدند؛ مراجعه کنید به نوشته اتو رانک در سالنامه روانکوی چند دوم ص ۵۳: «بدین ترتیب رؤیای مربوط به روابط جنسی با مادر در قول‌سزار چنین تعبیر شد که نشانه تصاحب کره زمین است (مادر-زمین)، سروش غیبی خاندان تارگن نیز که بر طبق آن هر کس زودتر مادرش را در آغوش کشد، صاحب‌م خواهد بود، معروف است. بروتوس نظرش این بود که رؤیای مزبور کنایه از زمین‌مادر (رم) است مراجعه کنید به رؤیای هیپپاس از قول هروودت بدین شرح که هیپاس (یکی از منجمان یونانی پیش از میلاد) بر بره‌ها را به‌مدار تون هدایت کرد، پس ازینکه شب‌بیش این خواب را دیده بود، بنظرش آمد که کنار مادرش خوابیده است ازین حادثه نتیجه گرفت که به‌آتن خواهد رفت و به شوکت و اقتدار پیشین خود خواهد رسید و روزهای آخر عمرش را در راحت و آسایش خواهد گذراند. - این افسانه‌ها بر این تعبیرها نشانه شناخت درست‌مسایل مربوط به روانشناسی است. من مشاهده کرده‌ام اغضاسی که خود را مورد توجه و توجه مادرشان خیال می‌کنند، در زندگانی بطور مخصوصی اعتماد بنفس پیدا می‌کنند و بطور منلوب نگرانی خوشبین می‌شوند که غالباً قهرمانانه می‌شود و به توفیق و پیروزی منجر می‌گردد.

«خود را در خندقی ژرف دید که مانند تونل سمرینک پنجره‌ای داشت از این پنجره نخست به مناظر خالی نظر انداخت، سپس قابلویی را در خیال مجسم کرد که بی درنگ وارد شد و خلاء را پر کرد. این قابلو مزرعه‌ای را نشان می‌داد که بوسیله افزاری عمیقاً شخم زده شده بوده است و آسمان آبی و فکر اینکه کاری بخوبی بانجام رسیده و تپه‌های آبی - سیاه حالت باشکوهی داشت سپس ادامه داد و کتابی باز در باره پرورش اطفال به چشمش خورد... و تعجب می‌کرد از اینکه در چنین کتابی التفات خارق‌العاده‌ای به اثبات جنسی (کودک) شده است، درین مورد نیز فکرش متوجه من شد.»

و اینک رؤیای مناسب زن بیماری در خصوص آب که سخت بکار مداوای او خورده.

به هنگام اقامت در دریاچه... خودش را در آب تیره انداخت، آنجایی که هر تاب رنگ پریده در آب منعکس می‌شده است.

رؤیاهایی ازین نوع، رؤیاهای راجع به تولد هستند و برای تعبیر و تفسیر آن، باید موضوعی را که محتوی پیدای آن را تشکیل می‌دهد واژگونه کرد، بدین ترتیب بجای این موضوع که خودش را در آب انداخت باید گفت: از آب بیرون آمد، یعنی تولد یافت. (۱) اگر به کلمه فرانسوی «قمر» در زبان فرانسه بیندیشیم، معلوم خواهد شد از کجا متولد می‌شویم. قمر رنگ باخته همان «فرج» سفید است که کودک بزودی جنس می‌زند که از آنجا زاده است. و اما چرا نایم مزبور آرزویش این بود که در یک اقامتگاه تابستانی بدینا بیاید؟ من این سؤال را از او کردم و او نیز بی درنگ جواب داد که: «مگر این مداوا برای من در حکم تولد ثانوی نیست؟ بدین ترتیب از رؤیا چنین بر می‌آید که باید دنبالهٔ معالجهٔ او را درین اقامت بیلاقی گرفت یعنی برای عیادتش بدانجا رفت و شاید نکتهٔ دیگری که از آن مستفاد می‌شود اینست که نایم خیلی محجوبانه مایلست که خود نیز مادر شود (۲)

از یکی از کارهای او جو فر رؤیای دیگری را دربارهٔ تولد با تعبیر آن ذیلا نقل می‌کنم:

«در کنار دریا بود و مواظب پسر بچه‌ای که ظاهراً مال خودش بود و داشت غرق می‌شد. پسرک آنچنان دور رفت که آب او را در خود گرفت بطوری که نایم جز سرو پایین و بالا آمدن‌های او را نمی‌دید. سپس صحنه دگرگون شد و بصورت سالون میهمان‌سازی درآمد پر از جمعیت. شوهرش از او جدا شد و وی با یک مرد بیگانه شروع به گفت و شنید کرد.

به هنگام تشریح، قسمت دوم رؤیای مزبور به مثابهٔ نمایشی از یک گریز جلوه کرد،

(۱) در بارهٔ معنای اساطیری تولد در آب مراجعه کنید به کتاب افسانه تولد قهرمانان

۰۱۹۰۹ اثر اتو. رانک.

(۲) من نسبت به بررسی به اهمیت خیال‌بافیها و افکار نااهشیارانه دربارهٔ حیات پیش از تولد در

رحم مادر پردم - خلیجان حیرت آور بسیاری از مردان که از زنده به گور شدن وحشت دارند و همچنین پایهٔ عیبی نااهشیارانه اعتقاد به یک زندگی پیش از مرگ که در واقع تخیل حیات حیرت آور پیش از تولد است به آینه - مجموعه از آنجا ناشی می‌شود و انکهی تولد، نخستین حادثهٔ خلیجان آمیز است و استخوان نتیجه سرچشمه و سرمشق همهٔ خلیجان‌های بعدی است.

نایم بیشتر شوهرش را ترك کرده و با شخص دیگری عقد محبت بسته بود. قسمت اول در رؤیا یکقسم خیالباقیهای مربوط به تولد بود. چه در رؤیا وجه در اساطیر خروج کودک از آب معمولاً بصورت دخول وی در آب نموده می شود؛ تولد آدونیس (از خدایان فنیقی ها . م .) و اوزیریس (از خدایان مصریان قدیم . م .) و موسی و باکوس (خدای باده . م .) درین مورد شواهد اندکی است از بسیار. حرکت سر که از آب بیرون می آید و دوباره فرو می رود، پندرتك حرکات بچه را بهنگام حاملگی منحصر بفردش، پیاد بیماری می آورد. فکر بچه ای که در آب فرو می رود خیالباقی ای را سبب می شود که وی خودش را در آن می بیند بدین قسم که بچه را از آب بیرون می کشد و او را به درمانگاهی می برد و می شوید و لباس می پوشاند و سرانجام او را با خود بخانه می برد.

دو قسمت دوم رؤیا افکاری را عرضه می کنند که به فراد مربوط است و با افکار پنهانی نصف اول مناسباتی دارد. نصف اول رؤیا با محتوی ناپیدای نصف دوم یعنی با خیالباقیهای درباره تولد رابطه دارد البته واژگونی های دیگری هم در کنار آنچه پیش بریدان اشاره شده است، وجود دارد. در نصف اول رؤیا، بچه وارد آب می شود و بعد سرش را پایین و بالای می برد در افکاری که در بطن این رؤیا هست، نخست حرکات بچه است که جلو می کند، سپس بچه از آب بیرون می آید (واژگونی مضاعف) در نصف دوم رؤیا شوهرش تر کش می کند و حال آنکه در فکر رؤیا این او است که شوهرش را ترك می گوید.

ابراهام رؤیای دیگری درباره تولد نقل می کند، رؤیای زنی که منتظر نخستین زایمان خویش بود: «از نقطه ای واقع در کف اطاق، لوله ای زیر زمینی شروع می شود که مستقیماً در آب فرو می آورد (مجاری تناسلی، انواع آبها) در بجه کف اطاق را بلند کرد و ناگهان موجودی که پوستش سیاه و ش بود و اندکی به عوگ آبی شباهت داشت، ظاهر گردید، موجود مزبور مسخ می شود و بصورت کوچکترین برادر نایم در می آید؛ برادری که نایم همیشه با او رفتاری مادرانه داشته است.»

رناك به مدد يك سلسله رؤیا نشان داده است که رؤیاهای مربوط به تولد از همان کنایه ها و رموزی استفاده می کنند که رؤیاهای مربوط به بول. تحريك شهوی در طی آن؛ مثل فلان تحريك بولی نموده می شود طبقات معانی درین رؤیاها مربوط است به دگرگون شدن معنای کنایه ها از دوران کودکی به این طرف.

اکنون می توانیم به موضوعی باز گردیم که در صحایف پیشین آنرا مبطل گذاشته بودیم و آن نقش تحریکات عضوی مثل خواب است در تکوین و تشکیل رؤیا. رؤیایی که این چنین حادث می شوند نه همان گرایش به تحقق میل یا آرزو و یا نیاز به استراحت را نشان می دهند بلکه غالباً کنایه ها و رموزی کاملاً روشن، از آن ساطع می شود زیرا بسیار پیش می آید تحریکی که سبب پیداری می شود همان تحریکی باشد که ارضای آن تحت لباس مبدل کنایه ای پیهوده در رؤیا مورد نظر بوده است. این نکته چه در رؤیاهای مربوط به احتلام و چه در رؤیاهای مربوط به تحریکات مثانه و مقصد صادق است. خصیصه ویژه رؤیاهای مربوط به احتلام به ما اجازه داده است که نه همان نقاب از چهره کنایه های جنسی ظاهراً نومی که

بسیار مورد بحث و فحص واقع شده بود بر گیریم بلکه آشکار ساخت که بسیاری از صحنه‌های ظاهراً بیگنا‌هانه چیزی جز مقدمه‌کنایه‌ای فلان صحنه جنسی‌ناهنجار نیست، چنین صحنه‌ای مستقیماً در رؤیاها جلوه نتوانند کرد مگر در رؤیاهای مربوط به احتلام که نسبتاً نادر است و بسی پیش می‌آید که به کابوس تغییر شکل دهد که آنهم به بیداری منجر می‌گردد.

کنایه‌ها و رموز رؤیاهای بولی بویژه آشکار است و درازمنه پیشین نیز بدان آگاه بودند مثلاً بقراط طبیب عقیده داشت که رؤیاهای مربوط به چشمه‌سار و منابع آبی حکایت از وجود اختلال در مثانه میکند (هاولوك الیس) شمر نهم کنایه‌ای بولی را از هر نظر که بگوییم مورد تحقیق قرارداد و همچنین اعتراف کرد که: «تحریرك بولی نسبتاً شدید شامل تحریركی از نوع تحریركات جنسی است و به شکل کنایه‌ها و رموز آن درمی‌آید ... رؤیای مربوط به تحریرك بولی غالباً در عین حال نماینده رؤیای مربوط به تحریرك جنسی می‌باشد».

اتو. رانك که من در اینجا از توضیحات و توجیهات وی پیروی می‌کنم (رجوع کنید به «طبقات کنایات در رؤیای بهنگام بیداری») ظرش این است که احتمال دارد بسیاری از رؤیاهای راجع به تحریركات بولی در واقع معلول تحریركات جنسی باشند چه نخست در پی آنند که این تحریرك را اطباء کنند و این کار را با بازگشت به مرحله دوران کودکی که در آن وجه تمایزی بین شهوت و مجرای بول نیست، انجام می‌دهند.

موارد بویژه آموزنده، آن مواردی است که تحریرك به اصطلاح بولی به بیداری و قضای حاجت منتهی می‌شود پس از این مرحله، رؤیا از سر می‌گیرد و ادامه یا بدو آنوقت دیگر آنچرا که در دل دارد، به مدد تماویر شهوی آشکار (۱) عرضه میکند.

بهین نخور رؤیاهای مربوط به تحریركات روده‌ای واجد کنایه‌های خاصی هستند و مقایسه‌های عامیانه میان کنایات و طلا را کاملاً توجیه میکند. مثلاً فلان بیماری که به علت اختلالات روده مورد معالجه واقع شده است خواب می‌بیند که مفتی گنجی را نزد يك کلیه‌ای چوبی که شبیه مستراح روستائی است، دفن میکنند و در قسمت دوم رؤیا نشیمن دختر کوچکی را که کثیف شده است، پاك میکند.

باید رؤیای مربوط به نجات را به رؤیاهای مربوط به تولد افزود نجات دادن دیگران مخصوصاً نجات غریق، بهمان معنای بدنی آوردن است اما اگر نایم زن باشد یا مرد این معنا فرق خواهد کرد. (مراجع کنید به مقاله فیستر درباره بیماری نگرانی روحی و معالجه آن، آزادی انجیلی سال ۱۹۰۹، در خصوص کنایه نجات، مراجعه کنید به سخنرانی من در خصوص دانش‌های آینده روانکاو، که در مجله روانکاو بین‌المللی منتشر شده است ۱۹۱۰)

(۱) «دین نمایش‌های کنایه‌ای که در بطن رؤیاهای بولی کودکان هست در رؤیای بزرگتران با معنایی صریح جنسی پدید می‌شوند مانند آب = بول = منی = آبهای مربوط به مشیمه جنینی؛ Schiff (کشتی) = Schiffen (شایدن)، حفره = اعضای تناسلی (مندوق)؛ مرطوب شدن = ادرار بهنگام شب = جماع = حاملگی؛ شنا کردن = مٹا ئیر = زندگانی بیش از تولد؛ باران = شاشیدن = کنایه از آمیزش جنسی؛ سفر کردن = پیاده شدن از اتومبیل = از تخت برخاستن = روابط جنسی داشتن (مسافرت ماه عمل)؛ شاشیدن = تسلای جنسی (احتلام)؛ رانك در کتاب مذکور).

راهنان و دزدان که شبانه وارد خانه‌های ما میشوند و اشباحی که پیش از رفتن بر خنخواب از آنها باک داریم و بفرست مزاحم خفته می‌شوند، همه و همه از یکنوع خاطرات زمان کودکی سرچشمه می‌گیرند. اینان همان بازرسان شبانه هستند که بچه‌ها را از خواب بیدار می‌کنند و بسرلکن می‌برند تا بستر خود را ترک کنند یا اینکه روانداشان را بلند می‌کنند تا ببینند دست خود را چگونه قرار داده‌اند از تجربه و تحلیل پاره‌ای از رؤیا های خلیجان آمیز مزبور عده‌ای ازین بازرسان مورد بحث را بازشناختم. مثلاً دزد درهه دفعات جانشین پدر و اشباح جانشین زنان بودند، با همان لباس خواب سفید.

۶- مثال‌هایی چند از شیوه نمایش حسابها و سخنرانیها در رؤیا
پیش از آنکه چنانکه باید، چهارمین عامل اساسی تشکیل رؤیا را بررسی کنیم، می‌خواستم چند مثالی بدست بدهم که در عین حال هم بکار تشریح عمل مشترك سه عامل سابق‌الذکر بیاید و هم بحال تحقیق و بررسی و اثبات فرضیاتی که بیشتر آنرا پیشنهاد کرده‌ام، مفید باشد. عم اینک ما را در استخراج نتایج چون و چرا ناپذیری از آن مدد کند. اتفاقاً برای دشوار بود که بوقت بحث در چگونگی کار رؤیا، نتایجی را که از راه مثال هاب دست آورده‌ام، به اثبات برسانم. مثال‌هایی که باعث توجیه اصول می‌باشند، جز در مجموع فلان تعبیر مقنع نیستند زیرا اگر جدا شوند نیروی خود را از دست می‌دهند و تشریح و تجزیه و تحلیلی هم که اندکی عمیق باشد خیلی زود، آنچنان دامن‌دار می‌شود که نه‌مان چیزی را روشن نمی‌سازد بلکه موجب از دست رفتن سر رشته‌تعبیر می‌گردد. پس اگر من در اینجا قضایا و موضوعاتی را گرد آورده‌ام که ارتباطی باهم ندارند چندیکه به فصل پیش مربوطند، ختم همین علت فنی است.

و اینک نخست چند مثال از نمایش‌های مخصوصاً حیرت آور با نا ما نوس در رؤیا. خانمی خواب دید که: خدمتکاری بالای فردبان رفته است مثل اینکه می‌خواهد شیشه‌ها را بشوید و میمونی (شامپانزه) و گربه‌ای شبیه گوریل (بدلاً اصلاح کرد: گربه انگور) در دست دارد و این جانوران را بسوی نایم پرتاب کرد شامپانزه نیز خود را به نایم چسباند و این نیز بسیار چندش‌انگیز بود. این رؤیا بوسیله‌ای بسیار ساده به هدف خود رسید و یک اصطلاح معمولی را به تحقیق رسانید، کلمه «میمون» و بطور کلی نام جانوران؛ به فحش است، دشنام است و صحنه مزبور در رؤیا فقط به معنای «تأثر کردن فحش است به نایم». در مجموعه من مثال‌های دیگری ازین شیوه کار رؤیا وجود دارد.

بدین‌منوال در رؤیای زیر: زنی را دید با بچه‌ای که جمجمه‌اش بطور آشکار بدقواره است، شنیده است که این وضع جمجمه معلول شیوه قرار گرفتن بچه در تن مادرش بوده است. پزشك گفته است که با متر اكم کردن جمجمه می‌توان به آن وضع بهتری داد. اما این عمل برای مغز خطرناکست ولی فکر میکند که چون وی پسر است از این حیث آسیبی نخواهد دید. این رؤیا بنوعی تجسمی (پلاستیک) اصطلاح انتزاعی و مجردی را که نایم در ضمن توضیحات زمان مداوای خود شنیده بود، مجسم کرده است و آن اصطلاح اینست: «فشار کودکی»

مثال ذیل همان جهت را نمایش می دهد با اندکی تفاوت و واجد خاطر است از گردش در ناحیه هیلنتایخ نزدیک گراتس: هوای بیرون بسیار بد است. همه پانخانه محقرانه ایست، آب از دیوارهای آن جاریست و تختخوابها خیس است. (قسمت اخیر آنچنان که نشان داده ام، در رؤیا بلا واسطه نیست) رؤیا معنی دپیهوده را در بردارد اندیشه انتزاعی و مجردی که در فکر رؤیا هست نخست بنحوی بسیار مبهم نموده می شود، و اصطلاحات را با بالا جاریست، یاد سیال و پیهوده، (این دو کلمه در فرانسه و هم در آلمانی نسبتاً متشابه هستند) جانشین آن می گردد سپس برای اینکه تصویر محسوس و غیر انتزاعی آن ساخته شود، تأثرات مشابه بسیاری بهم درمی آمیزد. در بیرون آب هست در درون آب هست، روی دیوارها آب هست! روی تختخوابها آب هست، خیس است بالاخره همه و همه سیال و پیهوده است جای حیرت نیست که در چنین مواردی املاهای کلمات ارزشی کمتر از صدای آن داشته باشد؛ تشابه قافیه نیز از حوادث مشابهی برخوردار است. در رؤیای نسبتاً ممتدی که رانک آنرا بخوبی تجزیه و تحلیل و اعلام کرده، دختری حکایت میکند که برای گردش به مزارع رفت و چند خوشه قشنگ گندم و جو چید. دوستی از دوران جوانی به استقبالش آمد و وی خواست از ملاقاتش پرهیز کند، در تجزیه معلوم شد که ماجرا از حدود یک ماه نجیبانه تجاوز نکرده است (نجات = اهر، خوشه = اهر، از لحاظ صدا مشابه ولی از لحاظ املاء مغایر است). خوشه ها که معمولاً آن را نمی چینند بلکه می بردند و درومی کنند، درین رؤیا نقش خاص خود را ایفا می کنند و علاوه چون با نجات و غن و عصمت متراکم شده است، نمودار یک سلسله افکار دیگر هم است.

در بسیاری از موارد؛ زبان در تسهیل کار نمایش افکار رؤیا سخت مفید افتاده است زیرا زبان سلسله هایی از کلمات عرضه می دارد که در اصل غیر مجرد و پراستفاده و محسوس بودند و چون اکنون جلا و شدت وحدت خود را از دست داده، به معنای مجرد و غیر محسوس بکار رفته اند. رؤیا کاری جزین ندارد که یا همان معنای بدوی کامل را به این کلمات بازگرداند و یا آنها را به یکی ازین معانی وسطی و میانجی بکار برد. مثلاً کسی خواب می بیند که برادرش در صندوقی است، تمبیر به ما نشان می دهد که باید قفسه را به جای صندوق گذاشت و فکر نهانی رؤیا اینست که برادر باید خود را از زندانی که در حال وضع خود زندانی کند (قفسه = شرانک، زندانی کردن = این شرانک، بطور تحت اللفظی = در قفسه ای زندانی شدن) و یا نایم دیگری خواب می بیند که از کوهی بالایی رود و در آنجا چشم اندازی بسیار بسیار وسیع و دور دست پیش چشمش یازمی شود. ازینرو در جریان رؤیا با برادرش اشتباه (این همانی) و یکی می شود که این برادر مدیر مجله ایست (مجله = «رو» و چشم انداز = «دو»، هم ریشه هستند) و به امور مربوط بروابط با خاور دور می پردازد.

در یکی از رؤیا های (هانری سبز) قهرمان داستان دکلر، شاعر آلمانی، اسبی چابک در وسط خرمی از جو درشت غلت می زند که هر دانه آن از یک پادام شیرین و حبه ای کشمش و یک سکه یک گاهنی تازه پیچیده شده درابرش قرمز که با یک تکه پشم خوک بسته شده، تشکیل شده است. شاعر یا نایم مزبور پدیدرنکه تصویر و نمایش مزبور را تمبیر کرده، زیرا اسب آنچنان در خوشحالی غوطه ور بود که فریاد کشید: جوها تم را سوزن سوزن میکنند (بمعنای اصطلاح مند

اول یعنی بسیار بسیار خوشحالم».

بنظر هتزن چنین اصطلاحات و مضمون‌ها و جناس‌هایی که در رؤیا هست، بخصوص در ادبیات قدیم اروپای شمالی فراوانی دیده می‌شود و به زحمت می‌توان درین ادبیات اروپایی برخورد که مبهم و فاقد جناس یا مضمون باشد.

این خود می‌تواند موضوع اثر علمی و ادبی مخصوصی باشد که شخص بیاید این چیزها را گردآوری کند و آنها را بر طبق اصول مربوط مدون سازد. عده‌ای از آنها تقریباً در حکم بذلو گوئی و لطیفه پرداز است. تصویر می‌کنم اگر نایمان خود نتوانسته بودند آنها را نشان بدهند هرگز کسی بکشف آن نایل نشده بود. و اینک چند مثال :

۱. مردی خواب دید که از او اسمی را می‌پرسند و او نمی‌تواند آنرا بخاطر پیافور خود نایم توضیح داد که معنی این اسم چنانست که : د حتی در رؤیا هم این اسم به ذهن خطور نخواهد کرد.

۲. زن بیماری رؤیایی را حکایت کرد که اشخاص بلند قامت در آن بودند و خودافزود که : «معنی اش آنست که در اوان کودکی همه بزرگترها در نظم قول آسامی آمدند.» البته خود درین رؤیا ظاهر نشده بود. باز گشت به ادوار کودکی در رؤیاهای دیگر بشکل دیگری جلوه میکند و زمان بصورت مکان نموده می‌شود. اشخاص و صحنه‌های رؤیا اینطور بنظر می‌آید که گوئی بسیار دور و منتهی الیه جاده درازی واقع است یا آنکه آنها را با دورین تأثیری که آنها وارونه گرفته باشیم، تماشا می‌کنیم.

۳. مردی که معمولاً مبهم صحبت میکرد و کلمات مجرد و انتزاعی در سخنان خود بکار می‌برد و با اینهمه ذهنی تند داشت، خواب دید که بطور خلاصه به ایستگاهی رفته و قطاری از راه رسیده است ولی این دفعه پیاده رو را بکنار قطار متوقف شده مزبور بردند، پس می‌بینید که واژگونی نامقولی درین جا هست. این قسمت چیزی جز یک علامت نیست که نشان می‌دهد که در محتوی رؤیا چیز واژگون شده‌ای وجود دارد و تجزیه نیز نشان داد که نایم در کودکی کتابهای مصوری را دیده بوده است که در آنها اشخاصی را نقش کرده بودند که پسر ایستاده و با دست راه می‌رفته‌اند.

۴. همین نایم یاد دیگر رؤیای کوتاه دیگری را برای ما حکایت کرد که بیشتر شبیه یک لفظ بود بدین شرح که داییش او را در اتوموبیل بوسید و او بیدار نگه داشت و این ممکن نبود شخصاً پیدا کنم، بزبان آورد و آن عمل جنسی با خودیشتن بود. و این تعبیر شبیه شوخی است که روز پیش اتفاق افتاده بود.

۵. نایم زنی را از پشت تخت خواب کشید و این بدان معنی است که زن را بخود جلب می‌کند.

۶. نایم خود را در لباس افسری دید که در بروی قیصر روی میز نشسته است و این بدان معنی است که با پدرش مخالف است.

۷. نایم شخصی را که استخوانش شکسته بوده پرستاری می‌کرد. تجزیه رؤیا نشان داد که این شکستگی نماینده زنانست. (زنا = «اهروش» بطور تحت اللفظی = فسخ یا شکستن ازدواج).

۸. ساعات روز در رؤیا غالباً نماینده ادوار کودکی است. بدینمنوال مثلاً ساعت شش و یکربع کم صبح به معنای پنجسال و سهاگی و این سنی است که معمولاً حادثه بزرگی برای آن نایم اتفاق افتاده بوده است مثلاً تولد برادر و غیره.

۹. مثال دیگری درباره نمایش ادوار زندگی در رؤیا: زنی با دودختر که اختلاف سن آنها یکسال و سه ماه بوده راه می رفت ولی نایم خانواده ای را که بچه هایی به این سن و سال داشته باشد، نمی شناخت. خودش تغییر کرد که این دخترکان نماینده و جانشین خود او هستند و رؤیا دوران اثرات دوزخ او را که بفاصله یکسال و سه ماه از هم رخ داده بوده است، بیادش آورده است (سه سال و نیم و چهار سال و نه ماه).

۱۰. جای تعجب نیست اشخاص که تحت مداوای روانکاو قرار می گیرند، امیدها و افکاری را که این مداوا در آنها برمی انگیزد، در رؤیا بیان کنند. تصویری که معمولاً برای نمایش این مداوا در رؤیا انتخاب می شود، بشکل مسیری است. این مسیر را معمولاً با اتوموبیل طی میکنند، برای اینکه وسیله نقلیه تازه و پیچیده است. هزل بیمار هم از سرعت اتوموبیل نشاء می گیرد.

اگر ناهشیاری؛ بعنوان عنصر فکر روز پیش، باید در رؤیا نموده شود، این کار از طریق اماکن زیرزمینی انجام می گیرد. چنین نمایشهایی در هر مورد دیگری که تصور شود، حکایت از تن زنی یا تن مادر خواهد کرد. اصطلاحات «در پایین»، در رؤیا، غالباً مربوط است به اعضای جنسی، «در بالا» مربوط است به دهان و سینه یا سورت. جانوران وحشی هم معمولاً کنایه است از غرایز نایم یا اشخاص دیگری که نایم از آنها بیم دارد، و یا مختصر تغییر مکان و جابجاشدن کنایه از خود این اشخاص است. میانه این نوع تصویر سازی و تصویر سازی مشابهی که در آیین توتیس (کیش پاره ای از قبایل وحشی مبنی بر اینکه باید به بعضی از جانوران به منزله اجداد نژاد احترام گذاشت. چنین جانورانی را توتم گویند. م.) برقرار است، فاصله چندانی وجود ندارد، چه معمولاً درین کیش پدر را که از او بیم دارند بصورت جانوران موزی می نمایند از قبیل سگ و اسبهای وحشی. می توان گفت جانوران وحشی بکار نمایش لیبیدو می آیند، لیبیدویی که «من» از آن ترسیده و سانسور آنرا سرکوب و منکوب ساخته است. بیماری صبی - روانی، خود این شخصیت مرضی، غالباً از نایم مجزای می شود و بصورت شخصیتی مستقل نموده می شود و تجلی میکند.

۱۱. (ه. ساکن): «ما از هر تو کتاب رؤیا شناسی فرویدی دانی که کار رؤیا برای نمایش فلان کلمه یا شیوه تحریر بصورت مستعد و مصور از وسایل متعددی بهره می گیرد. مثلاً ازین موضوع که فلان کلمه بدومنی آمده است استفاده می کند و بجای اخذ معنی اول که همان معنی نهائی رؤیا است، در محتوی پیدای رؤیا معنای دومی را بکار می برد. «و این همان چیز است که در هر تو استعمال ما هرا نه تأثرات جدیدی در رؤیای کوچک ذیل رخ داده است.

«هنگام روز بعدت سرما خورده بودم، روی این اصل بوقت خواب مصمم شده بودم که حتی المقدور شب از بستر بر نخیزم. رؤیا، ظاهرأ، مرا وادار به ادامه کار روز پیش کرد. آفر روز پریده های جرایدا با توجه به این موضوع که هر قطعه را در جای خود بگذارم، در کتابی

چسبانیده بودم واینگ رؤیا :

«گوشیدم بریده‌ای را در کتاب بچسبانم، اما دیدم بر ازنده این صفحه (یا اینطرف) نیست، سخت دردمند شدم .

پیدار شدم و دیدم دردی که رؤیا سبب شده همچنان ادامه دارد، اما بصورت دردشکم ، بطوری که لازم آمد از تصمیم خود صرف نظر کنم. رؤیا که در واقع نگاهبان خواب است، آرزوی مرا دایر بر اینکه بر بستر بمانم ، با نمایش این کلمات با انجام رسانید : بر ازنده اینطرف نیست (= این پهلو...).

می‌شود گفت که کار رؤیا برای ساختن يك تصویر بصری از همه وسایلی که در اختیار دارد استفاده میکند، اهم از اینکه از طرف عوامل انتقادی و ملاک های هنگام بیداری مجاز باشد یا نباشد و شك و هزل همه کسانی که فقط حرفی از تعبیر شنیده و هیچگاه آنرا بکار نسته‌اند نیز از همینجا ناشی می‌شود. کتاب اشکال بعنوان «زبان رؤیا» پر است از مثالهایی از این موضوع ولی من از اقتباس آن دوری می‌کنم زیرا فقدان جنبه سرانی و انتقادی در آن و جنبه خودرایی در کار تعبیر، کسانی را هم که نظریه باینکار ندارند ناراحت خواهد کرد .

۱۲- واینگ مثالهایی که از کتابی ازو. تاوسک استخراج شده است :

الف) آ. خواب دید که پرستار سابقش لباس سیاه سیکی به تن کرده است .

معنی این رؤیا آنست که بنظر ناایمن مزبور سبک (جلف) است .

ب) خواب دختر را دید که در شاهراه ایستاده است . و غرق در نو سفید است و لباس

سفیدی بتن دارد .

ناایم در واقع نخستین مغزلات خود را در همین شاهراه با دختر خانمی بنام وایس به معنای

(سفید) آغاز کرده بوده است .

ج) خانم د. خواب دید که بلازل Blasel پیر (تراژدی بازوینی که ۸۰ سالش

است) روی نیمکت استراحت میکند و غرق در سلاحی است که مؤید قدرت و شهامت وی است .

سپس بالای میز و سندیلیها جست زد و شمشیرش را کشید و بیدار که خود را در آینه و رانداز

کرد و بعد مثل اینکه با دشمنی خیالی در حال مبارزه است ، شمشیرش را در هوا به این طرف

و آنطرف کشید .

تعبیر : خانم ناایم به يك بیماری مزمن مثانه — بلازل مبتلی است، موقع تجزیه و تحلیل

روی نیمکت دراز کشید و وقتی که خودش را در آینه نگاه کرد بنظرش رسید که علی رغم سن

و بیماریش هنوز بسیار گیرا است .

۱۳- دعمل قهرمانی بزرك، در رؤیا .

مردی دید که در رختخواب است و مثل زنی آریستن است این ماجرا بروی

دشوار می‌آید و فریاد میکشد که بجای این حاضر بودم ... (بهنگام تجزیه و

تحلیل جمله اش را با بیاد آوردن اصطلاح فلان پرستار، اینطور کامل کرد : سنگها را بشکنم)

عقب تختخواب وی نقشه ایست که پایه آن به ترکیه ای چوبین متکی است

ترکیه (= هولندلایشت) دو طرف آن را گرفت و بزور کشید . از عرض شکست اما

از طول شکاف برداشت، به این ترتیب دردش تسکین یافت و زایلید. ناایم بدون

آنکه کمکی باو بشود موضوع کردن برکه (Leiste) را به عمل قهرمانی بزرگی (Leistung) تبیین کرد که در سایه آن با درآمدن از آن حالت زنانه، از وضع دشوار خود (درمداوا) نجات یافت. قسمت بیفایده: «ترکه از طول شکاف برداشت» در جای خود چندان هم بی دلیل و بامربوط نیست زیرا نایم تذکر داد که شیوه دوگانه از بین بردن ترکه نشانه حذف آلت است. بسیار پیش می آید که رؤیا موضوع حذف آلت تناسلی را از راه تضاد نمایش بدهد یعنی با حضور دو کنایه از آلت تناسلی چه کثاله ران (که در آلمانی هم می شود لایشت) هم به علاوه ناحیه ایست از بدن که کاملاً نزدیک اعضای تناسلی است. نایم سپس تبیینش را فشرده کرده تهدید به حذف آلت در جویلت را که در نمایش تبیین شکل وی به زن نهفته بوده، از خود رانده است (۱) (کلمات ترکه و عمل قهرمانی در آلمانی لایشت و لایشتونگ خوانده میشود. م.)

۱۴- در تجزیه و تحلیلی که بزبان فرانسه کردم، پای رؤیایی در میان بود که من به شکل قیل در آن تجلی کرده بودم. البته علت این پدیده را از نایم پرسیدم و او در جواب گفت که: «مسخر ام می کنید.»

۱۵- کار رؤیا غالباً موفق می شود باینکه از مصالحی بسیار بیحاصل استفاده کند مثلاً از نام های خاص به مدد مقایسه زور کی میانه مناسبات بسیار دور آنها. در یکی از رؤیاهای من، برو که پیر وظیفه ای به من ارجاع کرد؛ مشغول تجزیه ای شدم و چیزی بدست آوردم که به کاغذ قلع مچاله شده ای شبیه بود. درباره این رؤیا بار دیگر صحبت خواهم کرد. چیزی که بدست آمد بزحمت ممکن است «ستانبول» باشد و من میدانم که مربوطست به نام ستانیوس؛ نویسنده کتابی درباره سازمان عصبی ماهیان که سابقاً بسیار آنرا تحسین کرده بودم. نخستین اثر علمی که اسنادم آنرا به من سفارش کرد اتفاقاً مربوط بود به بحث در دستگاه عصبی یک قسم ماهی بنام اما کوتس. لایه وسیله ای برای لغز ساختن ازین کلمه یافته نمیشد.

۱۶- اینهم رؤیای دیگری بامحتوی شکفتن انگیز ولی از جهت رؤیای مربوط بزمان کودکی قابل ملاحظه است و تجزیه و تحلیل آن نیز آسانست خانمی حکایت کرد که: «یادم می آید وقتی که بچه بودم اغلب خدای بخشنده مهربان را خوب میدیدم که کلاه کاغذی تیزی پسرداشت. در کودکی غالباً، روی میز کلاهی از این نوع بسر می گذاشتند تا بتوانم به بشقاب سایر بچه ها و به غذاهای آنها نگاه کنم، و چون برایم تعریف کرده بودند که خدا از هر چیزی آگاه هست، رؤیا مؤید این نکته است که من نیز با وجود کلاه همه چیز را می دانم.»

اعداد و حسابها که در رؤیا تجلی میکنند بخوبی نشان می دهند که کار رؤیا عبارت از چیست و چگونه عناصری که مورد استفاده آن واقع می شود، شامل فکر نهانی رؤیاست. می دانیم که وجود اعداد در رؤیا از لحاظ افراد خرافی بسیار معنی دار است. و اینک نمونه هایی چند ازین نوع رؤیاها:

۱- رؤیای خانمی، اندکی پیش از پایان معالجه اش.

نایم می خواهد به چیزی بپردازد. دخترش ۳ فلورن و ۶۵۰ کروتزر از کیف پولش در آورد ، اما نایم گفت : « چکار می کنی ؟ این بیش از ۲۱ کروتزر نمی ارزد . »

برای فهم این قسمت از رؤیا نیازی به توضیح نداشتیم برای اینکه از وضع نایم آگاه بودم . وی يك زن خارجی بود که دخترش را به یکی از مؤسسات تربیتی وین سپرده بود و می توانست دنبالهٔ معالجات خود را تا زمانی که دخترش در وین می ماند ، بگیرد . سال تحصیلی سه هفته دیگر به پایان می رسید و بالنتیجهٔ معالجهٔ او هم . روز پیش از وقوع رؤیا خانم مدیر مؤسسه مزبور را دیده بود و او از وی پرسیده بود آیا تصمیم ندارد یکسال دیگر هم بچهٔ خود را به مؤسسه او بسپارد ، یقیناً با این مقدمهٔ بنفکرش رسیده بود که درین صورت خواهد توانست یکسال دیگر هم به مداوای خود ادامه بدهد . بله ، رؤیا مربوطست به همین موضوع ، یکسال ۳۶۵ روز است و سه هفته ای که به پایان سال تحصیلی و معالجهٔ او مانده بود ۲۱ روز میشد ، (معلوم است که ساعات معالجه اش درین مدت از یکسال کمتر است) اعدادی که در فکر نهانی رؤیا به زمان مربوط بود در محتوی رؤیا به صورت میالغ پول در آمده است و این هم بجهت معنای عمیقی که بین زمان و پول هست زیرا « وقت پول است » (ما می گوئیم وقت طلاست) بدیهی است که ۳۶۵ کروتزر مساویست با ۳ گولدن و ۶۵۰ کروتزر البته مبلغ رؤیا بسیار کم است آشکار است که برای اجابت خواستنی است و این نیز خواست که از مخارج معالجه و سال تحصیلی کاسته است (نایم خواهان کم کردن مخارج مداوا بوده است) .

۲- در رؤیای دیگر ، اعداد و ارقام موجب پیچیدگیهای بزرگتری شده است . زن جوانی که از مدتی مدید شوهر کرده است . آگاه می شود که یکی از دوستان همسن و سالش بنام الیز . بتازگی نامزد شده است . با این مقدمه چنین خواب می بیند : با شوهرش در تماشاخانه است ، قسمتی از محل از گستر کاملاً خالیست ، شوهرش برایش حکایت میکند که الیز . ل. و نامزدش می خواستند به تماشاخانه بیایند ، اما جای خوبی گیرشان نمی آمد مگر جاهایی که هر سه تایی از آن يك فلورن و ۵۰۰ کروتزر می ارزد و آنها نیز این را نمی توانستند قبول کنند . نایم فکر میکند که این را نمی شود بحساب بدبختی گذاشت .

رقم يك فلورن و ۵۰۰ کروتزر از کجا سرچشمه می گیرد ؟ از فلان حادثهٔ ناچیز کاملاً بی اهمیتی که روز پیش اتفاق افتاده بود زیرا خواهر شوهرش بعنوان هدیه ۱۵۰ فلورن از شوهرش گرفته بود و با عجله آن را خرج کرده و جواهری برای خود خریده بود ، باید توجه داشت که ۱۵۰ فلورن صد برابر يك فلورن و ۵۰۰ کروتزر است ولی به جادو تماشاخانه از کجا ناشی می شود ؟ فقط يك رابطه یا مناسبت ممکن درین باره وجود دارد و آن اینست که دوستی که نامزد شده است ، ۳ ماه از خواب بپننده کوچکتر است . چیزی که در فهم این رؤیا به ما کمک میکند ، همان موضوع خالی بودن قسمتی از محل از گستر است و آن اشاره ایست به فلان حادثه کوچکی که موجب سر بسر گذاشتن شوهرش شده بوده است . نایم می خواست به تماشای نمایشی برود و از روی مال اندیشی از چند روز پیش چند جارا برای خود ذخیره کرده و پول آن را هم پرداخته بود اما وقتی که به تماشاخانه رفتند دیدند که یکطرف سالون خالیست و بنابراین احتیاجی به عجله نبود .

اینک فکر این رؤیا را جانشین خود رؤیا می‌کنیم . فکر پنهانی رؤیا چنین است :
 « اشتباه بود که زود شوهر کردم ، احتیاجی به عجله نبود ، الیز.ل. را که می‌بینم دیگر .
 اگر صبر کرده بودم (متضاد با عجله خواهر شوهر) حالا شوهری صدچندان بهتر (شوهر ، گنج)
 گیر می‌آوردم . باجهیزم صدتا ازین شوهرها را می‌توانستم بخرم . » می‌بینیم که درین رؤیا
 اعداد و ارقام بسی بیشتر از رؤیای سابق‌الذکر تعبیر معنی و روابط داده و کار تغییر شکل و
 تغییر مکان در رؤیا ، درین مورد بسی بزرگتر است و علتش نیز این است که افکار این رؤیا
 برای متجلی شدن و نموده گشتن با مقاومت روانی بزرگتری در کشمکش و مبارزه بوده است . همچنین
 باید توجه داشت که درین رؤیا عنصری منطقی و نامربوط وجود دارد و آن موضوع اشغال سه‌جا
 توسط دو شخص است و تعبیر ما را در فهم این نامربوطی کمک میکند باری این نامربوطی روشن‌ترین
 فکر رؤیا را که همان موضوع « اشتباه کردم که باین زودی ازدواج کردم ، باشد ، به ما نشان
 میدهد عدد ۳ که نماینده رابطه‌ای فرعی میان دو شخص مورد مقایسه (اختلاف سن ۳ ماه) بود ،
 برای نشان دادن اشتباهی که جزو لوازم و واجبات رؤیا است ، تقلیل مبلغ از ۱۵۰ فلورن به یک
 فلورن و ۵۰ کروتزر نیز مربوط است به مختصر احترامی که نایم در افکار نهانی خود برای
 شوهرش (یا گنجش) قابل است .

۳ - مثال دیگری علم حساب مزبور را در رؤیا که آنچنان باعث تحقیر نایم شده است ،
 به ما نشان می‌دهد ، مردی خواب دید : « در خانه ب ... نشسته است ... (خانواده‌ای
 که در گذشته با او آشنا بود) و می‌گوید : « باندادن دستمالی بدست من اشتباه و
 حماقت کردید . سپس از خود دختر خانم پرسید : « چند سال دارید ؟ » و جواب
 داد : « من در سال ۱۸۹۸ بدنیا آمدم نایم گفت پس ۲۸ سال دارید . »

چون این رؤیا بسال ۱۸۹۸ اتفاق افتاده بنا برین حساب مزبور غلط فاحش است و
 باید ضعف نایم را در محاسبه با ضعف فلان قالج عمومی ، در صورت نبودن توضیح یا توجیه
 دیگری ، مقایسه کرد . بیمار من از آن نوع مردانی است که از هر ذی‌خوششان می‌آید . مدت
 چند ماه شخصی که بعد از او وارد اطاق کار من میشد ، زن جوانی بود که وی همواره از احوال
 او می‌پرسید و مایل بود بهر قیمتی شده با او دوست شود و باین خانم ۲۸ سال می‌داد ، این
 نکته را برای توضیح حساب اشتباه آمیز وی در رؤیا آوردم . سال ۱۸۸۲ هم تاریخ ازدواجش
 بود و شرایط نیز مقتضی بود که با دو زن دیگری که آنها را نزد من می‌دید ، دو زن جوان
 خدمتکار که بتناوب در را برایش باز می‌کردند ، آشنا شود و چون آنها را بسیار خوددار دیده بود
 چنین پیش‌خود توجیه کرده بود که او را مرد پیری بحساب می‌آورده‌اند « باز نشسته » .

۴ - و اینک رؤیای دیگری درباره حساب با تمبیین و تسجیل و ببارات بهتر با تسجیل چند
 جانبه آشکار ، من این رؤیا و تعبیر آن را به ب . داتس مدیونم .

دسرایدار من که پاسبان شهر دار است خواب دید : در خیابان کشیک می‌داده است
 (تحقیقی از آرزوها) که با زرسی بطرفش آمد ؛ نایم شماره ۲۴۳۶۲ یا ۲۶۶۱ (بهر حال
 چند تا رقم ۲ هست) بگردن داشته است تکه تکه شدن رقم ۲۲۶۲ در طی بازگو کردن رؤیا
 تازه مؤید این نکته است که قسمتهای مختلف آن واجد معنای ویژه‌ای است ، درین اثنا بفکر
 نایم رسید که روز پیش با همقطاران خود درباره طول مدت خدمت صحبت میکرده است و این

گفت و شنید دهمورد باذرسی بود که در ۶۲ سالگی بازنشسته شده بود. نایم اکنون ۲۲ سالست که خدمت میکند و ۲ سال و ۲ ماه دیگر حق خواهد داشت که از ۹۰ درصد حقوقش بعنوان حق تقاعد استفاده کند باری رؤیا نخست تحقق یکی از آرزوهای قدیمی او را که عبارت است از باذرس شدن، باو نمایش داده است چه خودش در رؤیا ارشد بوده و شماره ۲۲۶۲ را برگردن داشته است. خدمتش را در رؤیا در خیابان انجام می داده است که این خود نیز تحقق آرزوی دیگریست، چه این وضع حاکیست که ۲ سال و ۲ ماه باقی مانده خود را به پایان رسانده است و حق دارد مانند یک نفر باذرس ۶۲ ساله از یک حق تقاعد کامل برخوردار شود (۱)

اگر ما این نمونه ها و نمونه های مشابه دیگری را که در صحایف آینده نقل خواهم کرد، بهم مربوط سازیم، خواهیم توانست گفت که کار رؤیا حساب کردن درست یا غلط نیست بلکه به این بستند می کنند که اعداد و ارقامی را بکار ببرند که در فکر رؤیا جلوه میکند و می توان از آن بمثابة گوشه و کنایه هایی به عناصر غیر قابل نمایش بهره برد، آنوقت آنها را در لباس فلان حساب بکار می برد و برای نیل به هدف و منظور خود نیز از اعداد و ارقام بهمان شیوه بهره می گیرند که از سایر عناصر از قبیل انواع و اقسام تصویر زبانی با و کلمات و اسامی اشخاص و سخنرانی.

زیرا کار رؤیاها بطور که قادر به خلق و ابداع انواع و اقسام سخنرانی نیست، اعداد و ارقامی از خودش در نمی آورد و حسابی هم به غلط یا درست انجام نمی دهد.

هر چه بیشتر سخنرانیها و جوابهای معقول و نامعقول متجلی در رؤیا را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم، بیشتر متوجه این نکته میشویم که رؤیا کاری جز اقتباس قسمتهایی از سخنرانیهای شنیده یا کرده شده که آنها را از افکار رؤیا به عاریه می گیرد و به خواست و اراده خود بکار می برد، ندارد. نه همان قسمتها را از ترکیب اصلی خود جدا می سازد و تکه تکه می کند و قطعه ای را می بزدیرد و قطعه دیگری را رد می کند، بلکه ترکیبهای تازه ای پدید می آورد، بنحوی که سخنرانیهای موجود در رؤیا که نخست یکپارچه و منسجم جلوه می کرده بهنگام تجزیه و تحلیل به سه یا چهار قسمت متفاوت منقسم می شود. درین نوع موارد استعمال، معانی کلمات در افکار رؤیا، غالباً دستخوش تغییر و گاهی بکلی عوض می شود و معانی کاملاً نوری جانشین آن می شود (۲)

۱- مراجعه کنید به تجزیه و تحلیل رؤیا های دیگری درباره اعداد و ارقام در کتابهای یونگ و مارسیئوسکی و غیره. درین کتابها غالباً با اعمال بسیار پیچیده حساب روبرو می شویم که نایم با آرامش خاطر حیرت آوری آنها را انجام می دهد. همچنین مراجعه کنید به نوشته جونز درباره ارقام ناخود آگاه در مجله بین المللی روانکوی سال ۱۹۱۲.

۲- بیماری روانی- عصبی هم بشیوه رؤیا عمل میکند. مریضی دارم که از شنیدن سرودهای مختلف و یا قسمتهایی از آن بطور غیر ارادی و حتی برخلاف اراده و میل خود، شکایت دارد (این خانم بیمار به ضلالت حواس مبتلی است) و نمی تواند بفهمد معنای این سرودها در زندگانی درونی او چیست. علاوه محققاً به بیماری پارانویا نیز مبتلی نیست. تجزیه نشان می دهد که بهمدیاره ای از جوازات شامری، معنای سرودهای مزبور را عوض و دگرگون کرده است. مثلاً کلمات، بقیه در صفحه ۲۹۲

وقتی که دقیقتر می‌شویم در سخنرانی موجود در رؤیا، قسمتهای روشن‌تر و متراکم‌تری را می‌بینیم که در کنار قسمتهای دیگری که در واقع در حکم وسیله ارتباط است و حیاتیاً برای تکمیل قسمتهای اول بدان افزوده شده‌است، قرارداد. بهمان نحوی که بهنگام خواندن، حروف و هجاهایی را که در آغاز از قلم انداخته بودیم، اضافه می‌کنیم. بدین‌منوال سخنرانی موجود در رؤیا ساختمانی ظریف مواد متراکم معدنی دارد که قسمتهای مهمتر از ریشه‌های مختلف در آن گرد آمده و به مدد يك قسم سیمان بهم جوش خورده است.

توصیف مزبور جز در مورد سخنرانی‌هایی که چنین تلتی و توصیف شده‌اند؛ کاملاً صادق نیست. و آن دسته از سخنرانی‌های دیگری که در رؤیا پدید می‌آیند ولی این تأثر از آنها حاصل نمی‌شود که در مثل نام آنها را در مجلسی شنیده و یا زبان آورده (یعنی در رؤیا و اوجد هیچگونه خصیصه سمعی یا حرکتی نیستند)، فقط در حکم افکاری هستند، مثل افکار هنگام بیداری و بدون آنکه دستخوش تغییر و تبدیلی شوند، وارد رؤیا می‌گردند. بنظر می‌رسد مسطاله هم در جای خود منبسط و لو مشکل؛ برای تعقیب این نوع عناصر سخنرانی باشد. ولیکن هر آنچه بنحوی صریح و روشن بصورت سخنرانی تجلی می‌کند، مربوط است به سخنرانی‌های واقعی که در عالم بیداری اتفاق افتاده و خواب‌بیننده آنرا در مجلسی شنیده یا خود در مجلسی آنرا زبان آورده است.

با تجزیه و تحلیل رؤیاهایی که برای مقاصد دیگری آنها را نقل می‌کردیم. مثال‌هایی ازین نوع سخنرانی‌ها یا گفتگو گسته و پی به ریشه آنها برده‌ایم. در مثل در رؤیاهای پیگناهان (ص ۱۴۰) قصاب به خواب‌بیننده می‌گوید: دخان آنچه میخواهید نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم، و این جمله در واقع مرا با قصاب یکی می‌کند و او را جانشین من می‌سازد و حال آنکه قسمتی از جمله دیگر: دمن اینرا نمی‌شناسم، از آن نمی‌خواهم، هدفی جزین ندارد که رؤیا را پیگناهان جلوه بدهد. روز پیش اتفاقاً نام مزبور به جمله زنده‌ای که از دهان آشپز در آمده بود، چنین جواب گفته بود: دمن اینرا نمی‌فهمم، مرتب باشید، خواهش میکنم. ازین حادثه هنگام بیداری، خواب‌بیننده فقط آن قسمت نامهم اول را در خواب دید و آنرا جانشین قسمت دیگر

لایز، لاین، فروم و ایز (کاملاً، کاملاً ملایم، برگردان پرهیز کارانه) از لحاظ عالم ناهشیاری وی: «فروم و ایز» به معنای (یتیم پرهیز کار) است و خود بیمار مزبور این یتیم پرهیز کار است. آغاز یکی از سرودهای نوتل، «ای نوتل، ای شب سعادتبختی و نشاط آمیز» در نظر او با حذف کلمه «نوتل» بصورت فلان سرود عروسی در می‌آید و غیره. همین شیوه جا بجا شدن و تغییر مکان ممکن است بدون وجود ضلالت حواس و فقط و فقط بدلیل تخیل ساده رخ دهد. چرا یکی از بیماران من شمری را که در جوانی یاد گرفته بود، این‌طور یاد می‌آورد «شب روی پستان»، بجای «شب روی بوستون». تخیلش این‌طور خواسته است (روزنامه فکاهی آلمان بنام «برگهای نجسبیده» می‌دانیم که بنای تقلید مسخره آمیز از شعر و غیره نیز بر این شیوه استوار است.

در زمره تصاویر خود از کلاسیک‌های آلمان تصویری برای زیسکفست، قهرمان اثر شیلر نشان

داد که با این نقل قول از سر و ته زده همراه بود:

این عبارت، قلب و اتريد، بسوی زنی که تازه فتح شده بود، جست، آهسته قدم بر میداشت..

بجای:

با بازوان خلسه آمیز خود تن زیبا را در آغوش گرفت.

که با خیال باقی هنگام روز او مناسبی داشته و در واقع پایه رؤیا را تشکیل میداده و اگر فاش میشد، پتاش را روی آب می انداخته؛ کرده است.

و اینك مثال مشابهی كه جای بسیاری از رؤیاهای دیگر را كه نتایج همانندی بدست می دهند، می گیرد:

حیات بزرگی است كه اجسك را در آن می سوزانند. نایم میگوید: «من از اینجا می روم. نمی توانم به این صحنه نگاه كنم.» (مكالمه مشخصی وجود ندارد.) سپس بدو نفر مأمور این مسلك برخورد كرد و از آنها پرسید: «بسیار خوب خوش طعم بود؟» یکی از آن دو در جواب گفت: «خیر، ابداً. مثل اینکه سخن در باره گوشت آدمیزاد بود.

بهانه بی معنای رؤیای مزبور ماجرای ذیل است: نایم پس از صرف شام با زنش بسراغ همسایگان رفتند كه افراد صالح و مهربانی هستند اما بهیچوجه داشتها آورده نیستند، پیر زن مهربان همسایه مشغول صرف شام بود و آنها را مجبور (برای بیان این نکته میان مردان كلمه مركب مبهمی هست.) كرد تا از شامش بچشند. نایم با گفتن این موضوع كه الساعه شام خورده و گرمه اش نیست، خواست خواهش او را رد كند كه گفته بود: «آخر بفرمایید. مانی نداردم، سر انجام مجبور شد از آن شام بچشم و تمارف غلیظی هم كرد: «فوق العاده خوش طعم است!»، ولی وقتی كه باز نش تنها ماند از طعم غذا و اصرار پیر زن ایراد گرفت. البته عبارت: «نمی توانم به این وضع نگاه كنم» كه در رؤیا هست چنانكه دیده ایم بطور وضوح در مكالمه بالا بچشم نمی خورد بلکه اندیشه ای هست كه مربوط به وضع ظاهری خانم همسایه است و باید آنرا چنین تعبیر كرد كه ایشان كسی هستند كه من لذتی از دیدن ایشان نمی برم!»

آموزنده تر ازین نیز تجزیه و تحلیل رؤیای دیگریست كه من آنرا به دلیل مكالمه بسیار روشن و مشخصی كه نقطه ثقل آنرا تشكيل می دهد در اینجا نقل می كنم اما توضیح و تعبیر آنرا به اندكی بعد بمبحث مربوط به نقش حالات در رؤیا موكل می كنم.

شب هنگام به آزمایشگاهی برو كه Brucke رفتم، به آرامی دق الباب كردند، در را باز كردم، دیدم «مرحوم» پروفیسور فلایشل است با عده ای نا آشنا كه وارد شدند و پس از چند لحظه ای سرمیزش نشست بد رؤیای دیگری پدید آمد؛ دوستم. ف. ل. بدون اطلاع قبلی در ماه ژوئیه به وین آمد؛ در خیابان با او مصادف شدم داشت با. پ. دوست «مرحوم» حرف می زد؛ بایشان به محلی رفتم و آنها ظاهراً روی میز كوچكى مقابل يكدیگر نشستند من هم در طرف كوچك میز نشستم. ف. ل. از خواهرش صحبت كرد و گفت: «در عرض ۴۵ دقیقه مرد» بعد چیزی شبیه: «آستانه است» چون. پ. حرفش را تكمیلید. ف. ل. روبه من كرد و پرسید كه در باره او به. پ. مگر چه گفتیم. درین اثنا تحت تأثیر احساس عجیبی خواستم به ف. ل. بگویم كه پ (مطلقاً نمی تواند چیزی بداند) زیرا او دیگر زنده نیست. اما در عین حال كه متوجه اشتباه خود بودم، گفتم: «نویكسیت، سپس بنحوی نافذ به. پ. نگاه كردم و او تحت تأثیر نگاه من رنگش را باخت و چشمانش به رنگ آبی آمیخته به حالت بیماری در آمد و رنگش لحظه و لحظه

پریده تر شد تا آنکه سرانجام هم ناپدید شد. از این جریان بینهایت خوشحال شدم، تازه متوجه شدم که از دست فلایشل خود نیز تجلی ای بیش نبود، در واقع شبی بود و بنظرم دور از حقیقت نیامد که شخصیتی مثل ایشان هر قدر که دل آدم بخواهد طولانی زندگی کند و آرزویی نیز باعث انهدام او شود. این نمونه زیبا و مناسب درواقع فهرستی است از مشکلات و معماهای مربوط به رؤیا و این نکات در آن به چشم می خورد: نخست انتقاد درعین رؤیا که اشتباه را به من گوشزد کرد زیرا نوویکیست را به جای نوویویت (غیرزنده) بکار برده بودم، دوم روابط با مردگانی که درعین رؤیایم مرده تلقی شده اند و این امر کاملاً طبیعی بنظر می آید یعنی نامر بوط بودن پایان کار و تسلی بزرگی که از آن نصیب من شد. اگر حل کامل همه این معماها را در اینجا نقل کنم، خیلی چیزها را باید فدا کنم، بدبختانه قادر به اینکار نیستم و همچنانکه در رؤیا دیدیم، نمی توانم اشخاصی را که دوست دارم فدای جاه طلبی خود بکنم. و اگر بخواهم پاره ای از چیزها را هم کتمان کنم و یاد در پرده بگویم به کل معنای این رؤیا که من کاملاً بدان واقفم لطمه خواهد زد. پس نخست در اینجا و بعد اندکی بالاتر به این بسنده می کنم که فقط چند عنصر از آنرا انتخاب بکنم.

محور رؤیای من بود صحنه ایست که در آن بانگ، پ. را ناپدید ساختم. چشمانش بطور عجیبی آبی شد و بعد از این رفت. این صحنه تقلیدی بسیار روشن از فلان صحنه زندگی واقعی است. من مسؤل انستیتوی فیزیولوژی بودم و کارم بسیار زود شروع میشد برو که با خبر شده بود که چندین بار اندکی دیرتر از وقت به آزمایشگاه آموزشی رفته بودم. روزی در ساعتی که قرار بود به محل کارم بروم به آنجا رفته و به انتظار من نشست. چیزی که با من گفت کوتاه و روشن بود، اما کلمات درین گونه موارد چندان اهمیت و اعتباری ندارد. اصل موضوع چشمان آبی رنگ و وحشتناک وی بود که مرا بلرزده انداخت (چنانکه پ در رؤیا. خوشبختانه ها نقش ها عوض شده است). آنان که حالت چشمان حیرت آور استاد راحتی در روزگار پیری او به یاد دارند او را بوقت خشم دیده اند، می توانند حال مراد آن لحظه تصور کنند.

مدتها گفتم بدون آنکه به اصل وریشه کلمه (نوویکیست) موجود در رؤیا دست بیایم. اما متوجه شدم که این کلمات در رؤیا روشن و خالی از ابهام است نه از لحاظ اینکه بگویم آن را شنیده یا با زبانم گفته باشم، بلکه به این لحاظ که آن را دیده بودم. آنوقت بی درنگ به اصل وریشه آن پی بردم. بر صحنه بنای یاد بود امپراطور یوسف در شهر وین این کلمات زیبا به چشم می خورد:

او برای سعادت و وطنش زیست (ویکیست)

نه مدت زیادی، بلکه در همه عمرش

پس بدین ترتیب من آن قسمت ازین کتیبه را گرفته بودم که با وضع فکر خصانه رؤیای من جور دمی آمد و مننایش این بود: «چیزی ندارد بگوید، زنده نیست. آنوقت بیاد آوردم که رؤیای من یور چند روزی پس از مراسم گشایش مجسمه نیم تنه فلایشل درد انشکاء اتفاق افتاده بوده است. به این مناسبت. باردیگر مجسمه برو که را دیده بودم و (ناخود آگاهانه) لابد متأسف شده بودم چرا دوستم پ که آنهمه مستند بود و به علم عشق می ورزیدم بایستی آنچنان جوان بمیرد که مجسمه ای برایش برپا ندارند اما رؤیای من این مجسمه را برای او برپا داشت، دوستم

پ . نامش یوسف (۱) بود .

قواعد تعبیر رؤیا هنوز اجازه نمی‌دهد که نوویویت **Non vivit** را که بدان احتیاج دارم با نوویکسیت **Non vixit** که محصول خاطره بنای امپراطور یوسف است، معاوضه و مبادله کنم . بلکه لازمست پای یکی دیگر از عناصر فکر نهانی رؤیا را بمیان بکشم . خیال میکنم درین صحنه رؤیا دو جریان فکری که یکی از آنها نیست به . پ . خصمانه و آن دیگری دوستانه است ، باهم تلاقی کرده باشند ، جریان اولی پیداو آن دیگری ناپیدا است و هر دو باهمین کلمات **Non vixit** نوویکسیت در رؤیا نموده شده اند «پ» چون به علم خدمت کرده بوده است ؛ بنایی برای او برپا کردم ، اما چون همچنانکه در پایان رؤیا بیان شده است ، آرزوی شیطنت آمیزی به قلبش راه یافت ، تا بودش کردم ، این جملات پسبکی خاص است ، و لابد از جایی سر مشق آنرا گرفته ام . کجا چنین تنقاصی دیده ام که دوا کنش متضاد در قبایل شخص واحدی کنار هم قرار گرفته باشد ، و اکنهائی که در عین متضاد بودن هر دو مستدل و بجاست و همدیگر را نفی نمیکند ؟ فقط یک متن مشابه وجود دارد و آن خطابه پروتوس است در نمایشنامه ژول سزار اثر شکسپیر که بدین نحو از خود دفاع میکند : « چونکه سزار دوستم داشت ، برایش گریه میکنم . چون خوشبخت بود ، خوشحالم و چون شجاع بود ، گرامی و مفتخرش می‌دارم ، اما چون می‌خواست مقتدر باشد ، او را کاشتم . » آیا این جملات همان سیاق جملات سابق الذکر نیست و همان تصادف و تلاقی فکری که من در فکر رؤیا کشف کرده ام ، در آن بچشم نمی‌خورد ؟ پس من در رؤیا نقش پروتوس را ایفا کردم . بالاخره اشاره دیگری هم وجود دارد که این موضوع را تأیید میکند و آن موضوع آمدن دوستم ف.ل . است بهوین در ماه ژوئیه . اول کلمه ژوئیه از نام ژول سزار مشتق است و بهمین دلیل بسیار خوب می‌توانست نماینده اشاره ای به این فکر میانجی باشد که مرا وادار کرد تا نقش پروتوس (۲) را ایفا کنم .

از همه عجیب تر آنکه من در گذشته نقش پروتوس را ایفا کرده بودم . در برابر عده ای از بچه ها صحنه پروتوس و سزار را از اثر شیلر بازی کرده بودم . در آن روز گار ۱۰ ساله بودم و با خواهر زاده ام بازی کردم ، او یکسال از من بزرگتر و تازه از انگلستان بازگشته بود ، - پس می‌شود گفت بازگشت کننده بود (این لغت بزبان آلمانی به معنای شبح نیز هست . م .) و در حقیقت همبازی روز گار کودکی من بود و خاطرات این دوره من با او آمیخته است . تا سه سالگی هیچگاه از هم جدا نمیشدیم و بسیار بیکدیگر علاقمند بودیم و باهم کتک کاری می‌کردیم و همچنانکه سابقاً بدان اشاره کرده ام ، این روابط کودکی پنحوی قاطعانه در احساسات من نسبت به دوستان آینده ام ، تأثیر کرد . چون خواهر زاده ام از آن تاریخ دستخوش تغییر و تبدیل های زیادی شده که ناشی باعث احیای این جنبه و گاهی سبب آن جنبه از منشی وی که بطور خلل ناپذیری در خاطرات عالم ناخود آگاهانه من تثبیت شده است ، می‌شود . روزی گویا ساخت با من بد رفتاری کرده بود و منم با همه قوایر ضد این بیداد گر خود بد دفاع برخاسته بودم زیرا بد ها غالباً بر ایم نقل کردند

(۱) این موضوع برای آنست که هر کدام از عناصر رویا بمین و نماینده چندین فکر نهانی

رؤیاست . علت تأخیر من بوقت صبح این بود که شب بسیار کار می‌کردم و صبح هم می‌بایستی راه دراز بین (کایزر ژوزف اشتراس) و (واهرینگر اشتراس) را طی می‌کردم . ژوزف = یوسف .

(۲) نکته قابل ملاحظه دیگر آنکه کایزر = قیصر = سزار

چگونه نزد پدرم ، پدر بزرگ او ، از خود دفاع می کردم موقمی که دو سال پیشتر نداشتم. و چرا چون دزدی ؟ من اورا دزدم برای اینکه مراد او ، لابد خاطره همین صحنه مربوط به دوران کودکی است که (نوویویت) رابه (نوویکسیت) مبدل کرده است زیرا در زبان کودکان «زدن» دمی گویند Vichsen (ویکسن) ، کار رؤیاچنین روابط و مناسباتی را خواندنیشمارد . خصومت ناروای من نسبت به پ. که بسیار بر ترا زمن بود و از اینرو همبازی دوران کودکی را بیاد آورد ، به یقین در سایه روابط پیچیده کودکان به چون بر می گردد . در صحایف آینده بار دیگر به این رؤیا مراجعه خواهم کرد .

۷ - رؤیاهای نامربوط ، فعالیت ذهنی در رؤیا

ضمن مثالهایی که تا کنون دیده ایم ، بکرات به موضوع نامربوط بودن در محتوی رؤیا برخورد کرده ایم . اکنون بچاست اگر از پی کشف ریشه و معنای این نامربوطی به تحقیق و بررسی بپردازیم . اتفاقاً بیاد داریم که این موضوع دستاویز و پیراهان قاطع کسانی است که رؤیا را پدیده ای فاقد معنا و حصول فعالیت ذهنی و روانی ناچیز و جزوی می پندارند . و اینک می پردازم به بررسی مواردی که نامربوطی محتوی رؤیا غلغله ی بیش نیست و بوقت کشف معنای واقعی رؤیا ناپدید می شود . اینها رؤیاهایی هستند که اتفاقاً در وهله نخست به پدر مرده ، مربوط بنظر می رسند .

۱ - اینست رؤیای بیماری که شش سال پیش پدرش را از دست داده است :

«بندبختی بزرگی به پدرش روی آورده است. سوار قطار شب شد و قطار هم از خط درآمد و نیمکت ها بهم متصل گردید و سرش خرد شد . اورا دید که روی تخت خوابش دراز کشیده است و بالای ابروی چپش زخمی عمودی دیده می شود . از این سانحه تعجب کرد (برای اینکه پدرش مدتی است که مرده ، این نکته را بینگام نقل رؤیا بدان افزود) . چشمانش بسیار روشن بود .

برطبق نظریات قدیمی و کلاسیک ، می بایستی محتوی رؤیای بالا را بدین نحو تفسیر و تفسیر کرد: نایم نخست در لحظه ای که ناظر سانحه پدرش بود ، فراموش کرده بود که وی مدتیست مرده . سپس همچنانکه رؤیا ادامه می یابد ، مرکز پدر را بیاد می آورد ، علت تعجب در بطن رؤیا نیز از همینجا ناشی میشود . اما تجربه نشان می دهد که توسل به چنین توضیحاتی سخت بی حاصل است. نایم ، دستور ساختن مجسمه نیم تنه پدرش رابه هنرمندی داده بوده و در روز پیش از وقوع رؤیا آنرا ردیته کرده بوده است و در واقع همین مجسمه نیم تنه است که بنظرش آمده که سانحه ای برایش رخ داده است . مجسمه ساز مزبور در عمرش پدر نایم را ندیده بوده و کارش را از روی عکس هایی که برایش تهیه کرده بودند ، به انجام رسانیده بوده است. روز پیش از وقوع رؤیا نایم تحت تأثیر علاقه به پدر و مادر ، خادم پیر خانواده رابه کارگاه مجسمه ساز فرستاده بوده است تا ببیند سرمزمی همان اثری را که در او گذاشته بوده است درین یکی نیز خواهد گذاشت یا نه : مبادا فاصله بین دوشقیقه بنظرش بیش از اندازه کوتاه بیاید و اینست خطراتی که در ساختمان رؤیای مزبور موتر بوده است. پدری ، وقتی که اوقاتش از لحاظ کار خارج یا گرفتاریهای خانوادگی تلخ بود ، عادت داشت آنچنان شقیقه هایش را میان دودستش بفشارد که گویی می خواهد از فاصله بین دو طرف سرش که گویا پیش از اندازه دراز شده است ، بکاهد. نایم ما ، در چهار سالگی روزی

دیدم بود که چشمان پدرش در نتیجه يك ضربهٔ تصادفی طباچه سیاه شده است (چشمانش بسیار روشن بود). در محلی که زخم پدر در رؤیا در آنجا واقع شده است، معمولاً وقتی که در موقع حیاتش فکر می کرد یا قفسی داشت، يك شیار عمیق عمودی می افتاد. اما این موضوع که چپن مزبور در رؤیا جای خود را به يك زخم عمودی داده است، مارا به انگیزهٔ دومی رؤیا هدایت میکند. نایم، قاب عکس دختر کوچکش را برداشته بود، در همین اثنا صفحه فلزی از دستش افتاد و وقتی که آنرا برداشت دید شکافی به مثابهٔ يك شیار عمودی روی پیشانی بچه پیدا شده و تا قوس ابرو پس رفته است. تحت تاثیر يك احساس قبل از وقوع خرافه آمیز واقع شد زیرا در و پیش از مرگ مادرش نیز، صفحه فلزی قابی که عکس مادرش را در برداشت، از دستش افتاد و شکست. نامربوطی این رؤیا، بنابداً چه گذشت، فقط همان نتیجه احتمالی است در بیان زبانی که میانه مجسمه نیم تنه و عکس از یک طرف و خود شخص بادیگری از طرف دیگر، فرقی نمی گذارد. ما عادت داریم بگویم: پدر اخیلی شبیه نمی بینی؟ نامربوطی درین مورد بسادگی ممکن بود مرتفع شود، اگر قرار بود فقط بر اساس يك مورد فقط، اظهار قتل و قضاوت کنیم، آنوقت گفتیم که این ظاهر نامربوط عالمأ محمداً پدید آمده است.

۲. - و این نیز مثال مشابه دیگری که از رؤیاهای خود استخراج کرده ام (پدرم را در ۱۸۹۶ از دست دادم):

پدرم بعد از مرگش نزد مجارها يك نقش سیاسی ایفا کرد و آنها را از راه سیاست با هم متفق ساخت. درینجا پرده کوچک نسیه منحصی دیدم: مثل اینکه در وایشتاک (مجلس ملی آلمان پیش از جنگ دوم. ۱۹۱۴) از دحامی بر پاست شخصی روی یکی دو ناوندلی ایستاده است و دیگران اطراف او هستند. بیاد آوردم که وی در بستر مرگش بسیار به گاریبالدی (وطن پرست ایتالیایی در سدهٔ پیش. ۱۸۰۴) شباهت داشت و من خوشحالم که این وعده تحقق یافته باشد:

این رؤیا با اندازه کافی نامربوط و نامعقول است، اینطور نیست؟ من این خواب را زمانی دیدم که مجارها از راه آبستر و کسیون منداوم مجلس بیدک حالت خارج از قانون رسیده بودند و از بحرانی گذشتند که کلومون سترل آنها را از آن نجات داد و این موضوع که صحنهٔ مشهود در رؤیا از تصاویر بسیار کوچک ترکیب یافته است (۱) از لحاظ تعبیر و توضیح بی فایده و بی اهمیت نیست. تصاویری که معمولاً در رؤیا به چشم می آید ظاهراً با اندازهٔ طبیعی است و تصویر رؤیای من در عالم واقع و بیداری تقلید است از یکی از عکسهای کتاب تاریخ مصوراتریش که ماری ترز را در مجلس پربورک نشان می دهد، همان صحنهٔ معروف *Moriarnur ProRege Nostro* (۲) بسان ماری ترز درین تصویر، پدرم در محتوی رؤیا با جمعیت احاطه شده است اما روی یکی دو تا صندلی ایستاده است پس بعنوان «Stuh Biechter» (قاضی نشسته). (د آنها

۱ - دیگر بخوبی نمی دانم در آثار کدام محقق بود که اشاره ای به رؤیایی در آن شده بود که تصاویر کوچک در آن دول می زد و منشاء آن مشاهده کلیشه ای بود از ذاک کالو (کلیشه ساز نقاش فرانسوی در سدهٔ هفتم. ۱۸۰۴) که نایم روز پیش آنرا مشاهده کرده بوده است این کلیشه ها شامل تصاویر کوچک بشمار است و يك سلسله از آن، گرفتاریهای ناشی از جنگ سی ساله را نشان می دهد. ۲ - در راه شاه خود می مردیم.

با هم متفق کرد: «در اینجا رشته تداعی را اصطلاح: «مابه قاضی نیازی نخواهیم داشت» (تشکیل میدهد) این راست است که پدرم در بستر مرگش، به «گار ییالدی» شهادت داشت و ما نیز همگی متوجه این موضوع شده بودیم. پس از مرگ حرارت تنش بالا رفت و گونه‌هایش بیش از پیش سرخ شد. و ما همچنان بی اختیار ادامه دادیم: «و پشت او، ظاهر بی حاصل ونیستی و ابتذال و پستی در کمین است که همه و همه ما را تسخیر و بنده خود میکند» (۱)

این «بالا رفتن» افکار ما به نشان می‌دهد که با مبتذل و پست سروکارمان خواهد افتاد بالا رفتن حرارت بدن پس از مرگ با کلمات «پس از مرگش» در محتوی رؤیای بی‌مناسبت نیست. چیزی که بیش از همه پدرم را رنج داده بود، همان ابسترو و کسیون (البته درین مورد به معنای ضیق مجرای پول است ۴۰). روده‌ای کامل بود در هفته‌های آخر عمرش لذا هر نوع فکر آمیخته به بی‌ادبی و بی‌زراکتی به‌مین نکته مربوط می‌شود. یکی از رفیقان من وقتی که در دبیرستان درس می‌خواند، پدرش را از دست داده بود. سوک او تأثیر زیادی در من داشت و با او دوست شدم. روزی به شوخی غم و اندوه یکی از دختران قوم و خویش خود را که در خیابان مرده بود، برای حکایت کرد. او را بخانه‌اش برده و در ضمن کشیدن لباسهای جسد متوجه شده بودند که وی در حین مرگش پاسبان را خراب (مستراح) کرده بوده است. دخترک عمیقاً آزرده بوده از آنکه چنین حادثه زشتی خاطره پدرش را آلوده کرده است. اکنون رسیده‌ایم به میلی که رؤیای مزبور آنرا به تحقق رسانده است: آرزوی اینکه آدمی پس از مرگش در نظر فرزندان «پاک و بزرگ جلوه کند» کبست که چنین آرزویی در سر نپرواند و یا نپروانده باشد؟

ملاحظه می‌کنید که ظاهر نامعقول رؤیای مزبور مربوط است به اینکه با کمال صداقت و وفاداری، نامعقول بودن يك اصطلاح متداول را که از فرط استعمال، بی‌معنایی آنرا از یاد برده‌ایم می‌رساند. (اصطلاح: بعد از مرگ) در اینجا نیز ناگزیریم باور کنیم که ظاهر نامعقول رؤیا عالم‌آمداً پدید آمده است (۲)

۱ - اکنون گونه‌هایش سرخ شد، سرخ و سرخ‌تر، از شدت جوانی و شبابی که هیچگاه ما را ترک نمی‌کند. (گفته)
علت تداعی با گونه‌های سرخ، از همینجاست.

۱ - و فوراً این موضوع در رؤیاهای مردگان زندگی میکنند و فعالیت می‌نمایند و با ما مناسباتی برقرار می‌سازند، موجد شگفتی بسیار و توضیحات و تفسیرات شگفت آوری شده است بطوری که این تمبیرها نشان می‌دهد چقدر از عوالم رؤیا بی‌اطلاع هستیم. با این وجود توجیه و توضیح موضوع بسیار ساده است. بسا فکر ما خطور کرده است که «اگر پدرم زنده بود، چه می‌گفت؟» این کلمه (اگر) در رؤیا جز بصورت زمان حال و در وضع معینی جلوه نمی‌کند، مثلاً جوانی که پدر بزرگش مال و منال زیادی برایش به ارث گذاشته است، به مناسبت سرزنی که به لحاظ فالان و لخر جی باو می‌شود، در خواب می‌بیند که پدر بزرگش زنده است و از او حساب می‌خواهد. آنچه که ظاهراً اعتراضی بر ضد رؤیاست، اعتراضی که پایه‌اش بر یقین ما، درباره مرگ شخص مورد بحث استوار است، در عالم واقع چیزی جز تصور تسلیم، (خوب شد که مرحوم این ماجرا را بقیه در صفحه ۲۹۹

۳. در مثال و نمونه‌ای که اینک به تجزیه تحلیل آن خواهم پرداخت، شامی‌توانید در کار تدارک رؤیای دقیق شوید و بخوبی ناظر آن مرحله‌ای باشید که عالم‌آمدا آن چیز نامعقول و بی‌معنایی را که بهیچوجه معلول عین موضوع رؤیای نیست، فراهم می‌سازد. منظورم رؤیاهایی است که ملاقات من با کنت تن موقعیکه عازم گذراندن تعطیلات بودم، موجد آن گردید. سوار در شبکه‌ای شدم و به ایستگاهی رفتم. به سوریچی که غرمیزد کارزیادی

ندید، (یا تسکین خاطر، «دیگر چیزی ندارد که بگوید» نیست.

شکل دیگر موضوعات نامعقول که در رؤیاهای مربوط به مردگان یافته شود، مبین استهزاء و نیشخند نیست بلکه امتناع و استنکاف جدی و مصرانه‌ای را می‌رساند، فکر سرکوبی شده‌ای را جلوه می‌دهد که هیچگاه ممکن نبود بدان اعتراف کنیم. رؤیاهای مزبور در اقط زمانی می‌توان تعبیر و توجیه کرد که بدانیم و بیاد آوریم که از لحاظ رؤیا میان آرزو و واقعیت فاصله و تفاوتی نیست. مثلاً مردی که بخوبی از پدریبه‌ارش پرستاری کرده و از مرگش شمین و رنجور شده است. اندکی پس از مرگ وی رؤیای نامربوط زیر را می‌بیند: «پدرش دوباره زنده شده است و مثل همیشه با او حرف می‌زند. اما (چیز عجیب) در عین حال مرده بود ولی وی این موضوع را نفی می‌داند» موقی پی به معنای این رؤیا می‌بریم که پس از جمله در عین حال مرده بود بیفزاییم که (بدنیال آرزوی نایم) و پس از این جمله که (ولی او این موضوع را نمی‌داند) بیفزاییم که «نایم چنین آرزویی در سر دارد». پس در همان هنگامی که از پدرش پرستاری می‌کرد چندین بار مرگ او را آرزو کرده بود، محققاً این فکر رحیمانه در خاطرش بود: «مرگ باید به این آلام و ناراحتی‌ها پایان بدهد» هنگام سوگواری ناخودآگاهانه از داشتن چنین آرزویی تحت تأثیر عاطفه همدردی، خود را سرزنش کرده بود بطوریکه تو گوئی آرزوی وی حقیقه باعث کوتاه شدن عمر پدر شده بوده است. احضار تمایلات دوران کودکی برضد پدر موجب گردید که این سرزنش رؤیایی بیان شود، اما به یقین تضاد کامل ماخذ رؤیا و فکر و زییش باعث نامربوط و نامعقول شدن این رؤیا شده است. (مراجعه کنید به فرمول‌بندی دواصل حوادث روحی در مجله بین‌المللی روانکاوی جلد سوم سال ۱۹۱۱).

رؤیاهای مربوط به مرگ عزیزان در مرحله تغییر، مشکلات و مسایل دشواری رایش می‌آورد که همیشه نمی‌توان آنرا بنحو قانع‌کننده‌ای حل و فصل کرد و می‌شود گمان برد که دلیل آن همانا رابطه دوگانه عاطفی نایم نسبت به مرده است. معمولاً در چنین رؤیاهایی نخست با مرده آنچنان بزندگی ادامه می‌دهد. من باین نتیجه رسیده‌ام که این تناوب بین مرگ و زندگی نشانه و نماینده بی‌اعتنایی نایم است، (می‌خواهد زنده باشد، می‌خواهد مرده، برای من فرق نمی‌کند) به یقین این بی‌اعتنایی واقعی نیست بلکه در زمره آرزوهاست برای آنست که رفتارهای عاطفی نایم را که غالباً ضد و نقیض است به لباسی مبدل در آورد و روی آن سرپوش بگذارد. بدین ترتیب در حکم نمایش جنبه دوگانه عاطفی اوست در رؤیا. در انواع دیگر رؤیا که نایم با مرده گانروابطی برقرار می‌سازد، غالباً طبق قاعده زیر عمل کرده‌ام: موقی که در رؤیایی این موضوع را بیاد نمی‌آوریم که مرده، مرده است، برای اینست که خود را با آن مرده یکی پنداشته و خود را در واقع با او اشتباه می‌کنیم و وقتی که نایم ناگهان بفکرش می‌گردد که (آخر این که مدتهاست مرده بود) نایم در حقیقت از خود در برابر اشتباه و یکی کردن بالادفاع می‌کند.

**تکمیلش کرده‌ام ، گفتیم : «یقیناً نمی‌توانیم مسافت قطار را با دما طی بکنیم اتفاقاً
طوری پیش آمده که گویی چند قسمتی از مسافت را که معمولاً با قطار طی
میکنند ؛ طی کرده بودم .**

تجزیه و تحلیل حکایت مبهم و نامربوط بالا ، واجد توضیحاتی است بدین ترتیب: هنگام روز
سوار در شبکه‌ای شده بودم که می‌بایستی مرا به دورنباخ واقع در یکی از خیابانهای دور افتاده
می‌برد . سورچی راه را بلد نبود و بشیوه جوانمردان همچنان می‌تاخت تا آنکه متوجه نا بلدیش
شدم و بامختصر تمسخری راه را باونشان دادم . میان این سورچی و اشراف یکقسم تدامی
معانی وجود دارد که در سطور آینده بدان خواهیم رسید . اکنون تنها به این بسنده کنیم که از
لحاظ مابورژواها و مردمان متوسط ، علامت اشراف اینست که اشرافدوی صندلی مخصوص
سورچی می‌نشینند . همچنین توجه کنید به این نکته که کنت تن ارا به حکومت اطیش را
هی‌رانند . اما عبارت ذیل به برادرم مربوطست و این هموست که در رؤیای من با سورچی اشتباه
ویکی شده است . هنگام روز از اینکه با اتفاق او به ایتالیا بروم ، خودداری کرده بودم (نمی‌توانم
مسافت قطار را با شما طی کنم) و این امتناع در واقع پاسخی بود به ملامت معمولی او در
باره اینکه همیشه در ضمن مسافرت ها موجب ملال و کسالت او می‌شوم ، (چیزی که بدون تغییر
و تبدیلی عیناً در رؤیا جلوه کرده‌است) و در عرض همان روز مجبور ش می‌کنم چندین بار جایش
را تغییر بدهد و چیزهای زیبای بسیاری بدو نشان می‌دهم . آن روز برادرم تا ایستگاه همراه
من آمده بوده بود اما اندکی زودتر برای رسیدن به قطار کمر بندی عازم پور کرسدورف در
ایستگاه کمر بندی - غرب از من جدا شده بود و من پاؤ گفته بودم که با صر فتنظر کردن از قطار
کمر بندی و گرفتن قطار خط غرب می‌تواند چند لحظه‌ای بیشتر با من باشد منشاء این قسمت
از رؤیا که قسمتی از مسافت را که معمولاً با قطار طی میکنند من با در شبکه طی کردم
از همینجاست . در عالم واقع عکس این بود . (و در اینجا یاد ضرب المثل آلمانی اقدام کمی گوید:
«عکس هم حقیقت دارد» یعنی «در جهت عکس هم پیشروی میسر است» به برادرم
گفته بودم : «سفری را که با قطار کمر بندی می‌کنی می‌توانی با اتفاق من با قطار غرب انجام
بدهی .» ابهام رؤیا از این جا ناشی می‌شود که (قطار کمر بندی) با (در شبکه) جابجا و می‌آدله
شده است ، چیزی که اشتباه سورچی را با برادرم تسهیل میکند . و حال دست روی جمله‌ای
می‌گذارم که بکلی فاقد معنی است و ظاهراً غیر قابل توجیه و تفسیر است و تقریباً با عبارات
پیشین من کاملاً متناقض و متاخر است (نمی‌توانم مسافت قطار را با شما طی کنم) . چون
الزامی وجود ندارد که قطار را با یک در شبکه کرایه‌ای اشتباه کنم پس یقیناً عامداً عالماً چنین
حکایت عجیب و غریبی را در رؤیای خود ساخته و پرداخته‌ام .

اما برای چه هدف و منظوری؟ هم اکنون خواهیم دید نامربوطی در رؤیا یعنی چه و دلایل
پدید آمدن و مجاز بودن آن کدام است . توضیح این موضوع در رؤیای بالا چنین است : من در
رؤیای خود به چیز نامربوط و نامفهومی احتیاج دارم که با کلمه فاهرن (= سفر کردن ، با
در شبکه رفتن) ، مناسبی داشته باشد زیرا در افاکار نهانی رؤیا قضاوتی هست که باید روشن شود
شیء ، در خانه خانم مهربان با ذوقی که در صحنه دیگر همین رؤیا بصورت «زن خدمتکار»
نمایان می‌شود ، دو ماما از من پرسیدند که نتوانستم آنرا حل کنم و چون همه آنرا می‌دانستند

تلاش های من برای حل آن موجب مسخره من شد . معماهای مزبور بر بوط بوده به کلمات :
وورفاهرن (۱) ، ناشکومن (۲) . معمای اول این بود :

آن چیست که معلم آنرا تربیت میکند .

سورچی آنرا انجام می دهد و

هر کسی آنرا دارد - نیاکان

و فعلا در گور آرمیده است .

معمای دوم هم این بود و تکرار دوبیت معمای اول در آن مشکل ترش کرده بود .

آن چیست که معلم آنرا تربیت میکند .

سورچی آنرا انجام می دهد .

و هر کس هم آنرا ندارد - فرزند .

و فعلا در گاهواره خفته است .

موقی که پس ازین ماجری، کنت قن را دیدم که بادرشکه می آمد و حالتی باشکوه

داشت و مانند فیکار و بذهنم رسیده بود که فضیلت اعیان درینست که زحمت بدتیا آمدن بخود

داده اند (ازینکه فرزند دیگران بشوند) ، این دو معما ممکن است با آن تدامی شده و در متن

رؤیا گنجاییده شده باشد و چون بسادگی می توان اعیان را با سورچی ها اشتباه کرد و مخصوصاً

با توجه به این موضوع که در کشور ما بیشترها رسم بر این بود که سورچی را در برادر، صدا

می کردند ، ممکن است عمل تراکم ، برادرم را درین میانه گنجاییده باشد اما فکر نهانی رؤیا

این بود : مباحثات به نیاکان نامعقول است ، من دوست دارم خودم يك جدیدی

پندرزرك بشوم، باری نامربوطی و یا نامعقولی موجود در رؤیا بعلمت این قضاوت است که :

«نامعقول است» اکنون آخرین اشکال این قسمت مبهم رؤیا آنجایی که شنیده می شود که من

با این سورچی پیشتر سفر کرده ام هم، بخوبی قابل فهم است .

پس رؤیا زمانی نامربوط از آب درمی آید که در میان افکار اصلی آن قضاوت یا حکمی

ازین قبیل باشد : (نامربوط است ، نامعقول است) یا اینکه جلورگلی رشته ای اذاندیشه های

نایم آمیخته به اعتقاد یا هزل باشد . بدین منوال نامربوطی نیز یکی از وسایلی است که درست مانند

بهم ریختگی روابط و مناسبات مادی عناصر رؤیا یا احساسات و قوه در اعضای سرکتی و عدم توانایی

بهرکت ، حکایت از مخالفت می کند . اما نامربوطی موجود در رؤیا بنسزله يك (نه) ساده

نیست بلکه در عین حال نشانه تمایل نایم است بخندیدن ازین مخالفت . قطع در سایه همین تمایل

است که چیزهای خنده آور در رؤیا جلوه میکنند . درینجا هم در ضمن تدارك رؤیا قسمتی از محتوی

ناپیدای رؤیای بصورت پیدا و آشکار در آمده است (۳) .

(۱) قبل لازم به معنای ، بادرشکه رفتن است ولی اگر بصورت اسم استعمال شود، به معنای:

اجداد و نیاکان است .

(۲) قبل است به معنای آمدن ، بعد آمدن پیروی کردن ، اطاعت کردن؛ اگر به اسم استعمال

شود به معنای ، اخلاف و فرزندان است .

۳ بنا برین فکری که نایم آنرا خنده آور تلقی کرده بود ، دستاویز رؤیا شده و بصورت

بقیه در صفحه ۳۰۲

درواقع قبلاً نیز مثالی آورده بودم که این منای رؤیاهای نامربوط را به نشان داده است. رؤیای نمایش و آفرینش که بدون تجزیه و تحلیل قبلاً بدان اشاره ای کرده بودیم: نمایش که تا ساعت هفت و سه ربع صبح طول می کشد و از کسرترازی بالای برجی رهبری می شود و غیره، بروشنی چنین معنی می دهد: این جهانی است معکوس و مردم آن دیوانه هستند، کسی که درخور آنست، بدستش نمی آورد و کسی آنرا بچنگ می آورد که اصلاً لغتانی بدان نداشته است، بدین نحو تا نیم سرنوشت خود را با مال دختر عمویش مقایسه می کند.

این بتصادف نیست که در میان رؤیاهای نامعقول اینهمه به رؤیاهای مربوط به مرگ پدر بر می خوردیم زیرا شرایطی که برای تکوین چنین رؤیاهایی لازمست بنحو کاملی در آنها یافته می شود. اقتدار پدر موجب اعتقاد فرزند می شود و این یکی خیلی زود یاد می گیرد که باید از نقاط ضعف پدر آگاه شود تا از زیر فشار توقعات او شانه خالی کند، اما علاقه فرزند به پدر مخصوصاً پس از مرگ او موجب تجرّی مانوس می شود و مانوس را نیز روز و تظاهرات این اعتقاد در خود آگاهی به شدت جلو گیری می کند.

۴ - و اینک نمونه دیگری از رؤیاهای نامربوط حاوی مرگ پدر:

نامه ای از انجمن شهر موطنم دریافت کردم که حاوی بخارج نگاهداری از من در سال ۱۸۵۱ بود، بدنبال حمله ای که بمن دست داده بود. از این موضوع خنده ام گرفت زیرا اولاً من در سال ۱۸۵۱ متولد نشده ام و در ثانی پدرم که ممکن بود این نامه مربوط با او بوده باشد، از دنیا رفته است. در جستجوی پدر به اطاق مجاور رفتم که پدرم در آنجا می خوابد و موضوع را برایش حکایت کردم. با کمال تعجب دیدم بیاد آورد که سال ۱۸۵۱ روزی مست کرده بوده و او را به پاسدارخانه برده بودند و یازندانی کرده بودند. زمانی بود که برای خانه ت. کار می کرد. از او پرسیدم: «پس تو هم عرق خوریدی؟ و پیدرت از دواج کردی؟» حساب کردم دیدم اتفاقاً سال ۱۸۵۲، تاریخی که بنظرم بلافاصله بعد از آن یکی قرارداد؛ بدنی آمده ام.

نامربوطی رؤیای مزبور با صراحت و بی پرده پوشی عجیبی بیان شده است و شاید بتوان آنرا نشانه ای بر وجود کشمکش مخصوصاً شدیدی میان افکار ناپیدای رؤیای تعبیر کرد. تعجب ما دو چندان بیشتر خواهد شد و قتیکه ملاحظه میکنیم در خود رؤیاهم چنین کشمکشی فاش شده و نیسختند هابی متوجه پدرم شده است. چنین فاش گویی و صراحتی ظاهراً با آنچه در خصوص عمل مانوس و فرس کرده بودیم؛ متناقض است. اما توضیحش اینست که حضور پدرم در اینجا

جریان خنده آور دیگری که با آن فکر مربوطست، در آمده است و این تقریباً همان کاریست که هاینه وقتی که خواسته بود اشعار بد پادشاه باویرا میسر کند، کرده بود، و آمده بود همان مضمون را بصورت اشعار بدتری ساخت کرد بدین مضمون:

(عالیجناب لویی شاعر بزرگ کیست)

همینکه آوازی خواند، اپولن خود را

بیایش می اندازد و ناله و التماس آغاز میکند که:

بس کن، و گر نه دیوانه می شوم می!

مصنوعی است زیرا گفتگوی حاضر با شخص دیگری انجام گرفته که درین رؤیا فقط اشاره کوچکی باورده است و حال آنکه معمولاً ناقرمانی موجود در رؤیا ظاهراً بر ضد کسان دیگر است که پدر در واقع در پشت آنها پنهان شده است، اینجا درست برعکس این موضوع اتفاق افتاده است و پدر وسیله اختلافی دیگران شده است و بهمین دلیلست که رؤیا علناً می تواند شخص او را که معمولاً مقدس است وارد ممر که کند؛ آشکار است که آماج حملات در واقع او نیست. این نکات از علت رؤیا آشکار می شود: رؤیا اتفاقاً زمانی حادث شد که خبر دار شدم یکی از همکاران مستم که قضاوتش مصون از حمله و تعرض است با کمال بی اعتنائی ازین تعجب کرده بود که یکی از بیماران من پنج سال است که فلان معالجه خود را بشوئه روانکاوای نزد من ادامه میدهد. از نخستین عبارات رؤیا بروشنی برمی آید که این همکار روزگاری ادای دیون پدرم را بعهده گرفته بوده است (مخارج نگاهداری) هنگامیکه روابط دوستانه ما اندکی سست شد خود را دستخوش کشمکش احساساتی دیدم عیناً نظیر رنجشی که میانه پدر و پسر پیش می آید و در طی آن وضع و نیکی های قبلی پدر بسیار مؤثر است. افکار رؤیا بشدت از من در مقابل این سرزنش که چرا قندتر پیش نمی روم سرزنشی که از حدود مدت معالجه بیمار مزبور به موضوع دیگری کشیده شد، دفاع کرده است آیا واقعا کسی را می شناسد که تندتر از من معالجه کند؟ آیا می داند که چنین حالاتی علاج ناپذیر است و تا آخر عمر طول خواهد کشید؟ چهار یا پنج سال در برابر عمر آدمی چیزی نیست، مخصوصاً موقعیکه در طول مدت معالجه، زندگانی برای بیمار تحمل پذیرتر می شود؟

نامربوطی درین جا بیشتر معلول این موضوع است که جملات متعلق به زمینه های مختلف با رؤیا بدون واسطه پشت سر هم می آید مثلاً عبارت: «در جستجوی پدر با طاق مجاور رفتم» و غیره بهیچروی با موضوع عبارت قبلی وجه مشترکی ندارد. بلکه در واقع احبای وفادارانه مقتضیاتی است که در طی آن مراسم نامزدی خودم را به پدرم اعلام کردم بدون آنکه قبلاً از او استجازه ای کرده باشم بنابراین یادآور نیکی پیرمرد است به من در آن روزگار و آنرا در برابر رفتار آن شخص دیگر قرار می دهد. در اینجا خاطر نشان می سازم که ممکن است رؤیای مزبور پدر را به مسخره بگیرد زیرا فکر رؤیا کاملاً بدان حق داده و آنرا بمنوان نمونه بهمه اراک می دهد البته این در سرشت رسانه سوری است که وقتی بای مطالب ممنوع الاشار در میانست، عوض اجازه انتشار مطالب حقیقی، بگذارد مطالب نادرست چاپ بزنند. مثلاً عبارت زیر آنجایی که بیاد آورد روزی هست کرده بود، و او را به پاسدارخانه برده بودند. بهیچروی واجد چیزی نیست که در عالم واقع پدرم مربوط باشد، چیزی که از فحوای این کلمات مستفاد می شود اشاره ایست به همان میراث بزرگ که با کمال احترام دنبال کارهای او را گرفتم و رفتار محبت آمیزش پس از مدتی بیک رفتار خصمانه آشکار مبدل شد. رؤیای مزبور از یک جهت اعتراف او را درباره این موضوع که در روزگار جوانی کلر و فرم استعمال می کرد و هست میشد و در نتیجه مدتی در بیمارستان بستری شده بود و از طرف دیگر حادثه ای را از اواخر عمر او بیاد من می آورد. مشاجره قلمی بسیار شدیدی در مطبوعات علمی درباره وجود بیماری هیستری در انسان که او منکر آن بود، با او داشتم. وقتی که بسختی مریض افتاد و بدیدتش رفتم و از حالش پرسیدم، به تفصیل نشانه های بیماری خود را برایم شرح داد و نتیجه

گرفت و گفت: « میدانید من همیشه یکی از مشخص ترین نمونه بیماران هیستری بوده‌ام: بنا برین با کمال رضایت خاطر و حیرت دیدم آنچه را که مدت‌های مدید نمی‌پذیرفتم منکر بود، پذیرفته است. اگر من درین رؤیا پدرم را جانشین هینرت کرده‌ام به این دلیل نیست که بنظرم مشابه آمده باشد. بلکه معلول جمله‌ای شرطی و فشرده «مراکم» و موجز است که با اندازه کافی روشن است و اگر پرواضحش بکنیم با این صورت در می‌آید: «بله، اگر به نسل دومی تعلق داشتم و پسر استاد بودم، بی گمان تندتر پیشرفت می‌کردم، لذا در رؤیای خود، از پدرم يك استاد ساختم.

قوی‌ترین و گمراه‌کننده‌ترین چیز غیر منطقی و نامعقول در رؤیای مزبور در نحوه تلقی سال ۱۸۵۱ است از جانب من که ظاهراً با سال ۱۸۵۶ چندان تمایز نمی‌نماید، مثلاً اینکه يك فاصله پنج‌ساله اصلاً مهم نبوده است. اما چیزی را که افکار رؤیا می‌خواهند بیان کنند، همینست و بس. چهار یا پنج سال مدت زمانی است که از استاد سابق الذکر کم می‌گرفتم و هم‌اینکه بهمان مدت، ازدواج را به تأخیر انداختم و نامزدم را به انتظار گذاشتم بتصادفی که غالباً مورد استفاده افکار رؤیا واقع می‌شود، این مدت معالجه‌ایست که فعلاً به صمیمی‌ترین و مانوس‌ترین بیمارانم تجویز می‌کنم. افکار رؤیا می‌پرسند: «پنج سال چیست؟» - «این برای من چیزی نیست، قابل نیست هنوز سالیان درازی در پیش دارم و یقیناً به هدفهای خود خواهم رسید: حوادث دیگری اتفاق افتاده است که بنظر شما نشدنی بود، و آنکه کمی عدد ۵ بطور موجزاً بازدارای معنای دیگریست، معنای مخالفت. و برای همینست که چندین بار در رؤیا بچشم می‌خورد. ۵۱ سالگی. سنی است که انسان ظاهراً در آن بیشتر در معرض خطر است و من ناظر سکنه عده‌ای از همکارانم درین سن و سال بوده‌ام و یکی از آنان پس از مدت‌ها انتظار چند روزی بود که بمقام استادی رسیده بود.

۵ - و اینك رؤیای نامربوط دیگری که با اعداد بازی میکند:

یکی از دوستانم، م.م. در طی مقاله‌ای مورد حمله خود گوته واقع شد و بقیه ما با خوشنوی ناروا، م.م.، طبیعتاً با این حمله از میدان دررفت سر میز شامی ازین ماجری گله کرد اما از تحسینش نسبت به گوته چیزی نکاست من بفکر افتادم روابط زمانی این حادثه را که بنظرم ناحقی می‌آمد، برای خودم توجیه کنم. گوته در ۱۸۳۲ درگذشت و چون حمله‌اش بر ضد م.م. بایستی بیشتر انجام گرفته باشد، پس م.م. می‌باید در آن هنگام خیلی جوان بوده باشد. بنظرم معقول آمد که وی در آن زمان ۱۸ سال داشته بوده است. اما بدرستی نمی‌دانستم در چه سالی بودیم و همه حسابم مبهم بود و آنکه وی حمله مزبور در مقاله معروفی گوته بنام «طبیعت» بود. به آسانی می‌توان نامربوطی این رؤیا را تبیین کرد. م.م. که درجایی دسر میز شام با او آشنا شده بودم بتازگی از من خواهش کرده بود برادرش را که نشانه‌هایی از اختلالات روانی ناشی از فلج عمومی در او دیده میشده است، معاینه کنم. حدس سائبی بود زیرا بهنگام معاینه حادثه غمباری رخ داد بدین معنی که بیمار بدون هیچگونه دلیلی مسئولیت کار را بگردن برادرش انداخت و شیظنت‌های دوران جوانی او را به یادش آورد. از بیمار تاریخ تولدش را پرسیده و او را وادار به محاسبه‌ای کرده بودم تا ببینم در حافظه‌اش اختلالی هست یا خیر (البته از همه این آزمایش‌ها سالم درآمد) خاطر نشان می‌کنم که در رؤیا

مثلی نثر مبتلی به فلج عمومی عمل کردم؛ (« اما بدستی نمی دانستم در چه سالی بودیم . »)

سایر عناصر رؤیا از منبع تازه دیگری سرچشمه می گیرد. یکی از دوستان خوبم که مدیر یکی از مجلات پزشکی است، گزارشی نامساعد و در واقع «خردکننده» درباره کتاب اخیر دوستم. اهل برلن، چاپ کرده بود این گزارش را فوجوانی ناوارد نوشته بود، من تصور کردم حق مداخله دارم لذا مدیر مجله را راضی کردم بنویسد که از چاپ و نشر گزارش مزبور به شدت متأسف است اما نمی تواند وعده تصحیح آن را بدهد. متعاقب این حادثه روایتم را با مجله قطع کردم و در نامه خود اظهار امیدواری کردم که این حادثه انشاء الله نقطه ای به روایت شخصی ما نخواهد زد.

سومین منبع رؤیای مزبور حکایت بیماری است درباره بیماری روانی برادرش. این برادر دستخوش هارضا جنون خشم آمیز شده و با فریاد گفته بود: «طبیعت»، «طبیعت» و پزشکان حدس زده بودند که این فریاد از مطالبه (طبیعت) گمگشته حاصل شده است و حکایت از کار زیاد او در زمینه بررسی های علمی میکند مر جفا به فکر معنای جنسی کلمه «طبیعت» افتادم البته نزد هان مردمان عامی مملکت ما و چون جوان بدبخت پس از ادای این کلمه اعضاء جنسی خود را ناقص کرد، از اینجا نتیجه گرفتم که در استنباط خود اشتباه نکرده ام. بیمار مزبور نیز بهنگام این عارضه ۱۸ سال داشته است.

اگر بگویم کتاب دوستم که بدین شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود (منتقد دیگری نوشته بود: «در طی مطالعه این کتاب خواننده از خود می پرسد آیا مؤلف دیوانه بوده یا خود دیوانه است») به مسایل مربوط به مدت زندگی (روابط زمانی) برمی خورد و مدت زندگی گمگشته را به ضرب عدد بسیار مهمی از لحاظ حیاط شناسی تحویل کرده است، به آسانی آشکار خواهد شد که من در طی رؤیا، خود را بجای دوستم گذاشته بودم؛ (بفکر افتادم روابط زمانی این حادثه را برای خود توجیه کنم...) اما مثل شخصی که به بیماری فلج عمومی مبتلی باشد، عمل کردم و رؤیا لبریز از عناصر غیر معقول شده است. روی هر قهقهه مثل این است که افکار رؤیا می گفتند: «البته او است که دیوانه و زنجیری است و شما مردان نابغه هستید و بهتر می فهمید. مگر اینکه برعکس این باشد»، و این واژگونی بوفور در محتوی رؤیا جلوه کرده است، مثلاً در آنجایی که گمگشته به جوانکی حمله میکند. (و این نامعقول و محال است) و حال آنکه جوانکی می توانست امروز به آسانی به گمگشته فغانا پذیر حمله کند و همچنین در آنجایی که حساب تاریخ هر گمگشته را رسیدم، در صورتیکه بیمار مبتلی به فلج عمومی خود را وادار کرده بودم که تاریخ تولد خود را حساب بکند و بمن بگوید.

اما همچنین وعده کرده بودم که ثابت کنم رؤیا در هر حال معلول تمایلات خود خواهانه است. پس بر منست توضیح کنم چرا درین رؤیا خود را بجای دوستم گذاشته و مصالح و منافع او را از آن خویش دانسته ام، اعتقاد علمی من در روز پیش از وقوع رؤیا برای این کار کافی نیست. سرگذشت بیمار ۱۸ ساله و تفسیرهای مختلفی که از کلمه «طبیعت» او کردند، همه همه اشارتی است به کشمکش که با اغلب پزشکان در مورد نظریه ام در خصوص اینکه بیماریهای روانی -

عصبی، ملول انگیزه‌های جنسی است، دارم. می‌توانم باخود بگویم: «منتقدان همانطور که از رفیقت بدگفتند از توهم انتقاد خواهند کرد چنانکه تاکنون کرده‌اند.» همین موضوع به من اجازه می‌دهد تا در افکار رؤیا «ما» را جانشین «او» بکنم: «پله‌ها حق دارید، مادونقرا پله هستیم.» دلیل دیگری هم دارم که نشان می‌دهد شخص من مطمع‌ظفر است: و آن اشاره‌ایست به مطالعات گزیده در رؤیا. من این مطالعات را در یک مجلس سخنرانی عمومی شنیدم و با آنکه در آن زمان جوان دیپلمه‌ای بودم از شنیدن بررسی و مطالعات مزبور تسمیم گرفتم به‌علوم طبیعی بپردازم.

۶- رؤیای دیگری را هم باید نقل کنم که آنهم حکایت از خود خواهی میکنند و با این وصف، شخصیت من در آن مداخله نمیکند. من در صحایف پیش به رؤیای کوتاهی اشاره کردم که در طی آن استاد به من گفت: «پسرم، نزدیک بین...» و گفتم که این مقدمه رؤیای دیگریست که در آن نقشی دارم. و اینست آن رؤیای اصلی که بدست نداده بودم و فرصتی بدست مامی‌دهد تا اصطلاح جدید نامربوط و نامعقول را توضیح کنم:

«به سبب حوادثی که در رم رخ داد، لازم شد بچه‌ها را روانه‌سازیم؛ اینکار را کردیم. آنوقت صحنه، جلوی دری واقع شد، دری دولا بسبک قدیم (چنانکه در ضمن رؤیامیدانستم همان لاپورتاروما نادوسین بود) کنار چاهی نشسته بسیار متأثر بودم تقریباً در حال گریه. زنی که یا پرستار بود یا راهب دو تن بچه‌پسر را آورد و آنها را به پدرشان که کسی دیگری بود داد. پسر بچه بزرگتر بوضوح همان پسر ارشد من بود و صورت پسر بچه دومی را نیز ندیدم. زنی که بچه را آورد بوقت رفتن از او خواست که بیوسدش. زن بسبب بینایی سرخس متمایز بود. بچه او را نبوسید اما دستش را بطرف او دراز کرد و گفت: «اوف گزرس و بهما یا به یکی از ما گفت: اوف انگزرس بفکرم رسید که این اصطلاح دومی بر آن یکی ترجیح دارد.» رؤیای مزبور ملول یک سلسله پیچیده از افکاری است که بر اثر نمایش نمایشنامه دکتوی جدید، برانگیخته شده بود و به آسانی می‌توان موضوع مربوط به یهود توجه به آینده بچه‌هایی که نمیتوان وطنی برای آنها مین کرد و نیز علاقه به ترییت آنها بنحوی که بتوانند مستقل بشوند، همه‌وهمه دمی‌توان در افکار رؤیا باز شناخت.

«مانند یک دریای بابل نشسته بودیم و گریه می‌کردیم.» - ناحیه‌سین مانند رم بسبب چشمه‌سارهای خود معروف است. باید در ضمن رؤیا بدنبال شهری بگردم که آنرا بشناسم و بتوانم آنرا جانشین رم بسازم و گرنه شهر ندیده‌ام چنانکه در صحایف پیشین ذکر گذشت، نمی‌توانم در رؤیا دیدم. نزدیک ناحیه پورتاروما نادوسین خانه بزرگی باروشنائی بسیار دیده بودیم و بهما گفته بودند که این لوما نیکومیو، تیمارستان یا پناهگاه دیوانگان است. اندکی پیش از رؤیا، بمن خبر داده بودند که یکی از هم‌مسلمان، شغلی را که بزرگ‌ترین پناهگاه‌های دولتی بدست آورده بوده، به اجبار از دست داده بوده است.

کلمات اوف گزرس کنجکادی ما را برمی‌انگیزد و با توجه به وضعی که در رؤیا نموده شده است، ظاهراً به معنای اوف ویدرسهن بمعنای (خدا حافظ) است. معادل نامعقول آن «اوف انگزرس» نیز باعث تحریک کنجکادی مامی‌شود.

کلمه گزرس مطابق اطلاعاتی که متخصصان بدست داده اند کلمه‌ای است عبری، مشتق از فعلی بنام «گوئیزه» که می‌توان آن را «درمقدر یا تقدیر» ترجمه کرد: با توجه به مورد استعمال کلمه مزبور در زبان یهود، باید آنرا به معنای «ناله و شکوه و زاری» گرفت. کلمه انگزرس را نیز در رؤیا از خودم در آوردم. نخست توجه را جلب کرد اما بعد مردمانم. تذکر کوتا من در پایان رؤیا در مورد اینکه کلمه انگزرس بر کلمه گزرس ترجیح دارد، راه را برای تبیین باز میکند. این مثل آنست که در مورد خاویار معمولاً می‌گویند: خاویار بی نمک (انگزالزن) بر خاویار نمک‌سود (گزالزن) ترجیح دارد. خاویار از لحاظ مردم نشانه تجمل است و اشاره خوشمزهاست به شخصی از خانواده من که از من کوچکتر است و بدین جهت امیدوارم پس از مرگ من بتواند از فرزندان من مواظبت کند و این جریان موافق است با این موضوع که شخص دیگری از خانه من یعنی پرستار نازنین بچه‌های من بوضوح درین رؤیا جلوه کرده است: همان پرستار است (یادراهبه). میان این دو جفت کلمات (گزرس، انگزرس) و (گزالزن و انگزالزن) هنوز برزخی یا استحاله‌ای به چشم نمی‌خورد. اما این برزخ همان کلمات انگزایرت و گزایرت به معنای درآمد و ور نیامده است چه یهودیان بهنگام فرار خود از مصر، وقت آن نداشتند که بگذارند خمیر و ریاید و بیاد آن روز هنوز هم در روزگار ما بوقت عید پاک نان فطیر می‌خوردند. وقتی که به این مرحله از تجزیه و تحلیل رسیدم ناگهان جزئیات گردشی که در عید پاک گذشته با دوست برلنی خود در خیابانهای ناآشنای برسلو کرده بودم، بیامد آمد. دختر کی راه رسیدن به خیابانی را از من پرسید. ولی من به جهل خود معذرت کردم و یاد دادم گفتم: و خدا کند که این دختر که در انتخاب راهنمایان خود در زندگی هوش بیشتری بکار برده، همانم بلامی به چشم خورد: دکتر هرودس، مشاور طبی. یاد دادم گفتم: و خدا کند که این همکار پزشک کودکان نباشد. در همین حین و بیستم نظراتش را درباره مننای تقارن دو طرفی از لحاظ حیات‌شناسی برایم توجیه کرده و عبارتی را با این کلمات آغاز کرده بود: «اگر مانند سیکلوپ چشمی میان پیشانی داشتیم...». گفتگوی استاد در مقدمه رؤیا، پسر م: «نزدیک بین (میوپ)...» نیز از همینجا سرچشمه گرفته است. اکنون پسر منشاء کلمه گزرس رسیدم. سالیان دراز پیش ازین موقعی که این پسر دکت. م... که اکنون متفکر مبدعی است، بچه مدرسه کوچکی بود که غالباً او را سر میزش می‌دیدم؛ چشم دردی داشت که باعث نگرانی پزشک شده و پزشک گفته بود اگر این ناراحتی در یک چشم و در یکطرف باقی بماند، می‌توان آنرا بی‌ضرر تلقی کرد اما اگر به چشم دیگر هم سرایت کند، سخت خواهد شد. ناراحتی آن یکطرف کاملاً خوب شد اما اندکی بعد اتفاقاً نشانه‌های ناراحتی در چشم دیگر پدیدار گشت. مادرش سخت بوخت افتاد و بدنیال پزشک فرستاد و او را به دهکده دور افتاده‌ای که در آن ساکن بود دعوت کرد. پزشک اشاره چشم سالم پسر کرد و گفت: «فکر کنید این درد مقدر بوده است! همانطوری که آن یکطرف خوب شد؛ طرف دیگر هم خوب خواهد شد». همینطور هم شد.

و اینک آنچه که بمن و به متعلقان من مربوط است: میزی که پسر استاد م... بهنگام کودکی روی آن کار میکرد، از طرف مادرش به پسر ارشد من هیه شد. این همان بچه‌ایا پسرست که در رؤیای من آن کلمات عجیب و غریب «گزرس و انگزرس» را بجای خدا حافظی بکار برده. یکی از آرزوهای که به این نقل و انتقال مربوط می‌شود حالا دیگر بسادگی قابل پیش‌بینی است.

اما میز مدرسم باید بنا به ساختمان خود از نزدیک بین شدن (= کمی دست دید) یکطرفی بودن بچه جلوگیری کند ، وجود نزدیک بین (میوپ) در رؤیا (وسیلکوپ در تجزیه و تحلیل) و ملاحظات در باره دو طرفی بودن نیز از همینجا ناشی می شود . ترس از یکطرفی بودن واجد معانی متعددی است چه در جوار یک انحراف جسمی ، ممکن است خللی بر شدت قوای دماغی وارد شود . بخوبی می توان دریافت که صحنه رؤیا ، از دراه نامربوطی آشکار خود ، کاملاً مربوط است به این نگرانی ، بچه پس از آنکه از یکطرف خدا حافظ خود را گفت از طرف دیگر عکس آنرا گفت مثل اینکه بخواهد تعادل را حفظ کند . در حقیقت با در نظر گرفتن موضوع بقارن دو طرفی ، عمل کرد .

بنا بر این نامربوط ترین قسمتهای رؤیا معمولاً آنجاهایی است که رؤیا خیلی چیزها در بر دارد؛ همیشه آنان که چیزی می خواهند بگویند و بدون تغییر و تبدیل نمی توانند آنرا بیان دارند ، به شوخی و هزل متوسل میشوند و شونده ای که چنین سخن ممنوعی را می شنود ، آنرا آسان تر تحمل می کند وقتی که میتوان از آن بپهنه شود و بخود تسکین بدهد که موضوع تأسف آوری را که می شنود چیزی جز پرت و پلا و هذیان نیست . رؤیا مثل هاملت عمل میکند ، چه اونیز وقتی که مجبور شد خود را دیوانه وانمود کند ، جناس های نامربوط و نامفهومی را جانشین واقعیات ساخته گفته : « من دیوانه نیستم مگر با باد شمال - شمال غرب ، با باد جنوب می توانم باز را از کلنگ باز بشناسم . » (۱)

بررسی مسأله نامربوطی رؤیا پس به مشاهده منجر گشت که افکار رؤیای هیچگاه نامعقول نیست لافل در افراد سالم : متعارف این کار تدارک رؤیاست که موجد عناصر نامعقول است آنهم زمانی که افکار نهانی رؤیا حاوی انتقاد و هزل یا گوشه و کنایه باشد آنچه را که درین جا باید حفظ کرد اینست که تدارک و تکوین رؤیا علاوه بر عوامل سه گانه سابق الذکر به عامل چهارمی دیگری وابسته است که بزودی از آن صحبت خواهیم داشت و کاری جزین ندارد که با رعایت شرایط چهار گانه مزبور افکار رؤیا را ترجمه و تعبیر کند . این مسأله که آیا ذهن بهنگام رؤیا با همه قوای خود کار میکند یا فقط با قسمتی از آن ، بدو وضع شده و بدون در نظر گرفتن حقایق بررسی شده است . اما چون رؤیا های متعددی هست که دادن حکم و احساس و تعجب و حق شناسی در آن بچشم می خورد و نایم در طی آن از چیزی تعجب میکند و یا موضوعی را توجیه کرده حکمی میدهد نخست باید ایرادهایی را که چنین رؤیاهایی ممکن است برانگیزاند ، رد کند . من اینکار را اینک با مثال های مناسبی انجام می دهم .

عقیده دارم : همه آنچه بمثابة قضاوت کردن یا عمل فکری انجام شده دیگر در ضمن رؤیا بنظر ما می رسد ، در عالم واقع به افکار رؤیا تعلق دارد زیرا این احکام و قضاوت ها کاملاً ساخته و پرداخته ، وارد محتوی پیدای رؤیا میشوند . از اینهم مهمتر بگویم : برخی از

(۱) رویای مزبور این اصل کلی را که رؤیاهای حادث در یک شب هر چند که در خاطره مجزا هستند ، اما از یک سلسله افکار سرچشمه می گیرند ؛ بخوبی نشان می دهد . صحنه ای که در طی آن دارم بچه های مرا از رم خارج میکنم با خاطره ای از دوران جوانی که به حادثه مشابهی مربوط است ، دگرگون شده است . همه اینها مؤید این نکته است که بهوالدینی که سالیان دراز پیش ازین توانسته اند بچه های خود را در خارجه بگذارند ، رفک می برم .

احکامی را که پس از بیداری درباره رؤیای خود می‌کنیم و بسیاری از احساس‌هایی که با یادآوری این رؤیا در ما برانگیخته می‌شود، جزء محتوی ناپیدای رؤیاست و روی این اصل باید این مطالب را در تعریف ملحوظ داشت.

۱- پیشتر به مثال جالبی درین خصوص اشاره کرده‌ام. بیماری نمی‌خواهد رؤیای خود را حکایت کند برای این که روشن نیست: کسی را در رؤیا دیده‌است و نمی‌داند شوهرش بوده‌است یا پدرش. در قسمت دوم رؤیا موضوع يك «مستروگرل»، صندوق خاکروب مطرح است، این شیئی برانگیزاننده خاطرات زیر است: کدبانوی جوان، نايم بیمار این رؤیا، در حضور يك قوم خویش جوان گشته بود که نخستین خرید او يك صندوق خاکروب تازه خواهد بود و روز بعد نیز يك صندوق خاکروب پراز گل برف بدستش رسید. این قسمت از رؤیا تصویر اصطلاح زیر است: «این روی کودکان نرویده‌است» (= از سر ملك بايام نیاورده‌ام) نیز در ضمن ادامه تجزیه و تحلیل این رؤیا متوجه خواهیم شد که این انمکاسی از يك داستان است که زن مزبور در جوانی آنرا شنیده بوده‌است، داستان مربوط به دختری بوده که مادرشده بوده‌است. اما پدر بچه معلوم نبود کيست (در روشن نبوده). دستگاه تصویرسازی رؤیا در اینجا از فکر هنگام بیداری سودجسته و حکمی که هنگام بیداری صادر شده، جانشین یکی از عناصر فکر رؤیا گشته و بر همه رؤیا سایه افکنده‌است.

۲- و اینک مورد مشابه دیگری: یکی از بیماران من خوابی دید که بنظرش جالب آمد زیرا وقتی که بیدار شد، بیدارنگ باخود گفت: «باید این را به دکتر بگویم». در طی تجزیه و تحلیل به اشادات بسیار روشنی مربوط به آمیزشی که از هنگام مبالغه وی نزد من آغاز شده بوده‌است، برخوردیم: تصمیم داشت چیزی ازین مقوله با من نگوید. (۱)

۳- مثال سومی از رؤیاهای خود منست: با اتفاق پ. به بیمارستان رفتم. از محلی گذشتیم که خانه و باغهای فراوانی داشت. بنظرم رسید که این محل را چندین بار در ضمن رؤیاهای خود دیده‌ام. راه را بخوبی بلد نبودم. او راهی را بمن نشان داد که پس از عبور از گوشه‌ای به يك مهمانخانه منتهی میشد. (سألون بسته بود و باغی در بساط نبود). در اینجا سر اش خانم دونی را گرفتم و بمن گفتند که وی در اتاق کوچکی در ته ساختمان با سه فرزندش زندگی میکند. با نجا رفتم و پیش از رسیدن به مقصد به شخصی برخوردیم که بزحمت توانستیم او را بشناسیم و دو دختر کوچک من نیز همراه او بودند. پس از لحظه‌ای که با آنها ماندم، ایشان را باخود بردم و از زم نیز اندکی دلتنگ شدم که چرا آنها را آنجا ول کرده‌است.

وقتی که بیدار شدم احساس رضایت خاطر زیادی کردم و ملتش نیز بزم من همان امید من به این موضوع بود که بهمدت تجزیه و تحلیل بتوانم پی به معنای این جمله ببرم: «من این را پیشتر در رؤیا دیده‌ام». (۲) اما از تجزیه و تحلیل چیز تازه‌ای در نیافتم، منتهی دستگیرم شد

(۱) وقتی یای رؤیاهایی در میانست که در طی مبالغه (بطریق روانکاو) اتفاق افتاده است ترغیب یا تصمیم موجود در رؤیا مانند (باید این را یاد کتر بگویم) معمولاً با مقاومت شدیدی در مورد افشای رؤیا همراه است و چه بسیار اتفاق افتاده‌است که نايم در چنین مواردی بکلی رؤیای خود را فراموش کرده‌است.

(۲) این موضوع سبب شد که مباحثه درازی درباره (بیحافظگی در رؤیا) در مجله فلسفی بین محققان درگیرد.

که رضایت خاطر من به محتوی ناپیدای رؤیا مربوطست و نه به حکم یا قضاوتی در باره رؤیا رضایتیم ازین جهت بود که از ازدواجم بچه هائی عایدم شده بوده است . پ . مردیست که در راه زندگی مدتی همسفر بودیم اما اندکی بعد چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ مالی از من بسی جلوتر افتاد اما بچه دار نشد . اشاره به دو انگیزه رؤیای مزبور را از تجزیه و تحلیل کامل آن معذور خواهد داشت . روز پیش از وقوع رؤیا در روزنامه خوانده بودم که شخصی بنام دونا ... ای پسر ، (اسم مزبور در رؤیا به دونی تبدیل شد) سرزا مرده است ، زنم به من گفته بود که مامای این مرحوم بوقت وضع حمل دو بچه کوچک ما ، مامای خود او نیز بوده است اسم دونا توجهم را جلب کرده بود ، زیرا اندکی پیش ، ضمن مطالعه يك داستان انگلیسی به آن برخورد کرده بودم ، انگیزه دوم رؤیا تاریخ وقوع آنست ، چه شب پیش از جشن تولد پسر ارشدم به وقوع پیوسته بود . ظاهراً اندکی قریحه شاعری دارد .

۴- عین همین رضایت خاطر را پس از پیدا شدن از رؤیای نامربوطی که پدرم را (پس از مرگش) در حین انجام خدمتی سیاسی نزد مجارها به من نشان می داد ، احساس کرده بودم و علت آن باقی ماندن احساسی بود که با واپسین عبارت رؤیا همراه بود : بخاطر آوردم که پدرم در بستر مرگ به گاریبالدی شباهت داشت و من خوشحال شدم که این موضوع بهر تقدیر تحقیق یافته است ... (دنباله ای بود که آنرا از یاد برده ام) . بهمد تجزیه و تحلیل این نغمه را جبران کردم . این قسمت مربوط به پسر دوم من بود که نام یکی از مشاهیر تاریخ را که بهنگام نوجوانی مورد توجه من بود مخصوصاً پس از سفر بانگلستان ، روی او گذاشته ام . یکسال پیش از تولد وی تصمیم داشتم در صورتیکه پسر باشد ، این نام را رویش بگذارم و با کمال رضایت خاطر به محض تولد ، باین نام صدایش زدم . به آسانی مشاهده می گردد که چگونه جنون بزرگی خواهی بین کویی شده پدر در فکرش متوجه فرزنداناش می شود . بزعم من می توان پذیرفت که این یکی از وسایلی است که باعث درمان سرکوفتگی مزبور میشود . محل بچه درین رؤیا مرهون حادثه ایست که نزد کودک باشخص محض ، بخشودنی است : اولیاس زیرین خود را کثیف کرده بود . می توان کنایه ای را که اصطلاح (قاضی نشسته) دربر دارد و همچنین آرزویی را که درین رؤیا تحقق یافته است ، (آدم پس از مرگش به دیده فرزنداناش بزرگ و پاک جلوه کند) با سلسله اندیشه های بالامقایسه کرد .

۵- اکنون پردازیم به حکم هایی که در عین رؤیا صادر می شود ولی نه به بیداری می کشد و نه به آن منتقل می گردد . برای آسانی کار ، رؤیاهائی را درین جا تجزیه و تحلیل میکنم که بیشتر بدلیل و باهدف دیگری آنرا تجزیه و تحلیل کرده ام . رؤیای مربوط به گوته که به م . حمله میکند ظاهراً حاوی يك سلسله احکام است . « بفکر افتادم روابط زمانی این حادثه را برای خودم توجیه کنم ؛ روابطی که بنظرم غیر حقیقی می رسید . آیا عبارت مزبور مؤید این نکته نیست که قوه عاقله من در برابر نامعقول بودن این موضوع که گوته یکی از دوستان جوان من حمله کرده باشد ، عکس العمل نشان داده است ؟ « اینطور بنظرم معقول می رسید که ۱۸ سال داشته بوده است » این جمله محصول حساب و کتابی است ، حساب و کنایه برآستی احماقانه . و این جمله که « بخوبی نمیدانستم در چه سالی بودیم » نمونه بارز تر دید وعدم اطمینان در رؤیاست .

باری از تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور چنین دستگیر شد که ظاهراً کلماتی را که بکار بیان احکام صادره مزبور در عین رؤیا آمده است، می توان بنحود دیگری تعبیر کرد تا هم نشان دهنده اهمیت واقعی آن باشد و هم اینکه جنبه نامربوطی را مرتفع سازد با این عبارت که: «بفکر افتاد روابط زمانی را برای خودم توجیه کنم» من خود را بجای آن دوستم گذاشتم که واقفاً مسائل مربوط بزمان و مدت زندگانی را بررسی کرده است. بدین منوال کلمات مزبور از حالت يك حکم انتقاد آمیز بر ضد نامربوطی عبارات پیشین، درمی آید. اصطلاح معترضه: «که بنظر من غیر حقیقی می رسيد» به این اصطلاح معترضه دیگر وابسته است که: «اینطور بنظر من معقول می رسيد». من با کلمات مشابهی بخانمی که قصه بیماری برادر خویش را برایم حکایت میکرد، جواب داده بودم. بنظر من بعید می آید که گفتن کلمه طبیعت! طبیعت! به گونه مر بوط باشد، بلکه بنظر من اینطور می رسد که این واجد معنای جنسی باشد که خود شما بدان آشنا هستید. در اینجا اتفاقاً حکمی صادر شده است، با این وجود نه در رؤیا بلکه در عالم واقع، و به مناسبتی که افکار رؤیا آنرا بیاد آورده و بکار برده است و محتوی رؤیا این حکم را نیز مثل هر قسمت دیگر متعلق به افکار نهانی رؤیا از آن خود کرده است.

عدد ۱۸ نیز که بنحوی غیر منطقی و نامعقول به حکم رؤیا متداعی شده است، نشانی از آن رشته که حکم واقعی بدان تعلق داشته است، بهمراه دارد. و بالاخره این اندیشه که «بخوبی نمیدانستم در چه سالی بودیم» معنایی جزین ندارد که من خود را با آن بیمار فالج که بهنگام معاینه پزشکی من از او، درست همین بیحافظگی را از خود نشان داده بود، یکی کرده و خود را بجای او گذاشتم.

وقتی که احکام ظاهری و پیدای رؤیا را تجزیه و تحلیل میکنیم باید به قواعد سابق الذکر مربوط به تعبیر توجه کنیم: نباید تسلسل قسمتهای مختلف رؤیا را در نظر بگیریم بلکه این بهم بستگی را باید ظاهری و بی ارزش تلقی کرد و ریشه هر کدام از عناصر رؤیا را جدا گانه جستجو کرد: رؤیا در واقع مجموعه ایست از عناصر مختلفه که بهم عجین شده است و بهنگام تحقیق باید آنها را از هم جدا ساخت. اما از طرف دیگر توجه ما به این موضوع جلب می شود که در رؤیا نیروی روانی تظاهر میکند که تسلسل ظاهری مزبور را برقرار میسازد و در نتیجه به تجسماتی که در ضمن تکوین و تدارک رؤیا پیشنهاد می شود، يك تدارک ثانوی تحمیل میکند، در صحایف آینده به بررسی این نیرو خواهیم پرداخت و اثبات خواهیم کرد که این چهارمین عنصر تشکیل دهنده رؤیا است.

۶- بدنیال نمونه های دیگری از صدور حکم در رؤیاهای سابق الذکر برویم در رؤیای نا مربوطی که حاوی آن افسانه نامۀ انجمن شهر است، از پندم پرسیده بودم: «بلافاصله ازدواج کردی؟» حساب کردم دیدم در سال ۱۸۵۶ بدنیال آمده ام، تاریخی که ظاهراً بلافاصله پس از آن یکی واقع است. اینها ظاهراً بشکل يك نتیجه منطقی است. پدرم بلافاصله پس از حمله در ۱۸۵۱ ازدواج کرد، من پسر ارشد و در ۱۸۵۶ بدنیال آمدم، پس اشکالی ندارد. ما می دانیم که این نتیجه با تحقق آرزوی دیگر گون شده است و فکر غالب رؤیا اینست: «چهار سال اینچ سال، چیزی نیست، مهم نیست». اما هر کدام از قسمتهای این نتیجه، بنا بر اندیشه های رؤیا، چه از لحاظ محتوی و چه از لحاظ شکل ظاهری ریشه های مختلف دارند و

جداگانه تدارك شده اند : این قسمت مربوطست به بیماری که قصد دارد بلافاصله پس از درمان عروسی کند و یکی از همکاران ما صبر و حوصله او را نکوهش میکند و شیوه گفت و شنید من باید درم در رؤیا نیز یاد آور استنطاق یا امتحان و در نتیجه یاد آور استادی از دانشکده طب است که عادت داشت بمجرد آغاز نخستین ساعت درس هویت یکایک شاگردان را در کتابچه‌ای ثبت کند: تاریخ تولد؟ - ۱۸۵۶ - پدر؟ - دانشجویان در اینجا اسم کوچک پدر خود را با یک منم لاتینی ذکر می کردند. ما حدس می زدیم که استاد از نام کوچک پدر به نتایجی می تواند برسد که نام کوچک دانشجو فقط برای آن کافی نبود. بدین معنوال موضوع استنتاج در رؤیا چیزی جز تکرار نتیجه‌ای که در اندیشه های رؤیا موجود است ، نمی باشد . از اینجا نتیجه تازه ای عاید ما میشود : وقتی که در رؤیا با نتیجه ای روبرو می شویم ، باید آنرا از افکار رؤیا بدانیم ، اما ممکن است عنصری از آن باشد و یا مثل یک رابطه منطقی، سلسله ای از افکار و عناصر آنرا بهم متصل سازد. در هر دو صورت نتیجه ای که در رؤیای می گیریم نتیجه موجود افکار رؤیا است . (۱)

در تجزیه و تحلیل این رؤیا از اینهم فراتر توان رفت . به موضوع استنطاق استاد مزبور خاطره جدول دروس و سخنرانیهای دانشکده که در زمان من بدان لاتین نوشته میشد و همچنین خاطره جریان تحصیلات من مربوط می شود. پنج سالی که برای تحصیلات پزشکی پیش بینی شده بود ، بازم برای من گم بود و سالها بکار ادامه دادم و در میان دوستانم به میوه خشک معروف شده بودم و می گفتند که هیچگاه تمام نخواهم کرد . ناگهان تصمیم گرفتم و امتحاناتم را گذراندم و با وجود تأخیر ، تحصیلاتم را بخوبی تمام کردم . این مطلب نیز که همواره آنرا بدفاع به عیبجویان خود می گفتم ، باز مایه تقویت افکار رؤیای مزبور می شود : «می توانید این را باور نکنید ولی چون وقت صرف آن می کنم ، بهتر تقدیر تحصیلاتم را پایان خواهم رسانید و بفرمانجویی که شده به نتیجه ای خواهم رسید. این نخستین بار نیست که با چنین وضعی روبرو هستم.»

در همین رؤیا در قسمت اول آن جملاتی هست که جنبه استدلالی آن انکار ناپذیر است و این استدلال غیر منطقی و نامعقول نیست و ممکن است بهنگام بیداری به ذهن برسد . در ضمن رؤیا از مشاهده نامه انجمن شهر خنده ام گرفت زیرا اولاً آنکه در ۱۸۵۱ هنوز بدینا نیامده بودم و ثانیاً پدرم که این نامه را نوشته شده اکنون مرده است . نه همان این دلایل صحیح است بلکه اگر در عالم بیداری نیز چنین نامه ای بدستم می رسید جزین پاسخی نداشتم که بدهم . از تجزیه و تحلیل صفحات پیش این رؤیا چنین دستگیر مآ شد که علت آن تلخی و نیش خند بوده است . اگر توجه کنیم که دلایل و انگیزه های سانسوری گمان بسیار قوی است ، آنگاه آشکار خواهد شد که عوامل تدارك رؤیا بایستی ، برای تکذیب تلقین نامعقول خود ، استدلال قابل قبولی نیز نظیر استدلال افکار رؤیا فراهم آورد. باری بنجریه و تحلیل آشکار شده است که بهیچوجه استدلالی درین مورد خلق نشده بلکه از عین افکار مزبور استفاده شده است و درست مثل این است که در فلان ماده جبری که در کنار ارقام و حروف علامات مثبت و منفی (+، -) یا توان و ریشه به چشم می خورد ، همه چیز را بهم مخلوط کرده باشند . قیاس های دوگانه بالا را که موجود رؤیا شده است ، تلخی و ریش خند ،

(۱) نتایج حاصله از یورازجهاتی موجب اصلاح اشارات پیشین من در خصوص نمایش روابط منطقی می شود این اشارات فقط شامل شرایط کلی تدارك رؤیا بود ، نه حاوی جزئیات این نظام بینهایت دقیق و باریک .

می‌توان به عناصر زیر تحویل کرد: بر این دشواد است فکر کنم که قسمت اعظم فرضیات و حدسیاتی که پایه توجیهات روانشناسی مراد رخصون بیماران روانی - عصبی تشکیل می‌دهد ، باشد و تردیدمواجه خواهد شد پس از انتشار ، آنرا به مسخره تلقی خواهند کرد. از نظرات من مثالیکی اینست که اظهار عقیده کرده‌ام که تأثرات مربوط به سال دوم و گاهی حتی مربوط به سال اول حیات افراد ، در زندگی روانی آنان که بعداً درزمره بیماران روانی قرار خواهند گرفت ، اثرات محو ناشدنی می‌گذارد و این تأثرات - هر چند که دستخوش اغراق و دگرگونی شود - نخستین و ژرف‌ترین دلیل فلان علامت بیماری هستری است. بیماران که بناچار باید توجیهات را با آنان در میان بگذارم برایش من می‌خندند (نیشخند) و می‌گویند که حاضرند بدنبال خاطراتی که مربوط به زمانی است که هنوز متولد نشده بودند ، بروند. نیز انتظار دارم انتشار این موضوع که وجود پدر در نخستین تظاهرات جنسی بیماران زن ، نقش مؤثری را ایفا می‌کند و آنرا در صحایف نخستین این کتاب بیان کرده‌ام ، با چنین استقبالی روبرو شود. اما با این وجود من کاملاً متقدمم که این دو موضوع درست و متقن است و پیش از من کسی بدان توجه نکرده بوده است و نمونه هایی درست است که حقایق آنرا تأیید می‌کند مثلاً پدر در سالهای کودکی فرزندی فوت شده و حوادث بعدی را که برای کودک اتفاق افتاده است نمی‌توان توجیه کرد مگر اینکه قبول کنیم که وی خاطرات ناهشیارانه‌ای از پدر خویش حفظ کرده بوده است. من می‌دانم که این دو نظریه من بر نتایجی مبتنی است که بعداً ممکن است مورد مشاجره و انکار واقع شود. پس رؤیای سابق الذکر آرزوی مرا عملی کرده و برای بیان و اثبات نتایج چون و چرا ناپذیر درست عین همین نتایجی را که می‌ترسم مورد مشاجره واقع شود ، بکار برده است .

۷. در رؤیایی که قبلاً فقط مختصراً اشاره‌ای به آن شده است ، از همان آغاز موضوع می‌توان تسبب ناایم را از خود موضوع رؤیا مشاهده کرد .

برو که پیر باید وظیفه‌ای بمن تحمیل کرده باشد . و - موضوع کاملاً عجیب - این وظیفه همانا ترکیب اسافل اعضای بدن من است مانند لگن و ساق پای من این قسمت از لگن خود را در برابر من دیدم چنانکه در اطاق تشریح ، با این وصف این احساس را نداشتم که بدن من این قسمت را فاقد است و احساس وحشتی هم نمی‌کردم . لگن من . آنجا بود و با من کار می‌کرد لگن تخلیه شده بود و گاهی از بالا و زمانی از پایین آنرا و رانده‌امی گردیم و این دو منظره بهم درمی‌آمیخت . غدد بزرقی بر شکم گوشت کن در آن دیده میشد (که در عین رؤیا مرض بواسیر را بیاد آورده) . می‌بایستی همچنین چیزی را از آن مجزای گردیم که بالای آن بود و به کاغذ قلع مجاله شده شباهت داشت (۱) آنگاه دوباره صاحب ساقهای خود شده گشتی در شهر لدم اما چون خسته بودم سوار درشکه شدم و درشکه در مجبوحه تسبب من وارد در درشکه روی شد که باز گردید و به آن راه داد و درشکه از بالای گذشت ، و پس از عبور از پیچی کوچک دوباره وارد فضای آزاد شد (۲) - سرانجام دیدم دارم با اتفاق بکنفرانسه‌ام

(۱) کاغذ قلع = ستایول و این اشاره‌ایست به کتاب ستانیوس بعنوان دستگاه عصبی ماهی . (۳۰۶ ص)
 (۲) این وضع در ورودی خانه منست ، مستاجران درشکه بجهه‌ها را آنجای گذارند و این وضع ازین گذشته نماینده چیزهای متعدد دیگری نیز هست .

را حمل میکرد در وسط مناظر گوناگون آبی قدم میزنم . مقداری از راه را چون خسته شده بودم سوار او شدم . زمین باتلاقی بود ؛ از طول ساحل عبور کردیم ؛ مردم روی زمین نشسته بودند و دختری میان آنها بود ؛ به هندی ها یا گولی ها شباهت داشتند . بیشتر با پای خودم روی زمین لیز راه میرفتم در حالی که پیوسته ازین تعجب می کردم که چگونه می توانم پس از ترکیب باین خوبی راه بروم . سرانجام به خانه کوچکی رسیدیم که از چوب بود و در منتهی الیه آن پنجره بازی وجود داشت . راهنما اینجا پیاده ام کرد و دو تخته آماده را روی تکیه گاه پنجره گذاشت و بدین نحو پلی در پرنگاه قرارداد که می بایستی برای خارج شدن از آن عبور می کردیم . درین هنگام بجهت پاهایم ترس برم داشت ، اما عوض آنکه از پرنگاه بگذریم چنانکه انتظار آنرا داشتیم ، در طول دیواره های کلبه چشم به دو نفر مرد افتاد که در طول دیواره های کلبه روی نیمکت دراز کشیده بودند و در کنارشان دو بچه خوابیده بودند بطوری که گویی نمی بایستی از روی تخته هامی گذشتیم بلکه از روی این بچه ها عبور می کردیم . درین هنگام با حالتی مضطرب و آشفته بیدار شدم .

با توجه به آنچه در خصوص شدت تراکم در رؤیا گفتیم ، اینک می توان حساب کرد که چند صفحه باید برای تجزیه و تحلیل مفصل رؤیای دراز مز بود صرف کرد . بدینجهت فعلا دست بدینکار نمی زنیم و فقط بعنوان رؤیایی که واجد حالت تعجب است ، آنرا بررسی میکنیم ؛ چنانکه دیدیم ، از همان آغاز با احساس تعجب رو برو می شویم ؛ (چیز گاهلا عجیب) نخست از نقطه شروع رؤیا آغاز می کنیم و آن موضوع رفتن من بود به ملاقات خانم لوئیز . که در رؤیا بعنوان دستیار من جلوه کرده است . او بمن گفت : « کتابی به من بامانت بده ، من کتاب داو = شیء اثر بریدرها گادرا باو پیشنهاد کردم و شروع کردم بگفتن این موضوع باو که : « ... کتاب عجیبی است ... پرازمانی ناپیداست ... ابدیت زنان ... و جاودانگی احساسات ماست ... او میان حرفم دوید و گفت : « من این کتاب را دیدم . از آنرا خودت چیزی نداری ؟ » ، گفتم : « نه ، آنرا جاویدان من هنوز نوشته نشده است . » ، گفت : « پس چه وقت آخرین کشفیات تو که بقول خودت برای همه ما قابل فهم است چاپ خواهد شد ؟ » ، این سؤال را اندکی باتشدد از من کرد . - متوجه شدم که دیگری این اخطار را توسط او برایم فرستاده است و چیزی نگفتم و با خود فکر کردم انتشار همین کتاب راجع بر رؤیا که قسمت اعظم آن مربوط به محرمانه ترین قسمت زندگانی من خواهد بود ، چه موافقی برایم بیار خواهد آورد . گوته در کتاب فاوست گفته است : « بهترین چیزی را که می دانی ، بپیچوجه نخواهی توانست آنرا به این سر بچه ها اظهار کنی ، . ترکیب بده شخص خودم که در طی رؤیا بدان مجبور شده بودم در واقع همان تجزیه و تحلیل خودم است که انتشار کتاب من شامل آن خواهد بود . پرو که پیر درینجا بحق مداخله کرده است چه در نخستین سال های کار علمی من چندین بار اتفاق می افتاد که فلان کشف را فقط بزور دستورهای جدی اومنتشر کنم . اندیشه های دیگری که به محاوره بالوئیز .ن . مربوط می شود ، آنچنان در عمق ضمیر فرو رفته است که استعمار بدان مقدور نیست ؛ و علتش همانا افکار است که اشاره بکتاب ریدرها گادرا در من برانگیخته است و این حکم : « چیز گاهلا عجیب » به کتاب مز بود و همچنین بکتاب دیگر او بنام (قلب جهان) مربوط است . بسیاری از عناصر رؤیا از همین دودستان افسانه ای گرفته شده است . زمین باتلاقی

که مرا از روی آن بردوش بردند و پرتگاهی که به مدد آن تخته‌ها باید از آن گذشت از کتاب داد، و هندی‌ها و آن دختر که آن کلبه چوبی از کتاب و قلب جهان، اقتباس شده است. درین دودستان زنی است که نقش اول را بر صحنه دارد و در هر دو کتاب سخن از مسافرت‌های خطرناک مطرح است. در دوا، مسافرتی بی هدف نقطه نامعلومی مطرح است که تاکنون کسی پادشاهان نگذاشته است. خستگی پا، مطابق یادداشتی که بدست آورده ام یک احساس واقعی است که در همان روزها عارض من شده بوده است.

احتمال دارد بعد از آن، دستخوش ضعف و ناتوانی شده و در حالیکه بخود شک می‌کردم از خود پرسیده باشم: کار این پاهای من بالاخره بکجا خواهد انجامید؟ در کتاب «دوا» حادثه اینطور به پایان می‌رسد: زن راه بکد عوض آنکه برای خود و دیگران فنا نپذیری به مردمان آورد، در یک آتش اسرار آمیز مرکزی نابود شد. لابد در افکار رؤیا پیم از یک سر که غم انگیز وجود داشته است. «خانه کوچک چوبی» باید به معنای تابوت باشد و در نتیجه به معنای قبر. رؤیا با مهارت این فکر را که هیچ‌وجه مطلوب و دلخواه نیست، مثل تحقق فلان آرزو یا میل و انمود کرده است. اتفاقاً در قبر هم بوده‌ام، اما در اطراف زیرزمینی بازی، نزدیک «اوروینو» اطاق تنگی که در طول دیوارهای آن ذونیمکت سنگی وجود داشت و روی آن دو استخوان بندی آدم بزرگ را قرار داده بودند. درون «خانه چوبی» رؤیا به این اطاق قبر مانند شبیه است با این فرق که چوب جای سنگ را گرفته است. رؤیا ظاهراً می‌خواهد این نکته را بگوید که اگر باید در قبر باشی، لااقل درین نوع قبر باش، رؤیا با این تغییر و تبدیل، حزن انگیزترین دور نماها را به چیزی نسبتاً رشک انگیز مبدل کرده است. بدبختانه فقط از عهده تصویر که همراه احساس است، برآمده و نه از عهده تبدیل خود احساس به همین دلیل با خلجان و آشفتگی و با این واپسین فکر رؤیا که شاید آنچه را که از پدر مضایقه شده، فرزندان بدست آورند این خود نیز اشاره‌ایست به این داستان عجیب که هویت یکی از اشخاص آن در طی سلسله‌ای از نسل‌ها که به ۲۰۰۰ سال می‌گردد، همچنان باقی می‌ماند. بیدار شدم.

۸- و حال تعجبی را که از مشاهده حوادث در طی رؤیا به نایم دست می‌دهد در مثال دیگری بررسی می‌کنیم. این دفعه توجیهی بدان منضم است که بسیار حیرت‌آور و مطلوب و حتی توان گفت بطوری ماهرانه است که اگر آن دو دلیل دیگر توجه ما را بخود جلب نکرده باشد، این یکی فقط کافی است که حواس ما را بخود مشغول بدارد.

در شب ۱۸ ژوئیه که فردای آن ۱۹ ژوئیه باشد، در خطوط جنوب مسافرت میکردم که در حین خوابیدن شنیدم کمی گویند: «هولتورن ده دقیقه توقف» بیدار شدم و بفکر هولوتوری که موزه تاریخ طبیعی است و در آن محلی بود که مردان شجاع آن برضد قشون پادشاه خودشان که از لحاظ عده افراد بر آنها تفوق داشت جنگیدند و شکست خوردند؛ افتادم. باری، جنبش ضد اصلاحات در اتم بش!- مثل این که نقطه‌ای از سیمتری یا از تیرول بود. بعد بطور غیر مشخص چشمم بیک موزه کوچک افتاد که بقایا یا سلاح این مردان را در آن گذاشته بودند، می‌خواستم از قطار پیاده شوم اما اجرای این نقشه را به تاخیر انداختم. در پیاده روی ایستگاه، زنانی با میوه دیده میشدند که چمباتمه زده بودند

و بشیوه‌ای بسیار جذاب و عشق انگیز سبدهای خود را عرضه میکردند - فکر کردم پیاده شوم و با خود گفتم دیگر وقت ندارم ، اما بهر تقدیر اینک در ایستگاه بودیم- ناگهان خود را در قسمت دیگری دیدم که چرمها و صندوقهای آن بجای تنگ بود که پشت آدم مستقیماً به پشت صندوق میخورد (۱)

ازین حادثه تعجب کردم اما ممکن است در حین خواب قسمت خود را عوض کرده باشم. چندین نفر که دوتن از آنها يك خواهر و برادر انگلیسی بودند و يك ردیف کتاب در برابر چشم من در يك قفسه در طول دیوار به چشم می خورد در آنجا کتاب «ثروت ملل» و کتاب «ماده و حرکت» از آثار (مارکسول) را دیدم که هر دو قطور بود و با پارچه کتانى بلوطی رنگی جلد شده بودند انگلیسی از خواهرش پرسید آیا فلان کتاب شیلر را فراموش کرده است یا نه، گاهی این کتابها مثل اینکه مال من بودند و گاهی مال آن دو نفر خارجی در اینجا می خواستم در گفت و شنید شرکت کنم و تأکید و اصرار نمایم ... بیدار شدم ، عرق داشتم برای اینکه پنجره ها بسته بود . قطار نیز در ماربورگ توقف کرد.

بهنگام رونویسی این رؤیا ، ناگهان قسمتی از آن پیاد آمد که نزدیک بود آنرا فراموش کنم : بدو نفر انگلیسی درباره يك کتاب گفتم: این کتاب از ... است اما گفته خود را اصلاح کرده گفتم: این کتاب بقلم ... است. انگلیسی بخواهرش گفت: اما درست گفته بود.

رؤیا باندای ایستگاه که لابد نیمه بیدارم کرده بود ، شروع شد و من در طی آن کلمه ماربورگ را با هو لثرون اشتباه کردم . ازینکه در نخستین ندا ویا در نداهای بدای ایستگاه نام ماربورگ را شنیده بودم حریفی نیست زیرا این نکته از اشاره ای که رؤیای من به شیلر کرده پیداست چو در ماربورگ بدینا آمده البته در يك ماربورگ دیگر (۲)

درین باره هر چند که نخستین دفعه بود ، در شرایط نامطلوبی سفر می کردم، قطار پر از جمعیت بود. در آن قسمت آقایی را پیدا کرده بودم که با خانمی بود و بنظر بسیار متشخص می آمدند اما از آداب معاشرت چندان بیاعتمادی نداشتند یا شاید تظاهر بدان را بی فایده تلقی می کردند و ناخشنودی، هر چند ناچیز ، خود را از ورود يك فرد ناخوانده پنهان نکرده بودند و جواب سلام او را ندادند و با اینکه زن و مرد کنار هم نشسته بودند (دپشت بهلو کوموتیو) زن با عجله جای مقابل نزدیک پنجره را ، در برابر چشمهای من ، با گذاشتن چتری روی آن اشغال کرد. و بیدرنگه در را بستند و با صدای بسیار بلندى گفتند که نباید پنجره ها را باز کرد ، بی گمان متوجه شده بودند که به هوا احتیاج دارم . آنشب هوا گرم بود و در قسمتی که کاملاً بسته شده بود . خیلی زود؛

(۱) منم ازین توصیف چیزی دستگیرم نشد اما به این اصل وفا دارم که همه کلماتی را که بهنگام رونویسی رؤیا بنهم میرسد ، بدقت یاد داشت کنم.

(۲) البته شیلر در مارباخ بدینا آمد ، نه در ماربورگ . هر شاگرد مدرسه آلمانی این موضوع را می داند و منم می دانستم. این هم یکی از همان اشتباهاتی است که در رؤیا رخ می دهد و در واقع مقابله ایست با تحریفی که عمداً در جای دیگر انجام گرفته است من در کتاب روانشناسی اشتباهات روزمره ، کوشی برای توجیه این موضوع کرده ام.

تنفس مشکل شده بود .

من بتجربه آموختم که چنین بی ادبی و عدم ملاحظه مخصوص کسانی است که برایگان سفر می کنند و یا نصف پول بلیط را می پردازند . وقتی که با درس آمد بلیط ها را ببینند من بلیطی را که برایم گران تمام شده بود نشان دادم و خانم بالحنی تهدید کننده و آمیخته به کبر گفت : « شوهرم کارت عبور و مرور دارد ، هیکلی احترام انگیز و حالتی عبوس داشت و در سنی که زیبایی زنان در حال افول است . شوهر نیز چیزی نمی گفت و بدون حرکت همانجا نشسته بود . من در گوشه خود کز کرده و سعی می کردم بخوابم . ضمن رؤیا ازین همسفران بی مهر انتقام موحشی کشیدم . حدس نتوان زد چه اهاتهایی بدانها کرده و چه تحقیرهایی نثارشان کرده ام : همه و همه در قطعات پراکنده نصفه اول رؤیای من گنجانیده شده است اما پس از تحقیق این آرزو ، آرزوی دیگری رخ نمود : آرزوی تمویض قسمت . رؤیا غالباً صحنه ها را عوض می کند بدون آنکه این موضوع حیرت آور جلوه کند بنا برین می توانست همسفران مهربان تری را از خاطرات من استخراج کرده جانشین آنان می ساخت . اما درین مورد چیزی این جانشینی و تغییر و تبدیل را دشوار می کرد بنحوی که احساس می کنم بتوجیه آن احتیاج دارم . چگونه توانسته بودم ناگهان خود را در قسمت دیگری ببینم ؟ بیاد ندارم پیاده شده باشم . تنها توجیه ممکن اینست که بگویم : « لابد در حین خواب واگون خود را ترک کرده بودم » . این چیز ها نادراست اما متعصمان ندای امراض عصبی بدان واقفند و می دانند که پاره ای از بیماران در « حالتی دیگر » تصمیم سفر می گیرند بنحوی که هیچگونه علامت خارجی از خود بروز نمی دهند تا لحظه ای که در یکی از ایستگاهها بوجود خود کاملاً شاعر می شوند و از نقصان حافظه خود متعجب می کنند بنا برین در ضمن رؤیا آنچه را که برایم رخ داده است به ابتلای به خود کاری سیار نسبت دادم و توجیه کردم .

به مدد تجزیه و تحلیل راه حل دیگری می توان برای این جریان یافت .

این توجیه آزمایشی که اگر قرار باشد آنرا بحساب موضوع نذارک رؤیا بگذاریم ، شکست آور می شود ، تازه و بی سابقه نیست و در واقع همان احیای علایم مرضی یکی از بیماران منست ، من قبلاً سر گذشت این مرد بسیار فاضل و حساس را که اندکی پس از مرگ والدینش ، شروع کرد باینکه خود را به داشتن تمایلات مخصوص جانایان متهم کند و از آن پس زیر بار تصمیمات احتیاطی که می بایستی برای دفع و سواش اخذ کند ، خرد شده بود ، شرح دادم . این شخص به بیماری خستگی اعصاب سختی دچار شده و کاملاً انتقاد از خود را حفظ کرده بود . بیمار مزبور هر لحظه ای بایستی گزارش آمد و رفت عابری را بخود می داد و اتفاقاً وقتی که فلان عابر از مد نظرش می افتاد ، این احساس خلجان آمیز باو دست می داد که نکند او را کشته باشد . درین میانه گذشته از همه ، يك خيال بافی مرضی در باره ماجرای قایل (پسر آدم که برادرش را کشت .م.) وجود داشت زیرا ، « همه انسانها بر دارند ، یزودی عبور از کوچه و خیابان برایش شکنجه آور شد و قصد کرد دیگر پا از خانه بیرون نکذارد لذا زندگانی را در چهار دیواری خانه می گذراند و بمیل خود زندانی شده بود . اما خبر آدم کشی های خارج را در روزنامه ها مطالعه می کرد و هر بار از خود می پرسید ، آیا قاتل خود او ست یا نه . مدتی باین اعتقاد که هفته ها ست خانه را ترک نکرده ، در برابر این اتهامات پایداری کرد . اما روزی بفکرش زد که ممکن است در حالت

ناهشیاری خانه را ترک کرده باشد و بدون اینکه بداند جنایتی را ارتکاب کرده است ، از آن پس در خانه اش را قفل کرد و کلید آنرا بدست کلفت پیرش داد و بالصراحه قدغن کرد که کلید را باو پس ندهد حتی اگر وی کلیدش را از او بخواهد.

توجه سابق الذکر که ظاهراً می‌خواهد بگوید در حالت ناهشیاری قسمت خود را عوض کرده‌ام، از همین ماجری سرچشمه می‌گیرد. توجه مزبور صورتی کاملاً ساخته و پرداخته، از افکار رؤیا منتقل شده است و هدف آن بدون چون و چرا اینست که مرا بجای بیمارم بگذارد و بعبارت دیگر مرا یا او اشتباه کند. خاطره این بیماری بهمدد يك تداعی معانی کاملاً طبیعی در من زنده شد. چه چند هفته پیش آخرین سفر شبانه خود را با او انجام داده بودم. حالتی خوب شده بود و همراه من نزد پدر و مادر خود که مرا خواسته بودند، می‌رفت. ما دو نفر يك قسمت مخصوص داشتیم. پنجره‌ها در همه مدت شب باز مانده بود و مذاکره ما ماقاموقی که بخواب بروم بسیار هیجان آمیز شده بود. من میدانستم که بیماری او از تحریکات درونی خصمانه‌اش که در دوران کودکی، پیدارش در خود احساس می‌کرد و به امور جنسی مربوط میشد، سرچشمه گرفته بوده است و من با گرفتن جای او در رؤیا می‌خواستم بخود اعتراف کنم که تمایلاتی مشابه تمایلات او دارم. در واقع صحنه دوم رؤیا به این اندیشه گستاخانه و تفنن آمیز مربوط است که دو همسر من هر چند که با همسن گذاشته بودند اما نسبت بمن رعایت ادب را نکردند برای اینکه ورود من مانع مبادله محبت‌هایی بود که قرار گذاشته بودند در دل شب نسبت بهم ارزانی دارند. این اندیشه تفنن آمیز در حقیقت انعکاسی است از صحنه‌ای از او ان کودکی من: بچه بودم که تحت تأثیر يك کنجکاو ایحیاً جنسی وارد اطاق خواب پدر و مادر شد ولی پدرم با تندخویی مرا از اطاق بیرون کرد.

افزودن بر مثالها سودی ندارد. زیرا همه و همه مؤید این موضوع سابق الذکر خواهند بود که دادن حکم در رؤیا در حقیقت چیزی جز تکرار فلان رؤیا نیست این تکرار یا احیای فلان فکر گاهی با کل رؤیا نمی‌خواند اما گاهی از اوقات چنانکه در آخرین مثالهای ما دیده شده، آنچنان ممکن است با آن‌جا در پیاید و همسان شود که گمان رود يك فعالیت ذهنی مخصوص رؤیا، در رؤیا بکار افتاده است.

اکنون با نجا رسیده‌ایم که باید به یکی از فعالیت‌های رؤیا که پیشتر بدان اشاره کرده‌ایم و اگر همیشگی نباشد ولی هر وقت که مداخله کند، سبب امحای تفاض و تباین موجود بین عناصر بی‌سروته رؤیا میشود و همه آن‌ها را در يك کل و ترکیب یکپارچه و منسجم می‌ریزد، بپردازیم. اما پیش از پرداختن بآن هنوز باید و بنظر ما خیلی فوریت که چند سطر هم در باب تظاهرات حیات عاطفی در رؤیا بنویسیم و آن‌ها را با عواطفی که بسدد تجزیه و تحلیل در افکار رؤیا کشف می‌کنیم، برابر نهیم.

۸ - حالات عاطفی در رؤیا

هترویکه مادا متوجه این موضوع کرد که تظاهرات حیات عاطفی در رؤیا را نباید بمنحصر بیدار شدن با جوب بقیه محتوی رؤیا برانیم. دقتی که در رؤیا از دزدان می‌ترسم، دزدان البته خیالی هستند اما ترس من واقعی است. همین طور موقعی که احساس شادی می‌کنیم. بنحربه درمی‌یابیم عواطفی را که بهنگام رؤیا احساس می‌کنیم، نباید از تأثرات هنگام بیداری

که بهمان شدت است، پست تر تلقی کنیم. بلکه اگر رؤیا خود را به تحمل میکند بیشتر بدلیل زمینه عاطفی آنست تا محتوی تجسمی آن، در حالت بیداری تعیین مقام این عواطف برای ما مقدور نیست زیرا از لحاظ روانی زمانی به ارزش فلان عنصر عاطفی می میریم که بیک عنصر تجسمی مربوط شده باشد و هنگامیکه عنصر عاطفی و تجسم از لحاظ ماهیت و شدت هماهنگ نباشند، حکم ما مختل میشود.

چیزی که در احوال مختلفه باعث تعجب میشده این است که محتویات تجسمی رؤیا آن تأثیر عاطفی را که معمولاً در حالت بیداری ازین محتویات انتظار داریم، سبب نمیشود. شتر هیل مدعی شده است که تصاویر در رؤیا ارزش روانی خود را از دست میدهند. اما عکس این موضوع نیز مشاهده میشود. فلان تظاهر عاطفی شدید ممکن است با محتوی همراه خود کمترین ارتباطی نداشته باشد. مثلاً ممکن است در طی رؤیا خود را در وضع هولناک یا خطرناک و یا چندش انگیزی ببینیم، بدون آنکه ازین وضع کمترین ترس یا نفرتی احساس کنیم. در عوض ممکن است بدلیل پوچی خشم بگیریم و یا از چیزهای کودگانه شاد شویم.

همه اینها بخوبی قابل توجیه است البته اگر بجای توجه به محتوی پیدای رؤیا، محتوی ناپیدای آنرا در نظر بگیریم. اتفاقاً تجزیه به ما می آموزد که محتویات تجسمی تغییر و تبدیلها و جانشینیهایی را تحمل کرده است و حال آنکه حالات عاطفی تغییر نکرده اند. بنا برین جای تعجب نیست اگر محتوی تجسمی که به عمل جا بجا شدن تغییر یافته است دیگر با حالت عاطفی خود که همچنان باقی مانده و دستخوش تغییری نشده است، تطبیق نکنند و همچنین وقتی که تجزیه و تحلیل، مقام محتوی واقعی را بدان باز می گرداند، جای تعجبی دیگر باقی نخواهد بود (۱)

در فلان عقده روانی که ما مورد آن مداخله کرده است، حالات عاطفی، قسمت مقاوم را تشکیل میدهد و پهنایی قادر است ما را در تکمیل مجموع رهنمون باشد، این موضوع در مبتلایان به امراض روانی خیلی آشکارتر از رؤیا تظاهر میکند. در اینجا همواره حق با حالت عاطفی است لا اقل از لحاظ کیفیتش، شدت آن با جا بجا شدنهای دقت مری، چنانکه میدانیم، ممکن است زیاد تر شود. هنگامیکه فلان بیمار مبتلی به هیستری ازین تعجب میکند که چگونه از یک چیز پوچ این همه مبتوسد و یا فلان وسواسی از خود می پرسد چگونه یک موضوع بی اهمیت وجود نداشت خلعان انگیزی در او میشود، هر دو اشتباهشان در اینست که «محتوی تجسمی یعنی چیز پوچ و

(۱) اگر اشتباه نکنم نخستین رؤیایی که از نو بهیست ماهه ام دیده ام این نکته را ثابت میکند که عناصر تجسمی رؤیا در جریان تدارک رؤیا بمنظور تحقق آرزو یا میلی دستخوش تغییر و تبدیل میشود و حال آنکه حالات عاطفی مربوط، همچنان بی هیچ تغییری باقی میمانند. شب پیش از حرکت پدرش بطرف جبهه بیه هق هق کنان فریاد کشید: «پاپا، یا - بی» معنی این، جزین نیست که، پاپا و بی بی با هم می مانند و حال آنکه گریه بچه نشان میدهد که از عزیمت قریب الوقوع پدر آگاه است. بچه درین هنگام کاملاً قادر بود مفهوم جدائی را بیان کند یکی از نخستین کلماتی که بزبان آورد، یک «او و او» کشیده و مشد به معنای (عازم) بود. چندین ماه پیش ازین رؤیا، با تمام اسباب بازیهای خود مفهوم (عازم) را مجسم می ساخت و درین حال با این عمل تسلط بر نقش زودرس خود را نشان میداد: و این درست مثل آن بود که مادرش را بگذارد عزیمت کند.

بی اهمیت را با آن موضوع اصلی که در واقع محتوی حقیقی است اشتباه میکنند و تا موقعی که محتوی تجسمی مزبور را آغاز کار فکری خود بحساب می آورند، مقاومتشان در برابر بیماری به نتیجه ای نخواهد رسید. اما روانکاو بر خلاف آنها، حالت عاطفی شان را موجه تلقی میکند و به جستجوی آن تجسم اصلی که بدان مربوطست ولی سرکوبی شده می پردازد و در نتیجه راه راست را بدانان نشان میدهد. درین جا این فرض را می کنیم که جریان عاطفی و محتوی ظاهری تجسمی آن، یک واحد عالی غیر قابل انفکاک را تشکیل نمیدهند بلکه بسادگی بهم لحیم میشوند و بمدد روانکاو می توان آنها را از هم سوا کرد. تغییر رؤیا بما نشان میدهد که در واقع نیز قضیه از همین قرار است.

و اینک مثالی که با تجزیه و تحلیل آن به فقدان عاطفه در جایی که محتوی تجسمی معمولا ممکن بود عاطفه ایجاد کند، پی میبریم.

۱- نایم در وسط بیابانی متوجه سه شیر میشود که یکی از آنها میخندد نایم ازین ماجری نترسیده. اما بعد بدون شك بی درنگ از آنها فرار کرد زیرا می خواست از درختی بالا رود ولی بالای درخت بدختر دایی خود بر خورد که معلوم فرانسه است و غیره.

در تجزیه و تحلیل موارد زیر کشف شد. بهانه بی اهمیت رؤیای مزبور عبارتی از تکلیف انگلیسی اوست: «بالذیت شیر است» پدرش دیشی پهن داشت که همچون یال چهره اش را در بر میگرفت. معلم انگلیسی وی نامش خانم لایون (بمعنای شیر) بود و یکی از دوستان نیز آهنگهای لوو (= شیر)، آهنگ ساز معروف را برایش فرستاده بود. اینها بود آن سه شیری که در رؤیا دیده بود. پس چرا می بایستی از آنها میترسید؟ نایم داستانی خواند که در طی آن کاکاسیاهی قصد فرار میکند ولی، با سه سگ گیرنده او را دنبال میکنند و کاکاسیاه برای اینکه خود را نجات بدهد از درختی بالا میرود. سپس نایم با خوشحالی دایم التزایدی خاطرات جزوی دیگر را هم بیان داشت. از آنجمله است شیوه بدام انداختن شیران که از طرف د روزنامه فکاهی برگزیده، پیشنهاد شده و عبارتست از آنکه کردن بیابان تا آنکه شیران بالا بمانند. و این داستان بسیار خوشمز و نسبتاً جسارت آمیز: از کارمندی پرسیدند چرا برای جلب مساعدت رئیس خود اقدامی نمیکند؟ او در جواب گفت: دخیلی سمی کردم خود را آنجا بدم اما سلف من قبلا آن بالا بود. اینهمه برای ما روشن تر از اینهم خواهد شد و قتی که بدانیم روز پیش از وقوع رؤیا نایم مارئیس شوهرش را پذیرفت و رئیس او بمهربانی رفتار کرد و دستش را بوسید و نایم بهیچوجه نترسید باینکه او مردی متنفذ و ذر واقع «شیر جماعت» شهر بود. بنابراین شیر رؤیایی این خانم شبیه شیر و رؤیای یکشب تابستانی، بود و همه شیرانی که در رؤیاها تجلی میکنند و نایم بوحشت نمی افتد، ازین قبیل اند.

۲- بمنوان دومین مثال رؤیای دوشیزه ای را نقل میکنم که جسد خواهرزاده کوچکش را دید که در تابوتی دراز کشیده است و ازین حیث. حالامی توانم این را اضافه کنم. بهیچوجه درد یا غمی نیز احساس نکرد. این رؤیا را در صحایف پیشین تجزیه و تحلیل کردیم و متوجه علت قضیه شدیم و دانستیم که رؤیا آرزوی نایم را دایر باینکه باردیگر مرد محبوبش را ببیند، در لباس

مبدل ، بشحق رسانده است و عاطفه او نیز مربوط به این آرزو بوده است نه بآن صحنه‌ای که در رؤیا دیده و در حکم لباس مبدل اصل موضوع بوده است . بنا برین موردی نداشت که احساس درد یا غمی بکند .

در بعضی از رؤیاها حالت عاطفی ، در عین حال روایتش را با محتوی تجسمی جدید که در واقع مطلوب محتوی اصلی است ، حفظ میکند اما در سایر موارد انحلال عقده ، دامنۀ داتر میشود . عاطفه بکلی از تصویر اصلی خود جدا میشود و بنقطه دیگر رؤیا منتقل میگردد و به سیاق جدیدی درمیآید . آنوقت همان پیش خواهد آمد که ما پیشتر و قتیکه موضوع دور حکم را در رؤیا بررسی میکردیم ، دیدیم . و قتیکه در میانۀ افکار رؤیا يك نتیجه مهم وجود دارد ، رؤیا هم يك چنین نتیجه‌ای را در بر خواهد داشت اما نتیجه موجود در رؤیا ممکن است جا بجا شود و متضمن عناصری کاملاً مخالف با اصل خود گردد . این جا بجا شدن غالباً بر اساس اصل تضاد انجام میگیرد .

و اکنون این کیفیت را با بیان مثال زیر که کاملاً آنرا تجزیه و تحلیل کرده‌ام ، روشن خواهم کرد .

۳- قصریست در کنار دریا . اندکی بعد دیگر مستقیماً کنار دریا نیست بلکه نزدیک کانال باریکیست که بدریا منتهی میشود . حاکم اینجا اسمش پاست . با او در اطافی بزرگ هستیم که دارای سه پنجره است و در برابر آنها برآمدگی های يك دیوار مثل کنگره های يك برج بچشم می آید . بنحوی نامشخص و شاید بعنوان افسر داوطلب دریایی ، به قشون اشغالی تعلق داشته و از ورود کشتی های جنگی دشمن هراس داشتیم چونکه در حال جنگ بودیم . آقای پ قصد حرکت داشت دستور هایی درباره اقدامات بعد از شروع حمله بمن داد . زن بیمارش با بچه ها در قصر خطرناك بسر می بردند . بمحض شروع بمباران می بایستی قصر را تخلیه کنیم . او بزحمت نفس میکشید و داشت حرکت میکرد که جلوی او را گرفته گفتیم در صورت لزوم چگونه میشود اخبار را بشما اطلاع داد . باز جوابی بمن داد و بیدرنك افتاد و مرد . بی گمان بیهوده باسئوالات خود او را خسته کردم . پس از مرگش که بهیچوجه در من اثر نکرد از خود پرسیدم آیا زنش در قصر باقی خواهد ماند ؛ آیا باید خبر مرگش را به مقامات بالاتر بدهم و آیا چون بعد از او تفر اول هستیم باید فرماندهی قصر را به عهده بگیرم ؟ اینك خود را در برابر پنجره دیدم که دارم رژه کشتی ها را تماشا میکنم . اینها کشتی های تجارتي هستند که با سرعت بسیار زیادی پیشروی میکنند ، عده ای دارای چند دودکش هستند و عده ای نیز دارای يك قسم بام شکم دار میباشند (مثل ساختمانهای ایستگاهی که در رؤیای - مقدمه دیده بودم و آنرا در اینجا نقل نمی کنم) . آنوقت دیدم که برادرم کنار من ایستاده است و هر دو تکران کانال هستیم . از کشتی ای که میگذشت بوحشت افتادیم و فریاد کردیم : « آنهاش! کشتی جنگی که دارد میآید » . اما متوجه شدیم که فقط همان کشتیهایی که میشناختم ، باز میگذشتند و اینك کشتی کوچکی می آمد که بطرز مضحکی بریده شده بود و

درست در وسط پهنای خود تمام میشد، در عرشه این کشتی چیزهای عجیبی دیده میشد که به نقاره یا جعبه شبیه بودند. هر دو نفر فریاد کشیدیم: «این کشتی ناهار است!» (فروهشتو کشف).

حرکت سریع کشتی‌ها و رنگ سرمه‌ای دریا و دود سیاه دودکش‌ها: همه اینها تأثیری هيجان آمیز و غم انگیز در آدمیزاد دارد:

اما کنی که درین رؤیا تجلی کرده مربوط می‌شود به خاطرات پاره‌ای از مسافرت‌هایم در سواحل ادرياتيک (میرامار، دویینو، ونیز، اکیلیا). هنوز یکی از مسافرت‌های کوتاه‌اما بسیار جالب خود را با برادرم در ناحیه اکیلیا بهنگام عید پاک یمنی چند هفته پیش از وقوع رؤیا بخوبی بیاد داشتم. جنگ دریایی میان آمریکا و اسپانیا و نگرانی‌هایی که ازین حیث بسبب اقوامی که در آمریکازندگی می‌کردند. در من پدید آمده بود، نیز درین رؤیا اثری گذاشته است حالات عاطفی دو دفعه درین رؤیا تجلی کرده است، دفعه اول. عاطفه‌ای که انتظارش میرفت، دست نداد: بوضوح گفته شده است که مرگه حاکم بهیچوجه درمن اثر نگذاشت، دفعه دوم، وقتی که تصور می‌کنم يك کشتی جنگی می‌آید: بوحشت افتادم و درعین خواب همه جزئیات احساس‌های آنرا احساس کردم. درین رؤیا که بخوبی ساخته و پرداخته شده است عواطف بنحوی جلوه کرده که ظاهراً هیچگونه تناقضی در آن بچشم نمی‌آید. اتفاقاً، دلیلی وجود ندارد که از مرگه حاکم بوحشت بیفتم و این نیز کاملاً طبیعی است که بعنوان فرمانده قصر از دیدن کشتی جنگی دشمن بیمناک شوم. باری تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که م. پ فقط جانشین من می‌شود (در رؤیا من جانشین او شده بودم) و حاکمی که ناگهان مرد درواقع من بودم. هدف افکار رؤیا، آینده‌خاندان من پس از مرگ نا بهنگام بود و بهیچوجه واجد اندیشه خلیجان انگیز دیگری نبود، وحشتی که در رؤیا به مشاهده کشتی جنگی مربوط شده است، باید از آن جدا شده به این پیوسته باشد. بعکس، تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که آن رشته از افکار رؤیا که کشتی جنگی از آن ناشی شده، سرشار از خاطرات مطلوب و خوشایند بوده است. سال پیش در ونیز بود. روز باشکوهی بود. ماجلوی پنجره اطاق خود که بساحل سکلادون باز میشد، ایستاده به مرداب نیلکونی که آنروز بیش از اندازه خروشان بود، نگاه می‌کردیم. عده‌ای منتظر کشتی‌های انگلیسی بودند که قرار بود رسماً از آنها استقبال کنند. ناگهان زنم فریاد کشید و با خوشحالی کودکانه‌ای گفت: «آنهاش! کشتی جنگی انگلیسی» و حال آنکه در رؤیا از همین کلمات نشاط انگیز بوحشت افتاده بودم (در اینجا نیز می‌شود متوجه این نکته بود که حرف‌هایی که در رؤیا زده می‌شود همواره از حرف‌های هنگام بیداری ناشی می‌شود) بزودی خواهیم دید که کامه «انگلیسی» هنگام بیداری نیز در رؤیا به‌درنرفته است. خوشحالی مزبور نیز از افکار رؤیا به‌محتوی نا پیدای رؤیا منتقل شد و بوحشت تغییر هیئت داد. خود این تغییر و تبدیل مبین قسمتی از محتوی نا پیدای رؤیا است و من در اینجا فقط بدان اشاره می‌کنم. آنچه را که ازین مثال بوضوح می‌توان دریافت اینست که رؤیا بسادگی هر چه تمامتری عواطف را از حادثات مربوط بدان جد می‌کند و بدلتخواه خود آنرا به نقطه دیگر محتوی خود منتقل می‌سازد.

اکنون «کشتی ناهار» (فروهشتو کشف) را بدقت بررسی کنیم. تجلی آن باعث شد

تاوخمی که رویه مرفته پذیرفتنی بود ، یکباره بنحو نامقول و نامربوطی پایان پذیرد . وقتی که کشتی مزبور در بادقت و ادسی می کنم ، بنهنم می رسد ، آنچنانکه آنرا در رؤیای دیدم ، (سیاه بود و در عرض ترین نقطه اش تمام میشد) به شئی ای ، شبیه است که در موزه های شهرهای اتر و سبب شکفتنی ماشده بود و آن ساغری مستطیل شکل گلین سیاه رنگی بود که دودسته داشت و روی آن اشیایی از نوع قهوه خوری یا فنجان چایی یافته می شد . و این همه اندکی به ظرو ف مخصوص چاشت (در زبان آلمانی به ناهار کوچک تعبیر می شود ، م.) این عصر شبیه بود . اما بما گفتند که جای توالت زنانه است با جعبه های مخصوص پودر و کرم . ما بشوخی گفتیم بد نیست این را به خانم خانه هدیه کنیم . بنا برین شئی ای را که در رؤیای دیدیم ، بمعنای توالت سیاه یا عزا است و اشاره ای مستقیم به مرگ می باشد و از طرف دیگر یاد آور قایقی (۱) است از نوع قایقهایی که در اعصار پیش از تاریخ ، اجساد را روی آن می گذاشتند تا در دریا آنها را دفن کنند . باز گشت کشتی هادر رؤیا با این مضمون مربوط می شود: «پرمرد با کشتی نجات یافته ، خاموش به بندریاز می گردد» این باز گشت بعد از کشتی شکستگی است . «کشتی ناهار» اتفاقاً مثل اینست که از پنهان شکسته شده است . اما چرا اسم کشتی ، «ناهار» شده است؟ اینجاست که کلمه «انگیسی» مداخله خواهد کرد . فرو هشتوك = چاشت = ناهار کوچک = بر کناست یا فاستنیر شر (ناشنا - شکن) کلمه شکستن ، به کشتی شکستگی و کلمه ناشتا به توالت سیاه بر می گردد .

اما در مورد «کشتی ناهار» ، نام آن فقط مخلوق رؤیا است و نه خود کشتی که در واقع وجود داشته است و یاد آور یکی از خوشترین ساعات سفر اخیر منست . چون به اغذیه اکیلیا اعتمادی نداشتیم ، مقداری گوشت و باخود برده بودیم و در اکیلیا يك بطر شراب ناب مال ایستری خریده بودیم و هنگامی که قایق کوچک آهسته از راه کانال دول می و مراد بهای برهوت ، بطرف گرادو پیش می رفت با خوشحالی تمام ناهار خود را روی مرشه کشتی که تنها مسافر آن بودیم ، خوردیم . هیچ وقت ناهادی بآن خوشمزگی نخورده بودیم . پس در واقع «کشتی ناهار» بود و رؤیا درست در ورای این خاطره خوش ، اسارات حزن انگیز خود را به يك آینده شوم و ناشناخته پنهان کرده است .

جدا شدن عواطف از تما ویر خود موجب یکی از شکفت انگیز ترین تغییر شکل های آنست اما مهم ترین ویاتنها تغییر شکل آن نیست . هنگامی که حالات عاطفی افکار رؤیا را با عواطف خود رؤیا برابر می نهیم ، متوجه این نکته می شویم که حالت عاطفی موجود در رؤیا را ، در افکار رؤیا هم می توان باز یافت اما عکس آن همیشه صادق نیست : رؤیا عموماً از لحاظ احتوای حالات عاطفی از عناصر روانی موجود خود ، فقیر تر است و قنیه افکار رؤیا را پیدامی کنیم ، غالباً تمایلات بسیار مشخص و ضد و نقیضی در آن می بینیم و اگر بر رؤیا باز گردیم می بینیم چیزی رنگ و رویی است و فاقد هر نوع عاطفه قوی . تدارك رؤیا نه همان محتوای را تخفیف می کند بلکه سطح عاطفی را پایین می آورد و غالباً آنرا بسرحدی متفاوتی میرساند . می توانم بگویم که تدارك رؤیا به تخفیف حالات عاطفی منجر می شود ، چنانکه در رؤیائی مربوط به مونوگرافی گباهی دیدیم . چیزی که در فکرم بدان مربوط می شود ، در حقیقت یک قسم خطا به تدافعی هیجان انگیز است . بفتح آزادی من که بعیل خود رفتار کنم و آنچنانکه دلم می خواهد زندگی کنم . اما رؤیای مزبور که از آن

بوجود آمده، عوض هیجان، حاوی بی تفاوتی و بی علاقه‌گی است: یک مونوگرافی نوشتن که جلوی منست و صفحات با سیمای رنگین و گیاهان خشک شده، بکلیه نسخ آن ملحق شده است. در واقع صلح بعد از جنگ است.

اما همیشه این طور نیست و رؤیا گاهی ممکن است واجد تظاهرات عاطفی بسیار شدیدی باشد. ولیکن فعلا بهین بسنده کنیم که بسیاری از رؤیاها بی تفاوت جلوه میکنند و حال آنکه افکار موجود آن هیجان انگیز و عاطفه آمیز است.

در اینجا نیازی باین نیست که تخفیف حالات عاطفی را در رؤیا از لحاظ نظری کاملاً توجیه کنیم. بلکه پیش ازین کار باید به بررسی دقیق نظریه مربوط به عواطف و چگونگی سرکوفتنی امیال و آرزوها پرداخت. در اینجا فقط به تشریح دو نکته می پردازم. بدایلی که مجبور به توضیح آن درین مقام نیستم به اینجا رسیدم که جریان حالت عاطفی را بمثابة یک جریان گریزان از مرکز که متمایل بداخل بدن است، پیش خود تصور کنم درست مثل فعالیت اعصاب حرکتی و ترشحی و همانطوریکه تحریکات حرکتی متمایل به دنیای خارج بهنگام خواب قطع میشود، میتوان پذیرفت که جریان گریزان از مرکز حالات عاطفی که از فکر ناخشیارانه منبث میشود، بهنگام خواب مشکل نمیکرد. واکنش‌های عاطفی که بهنگام تشکیل و تکوین رؤیا رخ میدهند، در این فرضیه بعنوان واکنش‌های فی‌نفسه ضعیف، تلقی خواهند شد و در نتیجه آن دسته هم که تا وقوع رؤیا، می‌مانند و در آن تجلی میکنند البته دیگر حدت یا شدتی نخواهند داشت.

مطابق این استدلال، «تخفیف حالات عاطفی» نتیجه تدارک رؤیا نیست، بلکه معلول خواست. این شیوه برداشت مطلب پذیرفتنی است اما همه چیز را روشن نمیکند بلکه باید بخاطر بیادیریم که رؤیاها ای اندکی پیچیده، همچنانکه پیشتر دیدیم، محصول سازش بین قوای متخاصم روانی است. از طرفی افکاری که میل را تشکیل میدهند باید بر ضد سانسور مبارزه کنند و از طرف دیگر همچنانکه در موارد متعدد دیده‌ایم، حتی در عالم ناخشیاری هر فکری به متضاد خود مربوطست. چون‌همه این افکار ممکن است موجود عواطفی باشد، شاید بتوان بدون آنکه برایم خطا برویم، این حالت «تخفیف عواطف» را از نتایج کشمکش بین افکار متضاد و معلول سانسور در برابر تمایلاتی که توسط آن سرکوبی میشود، بحساب آورد.

باین حساب دومین نتیجه سانسور ایجاد وقفه در تظاهرات عواطفی میباشد و نخستین نتیجه آن نیز جابجا شدن عناصر رؤیا بوده است.

اینک مثالی می‌آورم که بی تفاوتی عاطفی در آن معلول تضاد و تقابل بین افکار رؤیا است و از هم اکنون از وضع مخصوص و تا اندازه‌ای زنده محتوی آن معذرت می‌خواهم.

۴ - تپه‌ای دیدم که روی آن مستراح‌ی در هوای آزاد قرار داشت و نیمکتی دیدم بسیار دراز که در منتهای آن سوراخ بزرگی دیده میشد. لبه این سوراخ باتکه‌های کم و بیش بزرگ و کم و بیش تازه کثافت کاملاً پوشیده شده بود. پشت سر نیمکت قلمستانی واقع بود. من روی نیمکت قضای حاجت کردم؛ سنده درازی هم جا را پاک کرد و آن کثافات با سانی‌کنده شده و بدون سوراخ فرو افتاد. دست آخر، مثل این بود که باز چیزی مانده بوده است.

چرا بهنگام این رؤیا احساس تنفر نکردم؟ مسأله اینست. چنانکه از تجزیه و تحلیل

بر میا میسر برای این احساس تنفر نکردم که مطبوعترین و راحتی بخش ترین افکار در آن با هم قرین بوده است. هنگام تجزیه و تحلیل پیدرنگ بفکر طویله های اوژ یاس که هر گول آنها را پاک کرد ، اقدام . این هر گول در رؤیا خود من هستم ، تپه و قلمستان در ناحیه اوسه هست ، آنجایی که فعلا بچه های من در آن ساکنند . چون بریشه های زمان کودکی امراض عصبی پی بردم ، بچه های خود را از بیماری حفظ کردم . نیمکت (البته بدون آن سوراخ) درست همان مبلی است که یکی از بیماران حق شناسم بمن هدیه کرده و این مرا بفکر توجهی انداخت که بیمار انا بمن دارند . حتی موضوع مدفوع انسانی نیز ممکن است توجیهی نیرو بخش داشته باشد . این اتفاقاً مرا بیاد ایتالیا می اندازد زیرا مستراحها در شهر ستانهای کوچک آن نیز همین وضع را دارند . آن سنده ای که همه چیز را پاک میکند بدون هیچ تردید از جنون عظمت طلبی سرچشمه میگیرد . گولیور (۱) نزد لیلی پوسین ها - کوتاه قدان - به همین ترتیب حریق مدهشی را خاموش میکند و یاکار گاتوا (۲) از فراز برج های کلیسای تتردام ، از پارسی ها انتقام میکشد . من درست پیش ازینکه بروم بخوابم و این خواب را ببینم کتاب را بله را که گرانیه چاپ کرده است ، ورق زده بودم . نکته جالب دیگری که ثابت میکند آن مرد قوی رؤیا ، آن مرد برتر ، من هستم اینست که مهتابی تتردام جایی بود که من در پارسی آنها پیش از جای دیگر دوست داشتم . همه بعد از ظهر های بیکاری خود را معمولاً انجام میدادند : میان ناودانها و نتوش طاق . این موضوع که تمام کثافات بان زودی فرو ریختند در حقیقت اشاره ایست به این سر لوحه که روزی آنها بالای فصل مخصوص مداوای هیستری کتابم خواهم گذاشت . : «فوتی کرد و آنها ، تارومار شدند .»

و اینک حادثه ای که علت این رؤیا واقع شده است : بعد از ظهر تابستانی بسیار گرمی بود . هنگام شب نیز درس های خود را درباره روابط موجود بین هیستری و انحرافات داده بودم اما همه آنچه را که گفته بودم بسختی دلم را زده و بنظر می آید از سر آمده بود .

خسته بودم و کوچکترین لذتی از کار دشواری نمیبرد و از پس در کثافتکارهای انسانی غوطه ور شده بودم که دیگر بسته آمده بودم و دلم میخواست نزد بچه هایم باشم یا آنکه باز بتماشای دیباچیه های ایتالیا بروم . با این حالت فکری ، از آمفی تاتر بیرون آمدم و به میکده ای رفتم تا فنجانی قهوه در هوای آزاد بنوشم زیرا دیگر میلی بشام نداشتم . اما یکی از مستمعین من همراه آمد . هنگامی که داشتم قهوه و شیرینی میخوردم از من اجازه خواست تا کنارم بنشیند . شروع کرد به تمجید کردن از من : چیزها از من یاد گرفته بود و اکنون دیگر جهان را با چشم دیگری مینگریست و من طویله های اوژ یاس (۳) علم امراض عصبی را از تمام اشتباهات و خرافات پاک کرده برد ، خلاصه مرد بزرگی بودم . این سرود مدح آمیز با خلق و خوی آن موقع من جور در نیامد و توانستم جلوی انزجار مرا بگیرم و برای اینکه از دست مزاحم نجات پیدا کنم ، زود بخانه برگشتم .

پیش از خواب باز کتاب را بله را ورق زدم و داستان کوتاهی از ژ.ف. میر ، بنام «رنج های

(۱) قهرمان کتاب سویت که به کشور کوتاه قدان سفر کرده بود .

(۲) قهرمان کتاب را بله ، نویسنده فرانسویست . م .

(۳) اوژ یاس پادشاه افسانه ایست که طویله های او به کثافت معروفست . م .

يك پسر بچه را خواندم.

اینها بود عناصری که رؤیای مزبور را بوجود آورده است. داستان میر، خاطرات دوران کودکی را بآن افزود. (مراجعه کنید به رؤیای کنت تن، به آخرین صحنه آن) حالت خستگی و انزجاری که روز پیش از وقوع رؤیا گریبانگیر من شده بود، در رؤیا تجلی کرده و تمام محتوی آنرا فراهم آورده است اما هنگام شب احساس کاملاً مقضادی در من بیدار شد که بشدت و حتی بیش از حد انتظار مؤید شخصیت بود. این احساس آن احساس را منهدم کرد. پس محتوی رؤیا میبایستی بنحوی تشکیل میشد که عناصر واحدی از آن در عین حال هم احساس بیحاصلی وجود را میرساند و هم احساس جنون عظمت طلبی و خودخواهی مرا. نتیجه این مصالحه، محتوی مبهم و چندپهلوی رؤیاست و بی تفاوتی عاطفی آن نیز محصول وقته متقابل تضادهاست.

مطابق نظریه تحقی آرزو یامیل، اگر احساس تنفر یا اندیشه‌های مربوط به عظمت طلبی که معمولاً هنگام احساس کوچکی، بلذت مجسم میشود، تلاقی نکرده بود، رؤیایی اصلاً بوجود نمی‌آمد زیرا رؤیا اتفاقاً نمیخواهد احساس غمباری را جلوه بدهد بلکه احساسات دردناک و غمبارتها زمانی میتوانند در آن رخنه بکنند که بجامه تحقی آرزو یامیلی در پیاندا احساسات بجای آنکه خنثی بشوند و با آنچنانکه هستند، باقی بمانند، ممکن است در طی تدارک رؤیا به متضاد خود مبدل شوند. چنانکه سابقاً متذکر شدیم یکی از قواعد تعبیر رؤیا این بود که عناصر رؤیا گاهی ممکن است معانی خود را بدهند و زمانی عکس و متضاد معانی خود را. هیچگاه از پیش نمیتوان دریافت که این یکی را باید پذیرفت یا آن یکی را فقط بتجزیه و تحلیل میتوان بدان پی برد. ظاهراً عوام نیز پیوسته باین نکته برخورد دارند. کلیدهای رؤیا بکرات اصل تضاد را بکار می‌برند. چنین دگرگونی و معکوس شدن در سایه همبستگی بسیار فشرده‌ای که بین مفاهیم متضاده وجود دارد، ممکن میگردد. این تغییر شکل نیز مثل اشکال دیگر جابجا شدن عناصر رؤیا، اقدامیست بر ضد سانسور اما غالباً نیز نتیجه تحقی يك آرزو است که در اصل يك چیز مطبوع را جانشین متضاد خود میکند. حالات عاطفی نیز مانند تجسمات ممکن است بصورت متضاد خود در رؤیا جلوه کنند. احتمال می‌رود که این واژگونی حالات عاطفی در اکثر موارد نتیجه عمل سانسور باشد. از تخفیف و واژگونی اتفاقاً در زندگانی اجتماعی خود نیز برای کتمان احساساتمان استفاده میکنیم و مادر صحایف پیشین دیدیم که چه وجوه تشابه عمیقی میان زندگانی اجتماعی و سانسور وجود دارد و قتیکه با کسی حرف می‌زنم که احساسات خصمانه‌ای نسبت باو در خود احساس میکنم ولی در عین حال باید ملاحظه‌اش را بکنم، لذا مخصوصاً باید احساسات را از نظر مجاز طبع مکتوم بدارم. این موضوع از تخفیفی که ممکن است گاهی در بیان افکارم آنرا رعایت کنم، مهمتر است. اگر محترمانه با او صحبت کنم و آنرا با حرکتی تحقیر آمیز یا کینه توزانه توأم کنم نتیجه‌ای که بدست میاید همان نتیجه‌ایست که اگر سر یحاً او را تحقیر میکردم، عاید میشد. بنابراین سانسور وادارم میکند قبل از همه جلوه تجلی احساساتم را بگیرم و اگر در کار کتمان استاد باشم، احساساتم را جلوه میدهم: عوض خشم گرفتن میخندم و هنگام از پا در آوردن حریف، مهربانی نشان میدهم.

سابقاً مثال بسیار خوبی درباره واژگون شدن عواطف بر اثر مداخله سانسور در رؤیا آوردیم. در رؤیای «دیش عمو» نسبت بدوستم آقای ر. محبت زیادی در دل احساس میکردم

و حال آنکه و برای اینکه در افکار رؤیا او را احمق و زبان نفهم بشمار آورده بودم . همین مثال در مورد ممکوس شدن حالات عاطفی نخستین نشانه‌ای بود از وجود يك سازمان تفتیش در رؤیا . البته در اینجا نباید بطور تصور کرد که رؤیا کاملاً يك حالت عاطفی ممکوس ایجاد میکند بلکه آنرا معمولاً ساخته و پرداخته میتوان در میانه افکار رؤیا پیدا کرد منتهی ایجاد روانی و اکتشهای دفاعی مایدان افزوده میشود و بر شدت آن می افزاید . حالت عاطفی پس از آنکه بدینقسم تقویت شد وارد محتوی پیدای رؤیا میگردد . در رؤیای عمو که بدان اشاره کردم ، حالت عاطفی مخالف یعنی محبت ، محتملاً از منبعی مربوط بدوران کودکی سرچشمه میگردد (چنانکه از بقیه رؤیا مستفاد می شود) زیرا روابط بین عمو و برادرزاده ، به سبب خاطرات دوران کودکی ، در من پایه و اساس همه محبت‌ها و کینه‌هاست .

فر نچی مثال بسیار خوب دیگری از همین موضوع ممکوس شدن حالات عاطفی (۱) آورده است : مردی نسبتاً سالدار بهنگام شب بدست زنتی که از خنده پرسروصدای او در حال خواب پریشان شده بود ، بیدار شد و اندکی بعد حکایت کرد که این رؤیا را دیده بوده است : « در تخت خوابم دراز کشیده بودم ، کسی را که می شناختم وارد شد . خواستم چراغ را روشن کنم . اما موفق نشدم ، باز کوشیدم ، توفیق دست نداد در اینجا زخم از تخت خوابش پایین جست تا بمن کمک کند ، او هم موفق نشد اما چون خود را تخت در برابر يك مرد دید ؛ موضوع را دنبال نکرد و دوباره رفت دراز کشید این جریان آنچنان خنده آور بود که نتوانستم از خنده دیوانه وار خودداری کنم زخم گفت : چرا میخندی ؟ و من همچنان بخنده ادامه دادم تا آنکه بیدار شدم . » - روز بعد مردك خسته شده و سرش درد گرفته بود . - خودش گفت : « برای اینست که زیاد خندیدم » .

در تجزیه و تحلیل معلوم شد که رؤیا چندان هم خنده دار نبوده است . آن شخص آشنا که وارد شده بود در افکار ناپیدای رؤیا ، تصویر مرك بود ، تصویر « نا آشنای کبیر » که روز پیش بفکر نايم رسیده بوده است چه این مرد سالخورده به بیماری تصلب شرایین گرفتار بود و آنروز نیز دلایلی داشت که وی به یاد مرك بیفتد و آن خنده ریشه آمیز در واقع جانشین گریه‌ها و هق هق‌هایی شده بود که معمولاً تصویر مرك در آدمیزاد سبب میشود و آن دوشنایی نیز همانا زندگی بود که بیمار را دیگر قادر نبود آنرا روشن بکند . این فکر غمبار ممکن است به وسواس آمیزی اخیر و بی حاصل او مربوط باشد که در طی آن کمک زنتی که در لباس خانه بود ، مؤثر واقع نشد و مردك تصور کرد دارد براه انحراف میرود . بنا برین اندیشه غمبار من و مرك در جریان رؤیا بديك صحنه خنده آور و هق هق‌ها به خنده‌ها مبدل گردید .

دسته‌ای رؤیاها را بحق می‌توان « دریا کار » خواند این رؤیاها آزمایش دشواری را بر نظریه تحقق آرزو تحصیل می کنند . توجه من زمانی متوجه این دسته از رؤیاها شد که خانم هیلفر دینك در جامه روانكاوان وین درباره رؤیای زیر که روز سمر آنرا نقل کرده است ، بیحث پرداخت .

روز سمر در داستانی بنام « بیگانه شده » (در مجله وطن جنگلی جلد دوم) .

چنین مینویسد: «معمولا خیلی خوب می‌خواهم اما شبهای متمادی رؤیایی خواب‌ها را مختل ساخته‌است: در جوار زندگانی محقرانه دانشجویی و نویسندگی خود، مثل يك خیاط زندگانی می‌کردم و این نوع زندگی مانند شبی بامن بود و نمی‌توانستم خود را از دست آن‌ها سازم. این ماجرا سال‌ها طول کشید.

«اینطور نیست که هر روز بگذشتام فکر کنم و یا از آن تصویر روشنی داشته باشم. پسر بچه‌ای که خواهان تسلط بر دیانت می‌خواهد با آسمان بالا رود و از جلد یک نفر بازاری درآمده‌است، کار دیگری در پیش دارد و وقت آنرا ندارد که بر رؤیاهای دوشینش بیندیشد. اما اندکی بعد، زمانی که خو کردم بهمه چیز بیندیشم - بدلیل آنکه دو باره بازاری شده بودم؟ - از خود پرسیدم همیشه در رؤیاهای خود را كمك خیاطی می‌بینم و چگونه است که بی نهایت نزد اربابم کار می‌کنم بدون آنکه مزدی بگیرم. کنارش می‌نشستم و اطوم می‌کردم و می‌دوختم اما بخوبی می‌دانستم که آنجا دیگر جای من نیست و من يك فرد شهری هستم و باید بکارهای دیگر پردازم، اما همیشه تعطیلی داشتم و دردهات بودم و آنجا بودم و به اربابم كمك می‌کردم این مرا ناراحت می‌کرد. ازینکه وقتم را که می‌توانستم برای کار مفیدتر و بهتری صرف کنم در آنجا بهدر می‌دادم، متأسف بودم. غالباً وقتی که کارها بروقف مرادش نبود، می‌بایستی سرزنش‌های ارباب را تحمل می‌کردم، اما از مزد خبری نبود. غالباً با پشت خمیده در کارگاه تاريك، تصمیم به ترك كار می‌گرفتم تا خود را آزاد کنم. یکدفعه حتی بزبان آمدم اما استاد بدان بدان توجهی نکرده و لحظه‌ای بعد همچنان کنارش نشسته بودم و می‌دوختم...»

«پس از این ساعت‌های دشوار، از بیداری جقدر خوشحال می‌شدم! تصمیم گرفتم اگر بازاین رؤیای مزاحم بگرامم بیاید، سرعت آنرا از خود رانده فریاد کنم: يك شوخی زشتی است، من روی تخت خواب هستم و می‌خواهم براحته بخوابم: ... اما باز شب بعد خود را در کارگاه می‌دیدم.

«این ماجرای باهمان نظم و ترتیب زحمت‌افزای خود سالیان دراز ادامه داشت. تا آنکه روزی، موقعیکه من و استادم نزد الپهوفر کار می‌کردیم (این شخص همان مرد روستایی بود که بشار کردی نزدش کار کرده بودم) اربابم مخصوصاً از کارم اظهار نارضایی کرد و گفت: «می‌خواهم بدانم حواست کجاست! و با حالتی گرفته بمن نگرست. فکر کردم عاقلانه‌ترین کارها اینست که بلند بشوم و به اربابم بفهمانم که فقط فقط برای خدمت‌نمایی و ارادت پیش او هستم و بعد نیز راه‌ها را پیش بکشم و بروم. اما اینکار را نکردم. و اعتراضی هم نکردم و قتیکه دست یکی از شاگردان را گرفت و بمن دستور داد روی نیمکت جایی برایش باز کنم. من هم بگوشه‌ای رفتم و شروع کردم بدوختن. همان روز شاگرد تازه‌ای استخدام شده بود، آدم خشك مقدسی بود: همان بوم بود که ۱۹ سال پیش، نزد ما کار کرده بود و در حین عبور از راه قهوه‌خانه، در دروخانه افتاده بود. و قتیکه خواست بنشیند، دیگر جا نبود. من نگاهی استفهام‌آمیز به ارباب انداختم او بمن گفت: «تو هیچگونه مهارتی در کار خیاطی نداری. میتوانی بروی، هر شخصی دیگر آزادی.» و هشتم آنچنان بود که بیدارم کرد.

«تازه داشت روز میشد و نخستین اشته خورشید با طاقم تابیده بود. اشیای هنری چندی دور و برم را احاطه کرده بود و هو هر جا دیدان و دانته بزرگ و شکسپیر بینظر و سوتله

نامدار همه و همه این مردان نامور و فنا ناپذیر در کتابخانه منتظم بودند. در اطاق مجاور آوای زیر و روشن بجه‌ها که بیدار می‌شدند و بامادرشان بازی می‌کردند. طنین انداخته بود. بنظر آمد که آن زندگی شیرین و غزل‌آمیز، آن زندگی آرام و سرشار از زیبایی و لطف و غرق در نور و روشنایی را که در طی آن غالباً وبسی ژرف، سادت انسانی و نشاط روحانی مطلوب را احساس کرده بودم، باز یافته‌ام؛ با این وجود ازین فکر که چرا بار بام پیشدستی نکردم، بودم؛ بلکه برعکس گذاشته بودم مرا اخراج کند، پریشان بودم.

«و اما نکته قابل دقت: از شبی که اربابم مرخص کرده است، طعم استراحت را می‌چشم و دیگر از روزگار گذشته، زمانی که شاگرد خیاط بودم، خواب نمی‌بینم، روزگار خوشی بود و در سالهای بعدی عمر من نیز سخت مؤثر افتاد.»

درین سلسله از رؤیاهای شاعر که اتفاقاً در سالهای جوانی شاگرد خیاط بود، بسختی میتوان سراغی از تحقق آرزو گرفت. همه شادی متعلق بروز است و رؤیا برعکس شبح روزگار غمباری را همراه خود دارد، روزگاری که بالاخره پشت سر گذاشته شده است. بررسی چند نمونه مشابه دیگر بمن رخصت میدهد تا معنای این نوع رؤیاهارا آشکار سازم. هنگامیکه تازه پزشک شده بودم در انستیتوی شیمی کار می‌کردم بدون آنکه توفیق بزرگی بدست آوردم. بندرت و آنهم با احساس شرمساری به این دوران قیام از زندگی خود فکر می‌کنم. در عوض غالباً برایم اتفاق افتاده است خواب ببینم که در آزمایشگاه شیمی کار می‌کنم و یارهای از چیزها را تجزیه می‌کنم و احساسهایی بمن دست میدهد و غیره. این رؤیاها بهمان نحو موجب اضطراب من میشود که رؤیاهای مربوط به امتحان و هیچگاه چندان واضح نیست. هنگامیکه یکی ازین رؤیاها را تعبیر می‌کردم، سرانجام متوجه کلمه «تجزیه» شده، و در واقع کار مشکل خود را بدست آوردم. از آن پس «تجزیه کن» شدم و اقدام بتجزیه‌هایی می‌کنم. بتجزیه و تحلیل‌های روانی (روانکاوی) که مورد توجه واقع شده است. آنوقت همه چیز را فهمیدم؛ هنگامیکه در طی روز ازین نوع تجزیه و تحلیل‌ها غره میشدم و از توفیقی که نصیب میشد، بخود تبریک می‌گفتم، شبانگام خواب تجزیه و تحلیل‌هایی را میدیدم که در آن موفق نشده بودم و دلیلی برای غره شدن نداشتم، اینها رؤیاهای مربوط به کیفر و گوشمالی است که شخص موفق، در خواب می‌بیند مانند رؤیاهای شاگرد خیاط پیشین ما که الان شاعر معروفی شده است. اما چگونه میشود رؤیا، میان غرور و شخص موفق و افتاد از خود، این یکی را می‌گیرد و محتوی خود را عوض آنکه ز تحقق ممنوع فلان آرزو تدارک ببیند، از اخطاری عاقلانه مہیامی سازد؟ من سابقاً گفته‌ام که پاسخ به این پرسش مشکلاتی در بر دارد، ظاهراً میتوان اینطور استنتاج کرد که: در بطن این رؤیا نخست اندیشه‌هایی از جفا طلبی و غرور وجود داشته است اما حذف و تخفیف شد و محتوی رؤیا از آنچه باقی مانده بوجود آمده است. میتوان این واژگونی را به یکنوع مازوشیسم ذهن منسوب کرد: بمقیده من ضرری ندارد اگر این رؤیاهای کیفر آمیز را از رؤیاهای مربوط به تحقق آرزو ممتاز بشمار آوریم. البته این موضوع بهیچوجه از دایره اشتغال نظریه‌ای که من تا اینجا در باره آن بحث کرده‌ام، نمی‌گردد، بلکه این يك تصنع مربوط به وضع اصطلاحات است که نمی‌گذارد خواننده از تناقض بالادگر گون شود. با بررسی دقیقتر چند نمونه ازین نوع رؤیا باز بموضوع دیگری میتوان رسید. در پیجوبه درهم برهمی یکی از رؤیاهای

نامشخص من درباره آزمایشگاه، سنی پیدا کرده بود که مرا به غبارترین و پدفرجام ترین سال دوران حرفه پزشکیم، بر میگردداند، یعنی بدورانی که هنوز شغلی نداشتم و نمیدانستم چگونه تأمین مایه خواهم کرد، در عین حال ناگهان بذهنم رسیده بود که میتوانستم از میان چندین زن یکی را بهم سری انتخاب کنم! من دوباره جوان شده بودم و همسر من نیز که سالهای دردناک مزبور را با من گذرانده بود، نیز دوباره جوان شده بود. از اینجا میتوان فهمید که محرك و انگیزه این رؤیا، یعنی آن انگیزه ناھشیارانه، همانا میل بچوان شدن در مردیست که دارد پرمیشود، میلی دردناکست اما هیچگاه تسکین نمی یابد البته کشمکش که در طبقات دیگر روانی میان خود خواهی و انتقاد از خود در گرفته بود، محتوی رؤیا را پدید آورد. اما فقط میل بچوانی که ریشه دارتر بوده، این کار را ممکن ساخته است. معمولاً میگوئیم و حالا اوضاع خوبست، روزهای بدی را گذراندیم، اما بهر حال خوب روزگاری بود، آخر جوان بودیم، دست دیگر از رؤیاهای دور و دراز که در میان رؤیاهای خودم بدان برخوردیم، محتوی آنها حاوی آشتی با کسانی است که از مدت ها پیش دیگر جزو دوستان ما نیستند. درین مورد، به تجزیه کشف شده است که محرك رؤیاهمانا عدم توجه به این دوستان سابق و دشمن و بیگانه بحساب آوردن آنهاست. اما در رؤیا وارونه این جریان توصیف میشود.

در بررسی رؤیای شاعران باید همواره باین نکته آگاه بود که ایشان آن قسمتهایی را که بزعم خود زیادی و ثانوی تشخیص کرده بودند، از گزارش خود حذف کرده اند. آنوقت این رؤیاها معنایی مینمایند و حال آنکه اگر گزارش صحیح آنرا در دست داشتیم، می بینیم که اینطور نیست.

اتوار آنک نیز مرا متوجه ساخت که در داستان گریم بنوان خیاط کوچولو جوا نمرود، رؤیایی مشابه رؤیای آدمیزاد موفق هست. مرد خیاط که قهرمان و داماد شاه شده است شبی خواب شغل قدیم خود را در کنار شاهزاده خانم زنش می بیند. شاهزاده بدگمان میشود و عده ای محافظ برای شب بیدار می کنند، محافظان بگفته های خفته گوش فرامیدهند و میخواهند او را توقیف کنند اما خیاط کوچولو با خبر میشود و می تواند رؤیایش را تصحیح کند.

اعمال پیچیده حذف و تفریق و واژگونی که بدان واسطه احساسات و عواطف مربوط به افکار رؤیای بصورت عواطف و احساسات خود در رؤیا درمی آیند با سانی در ترکیبات شسته رفته رؤیاهایی که کاملاً تجزیه و تحلیل میشوند، بچشم می آید. می خواهم باز چند نمونه از گرایشهای عاطفی در رؤیا را در اینجا بررسی کنم.

۵. وظیفه عجیبی را که پروگه پر در آن رؤیای سابق الذکر بمن محول کرده و گفته بود که لکن خاطره خودم را ترکیب کنم با آن هول و هراس مربوط به این عمل جراحی همراه نبود. و این خود از چند نقطه نظر تحقق آرزوست. موضوع ترکیب کردن در واقع اشاره ایست به تجزیه و تحلیل درونی که بیک معنی با انتشار کتاب مربوط به رؤیا انجام میدهم. انتشار این کتاب آنچنان برایم دشوار بود که بیش از یک سال چاپ یادداشتها را بشقوق انداخته بودم و آرزوی فعلی من این است که بر این عاطفه غلبه کنم، بهمین دلیل در رؤیا بهیچوجه هراسی (بزیان آلمانی گراوئن) احساس نکردم. شاید میخواستیم بیک معنای دیگر

از خاکستری شدن موی سر (گراوین) نجات پیدا کنم، موهای خیلی سفید می شود و این موهای خاکستری (گراو) وادارم میکند که پیش ازین بتمویق نیندازم. فکری را که در پایان رویا تجلی کرد پیاد پیادید: بچه های من هستند که این راه دراز را پایان خواهند برد و به هدف خواهند رسید.

در آن دور و بایی که بیان رضایت خاطر به لحظات بعد از بیداری منتقل گردید، انگیزه این رضایت خاطر در مورد اول همان احساس این نکته بود که معنای جمله و من ایضا قبل از خواب دیده بودم، را بزودی خواهم فهمید (موضوع مربوط به تولد بچه های اول من بود) و در مورد دوم همانا عقیدت باین نکته بود که حادثه ای بوقوع خواهد پیوست و حادثه ای که اشارتی از آن خبر داده بوده است، (مشابه همان احساسی که با تولد پس دوم مقارن بوده است.) در اینجا احساسات و عواطف در فکر نهانی رؤیا و در رؤیا یکسان باقی مانده است. اما بندرت اتفاق می افتد که وضع بدین سادگی پیش بیاید. اگر اندکی دقیقتر به این دو تجزیه و تحلیل توجه کنیم مشاهده می کنیم که احساس رضایت خاطر که پاکیزه و سانسور ندارد، واجد مایه از یک منبع دیگر غیر از منبع حقیقی خود است و این احساس دومی مطمئناً اگر پشت احساس اولی پنهان نمیشد و بنحوی خود را پنهان نمی ساخت؛ به یقین با مقاومت روبرو می شد. بدبختانه نمی توانم این نکته را به مدد رؤیای مزبور نشان بدهم اما با نقل مثالی که از قلمر و دیگری بهاریه گرفته ام، این موضوع را قابل فهم می سازم: فرض کنید در کنار من شخصی است که از وفای نثرت دارم بنحوی که حاضرم گزند عارضش شود. عقاید اخلاقی من با این احساس معارضه می کند و من جرأت نمیکم چنین چیزی را آرزو کنم و اگر گزند نامرتبایی باو برسد، جلوی رضایت خاطر خود را می گیرم و عمداً خود را به تأثر و تأسف میزنم. هر فردی خود را در چنین وضعی دیده است. فرض کنید حالا این شخص منفور بسبب خطایی که مرتکب شده بمصیبتی گرفتار آمده که مستحق آن بوده است: درین هنگام می توانم از مجازات بحق او اظهار خوشوختی کنم و آنوقت چیزی درین باره خواهم گفتم که همه کس گفته است و در عین حال شادی من بیشتر از آن دیگرانست و از کینه من با او مایه می گیرد، همان کینه ای که تا آنوقت سانسور جلوش را گرفته بود. همین چیزها را در حیات اجتماعی نیز می توان دید، موقعی که اشخاص منفور یا متملق به اقلیت های نامقبول مرتکب خطایی میشوند، مجازات آنان به سبب کینه توزی پنهانی مجازات کنندگان تشدید میشود. قضات درین موارد ظالم میشوند اما از آن آگاهی ندارند و چقدر احساس رضایت خاطر میکنند وقتی که می بینند از یک تنگنای طولانی درونی (کینه توزی) آزاد شده اند، در چنین مواردی نوع احساس را می توان توجیه کرد اما میزان آنرا نمی توان موجه کرد، مغشای باطنی بیک موضوع می چسبد و از آن دیگری غافل می ماند. درمی باز میشود و همه بدرون می آیند.

همین شیوه می توان جنبه را در اشخاص عصبی توضیح کرد: تحریکات عاطفی در آنها موجد و انکشاف می شود که در اصل قابل توجیه است اما کاملاً بی اندازه است. این عدم تعادل در اینجا از منابع عاطفی ناخود آگاهی سرچشمه میگیرد که آنوقت جلوش سد شده اما این آمادگی را داشت که با حادثه جدید، یک رابطه تداعی برقرار کند. حالت عاطفی مجاز برای این عواطف غیر مجاز و سرکوبی شده، راه لازم را باز میکند. ازین قرار آشکار میشود که میانند و جریان مخالف روانی یعنی سانسور و حالات سرکوبی شده فقط کار شکنی و تخریب متقابل وجود

ندارد بلکه مواردی پیش می آید که همکاری و تقویت متقابل آنها بمناسبت تأثیری که از لحاظ آسیب شناسی دارد قابل مطالعه است. مورد استعمال این مشاهدات مربوط به نیروهای روانی، در رؤیاست. وقتی که در فلان رؤیا به احساس تسکین یا رضایت خاطری برمی خوریم و آنرا در افکار رؤیا بازمی یابیم، فقط این امر برای توضیح آن کافی نیست. بلکه جادارد، عموماً بدنبال منبع دیگری درمیان آن دسته از افکار رؤیا که سانسور آنها را ممنوع کرده است، برویم. حالت عاطفی مزبور که ازین منبع دومی پدید آمده، زیر فشار سانسور، منظره ای مخالف ماهیت اصلی خود، گرفته بود. حضور احساس اول بآن فرصت میدهد تا از زیر بار این فشار شانه خالی و حالت تسکین و رضایت خاطر را تقویت و تشدید کند. بنا بر این ظاهرأ حالات عاطفی رؤیا از چند منبع سرچشمه میگردد و در واقع نماینده افکار مختلف رؤیاست: آن دسته از منابع عاطفی که می توانند عاطفه یا احساس واحدی را فراهم سازند، برای تدارك این عاطفه در جریان تکوین رؤیا، همکاری و همسازی میکنند (۱)

تجزیه و تحلیل مثال خوبی که کلمه نوویکسیت نقطه ثقل آنست، ذهن ما را در باب این روابط پیچیده روشن خواهد کرد. زیرا درین رؤیا تظاهرات عاطفی با کیفیات مختلف در دو نقطه محنوی پیدای رؤیا گرد آمده اند. موقعی که دوست رقیب را با دو کلمه نابود میکنم، احساسات پیچیده ای مرکب از احساسات خصمانه و غمبار که در خود رؤیا به احساسات عجیب تعبیر میشود، بمن دست میدهد. در پایان رؤیا نیز کاملاً خوشحالم و آنچه را که بهنگام بیداری ناممکن و نامعقولست یعنی طرد اشباح یا ارواح مردگان، بصری آرزو و میل، کاملاً ممکن تلقی میکنم.

من هنوز سر کلاف این رؤیا را باز نکردم این سر کلاف اساسی است و ما را تا اعماق تعبیر پیش خواهد برد. از دوست من در برلن (که در رؤیا با حروف ف. ل. باو اشاره کرده ام) خبری رسیده بود که بزودی عمل جراحی خواهد شد و اقوام او که دروین ساکنند از احوالش بمن خبر خواهند داد. نخستین خبرها پس از عمل جراحی، خوب نبود و پریشان شده بودم. دلم میخواست به برلن بروم اما آن هنگام دردهای روماتیسمی داشتم که هر گونه حرکتی را برایم بسیار دشوار کرده بود. فکر رؤیا نشان میدهد که من می ترسیدم دوستم بمیرد و میدانستم که خواهر منحصر بفردش که من او را ندیده بودم، پس از یک بیماری بسیار کوتاهی جوانمرگ شده بود. (در رؤیا، ف. ل. از خواهرش صحبت میکنند و میگویند: در عرض سه ربع ساعت مرده) لابد خیال کرده بوده که مقاومتش کمست و پیش خود مجسم کرده بودم که خبرهای بدتری از او رسیده و بالاخره حرکت کردم اما خیلی دیر رسیدم، چیزی که ممکن بود همیشه باعث پشیمانی من شود (۲). پشیمانی ناشی از تجسم این موضوع که دیر رسیدم، نقطه نقل رؤیا شد و در محسنه ای که استاد محترم بروکس نگاه و حشتناکی بمن انداخته، تجلی کرد. حالا نتیجه این اشتقاق

(۱) من خوشی زاید الوصفی را نیز که از کلمات دو پهلوی رندانه ناشی میشود، بهمین نحو توجیه و تعبیر میکنم.

(۲) این ترکیبات، یعنی نتایج افکار ناخود آگاهانه رؤیا، که موجد نوویوت (زنده نیست) به جای نوویکسیت میشود، «تو دیر رسیدی» دیگر زنده نیست، در متن خود رؤیا هم در صفحات پیش دیده که وضع پیدای رؤیا واجد «نوویوت» (زنده نیست) بود.

را می بینم . رؤیا نمی تواند صحنه را آنچنان که بر من گذشته بوده است ، عیناً تحویل بدهد البته چشمهای آبی برو که را بدیگری وامیگذارد اما نقش وحشتناک را این من هستم که بازی میکنم و بانگهای نابود میسازم ، ازین واژگون شدن جریان ، میای آشکارا بانجام و تحقق میرسد . اضطراب و پریشانی من برای زندگی دوستم و ندامت از نرفتن به آنجا و شرم من (بدون اطلاع بدیدن من بدوین آمد) و عذر موجهی که بدلیل بیماری خود داشتم ، همه و همه پایه های هیجان و عواطفی پیچیده و شدید است که بر همه این گروه از افکار رؤیا مسلط است و به وضوح در ملی خواب احساس شد .

در انگیزه این رؤیا عنصر دیگری هم هست که در من اثری کاملاً مخالف کرده بود ، وقتی که اخبارید روزهای اول پس از عمل جراحی دوستم را بمن میدادند ، بمن سفارش کردند که ازین مقوله با کسی نکویم . ازین اخطار آزرده شدم زیرا حاکی ازین بود که به رازداری من اطمینان ندارند . برآستی میدانستم که این از جانب دوستم نیست ، بلکه از یک میانجی ناشی یایی اندازه مضطرب سر زده است ، اما ازین سرزنش شدت متأثر شدم زیرا کاملاً هم ناردان نبود . چنانکه میدانیم سر کوفتهای بی اساس مؤثر واقع نمیشود و متأثر نمیکند . در گذشته ، در گذشته بسیار دور در کاری که بدوست مورد بحث مربوط نبود ، بلکه بدو دوست دیگر ربطی داشت که البته میخواستند مرا باین عنوان مفتخر سازند ، بیهوده حرفهای یکی را که درباره آن دیگری گفته بود ، بازگو کرده بودم . سرزنشهایی را که باین مناسبت تحمل کردم ، هیچگاه فراموش نکرده ام یکی ازین دو دوست که باین ترتیب میان نشان را بهم زده بودم همان پروفیسور فلایشل بود و آن دیگری نامش ژوزف و در واقع هم نام دوست و رفیق ما . پ . بود که در رؤیا شرحش گذشت .

سرزنش مزبور بسبب عدم راز داری بصورت کلمات « بدون اطلاع » و پرسش ف . ل . که از من پرسید : « چه چیز از او به پ گفته ام . » در رؤیا جلوه کرده است خاطرات مزبور هستند که سرزنشها و سر کوفته های مربوط به دیر آمدن های زمانی را که در آزمایشگاه بروکس کان می کردم ، زنده میکنند ، با گذاشتن ژوزف نامی بجای شخص دوم رؤیا در صحنه اهدام ، نه همان با این صحنه ، سر کوفت بمناسبت دیر آمدن بلکه سرزنش بسبب عدم رازداری و دهن لقی را هم که بطبقات پایین تر ضمیر ناخود آگاه فرو کوفته شده است ، بیان کردم . عمل تراکم و جا بجا شدن و همچنین ملل و موجبات آنرا درین رؤیا بوضوح می توان مشاهده کرد .

رنجش کاملاً سطحی ای را که بوقت گفتن جمله زیر به من ، در خود احساس کرده بودم : رازدار باش و دهن ترا نگاهدار ، بمدد عناصر درونی تر تقویت شد و بشد اشخاصی که در عالم واقع برآیم عزیزند ، جلوه کرد . منبعی که این عناصر را فراهم آورده است ، بر می گردد به دوران بچگی من . چنانکه سابقاً نیز اشاره کرده ام علت دوستی های صمیمانه و خصوصتهای مرا باید در دوران کودکی و در روابطم با خواهر زاده ای که یکسال از من بزرگتر بوده جستجو کرد : آواز من قوی تر بود و خیلی زود یاد گرفتم که چگونه از خود دفاع کنم : ما آنی از هم جدا نمیشدیم و همدیگر را دوست داشتیم اما ، گاهگاهی ، چنانکه برآیم نقل کرده اند ، گفتگو میکردیم و یکدیگر را هتیم می ساختیم . همه دوستانم به یک منی ، تجسد این نخستین چهره هستند

که در گذشته بیستم تارمن آمده بود، (۱) اینان اشباح اوهستند. خواهرزاده‌ام در دوران نو جوانی پرگشت و از آهنگام با هم کارد و پنیر شدیم. دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان همواره اساس حیات عاطفی مرا تشکیل میداد و هیچ‌وقت نمی‌توانستم از آن صرف‌نظر کنم.

زندگی نیز غالباً کمال مطلوب کودکانم را به‌تحقق رساند آنچنان‌که کامل که يك شخص واحد دوست شد و هم‌دشمن، ولیکن البته نه هم‌زمان یا با تناوب مکرر و فراوان چنانکه در در او ان کودکیم سابقه داشته است.

من در اینجا در مقام آن نیستم که بررسی کنم چگونه در چنین موردی فلان حادثه جدید ممکن است بدوران کودکی برگردد و واکنش عاطفی یکی از حوادث آنرا بخود اختصاص بدهد. این بررسی مربوط است به روانشناسی ضمیر ناخشیار و جای بحث در آن، موقی است که به بررسی روانشناسی اختلالات عصبی می‌پردازم. فعلا در مورد تعبیر مورد بحث خود، فرض بکنیم که فلان خاطره زمان کودکی در ذهن احیا شده و یا قوه خیال نمایشی خلق کرده که محتوی آن اینست: این دو بچه بسبب شیئی باهم نزاع میکنند، هرچند که خاطره مزبور و یا خاطره خیالی و دروغین جنس این شیئی را معین کند، ماجس آنرا مشخص نکنیم، یکی میگوید من اول آمده‌ام، دیگری میگوید من اول آمده‌ام (زودتر رسیدن) و در نتیجه این شیئی مال منست. سرانجام کار به‌دو خورد می‌کشد و آنکه قوی است شیئی را تصاحب میکند؛ بنا بر اشارات متن رؤیا، من میتوانم بدانم که من در اشتباهم («خودم متوجه اشتباهم شدم») با این وصف ایندفعه قوی‌تر اقدام و بر میدان نبرد مسلط شدم. بچه مغلوب دوان دوان نزد پدرم که پدر بزرگش بود رفت و به من تهمت زد و من چنانکه پدرم بعدها بمن گفت با این عبارت از خود دفاع کردم: «او را زدم برای اینکه مرا زده بود» بدین ترتیب خاطره مزبور و به تعبیر صحیحتر؛ این خاطره دروغین که بهنگام تعبیر رؤیای مورد بحث، خود را تحمیل کرد - بدون ضمانت دیگر - بمنوان محل تلاقی افکار رؤیا جلوه میکند و مانند حوضچه چشمه که آبها را در خود جمع میکند، عواطف و احساسات مربوط به این افکار را در خود گرد آورد. باین جهت افکار رؤیا بدین ترتیب ادامه یافت: خوشا بحال تو که میدان را خالی کردی چرا می‌خواستی مرا دور کنی؟ من بنو احتیاجی ندارم. دوست دیگر پیدا خواهم کرد که بتوانم با او بازی کنم و غیره. بدین ترتیب بر رؤیا بازمی‌گردیم. عبارت: «تو از اینجا برو نامن جای را بگیرم.» اتفاقاً یادآور نسبت جاه طلب بی وجدانست که در گذشته این نسبت را به دوستم ژوزف که امروز مرده است، داده بودم. پس از من او را بجای من در آزمایشگاه برو که گمارده بودند، اما آنجا ترقی خیلی بطلی بود زیرا هیچکدام از دو نفر دستیار تکان نمی‌خوردند. جوانی بی‌حوصلگی می‌کرد. دوستم میدانست که عمرش کوتاه است بهیچوجه به آنکه راه ترقی را پا و مسدود کرده بود و علاقه‌ای نداشت و روزی نیز بی‌حوصلگی خود را علناً افشاء ساخت. و چون دستیار مورد بحث بسختی بیمار بود، آرزوی طرد او (مگر اینکه ترقی میکرد) معنای زنده‌ای ممکن بود داشته باشد. چند سال پیش، چنانکه طبیعی است، این میل به تصاحب يك مقام آزاد را خیلی شدیدتر احساس کرده بودم. هر جا که سلسله مراتبی یا ترقی و ترفیعی

وجود دارد، راه برای امیال و آرزوهای کتمان پذیر باز خواهد بود، چنانکه شاهزاده‌ها! در کتاب شکسپیر حتی در بستر مرگ پدرش نتوانست از پسر گذراندن و آزمایش کردن تاج پدرش خودداری کند. اما رؤیا چنانکه در خود آنست، ژوزف را تنبیه کرد، نه مرا (۱).

«چون جاه طلب بود، او را کشتم». چون نمیتوانست سیر کند تا آن دیگری جای خود را با او اگذارد، مجبور شد خودش برود. من این افکار را پس از آنکه در مراسم افتتاح بنای مجسمه‌ایکه دانشگاه برای آن یکی برپا می‌کرد، در خود پرورانده بودم يك قسمت از آن رضایت‌خاطری را که بهنگام رؤیا احساس کردم اینطور توجیه و تعبیر میشود: «تنبیه بحق، خوب شد.»

در مراسم تدفین این دوست، جوانی اشاره‌ای کرد که بیجا بنظر رسید، ناطق طوری حرف زده بود که گویی جهان بدون فقید نمیتوانست پا برجا باشد. جوان صمیم دردش با این اغراق تشدید شده، خشم گرفته بود. افکار رؤیا به این خطا به بند شد: «هیچکس برآستی یگانه و جانشین ناپذیر نیست، چه بسا کسان که تاکنون آنها را بقبرستان مشایست کرده‌ام ولی من هنوز زنده‌ام و پس از آنها زنده ماندم و کار خود را حفظ کردم.» چنین فکری، بهنگامی که می‌ترسیدم رفیق مرا از دست بدم و پس از رسیدن به برلن دیگر او را زنده نبینم، مسبب شرح و بسط دیگری شده‌است. باین اندیشه که بار دیگر شاهد مرك کسی میشوم و این من نیستم که مرده‌ام بلکه اوست و من جای خود را چنانکه در آن صحنه خیالی مربوط به بچه‌ها دیده شده حفظ میکنم، لذت بردم. این رضایت خاطر بسبب حفظ جاه و مقامی که ریشه کودگانه دارد، پایه عاطفه رؤیای مزبور را تشکیل میدهد. خوشحالم ازینکه شاهد مرك دیگری میشوم و من این عاطفه یا احساس را با خودخواهی ساده لوحانه‌ای که درین شوخی قدیمی اشخاص متأهل در وین متداول بود. در رؤیا بیان کرده‌ام: «اگر یکی از ما دو نفر بمیرد، من عازم پاریس خواهم شد» آشکار است که من این نیستم که می‌میرم.

کتمان نمی‌توان کرد که برای تعبیر و نقل رؤیاهای شخص خود به‌خوبی قادر باشم. ملاحظه‌ای نیاز داریم و باید باین تن در دهیم که در میان اینهمه طبایع پاک و منزه‌ای که در جهان را می‌کنند، تنها عضو ناپاک و بی‌هنگام جلوه کنیم. در رؤیای مورد بحث، بآسانی قبول میکنم که اشباح با اجازه ما زنده هستند و بمیل می‌توان آنها را طرد کرد. و دوستم ژوزف (یوسف) نیز بهمین شیوه تنبیه شد. اما اشباح مزبور در واقع تجسدهای متوالی همبازی زمان کودکی من هستند. خوشحالم از اینکه همیشه جانشینی برای او معین میکنم و در آن هنگام که نزدیکست کسی را از دست بدم. برای او يك جانشین پیدا میکنم: هیچکس جانشین ناپذیر نیست.

اما اسنور درین رؤیا در چه حالتی؟ چرا بشدت با این افکار که آمیخته به‌خشن‌ترین نوع نیردخواهی است! مخالفت نمیکند و چرا این خوشی ناشایست را به ناخوشی تلخی مبدل نمی‌سازد؟ بنظر من، برای اینست که جریان‌های دیگر فکری که بی‌عیب و نقص است و بهمین اشخاص مربوط

(۱) لابد متوجه شده‌اید که نام ژوزف نقش مهمی در رؤیاهای من ایفا میکند (مراجعه کنید به رؤیای عمو) پشت سر اشخاصی که نامشان ژوزف است، بآسانی و بزرگی میتوانند خود را پنهان کنند زیرا ژوزف (یوسف) در تورات بعنوان خوابگزار و معبر معرفی شده است.

میشود، ایجاد احساس رضایت خاطر میکند و در حقیقت بدین ترتیب جبران عناصری را که از منبع ممنوع مربوط به دوران کودکی سرچشمه میگيرده می کنند. هنگامی که آن مجسمه را افتتاح میکردند، باز با خود گفته بودند: «من عده زیادی از دوستان عزیز خود را از دست دادم، عده ای مردند و عده ای نیز دیگر دوستم نیستند، چقدر لذت بخش است فکر کردن به این موضوع که قلبم خالی نیست و این دوست را پیدا کردم که در معنا ارزش او بسی بیشتر از همه دوستان دیگر من است و من تا آخر عمر او را حفظ خواهم کرد با توجه باین نکته که دیگر درسی نیستم که بتوانم دوستان تازه ای برای خودم دست و پا کنم. می توانم با آرامی رضایت خاطر خود را ازینکه جانشین برای دوستان از دست رفته خود پیدا کرده ام، برؤیا منتقل کنم، اما در وراء این رضایت خاطر، خوشی ناشایستی پنهانست که از یقینای دوران کودکی منست. محبت دوران کودکی من بی گمان منکای دوستی امروز منست. اما کینه کودکانه من نیز جایی برای خود پدید آورده است.»

رؤیای مزبور حاوی يك سلسله اندیشه های دیگریست که آمیخته به رضایت خاطر است. دوستم، اندکی پیش، صاحب دختری شده بوده که مدت ها انتظارش را میکشیده است. من میدانم که مرگ نا بهنگام خواهرش چقدر برایش دردناک بود بنا برین باو نوشتم که محبتی را که به خواهرش داشته است باین دخترک منتقل خواهد ساخت. و این دخترک بالاخره سبب خواهد شد که او سوکش را فراموش کند

بدین منوال سلسله اندیشه های مزبور نیز باز به همان فکر اصلی محتوی ناپیدای رؤیا مربوط میشود که میگوید هیچکس جانشین ناپذیر نیست. نگاه کن اینها اشباح هستند، (اشباح در زبان آلمانی با کلمه مراجعت کننده متشابه است و بیک نحو تلفظ میشود م.) آنچه که از دست رفته است، باز میگردد. اتفاقاً دختر کوچولو ی رفیق هم نام دخترک، رفیق هم بازی زمان کودکی من بود که با من است و خواهر من ترین دوست و مدعی من، میباشد. این تصادف، رشته ارتباط و تداعی میانه عناصر متضاد و متناقض رؤیا را محکمتر میکند. نام «پولین» را با رضایت خاطر شنیدم. همین تلافی بود که در رؤیا بصورت جایجا کردن دو یوسف و حفظ حروف اول نامهای فلاشل و ف.ل نموده شده است. این نکته مرا بفکر شیوه نامگذاری بچه هایم انداخت. نظرم این بود که نام آنها به پیروی از باب روز انتخاب نشود بلکه با الهام از خاطرات عزیزان رفته انتخاب گردد. نام آنها از نام بچه های اشباح گرفته شده است. ازینها گذشته مکرنتهاراه وصول بابدیت و فنا ناپذیری برای ما داشتن بچه نیست ؟

در پایان دلم میخواست نقش حالات عاطفی را در رؤیا از جهت دیگری هم بررسی کنم. بهنگام خواب هم ممکن است تحت تأثیر فلان احساس یا عاطفه قرار بگیریم یعنی یک حالت روحی، داشته باشیم و آنوقت همین حالت روحی ممکن است در تعیین رؤیا مؤثر افتد و نیز ممکن است از حوادث یا افکار و پندارهای روز قبل سرچشمه بگیرد و یا ریشه جسمی داشته باشد در هر دو مورد همراه افکار مربوط خواهد بود. محتوی تجسمی این افکار در مورد اول مستقیماً مقید به همین حالت عاطفی مورد بحث است و در مورد دوم مقید بیک گرایش عاطفی که باید به حالت جسمانی مربوط کرد و بیکسان این حالت آنرا توجیه و تبیین کرد. اما از لحاظ تکوین رؤیا این هر دو مورد یکسانست. یعنی در هر دو مورد، رؤیا فقط باید ماجرایی تحقق آرزو را مجسم کند و

انگیزه روانی خود را نیز باید از آرزو یا میل مزبور بدست آورد. حالت روحی گذران. همان احساس زود گذر تلقی میشود که ممکن است مورد استفاده تحقق آرزو واقع بشود یا نشود؛ اگر غمبار است، یکی از انگیزه های رؤیا می شود و موجب احیای آرزوهای حاد می گردد که رؤیا باید آنها را انجام بربساند، عناصر بتدریج آماده میشود تا ازین حیث قابل استفاده رؤیا واقع شود. هر اندازه عواطف غمبار شدید و سخت باشد، بهمان اندازه امیال سر کوفته تر و عقب رانده شد، تر ممکن است در رؤیا جلوه کند. زیرا اضطرابی که با آن روبرو میشوند و بعبارت دیگر لابد بنحوی کامل باید آنها را ایجاد کنند، آنها را بهالتم تجسمات میراند. این بردسیها بار دیگر مربوط میشود به مسأله کابوس که در حقیقت يك مورد حد فاصل است.

۹ - تدارك ثانوی

اکنون بپردازیم به بررسی چهارمین عامل تکوین رؤیا.

اگر به بررسی محتوی رؤیا و به جستجوی ریشه پاره ای از عناصر غیر معمول در رؤیا ادامه بدهیم، بچیزهایی برخوردیم خود که تعبیر آنها مستلزم فرضیه تازه ایست. بیاد آوریم آن مواردی را که در خود رؤیا، تعجب میکنیم، لبخند می زنیم، بخش می آیم و عینان میکنیم و این حالات و عواطف نیز برضد قسمتی از رؤیادست میدهد ولی اغلب این عواطف انتقاد آمیز، اتفاقاً رخد محتوی رؤیا نیست، بلکه چنانکه توانسته ام به مدد چندین مثال و نمونه مخصوصاً مناسب نشان بدهم، عناصری از آن هستند. ما آنها را همچنان که هستند اخذ کردیم. منتها آنها را اقتباس کردیم با این وصف پاره ای از آن دارای چنین ریشه ای نیستند یعنی به عناصر رؤیا ربطی ندارند. مثلاً معنای این تصور که غالباً بپادست میدهد و میگوئیم: «اینکه رؤیایی بیش نیست؟» چینی تواند باشد. این نیز همان انتقاد از رؤیا است نظیر انتقادهایی که پس از بیدار شدن میکنیم. وانگهی غالباً این نشانه بیداری است و بیشتر اوقات نیز پس از يك عاطفه غمبار رخ میدهد زیرا این عاطفه و قتیکه مشاهده میکنیم که اتفاقاً رؤیایی بیش نبوده است، تسکین می یابد. بیان این جمله: «اینکه رؤیایی بیش نیست» در بطن رؤیا بهمان معناست که در دهان هنر زیبایی اقتباخ «هنر زیبا یکی از ابرتهای اقتباخ آهنک ساز قرن نوزدهم فرانسوی است. م.» این جمله از اهمیت حوادث موجود می کاهد و حوادث آینده را تحمل پذیر تر می سازد و قضاوتی را که در حال تکوین است و بید نیست موجب قطع رؤیا یا آن صحنه غمبار شود، اغفال میکند، باری با خود میگوئیم پس بهتر است بنخواهیم و رؤیا را همچنان که هست بپذیریم، «زیرادر حقیقت رؤیایی که بیش نیست». تصور میکنم این انتقاد آمیخته به بی اعتنائی و تحقیر آمیز مواقعی مداخله کند که سانسور که هیچگاه کاملاً اغفال نمیشود، تحت الشعاع رؤیایی که تازه آنها پذیرفته است، قرار بگیرد و چون دیگر قادر به جلوگیری از آن نیست اینست که بمدداندیشه انتقاد آمیز مزبور چاره اضطراب و خلعان ناشی از آن را میکند. مثلاً موقعی که داریم از پلکان به پایین سرنگون می شویم، میگوئیم اینکه رؤیایی بیش نیست و در نتیجه از خلعان ما کاسته میشود.

این مثال بنحوی انکارناپذیر نشان میدهد که محتوی رؤیا کاملاً از افکار رؤیا سرچشمه نمیکرد بلکه يك عمل روانی؛ جزء لاینفک فکر هنگام بیداری ممکن است قسمتی از عناصر آنها را برایش فراهم آورد. اکنون باید بدانیم آیا این يك امر استثنایی است یا اینکه باید

برای این عمل روانی که معمولاً فقط نقش سانسور را ایفا میکند، یک نقش مؤثر در تکوین رؤیا قابل شوم.

فرض اخیر درست است این محقق است که عمل سانسور که تاکنون جز از نقش منفی آن دم نزده ایم، ممکن است ملحقات و منضماتی بر رؤیا بیفزاید. غالباً باز شناختن این ملحقات آسانست. معمولاً با کمرویی و با کلماتی مثل «تقریباً» یا «مثل اینکه»، همراه است و در حد خود، شدت وحدت چندانی ندارد و فقط برای متصل کردن دو قسمت رؤیا پدید می آید. و حافظه در حفظ آن مانند حفظ عناصری که واقعاً از اصل رؤیا سرچشمه میگردد، قوی نیست و اینها زودتر از همه فراموش میشود. حتی عقیده دارم، و قتیکه ازین شکایت میکنیم نه فقط قسمت کوچکی از رؤیا را توانسته ایم حفظ کنیم، بواسطه فراموش شدن این افکار میانجی است. این ملحقات را گاهی در طی یک تجزیه و تحلیل کامل، آنجایی بجا می آوریم که می بینیم میان افکار رؤیا، نقاط ارتباطی حذف شده است. بهر تقدیر با آزمایش دقیقی می توان دریافت که این مورد نایاب است. اغلب اوقات عناصر الحاقی مزبور ممکن است به افکار ناپیدای رؤیا مربوط باشد، البته با فکری که ممکن نبود بمذنیروی خاص خود یا بمذنیروی سایر افکار مشابیه، در رؤیا جلوه کند. این عمل روانی که ما آنرا تجزیه و تحلیل میکنیم ظاهراً زمانی چیز تازه خلق میکند که کار دیگری از دستش بر نیاید. و تا آنجا که بتواند از همان چیزهایی که در عناصر رؤیا می یابد استفاده میکند و بکار می برد.

این قسمی از تدارک رؤیا بسبب جنبه غرض آمیزش ظاهراً قابل ملاحظه مینماید و مانند آن فیلسوف آلمانی که شاعر ریشخندش کرده است، عمل میکند: در نظام فلسفی وی سوراخهایی است و این سوراخها را با تکه هایی که از زمینه خودش درمی آورد، میگیرد. ازین نظر ظاهر نامعقول و نامربوط رؤیا را محو می سازد و در عوض بآن شکل یکنوع حوادث معقول و قابل فهم رامیدهد. پیشرفت این عمل متفاوت است. رؤیاهایی هست که در نظر اول واجد منطقی بی نقص و کاملاً صحیح هستند و با تجلی وضعی ممکن الوقوع شروع میشوند و تغییرات متناقض بدان تحمیل نمیکند، چیزی که بسیار نادر است، بی وجود غرابتی پایان میرسد. این نوع رؤیاها عمیقاً توسط عمل روانی مورد بحث تدارک میشوند و ظاهراً واجد معنایی هستند اما این معناینهاست از معنای حقیقی فاصله دارد و اگر آنها را تجزیه و تحلیل کنیم متقاعد میشویم که درینجا قدا از یک قانونی بسیار آزادانه عناصر را تنظیم کرده و روابط آنها را تغییر داده است. اینها ظاهراً رؤیاهایی هستند که یکبار پیش از آنکه ما بهنگام بیداری آنها را تعبیر کنیم، تعبیر شده اند. در سایر رؤیاها این دستکاری غرض آمیز بطور جزوی بچشم می آید زیرا پس از یک قسمت معقول و یکپارچه، رؤیا مبهم و نامعقول میشود و در پاره ای از رؤیا ازین دستکاری اصلاحی خبری نیست و با توده ای از قسمتهای نامنظم و گسسته، روبرو میشویم.

این چهارمین عامل رؤیا. این نیرویی که خیلی زود، آشنا بنظر میرسد، (حتی تنها نیرویی است که شاید خودمانی بنظر رسد) میتواند در تکوین رؤیا مؤثراند و من نمیتوانم آنرا فاقد فعالیت و علاقه آفریننده بدانم. اما بتحقیق نفوذ آن مانند نفوذ سایر عوامل مخصوصاً بصورت یک برچین یا انتخاب میان عناصر فکر رؤیا ظاهر میگردد. در موردی هم این عامل چهارم تدارک رؤیا میتواند نمایان از برای رؤیا بیافزاید و آن موقعی است که این نماد در میان عناصر فکر، مهیاست و

فقط باید آنرا بکاربرد .

من این دو عنصر ویژه را معمولاً «تفنن» یا «داستان خیالی» می‌خوانم ، برای احتراز از سوء تفاهم باید بگویم که دربرداري آنرا خیالی‌بافی می‌خوانم .

روانپزشکان هنوز نقش آنرا کاملاً درخیات روانی بررسی نکرده‌اند . آقای پندیک درین زمینه تحقیقات جامعی کرده است . اهمیت خیالی‌بافی از نظر داستان‌نویسان دور نمانده است چنانکه *الفرنس دوده* نویسنده فرانسوی يك خیالی‌باف نمونه را در کتاب *ناپاب* نشان داده است . بررسی امراض عصبی و روانی نشان میدهد که این «تفنن ها» یا خیالی‌بافیها همانا مقدمات‌علایم و نشانه‌های هیستری یا لااقل مقدمات عده‌ای ازین علایم است این علایم اتفاقاً پخیالی‌بافیهای مربوط است که مبتنی بر خاطراتست ورنه بخود خاطرات مربوط نیست . وفور خیالی‌بافیهای مزبور معرفت باین پدیده ها را برای ما آسان میکند اما همانطوری که خیالی‌بافیهای هشیارانه وجود دارد ، مقدار زیادی هم خیالی‌بافیهای ناهشیارانه هست و بایستی همچنان به سبب محتوی خود مخصوصاً باین سبب که از عناصر سرکوبی شده سرچشمه میگیرند ، باقی بمانند . تجزیه و تحلیل عمیق‌تر خصایص خیالی‌بافیهای مزبور بمانشان میدهد تاجه اندازه مشابه رؤیا و مستحق همان نام هستند . مختصات اساسی آنها تقریباً همانست که رؤیاهای شبانه و بررسی آنها ؛ درحقیقت ممکن است کوتاهترین راه را برای شناخت رؤیا در اختیار ما بگذارد .

اینها نیز مثل رؤیا بکار اطفای امیال و آرزوها می‌آیند و مانند رؤیا تاحد زیادی متکی به اثرات و خاطرات پاره‌ای از حوادث دوران کودکی هستند و بشیوه رؤیا ، از گذشت مأسور بر خوددار . وقتی که ساختمان آنها را آزمایش میکنیم ، مشاهده میکنیم میل یا آرزویی که موجد آنها شده ، عناصر سازند آنها را بهم درآمیخته ، سیاقی تازه بدان پخشیده است اینها نیز با خاطرات دوران کودکی یعنی متکای خود همان نسبتی را دارند که هزاران قصر عجیب و بیقاعده امروزی نسبت به خرابه‌های اعصار کهن زیرا این سنگها و ستونهای بناهای قدیمی است که بکار امروزی قصور جدید آمده است .

تدارك ثاقوی ، چهارمین عامل ما درتشکیل رؤیا ، واجد فعالیتی کاملاً آزاد است ، مشابه همان فعالیتی که در جریان خیالی‌بافیهای ما بکار می‌افتد . ازهم اکنون شاید بتوانیم گفت که چهارمین عامل بمدد عناصری که در اختیار دارد ، درپی ایجاد چیزی مثل خیالی‌بافی است . اما هنگامیکه چنین خیالی‌بافی کاملاً در فکر رؤیا ساخته و پرداخته شد ، عامل مزبور آنرا تصاحب کرده وارد رؤیا که در حال تکوین است می‌سازد . رؤیاهایی هستند که در واقع همانا تکرار خیالی‌بافی و حتی يك خیالی‌بافی ناهشیارانه میباشد . مثل رؤیای آن پسر بچه که در طی رؤیا خود را در ارابه قهرمانان هومر میدید . دومین قسمت رؤیای من در مورد «اتودیداسکر» لااقل در واقع تکرار فلان خیالی‌بافی بیگناها نه من است درباره روایطم یا معلمی بنام ن . شرایط پیچیده‌ای که رؤیا برای تجلی خود بدان مقید می‌باشد ؛ سبب میشود که قسمتی از آن به خیالی‌بافی اختصاص یابد و یا فقط قسمتی از خیالی‌بافی بتواند در آن جلوه کند . رویه مرفته توان گفت که با خیالی‌بافی درین مورد مثل سایر عناصر محتوی ناپیدای رؤیا مامله میشود . اما بسیار اتفاق می‌افتد که خیالی‌بافی ، واحدی معین را در داخل رؤیا تشکیل بدهد . در رؤیاهای

خودم اغلب می‌پنم که قسمتهای از آن اثر خاصی دارند و بنظرم آسان و یکپارچه‌تر و در عین حال فراتر از سایر قسمتهای همان رؤیا می‌آیند، من میدانم که اینها خیالبافیهای ناهشیارانه هستند که وارد مخوی رؤیا شده‌اند، اما هرگز موفق نشده‌ام، یکی از آنها را مشخص کنم. وانگهی خیالبافیهای مزبور نیز مانند سایر عناصر افکار رؤیا اول مجتمع و بعد متراکم میشوند و همدیگر را می‌پوشانند و غیره. موردی هست که خیالبافیها میتوانند محتوی و یا حداقل نمائی رؤیا را تشکیل بدهند و موردی هم هست که برعکس، خیالبافیها توسط عنصری از عناصر سازنده خود و یا گاهی بمدد اشاره‌ای دور به یکی از آنها، در رؤیا متجلی میشوند و در میانه این دو مورد موارد میانه‌جی و حد واسطه واقع است. سر نوشتی که فکر رؤیا برای خیالبافیها مهیا کرده است بسته باین است که با چه سهولتی بتواند شرایط سانسور یا ضرورت تراکم را تحمل کنند.

من تا آنجا که می‌سور بوده است مثال‌هایی را برای تغییر انتخاب کرده‌ام که خیالبافیهای ناهشیارانه نقش مهمی در آن ایفا کرده‌اند چه در غیر این صورت مجبور می‌شدم توضیحات درازی در باره روانشناسی عالم ناهشیاری بدهم. ولیکن کاملاً هم نمی‌توان از آن غافل بود زیرا غالباً خیالبافی کاملاً وارد رؤیا می‌شود و بیشتر اوقات نیز تجلیاتی در رؤیا دارد و اینک رؤیایی که ظاهراً از دو خیالبافی مخالف و متعارض که در چند جا همدیگر را تایید می‌کنند، تشکیل شده است، یکی سطحی است و دیگری در واقع تغییر آن یکی است (۱).

رؤیای مورد بحث - تنها رؤیایی که با دقت آنرا یادداشت نکرده‌ام - تقریباً بشرح زیر است:

نایم جوان مجرد در دستوران همیشگی خود نشسته است. اشخاص مختلفی میخواهند او را ببرند یکی از آنان می‌آید او را دستگیر میکنند و او به رفقای هم‌میز خود میگوید: «من بعداً پولم را میدهم، بر میگردم.» اما آنان با او می‌خندند و فریاد میکنند: «میدانیم، همیشه این را می‌گویند!» یکی از میهمانان میگوید: «اینهم یکی دیگر که دارد میرود.» آنوقت او را بمحل تنگی بردند. در آنجا زنی بود و بچه‌ای در بغل داشت. یک‌ا از همراهانش گفت: «این هم آقای مولر، یک نفر کلاتر یا یک کارمند دیگر دسته بزرگی از کاغذها را ورق می‌زد و تکرار میکرد: «مولر، مولر، مولر...» عاقبت سئوالی از او کرد و نایم جواب داد: «بله، بر گشت که بزن نگاه بکند دیدته زن ریش طولی در آورده است»

دو عنصر را در اینجا بسادگی می‌توان از هم جدا کرد: عنصر سطحی تر همان داستان دستگیری است و بنظر میرسد که بتازگی ضمن تدارک رؤیا تشکیل شده است و در زیر آن انگیزه رؤیا قرار دارد که در جریان همین تدارک مختصر تغییری در آن پدید آمده است و آن موضوع ازدواجست و جنبه‌های احتمالا مشترک آنها مخصوصاً مثل تصویر مرکب گالتون بهر دو می‌خورد. قول نایم مجرد

(۱) در کتاب «قسمتی از تجزیه و تحلیل هیستری» رؤیای شباهتی را تفسیر کردم که از اجتماع چندین خیالبافی پدید آمده بود. باید بگویم که بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیای خودی با اهمیت خیالبافیهای مزبور در تشکیل رؤیا نبرده بودم اتفاقاً رؤیای من کمتر مبتنی بر خیالبافی بود و بیشتر به مشاجرات و کشمکش‌های بین اندیشه‌ها متکی بود. در رؤیای دیگران بسی آسانتر می‌توان تشابه کامل بین خیالبافی و رؤیای شباهت را نشان داد. مبتلایان به هیستری غالباً رؤیا را جانشین بحرانیهای روحی خود میکنند و پس آشکار است که خیالبافی مایه اصلی این هر دو است.

دایر باینکه دوباره پسر جای خود بر می گردد و نا باوری همراهان وی در دستوران که تبحر بهای متعدد آنها را تیز بین کرده است و جمله تودیمی : «اینهم یکی دیگر که دارد میرود ، (ازدواج می کند)» همه این عناصر بهر دو براننده است و با آنها جور در می آید و همچنین کلمه «بله» نایم که آنها را در جواب کلاتر بزبان آورد و عمل ورق زدن يك بسته کاغذ و تکرار کلمه ای معین مربوط بیک جریان ثانوی اما با شناختنی، تشریفات عروسی و آن خواندن تلگرافهای تبریک است که توده شده و جمله کی بیک نام نوشته شده است . تجلی عروس بصورت يك شخص نشانه تفوق موضوع ازدواج است بر موضوع دستگیری که همراه آنست و اما اینکه عروس مزبور سرانجام ریش در می آورد ؟ یحاذثه ای ممکن است مربوط باشد که برایم حکایت کرده بودند گویا نایم ما روز پیش از وقوع رؤیا با رفیق دیگرش که او هم مخالف با ازدواج بود از خیابانی می گذشتند و زن سبز زیبایی از جهت مقابل می آمد . رفیقش رو پاو کرد و گفت : « این زن ها بالاخره مثل باباهایشان ریش دار می شوند .»

البته رؤیای مزبور عناصر متعددی را جلوه داده که بر اثر عمل جا بجا شدن فراهم آمده است . ازینقرار جمله : « من بعداً پولم را می دهم .» ممکن است به ترس از جهیز مربوط باشد ، آشکار است که ملاحظات و دغدغه های مختلف مانع ازینست که نایم کاملاً خویشتن را تسلیم نشاط ناشی از خیال باقی در باره ازدواج بکند . یکی ازین ملاحظات یعنی ترس از دست دادن آزادی در طی جا بجا شدن ، بصورت آن صحنه دستگیری در آمده است .

اگر باز باین موضوع باز می گردیم که در جریان رؤیا عوض اینکه به مدد عناصری چند که فکر رؤیا آنها فراهم می آورد ، يك خیال باقی ابداع شود ، مرجحاً از خیال باقی حاضر و آماده استفاده می شود ، برای اینست که امیدوارم یکی از جالب ترین معماهای رؤیا حل شود . در صحایف اول این کتاب رؤیای «موری» را نقل کردم که آسمانه تخت خواب پر پشت گردنش افتاده بود و او رؤیایی دراز بدرازی داستان کامل زمان انقلاب ، دید و از خواب بیدار شد . چون رؤیای مزبور ظاهراً یکپارچه است و از سر تا ته آن وقف این شده است که ضربه پیش بینی نشدنی وارد بر خواب بیننده را توجیه کنند ، بنا برین جایز است بگویم که همه این رؤیای پیچیده در همان فاصله کوتاه بین سقوط آسمانه و بیداری ناشی از آن ، تشکیل شده است و چون جرأت نمی کردیم چنین سرعتی را به فعالیت ذهنی هنگام بیداری نسبت بدهیم ، بناچار باین نتیجه رسیدیم که برای فعالیت رؤیا امتیاز داشتن سرعت قابل ملاحظه ای را قبول کنیم .

لوئورن و آگمر وعده ای دیگر باین نحوه استنتاج که بسرعت منتشر شده بود اعتراض کردند ، از طرفی بر صحت گزارش «موری» اعتراض دارند و از طرف دیگر می کوشند نشان بدهند که سرعت عملیات ذهنی ما به هنگام بیداری بهیچوجه کم تر از هنگام خواب نیست . اینها موضوعات اصولیست که حل و فصل آنها بعید بنظر میرسد اما باید اعتراف بکنم که دلایل مخالفان بویژه مال آگمر ، قانع نکرد . و توضیح زیر را پیشنهاد می کنم : آیا نادرست است اگر بگویم که این رؤیا از يك خیال باقی حاضر و آماده که از سالیان دراز همچنان حفظ شده و به هنگام حدوث ضربه ، احیا و یا بگفته بهتر باشارتی بیاد آمده است ؟ با قبول این فرضیه آن موضوع بسیار بعید که چگونه داستان بدان درازی با آن شرح و بسط در فاصله کوتاهی ممکن است رخ بدهد ، مرتفع خواهد شد : از پیش مهیا شده بوده است . اگر آن میله چوبین در بیداری بقای «موری» خورده بود فقط وقت آن

بود که باخود بگوید: «بین، مثل اینکه گیوتین بود»، اما چون این ماجری بوقت خواب اتفاق افتاد، مدارج تدارک‌رؤیا می‌درنگ از تحریک مزبور برای تحقیق آرزویی استفاده کرد، مثل اینکه باخود گفته باشد (اگر بتوان گفت): «فرست خوبی برای تحقق بخشیدن به آرزویی که مطالعه فلان و فلان کتاب درمغیله من بوجود آورده، به دست آمده است» بنظر قابل اعتراض نیست اگر بگویم که داستان رؤیای مزبور درست از نوع خیالیاتی های دوران نوجوانی است. کیست که مخصوصاً فرانسوی و مورخ هم باشد و خود را مسحور تشریح وقایع دوران وحشت انقلاب فرانسه احساس نکند؟ طبقه اشراف، مردان و زنان، گل‌سرسید ملت، نشان می‌دادند چگونه می‌توان روح را شاد نگاه داشت و تا واپسین لحظه حیات که ناامشان را صدا می‌کردند، نشاط روحی و ظرافت رفتار خود را حفظ می‌کردند.

... چقدر وسوسه انگیز است که شخص خود را بشکل جوانی که دست خاکی را می‌پوسد و از او جدا می‌شود تا بدون ترس روی چوبه دار برود، در میان آنها ببیند. شاید جاه طلبی موضوع اصلی این خیالیاتی بوده باشد و ناام خود را بجای یکی از این شخصیت‌های مقتدر که فقط به نیروی فکر و فصاحت آتشین بر شهر حکومت می‌کنند و طیش شدیدی قلب بشریت را در سینه خود حس می‌کنند و به سبب اعتقاد و خلوص لیت خود هزاران نفر را بکشتن می‌دهند و دستاویز شان اصلاح اروپاست، و سرشان به تشان سنگینی می‌کند و سرانجام روزی آنها را زیر ساطور گیوتین می‌گذارند، مانند یکی از «ژیروندن» ها. (اعضای یکی از احزاب بزرگ زمان انقلاب فرانسه م. یا دانتون، از انقلابیون و سیاستمدار بنام زمان انقلاب کبیر فرانسه م.) گذاشته باشد. شاهد این موضوع که خیالیاتی «موری» واجد جنبه جاه طلبی مزبور بوده است یا نه، ظاهراً همان تکه ایست که حافظه اش حفظ کرد: «با پشتیبانی عظیم خلق قرین بود»

اما این داستان که آن‌دتها پیش آماده شده است احتیاجی باین ندارد که در عرض خواب بار دیگر ساخته شده باشد فقط کافست اشاره ای به آن شده باشد. اینست نظر من درین مورد. وقتی که کسی پس از مدتی فکر، چنانکه در کتاب دون ژوان، می‌گوید: «این از کتاب عروسی فیکادوست» گردبادی از خاطرات درمن برمی‌انگیزد که هیچکدام از آنها همانوقت نمی‌تواند با ستانه عالم هشیاری برسد: جمله مزبور که بزبان آمد، مجموعه ای کامل را یکجا برمی‌انگیزد و این درست همان چیز است که ممکن است در عالم ناهشیاری هم رخ دهد. ضربه ای که از خارج وارد آمد موجب حرکت روانی شد که به مجموعه داستان انقلابی انجامید. این قسمت اخیر نه در طی خواب بلکه بهنگام بیداری بر ناام گذشته بوده است و همینکه بیدار شد، داستانی را که در رؤیا بیک نظر یکجا دیده بود، با همه جزئیاتش بخاطر آورد. پس نمی‌توان تأیید کرد که ناام آنچه را که واقعاً در رؤیا دیده است، بخاطر می‌آورد.

توجه مزبور که داستانی ساخته و پرداخته بضره ای خارجی، برانگیخته شده در رؤیا با همه جزئیاتش تجلی می‌کند، در مورد رؤیاهای دیگری ازین نوع مانند رؤیای جنگ ناپلئون بسبب انفجار مغزن باروت و نیز ماد قسبت از میان رؤیایی که ژوستین تو بولسک در رساله خود در باره مدت ظاهری رؤیا، گرد آورده است، بنظر من قانع کننده ترین آنها همانا رؤیای یک نامه شتابم نویسی است بنام کازیمیر یونزور که ما کابو (۱۸۷۵) (۹) آنرا نقل کرده است. وی شیخی خواسته بود در

نخستین نمایش یکی از نمایشنامه‌هایش شرکت کند اما آنچنان خسته بود که روی صندلی خود پشت صحنه نمایش، درست در همان زمانی که پرده بالا می‌رفت، خواب برد. در طی خواب پنج پرده نمایشنامه‌اش را تماشا کرد و جزئیات ابراز احساسات تماشاکنان را در همه صحنه‌ها مشاهده کرد و در پایان نمایش با خوشوقتی شنید که تماشاکنان نامش را بزبان می‌آورند و به شدت کف می‌زنند. ناگهان بیدار شد اما نتوانست پا در کند. نمایش هنوز در نخستین آیات نخستین صحنه بود و آشکار است که بیش از دو دقیقه خوابیده بود و به یقین بدون بیم‌توان گفت که تجلی پیش از پنج پرده تراژدی و مشاهده عکس‌العمل تماشاکنان در صحنه‌های مختلف آن، محققاً از یک به یاد آوردن مجدد سرچشمه نمی‌گیرد بلکه تجلی يك خیال‌بافی قدیمی است. مادموازل تو بوئسکا مثل سایر محققان، به این دو خصیصه مشترک همه رؤیاهایی که تجسمات سریع پشت سر همی را نمایش می‌دهند، اشاره کرده است. از این دو خصیصه یکی آنست که برعکس بسیاری از رؤیاهای یکپارچه بنظر می‌رسند و دیگر آنکه خاطر آنها موجز و روشن و سریع است و حال آنکه خیال‌بافی‌های آماده‌ای هم که با اشاره مقدمات رؤیا برانگیخته و احیاء می‌شود، واحد همین خصایص هستند و نویسندگان سابق الذکر به این جنبه مسأله مورد بحث پر نخورده‌اند؛ و انگهی مدعی نیستم که همه رؤیاهای مشابه را بدین طریق میتوان تعبیر کرد و یا بطور کلی مسأله توالی سریع تجسمات در رؤیا، باین وسیله حل شده باشد.

اکنون باید به بررسی روابط بین تدارک ثانوی و سایر عوامل تکوین رؤیا بپردازیم. آیا تمایل به تراکم و الزام بفرار از سانسور و توجه به امکانات نمایشی شدن، تشکیل يك محتوی قبلی می‌دهند که بعداً اصلاح شده و بهترین وجه ممکن مطابق مقتضات نظام دوم (خودآگاهی) روانی می‌شود؟ چندان حقیقی نمی‌نماید. باید قبول کرد که مقتضیات مزبور از همان آغاز شرطی را ایجاد می‌کنند که رؤیا میباید مثل سایر شرایط بدان پاسخ بدهد - شرطی که يك تأثیر و نفوذ انتخابی در همه زمینه وسیع افکار رؤیا دارد - بهمان ترتیب و در همان زمان که امر تراکم و سانسور و امر قابلیت برای نمایش، اما از میان شرایط چهارگانه تکوین رؤیا، این همان آخرین شرط است که آمرانگی آن از شرایط دیگر کمتر است. همانندی این عمل، این تدارک ثانوی محتوی رؤیا، با کار فکری هنگام بیداری ما، بقیده ما از تحقیق زیر حاصل می‌شود: فکر هنگام بیداری ما (فکر نزدیک عالم هشیاری) با عناصری که از راه حواس حاصل می‌شود، درست بهمان شیوه رفتار می‌کند که عمل مورد مطالعه (تدارک ثانوی) ما با محتوی رؤیا انجام می‌دهد و مادر دستور بالا آنرا بررسی کردیم، نظم و ارتباط ایجاد میکند و آن پیوستگی معقول منظور ما را به محتوی رؤیای می‌دهد. بازمی‌پیشتر درین راه پیش می‌رویم، حقه بازان علمی باین موضوع بخوبی واقفند و حقه‌های آنها تا اندازه زیادی مبتنی به این عادت ذهنی است. در طی کوشش خود برای هم‌آهنگ کردن محسوسات خودمان با يك نقشه معقول، غالباً مرتکب فاحش‌ترین اشتباهات می‌شویم و حقیقت اموری را که منظم می‌سازیم، دگرگون می‌کنیم و انگهی این را دیگر همه می‌دانیم که در ضمن مطالعه متوجه اغلاط چاپی که متن را عوض می‌کند، نمی‌شویم و بخیال واهی آنها را درست می‌بینیم. می‌گویند سردبیر یکی از روزنامه‌های معروف فرانسه شرط بسته بود که در میان عبارات مقاله درازی چندین بار کلمه «از جلو» یا «از عقب» را بگذارد و حتی یک نفر نیز از خوانندگان متوجه آن نشود سرانجام نیز شرط را برد. چند سال پیش نیز قصه يك پیوستگی

مضحك باعث تعجب من شده بود چه در روزنامه‌ای خواندم که پس از جلسه مجلس فرانسه که در طی آن دیونوی با کلام شهادت آمیز خود: «جلسه ادامه دارد» ترسو وحشتی را که انفجار بمب هرج و مرج طلبان در دلها افکند، بر طرف ساخت، از آنهایی که در گالری نشسته بودند، بعنوان شاهد سؤال کردند و نظرشان را در باره نحوه تلقی سوء قصد مزبور جويا شدند در میان آنان دونفر شهرستانی بودند یکی میگفت صدای انفجار را درست پس از پایان سخنان یکی از ناظرین شنیده بود اما گمان برده بوده است که در پارلمان فرانسه رسم است که در پایان هر سخنرانی تیری شلیک میکنند. دیگری که نطق چندین ناطق را شنیده بود، همین خطا را مرتکب شده بود منتها با این تفاوت که تصور میکرد این تیر را فقط در پایان نطق‌های مؤثر و موفق شلیک میکنند.

بنابراین، این دخالت فکر معمولی ماست و نه يك عمل دیگر روانی که معقول بودن را به محتوی رؤیا تحمیل میکند و نخستین تعبیر را از آن میکند و در نتیجه فهم آن را مشکل میسازد. پس در ضمن تعبیر رؤیا این قاعده را باید راهنمای خود قرار دهیم که در همه موارد از پیوستگی یا یکپارچگی و معقول بودن ظاهری رؤیا بعنوان يك چیز مشکوک صرف نظر کنیم و برای باز یافتن فکر رؤیا در طی همه پژوهش‌های خود فرقی میان عناصر روشن و غیر روشن قایل نشویم و همه آنها بیک اندازه توجه کنیم.

با توجه بدانچه گذشت آشکار میشود که میزان شدت و وضوح رؤیاها از نقطه ابهام گرفته تا صراحت، اساساً بچه واپسته است (در صحایف پیشین باین موضوع اشاره شده است). عناصری که بنظر ما روشن و صریح می‌آید، آن عناصری هستند که تدارک ثانوی توانست آنها را هم آنها را و هم ساز بکند و آن عناصری که ظاهراً مبهم و تار يك مینماید؛ همان عناصری هستند که تدارک ثانوی از عهدۀ میزان کردن آنها بر نیامده است. و چون عناصر دسته‌آخر غالباً نیز کمتر از آن دسته قبلی در خاطر هك میشود، میتوانیم استنتاج کنیم که تدارک ثانوی رؤیا مسؤول يك قسمت از شدت تجسمی (پلاستیک) پاره‌ای از پرده‌های مصور رؤیا است.

تدارك قطعی را، آنچنانکه تحت تاثیر فکر معمولی انجام میگردد، فقط می‌توان با دکتیبه‌های اسرار آمیزی که روزنامه قهقهی «اوراق نجسبیده» مدتهای مدید خوانندگان خود را با آن سرگرم داشته است، مقایسه کرد و موضوع از این قرار برد که با نهایی قبولاندن که فلان جمله‌ای که به لحاظ محلی نوشته شده تا اختلافش زیاد تر شود و واجد معنایی حتی المقدور هزل آمیز است، حاوی کتیبه‌ای لاتینی است. برای اینکار، عناصر هیچانی کلمات را مطابق نظم و نسبی جدید منظم می‌کردند و با چا کلمه‌ای حقیقه لاتینی میگذاشتند و در جاهای دیگر تصور میشد که اختصارات جای کلمات را گرفته است و در قطعات دیگر نیز ظهور يك پاك شدگی رنسی یا يك افتادگی این موضوع را از یاد می‌برد که هجاهای جدا از هم، واجد معنایی نیستند. برای کشف حقه مزبور جستجوی کتیبه لاتینی ادعایی پیهوده بود و فقط می‌بایستی هجاهای دور از هم از بدون توجه به نظم و ترتیبی که داشتند، با هم ترکیب کرد تا کلمات زبان مادری خودمان را از آب درمی‌آوردیم.

تدارك ثانوی عاملی از عوامل تولید رؤیا است که بیشتر مورد توجه و فهم اغلب محققان واقع شده است. هاولوگ الیس تشبیه زنده‌ای از بین ماجری بدست داده است:

می‌توانیم این جریانات را به شکل زیر مجسم کنیم. وجدان خواب آلود با خود میگوید: بیا، آقای ما، وجدان بیدار، دارم می‌آید، او خیلی به عقل اهمیت میدهد، به منطق وقیع می‌فرد و غیره. یا الله! همه چیز را بگیریم مرتب کنیم. مهم نیست که کدام نظم و نسق خوب است. پیش از اینکه بیاید صحنه را اشغال کند کار خودمان را پایان دهیم.

همسانی این نوع کار با کار فکر هنگام بیداری، با وضوح ویژه‌ای توسط لاکروا (ص ۵۳۶) تأیید شده است:

«این عمل تعبیر، خاص رؤیا نیست، بلکه همان کار نظم دادن منطقی است که ما با محسوسات مکتسبه هنگام بیداری خود انجام می‌دهیم.»

ژولی. سولی نیز از همین استنباط دفاع میکند چنانکه توپولوسکا:

«ذهن با این توالی‌های گسیخته گسیخته احلام، همان کاری را انجام میدهد که با محسوسات هنگام بیداری انجام میدهد یعنی با آنها نیز نظام و نسق منطقی و معقول میدهد و همه تصاویر پاره پاره مزبور را با رشته‌ای خیالی بهم می‌پوندد و جاهای خالی بین آنها را پر میکند» (ص ۹۳).

چندتن از محققان فعالیت نظم دهنده و تعبیری مزبور را در طی رؤیا وادار به آغاز عمل میکنند و می‌گذارند تا حالت بیداری ادامه یابد چنانکه ب. پولمان (ص ۵۴۷) چنین کرد:

با این وجود غالباً فکر کرده‌ام رؤیا ممکن است در خاطره، تغییر شکل و با تجدید شکل پیدا کند. تمایل قوه متخیله به تحمیل منطق به محسوسات ممکن است پس از بیداری، آنچه را که بهنگام خواب طرح افکنده است، پایان بدهد. بدین ترتیب سرعت واقعی فکر که توسط قوه متخیله بیدار شده، تکمیل میگردد ظاهراً زیاد میشود.

همچنین لروی و توپولوسکا (ص ۵۹۲) می‌نویسد:

«در رؤیا برعکس، تعبیر و تحمیل نظم نسق نه همان بکام معلومات رؤیا بلکه به مدد معلومات هنگام بیداری انجام میگردد.»

چون عامل مزبور تنها عاملی بود که آنرا بخوبی شناختند، لاجرم در اهمیت و اعتبار آن غلو کردند و همه کوتاهی خلق رؤیا را بدان نسبت دادند بنظریه گوبلو و مخصوصاً نظریه فوکو، خلق رؤیا، در لحظه بیداری انجام میگردد و صلاحیت خلق رؤیا را به مدد افکاری که در طی خواب تجلی میکند، بحساب فعالیت مخصوص هنگام بیداری می‌گذارد.

لروی و توپولوسکا درباره استنباط مزبور می‌گویند، «د تصور کرده‌اند می‌توانند رؤیا را در لحظه بیداری قرار بدهند و عمل ایجاد رؤیا را به مدد تصاویر حاضر در فکر هنگام خواب، به فکر هنگام بیداری نسبت داده‌اند.»

ملاحظات مزبور که از آثار دیگران درباره نقش تدارك ثانوی گفته شد، بمن فرصتی میدهد تا به مشاهدات ه. سیلبرر، حق بدهم، سیلبرر چنانکه مادر محایف پیشین بدان اشاره کردیم، اگر بتوان گفت، تغییر شکل افکار را به تصاویر، هنگامیکه بسختی خوابش می‌آمد و خسته بود و کاری فکری بخود تحمیل کرده بود، در حین عمل غافلگیر کرد. فکری را که در آن هنگام دنبال میکرد و عموماً غیر محسوس و انتزاعی بود؛ یکدفعه محو می‌شد و جای خود را بیک چیز مری می‌داد. سیلبرر. در طی آزمایشهای مزبور متوجه شد تصویری که در دین

شرایط حادث میشده چیز دیگری غیر از آن فکری را که بتدارک سپرده شده بود ، جلوه می‌داده است بدین معنی که عوض نمایش علت خستگی و موضوع آن ، خود خستگی و اشکال این کار یا ناگواری حاصل از آن و بسبب آن دیگر حالت درونی و واکنشهای غیرمادی شخص خسته را نمایش میداده است سیلبرر این پدیده را که نزد او مکرر دیده شده بود ، بنام «پدیده غیرمادی» خوانده و آنرا در برابر «پدیده مادی» مطلوب قرارداد .

مثلاً ، بعد از ظهری را در نظر آورید که من روی نیمکت دراز کشیده‌ام و میل زاید الوصفی به خواب دارم اما خود را مجبور میکنم که راجع بیک مسأله فلسفی فکر بکنم . اتفاقاً دارم نظرات گانت را با نظرات شوپنهاور در باره مسأله زمان مقایسه میکنم . بسبب خستگی موفق نمیشوم چنانکه برای هر مقایسه‌ای لازم است ، در آن واحد نظرات هر دو را در ذهن حاضر کنم . پس از تلاشهای بیهوده ، یکبار دیگر با همه نیروی خود استنتاج گانت را درین مورد در مغز خود فروبردم تا اینکه بعداً آنرا با استنباط شوپنهاور مقایسه کنم . بنا برین درین هنگام توجه خود را معطوف شوپنهاور کردم و وقتی که خواستم دوباره بسراغ نظرات گانت بروم ، دیدم بار دیگر از خاطر من رفته است ، تلاش درین مورد به ثمر نرسید ، کوشش بیهوده من برای یافتن نظرات گانت که در گوشه‌ای از مغز من سرگردان مانده بود ، ناگهان وقتی که چشمم را بستم بصورت کنایه‌ای ملموس و مادی و از همه جهات مشابه چیزی که در رؤیا چشم می‌آید ، پیش چشم مجسم شد : از یک نفر منشی عبوس که روی میز خم شده بود ، اطلاعاتی خواستم ولی توجهی به اصرار من نکرد ، تا آنکه نیم‌خیزی کرد و مثل آدمی که بخواهد شمارا از سرش واکنند ، بمن نگاه کرده (ص ۳۱۴)

و اینک مثال‌های دیگری راجع به حالت بین خواب و بیداری .

د مثال شماره ۲ - چگونگی مقتضیات . صبح و هنگام بیدار شدن است . هنوز اندکی خواب آلود هستم (نه خوابم و نه بیدار) بر رؤیایی فکر میکنم که چند لحظه پیش آنرا در خواب دیده‌ام ، دوباره بان فکر میکنم و در طی رؤیا آنرا کامل می‌سازم و در عین حال احساس میکنم که دارم بطرف وجدان هنگام بیداری نزدیک میشوم ، اما دلم میخواهد هنوز در آن حالت بین خواب و بیداری باقی بمانم .

د صفحه : پارا روی آنطرف نهر گذاشتم اما بیدارم پایم را پس کشیدم و بفکر افتاد همانطرف باقی بمانم ، (ص ۶۲۵)

د مثال شماره ۶ - همان مقتضیات مثال شماره ۴ (نایم میخواهد باز لحظه‌ای چند در تخت خواب بماند ، بدون آنکه بخوابد) یا این وصف میخواهم باز خود را تسلیم خواب کنم .

د صفحه : از کسی خدا حافظی کردم و وعده ملاقات تازه‌ای گذاشتم .

د پدیده غیرمادی - نمایش حالت بجای موضوع آن - بویژه بهنگام چرت و بیداری بمشاهده سیلبرر درآمده است . و حال آنکه فهم این موضوع آسانست که فقط مورد اخیر بکار تعبیر رؤیا می‌آید . سیلبرر باز کرمثال‌های مناسبی نشان داده است که قسمت آخر محتوی پیدای بسیاری از رؤیاها که بالحنه بیداری چندان فاصله‌ای ندارد ، مقدمه و یا جریان خود بیداری را نمایش میدهد . برای این منظور . آستانه‌ای که از آن عبور میکنند (د کنایه آستانه) یا جایی

که از آنجا بجا دیگر می‌روند؛ یاد رفتن به مسافرت و یا بازگشت از مسافرت. و یا جدا شدن از رفیق راه و یا رفتن بآب و غیره به نایم ظاهر می‌شود راستی از گفتن این نکته نمی‌توانم خودداری بکنم که چه در رؤیاهای من و چه در رؤیاهای اشخاصی که آنها را مایه کرده‌ام، شماره عناصری از رؤیا که مربوط به کنایه آستانه است، خیلی خیلی کمتر از آنچه در مشاهدات سیلبرر پنجم می‌خورد، حاوی يك معنی واحد است.

بسیار ممکن است که این کنایه‌های مربوط به آستانه در همین حال بیش از يك عنصر از حالاتی را که در بطن رؤیا ظاهر می‌شود، توجیه کند مانند نوسانهای عمیق خواب و یا تمایل آن به قطع رؤیا. با این وجود هنوز مثال‌های اطمینان بخشی در خصوص این چیزها جای دیده نشده است. بیشتر دیده می‌شود که فلان قسمت رؤیا که واجد يك محتوی اصلی است در غین حال در پرتو تسجیل چند جانبه فلان حالت غیر مادی را نیز نمایش می‌دهد.

پدیده بسیار جالب غیر مادی سیلبرر به بدون آنکه مقصود باشد - موجب سوء تعبیرها و افراط‌هایی شد زیرا متکلی است برای طرفداران این تمایل قدیمی که رؤیا را باید بشیوه کنایه‌ای و اتزاعی تعبیر کرد. عدای از محققان بسبب علاقه‌ای که به «مقوله غیر مادی» دارند، هر وقت که در محتوی رؤیا با فعالیت‌های ذهنی یا حرکت عاطفی روبرو می‌شوند، از پدیده غیر مادی، سخن به میان می‌آورند، و حال آنکه محققاً حالات غیر مادی مزبور نمی‌توانند بمیزانی بیشتر از سایر بقایای عالم بیداری وارد رؤیا شوند.

باید پذیرفت پدیده‌هایی را که سیلبرر مشاهده کرده است، حکایت از جنبه دیگر نقش فکر معمولی هنگام بیداری، در تکوین و تشکیل رؤیا می‌کند و به علاوه این شکل کار فکر معمولی مثل آن شکلی که بنام تدارک ثانوی موسوم ساختیم؛ قطعی و پرمعنی نیست - بر ما آشکار شده بود. که قسمتی از نیروی دقت ما که هنگام روز فعالیت، هنگام خواب باقی می‌ماند و متوجه رؤیا می‌شود و آنرا کنترل و از آن انتقاد می‌کند و قدرت قطع به موقع آنرا برای خود محفوظ نگاه می‌دارد و ما با سانی این محکمه روانی را به سانسور موسوم ساختیم که در تکوین رؤیا نقش بسیار محدود کننده دارد. آنچه را که مشاهدات سیلبرر به این مطالب می‌افزاید اینست که در پادامه‌ای از شرایط و مقتضیات یک قسم «مشاهده خود» وارد می‌شود و در تشکیل محتوی رؤیا دستی پیدا می‌کند. من در جای دیگر (۱) بر واپسی احتمالی که میانه این عمل «مشاهده خود» (که بویژه در ذهنهای فلسفی فعالیت) و عمل ادراک داخل روانی و حب قدرت و وجدان اخلاقی و سانسور رؤیا وجود دارد، اشاره کرده‌ام.



این بحث دراز را جع به تدارک رؤیا را خلاصه بکنیم. سئوالی که برای ما مطرح شده بود، این سئوال بود که آیا همه ذهن برای تدارک رؤیا بکار می‌افتد یا قسمتی از آن؟ در تحقیقاتی که کردیم بر ما آشکار شد که سئوال مزبور بطرح شده است. و اگر با این وجود می‌خواهیم به سئوال بالادر همان قالبی که مطرح شده بوده است، پاسخ بدهیم، لازم است، هر دو جنبه تناوب آنرا بپذیریم. کار روانی در تکوین رؤیا به دو عمل تقسیم می‌شود: یکی تولید افکار رؤیا و دیگری تبدیل آنها بصورت محتوی رؤیا. افکار مزبور کاملاً معمولی و متعارف و «معاذ» هستند و در

تشکیل آنها همه نیروهای دماغی مادرکارند و متعلق هستند به قلمرو فکری که هنوز به عالم هشیاری نیامده است، یعنی بفکر نزدیک به عالم هشیاری که فکر هشیارانه ما هم با مختصر تغییر و تبدیلی از آن مشتق میشود. معماهایی که این افکار بر ما عرضه میدارند، هر قدر که جالب و گیرا باشند، واجد روابط ویژه ای با رؤیا نیستند و نباید در شمار مسایلی مورد مطالعه قرار گیرند که معلول رؤیا هستند. در عوض آن قسمت دیگر از کار مزبور که از افکار ناهشیارانه، محتوی رؤیا را بوجود می آورد، مخصوص و معلول وجود رؤیاست. کار مزبور که اتفاقاً کار رؤیاست خیلی بیشتر از آنچه که حتی صاحب نظران معتدبه تقلیل حصه فعالیت روانی در تدارک رؤیا، تصور می کردند، با فکر بیدار فرق دارد و این بهیچوجه بدان معنی نیست که کار مزبور نا کاملتر و نادرست تر و بیقیدتر و فراموشکارتر باشد بلکه تفاوت میان این دو شکل فکری تفاوت ماهوی است و بهمین جهت نمی توان آنها را با هم مقایسه کرد. کار رؤیا اهل فکر و حساب نیست و بطوری کلی، قضاوت نمیکند بلکه به این اکتفا میکنند که تغییر شکل بدهد و ما بهنگام جمع آوری و تجزیه و تحلیل شرایطی که محصول این کار باید بدان پاسخ بدهد؛ توصیف کاملی از آن بدست داده ایم. محصول مزبور یعنی رؤیا پیش از همه باید از دست سانسور بگریزد و برای این کار، تدارک رؤیا از عمل جا بجا کردن شدتهای روانی استفاده میکند و ممکن است اینکار به دو گرگون کردن همه ارزشهای، روانی منجر گردد و در مرحله دوم، منحصر او یا مخصوصاً افکار را بهمدد «تصویر-خاطره» های بصری یا سمعی، بیان کند. وظیفه مزبور هم و غم امکان نمایش را بان تحمیل میکند و همین باعث جا بجا کردن های دیگری میشود. ظاهراً، تدارک رؤیا از این گذشته باید شدتهای قوی تر از شدتهایی را که در افکار خواب پیدامیکند، پدید آورد و روی این اصل است به تراکم و تمرکز افکار پراکنده رؤیا میزند و چند به روابط منطقی میانه آنها نمی پردازد و هنگامیکه قرار شد آنها را در رؤیا نمایش بدهد در قالب دیگر آنها را می نمایاند. حالات عاطفی وابسته به افکار رؤیا کمتر دستخوش تغییر و تبدیل میشود و از تجسمات مربوط جدا شده و بحسب طبیعت و ماهیت خود مجتمع میگرددند. فقط یک قسمت از کار تدارک رؤیا وفق میدهد با استنباطهای پیشینان از همه این سیر و حرکت، و آن تدارک ثانویست یعنی مجموع اصلاحات بسیار متغیری که فکر بالنسبه بیدار در رؤیا بعمل می آورد.

ضمیمہ
از : انور انک

رؤیا و شعر

آنچه را که انسان فراموش
کرده و یا از آن غافل
مانده است ، بهنگام
شب در پیچاپیچ روحش
سرگردان می ماند .
موت

همیشه انسان از شباهتهای موجود میان رؤیاهای شبانه خود و ابداعات شعر، حیرت کرده است و تحقیق درین شباهتها چه در قالب و چه در محتوی . همواره موضوع دلخواه شاعران و مفکران بوده است . نظرات اجمالی وحدسیات ایشان شاید هنوز به مجموعه ای از معارف مشخص و دقیق منجر نگشته است اما با این وجود بآن اندازه پرمعنی هست که موضوع یک بررسی علمی واقع گردد . کاشف رؤیا درینجا مشاهده خواهد کرد که چگونه کسانی که از حیات روحی، احساسی مستقیم دارند، پی برؤیا برده و آنرا فهمیده اند و چگونه شاعران این شناخت را در آثار خود ترجمه کرده اند و بالاخره چه روابط زرقی می توان میان نیروهای حیرت انگیز روح بهنگام خواب والهام کشف کرد .

روانکاو نخست با رضای خاطر مشاهده خواهد کرد که مکاشفه افراد داهی همواره برای رؤیا احمیتی قابل بؤده که اگر با قضاوت علم رسمی و عقیده اکثریت مردم تحصیل کرده مابین است، در عوض می تواند به ایمان مردم عادی متکی باشد که چندین هزار سال از تاریخ آن میگذرد و عاقبت نیز علم روانشناسی آنرا تصویب کرده است .

این تصور که رؤیا کلید شناخت روح آدمی را بدست میدهد ، یعنی آدمیزاد را بمسأ می شناساند با نیروی زیادی به اشکال مختلف ابراز شده است . مثلا در کتاب و خاطرات روزانه هبل (۶ اوت ۱۸۳۸) می خوانیم : «چه چیز عجیبی است این روح آدمی، نقطه نقل همه اسرار آن نیز همین رؤیا است .» شاعر معروف ژان پل که توجه خاصی بر رؤیاهای خود داشته و آنها را موعظه فانه بررسی میکرده است چنین می نویسد : « در حقیقت مفکرانی هستند که رؤیاهای آنان بیش از افکارشان آموزنده است و نیز شاعرانی وجود دارند که رؤیاهای واقعی آنان سرگرم کننده تر از رؤیاهای تفتن آمیز آنهاست . درست مثل اینست که سبکسازترین آدمیزاد وقتی که به تیمارستانی هدایت میشود ، استاد و پیشوای عاقلان آنجا میگردد .» و در جای دیگر چنین می افزاید : « یکی

از آن چیزهایی که موجب حیرت منست ، اینست که برای بررسی حرکت غیر ارادی تجسمات در کودکان و جانوران و دیوانگان و حتی شاعران و آهنگ سازان و زنان از رؤیا مدد نجویند .

فردیناند گورنبرگر نیز همچنان رؤیا را معتبر می شمارد: و درحقیقت اگر آدمیان بهتر از اشارات طبیعت سردر بیاورند و با آنها نظریںندازند و آنها را تعبیر کنند، وجود رؤیا توجه آنها را بخود جلب خواهد کرد . باید بدانند که طبیعت بارؤیا ، نخستین هجای آن چیستان بزرگی را که همه تشنه دانستن نام آن هستند، آهسته بهما زمرزه میکند ،

لیختنبرگ ، فیلسوف باریک اندیش ، که مشاهدات موشکافانه ای را درین باب به او مدیونیم ؛ درجایی می نویسد : « بار دیگر سفارش رؤیا را میکنم . دررؤیا نیز مانند هنگام بیداری زندگی وحس میکنیم ، فرق نمیکند این هر دو مکمل وجود ما هستند . این از امتیازات آدمی است که خواب می بیند و آنرا میداند هنوز نتوانسته است از آن بهره برگیرد رؤیا یک قسم وجودیست که با وجود ما درآمیخته و چیزی شده است که ما آنرا وجود یا حیات انسانی می نامیم رؤیا رفته رفته بحالت بیداری ما متکی میشود و نمی توان گفت این یکی کجا آغاز کرده و آن دیگر بکجای پایان یافته است . »

نیچه هم که باید او را پیشوای روانکاوی درین زمینه دانست ، بالاخره همین روابط را میان رؤیا و زندگی بیدار قبول دارد: « آنچه را که دررؤیا بر ما میگذرد، یا فرض اینست که غالباً بر ما میگذشته است، سرانجام به ساختن کلی روح ما تعلق می یابد؛ همچنانکه هر چیز دیگری که در زندگی واقعی بر ما میگذرد ؛ با وجود رؤیا غنی تر یا فقیرتر هستیم ؛ نیازی پیش یا کم داریم و سرانجام خود را تسلیم عادات رؤیاهای خود می کنیم حتی در وسط روز و درست در لحظاتی که فکر بیدار ما آگاه آگاه است . »

و درین مورد نتایج حاصله از عقیدت خویش را نیز می پذیرفت و عقب نشینی نمی کرد . نشانه این نکته را درین قطعه از کتاب سپیده دم اومی توان دید : « شما میخواهید مسئول همه چیز باشید ؛ مگر مسئول رؤیا های خودتان ؛ چه ضف قابل تأسف و چه فقدان شهادت اخلاقی بزرگی ؛ هیچ چیز مثل رؤیاهای شما ملکه مطلقان نیست ؛ رؤیا اصیلترین اثر شماست و درین کمدها ، موضوع ، قالب ، مدت ، بازیگر ، تماشاکن ، همه چیز خود شما هستید ؛ و محققاً در اینجاست که از خودتان بیم و شرم دارید، در گذشته ادیب ، ادیب حکیم ، ازین فکر تسلی می جست که دست تصرفی و رؤیاهای خود نداریم (۱) من ازینجا نتیجه می گیرم که اکثریت عظیم مردم بناچار از رؤیاهای نفرت انگیز آگاهند . چه اگر غیر ازین بود، چطور کسان از نقش های شبانه خود برای اثبات عظمت انسان بناحق بهره برداری میکردند ؟

تولستوی هم بشیوه ای مشابه برؤیا وقع می نهد : وقتی که بیدارم ، بخوبی می توانم خود را درباره خویشتن اشتباه بیندازم ، و حال آنکه رؤیا میزان صحیح درجه کمال اخلاقی ام را ، بدستم می دهد . (آثار بعد از مرگ جلد سوم) .

و بالاخره لیختنبرگ میگوید : اگر مردم رضا بدهند باینکه رؤیاهای خود را باز گویند ،

۱- بجهت وضع نیچه در مورد عقده ادیب، معنی دار است که مرکب دو اشتباه درینجا بشود: این نه ادیب بود بلکه مادرش بود که از بی معنی بودن رؤیا تسلی می یافت و گرنه ادیب تسلی نمی یافت

آسان تر میتوان منش ایشان را پیش بینی کرد تا به مدد چهره ایشان ،
اخیراً گرهات هپتمان نیز نظری مشابه داده است : «کسی که وجوه و مدارج مختلفه
رؤیادار بررسی کرده باشد ، می توان گفت که بهتر از هر کس دیگری امروز از روح بشری سر
درمی آورد .» (ایمانوئل کنت)

بالاخره اشاره ای از اشارات هبیل در کتاب و خاطرات روزانه ، جنبه ای کامل مربوط به
روانکاوی دارد : «اگر کسی بتواند ، تصمیم بگیرد که شرح همه رؤیاهای خود را بنویسد
و فرق یا امتیازی میانه آن قابل نگردد و دریادداشت کردن آنها صمیم باشد و
رعایت ایجاز را نکند و تفسیرهایی را که خاطرات زندگی و یا مطالعاتش بدو
اثقا میکنند ، بدان بیفزاید ، هدیه بزرگی به بشریت داده است . آنطور که مردم امروز هستند
کسی اینکار را نخواهد کرد ، میادرت به این کار حتی در خاموشی و فقط بمنظور بررسی خویشتن
باز هم چیز نیست .»

شاعران در باز شناختن اهمیت و اعتبار رؤیا باین بسنده نمیکنند که برای شناختن انسان
بکار می آید ، بلکه چیزهای جالبی در خصوص ماهیت رؤیا بنفصل میگویند و مشاهدات ایشان
غالباً بشیوه ای حیرت آور ، با نتایج تحقیقات روانکاوی موافق درمی آید . حقه ای که مبران
رؤیا در اعصار مختلفه بکار زده اند و کلیدهای رؤیا : تطبیق تعبیر رؤیا با مثل نایم ، در آثار شاعران
یافته میشود و بیش از چند بار تذکر داده اند که بطور کلی افکار هنگام روز در رؤیا دنبال میشود (۱)
این استنباط که اشخاص متناسب با منافع و مصالح و تمایلات خود خواب می بینند غالباً دولباسی
که یاد آور اصل تحقق آرزو است ، در آثار شاعران بیان شده است چنانکه در اثر چاسر بنام
(پارلمان پرندگان) .

شکارچی خسته که در بسترش خفته است ؛

بار دیگر در عالم خیال به جنگل می شتابد ؛

قاضی در خواب می بیند که چسان رای داده ؛

و آریچی گاری را بخواب می بیند ؛

توانگران خواب طلا و دلاوران خواب مبارزه با دیوان را بخواب می بینند

مرد تشنه خواب می بیند که از بشکه آب می نوشد .

و عاشق خواب می بیند که دل معشوقه را بدست آورده است .

شکسپیر بنحوی مشابه در یکی از قطعات معروف رومئو و ژولیت ، عمل ملکه ماب را

چنین توصیف میکند :

و درین احوال ملکه ماب شبها چهار نعل از ذهن عشاق

می دود و آنان خواب عشق می بینند ؛ از آن توان

در باریان می گذرد و آنان خواب تعظیم و احترام را می بینند .

۱ - حماسه قرون وسطای آلمان که سرشار از رؤیاست این خصیصه رؤیا را نشان می دهد
چنانکه کلود بوس شاعر رومی درین اشعار : «همه امیال و آرزوهای که به هنگام روز در خیال می پروریم
به هنگام خواب مطبوع ، تحقق آنها را در رؤیا می بینیم .»

۲ - زوفری چاسر شاعر انگلیسی از پایه گذاران ادبیات شاعرانه انگلیس است ۱۴۰۰-۱۳۳۰

از روی انگشتان و کلاهی دعاوی میگذرد و اینان خواب
حق او کاله را می بینند: از لبان زنان می گذرد و آنها
خواب بوسه را می بینند.

ملکه ماب گاهی از روی بینی فلان درباری می گذرد و او رایحه ازدواج
پر برکتی را در خواب می بیند
و گاهی بادم «خوکی زکوتی» بینی کشیشی را در خواب قلقلک می دهد
و او خواب صدقه ای دیگر را می بیند.

و اکنون قطعه کوچکی از ادبیات آلمان متعلق به زنان پیراوتس (۱) به شهادت می آوریم:
هر کسی به رؤیای خویش شبیه است:

اما کرون شاعر خوشگذران یونانی خواب جشن و ضیافت را می بیند
شاعر از قوافیش به پایکوبی برمی خیزد
و در عالم خواب در کوه پناهگاه از باب انواع شعر و هنر به ترقص میپردازد
ای مواد بسیطه، عاشق غلم وجود، بافتخار شما
تاج های گلی از قیاسات می بافتد
همه دوشیزگان خواب بوسه را می بینند:

آیا چیزی مهمتر از این برای آنها درین دنیا وجود دارد؟

و اینکه در اعصار قدیمی تر حتی از آوردن تجسمات شاعرانه ماجرای زننده احتلام
ابا نمیکردند. موضوعی است که از قطعه شعر عاشقانه زیر که سروده شاعری یونانی است
(۱۹۰ گیهفر آنرا منتشر کرده است) بخوبی برمی آید:

« به غیر گذشت - ستلائیس که شهری را برانگیخته است و همه در عشقش میسوزند، او که
عشاق، غرقه در زر و زیوریش ساخته اند، شب هنگام عریان بر من پدیدار گشت و در خواب دیدم که
در کنار منست و تاسپیده دم آنچه خواسته ام، بمن ارزانی داشته است. ازین پس دیگر بپایش
بزانو در نخواهم افتاد و در نهان نخواهم گریست، چه در رؤیا به آرزوی خود رسیده ام.»
تظیر این، آن داستان خنده آور یونانی مربوط به قاضی فرزانه است که: «روزی زنی
معروفه بشکایت آمد که فلان در رؤیا از من کام گرفته است، باید پولی بمن بپردازد، قاضی
پس از اندکی فکر گفت. شما هم فقط حق دارید، رنگ پول را ببینید نه خود آنرا.»
(ف. و. د. لین. ص ۹۸)

شاید بتوان داستان اندیمبرون (۲)، آن ساده زیبارا درین جا نقل کرد که هر وقت خسته
از شکار بازمی گشت و بخواب میرفت، «سلنه» عاشقانه نوازشش میکرد و سرانجام زوس، خدای
خدایان یونان، به تقاضای الهه، خواب و جوانی جاویدان بدو عطا کرد. ویلانده (شاعر یونان)
آلمانی در سده هفدهم م. این داستان دلانگیز را در «موزاریون» یکی از آثار خود، بمثابة

(۱) این مطلب را وینترشتاین در مجله بین المللی روانکاوی آورده است. جلد دوم، صفحه ۱۹۲

(۲) یکی از قهرمانان اساطیر یونانست، چوپان بود و «سلنه» دختر خدای خدایان و الهه

چنگل بدو عشق ورزید و از پدر خویش خواست که همیشه او را جوان و با طراوت
نگاه بدارد م.

رؤیایی حاوی آرزوی جنسی تلقی کرده چنین سرود :

«... واگر اندیمیون (کسی که الهه‌ها رؤیاهای خوشی بدو ارزانی داشت تا او را بفرایند)
بال بتواند در آغوش کشد. هزاران هزار سال شمس را در طی دو رؤیا می‌گذراند و خواب
می‌دیند که کنار خدای خدایان در جشن خدایان نشسته است و با الهکان عشقبازی میکند...
بمن بگو کیست بدون شرم اعتراف کند که دلش میخواهد «اندیمیون» باشد»

منتهی شاعران نمیدانند که فکر هنگام بیداری در حالت خواب هم همچنان فعالست و در
جامه آرزو جلوه میکند و نیز اذین امر فرعی، که مهم‌تر از آنست آگاه نیستند که زندگانی
روزگار کودک یکی از سرچشمه‌های رؤیاست. اینست که «درآید» (شاعر معتبر
قرن شانزدهم انگلیسی م.م.) در اثر خود بنام : «خروس و شغال» چنین می‌سراید :

«گاهی حوادث فراموش شده‌ای که مدت‌های مدید از آن می‌گذرد، خود را در مغز
جلو می‌اندازد و بیاد می‌آید. حوادث دوران کودکی حقیقی جلوه میکند و آدمی خواب
می‌بیند، منتهی آنچه را که بچه‌ها باور داشته‌اند»

امالونو (نویسنده نامدار آلمانی در قرن نوزدهم م.م.) بهتر از دیگران این بازگشت
به سرزمین شباب را به فضیلت تسلی بخش و اجابت‌کننده رؤیا تعبیر کرده است :

«اگر خواب باده‌های نواز شکر خود ما را به کشتی سحرآمیزی می‌برد که مخفیانه از ساحل
دور میشود و اگر در پهنای اقیانوس، این رؤیاست که کشتی را هدایت میکند ساین راهبر یاروح
مست - ما دیگر تنها نیستیم، زیرا بزودی هوس لکام گسیخته آنها ما را بعد از زیادی می‌پیوندند،
به اشخاصی که شاید خصمانه باروح ما رفتار کرده باشند و همان دیدارشان ممکن است وجود ما
را از کینه و نفرت لبریز سازد، موقعی که دشنه کینه به ما زخم می‌زند، ما اینهارا بر غایت پشت
سرمی‌گذاریم تا دشنه را بیشتر در ما فرو نکنند. اما فرار امواج ما را بزودی بجایی
می‌برد که هیچگاه به هنگام بیداری بدان راه نتوانستیم یافت، در لنگرگاه‌های
پنهانی عالم گذشته‌ها، آنجایی که آرزوهای روزگار جوانی با انتظار ما نشسته‌اند اما چه فایده؟
بیداری فرامیرسد و همه این نیکبختی نابود میشود و ما از جراحات گذشته خود در رنج می‌شویم،
ای شب بی‌خواب! تنها تویی آن لحظه‌ای که هیچ چیز تنهایی آدمی را بهم نمی‌زند»

الف، ت. آ. هوفمان (نویسنده و موسیقیدان آلمانی در سده نوزدهم م.م.) که بر رؤیا توجه زیادی
داشت و به حالات مشابه نیز، در اثر خود بنام «کاترمور» می‌نویسد : «نخستین مرحله وصول به عالم
هوشیاری هیچگاه بر ما آشکار نخواهد شد. اگر ممکن میشد که یکدفعه چنین بشود، به گمانم از
وحشت قالب تهی میکردم. کیست که وحشت نخستین لحظات بیداری را پس از رؤیایی عمیق
احساس نکرده باشد و پس از بیدار شدن از خواب که هشیاری در آن راهی نداشت و احساس
وجود خویش و اینکه بار دیگر باید خویش را بیاد بیاورد، دستخوش چنین خلیجان و
دلهره‌ای نشده باشد! کوتاه سخن آنکه میخواهم بگویم : هر گونه تأثیر شدید روانی درین
مرحله حساس، تخصصی در وجود ما بجای می‌گذارد که همزمان با رشد نیروی ذهنی ما رشد
میکند، بدینمنوال همه خوشی‌ها و دلهره‌هایی را که درین ساعات سحرگاہان احساس میکنیم،
همچنان بحیات خود در وجود ما ادامه میدهند و اینها هستند آن نواهای شیرین و مایه‌خولیایی
عزیزان که بمحض بیدار کردن ما، گمان می‌بریم فقط در رؤیا بوده‌است و هنوز هم در وجود

ما طنین اندازند .

وزان پل در جستجوی توجیه این قاعده رؤیا که هبل آنرا در جمله کوتاه زیر گنجانیده است: «شاید همه رؤیاها را بتوان همان خاطرات دانست.» اینطور می نویسد: «گذشته دور دست ما که خاطرات بعدی بسیاری بدان درهم آمیخته است، بخاطر ما مخلوط میکند و در طی رؤیا موجب تاثیر می شود، حتی بیشتر از بیجا حاصلی آخرین روزی که بر ما گذشته است... همچنانکه هر دور (نویسنده و فیلسوف آلمانی در سده هفدهم م.) بدان اندیشیده است، رؤیا همواره ما را بر روزگار جوانی باز میگرداند، چیزی که بسیار ساده است زیرا رد پای فشرده اقدام جوانی بر صخره خاطرات ما برجسته تر از همه است و به علاوه گذشته دور دست بر روزگار جوانی بر صخره خاطرات ما برجسته تر از آینده دور بر نمی آید.»

مسأله حرکت قهقریایی که اساس این آرزوی دوران کودکی است، اقلام مورد توجه هبل واقع شده است: «رؤیاهایی که چیزی کاملاً تازه بلکه غیر قابل تصور را بذهن می آورند، بنظر من واجدان اهمیت رؤیاهایی که زمان حال را می کشند و خاطرات آنرا نابود میکنند، و انسان را به زندان گذشته ای دور دست می کشانند، نیستند زیرا در رؤیاهای گروه اول، همان نیرو یا استعدادی فقط فالست که در هنر و در آن، چیزهایی که از نزدیک یادور، ما را بدان نزدیک میکنند و ما عادت کرده ایم آنرا تخیل خلاق بنامیم، فالست و جاز آنکه در رؤیاهای دسته دوم این نیرویی ابتکاری و معمای است که انسان را شاد میکند، و مجسمه ای را که از سنگ مرمر ابتدایی پدید آمده است، باز میگرداند.» (خاطرات روزانه، ۶ اوت، ۱۸۳۸).

و نیچه بروشنی این عقیده را تأیید کرده است: «در خواب و رؤیا همه بار وظایف بشریت پیشین را بار دیگر با انجام میرسانیم... رؤیا ما را به حالات دور دست تمدن بشری می کشاند و وسیله ای بدست ما میدهد تا آنرا بهتر بفهمیم.» (انسان، انسان برتر، جلد دوم صفحه ۲۷).

همچنین این نیرو بخش است که می بینیم چگونه شاعران چند خرافه ریشه دار را که مانع از ظهور شناخت کامل رؤیا بود، گرفتند و به مدد شیوه ماهرانه تضاد سازی، آنرا به اشراقات ژرف مبدل کرده اند. همین منوالست که شترند برگ (۱) در اثر خود بنام (کتاب عشق) با ذکر این عقیده متصوفان که وقتی از عرصه اختران به اشیاء نگاه می کنیم: آنها را واژگونه می بینیم، چنین اظهار عقیده میکند: «همین جهت است که باید اغلب اوقات رؤیاها را بر عکس تعبیر کرد، به مدد جملات معکوس: در آثار سوئد فبورک (۲) نیز همین شیوه بررسی موضوعات بر میخوریم.» هبل (۳) خاطره غیر قابل فهم تصاویر رؤیا را بیان کرده گفته است که ما قادر به فهم زبان رؤیا نیستیم و ممکن است از عناصر خاصی نظیر حروف تشکیل شده باشد (خاطرات روزانه سال ۱۸۴۲): «رؤیاهای نامعقول و دیوانه آسایی که معذک در طی رؤیا بما منطقی و معقول جلوه میکنند: روح، تصاویری را بالقبای بوجود می آورد که هنوز قادر بفهم آن نیست، چنانکه کودکان بالقبای زبان ما؛ اما این بدان معنا نیست که این حروف

۱- نویسنده سوئدی در قرن نوزدهم، م.

۲- فیلسوف سوئدی در قرن هزدهم، م.

۳- شاعر آلمانی در سده نوزدهم، م.

در حد خود واجد معنایی نباشد.

زان پل از این نظریه که رؤیا نگهبان خواب است (و ظاهراً احساس درونی نایم که با تحریکی بیدار می شود ، آنرا رد میکند .) دفاع کرده است : در وضعی که ذهن موفق میشود در جواب حملاتی که از خارج بدان وارد میشود ، ماجرایی را که موجد و نابود کننده آنهاست ، در عالم خیال مجسم کند ، این همان رؤیاست که باعث ادامه خواب میشود.

هبل این خرافه قدیمی وریشه دار را که میگفتند رؤیا وابسته بیک نیروی ملکوتی است ، بمعنای واقعی کلمه دگرگون کرده است : «پیشینیان می خواستند بامدد رؤیا حوادث و راه درآینده برای انسان اتفاق می افتد پیشگویی کنند و حال آنکه این تفسیر بیهیچوجه درست نبود زیرا بهتر بود می گفتند بامدد رؤیا می توان اعمال آئینده انسان را پیشگویی کرد.» و بصورت دیگر گفته است :

چگونه رؤیا مانند پیامبر میتواند بگوید بتوجه خواهد رسید بلکه بامدد رؤیا می توان بتو گفت چه خواهی کرد ؟

پس از ذکر این چند نمونه ، تمجب آور نیست اگر بگویم انسان های استثنایی که حیات ذهنی آنها بپیران وسیعی در راه مشاهده و شناساندن خویشتن گذشته است ، موفق شده اند کاملاً پی به معنای رؤیا بپردازند . مشاهده همبستگی رؤیا با حوادث روز و عناصر مربوط بروز کار کودکی توصیفی بیش نیست . البته توصیفی بسیار هوشمندانه از محتوای پیدای رؤیا ، اما تذکرات بخردانه ای هم چسبته گریخته وجود دارد که توجه محقق را متوجه علل و احوال ناپیدای رؤیا و تحريك مخصوص حیات غریزی میکند مثلاً گوی که روزی به اگرهان (۱) (روز ۱۲۲) مارس سال ۱۸۲۸ گفت : ادواری در زندگی داشته ام که در آن با گریه بخواب می رفتم ، اما در رؤیای من ، مهربانترین چهره ها به تسلا می آمدند و سراپایم را غرق سعادت می ساختند و صبح روز بعد سرشار از شادی و نشاط از خواب بر می خاستم . درین مختصر نه همان تحقق آرزو و چشم می خورد بلکه یک قسم تغییر شکل احساسات پدیدار است که متبادل و نشاط را بنهن بازمی گرداند گوئی تقریباً کل در کتاب رؤیای خود ماجرایی مشابه این را نقل کرده می نویسد : «تمجب آور است که در ادوار غم و غمه مخصوصاً ، اگر نکویم منحصرأ ، خوابهای نشاط آمیز و دلپسند می بینیم .»

موضوع گرایش رؤیا به تحقق آرزوها با روشنی کاملی در ساوونارولا اثر لئونو منعکس شده است . در این اثر ، شهید داستان پس از تحمل دلهره های شکنجه ، خواب لذات بهشت را می بیند . ا. ت. ا. هوفمان نیز باین جنبه رؤیا آشناس و درینکه تصاویر تسلی بخش رؤیا از روزگار کودکی سرچشمه نیگیرد ، اصرار می ورزد : «وقتی که شب هنگام بر بستر می سخت می آمیدم و خود را خسته و بدبخت و کوفته از کارهای احساس می کردم ، رؤیا برانغم می آمد و بانفس مشتاقانه خود پیشانی داغم را خنک می ساخت و همه حظ لحظات سعادت را در روح من سرازیر می کرد ، حظ یکی از این لحظاتی را که نیروی ملکوتی ، لذات نیم را بمن مینمایاند و معرفت آن در خطایای روح من آرام گرفته است.» (رئیس جمهور وزن رئیس جمهور.)

در همه این نمونه ها این اعتقاد بروشنی جلوه میکند که موجب وانگیزه رؤیا غالباً با

محتوی پیدای آن دو تاست . شاعران تا پایان این راه را بی هیچ بیسی رفته و حتی کابوس را به هیچانات جنسی سرگویی شده منسوب کرده اند. ازینجاست که تساشادریاس ورنر (۱) که پس از گذراندن ایامی بعیش و عشرت ، بریاضت گراییده ، چنین نوشته است :

و حتی در قلب هفت تپه در همه روز شهوت رفیق راه من بود ولی وحشت رفیق شب من ،
در یکی از قطعات مجموعه شعر «شگفتیهای سر بیچه» رؤیای آشفته دختری در جامه زیبایی
کنایه ای اینطور آمده است :

«همه روز شکوهام را باز گفتم اما در قدم فرو نشست . شب هنگام وقتی که بخواب می روم
رؤیایی لبریز از وحشت و اضطراب غالباً از خواب بیدارم میکند .

در رؤیا چهره محبوب دمی بینم که به کمانی مجهز است و تیرهای بسیاری پرتاب کرده
است و با این کمان بر آنست که مرا ازین زندگی سخت برهاند .

در برابر این شیخ دهشت انگیز ، خاموش نتوانم نشست و با صدای بلند فریاد می زنم : «بیچه
خشمگین مباش ، حالا خوابم ، از استعمال اسلحات صرف نظر کن .»

شکسپیر در یکی از قطعات خود که پیشتر بدان اشاره شده حالت اختناق در کابوس را به
عمل جنسی نسبت داده است :

این زالیست که هنگامی که دوشیزگان
به پشت می خوابند آنها را مشتعل میدهد
و با ایشان می آموزد که چگونه باردار شوند و بدین ترتیب
این زال زنائی تربیت میکند که خوب حامله میشوند.

بالاخره شاعری غزل سرا از دوران معاصر بنام ژ. ر. بشر . استبط روانگای را از کابوس
بشعر در آورده است :

«آرزوهای که بهنگام روز مرا بخود مشغول داشته بود ، امیالی که ارضای آن بوقت
روز میسر نیفتاد ، شب هنگام موجب خلجان و دلهره من میشوند و افکار نا بخردانه ای را بر
می انگیزند که دفع آن ناممکن است در مثل می بینم که در میان دایره ای آتشین قرار دارم اما درم
محبوبه ام شده و یا پدرم طعمه سگان گشته است...»

استنباط تحریر آرمیز (دینامیک) یعنی اینکه عناصر ارضاء نشده یا سرگوب شده روح
بصورتی در رؤیا جلوه میکنند . و تا اندازه ای از نظریه مربوط به خلجان نیز مستفاد میشود
نزد شاعران یا همان حسن قبول و روبرو شده است که نزد روانشناسان . در کتاب «الانشاتین
اثر شیلر» ، ترسکی ، کنتس مفروضه ، متقاعد شده است که نقش جناب ژنرال بایدنیک با انجام برسد
همه تصورات یاس آرمیز را از خود دور میکند اما بناله می گوید : «ولیکن از وقتی که دیروز
اینها را شکست دادم . باروهای غمبار ، روح مضطرب را دارند از پای می اندازند .» گرلیپارتر
نیز در ادبیات مشهور زیر بشیوه مشابه سخن میراند :

«چیزهایی که بهنگام روز بر سینه فشار می آورند ، وفادارانه در دهان نگاهداری میشوند
تا هنگامیکه خواب دهن بند را بطرفی می اندازد ، آنوقت جملگی در رؤیاهای گوناگون بزبان
می آیند .»

وی ایات بالا را در جای دیگر به تأیید قاضیه تحقیق میل اینطور کامل میسازد :

«... رؤیاها، آرزوها را خلق نمیکند بلکه آرزوهای را که قبلاً وجود داشته برمی-
انگیزند و آنچه را که بیداری بامیدادان از خاطرات فرامی دهد، جرثومه آن بیشتر در ذهن تو
وجود داشته». مابین عقیده و آراء بالا را در آثار شاعران ادوار جدید نیز می بینیم که خیلی به
موضوع روانکاو نزدیک شده اند در مثل، از تور شنی تلسر: «در حجاب بتاثر میسازد»
اما رؤیاها امیال بی همتی هستند، آرزوهای پیشرومانه ای که روشنائی روز مجبورشان
میکند در زوایای روح ما پنهان گردند و از آنجا نیز مجال غزیدن به بیرون را پیدا نمیکند مگر
بهنگام شب.»

یا اینک ویکتور هار دو ناک می گوید :

«... در رؤیا، که بعد از امیال شدید پنهانی و خلجان و آرزو و تمایلات بزبان نیامده و
آفتابی نشده که با همه انکار، مال ماست، آنرا بوجود می آوریم.» (گودبوا)

ژان پل وهبل اقدام مشابهی را بیان کرده اند. مثلاً ژان پل در اثر خود بنام «رؤیای
شب» نویل، اشاره باین موضوع بسیار کلی میکند که: «(خواب» نیز به عناصر سرکوبی شده طبیعت
انسانی و به طبیعت بطور کلی، برای وصول بحقوق خود مدد میکند... و اگر درین ماجرا از
همان قانونی تمکین نمیکند که بهنگام بیداری بر ما حکومت میکند و مقاومت و کتمان ما را
درهم می شکند و تعادل مألوف ما را درهم میکوبد و همه جنبه های اشراقات و انطباقات ما را
درهم می ریزد، برای اینست که خود مظهر قانونی برتر است.» هیل در قطعه ای که بویژه
به تأثرات ضد اجتماعی یعنی تأثرات فروخورده و بزحمت کتمان سده انسان کنونی، اختصاص
دارد، چنین می نویسد: «... امپراطوری پنهان و شبح آمیز غرایز و گرایشها در دوازدهمین
ساعت رؤیا سر میرسد و در جامه جلوات و تظاهرات بسیار در برابر ما بچولان می پردازد. رؤیا
پرتوهای وحشتناکی به زوایای تمایلات شهوی و خفایای روح آدمی می افکند. اینست که دیوان
و اشباح و هیاکلی را می بینیم که آزادانه از برابر ما میگذرند و حال آنکه بهنگام روز این
دیوان در بند زنجیر عقل بودند و مجال خود نمایی نداشتند.»

اما در قطعه ای بنام «احساس واقعی و شعر» از کتاب سپیده دم، نیچه که باید او را پیشتر اول
بسیار پیشرفته نظر به مربوط بر رؤیا از دریچه روانکاو بشمار آوریم؛ رؤیا در اینجا بمثابة وسیله
ارضای خیالی غریزه جلوه کرده است: «شاید این جفای تقدیر (در اطفای غرایز) بیشتر
به چشم میخورد، اگر همه غرایز چون غریزه گرسنگی دیر اطفاء نمیشدند: زیرا اغذیه
رؤیایی برای اطفای آن کافی نیست، اما اغلب غرایز بویژه آن دسته ای را که اخلاقی می نامیم،
به کم بسنده میکنند: اگر بتوانم اظهار عقیده کنم، باید بگویم که ارزش و معنای رؤیایهای
ما درینست که تا اندازه ای این فقدان اتفاقی «اغذیه» را بهنگام روز جبران میکنند...
این مختصرات (رؤیا) که به غرایز ما فرصت جولان میدهند و هر کسی می تواند به نمونه های
یاد از آن مراجعه کند - در واقع تعبیر و تفسیر تحریکات عصبی ما هستند بهنگام خواب، منتهی
تأثیر و تفاسیری بسیار آزادانه و بسیار خود سرانه... اما اینکه این رؤیا که بطور کلی در
طی شبها، تغییری نمیکند، به صورت بسیار متفاوت، قابل تعبیر و تفسیر هستند و عقل خلاق برای

تجربیات واحد دیروز و امروز علل و موجبات کاملاً مختلفی در نظر می‌گیرد، علتش اینست که ملاحظه این عقل امروز غیر از دیروز است، یعنی امروز شریزه‌های دیگر خواهان اطفاء و تصدیق و تمرین و تقویت و سبکباریست یعنی امروز اوست که لطیفان کرده و حال آنکه دیروز یکی دیگر لطیفان کرده بوده است» (۱)

همه نظرات مزبور درباره ماهیت و اصل رؤیا که از نظر مادریک نظریه کلی نزدیک به نظریه شامل روانکاو خلاصه میشود، یراستی چیزی جز حواشی اتفاقی معرفت اشرافی روح فلان شاعر نیست که آنرا ذرات آتش عرضه میکند. شاعران به این دانش از راهی رسیده‌اند که نه علمی است و نه تجربی و اگر در آثار شاعرانه، رؤیا، بنحوی بکار آمده‌اند که واجد اعتباری که ما برای آن قائلیم، میشوند، در حقیقت این موضوع، سحت و جنبه بی‌واسطه بودن تجربه شاعران را نشان میدهد.

انسان تعجب میکند ازینکه می‌بیند چقدر از اول تاریخ تا کنون چه شاعران و چه هنرمندان مشهوری از رؤیا برای توصیف حالات پیچیده روحی بهره برده‌اند. آثار ادبی مانند حماسه و قصه و نمایشنامه و شعر که رؤیا در طی حوادث و زندگی‌گانی درونی قهرمانان آن بنحوی معنی‌داری مداخله میکنند. بیشمارند. ادبیات پدیدهای رؤیا را در شمار ضروری‌ترین منابع خود بصواب می‌آورد، از منظومه‌های حماسی هم گرفته تا حماسه بنه‌لوتکن (۱) و منظومه‌های میلتون و کلوپتک و ویلاند و هبل و لونو و غیره... بدون آنکه از داستان و پاره‌ای از گرایشهای آن مثل داستان‌های رماتییک که بسیار در ادبیات جدید ما موثر افتاده است، سخنی بمیان آوریم. از همه گذشته می‌دانیم که شاعرانی مانند تیک و ا.ت.آ. هوفمان و ژان پل باچه شوری قهرمانان خود را بخواب دیدن و امیدارند و آنوقت رؤیاهای آنها را در طی داستان، بشدت و بطور قاطعی بفعالیّت و تأثیر می‌اندازند. در نمایشنامه نیز، هر چند اندکی کمتر و ضعیفتر، از رؤیا سود می‌جویند، از جانب دیگر قالب نمایشنامه‌ای بسادگی می‌تواند ماجرای رؤیایی را کاملاً در بر بگیرد چنانکه نمایشنامه‌های معروف کادرون و شکسپیر (سلیطه) و هلمبرک (جپ. پا. بیرکت) گرلیپارکسر و هاپتمان (قودت دادن) و فولدا (کشور غنی و پر نعمت) و بسیاری از آثار جدید نمایشی که با الهام از بررسی‌های علمی رؤیا، پاره‌ای از رؤیاها را بصورت نمایشنامه درآورده‌اند. مانند: شترندبرک (بازی رؤیا) و پیل ایل (مسافرت جهنمی هانس که با خود شترندبرک خود نمیکند) و فرانتس مونار (داستان گرک) و شتر ایشر (سرزمین رؤیا) و غیره، مؤید آنست. از شکل ظاهری رؤیا نیز با احراز توفیق سود جسته‌اند، مخصوصاً در آثار پهلوانی چنانکه در قصه نوئل اثر دیکنس. یا در اثر بی‌همتای نقاش معروف الفرد کوبین بنام (مغصه دیگر) و آقای هانس ساکس (اهل وین) منای آنرا از لحاظ روانکاو افشا کرده است. (در مجله ایماگو جلد اول سال ۱۹۱۲-۱۹۱۷ ص ۱۹۷)

بالاخره در آثار غنایی که در اصل خیلی بر رؤیا نزدیکست، اقتباس از هیئت ظاهری رؤیا بسیار متداول بوده است مثلاً هینسناک معروف و هیستریگانک مخصوصاً همواره از تصاویر رؤیا خوششان آمده است و از رؤیا بمثابة اجابت‌کننده همه آرزوها تمجید کرده‌اند و زیباترین بیان درین باب از والتر فون دروگلواید است که دیکلین، سابقاً بدان اشاره کرده است.

(۱) استنباط بالا در اساس با استنباط رؤیاهای نوعی مطابقت میکند.

منظومه‌های رؤیایی بیشمار هانس ساکس پیرمستلزم بررسی خاصی است مادرینجا فقط به تجسم سرگرم کننده آن‌ها اشاره میکنیم که خواب بازاری بی‌نهایت پرسود را درست در لحظه‌ای که یوزنیکان مزاحم، اموالش را زیر و زبر و نابود میکردند دید (۱) درینجا باید بویژه به جنبه غنایی آثار رماتیک اشاره کرد و همچنین بگرایش‌های مشابه و نزدیک بدان: هاینه و شامیسو و موریکه و اوهلاند و آنته فون دروسته و کله و هیل و بایرون (رؤیا) و بسیاری از شاعران دیگر رؤیا را وصف کرده‌اند.

دلت، ازث. ف. میر و رؤیای شب تولد از هیل و قساید از شپیتلر (پدر، تدفین، ضیافت) و مضامین مشابه در کتاب «شاخ اسرار آمیز» پرسیچه، از جمله آثاری هستند که مارا بیش از سایر آثار بهیچان می‌آورند.

این بویژه از لحاظ روانکاوی جالب است که بیند رؤیاهایی را که شاعران آفریده‌اند خوب ساخته و پرداخته شده و مطابق قوانینی است که بتجربه، کشف شده است و با محک روانشناسی مثل رؤیاهای حقیقی جلوه میکنند و حتی توانستند پاره‌ای از قوانین مربوط بطرز کار رؤیا را در طی بررسیهای ادبی در رؤیاهای شاعرانه باز بیابند. بدین منوال هفتس در ضمن بررسی حماسه‌های زبان فرانسه نشان داد چگونه رؤیاهایی را که شخص واحدی در عرض یکشب می‌بیند به هم مربوطند و یک واحد متصل و یکپارچه را تشکیل میدهند (ص ۵۵) همین طور چهلمه در قساید عامیانه انگلیسی - اسکاتلندی که در آن رؤیاها از دو پرده پشت سرم تشکیل میشود، باین نکته اشاره میکند که چگونه: «پرده اول آنچه را که پرده دوم بروشنی و بدون پرده عرضه میکند؛ بنحویه‌ای و بهیچم طرح ریزی میکند.» اینها هستند جنبه‌هایی از بیان کنایه‌ای که شاعر کاملاً با آن خو گرفته است.

و اینک نکته دیگری ازین قبیل که در پنجمین مرتبه کتاب سوم عشق‌ها اثر اویلمی توان آنرا جست. شاعر درین مرتبه رؤیایی را توصیف و تعبیر میکند که در آن گرما بجای شور عاشقانه و گاو ماده بجای معشوقه و گاو نر بجای خود نایم نشسته است، نایمی که سرگشته عشق است. بایرون در ششمین قطعه کتاب دون ژوان یک مشت کنایه و ایما و اشاره عاشقانه بکار برده است که پیشتر بدان نیز واقف شده‌ایم: قهرمان بلباس زن درمی‌آید و بر خنخواب دودو میرود و وی هراسناک بیدار میشود در حالی که خوابی میدید که کنایات جنسی آن یادآور افسانه‌گناه است. گاهی شاعر بروشنی از معنای پاره‌ای از کنایات نوعی سردمی‌آورد چنانکه توصیف اسرار الوزیس (۲) در دو اذد همین مرتبه رومی اثر سقو که گواہ است:

«صاحب اسرار پنحوی غریب در وسط مجمعی که از تجلیات شگفت انگیز پر بود، سرگردان بود، تو گویی در رؤیا حرکت میکند، زیرا درینجا سوسماران چنبرک زده بودند و در آنجا

(۱) برای سایر منظومه‌های رؤیایی هانس ساکس باید به فهرست هامپ مراجعه کرد، نمونه‌های متعددی از رؤیا در ادبیات حماسی در آثار کامل هست؛ درباره آثار غنایی به کلیبر و برای یک مرور جالب به کتاب، «رؤیا در هنر و در اشعار» مراجعه باید کرد.

(۲) الوزیس شهری از یونانست که در آن «اسرار» مذهبی را برگزار میکردند. مذهبی به آراء و اعمالی اطلاق میشود که جز نخبگان کسی از آن سردر نتواند آورد.

دوشیزگان صندوقچه‌ای بستره‌ای که به سنبله‌های بسیاری مزین شده بود، با خود می‌بردند ... سرانجام پس از کوششها و آزمایشهای متعدد، راز این پرده‌های شکست انگیز آستان قدس یرو فاش گشت و این راز آن بود که آلهه زمین، بهرمانی لطف کرده و در گذشته راز دل انگیز تن جاویدان خود را به ژاسون (یکی از پهلوانان اساطیری که در حادثه جزیری دلاور و بی‌باک بوده است) پادشاه توانای جزیره کرت فاش ساخته است. آنگاه کرت پرازناز و نعمت گردید و تختخوات شب‌زفاف آلهه غرق در سنبله‌شد و گندم فراوان زمین را پوشاند.

نمونه از معاصران نیز با نشان میدهد که چگونه فلاں نویسنده می‌توان رؤیای نمونه مربوط بزیایمان را بصورت کنایاتی کاملاً صریح بنمایاند. در تراژدی هوریتس هایمان بنام: دشمن و برادره (۱۹۱۱) دوشیزه‌ای رؤیای خود را باز میگوید و زنی بچه‌دار و مس‌تر آنرا به آبستنی و زیایمان تمییز می‌کند و ما می‌توانیم آنرا تأیید الهامی یا اشرافی کنایه آب (آبهای جنینی) و صندوقچه - درین رؤیا بجای آن صحبت از یک زنک است (شکم بالا آمده) - بحساب آوریم. این نوع کنایه‌ها را روانکاوان کنایه‌های نوعی یا ستره‌ای می‌نامند.

پالاس (نایم)

شب پیش خواب دیدم که در دریا شنا میکنم و در برابر من در جاده‌ای تاریک جسم درخشانی شنا میکرد، زنگی بود برنگ خون کمرنگ و بایک روشنایی انیری و ظاهراً زنک میزد - نزدیک صخره‌ای بالا رفت و آب شدت متقلب شد و دختران خداوند دریا فرود آمده و ازین سقوط جسم مزبور بیک ضربه حرد شد، و درین نقطه دلم، شدت احساس درد کردم ...

مادلانا (زن مسن بچه‌دار)

آنوقت بیدار شدم؟

پالاس

هنوز نه. احساس کردم که از رؤیایی سنگین بر رویایی سبک بازگشته‌ام و باز همچنان شنا می‌کردم و در برابر من اکنون دیگر نزدیک‌افق، دوزنک بطور مرئی پائین و بالایی رفتند و هر دو ظریف و پرتو افکن بودند، از جلوی من گذشتند و وارد کفی اثری از نوری پایان شدند و من بیدار شدم، خسته و کوفته بودم و احساس درد میکردم، دردی که همین الان وقتی داشتم بالامیادم مرا بیاد خوابم انداخت - نمی‌دانم چیست.

مادلانا

محل این درد شیرین کجا بود؟ (دستش را روی سینه پالاس گذاشت) و هنگامیکه پستانهای ظریف نازنینت آهسته میزند، آنگاه حس نمیکنی که دیگر مال تو نیستند و گوئی بسوی دیگری تمایل دارند؟ دوستان در یکجا گردهم می‌آیند و برای این که محاسبه درست در بیاید، پس از مدتی از هم جدا شده دوتا میشوند، ای دوشیز؟

بدبختانه ما تاکنون جز تحقیقات پراکنده‌ای در خصوص رؤیا در شعر دردست نداریم، با این وجود بهمین مختصر دور نماهای گرانبهای از معرفت شاعران در مورد روح و از ماهیت آفرینش هنری بدست آورده‌ایم. بد نیست بدانیم که نخستین بررسی در این مقوله که بر اساس روانکاوی مبنی است، از یک مورخ ادبی است که خیلی زود اهمیت روانشناسی تحلیلی رؤیا را

باز شناخت و تفکر اقتاد در قلمرو ویژه کار خویش از آن سودجویید و موفق هم شد. این تحقیق مربوطست به کار کوچکی از اتو کار فیشر که براسنی صرفاً بهمین موضوع پرداخته است: رؤیا در کتاب هانری سبزر اثر گو تفرید کلمر (شاعرو نویسنده سوئیس. آلمانی زبان در سده نوزدهم م). ما از میان قطعات متعدد رساله فیشر که جملگی مؤید عقیده مربوط بر روانکاوی اوست. قطعه زیر را در اینجا می آوریم:

«بکسی که خواب می بیند، بدون آنکه انتظارش را داشته و یا از آن آگاه باشد، قسمتی از عالم آراء و عقایدش فاش میشود و پیش از همه محتوی راستین امیال و آرزوهای پنهانیش پیش چشمش عیان میگردد که جرأت اعتراف آنرا حتی بخویشتن نداشت. این فقط در رؤیاست که هانری را درد غربتی بی پایان پریشان میسازد: زیرا هنگام روز فرصت آنرا نداشت. این فقط در رؤیاست که همه آنچه را که هیاهوی بیداری بمجال تظاهر نمیداد، و از ذهن میگریزند، بچولان درمی آیند مانند سرزنش، درد، درد غربت. تقریباً همه رؤیاهای هانری سبزر، رؤیاهایی آمیخته به درد غربت است.

«داستان هانری سبزر مربوطست به روابط بین مادر و پسر. رؤیاهای هانری بر محور تفکر مادرش میگردد، بر محور میل باز دیدن مادرش و توجه با و در عین حال احساس شرم از این زرقت های دروغین.

یکبار دیگر ملاحظه میشود که اندیشه هایی در رؤیا جلوه میکنند که بیداری بخشونت آنرا سرکوب کرده است. هانری اتفاقاً خویشتن را مرتکب گناه بزرگی میگردد و آن عدم داشتن مکاتبه با مادرش است و بزحمت باومی اندیشد و بهیچوجه از عواطف حقیقی خویشتن آگاه نیست. اما رؤیا این عواطف را بر او فاش میسازد» (ص ۱۷).

رساله فیشر باین منحصّر شده است که بنمایاند که قوانین کلی رؤیاد در رؤیاهای موجود در آثار شاعران نیز بچشم میخورد. دکتر روبیتسک مروف، کوشیده است همه فنون روانکاوی را با همه جزئیاتش بکار برد و برای اینکار رؤیای اسمونوت (قهرمان تراژدی ه پرده ای کوتاه م). را برگزیده و نشان داد که در طی تجزیه و تحلیل، آنرا واجد همه خصایص یک رؤیای واقعی یافته است. وی رؤیا را بنامر مشکله اش تجزیه کرد و آنها را به قطعات مربوط در تراژدی متصل ساخت. و سرانجام توانست وجود آناری از افکار هنگام بیداری و در واقع بقایای هنگام روز، را در آن نشان بدهد و کنایات و رموز آنرا تبیین کند و پشت محتوی پندایک محتوی ناپیدا کشف سازد و در کل رؤیا و در جزئیات آن نشانه ای از تحقق آرزویی را باز یابد. نگارنده نیز در طی تحقیقاتش به یک بررسی مشابه پرداخت و هذیان و رؤیاهای موجود در داستان گرادپوا اثر جنسن را تجزیه و تحلیل کرد. و بسداین تجزیه توانستم جای رؤیاهایی را که شاعر برای توصیف حالات نفسانی قهرمانش بکار برده بود، به افکاردی بدم که این رؤیاهارا پدید آورده بود بدین ترتیب رؤیاهای مزبور را وارد تسلسل و تداعی منطقی تغییرات روانیش سازم. منبمی که شاعران از آن الهام میگیرند درست همان منبمی است که تجزیه و تحلیل کنند با تحمل زحمات بسیار آنرا کشف کرده است یعنی وجدان ناهشیار یا ناخود آگاه (۱). اکنون باز یکر بهمان مسأله ای کشانیده شدیم که از آن آغاز کرده بودیم یعنی

(۱) در منظومه داستانی جنسن بنام فرا که نتوانستم آنرا بدست بیآورم مؤلف در باره رؤیا بقیه در صفحه ۳۶۳

موضوع روابط میانه رؤیا و آفرینش هنری . انسانها خیلی زود بدان توجه کرده اند . پیشینیان ساده لوحانه می اندیشیدند که خاکیان مقرب در درگاه خدایان بهنگام خواب از مواهب شمر و شاعری برخوردار میشوند : چنانکه هومر و هزیود و اشیل ، شاعران نمایشنامه نویس قدیمی آنان برخوردار شده بودند . اعصار پیشرفته بدی نیز توانست کاملاً این باورها را محو سازد چه شاعران نیز شاید به این منابع الهام باور داشتند . چنانکه در مورد پندار (۱) شاعران غزلسرای یونانی پیش از میلاد (۴۰۰) می بینیم .

این اعتقاد پس بقول هنرزن (کتبیه شناس آلمانی در سده نوزدهم .م) دیک موضوع قدیمی هند و اروپایی است که به آن سخت پابند بودند و پیوسته آنرا تکرار میکردند و آنرا در جامه های شاعرانه گوناگونی جلوه میدادند . ما در اینجا فقط به شعر قدیمی اثر هانس ساکس اشاره می کنیم ، در «اهداء» ، اثر کوتاه نیز که ازین زمزمه بحساب می آید ، واپسین بقایای این مبحث بیچشم میخورد . البته تصادفی نیست که ریچارد واگنر اشعار معروف زیر را در دهان هانس ساکس میگذارد (واگنر هم مانند گوته اثری بنام ساکس ساخته است .م) .

«ای دوست ، وظیفه شاعر اینست که رؤیایش را حفظ و تبیین کند ، ازین باور کن ، شاعر حقیقی ترین و هم انسانی یعنی رؤیا را بر ما روشن میکند و مبنای آنرا بر ما فاش میسازد ، همه هنرنامه سرایی و شعر ، رسالتی جزین ندارد که رؤیاها را تبیین کند . این از کجاست که شما بمدد رؤیا از پیش بدانید که از بوتۀ این عصر بزرگ پیرو پیرون خواهید آمد .»

«از کتاب استادان نغمه سرا پرده سوم»

هبل عین این مضمون را در قطعه هجایی خود بنام رؤیا و شعر آورده است : «رؤیاها و تفنن های شاعر برادرانه یکی شده اند و بی سرو صدا از هم جدا میشوند و با هم را تکمیل می کنند .» وی در قطعاتی از یادداشت های روزانه خود چنین می نویسد : «بیش از پیش باین عقیده هستم که رؤیا و شعر یک چیز بیش نیستند .» . «حالت خلسه و شور و هیجان شاعرانه (من اکنون عمیقاً آنرا در خود احساس میکنم) ، حالتی رؤیایی است ، بهمین جهت سایرین باید آنرا پیش خود مجسم کنند . در روح شاعر چیزی آماده میشود که او خود از آن آگاه نیست .»

اشارات و اعترافات مشابه در آثار شاعران کم نیست . چنانکه میدانیم گوته اشعار خود را زمانی می نوشت که در غریزه یا یک حالت رؤیایی ، او را باین کار برمی انگیزت . پل هایزه (شاعر و نویسنده آلمانی در سده نوزدهم ، م) در خاطرات جوانی خود می نویسد : «همۀ آفرینشهای هنری در یک حالت برانگیختگی ناخود آگاهانه و اسرار آمیز و کاملاً مشابه حالت رؤیا ، به حصر معنای آن پایان می گیرد .»

غالباً نیز این مشاهدات و تجارب کاملاً فردی است که به کشف روابط مزبور منجر گشته است زیرا شاعرانی که توجه ویژه ای به رؤیای خود داشته اند مانند هبل یا گوته تقریباً کلاً ،

چنین میگویند ، «زندگانی اغلب اوقات رؤیایی است که بهنگام بازبودن چشمها رخ می نماید اما رؤیا در واقع زندگانی روح زندانی است ، پیام مرموز خدایانست از مقر و انا ، آن قصر نورانی که تا احوال دریاها قد برافراشته است و در آنجا هیچ چیز نهانی وجود ندارند و دبورهای آن از آینه است .»

(۱) رجوع شود بکتاب بدا درباره شاعری بنام کارمون .

مشاهده کرده اند که تاجه پایه آثارشان به رؤیا وابسته بوده است. ششم ماه نوامبر سال ۱۸۴۳ هبل در پاریس چنین نوشت: «در روز گاری هم که هنوز آثار شاعرانه تألیف نمیکردم، خوابهای شاعرانه میدیدم، اما امروز دیگر از آن خوابها نمی بینم»، در جای دیگر پس از اشاره به سلسله ای از رؤیاهای شکفت انگیز، چنین ب زبان شعر ادامه میدهد:

و سابقاً هنوز قادر بنوشتن تراژدی نبودم ،
از زمانی که بدان قادر شدم . رؤیایا ترکم
کرده اند : آیا اتفاقاً رؤیایا چیزی جز تراژدی
های ناقص هستند ؟ يك تراژدی خوب
مگر يك رؤیای کامل نیست ؟

در آثار گلر نشانه ای از مشاهدات درونی هست (از دفتر خاطراتش ۱۷ ژانویه ۱۸۴۸)
که شاعر آنرا به قهرمان دلخواه خود هائری سبز نسبت داده است :
«اگر بهنگام روز، کاری نمی کنم مخیله بهنگام خواب بیکار نمی نشیند؛ اما این شیخ محبوب
و آزار دهنده ؛ مخلوقاتش را با خود می برد و بدقت همه آثار تلاشش را محو می سازد.» (از
یادداشت های روزانه ج اول ص ۳۰۸) .

... از زمانی که مخیله و قدرت ناشکیبای آفریننده آنرا بهنگام روز بکار نمی گیرم
بهنگام خواب بمیل خود به تلاش می افتند و يك تفنن رؤیایی را در جامه عقل و منطق خلق میکنند.
(هائری سبز جلد چهارم ص ۱۰۲) .

در گذشته ظاهراً عوض آنکه شعر و رؤیا را تبدیل کننده هم بحساب آورند، این دورا
میدهم وحتى يك چیز واحد تلقی میکردند. شاعران اشعار و قوافی و منظومه های کاملی را از
رؤیایا خود استنباط میکردند، چنانکه در منظومه کوبلاخان اثر کولریچ (شاعر انگلیسی
در سده هزدهم م.) که هاو لوک الیس صحت آنرا تأیید کرده است ، (دنیای رؤیایا ص ۲۶۹ از
ترجمه آلمانی) مشاهده میشود. نمونه های مطمئن تر دیگری هم هست مانند منظومه های او هالاند
(شاعر آلمانی در سده نوزدهم م) بنام عود و شکوه و رؤیا اثر هبل و چندین قطعه شعر
از هوزیکه و گلر و غیره . قصه سرایانی مانند استونسون و ابرس ولینکوس (ژوزف پوپر)
نیز اعتراف کرده اند که بسیاری از مضامین خود را از رؤیا گرفته اند . حتی ازین هم فراتر رفته
تولیدهایی برتر از تولیدهای هنگام بیداری را بر رؤیا نسبت داده اند، اما معروفترین نمونه ازین
مقوله همان سونات شیطان اثر تارتینی (موسیقدان ایتالیایی م.) است که اتفاقاً هاو لوک
الیس (در کتاب سابق الذکر در ص ۲۶۹) صحت آنرا مصرأ تأیید کرده است و آثار
شاعرانه ای مانند هوزیکر گرایسلر اثرات. آ. هوفمان را نیز میتوان مثال آورد .

بسهولت می توان پی برد که این خویشی میان رؤیا و هنر که غالباً آنها را از منشائی
واحد پنداشته و واجد ماهیتی یکسان دانسته اند، عده ای را برانگیخته باشد که از یکی بدیگری
دست یابند. شاعران و فلاسفه نهضت رمانتیک به یقین بیش از دیگران به این نکته تمایل داشته اند
از همان سال ۱۷۹۶ تیک در مقدمه خود بر طوفان شکسپیر ، رگوس يك علم زیباشناسی را که
بر همین فکر استوار شده است ؛ چنین بیان کرد: «شکسپیر که آشنایی او به نظریات نه ترین عواطف
روح آدمی در آثارش هویداست، ظاهراً خویشش را به مدد رؤیایا خود بررسی میکرد و تجاربی

را که درین زمینه با انجام رسانیده بود، در شعرش حکایت میکرد. شاعر و روانشناس بی هیچ کمائی می‌تواند به مدد تحقیق در رؤیاهای خود، همیزان وسیعی تجربه خویش را توسعه بخشند.

شوپنهاور که به تأثیر افکار هندی به يك ایدالنسم افراطی در خصوص رؤیا سوق داده شده بود، آنرا وارد قلمرو هنر کرد. در قطعه‌ای از آثار بعد از مرگش آنجایی که درباره هنر شاعری سخن میراند (چاپ کلام جلد چهارم ص ۲۹۱) چنین می‌نویسد: «عقلستدائنه ازینجا سرچشمه میگیرد که وی به حقیقت رؤیا واقف است و حال آنکه شاعران دیگر تنها به حقیقت دنیای واقعی آگاه هستند. او چیزهای ندیده و نشنیده را درست بهمان شیوه‌ای که چیزهای ندیده و نشنیده رؤیاهای خود را می‌بینیم، بهمانی نمایاند و ازین هردو دستخوش خیالی واحد می‌شویم. تو گوئی که وی این سرودها را بهنگام شب بخواب میدیده و روزها آنها را در نویسی نمیکرده است... چقدر این سرودها واجد حقیقت رؤیا هستند... وانگهی برای این که به آثار نبوغ در آثار شاعران حقیقی پی ببریم و وارستگی آنرا از هر گونه تقلید دریابیم، باید به کار شاعرانه خویشتن بهنگام رؤیا توجه کنیم.

... چقدر توصیفات رؤیایی مزبور از آنچه بمدد تعقل و زمینه چینی می‌توان بوجود آورد، فراتر است! و قتیکه از رؤیایی پر جنب و جوش و مفصل و جاتدار پیدائنی شوید آنرا بررسی کنید و به نبوغ خود آفرین بگویند، و نیز می‌توان گفت: شاعر بزرقمانند شکسپیر، کسی است که بهنگام بیداری قادر بهمان کاریست که همه ما بهنگام رؤیا بدان قادریم. «
ژان پل میگوید: «این قبط بهنگام رؤیاست که قوه مخیله می‌تواند باغ معلق خود را به بهترین وجهی شخم بزند و آنرا از انواع و اقسام گل پر سازد و از زنان در آنجا پذیرائی کند، چیزی که غالباً در باغهای خاکی عملی نیست. رؤیا یکقسم هنر شاعری غیر ارادیست (۱) و نشان میدهد که شاعر با منز خاکی خود بیش از دیگران کار میکند...

همچنان شاعر حقیقی نشوند، ای بیش نیست و نقش قهرمانان خود را با ناهاتلقین نمیکند بلکه زندگانی آنانرا توگویی در رؤیا، تماشا میکند و با آنها گوش فرا میدهد.

نیچه در کتاب میلاد تراژدی، رؤیا را یکی از منابع هنر عرضه میکند: «انسانی که بهتر حساس است در قبال عالم رؤیا همان رفتاری را دارد که فیلسوف در قبال واقعیت هستی و آنرا بنحوی مشخص و بالذات نظاره میکند و مطابق پرده‌های رؤیاست که زندگانی را تعبیر و تفسیر می‌کند و از روی حوادث رؤیاست که یزندگانی ادامه میدهد و تنها تصاویر دوست داشتنی و دل انگیز نیست که او تعبیر میکند بلکه امور جدی و غمبار و ظلمانی و موانع ناگهانی و آزارهای تقدیر و انتظارهای دشوار، خلاصه همه «کمدی الهی» زندگانی با جهنم خود، در برابر او جولان میدهد. وی فقط تماشاکن نیست بلکه تلاش میکند و رنج می‌برد و از آنچه در برابرش میگذرد بنحو زودگذری متأثر میشود و شاید عده‌ای چون من بیاد داشته باشند که در بحبوحه حوادث خطرناک و وحشتزای رؤیا بفریاد گفته‌اند: «چیزی نیست خواب می‌بینم! می‌خواهم ادامه بدهم» برای آنکه جرأت پیدا کنند و غالباً نیز موفق میشدند (۲)

۱ - کانت نیز در کتاب مردم‌شناسی رؤیا راهنر شاعری غیر ارادی خوانده است.

۲ - رجوع کنید به اشعار هبل، «طولانی‌ترین رؤیا با این حس نهانی همراه است که اینهمه چیزی نیست، حالا هر اندازه غمبار که میخواهد باشد».

شنیده‌ام کسانی هستند که سه‌شب پشت سرهم يك رؤيا را دنبال میکنند، این چیزها ثابت میکنند که وجود باطنی ما یعنی آنچه‌ی که در همه ما مشترکست رؤیا را بالذاتی ژرف و ضرورتی نشاط آورمی‌پذیرد و تحمل میکند .

وجوه تشابه میان رؤیا و شعر بویژه مورد بررسی و تحقیق زیباشناسان ایدالیستی مانند ویشرو ولکلت قرار گرفته است . بدین جهت ویشرمیکوید: «... در همه تصاویر و استعاره‌هایی که شاعران بزرگ آفریده‌اند ، نسخه‌ای از رؤیا دیده شده است.» و آنچه ظاهر رویایی ندارد ، زیبا نیست ؛ شاعرانه نیست و براسنی هنر نیست .

بنابازی آرتور دیونوس از اهمیت رؤیا در استدراک شیوه هنری سخنرانده و نشان داده‌است که بررسی رؤیا بهترین شیوه برای فهم ماهیت خاص هنر است .

برجسته‌ترین کوشش در جهت استفاده از روان‌شناسی رؤیا برای توجیه و تبیین پدیده‌های اساسی زیباشناسی توسط آرتور دورر یوس در یکی از مقالات سالنامه پروس سال ۱۹۰۱ بنام «زیباشناسی و رؤیا» انجام گرفته‌است . وی از وجوه دوگانه متضاد لذت ناشی از حس زیباشناسی

(هنری) یعنی مسأله‌ای که بویژه در قلمرو روان‌کاویست (۱) آغاز کرده است . آنگاه به تقسیم واقعی وجدان ما بوجدان زیرین و زیرین (تقسیمی که معین‌کننده وجود رؤیاست) یعنی سلوک در برابر آثار هنری که آنرا در عین حال هم يك چیز واقعی و هم يك چیز ظاهری با عر ضه مینماید، می‌پردازد: «آثار هنری اول وجدان زیرین را احاطه میکند تا بدینا وجدان زیرین مستقیماً مربوط شود آنگاه نفوذ تلقینی خود را از این راه اعمال میکند.» اما وجدان زیرین این محتوی بر استعاره و مشخص و محسوس وجدان زیرین را بمثابة يك چیز ظاهری و بی‌پایه تلقی میکند. احساس هنری فقط باین دلیل وجود دارد که اعتقاد به این چیز ظاهری و مجازی و عدم اعتقاد بدان ، مربوط به دو قسمت جداگانه وجدان است اما بهم ملحق میشوند و وجدان غالی را که

همان وجدان هنریست ، تشکیل می‌دهند.» در وجدان زیرین هم کمال مطلوب از واقعیت فرق ندارد ، «همه این جنب و جوش آفریننده کنایات و رموز که امروزه آنرا اساس سلوک هنری بحساب می‌آورند، چیزی جز فعالیت وجدان رؤیایی نیست که کارش خلق کنایه‌ها و دادن ظاهر عینی و ملموس به محتوی درونی و باطنی خود و جلوه دادن آن بصورت پرده‌ها و تصاویر و حوادث است.» در برابر وجه تشابه مذکور که میان وجدان رؤیا و جنبه هنری وجود دارد اتفاقاً جای‌شکی باقی نمی‌ماند که سلوک هنری بر آزادی وجدان رؤیایی مبتنی است ، «وجدان رؤیایی از نیروی تقلل می‌کاهد و بسوی احوال کودکان و بی‌تجربگی و ساده‌لوحی و بیخبری می‌گراید.» ارزشهای هنری (استتیک) را با توجه به گرایش غریزی آنها بصوب کنایات و شخصیت دادن به اشیاء می‌توان تجلی دوباره و موقتی ووراثتی استدراکات و استنباطات کودکانه بشریت تلقی کرد چه بشر در ادوار کودکی خود همه کاینات را جاندار و با شخصیت تصور میکند .

این نظر اخیر را دوپرل در کتاب روان‌شناسی تغزل که مبتنی بر بررسی رؤیاست، اقتباس کرده‌است . وی درین کتاب کوشاست که تغزل را قسمی «استنباط بدوی از جهان» تعبیر کند . توجه کنید که وی آنچه‌ی که در قسمت‌های نخستین این کتاب بمنوان تراکم تجسمات در رؤیا خوانده شده است ، در همه قوالب هنری کشف میکند و آنرا جز و سرشت مکاشفه تلقی

(۱) رجوع کنید به کتاب مشترک رانک و ساکس بنام اهمیت روان‌کاوی برای علوم روحی.

میکند (۱) وی ازین جا آغاز میکند که: «پایه فکر بر جریانی ناخود آگاهانه استوار است و نتیجه این جریان، کاملاً ساخته و پرداخته، وارد حوزه خود آگاهی میشود. این موضوع بویژه در مورد خلق حقیقی هنری صادقست و پنحو و سیترتی در مورد همه آثار داهیانۀ اماند رنورد آنچیزی که بزبان آلمانی (اینفال ویزبان فارسی «تخمین») نامیده میشود، کمتر صادقست، فایده تحقیقاتی که ما قایج آنرا در بالا بیان کرده ایم هر چه باشد، این نکته را آشکار ساخته است که سخت کلی هستند و فقط با تحقیق تحلیلی در کار رؤیا و حیات ناخود آگاه (وجدان منقول) توانسته ایم مناسله مزبور را از نزدیک بررسی کنیم. بررسی معنا و محتوی تصاویر رؤیا اتفاقاً ما را کاملاً وارد جریان آفرینش هنری می سازد.

میان این دو، مرزی وجود دارد که بررسی مزبور اهمیت آنرا بر ما آشکار ساخته است این قلمر و مرزی همان خیال باقی، «تاریخ دامه یافته» است. خیال باقی چون خیلی نزدیک بر رؤیاست غالباً چیزهایی را که در رؤیا فقط ممکن است در هیئت دیگر گونه ببینیم، بروشنی بر ما آشکار می سازد و از جزییات آن قسمت فعالیت قوه مخیله پرده بر میدارد که جز بمدد تحلیل مطول رؤیا کشف شدنی نیست و از شعر نیز که برای مردم ساخته میشود، نمیتوان آنرا توقع داشت: مانند خود خواهی، تحقق آرزو و صفت شوی و غیره. خیال باقی که حتی از نظر شاعران نخستین مرحله کارهای شاعرانه است در قبال رؤیاهای دست نخورده (دیگر گونه نشده) همانست که اثر هنری ساخته و پرداخته در برابر رؤیایی که در نوع خود بی نظیر است. خیال باقی ما را متوجه این موضوع میکند که عوامل محرکه ناخود آگاهانه و محتوی روانی در هنرمند و نام یکست و فقط (تدارک ثانوی) متفاوتست. اثر فلان شاعر در حقیقت همان نهانی ترین خواست و آرزوی اوست که با نجاه گوناگون دیگر گون شده، جامعه عوض کرده و بشکل کنایات مختلف در آمده است و گاهی نیز نشانی از سوابق فرو خورده دوران کودکی او که در عین حال همواره در عالم ناهشیاری فعالیت، در بردارد که درین صورت باید آفرینش هنری را یکقسم تسکین و تسخیه روانی بحساب آورد. نه همان اذراء بررسی رؤیاهای مختلف باین نتایج و استنباطها می رسیم؛ بلکه از پارامی از آنها انگیزه ها و گرایشهایی که در همه آدمیان مشترکست، دست می یابیم و تنبیرات متمادی این انگیزه ها و گرایشها را تازمانی که بصورت یک اثر هنری عرضه میشود، در می یابیم. رؤیاهای مزبور، رؤیاهای نمونه ای، نامیده میشوند و در صحایف پیشین از زاء بررسی آنها، درباره پارامی از منابع روانی، اطلاعات قاطعی بدست آوریم.

بدین منوال با بررسی رؤیاهای مربوط به فرهنگی توانستیم از دیدگاهی تازه پاره ای از آثار شاعرانه را بررسی کنیم و نفوذ گرایشهای مشابه را که بدستمانسور (مقتضی روانی) سر کوبی

(۱) دورل را از آفرینش آهنگها را اذراء تراکم تصاویر رسمی توجیه و تعبیر میکند (در کتاب فلسفه موسیقی ص ۸۹، درین عقیده یکی از اظهارات موزارت متکی است. اخیراً هانس تو ما کوشیده است تقاضی را یکقسم تأمل و تماشا ی درونی مشابه رؤیا تعبیر کند، ... درینجا آن چیزی بمیدان می آید که در آفرینش هنری آنرا بحساب وجدان ناهشیار یا ناخود آگاه می گذارند گیرایی پرتوان و جنبه غیر عقلی اثر هنری در همینجاست. خود هنرمند قادر به توجیه آن نیست، بمدد او چیزی خلق میشود، اما این ندهای اسرار آمیز طبیعت است که خلق مزبور را هدایت کرده است. عمل هنرمند درین ماده ظاهراً بدستور عقل هنگام بیداریست، اما تو گویی در رؤیا کار کرده است.

شده است، در آن تمیز دهیم. (۱). **حکایت اندرسن و قطعه نوزیگا** (سرودششم از کتاب ادیسه همرم.) که قبالبدان اشاره کرده ایم. از مشخصترین نمونه های این نوع هستند. اینها از سرکوب شدن امیال و آرزوهای پدید می آیند که واجد نتایج و وجوه متنوعه و گوناگون است، از میل بخودنمایی مخصوص ادوار کودکی سرچشمه میگیرند که بنحوی بسیار روشن در پاره ای از رؤیاها جلوه میکند. می توان بعض مضامین شاعرانه را نیز در قلمرو گرایش های مزبور بحساب آورد (همان مضامینی که در اساطیر نیز بدان برمی خوریم). مانند پوشیدن البسه فاخر در **هوناوانا**، (نمایشنامه ای از موریس مترلینک م.م.)، کبد و زنجیر شدن (در ادیسه) یا تمویض جسم (در کتاب هانری پیمار) یا نامرئی بودن (ماجرای خانم گودیو ازن افسانه ای انگلیسی که شوهرش او را مجبور کرد برهنه شهری را زیر پا بگذارد و پاره ای نیز گویند که نامرئی گشت م.م.) و یا همه احوالی که الگوی آنرا در حالت پاره ای از رؤیاها (برهنگی و نداشتن قدرت حرکت و غیره) وضد آنرا در بعض علائم بیماریهای عصبی (کهیر) و یاد رخیا لبا فیها و حتی گاهی در انحرافات جنسی (مانند علاقه بکفش زنان و غیره) می توان بدست آورد. همه تصاویر مزبور که مضمون برهنگی آنرا الهام و القاء میکند از کنجکاوی جنسی هنگام کودکی مخصوصاً در مورد پدر و مادر نیرو میگیرد. گرایشهای ممنوع کننده دمن، اجتماعی در اینجا بهمان اندازه جلوه میکند که گرایشهای مربوط به تسکین و تشفی امیال ممنوعه. اما افسانه اساطیر صورت مادی و خارجی بر رؤیا میدهد و شعر بر عکس ظاهر آشکار است که بدان جنبه درونی و معنوی بندد.

مقایسه رؤیاهای نمونه ای با پاره ای از مضامین شاعرانه بسیار شایع دیگریتازگی آغاز شده است. از سویی تجزیه و تحلیل رؤیا ازین دیدگاه هنوز چندان پیش نرفته است و از سویی دیگر مضامین شاعرانه آنچنان مورد تدارکات و جرح و تعدیل های گوناگون واقع شده اند که در هر حال نمی توان آنها را بصورت نخستین خود بازیافت. اما بهر تقدیر باید خاطر نشان ساخت تحقیقات مختصری که تا کنون درین زمینه انجام گرفته است این نکته را آشکار میسازد که عوامل جنسی در آفرینش آثار شاعرانه مؤثر است.

این موضوع مخصوصاً درباره عقده ادیب صادقست: تراژدی سوفوکل که ما را به تجزیه و تحلیل رؤیا هدایت کرده بنحوی بسیار آشکار گرایش های کودکان را که پدر خود را دقیب خطرناکی بحساب می آورند، تشریح می سازد. (اشاره به تراژدی معروف سوفوکل بنام ادیب پادشاه است م.م.) پژوهش مامبتنی برین فکر که در روح بشریک سرکوفتگی کهنسال وجود دارد، این امر در طی بررسی ادبیات جهانی تجسمات کمابیش مستور و جا بجا شده و یا تضعیف شده ای از همین کشمکش بدوی را که متوالیاً توحه شاعران را بخود جلب کرده، بر ما آشکار ساخته است. **اتور انک** با تکیه به مثال های متعدد نقش مضمون زنا با محارم را در ادبیات و اهمیت آنرا در حیات روانی هنرمندان و شناخت آثار هنری نشان داده و عمومیت آنرا با آنچه گذشت باز جزییاتی است که باید مشخص شود: نقش مضمون مزبور در حیات خصوصی هنرمندان و مسأله قالب و سبک هنری در هر موردی مستلزم توضیحات و تمییزات ویژه ایست. **ارنست جونز**، هاملت را مورد یک بررسی مفصل و کامل قرار داده است. وی با تکیه به کتب

فراوانی این مسأله را از جهات متفاوت بررسی کرده و تا اعماق مطلب فرو رفته است اما آنچه او درین جستجو بدست آورده با آنچه ما دربارهٔ تعبیر رؤیاهای نمونه‌ای در صحایف هگل گفته‌ایم، مطابقت: او يك خیال‌بافی مبتنی بر زنای با محارم باور دارد (۱). چون قهرمان تراژدی هاملت را بررسی کرده بلکه نشان داده است چگونه سایر اشخاص درام نیز در نیز واجد معنایی از لحاظ روانشناسی هستند، اشخاص مزبور بنحوی هوماتیک وجوه مختلف روح شاعر را تجسم بخشیده و آنرا متعدد کرده‌اند. اگر بگوئید که هاملت چون ادیپ چه چیز جز مظهر يك مضمون قدیمی اساطیری نیست، ما نیز ازین رهگذر استفاده کرده می‌گوئیم مخلوق قوه متخیله توده مردم تابع همان قواعد و قوانینی است که آثار هنری فردی. شاعر مظهر عقده‌های خویشتن از میان مضامین موجوده انتخاب میکند و خود را مجبور می‌بیند که از آنها آثرا زگرگون سازد. هاملت نیز مانند افسانه ادیپ که چندین بار بصورت شاعرانه در آمده است، در هیئت بدوی و اساطیری خود در حقیقت مظهر و تجسم دهنده واکنش یا عکس العملی است در برابر همان کشمکش‌های درونی (منتها این دفعه جا بجا شده است)، شاعر که در درون او کشمکش‌های مزبور می‌جوشد، جزین کاری نمی‌تواند بکند که آنرا در قالب قدیمی بریزد.



(۱) مادرینجا بهیچوجه کتاب «هکمپیر هاملت از لحاظ مایل جنسی» اثر اربک وولفن را در نظر نمی‌گیریم (برلن ۱۹۱۳) وی بنحوی سطحی و اشتباه آمیز روش روانکاوی را تعبیر مینماید.

رؤیا و اساطیر

رؤیا ما را باحوال بسیار قدیمی
تمدن بشری هدایت میکند و
درستدرآنگ بهتر آن ما را مددکار
میشود.

نیچه

اهمیت رؤیاها در تکوین اساطیر و افسانه‌ها از قدیمی‌ترین ادوار مورد توجه و تصدیق محققان و منتخبان بوده است. اساطیر شناسانی مانند لیسترنر، هانفهارت، روشر و غیراً و وقت نیز بنحوی نافذ نقش رؤیاها و بویژه نقش رؤیاهای اضطراب‌آمیز را در اساطیر گوناگون یا لااقل در مضامین مهم اساطیری بررسی کرده‌اند. کابوس‌ها بویژه از بسیاری جهات یادآور مضامین اساطیریست. پاره‌ای از عناصر آن مانند: انواع و اقسام فریادها (استمداد) و احساس اینکه نایم‌قادر نیست خود را از مهلکه‌ای که در آن گیر کرده است، نجات بدهد و سایر جنبه‌های دلهره‌انگیز آن ظاهراً مطابق التعلیل بالمثل در پاره‌ای از قصص اساطیری منعکس شده است. محققان ادوار اخیر که معتقد به توسعه دایمیه تحقیقات مزبور بودند؛ نفوذ رؤیا را در آفرینش‌های توده مردم بررسی کرده‌اند. و فردریک فن درلین، که اندکی پس از انتشار کتاب تعبیر خواب فروید (منظور همین کتاب است. م) به اهمیت روان‌کاوی درین زمینه توجه بسیار میکرد، از آن پس بمطالعه نمونه‌های دیگر رؤیا پرداخت، بدبختانه همت خود را محدود به کشف وجود تشابه بین اساطیر و محتوی پیدای این رؤیاها ساخت.

هر اندازه چنین مقایسه‌ها و پیدا کردن وجوه تشابه بین این دو، گیرا باشد باز برای رساندن اهمیت رؤیا در تکوین اساطیر و افسانه‌ها کافی نیست زیرا کشف روابطی میانه چند حادثه جالب رؤیاهای مادقصر و افسانه‌ها و اساطیر، در حکم بررسی عمیق مسأله مزبور نیست. درین جا هم پژوهشهای مبتنی بر روش روان‌کاوی، محققان را درین راه بسی فراتر از فلان توصیف صاف و ساده برده و بانگیزه‌های ناخودآگاهانه مشترک میانه رؤیا و اساطیر رسانده است.

ریکلین، بایک سلسله شواهد، نشان داده است که تحقق آرزو و کنایات و رموز در قصص تابع همان قواعدی است که بهمدد شیوه روان‌کاوی در رؤیا کشف شده است.

چرلز نظریه مربوط به روابط بین کابوس و افسانه را اثبات کرده، موشکافی نموده و غنی ساخته است و از محتوی ناپیدای کابوس‌ها استفاده کرده پاره‌ای از اشکال خرافات قرون

وسطایی را توجیه کرده است (جادوگران، شیطین، جادوگران موهوم گرگه‌نما، مردگان موهومی که خون زندگان را می‌مکند وغیره) ابراهام بشیوای جامع و مانع افسانه پرومته را (افسانه ایست اساطیری مربوط به پرومته، خداوند آتش که طبع اساطیر، موجد تمدن بشریست پس از اینکه انسان را از گل ساخت برای اینکه جانی پاویدم، آتش را از آسمان ربود و خدای خدایان بفکر مجازات او افتاد وزن خوش خط و خال بدسیرتی را بسوی او گسیل داشت. اما تیتان، یاغی خدایان این حیل را بر ملا ساخت، سرانجام خدای خدایان دستور داد پرومته را در قفل کوه‌های قفقاز دربند کنند. لاشخواری جگرش را می‌دید که هر کول پسر خدای خدایان او را از بند نجات داد. م.) تعبیر و تفسیر کرد و نشان داد تاجه اندازه قوانینی که باروانکای در رؤیاها کشف شده است، در مورد مخلوقات قوه متخیله توده مردم تطبیق می‌کند. رانک ارزش تعبیر اساطیر را از راه روانکای و بویژه کنایات و رموز آنرا که اینهمه مورد انکار واقع شده، بررسی کرده و آنرا غیر قابل انکار نشان داده است. او نشان داده است که در واقعه تولد قهرمان، موضوع گذاشتن نوزاد بمحض تولد در صندوقی و رها ساختن آن در آب، چنانکه در رؤیاهای مربوط به زایمان که اندکی پیشتر تعبیر شده است، بیانی کنایه‌ای و عمداً تعبیر شکل یافته از جریان تولد است. پس می‌توان بهمدد روانشناسی اجتماعی عده زیادی از رؤیاهای کنایه‌ای را که ظاهر آگاملا جنبه فردی دارند، و همچنین در عوض، سنن افسانه‌ای را به مدد اشاراتی که از رؤیا بدست می‌آید، تعبیر و تفسیر کرد. و بسیاری از پدیده‌های تاریخ تمدن را دریافت زیر اغالباً مشاهده شده است که کنایات، بقایای مفاهیمی است که در بدو امر بمعنای ضد مذهبی متداول بوده است.

برای آنکه روابط مختلفه میان کنایات را بارویا و اساطیر و تاریخ تمدن تشریح کنیم، مثالی می‌آورم. از بررسی تاریخ تمدن درمی‌یابیم که استعمال کلمه آتش بعنوان استعاره بجای عشق که در رؤیاهم بدان برمیخوریم و در هر صراحت کنایه‌ای بیش نیست، در بدو امر عوض معنای کنایه‌ای امروزی دارای معنای واقعی بود، معنایی که از لحاظ تکامل بشریت خیلی هم مهم است. تولید آتش اتفاقاً در قدیم جانشین خود عمل جنسی بود (بدین معنی که بهر دو آنها یکقسم نیروی شهودی نسبت می‌دادند) با تجسمات مربوط بدان. شاهد بسیار قدیمی این امر را در آثار هندی می‌یابیم که تولید آتش را بصورت یک عمل جنسی عرضه می‌کند: مثلاً در ریک ودا (یکی از کتب چهارگانه ودا، کتاب دینی هندیان که خود مشتمل بر ده کتاب است و از لحاظ پی بردن بریشه اساطیر یونان قدیم حایز اهمیت بسیار است. م.) درین باره چنین نوشته شده است:

«ایست چوب اسطکاک، عامل مولد (شاخه‌نر) که آماده است، مادر (شاخه‌ماده) را نزدیک کن تا ما بشیوه قدیم چوب نر را در آن فرو کنیم و از اسطکاک آنها آقنی (آتش مقدس یا خدای آتش نزد هندوان. م.) بیرون بجهد، کسی که به کنایات واقف است (آقنی) درین دو شاخه ساکنست، مانند نطفه که جهش آن مجلانه زنان را باردار می‌کند. او (شاخه‌نر) در شاخه ماده فرو می‌رود، چهره اش را نیک می‌داند...» (۱)

هنگامیکه هندو آتش برمی‌افروزد، دعایی زمزمه می‌کند که به افسانه مربوطست. تکه چوبی بر میدارد و می‌گوید: «این از تست که آتش بیرون می‌جهد، آنوقت دوبر علف روی

آن گذاشته ادامه میدهد: «شما دو بیضه‌اش هستید، سپس تکه چوبی را که طاق‌واز زیر گذارده‌است برداشته میگوید: «شما دو بیضه‌اش هستید» (یعنی دوشیزه آسمان. م.م.) آنوقت تکه چوب را بر وخن آغشته کرده فریاد میکند: (توهم قوتش) آنوقت آنرا روی تکه چوب افقی گذاشته میگوید: (پورور اواس) و غیره. پس تکه چوب افقی را با آن حفرة کوچکش بجای الهه باردار و تکه چوب عمودی را عوض آلت خدای اساطیر که سبب بارداری الهه شده تلقی میکند. (فوفور و بینوس (۱) نزد شناس معروف درین باره میگوید: «تولید آتش از راه اسطلاك و فرو بردن دو تکه چوب در یکدیگر، عملی که نزد بسیاری از اقوام متداولست، بنا برین نزد هندوان قدیم معبر عملی جنسی بود. اجازه بدهید بگویم که این تعبیر منحصر به هندوان نبود بلکه نزد اقوام ساکن جنوب آفریقا نیز متداولست و آنان هم تکه چوب افقی را (ماده) و تکه چوب عمودی را (نر) می‌نامند، شینتز سابقاً بوجود چنین تعبیر و تفسیری نزد پاره‌ای از اقوام اشاره کرده بود و پس از او کشف شد که این استنباط در آفریقای جنوبی و بویژه نزد قبایل غربی آن شایع است».

کنایات جنسی مربوط به تولید آتش، در افسانهٔ ربودن آتش بدست پرومته نیز که اساطیر شناس معروف گون (۱۸۵۹) ریشه آنرا دریافته‌است، بوضوح چشم می‌خورد. گذشته از افسانه پرومته در سنن دیگر نیز روابطی میان بارداری و آتش آسانی، (آذرخش) مشاهده میشود. ازینجاست که اوه، گروپ (۲) درباره افسانه سمهله (مادر خدای پاده در اساطیر یونان که مشوقه خدای خدایان بود و این بی احتیاطی را کرد که خواست زوس را در وسط حاله افتخار ببیند اما به آتشی که گرداگرد زوس را فرا گرفته بود سوخت اما پچه‌ای که در شکم داشت از مرگ نجات یافت و زوس او را تاروز تولد در رانش حفظ کرد. این پچه همان دیونیزوس خداوند پاده‌است. م.م.) که تن سوزان او به خداوند پاده حیات می‌بخشد، میگوید که همین افسانه با احتمال یکی از شواهد نادره‌ایست برینکه یونان واجد اساطیری از نوع قدیم مربوط به جهش آتش مقدس می‌باشد، و نامش «شاید در بدو امر» به معنای «تخنه» یا «میز» و یا شاخه زیرین بوده است. . . . در چوب ترد این شاخه جرقه‌ای مشتعل می‌خورد که تولد آن، «مادر» را می‌سوزاند. در تاریخ تولد اسکندر کبیر که بصورت افسانه درآمده است، همچنین گفته شده است که مادرش الیمپاس روز قبل از جشن عروسیش بخواب دید که طوفانی سهمگین دوروبر او غرقید و برق ساعقه نیز بسینه‌اش فرو افتاد و آنرا سوخت، سپس آتشی تفت از آن بیرون جست و شعله‌های سوزان آن در افق‌های دور دست ناپدید گشت (تاریخ اسکندر کبیر تألیف دروین فیلسوف آلمانی در سده نوزدهم (ص ۶۹). همچنین باید، به افسانه معروف ویرژیل ساحر دینجا اشاره کرد که برای گرفتن انتقام از زیبایی جنائز الهه آتش شهر را خاموش کرد و یکسای اجازه بر افروختن آتش تازه را نداد مگر در آلت تناسلی زن مزبور که برهنه در برابر اظار همه قرار می‌گیرد. در برابر امر مزبور برای بر افروختن آتش، نهی‌هایم هست از جمله درسین مشابه سنت پرومته مانند قصه اهور و پسپکه که بروس

(۱) در کتاب «عصر الهه خورشید».

(۲) و نیز آورده‌اند که هکوب وقتی که پازیس را آبتن بود (اینها اشخاص اساطیری یونان هستند. م.) خواب دید که هیزم سوزانی از او بدنی آمده که همه شهر را با آتش کشید (رجوع کنید به افسانه حریق ممبد «افزاء» در شب تولد اسکندر).

کنجکوا اجازه نمیدهد یا چراغ خود چهره دیدار کننده شبانه را روشن کند یا حتی سر گذشت پریاندر (انستیدین یوتان م.) که مادرش معشوق ناشناسی را که در تاریکی شب پنهان بود؛ در آغوش میکشد.

هر قطعه‌ای که آتش در آن برمی‌افروزند مانند محراب، بخاری، اجاق، چراغ و غیره مثل همان تکه چوب افقی بنوبه خود بعنوان کنایه‌ای بجای زن استعمال میشود. باین جهت یکی از فرق خدکاتولیکی قدیمی هنگام نماز سیاه خود عوض محراب از فرج زنی که برهنه طاق واز می‌خواید استفاده میکرد. هر و زوت می‌نویسد (کتاب پنجم ص ۹۲) هلیسا، زن متوفای پریاندر که آمده بود پیشگویی خود را با او در میان گذارد، برای این که شوهرش او را بجا آورد گفت: «تو آن را در تنور سرد گذاشته‌ای» بهمین نشانی او را متقاعد کرد «زیرا پریاندر چسبد هلیسا چسبیده بود».

مشاهدات بالا همچنین با آداب و رسوم مربوط به آتش شب عروسی و قسم خنده آوری که در فرهنگ عامه مردم سخت فراوانست که در آن از فروغ زندگانی سخن بپیان می‌آید و همین کنایات در جامه ماجرهای رؤیایی عرضه میشود، تطبیق میکند. مثلاً یکی خوابی بیند که بطروس ولی چراغ زندگی او و زتش را در آسمان بدون نشان میدهد و چون چراغ شخص او دیگر چندین روغنی ندارد؛ میکوشد تا چکه چکه از روغن چراغ زتش با ناک انگشت به چراغ خودش بریزد. این حيله را تا آنجا ادامه میدهد که بطروس مقدس بدو نزدیک میشود. آنوقت دست و پایش میلرزد و ترس برش میندازد و یکدفعه بیدار میشود و می‌بیند که انگشتش را در فرج زتش گذاشته و آنرا بدنه‌ای برده و لیسیده است. مورد مشابه دیگری از استعمال کنایات جنسی مزبور در قصه‌ایست که کشیش به دوشیزه‌ای میگوید: «فروغ زندگی، تو همان فرج تست و دوشیزه در جواب میگوید: «آخ حالامی فهمم که چرا محبوبم صبح امروز قتیله‌اش را در آن فرو برد. (از انتر وینیتا یا ص ۳۱۰ و ۳۵۵) برعکس در قصص خنده آور بالزاک، رفیقه شاه برای اینکه خود را از مزاحمت کشیش مزاحمی نجات بدهد، میگوید: «شاه دوست ندارد که من از روغن‌های مقدس استفاده کنم».

معنای جنسی مزبور رفته رفته توسعه یافت و پیر آنچه که با کنایه اولی سابق الذکر مربوط میشود، سایه افکند. در مثل بخاری دیواری که در پاره‌ای از قصص، لك لك بچه را در آن می‌اندازد، کنایه‌ای از فرج زن و بخاری پاك كن کنایه از آلت تناسلی مرد میشود (۱) چنانکه در زمان ماهر نقش آن در آرزوهای مربوط به خوشبختی گواه این مدعاست، زیرا بسیاری از کنایات مربوط به خوشبختی در بدایت امر همان کنایات مربوط به بارداری و بارآوری و حاصلخیزی بوده است مانند نعل اسب (اثر پای اسب)، برگ شیدر، مهر گیاه و غیره (البته نویسنده فقط به کنایات خوشبختی نزد ملل غرب نظر داشته و کنایات مشابه را نزد ملل شرق بحساب نیاورده است م.) یا حتی در زبانهای کنونی ما بسیاری ازین کنایات مربوط به آتش هنوز حفظ شده است مانند تمایز «فروغ زندگانی» و «حرارت» عشق و «آتش گرفتن» (بمعنای عاشق شدن) و «شعله» بمعنای معشوقه. (در زبان فارسی نیز ازین نوع

(۱) بخاری پاك كن بنظر پرفس اینطور آواز میخواند: «بله فرداست، فردا صبح خیلی زود که من باید لوله‌های خانم سر پرست دیر را پاك كنم» (از انتر وینیتا یا جلد ششم)

تایید کم نیست : آتش بجان زدن ، سوختن ، آتش در درون داشتن ، آتشی که نمی میرد
(غیره ۲۰۰)

و نیز می توان کنایات و معالیم دیگر را نیز در نظر گرفت و مراحل مختلف اشتغال و موارد
استعمال آنرا بررسی کرد (۱).

یکی از کنایات بویژه مهم برای استدراک رؤیا و همچنین قصص و حکایات، آن کنایه ایست
که پدر و مادر را در خانه مردان برجسته و درباری عرضه میکند . خیال باقیهای جاه طلبانه ای
که فرد بدان واسطه میکوشد مقام حیات خانوادگی خود را بالا ببرد؛ استدراک خیال باقیهای
مشابه را نزد ملل مختلف آسان کرده و به آموخته است تا اشخاص توانایی را که با قهرمان،
دشمنی میکنند، بعنوان مظاهر پدرو زانی را که میکوشند تا از قهرمان حمایت کنند ، بعنوان
تصادیری از مادر بپذیریم. در واقع پادشاه و ملکه ای که تقریباً در همه قصص از آنها یاد شده
است ؛ همان پدر و مادر هستند و همین طور قهرمان فلان افسانه یا اساطیر همان پسر خانواده است و
قصه قهرمانی، لباس مبدل رفتار دو گانه و متضاد اوست نسبت به پدر و مادر .

به عنوان مثال افسانه بسیار مشهوری را که کاملاً از روی یکی از رؤیاها، رؤیایی که بی گمان
با رؤیاها هم نمونه ای یا نوعی می باشد شباهت نیست، ساخته شده است ، در اینجا نقل می کنیم. اینست
آن حکایتی که تئودور بنف (فیلسوف و زبان شناس آلمانی در سده قبل ۲۰۰) اشعای آنرا در
همه دنیا با هم مقایسه و دنبال کرده است : پسر خواب می بیند که بزرگتر از پدرش
میشود، امپراطور میشود. این سبب خود ستایی و گردن کشی او میگردد بنحوی که پدرش

بی خبر از ریشه رفتار پسر (یعنی رؤیای مزبور) او را سیاست کرده از خانه بیرون میکند. اینست
که پسر بدربار امپراطور میرود ولی باز از افشای راز سر بازمیند و باین سبب زندان می افتد و
محکوم بمړه از گرسنگی میشود . اما سرانجام سوراخی در دیوار سیاه چال خود حفر میکند
و باین وسیله هر شب با دختر امپراطور رابطه برقرار میسازد و او چون شیفته اش بود و بدو غذا
می رساند، پسر بالاخره با حل معمای مشکل و ابراز دلوریهای بزرگ (مانند زوین اندازی و
غیره) موفق میشود دختر امپراطور را بواقع بزنی بگیرد و از شر پدر او در امان بماند (یعنی او
را بکشد) و جانشین او گردد. خلاصه مزبور که چیزی جز یک نسخه مخدوش بسیار شایع از این
حکایت هزار چهره نیست، با اندازه کافی نشان میدهد که اصل موضوع در باره همان داستان قدیمی
خانوادگی پسر جاه طلب است که (در خیال) پدرش را به پای امپراطوری میرساند و بعد سرش
را از سرش و امیکند برای این که جانشینش شود. موضوع حکایت مزبور چنانکه از روانکاوی
فعالیت تخیلی فردی و اساطیری برمی آید ، در واقع ، تصاحب مادر است که درین جا با خواهر
(دختر امپراطور) جایاشده است. البته خلق و خوی مادرانه او از اینجا بچشم می آید که در تفسیر
قهرمان حکایت میکوشد ، البته این نقش مادرانه از افسانه سر راه گذاردن لطف که به داستان
خانوادگی مربوطست، منسحب میگردد. مقام رفیع نیز چیزی جز جایگاه شدن زندگانی خانوادگی
نیست که به خدمت افکار جاه طلبانه گذاشته شده است و مختصه و رقابت اشخاص داستان نیز که در

(۱) رجوع کنید به کتاب مشترک رانک و ساکس بعنوان «اهمیت روانکاوی برای علوم روحی»
ص ۱۵۰. درباره کنایات شخص زنی ، نیز مراجعه کنید به کتاب بسیار جالب دیتش بعنوان «مادر زمین»
(چاپ دوم ۱۹۱۳).

روایت‌های مختلف شد بدتر میشود، یکا در تسکین و تسفی بدون شرط همه احساسات ناملازم است که شخص در قبال پدر و مادر خود تحمل کرده است.

يك متن یونانی که بنفقه آنرا نقل کرده است، موضوع نشان میدهد که انگیزه واقعی حکایات مزبور همان کشمکش بین پدر و پسر است برای تصاحب مادر (البته این نکته بزبان عالم ناخودآگاهانه در رؤیا بصورت تصاحب تاج و تخت تجلی میکند). این متن مربوط به اروپ است. وی پسر خوانده اش، انوس را بدلیل اغوای یکی از زنان سینه پادشاه (= پدرش) تهدید بمرک کرده بود. انوس نیز برای نجات خود و جلب محبت پادشاه نامهای با اصطلاح از اروپ جمل میکند و وی را پشیمانهای مهمی متهم کرد. ازوپ بزندان می افتد و لیکورگه او را بمرک محکوم میکند. اما در غیم که در واقع دوست او بود، در نهان او را از مهلکه نجات داد و در قبرستانی از او پرستاری میکند. تا آنکه اندکی بعد، پادشاه مورد بیمه‌ری پادشاه مصر واقع میشود و تأسف میخورد که دیگر نمیتواند از دانش ازوپ در حل مضلات بر خوردار گردد و از حکم مجولانه خود پشیمان میگردد. درین هنگام ازوپ (حکم و افسانه سرای یونانی م.م.) را بحضور پادشاهی آورد و او، پادشاه را بر ضد پادشاه مصریاری میدهد و بمقام و منزلت پیشین خود که درین فاصله پسرش بدان دست یافته بود، باز میگردد و پسر خویشتن را بداد می آویزد. درین جا، کشمکش بین پدر و پسر که حکایت مزبور مانند خیالیاتی های جاه طلبانه، آنرا با محیط شاهانه جایجا میکند، بجای خود که همان قلمرو معمولی خانوادگیست، گذاشته میشود و بوضوح قید شده است که پسریکی از سینه های پادشاه (و نه دخترش) را اغوا کرده است. عین همین کشمکش باید در درام گالدرون (شاعر درام نویس اسپانیایی در سده هفدهم م.م.) بنام ژنرالی رؤیایی پیش نیست که موضوع آن نیز مشابه است، باز در محیط دربار ظاهر میشود. درین درام مادر، پیش از تولد پسرش، خواب می بیند که این پسر روزی میرسد که پابرقای پدر گذارد. پس از اینکه مادر بهنگام زایمان میمیرد، شاه پسرش را در برخی تنها میگذارد بطوری که جز پرستار خود کلو تالدو کسی را نمی بیند. اندکی بعد پادشاه ازین تصمیم خشن خویش پشیمان میگردد و بر آن میشود تا او را آزمایش کند و ببیند آیا پسرش شایسته جانشینی او هست یا نه. ماده مخدری بدو میدهند و او را بقری می آویزند که در آنجا پس از بیدار شدن بعنوان جانشین پادشاهی لهستان بدو عزت میگذارند. اما خشونت و استبداد وی غیر قابل تحمل میشود لذا او را بادیگر خواب کرده به برجش باز می برند. درین جا خوابی می بیند و وقتی که داشت بیدار میشد زمزمه کنان میگوید: «کلو تالدو باید نابود شود و پدرم در برابرم زانو بزمین زند». کلو تالدو همه این حادثه را در چشم او رؤیا جلوه میدهد و آنگاه شاهزاده بدرون خود باز می گردد و از جلد درنده خوئی خود درمی آید و مردم نیز او را پشاهی بر می گزیند سرانجام، پدر در برابر پسر بزانود درمی آید ولیکن پسر بمهر بانی و گذشت با او رفتار میکند بدین منوال رؤیایی که حکایت مزبور از آن سرچشمه گرفته است و ظاهراً آینده ای دور دست و غیر مترقبه را از پیش خبر میدهد، در واقع چیزی جز بیان کنایه ای عقده ادیپ نیست که در زندگانی واقعی هم ممکن است، شخص را به کامیابی و قدرت و عزت و احترام و اغوای زنان نایل سازد. اما از این رؤیا مستفاد میشود که همه شهودات. خیالیاتیها درواپسین تجزیه و تحلیلها به پدر و مادر (پدر) بر میگردد.

در اینجا هم، تاریخ تمدن ارزش واقعی کشفش می‌یابد. در آغاز توضیف شده آنرا که بصورت کنایات درآمد است، نشان می‌دهد. زیرا پدر در اصل مطلقانه‌ترین حکومت را بخانواده داشت و حق داشت درباره جسم و جان و رمایه‌ی خود تصمیم بگیرد. ماکس مولر مستشرق و اساطیرشناس آلمانی (در سده پیش م.م.) در باره تبدیل دوران پدرشاهی خانوادگی عرس پادشاهی چنین مینویسد: «وقتیکه خانواده جای خود را بجامه داد، پادشاه نیز در آن خود جای شوهر و پدر را گرفت یعنی خواجه و پشیمان مقتدی شد (۱) در میان اسامی گوناگونی که در زبان سانسکریت برای شاه و ملکه هست؛ یکی هست که مینا همان پدر و مادر است، **مینا** یا **مینا** زبان سانسکریت بمعنای پدر است و از ماده **مین** (بمعنای بوجود آوردن) مشتق شده است؛ این کلمه همچنین نام یکی از مشاهیر پادشاهان است در کتاب دینی ودا. و در واقع همان کینگ (پادشاه) انگلیسی و **خونینگ** (کلمه قدیمی بمعنای پادشاه) آلمانی است. مادر را نیز زبان سانسکریت می‌گویند گانی یا گانی (باتکیه روی یا) که در واقع همان قوته (بیوانی) و کینو (بزیان گوتی) و **زفا** زبان اسلاو و «کواپن» (بزیان انگلیسی) است. بنا برین ملکه در اصل بمعنای مادر و زن خواجه بوده و یکبار دیگر ملاحظه می‌کنیم که کلمات مربوط به حیات خانوادگی، بصورت کلمات سیاسی قدیمی‌ترین جامعه آریایی در می‌آید و اتحاد برادرانه خانواده‌ها به اتحاد برادرانه جامعه تبدیل میگردد. در عصر ما نیز زبان هنوز تأثیر استنباط مزبور را از قدرت پدری؛ در زمینه‌ی سیاست و منصب، حفظ کرده است. در جوامع نسبتاً کوچک که روابط بین پادشاه و رعایا هنوز حسناست، هنوز که هنوز است پادشاه را پدر ملت می‌خوانند؛ حتی در کشورهای بزرگ نظیر روسیه امپراطور «پدر کوچک» بود چنانکه سابقاً ایتالیا (مصر) کلمه گات. اتا = پدر). نزد ملت نیرومند هفنی رئیس کلیسای کاتولیک را چون نماینده خداست که پدر است، مؤمنین پدر مقدس می‌نامند و نام لاتینی او (پاپا) است که امروز نیز بجهای ما پدر خود را بدین نام می‌خوانند.

همچنین یک مرحله از تحول بعدی روابط میان پدر و پسر نیز در عده‌ای از شایع‌ترین حکایات بیان شده است: احساس حسد نسبت به پدر که گاهی بشدت سرکوبی و پس رانده میشود، اغلب اوقات بر شد برادر عرض اندام میکند چه برادر هم مانند پدر از دقایق عشق مادر است. چنین است موضوع سلسله‌ای از حکایات بنام (حکایات برادران) که مشهورترین نمونه آن، حکایت کریم (شماره ۶۰) است (۲) بکمک اساطیرشناسی تطبیقی و رانکاوای سلسله‌ای از این حکایات را میتوان کشف کرد که از دگرگون شده ترین روایت آن که برادر، منتقم برادر جلوه می‌کند تا دست نخورده ترین آنها که برادر برادر را میکشد تا زن او را تصاحب کند، بتوان در آن یافت، تجزیه و تحلیل درین مورد اینطور نشان میدهد که برادر ارشد در

(۱) واتر (= پدر) از ریشه دیا، مشتق میشود که بمعنای پستی کردن، حفظ کردن، پرستاری کردن است و نه بمعنای ایجاد و تولید کردن. پدر بعنوان خالق در زبان سانسکریت، کانیتار (بمعنای مولد) خوانده میشود (از کتاب مقالات ماکس مولر ص ۲۰ چاپ آلمان).

(۲) حکایات برادران آنچنان شایع و برای بررسی اساطیر مهم است که گنور که هوزنیک آنرا نمونه اساسی هر گونه خلق اساطیری دانسته است. هارلان در کتاب سه جلدی خود بنام (المانا پرسوس) روایات مختلف حکایت برادران را گرد آورده است.

چشم برادر کوچکتر نقش پدر را ایفا میکند و ماهیت رقابت آنان با توجه به سن، فراوانی که در دست داریم، و از همه آنها (گاهی بصراحت و زمانی بکنایه) چنین برمیآید که رقیب راخته میگردند، قابل انکار نیست. (۱)

از بررسی دقیق سنن مزبور و سنن مشابه چنین برمیآید که همه اساطیر مثل قصه‌ساده لوحانه ادیب معنای حقیقی خود را باین سادگی فاش نمی‌سازند بلکه امیال و آرزوهای زنده‌ای که اساطیر مزبور بر آن مبتنی است؛ بصورت کنایات جایجا شده و در جامه‌های مبذل و ناشناس نظیر امیال و آرزوهای موجود در بسیاری از رؤیاهای ما؛ جلوه گر میشوند. مادر تکوین اساطیر به اعمالی برمی‌خوریم که قبلاً بچگونگی آن آشنا شده‌ایم؛ مانند اعمال تراکم، تغییر مکان عاطفی، تجسم و تشخیص امیال مختلف، تقسیم و تکثیر آن و بالاخره طبقه طبقه شدن و نکته مهمتر آنکه قادریم انگیزه‌های اعمال مزبور را کشف سازیم. اگر بمدد اطلاعات بالا شکل و هیئت نخستین و بدوی حکایات مزبور را بدست بدهیم، خواهیم دید که با خیال‌بافیهای ناخودآگاهانه‌ای روپرو هستیم که هنوز در رؤیای مردمان متمدن کنونی بهمان ترتیبی که در اعصار قدیم در عالم واقع حکومت میکردند؛ باقی مانده‌اند و بنابراین در حکم واقعیتی روانی هستند.

بررسی اساطیر بشیوه روانکاوی مبتنی بر شناخت رؤیا، با توجه بدانچه گذشت، تنها مقایسه کنایات و علامت موجود در آنها نیست بلکه عوض مقایسه سطحی رؤیا با اساطیر بديك نظر اساسی و عمیق در اصل قضیه خلاصه میشود و نتیجه آن اینست که اساطیر در حقیقت بقایای دگرگون شده خیال‌بافیهای شوی ملتها، بطور کامل است. بطوریکه توان گفت اساطیر در حکم رؤیاهای کهنسال بشریت جوانست. اساطیر را اگر از ابتدای تکوین تا کنون در نظر بگیریم همان چیزی است که رؤیا در زندگانی فرد فرد ما، چه آن قسمتی از يك حیات روانی کودکانه را بپا عرضه میکند که اکنون از میانه رفته است و این درخشانترین تأییدات روش روانکاوی است که می‌بینیم نظریاتی را که بدین روش از روانشناسی فردی استنباط کرده‌ایم طابق النمل بالنمل با سنن اساطیری اعصار باستانی تطبیق میکند و صحت آن فاش میگردد. بویژه کشمکش اساسی حیات روانی کودک، رفتار دوگانه و متضاد او نسبت به پدر و مادر و خانواده، با همه روابط پیچیده اش (کنجکاوی جنسی و غیره)، مایه اساسی موضوع خلقت و سنن اساطیری شناخته شده است.

یکی از مهمترین نمایندگان نظریه آسمانی بودن اساطیر، ادوارد ستوکن، تابدا نجا پیش می‌رود که میگوید همه اساطیر در واپسین مرحله تجزیه و تحلیل معلوم میشود که به موضوع خلقت مربوطند. استنباط مزبور، اگر بخواهیم بشیوه روانکاوی سخن گوئیم؛ به موضوع کنجکاوی کودکان در برابر پدیده‌های خلقت و تلاشهایی که برای شناختن جهان و مظاهر آن متحمل می‌شوند؛ خلاصه می‌گردد، در درجه اول اساطیری که به پدر و مادر جهان معروف شده‌اند و محتوی آنها نیز جدایی پدر و مادران اولیه است بدست پسران نشان، ظاهراً همه مضامین اولیه مربوط به عقده ادیب را آنطوری که در روح کودک وجود داشته است، منعکس

(۱) افسانه‌های مربوط به اوزیریس و باتا. مراجعه کنید به کتاب مشترك رانک

و ساکس.

کرده و ست می بخشند .

این موضوع که رؤیا - اینهمه در اساطیر و حکایات و سنن فراوان بچشم میخورد . غالباً بطور کامل و بنحوی تمجید آور از لحاظ معرفت به کنایات و رموز و قوانین مربوطه بدان در آنها تعبیر و تبیین میشود ، نشان میدهد تا چه پایه وجود رؤیا در خلق اساطیر مؤثر بوده است و راویان پیشین چه طرفی از معرفت خود نسبت بر رؤیا می بستند . از دیدگاه روانکاوی استعمال فراوان کنایات جنسی را درین روایات تصادفی نتوان شمرد . ازینجاست که در افسانه کوروش کبیر به ماد در قهرمان بهنگام آبستنی رؤیائی نسبت میدهند که وی در طی آن می بیند که رودخانه ای از او خارج میشود که همه آبیاری در آب فرومی برد . در قسمتهای بعدی افسانه مزبور معبران چنین تعبیر میکنند که فرزند خوشبختی بزودی پای بجهان خواهد گذاشت . این نشان میدهد که معبران آن روزی از عمل طبقه طبقه شدن کنایات در رؤیا چنانکه روانکا و بدان واقف است ؛ سر درمی آوردند . بر طبق عمل مزبور رؤیاهایی که مطابق محتوی پیدای خود ، مثانه ای جلوه میکنند ، غالباً ممکن است به ازایمان تعبیر شوند . وانگهی در افسانه های مربوط به توفان نوح نیز آب بمثابة کنایه ای از ازایمان استعمال شده است زیرا فکر تجدید و اصلاح نوع بشر نیز منظم بدان است (۱)

در کتاب هبشه نامه اثر هلیودور (داستان پرداز یونانی در قرن سوم پیش از میلاد . این کتاب شامل ده قسمت است . م .) با نمونه دیگری از کنایات رو بر و می شویم که لزوم مراجعه به تعبیر رؤیا از راه تحقق آرزوها و امیال در آن بنحو ویژه ای روشن و آشکار است . تیا هیس ، رئیس راهزنان بهنگام روز بر شاریکله و نامزدش و مقدار زیادی غنایم دست می یابد . و باین فکر است که بزود دخترک (شاریکله) تجاوز کند . پس از آنکه قسمت اعظم شب را با ستراحت گذراند ، رؤیاهای مزاحمی بر اغش آمدند و وقتیکه بیدار شد از تعبیر آن عاجز ماند و مردد گشت . بصدای خروس (۲) ... خدایان رؤیای زیر را بر او گسیل داشتند : هنگامیکه داشت در ممفیس ، موطن خود ، از معبد ایزیس دیدن میکرد ، بنظرش رسید که ایزیس از سرتاپا مثل مشعل می درخشد و محرابها و رواقها پر از جانوران و بلرغون آبیاری شده است و دالانها و دهلیزها پر از آدمیزاد است که کف میزنند و هیاهوی نامفهومی میکنند درین وقت وارد خود قدس الاقداس شد و الهه بدیدارش شافت و شاریکله را بدو سپرد و گفت : «من این دوشیزه را بدست تو می دهم ، ای تیا هیس ، در عین حالیکه او را تصاحب میکنی ، تصاحبش نمیکنی ، ظالم میشوی و این غریبه را میکشی اما او کشته نخواهد شد ، رؤیای مزبور بر تشویش او افزود . برای تعبیر آن کوشش بسیار کرد و چون توفیقی نیافت تعبیر آنرا با امیال خود تطبیق کرد و چنین نتیجه گرفت : مثلاً جمله : «در عین حالیکه او را تصاحب میکنی ، تصاحبش نمیکنی ، را اینطور تعبیر

(۱) مراجعه کنید به کتاب رانک درباره کنایات در رؤیای بیداری و اهمیت اساطیر . شیوه استدراک کودکان ما ازین مضمون قدیمی درین رؤیای متعلق به یک دخترک چهار ساله که ت . ز یونک آنرا نقل کرده است ، بروشنی نموده شده است ، «امشب کشتی نوح را بخواب دیدم که توی آن انواع و اقسام جانوران کوچک وول می زدند ، دریچه کف کشتی باز شد و همه جانوران کوچک بآب افتادند .»

(۲) رؤیاهای بامدادان راست و حقیقی تلقی میکردند .

کرد که : «اگر او را زنت بکنی ، دوشیزگی او را اذدست خواهی داد.» جمله : «او را میکشی ، را به ازاله بکارت تمبیر کرد که بگفته اله نمایی بایستی شاریکله را میکشت ، باری بدیق نحو همه رؤیا را بروفق میل وخواست خود تمبیر کرد . (۱)

پس درین رؤیا ماجرای برگرد جسمی کنایه‌ای از ازاله بکارت میگردد که آلوده به قسمی سادیسیم شده و بصورت قتل خونینی جلوه کرده است .

رؤیای دیگری که به سنتی کاملاً متفاوت تعلق دارد ولیکن مفروضات آن مشابه با رؤیای مزبور است ، عین همین میل را درجاء داستانی مشحون از کنات ورموز نمونه‌ای عرضه میکند . ساکسو گرافا تیکوس (مورخ دانمارکی در سده یازدهم و نویسنده کتاب بزرگی بنام تاریخچه دانمارک .م.) در ص ۳۱۹ کتاب خود چاپ هولدر داستان زیر را آورده است : «تیری ، در طی شب عروسی پی در پی از شوهرش گورموتقاضا میکرد که از تماچیش بمدت سه روز خودداری کند و دلش این بود که موقع خود را تفویض خواهد کرد که بشوهرش خواب نما شود که بچه دار خواهند شد . گورموشراط شکفت انگیز مزبور را پذیرفت و چنین خواب دید که : «دو پرنده ، یکی بزرگتر از دیگری ، روی فرج زنتش می افتند» (۲) ولی بیدارنگ بپرواز درمی آیند و پس از لحظه‌ای باز میگردند و در دست او جای میگیرند . دو باره و سه باره پس از مختصر کسب نیروی (۳) بازمی‌پرنند . سرانجام پرنده کوچکتز ، از شر پرنده بزرگتر خود را رها کرده با پره‌های آغشته بخون پترف اومی آید ، گورمون ازین ماجرا بوحشت افتاده در همان حالت خواب عکس العمل نشان داده و سروصدای زیادی راه می‌اندازد . اما تیری از این رؤیا خوشحالست و میگوید که اگر از طریق رؤیای مزبور به سعادتمندی رسیدن نمیکرد ، هیچوقت زن گورمون نمیشد است . ، رؤیای مربوط به ازاله بکارت مزبور ، که جزئیات آن کاملاً مشخص و گویاست ، چنانکه ملاحظه میشود ، دخترک آنرا بر طبق امیال خویش تمبیر میکند اما معنایی نه چندان زنده ، یعنی معنای باروری و بچه دار شدن بدان میدهد . پرنده درین ماجرای بوضوح بعنوان کنایه‌ای از آلات تناسلی مردانهم با اندازه‌های مختلف خود (بزرگ و کوچک) جلوه کرده است ، حرکت متواتر و بطور کلی جنبه موزون بودن رؤیا همه و همه مربوط میشود به عمل جنسی مطلوب و جزئیات مشخص و گویا (مانند دو باره و سه باره پس از مختصر کسب نیرو و استراحتی) به آرزوی مربوط به مداومت و تکرار عمل جنسی مزبور و معنای آن پرنده کوچکتز به تنهایی و پره‌های آغشته بخون او ، جای هیچگونه شکی باقی نمیکند . اضطرابی که در پایان رؤیا به نایم دست داده بوده است ، همین نیروی شهوی است که کنایات رؤیا کاملاً از عهده ارضای آن بر نمی آید . و باب هر گونه انحراف مسیری نیز بر آن بسته است (۴) مورد مزبور کاملاً شبیه مورد مشابهی است که بتجارب عدیده آشکار شده است و آن موردی است که اضطراب یا خلیجان در آن جانشین ارضای نیروی شهوی (لیبیدو) مطلوب ناکام (احتلام) میشود .

من در اینجا از نقل رؤیای يك نرجوان که در مقتضیات مشابه خوابی می بیند که کنایات و رموز آن بسیار به کنایات رؤیای مزبور شبیه است نمی‌توانم خودداری کنم .

(۱) باید در اینجا گفت که رؤیای بالا که می‌بایستی جزو مجموعه وکل دیگری (يك سروش قدیمی) باشد ، ممکن است در اصل واجد معنای دیگری بوده باشد .

(۲ و ۳) کلمات لاتینی اسب که مینه جنسی دارند و در همین موارد استعمال می‌شود .م.

(۴) رجوع کنید به اضطراب رؤیای «فروغ زندگانی» در چند صفحه پیش .

شوهر جوانی می‌خواهد زنی را در بفل کشد اما با جبار باید اذین کار بدلیل پیش آمدن ناگهانی بی‌تمیزی زنی دست بکشد بنا برین لحظه‌ای بفکر می‌افتد که از طریق دیگر خویشتن را ارشاه کند، اما زنی بدال رضا نمی‌دهد. هر دو تسلیم خواب میشوند. آنوقت هر کدام خوابی می‌بینند که به این حادثه مربوط میشود و این رؤیا که در عرض یکشب یوقوع پیوسته، از لحاظ ارتباطی که میان آن محتویات آنها وجود دارد، چنانست که گویی از آن یکتفری بیشتر نیست. من به سبب صراحت لهجه این زن و شوهر بلکه بدلیل ناآگاهی آنان از معنای حقیقی کنایات و رموز رؤیا از آن آگاه شدم و بعداً نیز برای آنکه درستی یا نادرستی تعبیرم را بیازمایم، آگاهیهای مزبور را بدست آوردم:

رؤیای زن که میشود گفت باندازه شوهرش از ماجری ناآرام شده و از پیشنهاد او نیز جاجورده بود، در گزارش زیر که شوهرش بخواش من او را وادار بنوشتن آن کرد، گنجانیده شده است:

«شوهرم با دستش چند پیچه گنجشك را که در ناودان جا داشتند و هنوز خیس بودند، به بیرون ول کرد و من پا و اعتراض کردم. من بایکی از آنها که نسبتاً بزرگ بود، یازی کردم ولی انگشتم را با سیخك بزرگمی که شبیه دم یا متقار بود، نیش زد، بطوریکه فریادم بلند شد که «آخ! نه! اذیتم میکند» - آنکاه شوهرم یکی از پیچه گنجشكها را گرفت و گفت: «میشود، اینها را خورده». اما حال را بهم زد و استفراغ کردم - صراحت رؤیای مزبور (۱) که تعبیر و تفسیر از حدت آن نمیکاهد، موقتی تشدید میشود که ببینم در جزئیات نیز با مال شوهر مطابق و هماهنگ است (استفراغ حکایت از حادثه‌ای میکند که برای هر دو دردناک بود، نیش انگشت نیز اشاره به دستکادیهای متقابل یا استمناء است.)

و جوه تطابق بین این رؤیا و مالساگسو آنچنان آشکار و متعدد است که اشاره بدان بیهوده است. فقط يك تفاوت وجود دارد و آن اینست که در اینجا زنی بخواب دیده است و در آنجا مردی اما اختلاف مزبور اهمیت ظاهری خود را از دست میدهد وقتی ببینیم که این هر دو رؤیا به وضع نایمان مربوط میشود و فقط يك نوع احساس شرم و حیای (۲) بسیار طبیعی، رؤیای زن را باید بشوهرش

(۱) رجوع کنید به «فرصتهای رؤیایی، هیجانات شهوانی کنونی».

(۲) همین زن در رؤیای دیگری پس از به یاد آوردن ماجرای پرستش آلت تناسلی بالدار مردان در اصرار باستان همه آلت تناسلی مرد را (که شامل بیضهها نیز میشد) به پرته تشبیه کرده است، «شیران و ببران و گرازان برای اینکه مرا پاره پاره کنند یا با من جفت شوند، دنبال کردند، منم فرار کردم، آنوقت دوتا ازین جانوران زندانی شدند. بعداً از دامنه تپه‌ای گذشتم و وارد مزرعه‌ای شدم که در آنجا پرندگان كوچك و بزرگ جست و خیز میکردند اما من دیگر پرنده قشنگ سفید كوچکی را در قفس داشتم. آنها از قفس در آوردم و بهمه نشان داده گفتم، این پرنده مال منست و من مدتهاست که او را در قفس دارم، دوتا از پرندگان که دور بر من پریده بودند، آنوقت از منی بام افتادند، آنها را برداشتم. مرده بودند ولیکن آنها را بخود فشردم و بار دیگر زنده شدند. آنها بنحوی بهم درآمیخته بودند که من جز بال خوش رنگ چیزی از آن دو تمیز نمیدادم، جزئیات اخیر (بهم درآمیخته بودند، چیزی جز بالهایشان پیدا نبود، برخلاف همه پرندگان دیگر) به یقین حکایت از معنای جنسی کنایه مزبور میکند.

نسبت داده باشد (۱). این فرضیه با توجه به روایات دیگر افسانه ساکس و ظاهر آن تأیید می‌شود. روایات مزبور که آشکارا از مال ساکس مولم شده است، رؤیا را این دفعه بدون نسبت می‌دهد اما جنبه زننده آنرا حذف می‌کند. از پی حویی اتوان پنزه (مردم شناس سده هفدهم انگلیس، م. ۱۰۰) پی می‌بریم باین که رؤیای مشابه دیگری در یکی از حماسه‌های خنیاگری آلمان قرون وسطی بنام سلیمان و موروثف وجود دارد. ولی متوجه نشده‌اند که نسخه بدمال ساکس است. زن بیوهای سلمان می‌کوشد تا با حکایت رؤیایی شوهرش را تسکین داده دوباره رک خوایش را بنست آورد، این رؤیا بزعم او حکایت از بچه دار شدن آنان می‌کند. این خواب را برای شوهرش حکایت کرد: و قتیکه در آغوش شوهرش بخواب رفته بوده است، دو باز بر دستش فرود آمدند. نسبت جالبست وقتی که می‌بینم رؤیای کریمه‌یلک (در آغاز سرود نیلونگن‌ها) همین سلسله تعلق دارد: اولین خواب بازوحشی زیبایی نیرومندی را می‌بیند که دست آموزا شده است و دوعقاب آنرا از دستش ربوده‌اند. رؤیای مزبور با این که تحریف و منطقی شده است. نکته جالب این است که باز در تعبیر به معنای بدوی خود یعنی عدول کامل از اندیشه بارداری و باروری و تمایل مستقیم به اشتباه مرد دلخواه یا پرند، نزدیک می‌شود. علت دگرگون شدن رؤیا بدین شکل آنست که دختر آگاهانه حاضر نیست عشق بمر در قبول کند. به همین ترتیب در افسانه دولسونگا (سرود ۲۵)، رؤیای گودرن که خواب می‌بیند: لاشخور زیبایی با پرهای زرین روی دستش نشسته، به این تعبیر می‌شود که پسر پادشاه بخواستگاریش خواهد آمد و وی از او استقبال کرده دوستش خواهد داشت. منتس میگوید که پرندگان حماسه‌های عامیانه فرانسوی غالباً برای اعلام تولد فرزند بکار رفته‌اند. زنان معمولاً درین حماسه‌ها خواب می‌بینند که از دهان یا شکم آنها پرند یا پرندگانی بیرون جسته‌اند در ادبیات حماسی آلمان در قرون وسطی بالاخره، باز، غالباً به مثابه قاصد سعادت و ورستگاری جلوه

(۱) در مورد تفسیری میل به بارداری جانشینش میل جنسی می‌شود. اشاره باید کرد که میل به بچه دار شدن در روایت دیگری از همین افسانه در جامه‌ای بسیار متفاوت و از بسیاری جهات جالب بیان شده است. در اینجا تیری هنوز عروسی نکرده و برای شوهر آینده خود شرط زیر را قایل شده است. او باید در جایی خانه بسازد که پیشتر خانه‌ای در آن نبوده است و در آنجا سه روز بخوابد و بخوابی که خواهد دید، دقت کند و وی سه بار خواب می‌بیند و هر دفعه خواب سه گاونر را. تیری که بدین ترتیب از سه سال آینده با خبر شده است، مقدار زیادی گندم ذخیره می‌کند. منتز که بدین مناسبت البته با دلیل از رویاهای فرعون در تورات (که میگوید فرعون هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر بخواب می‌بیند) یاد میکند، روی این نکته تکیه کرده است که، «در یکی از عقاید باستانی هند و اروپایی گاونر را کتابه از قوه مولده طبیعت و گاو ماده را کتابه از حاصلخیزی و باروری زمین می‌گرفته‌اند» (کلمه گوس بزبان سانسکریت به معنای گاو ماده و زمین است) بنابراین رؤیای فرعون را نیز می‌شد تعبیر به میل او به نیروی جنسی و باروری انسانی کرد. قید این نکته که زمین و خانه باید تازه و دست نخورده باشند و رؤیاهای دیگر با تشریفات کامل تدارک می‌شود (رخنخواب، سلافة لباس زیر نباید دست نخورده باشد) ممکن است به صاف صادق تفسیری حمل و تعبیر گردد چه در روزگار ما نیز هنوز چنین می‌پندارند که نخستین رؤیا در محل تازه به تحقق می‌پیوندد و با اصطلاح چنین خوابی تعبیر می‌شود.

کرده است و این در واقع واپسین صورت نقش کنایه‌ای پیشین آنست که همان مولد بر خورداری و باروری و حاصلخیزی باشد.

در یایان باز باید به این نکته اشاره کنیم که میانه رؤیا و اساطیر، رابطه‌گرایی است که جز شیوه روان‌کاوی نتوان بدان دست یافت. درباره‌ای از رؤیاها مقتضیات روانی کنونی ما در قالب مضامینی که در دوران کودکی از حکایات و قصص مختلفه یاد گرفته‌ایم، تجسم می‌یابد. در چنین مواردی، و بعد ترشح، غالباً میتوان هم به منشاء استعمال شخصی مضامین مزبور پی برد و هم به معنای عمومی آن از لحاظ تفسیر اساطیر حایز کمال اهمیت است. مبتلایان بامراض عصبی که خیلی واضحتر از اشخاص سالم معمولی شیوه رفتار بدوی و اولیه را حفظ کرده‌اند، شیوه کار نویسندگان اساطیر و افسانه‌ها یعنی این خیال‌بافیهای اجتماعی و عمومی را به‌مانشان میدهند. ازین جاست که فروید (۱) سرگذشت جوانی را نقل میکند که در سن ۵ سالگی خواب آشفته‌ای دیده بوده است که هفت گریه‌ی بیدار می‌کنند. نتیجه تجزیه و تحلیل درین مورد نشان داد که رؤیای مزبور حکایت گریه و هفت بچه بز مربوط است و محتوی ناپیدای آن نیز همانا ترس از پدر بوده است چنانکه در افسانه گریه‌نوس (افسانه‌ای که حکایت مزبور بر آن مبتنی است) که بدست کوچکترین پسرش اخته میشود. (گریه‌نوس یکی از خدایان یونانست و پدرش را از تخت پادشاهی انداخت و خود جانشینش شد و با خواهرش ازدواج کرد و بجهان حکم‌راند. هاتفاً غیب به مادرش خبر داد که وی نیز بنوبه خود بدست یکی از پسرانش از تخت پادشاهی خواهد افتاد و او هم روی این اصل بچه‌های خود را بمحض تولد می‌درید. اما زئوس ازین مهلکه نجات یافت و پس از رسیدن پسن رشد برپدرش ورید و او را مغلوب ساخت ۴۰).

در مثال بالا و مثالهای پیشین مبحث اساسی روان‌کاوی بتحقیق میرسد و آن این است که فعالیت روانی سالم یا غیر سالم؛ عادی یا خلاق فردی با اجتماعی مبتنی بر همان نیروهای غریزی ناخودآگاهانه است بنحوی که با شناخت یکی از آنها بسایرین میتوان پی برد و بآن قسمت کلی و انسانی که در هر يك از آنها وجود دارد، دست یافت.

فصل هفتم

روانشناسی مراحل رؤیا

درمیان رؤیاهایی که برای من نقل کرده‌اند، یکی هست که شایان توجه خاص است. من این را از بیماری دارم که درضمن يك سخنرانی در باره رؤیا شنیده‌ام که آنرا نقل می‌کردند، من بدرستی از منشاء آن اطلاعی ندارم، اما آنچنان در این خانم بیمار مؤثر افتاد که وی بنوبه خود آنرا بخواب دید یعنی عناصری از رؤیای مزبور را دوباره در خواب دید تا به مدد این نقل و انتقال موافقتی را درخصوص يك نکته مبین عیان سازد.

معلومات رؤیای مزبور اینها هستند: پدری مدتهای مدید، روز و شب کنار بستر فرزند بیمارش زنده‌داری می‌کرد. پس از مرگ فرزند؛ باطاق مجاور رفت تا دمی بیاساید، اما دراطاق را باز می‌گذارد تا بتواند از اطاقی را که جسد فرزندش در آن در تابوت گذاشته شده است و در گرداگرد آن شمعهای مومی بزرگی گذاشته‌اند، زیر نظر داشته باشد. پیرمردی هم موظف است تا صبح از مرده مواظبت کند، او نیز کنار تابوت نشسته و ادعیه زمزمه می‌کند پس از چند ساعت خواب، پدر خواب می‌بیند که فرزند کنار تخت خوابش هست و بازویش را می‌گیرد و بالحنی سرشار از شجاعت زیر لب می‌گوید: مگر نمی‌بینی که می‌سوزم؟ بیدار می‌شود و می‌بیند که روشنائی تندی از اطاق مرده بیرون می‌زند، خودش را با عجله با نجامیرساند و می‌بیند که پیرمرد چرت می‌زند و کفن و يك بازوی مرده با تیش یکی از شمعها که روی جسد افتاده، سوخته است.

تعبیر رؤیا دل‌فکار مزبور نسبتاً ساده است و مطابق آنچه بیمارم بمن گفته فکر می‌کنم سخنران سابق الذکر تعبیر آنرا نیز بدست داده است. آن روشنائی بسیار تند از آن در باطاقی که پدر در آن خفته بود، بدرون زده بود و باوهمان نتیجه‌ای را الهام و القاء کرده بود که اگر بیدار می‌بود، از آن می‌گرفت. یعنی اینکه حتماً یکی از شمعها افتاده و حریتی کنار جسد پدید آورده است و شاید بتوان گفت که پدر پیش از خفتن ازین ماجرا بی‌مناک بوده است که مبادا پیرمرد بتواند وظیفه‌اش را بخوبی بانجام برساند.

بنظر من چنین تعبیری بی نقص است مگر اینکه بگویم هر يك از عناصر رؤیای مزبور بی گمان مبین چندین فکر رؤیاست، مثلاً جمله‌ای را که بچه بزبان آورده است؛ با توجه باین

موضوع ، باید از حرفهای ترکیب شده باشد که ادبواقع موقعی گذشته بوده بزبان رانده و در ذهن پدرش به حوادث مهم مربوط شده است ، شاید قبلاً گفته بوده است که : «میسوزم» (از تب، درطی بیماری آخرش) و با احتمال همچنین در مورد حادثه دیگری که ما از آن خبر نداریم ولی باید مهیج بوده باشد ، گفته بوده است : «پدرمگر نمی بینی؟»

بدون اشکال ، رویهم رفته ، با این نکته موافق هستیم که رؤیای مزبور را می توان منطقاً در تار و پود افکار پدر گنجانده ، اما خواهیم پرسید جایی که فرصت خوابیدن نیست ، چه جای خواب دیدن است ؟ در جواب باید گفت که حتی این رؤیایم در واقع تحقق آرزویی است . چونکه بچه مرده نام درطی رؤیای زنده میشود و خودش پدرش را خبر نمیکند ، و بکنار تخت خوابش می آید و بازویش را میکشد ، چنانکه باید این کار را یکبار دیگر موقیعکه زنده بود و گفتگوی رؤیای آن سرچشمه میگیرد ، انجام داده باشد . پدری که لحظه بیشتری خوابد برای اینکه خواب می بیند که پسرش زنده است یعنی آرزویش تحقق یافته است و لابد چنین رؤیایی را به افکار قبل از خوابیدن خود ترجیح میداد اگر بعضی پلک روی هم گذاشتن بیدار شده بود درست مثل این بود که با اندازه طول مدت رؤیای مزبور از عمر فرزندش کاسته باشد .

بیدار شدن آشکار میشود که کجای رؤیای کوتاه مزبور برای ما جالبست . تاکنون در جستجوی کشف معنای نا پیدای رؤیاها بودیم و بدنبال وسایل کشف آن می گشتیم و ضمناً میخواستیم بدانیم چگونه عمل تدارک ، معنای مزبور را از ما پنهان می سازد . تعبیر رؤیا تاکنون هدف اصلی تحقیقات و پژوهشهای ما بود ، باری رؤیای بالا ، رؤیایی است که تعبیر آن هیچ مشکل نیست و معنای آن به سبب قابل وصول است و با این وصف می بینیم آنچه چیز نا معلومی که آنرا از حالت بیداری مجزا میکند ، هنوز وجود دارد مستلزم تعبیر و تفسیر است فقط پس از پایان کار تعبیر می توانیم ببینیم چقدر بررسی مادر خصوص روانشناسی رؤیا ناقص مانده است .

اما پیش از آنکه در مسیر تازه ای گام بگذاریم ، شاید بیفایده نباشد از خود پرسیم آیا تاکنون چیز مهمی را حذف کرده ایم . یا نه . اتفاقاً کوششی که با انتظار ماست ، از همه مشکل تر است تشریحی که بدان اقدام کردیم مارا به نتایج روشن وقایع گذشته ای هدایت کرده است . ولی اکنون بسبب ابهام و تاریکی گام برمی داریم . برای ما محال است رؤیا را بمنزل پدیده روانی تفسیر کنیم زیرا تفسیر یا تعبیر یا تبیین بدان معنی است که موضوعی را چیزی بر گردانیم ، یا تحویل کنیم که سابقاً شناخته و معلوم شده است ، اما تاکنون هیچ گونه معلومات صرفت النفس وجود ندارد که ما بتوانیم مناسری را که تشریح یا تجزیه و تحلیل مزبور ، مارا بدان رهبری میکند ، بآن منسوب یا مربوط سازیم . بلکه برعکس کار ما بدانجا میکشد که فرضیه های تازه ای درباره ساختمان دستگاه روانی و طرز کار نیروهای آن بوجود آوریم ما باید ساخت مواعظ باشیم که میباید دامنه حدسیات و احتمالات ما با نظر فودور تر از مراحل مقدماتی منطق امتداد یابد و گر نه حدسیات ما کاملاً نامشخص و مبهم از آب در خواهد آمد . حتی اگر در استنتاجات خود اشتباهی را مرتکب نشویم و از هیچ امکان منطقی غافل نمایم باز احتمال دارد در ترکیب و سوار کردن عناصر برحد کمال نرسیم و بیلاوه نتوانیم کل را با رد دیگر از اجزاء پدید آوریم . از بررسی رؤیا و پهنجوی کلی تر از بررسی یک عمل روانی بطور جداگانه ، نمی توانیم به نتایجی برسیم که ساختمان و طرز کار ذهن یا روان را کلاً در بر بگیرد . تنها با یک تحقیق و بررسی تطبیقی در یک سلسله از اعمال و

فما یلتها که مجال استخراج عناصر ثابت و مسلم را به نگارنده میدهد، می توان بچنین هدفی رسید از آنچه گفتیم نتیجه می گیریم : فرمایشاتی را که تشریح و تجزیه و تحلیل مراحل رؤیا، مادام بدان هدایت میکند ؛ باید موقتی تلقی کرد تا موقتی که بتوان آنها را با تائیدی که از مستقیقات دیگریست می آوریم ، غنی کرد البته منظور تحقیقاتی است که از جاهای دیگر آغاز کرده و برای روشن کردن مسائل واحدی کوشاست .

۹ - فراموشی رؤیا

از مشکلی شروع کنیم که تاکنون چندان بدان وقتی نتهاده ام. ولیکن ممکن است کوششهای ما را در مورد تعبیر رؤیا واژگون سازد . غالباً دیده ایم رؤیایی را که میخواستیم تعبیر کنیم اصلاً نمیشناختیم . یا واضحتر، هیچ چیز تضمین نمیکرد که اطلاع ما از آن واقعا همانست که واقع شده است . خاطراتی از رؤیا را که بررسی میکنیم بسبب بیوفایی حافظه و خاطره ما کاملاً ناقص است چه حافظه ما در حفظ رؤیا کاملاً ناتوان بنظر میرسد و شاید جالبترین قسمتهای رؤیا را بهدر بدهد . وقتی که میخواهیم رؤیا را بدقت واری کنیم ، همواره احساس میکنیم که رؤیای ما خیلی بیشتر و طولانی تر از آن قطعه کوتاهی است که از آن بخاطر داریم و حتی قطعه مزبور بنظر نامطمئن و مشکوک می آید . علاوه همه چیز ظاهراً گواهی میدهد که خاطره ما نه همان ناقص است بلکه مطمئن و دگرگون شده هم هست . شاید رؤیا نه آنچنان ناقص و نامشخص باشد که در حافظه ما ستونه آنچنان کامل که هر گزارش ما، چه بسیار ممکن است که بهنگام به یاد آوردن و گزارش دادن آن بهمدمد مصالح جدیدی که بمیل خود انتخاب میکنیم. جا خالیهای را که فراموشی بوجود آورده است، پر کنیم و رؤیا را زیباتر و منظم تر و یکپارچه تر جلوه دهیم بنحوی که تفاوت در باره محتوی اصلی و حقیقی آن نا ممکن بل محال شود . حتی در آثار چندین محقق (سپینا ، فوکو ، تانری) باین فرضیه برخورد کرده ایم که هر گونه نظم و یکپارچگی که در رؤیا بچشم می آید بعداً در آن رخنه کرده یعنی هنگامیکه می کوشیم آنرا بیاد بیاوریم ، بنا برین مادر ممرض خطر بزرگی هستیم و آن ایست که میباید آنچیزی را که ما در طلب تعیین ارزش آن هستیم از دست بدهیم .

در طری کوششهایی که تاکنون در آزمایشهای خود درباره تعبیر رؤیا انجام دادیم، ازین نوع اخطاها غفلت کردیم . حتی برعکس در کوچکترین و نامطمئن ترین و بی اهمیت ترین عناصر رؤیا همان دعوت به تعبیر و تفسیر را دیده ایم که در برجسته ترین و روشن ترین و محفوظ ترین آن ، مثلاً در رؤیای مربوط به تزریق ایرها گفته شده است که . (بسرعت دکتر م . را خبر کردم .) و چنین خاطر نشان ساختیم که حتی همین جمله کوتاه و جزئی اگر به موضوع مخصوصی مربوط نمی بود ، وارد متن رؤیا نمیشد . بدین ترتیب پس گذشت بیمار بد بخت مزبور که بسرعت یکی از همکاران مسنم را بخانه اش فرستادم، منتقل شدیم . در رؤیای ظاهر آن معتولی که فاصله میان ۵۱ تا ۵۶ را بحساب نمی آورده و عدد ۵۱ چندین بار در آن جلوه کرده بود، معاوض آنکه این نکته را طبیعی یابی اهمیت تلقی کنیم ، از آن چنین نتیجه گرفته بودیم که در محتوی ناپیدای رؤیا سلسله دیگری از افکار وجود دارد که منجر به رقم ۵۱ میشود و چون دامنه تحقیق درین مورد وسعت گرفت بدانجا رسیدیم که چون ۵۱ سالکی برخلاف فکر غالب دیگری که تعداد سالهای عمر را باعث تفاخر و غرور بحساب می آورد ، پایان زندگی تلقی میشده، موجب

بیمه‌های شده بوده است. در رؤیای «نویکیست» نکته نسبتاً آشکاری یافتیم که نخست بدان توجهی نکرده بودم و این آن قسمتی است که اینطور شروع میشود: «چون پ حرفهای او را نمی‌فهمیدم فل ازمین پرسید . . . » و غیره. درست وقتی که تعبیرم متوقف شد، به این کلمات مراجعه کردم و بهمدد همین کلمات بود که به خاطرات زمان کودکی که محل تلاقی و نقطه عطف افکار رؤیاست، هدایت شدم، چنانکه هاینه شاعر گوید:

شما حرفهای مرا بندرت فهمیدید

منهم حرفهای شما را بندرت فهمیدم

فقط هنگامی که هر دوی ما در محل ولای

غلتیدیم، بیدارنگ حرفهای همدیگر را

فهمیدیم. (بازگشت به میهن)

باهر تشریحی مثال‌های مشابهی می‌توان یافت که ثابت کند از کوچکترین جزئیات و نکات برای تعبیر رؤیا نمی‌توان صرف نظر و غفلت کرد و اگر آنها را ندیده بگیریم، ممکن است بمقصد نرسیم. ما هنگام تعبیر رؤیاها به تمام معانی و صیغه‌های مجازی کلماتی که نایم رؤیای خود را در آن گنجانیده بوده است، بیک اندازه توجه و دقت کردیم و حتی هنگامیکه متوجه میشدیم که کلمه‌ای از معنا عاریست یا راسخ نیست و ظاهراً مبین این موضوع است که ناقل یا نایم کلمه‌ای را که باید نتوانسته است برگزیند، آنرا دور نینداختم، کوتاه سخن آنکه، آنچه را که عده زیادی از نویسندگان بکنوع بدیهه گویی من در آوردی تلقی کرده‌اند که در لحظات سراسیمگی ساخته و پرداخته شده است، ما آنرا بمثابه متون مقدسه بحساب آوردیم. این اختلاف عقیده را باید توجیه کرد.

مادر حین این عمل بخودمان حق خواهیم داد بدون آنکه دیگران را بدین مناسبت از حق محروم کنیم. با توجه به نظریات تازه ما در مورد منشاء رؤیا، اختلافات کاملاً از بین می‌رود. درست است که ما هنگام پیاد آوردن رؤیا، آنرا پس و پیش میکنیم اما آنوقت چیزی بدست می‌آوریم که سابقاً آنرا به تدارک ثانوی موسوم ساخته‌ایم و بدست قوه مفکره معمولی انجام میگیرد که همواره درین مورد دگرگون کننده است: باری، پس و پیش کردن مزبور جزء تدارک رؤیاست و چنانکه دیدیم، علتش سانسور است. محققانی را که نام برده‌ایم قسمت آشکار این جابجایی را حدس زده و یا مشاهده کرده‌اند در صورتیکه این قسمت کمتر برای ما مهم است زیرا می‌دانیم که جابجاشدگی بسیار وسیع‌تر و صعب‌الوصول‌تری قبلاً در مورد افکار نهانی رؤیا انجام گرفته است؛ اشتباه ایشان اینست که تغییراتی را که حافظه یا گزارش ما بر رؤیا تحمیل میکند، اختیاری و من در آوردی تلقی میکنند و میگویند دیگر نمی‌توانیم آنها را بفهمیم و ما را گمراه میکنند. ایشان به موضوع جبر در قلمرو نفسانیات چندان توجهی ندارند. چون در اینجا هیچ چیز اختیاری و من در آوری وجود ندارد. همواره می‌توان ثابت کرد که جریان ثانوی افکار، عناصری را که جریان نخستین نتوانسته است. معین کند. معین میکند. بطوری که در مثل اگر بخواهم رقمی را بنحوی کاملاً اختیاری تصور کنم، قادر نخواهم بود زیرا رقمی که بدن من خواهد آمد توسط افکاری که دوران وجدان روشن و آگاهی من در آن لحظه هست، ولیکن بنحوی یکسان و جبری عمل میکنند، معین میشود (۱).

دگر گونی‌هایی هم که بموقع نقل‌رؤیا عارض آن‌میشود، چندان اختیاری نیست. میان این دگر گونی‌ها یا تنبیرات و محتوی نهانی آن یکقسم تداوی معانی وجود دارد بنحوی که بمدد آنها می‌توان بدین محتوی که شاید خود جانشین محتوی، دیگری شده باشد، دست یافت و وقتی که رؤیای بیمار آن‌را تشریح و تجزیه و تحلیل می‌کنم، آزمایشی می‌کنم که همیشه با توفیق قرین است بدین نحو و وقتی که می‌بینم گزارش فلان رؤیا برلیم بسادگی قابل فهم نیست، تقاضا می‌کنم دوباره آنرا گزارش بدهند، بندرت ممکن است بیمار در گزارش دومی همان کلمات گزارش نخستین را بکار ببرد. باری، میدانم آن قسمتهایی که بدوشیوه بیان شده است، همانایی است که در بسته رؤیا را بمدد آن میتوان گشود و این اظهار من الشمس است. تعبیر را می‌توان از همینجا آغاز کرد. وقتی که از بیماری می‌خواهم که رؤیایش را تکرار کند، می‌فهمم که میکوشم آنرا تعبیر کنم بنا بر این بیدارنگ نوعی مقاومت او را وادار می‌کنم که از جنبه‌های ضعیف استعار خود دفاع کند و بدین انگیزه آن عبارتی را که بزعم او ممکن است رازش را بروز بدهد و به کشف و تعبیر رؤیا کمک کند، با عبارت نامربوط دیگری جابجا و عوض می‌کند و در نتیجه توجهم را به عبارت نخستین جلب می‌کند، هر قدر بیشتر از خودش دفاع می‌کند، بهتر متوجه می‌شوم که رؤیا بالباس مبذل و در قالب استعار جلوه کرده است.

محققان مزبور نقش‌شکار در گزارش‌های مربوط بر رؤیا چنانکه باید، دریافته‌اند. هیچ چیز نیست که بمانا ثابت کند که این شك روشنفکرانه باشد و ضامن وجود ندارد که حافظه ما قابل اطمینان باشد اما غالباً بناحق اطمینان زیادی بآن پیدا می‌کنیم. شك نیز در گزارش رؤیا نتیجه سانسور است، یعنی همان مقاومتی که مانع ورود افکار رؤیا به عالم هشیاری یا خود آگاهیست، چه جابجا و پس و پیش کردن‌ها برایش کافی نیست، این است که در جامه شك، پابند آن قسمتی میشود که از چنگش در رفته و احتمالاً به عالم خود آگاهی وارد شده است. شك مزبور بسیار محتاطانه است و متوجه عناصر قوی نمیشود و فقط پای گیر عناصر ضعیف و نسبتاً مبهم و غیر صریح می‌گردد ما اکنون میدانیم که مبنای رؤیا و افکار آن، همه ارزش‌های روانی و از کون میشوند، عمل جابجایی فقط در سایه تقلیل ارزش ممکن شده است و همیشه نیز همین‌طور تجلی می‌کند و گاهی هم جز باین شکل جلوه نمی‌کند و قتی که شك متوجه فلان عنصر نسبتاً نامشخص رؤیا میشود، این نشانه آنست که عنصر مزبور مستقیماً از یکی از افکار رؤیا که می‌خواهند آنرا نفی بلد کنند، سرچشمه می‌گیرد می‌توان این وضع را با وضع جمهوریهایی قدیم یا عناصر رنسانس پس از ظهور فلان انقلاب، مقایسه کرد. خانواده‌های بزرگ که اندکی پیش از ظهور انقلاب قوی بودند، تبعید و نفی بلد میشوند و تازه بدوران رسیده‌ها مقامات مهم را اشغال می‌کنند و در شهر جز اعضای بی‌دست و پای خانواده‌های بزرگ که قدرت را در دست داشتند و چندتن هوادار غیر فعال آنها کسی را باقی نمی‌گذارند و حتی نمی‌گذارند که اینان از همه حقوق مدنی خود برخوردار شوند بلکه باید گمانی بدان‌ها نگاه می‌کنند. شك مورد بحث در رؤیایم در حکم همین بدگمانی است. بهمین دلیل است که متقدم برای تشریح رؤیا، خواب‌بکرار باید ذهن خود را از هر گونه قضاوتی که مبتنی بر درجه‌ای از یقین و حتم باشد، مبری و پاک‌سازد و در عین حال کوچکترین ظنی را دایر برین که فعل و انفعالی در رؤیا روی داده است، باید در حکم یقین مطلق تلقی کند. تشریح پیشرفت نمی‌کند مگر با در نظر گرفتن قاعده مزبور. و گرنه، کسی که رؤیای او را داریم تشریح و تجزیه و تحلیل

میکنیم هیچکدام از تجسمات غیر ارادی را که درین شك پنهانست، ابراز نخواهد کرد، این شیجه ظاهراً بدیهی و مسلم نیست شاید خیلی خوب بتوان قبول کرد که کسی بگوید: نمیتوانم تضمین کنم که در رؤیای من فلان یا بهمان وجود داشته است، اما آنچه درین خصوص بذهن میرسد این است که میگویم اما هیچگاه ماجری این طور نیست. بلکه این همان اختلاطیست که شك در امر تجزیه و تحلیل، که آنرا بمثابة محصول و آلت مقاومت روانی معرفی میکند، پدیدمی آورد روانکا و بحق بدگمانست زیرا یکی از اصول وی این است که: هر گونه مانعی که در راه تعبیر پدید آید، از مقاومت روانی منبعت میگردد.

فراموش کردن رؤیاهم درست مانند شك، از کارهای سانسور است. احساس این که در طول شب خیلی چیزها را به خواب دیده ایم ولی جز اندکی از آنرا بیاد نداریم، درسلسله ای از موارد، ممکن است باین موضوع مربوط باشد که نایم در تمام طول شب مزبور سانسور را احساس کرده و بالاخره جز یک رؤیای بسیار کوتاه از چنگ آن دورفته است. جای شك نیست که رؤیا پس از بیدار شدن خواب بیننده متدرجاً از یادش میرود و گاهی کوشش ما نیز در حفظ کردن آن بی نتیجه می ماند. اما فکر میکنم، همانطوریکه معمولاً درباره وسعت فراموشی مزبور اغراق میشود، در ارزیابی اشکالی که برای قبول روابط میانه تقاضای مزبور و رؤیا وجود دارد، راه اغراق می یابند. غالباً میتوان بهمدتشریح، آنچه را که فراموشی مزبور از رؤیا ساقط کرده است باز یافت. درباره ای از موارد لااقل جزئیات بی اهمیت ممکن است نه همان روانکا و را به خود رؤیا رهبری کند که يك چیز فرعی است، بلکه افکار موجوده آنرا نیز در دسترسش بگذارد. برای اجرای چنین تشریحاتی دقت و خودداری بسیاری لازمست و این نشان میدهد که فراموش کردن رؤیا را تا اندازه ای میتوان عمدی تلقی کرد (۱)

(۱) در کتاب خودم بنام دیباچه ای بر روانکاوی برای نشان دادن معنای شك و تردید در رؤیا، موقمی که محتوی رؤیا به يك عنصر منحصر بفرد تقلیل می یابد، مثال زیر را آوردم و تشریحی را که چند صباحی بتوق انداختم، سرانجام درست از آب درآمد.

بیمار شکاک خواب درازی دید که در طی آن چند نفر از کتاب من درباره شوخی با او ذکر خیر میکنند، سپس سخن از قرع ای به میان می آید شاید از کتاب دیگری که کلمه ترعه در آنست یا از ترعه در آن بحث میشود... بیمار ازین مقوله چیزی نفی نداشت... و این موضوع کاملاً مبهم است. نباید تصور کرد که کلمه ترعه بدلیل این ابهام از تمییز معاف میشود. البته تمییز مشکل میگردد اما نه باین سبب. ابهام و اشکال از یکجا سرچشمه میگیرند. اول چیزی بذهن نایم نمی آمد و من هم نمیتوانستم البته چیزی بگویم. اما اندکی بعد، یعنی درست فردای آنروز بمن گفت که اندیشه ای در سر دارد که شاید به این رؤیا مربوط باشد. اندیشه مزبور در واقع لطیفه زیر بود که از کسی شنیده بوده است، هنگام عبور از «دور» به «کاله»، نویسنده معروفی باینکفر انگلیسی حرف میزد. انگلیسی در ضمن صحبت میگوید: «از چیز عالی به چیز مسخره قطبیک پافاصله است» نویسنده جواب میدهد: «بله، یا- دو- کاله» و باین حرف میخواست بگوید که فرانسه عالی و انگلستان مسخره است. (ترعه یاد کاله فرانسه را به انگلیس وصل میکند. م.) اما یاد کاله نام تره ای است که در دریای مانش واقع است. خیال میکنم این اندیشه بر رؤیا بستگی داشته باشد؛ بله!

بقیه در صفحه ۳۸۹

ماهیت غرض آمیز عمل فراموش کردن رؤیا (۲) که در تحقیقت نتیجهٔ ما نسود است بهنگام بررسی نخستین مرحلهٔ فراموشی در طی تجزیه و تحلیل، از پرده بیرون می افتد؛ بسیار دیده میشود که بهنگام تعبیر، آن قسمت از رؤیا که فراموش شده تلقی شده یکدفعه بیاد نایم بیاید. این قسمت از رؤیا معمولاً مهمترین قسمت رؤیا از کار درمی آید و معبر را مستقیماً بسوی حل معما رهبری میکند و علت مقاومت نیز همین خصیصه بوده است. در میان رؤیاهایی که من درین کتاب نقل کرده ام، یکی هست که من پس از تعبیر، قسمتی از محتوی آنرا بدین ترتیب سر جایش گذاشتم و آن رؤیایی است مربوط به مسافرت و من در طی آن از زن مسافر نجیبی انتقام میگیرم و تقریباً آنرا تعبیر هم نکردم برای این که تکه ای از محتوی آن بنحو رنده ای مربوط است به شوخی در بارهٔ مدفوع انسانی و آن قسمت اینست: دربارهٔ کتابی از شیلر گفتم: (ایت ایز فرود) (انگلیسی است و فارسی آن میشود: این کتاب از... است م. م.) اما متوجه اشتباه خود شده جمله ام را اینطور اصلاح کردم: (ایت ایز بای) (انگلیسی است و فارسی آن میشود: این کتاب بوسیله... م. م.) مردك متوجه آن شد و بخواهرش گفت درست گفته است (۲) (در زبان انگلیسی معمولاً گفته میشود این کتاب بوسیله فلان نوشته شده نه از فلانست م. م.).

این موضوع که نایم جملات خودش را در طی رؤیا اصلاح کند، با این که بنظر بسیاری نویسندگان و محققان شگفت انگیز آمده است، درخور آن نیست که ما را درین مقام بخود مشغول بدارد. بلکه جایگزین آنست که خاطره ای را که موجب اشتباه زبانی من بود در رؤیا شده است، باز نمایم. من نخستین بار در نوزده سالگی با انگلستان رفتم و روزی را در ساحل دریای ایرلند گذراندم. طبیعه جانوران دریایی را که جزر و مد دریا با ساحل آورده بود، جمع آوری کردم و از آن جمله بود يك ستاره دریایی (رؤیای من بود با کلمه هو لئو تورن آغاز میشود يك قسم از جانوران دریایی نظیر ستاره دریایی را نیز هو لئو تورن مینامند) وقتی که میخواستم این جانور را از روی ماسه ها بلند کنم دختری بمن رسید و پرسید: (این سؤال و جواب همه به انگلیسی است و فارسی آن به ترتیب میشود): آیا این ستاره دریایی است؟ آیا زنده است؟ بله، او زنده است (البته در اینجا بجای: او، نباید گفت دهی، بلکه باید گفت دایته. م.) اما از اشتباه دستوری خودش مکین شدم و دفعه دیگر جمله ام را درست تکرار کردم. درین رؤیا نیز اشتباه دستوری من بود جای خود را به اشتباه مشابهی داده است که غالباً آلمانی زبانها مرتکب آن میشوند و آن استعمال

حتماً، بر رؤیا مربوط است در تحقیقت معمای را حل میکند. نمی توان شك داشت که لطیفه من بود پیش از رؤیا در عالم ناهشیاری وجود داشته و کلمه نرعه از آن میبست میگرد فقط چیزی که هست پس از رؤیا بنهن نایم رسیده! اندیشه من بود که بذهن بیمار من آمده این نکته را اثبات میکند که در پشت تحسین بی اندازه ای که ظاهراً نسبت بمن ابراز میدارد، تا اندازه ای بی اعتمادی و شك نهانست این دلیل مقاومت وی بود که اندیشه من بود محجوبانه جلوه کرده و عنصری از رؤیا که بدان مربوط بوده، مبهم افتاده است؛ این هر دو عکس العمل از مقاومت سرچشمه میگیرد. در اینجا رابطه میان عناصر رؤیا و پدیده ناهشیارانه آنها بخوبی نمایان است. عناصر من بود بمناسبت جزوی ازین عالم ناهشیاری و اشارهای بدانست و چون از آن جدا میشود، مبهم و غیر قابل فهم میگردد.

۲- در رؤیا چنین اصلاحهای عبارتی در مورد زبان خارجی کم نیست. موری هم وقتی از انگلیسی یاد می گرفت مرتکب چنین اشتباهاتی شده است.

واژه است بجای دیوسیله در مورد بالا مطابق آنچه تا کنون در خصوص هدفهای کار رؤیا و بی تفاوتی آن در انتخاب وسایل دیده ایم، از ظهور حرف اضافه «فروم» (بمعنی «از» در انگلیسی) در اینجا نتجت نمی‌کنم زیرا با کلمه فروم (بمعنی پاراسوم در آلمانی) هم مخرج است و بدین مناسبت میشد با بکار بردن آن از تراکم وسیعی استفاده کرد. خاطره پاک‌دلانه ملاقات مزبور در کنار دریا درین رؤیا بجه مناسبت این نیز بمددیکی از معصومانه‌ترین مثال‌ها این نکته را توجیه می‌سازد که من ضمیر هذگردی، (او) (بمعنی او بزبان انگلیسی بروح ذیروح مذکر نه برای ماده و غیر ذیروح م) را بدستمال کرده و آنرا در جایی گذاشتم که در خورش نبوده است. این یکی از وسایلی که خواب‌گزارد را بسوی تعبیر رؤیا هدایت میکند.

و انکهی اگر بخواهیم تداعی معانی و تسلسل افکار و تصویری را که از عنوان کتاب «ماده و حرکت» (مانند اینکه هو لیر در نمایشنامه «بیمار خیالی» گفته است: آیا مدفوع هم قابل سنایش است؟ یا حرکت روده‌ها و غیره) حاصل میشود، مرتب کنیم، بسادگی این کار انجام خواهد گرفت (فریود رؤیای مزبور را کاملاً در قسمت رؤیاهای نامربوط نقل کرده است. م.)

می‌توانم ثابت کنم که فل‌اموش کردن قسمتهایی از رؤیا کلاً مربوط به عمل سانسور است مخصوصاً با مثالی که قانع‌کننده است: بیماری برای من نقل کرد که خوابی دیده اما بدون آنکه اثری از خود بگذارد، ناپدید شده چنانکه تو گویی اصلاحات نه‌ای روی نداده است، دنبال ماجری را گرفته و به مقاومتی برخورد و توجیهی از آن کردم و بزور تشویق و اصرار سرانجام بیمار مزبور را وادار بقبول اندیشه‌ای نامطبوع کردم و هنوز درینکار توفیق نیافته بودم که فریاد کشید: «حالا منیدانم چه خواب دیدم»، مقاومتی را که با آن روپرو شده و آنرا مرتفع ساخته بودم همان عاملی بود که رؤیای مزبور را از خاطر نايم محو کرده بوده است ولی پس از برطرف کردن آن بر رؤیا اجازه خودنمایی دوباره داده شد.

همین‌طور: بیمار، در مراحل تجزیه و تحلیل رؤیا، ممکن است رؤیایی را بیاد بیاورد که سه یا چهار روز پیش و حتی پیشتر دیده بوده ولی تا آن زمان آنرا فراموش کرده بوده است (۱)

تجربه شیوه روان‌کاوی بطریقی دیگر بر ما آشکار می‌سازد که مسأله فراموشی رؤیا خیلی بیشتر از آنکه به میزان فاصله بیداری و خواب مربوط باشد، چنانکه عده‌ای از محققان مدعی هستند، به سانسور مربوط است زیرا نادرنیست که روان‌کاوان و بیماران در جریان تداوی بشیوه روان‌کاوی، بر اثر فلان رؤیا، بیدار شده، اگر بتوان گفت، و بیدار نگذاشت بکار تعبیر آن، با فکری بیدار و روشن، شده باشند. برای من غالباً اتفاق افتاده است که در چنین مواردی تا تعبیر رؤیا را پیدا نکرده‌ام، دوباره بخواب نرفته‌ام و گاهی با این وجود هم تعبیر و هم محضی رؤیا را با اینکه میدانستم که خوابی دیده و آنرا تعبیر کرده‌ام، از یاد می‌بردم. چنانکه ملاحظه میکنید میانه تعبیر مزبور و فکر هنگام بیداری آن فاصله یا وسطه روانی که پاره‌ای از

(۱) درست چون مورد مشابهی را نقل میکند که به علاوه بسیار اتفاق می‌افتد. در طی تجزیه و تحلیل فلان رؤیا به خاطره رؤیای دیگری از همان شب بر میخوریم که بعدی خوب فراموش شده بود که گمان وجود آن نیز از خاطر نمی‌گذاشته است.

محققان بداند واسطه میخوانند فراموشی رؤیا را توجیه کنند، وجود ندارد، هورتون پرینس ایزادی که به نظریه من درباره توجیه مسأله فراموشی رؤیا دارد، اینست که میگوید درین مواقع يك حالت مخصوصی از فراموشی حالات جدا شده از هم، روی میدهد و جایز نیست که شیوه توجیه مرا از این فراموشی استثنائی به سایر انواع واقعات فراموشی ها تمیم بدهند چه درین صورت توجیه من ارزش خود را ازدست خواهد داد. او بدینوسیله نشان میدهد که هیچگاه بفکر نیفتاده است در میانه همه توصیفاتش از حالات جدا شده دست بیک تعبیر دینامیک بزند، ورنه کشف می کرد که سر کوفتنکی امیال (یا مقاومتی که از آن حاصل میشود) در واقع منشاء تجزیه و از هم گسیختگی تسلسل افکار میشود همانطوری که مسبب فراموشی و کم حافظگی میگردد.

می توانم قبول کنم که رؤیاهم مثل سایر اعمال روانی کم فراموش میشود و تجزیه های که در طی نگارش این کتاب داده، این موضوع را بمن ثابت کرده است چه من در فیش های خود بسیاری از رؤیاهای خودم را که بدلیلی یا اصلاً آنرا تمییر نکرده و یا ناقص تعبیر کرده بودم، حفظ کرده بودم. یکی دو سال بعد برای تشریح نظر نايم دست به تعبیر آنها زدم و بدون استثنا همه را تعبیر کردم، حتی توانم گفتم که تعبیر درین موارد خیلی آسان تر از موقعی بوده که چند صباحی از وقوع رؤیا نگذشته بوده است و این حادثه را بهیچ روی نمی توان توجیه کرد مگر اینکه فرض کنم که درین فاصله بسیاری از مقاومت های باطنی خود را که در راه تعبیر رؤیاهای مزبور وجود داشته است، رفته رفته مرتفع کرده ام. بهنگام این تعبیرهای عقب افتاده نتایج پیشین را با نتایج جدید که غالباً خیلی غنی تر بوده است، مقایسه کردم و همیشه نتایج پیشین را در بطن نتایج کنونی باز یافتم: عوض نشده بودند؛ من ازین حیث زیاد عجب نکردم زیرا از مدتها پیش خو گرفته بودم که بیماران را با اداریه تعبیر رؤیاهای قدیمی شان که بتصادف برآیم حکایت میکردند، بکنم، بنحوی که گویی رؤیاهای مزبور شب پیش روی داده است. هنگامی برای نخستین بار دست باین کار زدم که انتظار داشتم (نتیجه کار انتظارم را تأیید کرد) رؤیادر این مورد نشی یکی از نشانه های اختلال عصبی را ایفا بکند. وقتیکه بشیوه روانکاو فلان بیمار مبتلی با اختلال عصبی مثلاً یکنفر مبتلی به هیستری را ملاحظه میکنم اطلاعاتی از نخستین نشانه های بیماری وی برای من لازمست. نشانه هایی که دیگر وجود ندارند. همین طور از نشانه هایی که اکنون هم باقی مانده اند، باید اطلاعاتی بدست آورم. کشف نشانه های پیشین معمولاً آسان تر است. در سال ۱۷۹۵ توانستم در کتاب خود موسوم به: «مطالعاتی در باره هیستری، توجیهی از نخستین عارضه خلجان یا دلهره بیمار مبتلی به هیستری را که يك زن بیمار ۴۰ ساله در سن ۱۵ سالگی دستخوش آن شده بوده است، نقل کنم. رؤیاهای سالهای او ان کودکی که سالها باهمان تازگی در حافظه باقی می ماند همواره برای فهم نشوونمای بیماری عصبی بیماران کمک بزرگی بشمار می آیند و پزشکان با تجزیه و تحلیل آنها از اشتباهات و تردیدهایی که ممکن است ایشان در استنتاجات خود دچار گمراهی بکنند، در امان می مانند.

و اینك اطلاعاتی چند برای آن دسته از خوانندگان که ممکن است مایل بازمایش صحت نظریاتم از راه تعبیر رؤیاهای خود باشند.

نباید انتظار داشت که تعبیر از آسمان نازل شود بلکه اندك مدارستی هم لازمست حتی آنوقت

که غرض استدراک پدیده‌های مربوط به حس بینایی و یا سایر احساس‌هایی است که معمولاً توجه ما مصروف آن نمی‌شود، هر چند که عامل روانی دیگری با این کار مخالفتی ندارد. این ممارست برای استدراک تجسمات غیر ارادی، خیلی دشوار تر است و کسی که می‌خواهد در ینکار توفیق یابد باید با تمایلاتی که در ین کتاب بدان اشاره شده ذهنش را پر کند و از قواعدی که در ینجا بدست داده شده است، پیروی کند مثلاً هنگام تعبیر از هر گونه انتقادی خودداری کند و از قضاوت قبلی بر حذر باشد. در حقیقت بهیچ گونه طرفداری عاطفی یا عقلی آلوده نشود و بیاد اصل کلود برنار بیفتد که می‌گوید: «مثل حیوان کار نکنید» یعنی با همان شدت و پافشاری و بی‌اعتنائی نسبت به نتیجه کار، کسیکه باین نصایح عمل کند، کارچندان دشوار نخواهد نمود تعبیر رؤیا همواره در همان مرحله اول حاصل نمی‌شود، بلکه بسیار اتفاق می‌افتد که معبر از دنبال کردن سلسله‌ای از اندیشه‌ها کاملاً احساس خستگی کند و هنوز نتیجه بدست نیامده باشد، آنروز رؤیا بیشتر از آنچه بدست آورده‌اید، چیزی بشما نخواهد گفت، در چنین مواردی بهتر است، کار را موقتاً رها کرده و دنباله آنرا روز دیگر بگیری، آنوقت قسمت دیگری از رؤیا توجه را بخود معطوف می‌دارد و معبر وارد طبقه دیگری از افکار می‌شود و این آنچیز است که می‌توان آنرا تعبیر «منقطع» نامید.

مشکل‌تر از همه آنست که مبتدی را متقاعد کنید و قنیه بیک تعبیر کامل و معقول و یکپارچه رسید و همه قسمت‌های رؤیا را می‌تواند تعبیر بکند، تازه کارش پایان نرسیده است. چه ممکن است هنوز تعبیر دیگری بالای همان تعبیر وجود داشته که از دستش در رفته باشد چه از یکطرف معمولاً تداعی معانی‌های بیشمار ناخودآگاهانه‌ای را که در درون ما روی هم متراکم شده و آماده یورش بصوب عالم خودآگاهانه هستند و از طرف دیگر تردستی و مهارت رؤیا دارا که بر آنست تا بایک تیر چند نشانه را هدف قرار دهد، اینکار را در سایه کلمات چند پهلوی انجام می‌رساند و مانند خیاط کوچولوی قصه معروف هفت مگس را در آن واحد می‌کشد، بنا را حتی مجسم می‌سازیم. خواننده همواره در آغاز بوسه می‌افتد که بگوید نگارنده حقیقتاً بیش از اندازه با کله است اما همینکه شخصاً تجاربی بدست آورد، بنحود دیگری و بهتر در ین باره قضاوت خواهد کرد و از طرف دیگری این نظریه که نخستین بار ه. سیلبر آنرا بیان داشته است، موافق نیستم. این نظریه می‌گوید که رؤیا بطور کلی (یا لااقل بسیاری از رؤیاها و یا مخصوصاً پاره‌ای از انواع آن) مستلزم دو تعبیر جداگانه است که میانه این تبا یر رابطه مشخصی وجود خواهد داشت. یکی از ین دو تعبیر، آن تعبیری را که ه. سیلبر آنرا منسوب به روانکاوی میکند، معنای نامشخصی را بر رؤیا نسبت می‌دهد که غالباً جنسی و مربوط بکودکی است، تعبیر دیگر که مهم‌تر است و وی آنرا عرفانی نامیده است، افکار جدی‌تر و غالباً عمیقی را نشان می‌دهد که کار رؤیا آنرا موضوع خود قرار داده است. سیلبر نظریه مزبور را با ذکر رؤیا‌هایی که بطرق دوگانه بالا تشریح و تجزیه و تحلیل شده باشند، غنی نکرده است. قضایایی را که ایشان پیشنهاد میکنند، بقیده من وجود خارجی ندارد. زیرا اغلب رؤیاها جز بیک تعبیر نیازی ندارند و آنهم بویژه به تعبیر عرفانی. در نظریه سیلبر چنانکه در بسیاری از نظریه‌های جدید مشاهده می‌شود، آمال بی‌پنهان داشتن شرایط اساسی تکوین رؤیا و منحرف کردن ما از شناخت انگیزه‌های اساسی آن وجود دارد. در مورد تعداد کمی از رؤیاها موفق شدم صحت یا سقم نظریه سیلبر را آزمایش کنم اما تشریح

بمن نشان داد که کار رویا همش را صرف این کرده است که سلسله ای از افکار هنگام بیداری را که بسیار انتزاعی بوده و ممکن نبوده مستقیماً نموده شود، بصورت رویا درآورده است و برای اینکار کوشید که با عناصر دیگری که روابط بسیارست و با اصطلاح عرفانی با افکار انتزاعی مزبور داشته و در عین حال نمودن آن بسیار آسانتر بوده است، به هدف برسد. اینطور تعبیر عرفانی و یا تمثیلی را معمولاً خود نایم بدست میدهد ولی تعبیر حقیقی عناصر ناپیدا را باید با اعمال شیوه یا تکنیک ما بدست آورد.

البته باید گفت که هر رؤیائی را نمیشود تعبیر کرد زیرا قوای روانی که لباس مبدل بقامت رویا کرده اند با کاتیمیر، مخالفت خواهند کرد. مسأله در اینجا به تناسب میان قوا مربوط است: از یکطرف به کنجکاو فکری و تسلط بر نفس و اطلاعات مربوط بر روانشناسی و تجارب عملی در کار تعبیر و از طرف دیگر به مقاومت های درونی. اگر این یکی چربید، تعبیر ناممکن میگردد. همه ما قادریم پاره ای از این مقاومت ها را درهم بشکنیم لا اقل با اندازه ای که خودمان را قانع سازیم که رویا واجد معنایی است و همچنین غالباً تا اندازه ای که این معنا را حدس بزنیم. اغلب اوقات رؤیای ثانوی در تعیین و تشخیص معنای رؤیای اولی بما مدد میکند و موجب پیشرفت در کار تعبیر آن میشود و گاهی یک سلسله از رویاها که در طی هفته ها و ماه ها روی داده است، واجد زمینه ای مشترک هستند و آنوقت لازمست همه آنها را بیک تعبیر تحویل کنیم. هنگامیکه دورویا پی در پی اتفاق می افتد غالباً میشود مشاهده کرد که نقطه نقل یکی آنچیزی است که در رؤیای دیگر بطور سطحی اشاره ای بدان شده و برعکس، بطوریکه از لحاظ تعبیر یکی دیگری را تکمیل میسازد. من در صحایف پیشین نشان داده ام که رؤیاهای یک شب معین را همواره باید بمنابۀ یک رؤیای واحد تعبیر کرد.

رؤیاهایی که بهترین وجهی تعبیر و تفسیر شده اند غالباً با یک نقطه تاریک و مبهم در خود دارند بنظر ما این نقطه، عقده ای از افکار است که نمیتوان آنرا باز کرد ولی گشودن آن نیز چیزی به محتوی رؤیا نمی افزاید. این همان دناف، یا نقطه نقل رؤیاست نقطه ایست که به «ناشناخته» مربوط میشود. افکار رؤیا که هنگام تعبیر کشف میشوند، عموماً پایان ندارند و پیوسته در جهات گوناگون شاخه شاخه میشوند. میل رؤیا، بهمان قسم که قارچ از اندامهای زاینده خود سر بر می آورد، از ضخیم ترین قسمت نسج مزبور یکدفعه جلوه گر میشود.

بز کردیم به موضوع فراموشی رؤیا. هنوز نتیجه مهمی از آن نگرفته ایم، اگر این موضوع راست باشد که بیداری بطور کلی خواهان فراموش کردن رؤیاست، چه یکدفعه به محض برخاستن از خواب و چه بتدریج در طی روز، اگر این امر ضمنی بنظر ما از مقاومت روانی سرچشمه میگیرد که پیشتر، در عرض شب بر ضد حدوث رؤیا فعالیت داشته است، چگونه می توان توضیح داد که رؤیا توانسته است تشکیل شود؟ برجسته ترین مصداق این موضوع را در نظریه گیریم یعنی وقتی که پس از بیدار شدن، رؤیا بکلی فراموش میشود: تو گوئی اصل رؤیایی وجود نداشته است. البته باید گفت که اگر مقاومت هنگام رز زهمان باشد که بوقت شب وجود داشته است، رؤیائی پدید نمی آید، پس نتیجه بگیریم که بهنگام شب مقاومت حداقل است، میدانیم که بکلی منهدم نمیشود، چنانکه نقش آنرا در طی تکوین رؤیا در پدید آوردن موضوع جا بجاشدن نشان دادیم. تخفیف آن در شب بر رؤیا اجازه تشکیل میدهد، اما به محض آنکه بیداری شروع میشود؛ این مقاومت قوای خود

و بازمی‌یابد و طلبنا آنچه را که قبلاً خواه ناخواه پذیرفته بوده است؛ متفرق می‌سازد. در روانشناسی توصیفی هست که شرط اساسی تشکیل رؤیا همانا استراحت و بخواب رفتن ذهن است و ما به این توصیفی می‌توانیم بیفزاییم که: خواب با تخفیف قدرت سانسور، موجب حدوث رؤیا می‌شود.

ممکن است تصور شود که این تنها نتیجه‌ایست که موضوع فراموشی رؤیایمی‌توانست ما را بدان هدایت کند و میتوان از آن استنتاجاتی در مورد روابط نیرویی میان خواب و بیداری بدست آورد. اما همین‌جا متوقف شویم. وقتی که در بررسی رؤیا جلوتر رفتیم، خواهیم دید که باز هم میتوان طرز تشکیل و تکوین رؤیا را بنحودیگری در نظر گرفت. مقاومت بدون آنکه پراستی کوتاه آمده باشد، اندکی سرخم میکند. میتوان نتیجه گرفت که خواب باعث تخفیف و کوتاه آمدن مقاومت می‌شود و در نتیجه بدو عامل مشکله رؤیا مجال جولان میدهد. اما ازین بحث فعلاً در گذریم تا بعد دوباره به آن بازگردیم. اکنون باید بسلسله دیگری از ایرادها که به متد ما گرفته‌اند، بپردازیم. چنانکه میدانید شیوه کار ما اینست که هر گونه تصویری را از خود دور می‌سازیم، و توجه خود را به عنصری پرت از رؤیا معطوف میداریم و افکار غیر ارادی را که درین خصوص بذهن ما خطور میکنند، یادداشت میکنیم. آنوقت بنصردیگری می‌پردازیم و بهمین نحو عمل میکنیم و بدون آنکه از جهت سیر افکار خودمان اندیشه کنیم، خود را بدست عنصر مزبور می‌نپاریم. با انجام این اعمال تصور میکنیم سرانجام با افکار ناپیدای رؤیا دست یابیم. حالا موقع خوبی برای انتقاد است که بگویند: این شگفتی ندارد که فلان عنصر نامعین رؤیا معبر را. بالاخره بیکجا برساند. برای این که همیشه میتوان چیزی را بیک تجسم متداعی کرد، منتهی جای شگفتی این جاست که چگونه توالی و تمادی اختیاری و بی هدف یک سلسله اندیشه‌ها؛ بتحقیق به کشف افکار پنهانی رؤیا منجر می‌گردد چه احتمال دارد معبر درین ده‌گن‌درخویشتر را بفزیند، چه او یک سلسله تداعی معانی را از فلان عنصر آغاز میکند و دنبال می‌نماید و متوقف نمیشود مگر آنجا که دلیل نامعینی برایش وجود داشته باشد، و قتیکه عنصر دیگری را انتخاب میکند، این کاملاً طبیعی است که تداعی درین بار مثل دفعه قبل نامحدود نیست بلکه قسمتی از میدان خود را اشغال شده می‌یابد و شخص همان تداعیات پیشین را به یاد می‌آورد بطوری که تجزیه و تحلیل شخص را، آسانتر به اندیشه‌هایی متوجه می‌سازد که با آن نقاط تماس دارند، آنوقت آدمی تصور میکند که فکری را یافته است که دو عنصر از عناصر رؤیا از آن منبعث شده است و چون بهمه نوع تداعی معانی مجال جولان داده میشود و فقط از تحول تجسمی به تجسم دیگر که برای قوه متفکر معمولی یک چیز عادیست باید خودداری کرد، بالاخره به مید نیست بهمدد یک سلسله افکار میانجی، چیزی بسازیم و آنرا افکار رؤیا بنامیم و عوض اساس روانی رؤیا، عرضه کنیم. البته آزمایش با مدرکی هم درمیان نیست، برای این که بنحودیگری نمیتوان به این افکار دست یافت. همه این ماجری من در آورده است و ماهرانه از عامل تصادف استفاده میشود، البته هر کسی، بشرط آنکه حاضر بقبول این زحمت بی فایده بشود؛ بدین طریق قادر خواهد بود برای هر رؤیایی که تصور سر-، تعبیری هر چه میخواهد باشد، بسازد.

ما با این نوع انتقادات نخست با اثری که تعبیرهای ما از رؤیا در ذهن اشخاص می‌گذارد جواب نمیدهم. با روابط گیرایی که میان عناصر رؤیا وجود دارد و بهنگام تعقیب تجسمات پرت

و بالا، ظاهر می‌شود و با چه مردن این طرحی که نمی‌توان اندامی چهارپایان را تداعیات روانی موجود و قبلی به تمبیری این چنین کاملاً قاطع رسید، و نیز می‌توانیم با پیش کشیدن راه حل نهانه‌های بیماری همتری از خودمان دفاع کنیم چه صحت و سقم آن را حضور یا عدم حضور نهانه‌های مزبور در محل معین، بشود می‌رساند آنجا که متن تقریباً با تصاویر تصریح شده است. اما چون ازجا می‌پرستند چگونه فلان توالی من در آوردی و بی هدف افکار، ممکن است بهدنی قبلی و موجود هدایت مان کند، فعلاً مفرد دیگری برای خود نمی‌جویم، ما وسیله‌ای داریم که اگر مسأله را کاملاً حل نکند، لااقل کاملاً آنرا از میان بر می‌دارد.

اتفاقاً این مدعی بهیچوجه درست نیست که ما بهنگام شروع کار تعبیر، وقتی که می‌اندیشیم و می‌گذاریم تصاویر غیر ارادی در ما جلوه کند، افسار تجسمات خود را رها می‌سازیم. می‌توان نشان داد که ما درین هنگام فقط به تجسماتی دست زد می‌زنیم که هدف آن را از پیش می‌شناسیم و با منو قفسا خن آنها، تجسمات مجهول - یا تمبیری نسبتاً مبهم: ناخود آگاه - نیروی خود را بمنصف ظهور می‌رسانند و سیر تصاویر غیر ارادی ما را، معین می‌سازند. نفوذ شخص ما در حیات روانی خود این اجازه را نمیدهد که فکری فاقد هدف را تصور کنیم. من از آن حالت تجزیه روانی که ممکن است چنین اجازه‌ای بدهد بیخبرم (۱). روانپزشکان خیلی زود از استحکام سازمان

(۱) بعداً بمن خبر دادند که ا.و. هارتمان نظریه‌ای مشابه مال من در مقاله‌ای در مجله بین‌المللی روانکاوی ابراز داشته است.

نسا. پوهورلیس درین باره چنین می‌نویسد: «تا آنجا که مطلب مربوط به نقش ضمیر ناخود آگاه در آفرینش هنریست، ا.و.د.و. هارتمان (در کتاب فلسفه ناخود آگاهی)... قانونی را که طبق آن تداعیات معانی بوسیله تجسمات هدایت می‌شوند، تجسماتی که راجد هدف هایی ناخود آگاهانه هستند، برداشتی بیان کرده و در عین حال از حدود اشتغال آن خبری نداده است او بر آنست ثابت کند که هر گونه ترکیبی از تجسمات محسوس، اگر منحصرأ معلول تصادف نباشد بلکه باید بهدنی برسد، به پیشیانی و غایت ضمیر ناخشیار نیازمند است، و به علاوه توجه خاص هشیارانه ما بفلان تداعی معانی موجب می‌شود که ضمیر ناخشیار یا ناخود آگاه ما از میانه تجسمات ممکن بیشمار، آن تجسماتی را برگزیند که بهتر بکار هدف مزبور می‌آید. «این ضمیر ناخود آگاه ماست که بمناسبت غایات و هدفهای توجه و التفات ما از میانه تجسمات بر چین می‌کند و این جمله در مورد تداعیات معانی فکر انتزاعی و تجسمات محسوس و غیر انتزاعی یا گروه بندیهای هنری صادقست». و همچنین در مورد لطیفه پردازی بهمین مناسبت نمی‌توان تداعیات مزبور را به تجسمات احضار شده، و احضار کننده چنانکه روانشناسی مکتب تداعی کلاسیک آنرا با هر ضمی کند، منحصر سازیم. انحصار مزبور را زمانی پذیرفتنی می‌بود که انسان می‌توانست نه همان از هر گونه هدف هشیارانه بلکه از هر نوع توجه و التفات ناخود آگاهانه و حتی حالت روحی و عاطفی خویش را آزاد و میری باز دارد. اما چنین وضعی را نمی‌شود تصور کرد زیرا حتی زمانی که رشته تداعیات خود را ظاهراً کاملاً بصورت تصادف می‌دهیم یا زمانی که خود را بدست خیالبافی می‌سپاریم، توجهات دیگری فعالند و عواطف و حالات روانی خودی می‌نمایند و اثر خود را در تداعیات ما اعمال می‌کنند». (س. ۲۴۶ کتاب سابق الذکر).....

بقیه در صفحه ۳۹۶

روانی‌ماترك امید کردند ، من میدانم که هیستری یا بیماری پارانوئیا هم مثل رؤیا اجازه سیر فکری نامنظم و بدون وجود تجسمات مربوط به هدف را نمی‌دهد . شاید چنین چیزی حتی در بحبوحه امراض روانی ناشی از مسمومیت درونی هم رخ ندهد ، هذیانهای مبتلایان به بیماری «گیجی» و حواس پرتی هم بقول ظریفانه «لوره» عاری از معنایی نیست و اگر سهولت نمی‌توان از آن سری در آورد باین دلیل است که افتادگی دارد و یکپارچه نیست . من هم همین مشاهده را هر وقت که فرست داده‌ام ، کرده‌ام . هذیانهای گوناگون بطور کلی کار سانسوری است که دیگر بخود زحمت سرپوش گذاشتن روی عملش را نمیدهد و عوض آنکه برای تدارك تغییر شکل‌ها و تبدیل لباسهای نسبتاً خوشایند بکوشد ، بخشونت آنچه را که از آن بیزار است محو می‌کند ، بنحوی که آنچه که باقی می‌ماند گسیخته گسیخته و غیر قابل استند است و تقریباً همان کاری را میکند که بعضی از دولتها با روزنامه‌ها در نوامری می‌کردند و تا آنرا مطابق آنچه که دلشان میخواست در نمی‌آوردند ، بدست خوانندگان که ایشان وظیفه حفظ آنها را داشتند ، نمیدادند .

البته بعید نیست در مواقعی که منجماً مجروح است ، تصاویر ذهنی بتصادف متداعی شود و هدفی در آن ملحوظ نگردد ، اما چنین حالتی اگر نزد مبتلایان به امراض روانی - عصبی مشاهده شود ، همواره باید آنرا نتیجه عمل سانسور بحساب آورد: درین گونه موارد تصاویر مزبور جای خود را به سلسله‌ای افکار میدهند که تجسمات پنهانی مربوط به هدف آنها را به اول می‌راند (ث.ج. یونگ فرضیه مزبور را در مورد جنون رودرس مورد تأیید کامل قرار داده است : در کتاب روانشناسی جنون زودرس چاپ ۱۹۰۷) عده‌ای برای وجود تداعیات آزاد و بیهدف برهان قاطعی ارائه کرده‌اند و آن چیزی جز این نیست که می‌گویند تجسمات یا تصاویر ممکن است (بطور سطحی) با هم متحد شده یا با اصطلاح متداعی شوند یعنی از راه مشترک بودن در آهنگ (قافیه ناقص)، معانی دوپهلوی فلان کلمه ، تلاقی اتفاقی بدون داشتن روابط عمیق معنوی و همه طرقی که در لطیفه پردازی یا برای تسجیع و قافیه باقی بکار می‌رود. اشارت مزبور شامل روابطی است که از عناصر رؤیا به عناصر دیگری که با آن متداعی است و ازین دسته اخیر، معبر را به افکار رؤیاهدایت میکند و تاکنون در طی تجزیه و تحلیل‌های خود نم‌نه‌های حیرت‌آوری از آن بدست داده‌ایم. اما سست‌ترین رابطه و مستهجن‌ترین شوخی هم لااقل تا این اندازه بود که معبر را از فکری به فکری دیگر هدایت کند البته بسادگی می‌توان به علت این امر پی برد . هر دفعه که فلان عنصر روانی بمدد یک تداعی زنده با سطحی به عنصر دیگری می‌پیوندد و با آن متداعی میشود ، میانه آنها پیوندی طبیعی و عمیق وجود دارد که مقاومت سانسور آنرا پنهان میسازد . اگر غالباً با تداعیات سطحی بر میخوریم نه برای

در رؤیاهای نیمه ناخود آگاهانه فقط آن تجسماتی یافته می‌شوند که مربوطند به توجه و هدف اصلی «ناهشیارانه» زمان حدوث. همان کتاب، حتی از دیدگاه هارتمان نیز شیوه استنباط روانکاران از اثر عواطف و حالات روانی در تداعیات آزاد کاملاً موجه است .

- دوپل در کتاب فلسفه عرفانی ص ۱۰۷ «ازین موضوع که فلان نام پس از مدتی بخاطر می‌آید آنهم بطور ناگهانی و بی‌واسطه با میانجی، چنین نتیجه می‌گیرد که ظاهراً فکری نااهشیار وجود دارد که در عین حال متوجه هدفی است و نتیجه هدف مزبور بطور ناگهانی در ضمیر خود آگاه ظاهر می‌گردد.

اینست که تجسمات مربوط به هدف جا خالی کردند ، بلکه باین دلیل است که فشار سانسور زیاد است. تداعیات سطحی زمانی جانشین تداعیات عمیق میشود که سانسور راههای معمولی مزبور را صعب‌العبور کرده است همانطوری که سیلابها گاهی جاده‌های درست و حسابی را غیر قابل عبور میسازد ولی عابران ادامه طریق میدهند منتهی از راههای پست و بلند و ناصاف که در حال عادی معبر شکارچیانست و پس .

درینجائی توان دو حالت را که در حقیقت يك حالت بیشتر نیست از هم تمیز داد. سانسور یا به پیوند دو فکری حمله میکند که اگر از هم جدا شدند از دسترس او قرار نمیکند که درین صورت دو فکر مزبور جدا گانه در ضمیر هشیار ظاهر میشوند و پیوندشان ناپیدای ماند و در عوض میانشان پیوندی سطحی که هیچگاه بفکرمان هم خطور نمیکرد ، تشخیص میدهم که عموماً از نقطه‌ای از عقده تجسمی ناشی میشود که کاملاً با آن نقطه‌ای که پیوند اساسی فرو گرفته بدان بند میشود ، فرق دارد. و یا اینکه دو فکر مزبور در برابر سانسور تاب مقاومت ندارند. درین صورت با همان هیأت حقیقی خود ظاهر نمیشوند بلکه با تغییر لباس جلوه میکنند و آن دو فکری که جانشین آنها میشوند بنحوی انتخاب میگردند که فلان تداعی سطحی میانه آنها در واقع مترجم آن تداعی اساسی است که میانه دو فکر اولی و اصلی با قرار است. درین مرد و صورت : فشار سانسور موجب جابجا شدن عناصر شده و باعث تبدیل فلان تداعی معمولی و جدی به يك تداعی سطحی و ظاهراً نامعقول میشود.

چون بحقیقت تغییر مکانهای عناصر واقعیتی لذامی توانیم بدون دلوایی تداعیات را ، حتی اگر سطحی باشند، دنبال کنیم (۱)

دروانکای بیماران عصبی ازین دو قاعده که در بالا شرح گذشت ، استفاده میشود: زیرا میدانید وقتی که دست رد به تجسمات خود آگاهانه واجد هدف میزنیم ، تجسمات ناپیدا هستند که سر تصاویر ما را هدایت میکنند و تداعیات سطحی در سایه عمل جا بجایی ، فقط جانشین تداعیات عمیق سر کوبی شده میشوند. قواعد دو گانه بالا پایه و اساس شیوه یا تکنیک کار ما را تشکیل میدهد. هنگامیکه از فلان بیمار میخواهم که بدون تفکر آنچه را که بنهش می آید به من باز گوید ، دلیلش اینست که در اصل فرض میکنم که او تجسمات واجد هدف از معالجه در ذهن دارد و فکر میکنم باید رابطه‌ای میانه بی‌معنی‌ترین و اتفاقی‌ترین چیزهایی که او بزبان می آورد (البته ظاهراً چنین است) و حالت او پیدا کنم. تجسم واجد هدف دیگری هم غیر از موضوع معالجه هست که بیمار از آن غافلست و آن شخص پزشک اوست. شیوه مبتنی بر روانکای برای رسیدن به هدفهای

(۱) اشارات مزبور همچنین در صورتی که تداعیات سطحی در ساده‌ترین هیئت خود در محتوی رؤیا جلوه می کنند، چنانکه در دو رؤیای موری که در صحیف اول کتاب شرح گنشت (پلریناز) زیارت بزبان فرانسه پله تیه (پوست ساز بزبان فرانسه) - پل (خاک انداز بزبان فرانسه) چنانکه ملاحظه می شود این هر سه کلمه در قسمت اول نا اندازهای با هم مشترکند و روی همین اصل با هم تداعی شده اند ما تند کیلومتر - کیلو گرام کیلو لوبا - لوبایا - لویستز - لوتو) با مطالعات خود در مورد بیماران عصبی به اصل این نوع بیاد آوردن که چنین عرضه می شود ، پی بردم و آن عبارتست از تحقیق و تجسس بیماران در قوامی و دوباره المعارف برای یافتن جوابهایی برای سئوالات که معمولاً مقارن دوران بلوغ برای آنها مطرح می گردد .

تداوی خود باید شامل همه حدود قلمرو قواعد اساسی مزبور باشد و همه مصادیق و موارد استعمال ممکن آنرا جستجو کنند.

ما اکنون یکی از آن لحظاتی رسیدیم که باید عمداً موضوع تعبیر رؤیا را کنار بگذاریم. (۱)

آنچه را که از جمله انتقادات سابق الذکر باید بخاطر سپرد اینست که لازم نیست همه اندیشه‌هایی را که بهنگام اشتغال بکار تعبیر و تفسیر، بذهن میگذرد، به تدارک شبانه نسبت بدهیم. درین مرحله ما راهی را از سر میگیریم که از عناصر رؤیا شروع و به افکار رؤیا ختم میشود و کار رؤیا این راه را برعکس پیموده است و بهیچروی ممکن بنظر نمی‌رسد که این راه در هر دو جهت پیموده شده باشد. بهتر است بهنگام روز از راه تداعی معانی‌های جدید خود با انواع و اقسام تحقیق که چسبه گریخته به افکار میانجی و افکار رؤیا منتهی میشود؛ دست بزنیم. متوجه مقاومت سفت و سخت هنگام روز با زانحرافات تازه‌تر و پیچیده‌تری را سبب شود. نوع و تعداد افکار فرعی مزبور که این چنین بهنگام روز آنرا بهم می‌یابیم، واجد اعتباری از لحاظ روانشناسی نیست ولی مهم اینست که ما را بسوی افکار رؤیا که منظور ماست، هدایت میکنند.

۴- حرکت قهرقهرایی

حالا که در برابر ایرادها از خودمان دفاع کرده و بالاقل وسایل دفاعی خودمان را اراکه داده‌ایم، باید بآن تحقیق معرفت‌النفسی که از مدت‌ها پیش خود را برای آن مهیا می‌ساختیم، دست بزنیم و نتایج مهمی را که تاکنون بدست آورده‌ایم، باهم یکی سازیم. رؤیا عمل روانی کاملی است و انگیزه آن تحقق يك آرزوست و شناختن این موضوع و عجایب و غرایب رؤیا و نامربوطی‌های بی‌درپی آن، از سانسوری که بهنگام تشکیل بر آن فشار آورده است، سرچشمه میگیرد. گذشته از سانسور مزبور، احتیاج به تراکم مصالح روانی و ضرورت تجسم آن در جامه تصاویر حسی و توجه باین امر که بطور کلی وضعی معقول و قابل فهم بدان داده شود هر چند بطور غیر منظم در تکوین و تشکیل رؤیا نقشی را ایفا میکنند. هر کدام از این اصول به بدیهیات و حدسیاتی که واجد خصیصه معرفت‌النفسی است، منجر می‌گردد. باید دید روابط آرزو با میل با این چهار شرط رؤیا و همچنان روابطی که اینها باهم دارند، کدامست، باید رؤیا را در زنجیر حیات روانی گنجانند.

مادر آغاز این فصل رؤیایی را قراردادیم که باید معمایی را که هنوز حل نشده است بیاد ما بیاورد. تعبیر رؤیای آن بچه‌ای که می‌سوزد و برآستی نیز آنرا تا پایانجام نرسانیدیم، بنظر ما مشکل نیامده است. اما این سؤال پیش آمد که چرا رؤیایی بوقوع پیوست و بیداری فوری روی نداد و ما باز یافتیم که علت وجودی رؤیای مزبور همانا این بود که نایم آرزو داشت پسرش را زنده مجسم کند. اندکی بعد باز خواهیم دید که آرزوی دیگری هم درین میانه نقشی داشته است. پس آشکار می‌شود که در وهله نخست فکر هنگام خواب بجهت تحقق آرزو بر رؤیا

(۱) اصولی را که در اینجا شرح می‌دهم و در آغاز کاملاً بید و دور از حقیقت جلوه کرده بود، بعداً بتجربه پیوست رسید و یونگ و شاگردانش در مطالعات خود در مورد تداعیات از لحاظ آسیب شناسی ارزش آنرا نشان داده‌اند.

مبدل میشود .

اگر هدف مزبور را از میان برداریم ، فقط يك تفاوت میان دو نوع جریان روانی باقی می ماند و فکر رؤیا میشود : نوری در اطاق میت می بینم . شاید شمع افشاده است و بچه میوزد ؛ و رؤیا بدون کم و کاست نتیجه این فکر را دوباره به ما عرضه میکند منتها آنرا در سحنه ای نشان میدهد که گویی هم اکنون اتفاق افتاده است و حواس آنرا بمثابه حوادث زمان بیداری تلقی میکند . برجسته ترین و کلی ترین خصیصه رؤیا در همینجاست زیرا بفکری که غالباً مربوط بیک آرزو یا میل است ، صورت خارجی میدهد و آنرا بروی صحنه می آورد و واقعی و انجام یافته جلوه میدهد .

چگونه این خصیصه تدارك رؤیا را می توان توجیه کرد و بالا اقل آنرا در سلسله جریانهای روانی گنجانند ؟ اگر تشریح را از نزدیک دنبال کنیم در تظاهرات و جلوات رؤیا به دو خصیصه تقریباً مستقل از هم بر میخوریم . یکی نمایش صحنه بصورت واقعی است بنحوی که جای شکی باقی نماند و دیگری تبدیل فکر بصورت تصاویر بصری و گفت و شنود یا سخنرانی .

تغییراتی که دستخوش افکار رؤیا میشود برای آنکه بصورت واقعی در بیابند ، درین رؤیا چندان بی چشم نمی خورد و این رهگذر از نقش فرعی و مخصوصی ناشی میشود که موضوع تحقق آرزو آنرا در اینجا ایفا میکند . رؤیای دیگری را در نظر بگیریم که آرزو یا میل در آن ، فقط فکر هنگام بیداری را در خواب دنبال میکند . مثل رؤیای مربوط به ترزق ایرما . فکری که موفق میشود در آن جلوه کند ، يك آرزوست : دلم میخواست که «اتو» مسئول بیماری ایرما باشد . رؤیا آرزوی مزبور را سرکوب می سازد و جای آنرا بیک تصدیق یا تایید مربوط بزمان حال میدهد : این «اتو» است که مسئول بیماری ایرماست . این اولین تغییری است که حتی در رؤیایی که جایجا نمی کند ، عارض فکر میشود . زیاد معطل نشویم . کافست فکر را با خیال بافی هنگام بیداری مقایسه کنیم . آقای «ژوایوز» قهرمان کتاب «الفونس دوده» هم که در خیال بافیهای پادیس پرسیه میزند در حالیکه دخترانش تصور میکنند شغلی دارد و در اداره اش مشغول کار است ، خیال بافی می کند که در سایه پشتیبانی رجال ، شغلی بدست آورده است : خیال بافی او مربوط بزمان حال است . رؤیا هم همین شیوه و بهمین عنوان از زمان حال استفاده میکند . زیرا زمان حال زمانی است که شخص آرزوی خود را در آن انجام یافته تصور میکند .

خصیصه دوم ، در عوض ؛ در خیال بافی ظاهر نمیشود بلکه این فقط در رؤیاست که محتوی تجسمی جنبه «فکری» ندارد بلکه بصورت تصاویر محسوس درمی آید و آدمی باورش میشود و خیال میکند همانطور زندگی میکند و آن حوادث یا وقایع بر او میگذرد . بیدارنگ باید افزود که در همه رؤیاها بچنین تغییر شکل هایی بر نمیخوریم بلکه عده ای منحصرأ از افکار تشکیل میشوند ، مثل رؤیای مضاعف من : اتو دیداسکر و خیال بافی مربوط به پروسورین . درین رؤیا هیچجروی با عناصری محسوس رو برو نمی شویم و فقط با افکاری نظیر افکار هنگام بیداری مواجه هستیم . همینطور در همه رؤیای نسبتاً طولانی عناصری می توان یافت که به تصاویر تغییر شکل نیافته و درست مثل افکار هنگام بیداری باقی مانده اند . وانگهی باید گفت که این نوع تغییر شکل مخصوص رؤیا نیست بلکه در توهمات (دیدن چیزی یا شنیدن صدایی که اصلاً وجود ندارد . م)

واشتباه حواسی که با افراد سالم و مبتلایان به بیماریهای روانی - عصبی دست میدهد؛ نیز مشاهده می شود. سخن کوتاه آنکه خصیصه ای را که مادرینجا مطالعه می کنیم، بهیچروی جنبه خاص ندارد بلکه راستش اینست که هر جایی ظاهر شود، مقام بسیار مهمی را اشغال می کند بنحوی که بدون آن رؤیا قابل تصور نبود و مستلزم توضیحات دامنه دارتری می شد.

درمیانة ملاحظات محققان درخصوص نظریه رؤیا یکی هست که میخواستیم ارزش آنرا درینجا ارزیابی کنیم. فشرده در کتاب «روانی-جسمی» (در قسمت دوم ص ۵۲) پس از ملاحظات چند در رؤیا چنین فرضیه میدهد: **صحنه ای که رؤیا در آن جریان می یابد شاید گاه ملامت صحنه تجسمات هنگام بیداری فرق داشته باشد؛** از این بهتر دیگر نمیتوان ویژگیهای رؤیا را بیان داشت.

اندیشه ای که بدینقسم پیشنهاد ما میشود همانا اندیشه يك محل روانی است. البته نباید درینجا یاد موضعی بودن مغز از لحاظ تشریح افتاد. بلکه همچنان باید در حوزه روانشناسی باقی باشیم منتهی سعی کنیم وسیله ای را که مانند يكقسم ذره بین پیچیده یا دستگاه عکاسی و غیره بکار محصولات روانی می آید، در خاطر مجسم سازیم محل روانی با آن نقطه ای از بین دستگاه تطبیق میکند که محل تشکیل تصاویر است. در مورد ذره بین و دوربین میدانیم که این نقاط موهوم است و با هیچکدام از نقاط محسوس دستگاه قابل تطبیق نیست. لازم به پوزش نیست که مقایسه من ممکن است ناقص بنظر برسد. من این مقایسه را فقط برای تنهیم تشکیل سازمان (مکانیسم) روانی بکار میبرم تا با اوراق کردن و نشان دادن عمل هر کدام از قسمتهای آن ادراکش آسانتر شود. خیال نمیکنم کسی تاکنون بفکر افتاده باشد، از بین راه دستگاه روانی را سوار کند. آزمایش مزبور خطری ندارد میخوام بگویم میتوانیم جلو جریان فرضیات خودمان را اول کنیم، بشرط آنکه حسی خرده گیری خود را حفظ کنیم و در بستر ایجابی خود ساختمان نگیریم. ما برای رسیدن به يك امر مجهول و ناشناخته احتیاج به تجسمات معین داریم و برای اینکار ساده ترین و محسوس ترین آن ها مرجع است.

پس سازمان روانی را مثل يك وسیله یا ابزار در نظر مجسم کنیم و قسمتهای مرکب کننده آن را سیستم بنامیم. آنگاه فرض کنیم که این سیستم ها نسبت بهم یکنوع تمایل فضایی همیشگی دارند. تقریباً مثل عدسی های دوربین. به علاوه احتیاجی باین نیست که يك نظم و نسق واقعی فضایی را درین مورد مجسم کنیم، فقط کافی است تصور کنیم که توالی مستمری میان این سیستم ها برقرار است و آن نیز در سایه این موضوع که در فواصل معینی از زمان بهنگام باره ای از جریانهای روانی، تحریکی همه سیستم ها را متأثر میسازد، قابل قبول است... منتهی يك امکان را هم برای خودمان ذخیره کنیم و آن اینست که توالی بالا را بحسب جریانهای مزبور قابل تغییر و تحرك تصور کنیم. برای آنکه از اطاله کلام حتی المقدور اجتناب شده باشد سیستم های مزبور را بنام حرف یونانی «پسی» خواهیم خواند.

نخست این نکته جلب توجه ما را میکند که سازمان متشکل از این سیستم ها واجد جهتی است. فعالیت های روانی ما از تحریکات منبث میشود (داخلی یا خارجی) و به حرکت اعضاء ختم میگردد پس این سازمان دارای دوجند خواهد بود جد حسی و جد حرکتی، در منتهی الیه حسی سیستمی است که تحریکات و احساس ها را میگیرد و در منتهی الیه حرکتی، سیستم دیگریست

که موانع حرکت را زایل میسازد جریان روانی معمولاً از خد حسّی بسوی خد حرّ کثی روانست و بنا برین نمای مختصر و کلی سازمان روانی مزبور تقریباً چیزی خواهد بود شبیه شکل (۱). اما این چیز تازه‌ای نیست بلکه تحقق خواستی است که از مدتها پیش شناخته شده و برطبق آن دستگاه روانی مثل دستگاه انعکاسی (غیر ارادی) ساخته میشود و انعکاس، نمونه محصولات روانی تلقی میگردد.

اکنون باید از نخستین تغییرانی که در مکنسبات منتهی الیه حسّی پدید می آید سخن بمان آوریم. دریافت‌های ما ازین طریق که بهتر است آنرا احساس بنامیم در دستگاه روانی ماردپایی باقی میگذارند که میتوانیم آنرا ردپای خاطر (خ) بنامیم. حافظه نیز بآن عملی اطلاق میشود که بدان مربوط میگردد. اگر برآستی میخواهیم جریانهای روانی را به سیستم‌های خودمان مربوط کنیم، ردپا یا اثر خاطره نمیتواند دوام بیاورد مگر با تغییرات همیشگی عناصر آنها. باری، چنانکه سابقاً گفتیم مشکل است فلان سیستم معینی تغییرات عناصر خود را بدون کم و کاست حفظ کند و در عین حال با احساس پذیری تازه نفسی باستقبال امکانات تغییرات تازه تری برود. پس بجهت اصلی که بر آزمایش ما حاکم است، باید این دو عمل را میانه سیستم‌های مختلف تقسیم کنیم. فرض میکنیم که یک سیستم خارجی (سطحی) دستگاه روانی، تحریکات حسّی را دریافت میکند ولی چیزی از آنرا حفظ نمیکند و در نتیجه حافظه ندارد و پشت این سیستم، سیستم دیگری وجود دارد که تحریکات موقتی آنرا به ردپاها یا اثرات بادوامی مبدل میسازد. درین حالت شکل کلی دستگاه روانی چیزی خواهد بود شبیه شکل (۲)



شکل یک

میدانیم که از احساس‌هایی که روی سیستم «حس» اثر میگذارند از چیزی غیر از محتوی آن حفظی کنیم، احساس‌های ما در حافظه ما بهمدیگر می پیوندند، و این پیوند در وهله نخست مطابق تلافی آنها بهنگام مقارنت انجام میگیرد. ما اسم این پیوند را می گذاریم عمل تداعی. باری؛ روشن است که اگر سیستم «حس» واجد هیچگونه حافظه‌ای نیست لذا نمیتواند بجهت تداعی، ردپاها را حفظ کند، اگر اثری از تداعی پیشین باید دریافت یا احساس جدید را پابند یزند عناصر مختلف سیستم «حس» بزمحت می‌توانند وظیفه خود را ایفا کنند. پس ما باید پایه و اساس تداعی را مخصوصاً در سیستم‌های مربوط به خاطرات جستجو کنیم. خواهیم دید که عمل تداعی باین منحصرمی‌شود که در نتیجه کاهش پی‌درپی مقاومت و باز شدن (جاده) یکی از عناصر خ (مخفف خاطره)، تحریک بیشتر به عنصر دومی از عناصر خ منتقل میشود تا به عنصر سومی.

با بررسی دقیقتری می‌توان وجود نه یکی بلکه چندین عدد ازین سیستم (خ) را پذیرفت که تحریک معین واحدی پس از انتقال از عناصر «حس»، با نحاء گوناگون در آنها مستقر می‌شود. در

نخستین سیستم از این سیستم‌های خ عمل تداعی بر اساس مقارنت انجام می‌گیرد و در سیستم‌های نسبتاً دورتر، همین ماده تحریکی بر حسب شیوه‌های مختلف تلاقی، منظم و مرتب می‌شود بنحویکه مثلاً سیستم‌های پشت سرهم مزبور معرف روابط ناشی از شباهت یا غیره می‌باشند، البته کوشش در راه آنکه بخواهیم معنای معرفت‌النفسی چنین سیستمی را با حرف نشان بدهیم، بیهوده است. وجه تمیز آن همان نزدیکی روابط آنست با مواد اولیه خاطره یعنی، اگر بخواهیم نظریه عمیقتری را در اینجا مجسم کنیم؛ کاهش‌های پشت سرهم مقاومت در جهت عناصر مزبور.

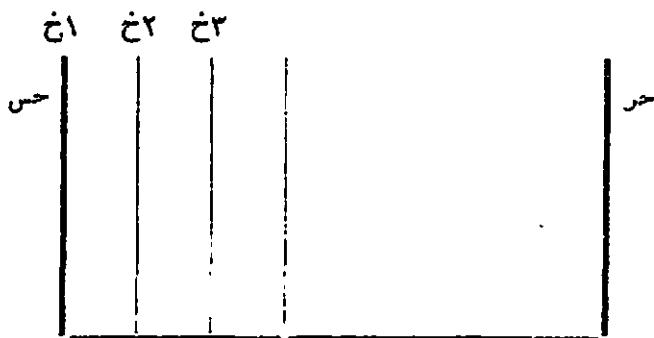
در اینجا یک تذکر کلی لازم بنظر میرسد. سیستم حسی، که ظرفیت حفظ و نگاهداری تغییرات را ندارد و در نتیجه فاقد حافظه است، همویژگی‌های حسی مختلف را برای خود آگاهی (وجدان) ما فراهم می‌آورد. برعکس، خاطرات ما، از جمله آن دسته از خواطری که در درون ما حک شده‌اند، طبعاً ناخودآگاهانه هستند ولی ممکن است خودآگاهانه نشده، وارد حوزه خودآگاهی بشوند، اما جای شکی نیست که این خواطرها اثرات خود را در حالت ناخودآگاه گسترش میدهند و آنچه را که مامش یا خوی خود می‌نامیم بر پایه خاطرات تأثرات ما استوار است و این تأثرات بنحقیق آن دسته از تأثراتی هستند که عمیقاً در ما مؤثر افتاده‌اند یعنی همان تأثرات دوران صباوت که تقریباً هیچگاه به‌الم خودآگاهی نمی‌آیند. اما اگر پاره‌ای از این خواطرها خودآگاهانه بشوند یا بهیچوجه ویژگی حسی از خود بروز نمیدهند و یاد رقیسه با دریافت‌های حسی فقط مختصر خاصیت حسی از خود آشکار می‌سازند. اگر حالا تأییدی برای این امر پیدا کنیم که حافظه و ویژگی حسی بنفع خود آگاهی (وجدان) در سیستم‌های «پسی» همدیگر را طرد میکنند؛ دور نماهای سرشار از نوید، در مورد شرایط تحریک پی‌ها خواهیم داشت.

در آنچه تا کنون در مورد ترکیب دستگاه یا سازمان روانی در قطب یا منتهی الیه حسی آن گفتیم پای‌رو یا توجیهات معرفت‌النفسی منتج از آن را بمیان نکشیدیم. اما برای شناخت قسمت دیگر دستگاه مزبور، رؤیا برای ما در حکم منبمی سرشار از دلیل و برهان است. در سطوره پیشین دیدیم که توجیه تشکیل رؤیا برای ما ناممکن می‌شد اگر بطور مصمم وجود دو سیستم روانی را که یکی فعالیت دیگری را تفتیش میکند و بتوان مجازات مانع ورود آن به‌الم خودآگاهی می‌شود، قبول نمی‌کردیم.

چنانکه دیدیم سیستمی که انتقاد و تفتیش می‌کرد را به‌لاش با خود آگاهی نزدیکتر از رابطه آن سیستم دیگری با سیستم تفتیش شده، با خود آگاهی است. این سیستم مفتش میانه سیستم تفتیش شده و خود آگاهی مانند حجایی حایل میشود. نشانه‌هایی یافتیم که این سیستم مفتش را در واقع با همان اصل رهبری کننده حیات هنگام بیداری یکی بدانیم؛ یعنی همان اصلی که حاکم بر اعمال ارادی و خودآگاهانه ما است. اگر ما سیستم‌های فرضیه خودمان را جانشین سیستم‌های دو گانه مزبور بکنیم سیستمی که ما مورد انتقاد است، متعاقب آنچه گفتیم، در قطب حرکتی مسقر می‌شود. حالا بیاییم سیستم‌های دو گانه مزبور را وارد طرح فرضی خود کنیم و بمذاهب‌هایی که بآنها خواهیم داد، رابطه‌شان را با خود آگاهی توجیه کنیم (شکل ۳).

آخرین سیستم از سیستم‌های قطب حرکتی را نزدیک خود آگاهی می‌نامیم تا نشان بدهیم که از آنجا پدیده‌های تحریکی می‌توانند بدون تأخیر، اگر سایر شرایط موجود باشد

مثلا اگر این پدیده ها يك اندازه معين از شدت رسیده و حاوی حصه ای از آن عملی که ما آنرا دقت می نامیم باشند، می توانند وارد خود آگاهی بشوند. این سیستم در عین حال حاوی کلیدهای نیروی حرکتی ارادی است .



شکل دو

به سیستمی که اندکی عقب تر از آنست نام ناخود آگاهی می دهیم زیرا به خود آگاهی دسترسی ندارد مگر پس از عبور از نزدیک خود آگاهی و در طی این مسیر، تحریک باید تغییراتی را تحمل کند (۱)

انگیزه رؤیا را در کدام يك از این سیستم ها قرار می دهیم؟ برای تسهیل موضوع می گوئیم در سیستم ناخود آگاهی. اندکی بعد خواهیم دید که این حرف کاملا درست نیست و کار تشکیل رؤیا مجبور است افکار رؤیا را که به سیستم نزدیک خود آگاهی تعلق دارند، بکار ببرد. اما در جای دیگر هنگامی که می خواهیم آرزوی رؤیا را بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که عامل محرکه رؤیا از ناخود آگاهی برمیخیزد و به علت همین عنصر اخیر قبولی کنیم که تشکیل رؤیا از سیستم ناخود آگاهی آغاز می کند. تحریک مثل سایر امور فکری ازین جا رفته رفته بسوی منطقه نزدیک خود آگاهی متمایل شده و ازین راه به منطقه خود آگاهی میرسد.

بتجربه درمی یابیم که بهنگام روز راه مزبور که از طریق نزدیک خود آگاهی به خود آگاهی منتهی می شود، توسط سانسور بروی افکار رؤیا بسته شده و ممنوع اعلام می گردد و این افکار فقط بهنگام شب است که به این راه دسترسی می یابند و مشکل این است که بفهمیم بچه طریق و بهمدد کدام تغییر شکل ها، اگر بگوئیم از طریق کم شدن مقاومتی که درمرز نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهی برقرار است، آنوقت لازم می آید رؤیاهای ما فقط از تصاویر هنگام بیداری ما تشکیل شود و و اجد آن خصیصه خیالی که درین موقع جالب نظر ماست، نباشد.

بنا بر این گاهش سانسور میان سیستم ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی فقط درمورد تشکیل رؤیاهایی از نوع اتودیداسکر سادگست و نه درمورد تشکیل رؤیاهایی از قبیل رؤیای پدیری که

۱ - توسعه بعدی طرح فرضی مزبور که بصورت خط نشان داده شده است باید با رعایت فرض ما که سیستم بعد از نزدیک خود آگاهی همان سیستمی است که باید آنرا به خود آگاهی نسبت بدهیم، ترسیم شود و باین ترتیب نزدیک خود آگاهی = خود آگاهی یا ن = خ .

پیش می‌ساخت و در آغاز بررسی مزبور نیز آنرا بعنوان مسأله‌ای پیشنهاد خود کرده بودیم، پس مرحله تشکیل رؤیاهای خیالی را فقط باین شیوه می‌توانیم توصیف کنیم که بگوئیم تحریک سابق الذکر راهی قهقرایی را درپیش می‌گیرد یعنی عوض آنکه بسوی منتهی الیه یا قطب حرکتی منتقل شود، بطرف قطب حسی خود حرکت می‌کند و سرانجام به سیستم دریافتها یا احساس می‌رسد. اگر مسیر جریان معرفت‌النفسی را بهنگام خروج از ناخودآگاهی بموقع بیداری، «قصاعدی» بنامیم، کاملاً جا دارد که بگوئیم رؤیا واجد جنبه «قهقرایی» است (۱).

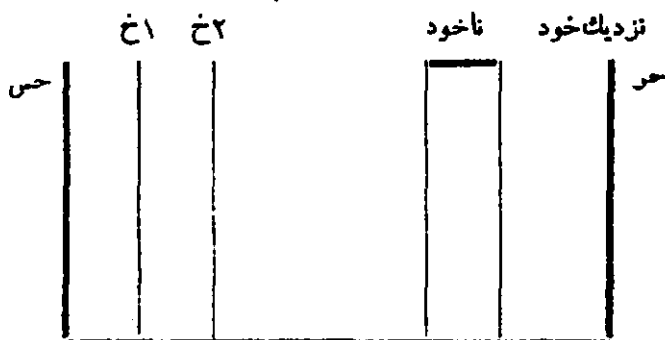
حرکت قهقرایی مزبور به یقین یکی از مشخصات معرفت‌النفسی بسیار مهم جریان رؤیاست. اما فراموش نباید کرد که تیول رؤیا نیست. عمل بیاد آوردن و تفکر و سایر جریانهای مخصوص قوه متفکر متعارف‌مانیز، در دستگاه روانی ما، با حرکت قهقرایی فلان عمل پیچیده تجسم بطرف ماده اولیه پایه خود که درحافظه ضبط شده است، مقارنت. اما هنگام بیداری حرکت قهقرایی مزبور هیچگاه پمادراء تصویر - خاطره‌ها نمی‌رسد و قدرت آن ندارد که، بشیوه‌ای خیالی تصاویر احساس‌ها یا دریافتها را دوباره زنده کند. اما پس چرا در رؤیا چنین نیست؟ وقتی که از عمل تراکم در رؤیا گفتگو کردیم، ازین فرضیه نتوانستیم سرکشی کنیم که هنگام تدایک رؤیا شدتهای مرتبط با تجسمات، کاملاً از یکی بدیگری منتقل می‌شوند، شاید همین تغییر جریان روانی معمولی است که اجازه اشغال سیستم احساس را درعین فعالیت حسی میدهد و یک حرکت معکوس را از افکار آغاز می‌کند. ما بهیچ‌روی درازنمایی ملاحظاتی مزبور خود را نمی‌فریبیم. تنها کاری که کردیم اینست که روی پدیده‌ای که غیر قابل توجیه و توضیح است، نامی گذاشتیم. حرکت قهقرایی باین می‌گوئیم که در رؤیا، تجسم به تصویر حکی خود که خود از آنجا برخاسته، بازمی‌گردد و بواقع یک عمل قهقرایی انجام میدهد. اما خود این وضع هم مستلزم توجیهی است. چه فایده دارد نامی بگذاریم ولی چیز تازه‌ای در نیابیم؟ بقیه من نام «حرکت قهقرایی» باین جهت برای ما مفید است که این موضوع شناخته شده را، به طرح ما از یک دستگاه روانی که واجد خط سیر است. مربوط می‌سازد و همین جاست که طرح ما بکار می‌آید.

زیرا ویژگی دیگری از تکوین رؤیادا برای ما توجیه می‌کند. اگر ما رؤیادا بنبأ به یک حرکت قهقرایی بسوی داخل دستگاه روانی چنانکه ما آنرا در نظر داریم، تلقی کنیم، از همین جامی‌توانیم دریابیم که هر آنچه در قوه متفکر ما جریان را بطنه‌ای نامیده شده است در طی تکوین رؤیا مفقود میگردد و یا بزحمت بیان می‌شود. جریانهای رابطه‌ای مزبور، مطابق طرح ما؛ در سیستم‌های اولی‌دخ، وجود ندارند بلکه در سایر سیستم‌ها یعنی در سیستم‌های جلوتر هستند و در ضمن

۱ - نخستین بار البر بزرگ به این موضوع حرکت قهقرایی اشاره کرده است بقیه او قوشیله، سازنده رؤیاست و آنرا با تصاویری که از اشیاء محسوس حفظ کرده است بوجود می‌آورد و جریان کار درین هنگام برعکس جریان کار بهنگام بیداریست. (نقل قول از ریه پکن ص ۱۴ - هانس در کتاب «اخرین» خود ص ۱۶۵ می‌گوید، در و هم‌رشته رؤیاهای ما برعکس خیالات هنگام بیداری ما هستند. هنگامیکه بیداریم.. تحریک از قطبی آغاز حرکت میکند و هنگامیکه خواب می‌بینیم از قطب دیگر، نقل قول از ه. ا. الیس ص ۱۱۲)

حرکت قهقرای از جنبه ییانی خود عاری می‌شوند و جز تصاویر مربوط بدریافت یا احساس چیزی باقی نمی‌ماند. اجتماع افکار رؤیا در طی بازگشت بعقب متلاشی می‌گردد و به مواد متشکله اولیه خود مبدل می‌شود.

اما باید دید چه تغییری این حرکت قهقرای را بهنگام روز ناممکن می‌سازد؟ درین مقام فرضیه‌هایی چندبسته می‌کنیم. محتملاً این امر مربوطست به تغییراتی در طرز توزیع نیرو در داخل سیستم‌های مختلف که آنوقت قابلیت عبورشان برای تحریک بیش و کم می‌شود، اما در هر کدام ازین سیستم‌ها، ممکن است بچند شیوه مختلف بهمان نتیجه واحد رسید. طبیعتاً بیدرتك فکر ما متوجه حالت خواب و تغییراتی که این حالت در نحوه اشغال قطب حسی دستگاه مزبور پدید می‌آورد، می‌شود. هنگام روز، جریان مداومی ازسوی سیستم پسی مربوط به دریافت یا احساس بطرف سیستم حرکتی روانست، این جریان بهنگام شب متوقف می‌شود و بهیچ روی قادر نیست مانعی در راه يك جریان قهقرای تحریک ایجاد کند و این همان قطع رابطه با عالم خارجی، است در نظریه چندن انمحققان که بدان واسطه می‌خواهند از عهده تبیین و توجیه خصایص و چگونگیهای معرفت‌النفسی رؤیا بر بیایند درواقع برای توجیه حرکت قهقرای رؤیا باید متوجه حرکات قهقرای دیگری شد. یعنی آن حرکاتی که در حالات بیداری مرضی بوقوع می‌پیوندد. درمورد اشکال مزبور، عقیده‌ای را که در بالا بیان کرده‌ایم، طبیعتاً بهیچ‌روی کمکی بما نخواهد کرد زیرا حرکت قهقرای در موارد مرضی زمانی انجام می‌گیرد که يك جریان حسی مداوم هم در جهت عکس، آن وجود دارد.



شکل سوم

درمورد توهمات بیمار مبتلا به هیستری و پارانویا و درمورد خیالات واهی افراد سالم (که گاهی تصور میکنند چیزی را می‌بینند یا میشوند و حال آنکه چنین چیزی اصلاً وجود خارجی ندارد م.) توجیهی می‌توانم عرضه کنم و آن اینست که حالات مزبور به یقین به همان حرکات یا جریانهای قهقرای مربوط می‌شود یعنی این که حالات مزبور اعم از توهم و خیال واهی و غیره همانا افکاری هستند که بصورت تصاویر درآمده‌اند و چنین تغییر یا تبدیل شکلی به آن دسته از افکار دست می‌دهد که بشدت با خاطرات منکوب شده یا ناخودآگاهانه بنحوی از انحاء مربوطند درمثل یکی از جوان‌ترین بیماران مبتلی به هیستری من، بچه‌ای دوازده ساله است که از وحشت «صورتک‌هایی که سبزند و چشم سرخ دارند» نمیتواند بخواهد. منشاء پدیده مزبور بی‌گمان خاطره فرو خورده کنونی ولی خودآگاهانه قبلی است یعنی خاطره کودکی که وی

(بیمار) در گذشته مرتباً او را میدیده است ، یعنی چهار سال پیش و این بچه تصویر نفرت انگیز انحرافات چندی را که از آن جمله است استثناء بدونشان میداد و وی اکنون با توجه ی گذشته ؛ خود را ازین لحاظ شامت میکند . البته این خاطره روزی برای وی خود آگاهانه بوده است مادرش در آن موقع خاطرنشانی ساخته بود که کودک بی تربیت مزبور رنگی سبز فام و چشمانی سرخ (یعنی محصور بهاله ای سرخ) دارد. آن تصویر وحشتناک ازین جا سرچشمه میگردد. این خاطره ضمناً به یقین ، پیشگویی دیگر مادرش را نیز بیاد میآورد و آن اینست که مادرش میگفت : این نوع بچه ها ابله میشوند و در مدرسه نمیتوانند چیزی را فرا گیرند و زود هم می میرند. بیمار کم سن و سال مامع ازین نمیشود که قسمی از پیشگویی مادرش بتحقق پیوندد زیرا در مدرسه پیشرفتی ندارد و چنانکه از اظهارات غیر ارادی او برمی آید وحشت بزرگترش اینست که نکنده قسمت دیگر پیشگویی مادرش بتحقق پیوندد یعنی زود بمیرد. مالمجه مامع خیلی زود نتیجه داد : حالا میخوايد ؛ دیگر مضطرب و دلواپس نیست و در پایان سال تحصیلی موفق باخذ جوایزی هم شد .

نیز تاریخچه ناپدید شدن يك خیال واهی را که یکی از بیماران مؤنث ۴۰ ساله برایم تعریف کرده و مربوط بزمانی است که وی سالم بوده ، با آنچه گفته ام می افزایم . یکی از صبحها ، چشم باز کرد و برادرش را در اطاق دید ، هر چند که میدانست برادرش در فلان آسایشگاه دیوانگانست . بچه کوچکی در تخت خوابی کنارش خوابیده بود و او برای اینکه بچش بمحض دیدن داییش وحشت نکند دچار عارضه تشنج نشود ، لحاف را میکشد روی او و آنوقت خیال واهی مزبور محدود ناپدید میشود. خیال واهی مزبور به یقین چیزی جز تغییر شکل فلان خاطره زمان کودکی این خانم که بی گمان خود آگاهانه بوده ولیکن در عالم ناخود آگاهی وی ریشه های بسیار عمیقی داشته است ، نیست . پرستارش سابقاً برای وی حکایت کرده بود که مادرش که خیلی زود مرده بود است ، (و بیمار مزبور در آن زمان بیش از یکسال و نیم نداشته است) از تشنجات مصروعانه یا هیستریکی رنج می برده و این درد را هم برادرش (یعنی دایی بیمار من) برای مادر ایجاد کرده بوده زیرا روزی خودش را بلباس ارواح در آورده و لحاف پسرش کشیده و او را ترسانده بوده است. خیال واهی بیمار مزبور نیز تقریباً واجد تمام عناصر مربوط به خاطره بالاست مانند تجلی برادر و لحاف و ترس و نتیجه حاصل از آن . بما با يك تفاوت و آن اینکه عناصر و جزئیات مزبور این دفعه بشیوه جدیدی ترکیب شده اند و با کسان دیگری تطبیق می کنند. علت آشکار خیال واهی مزبور و فکری که جانشین آن شده است ، همانا ترس از این است که مبدا بچه کوچک که ظاهراً و جسماً شبیه داییش است. بسر نوشت او گرفتار شود. مثالهای دو گانه ای که در بالا حکایت شده است کاملاً جدا از حالات خواب نیستند بنا برین شاید چندان با آن استدلالی که من در پی آن هستم وفق ندهد. روی این اصل است که باید تجزیه و تحلیلی که از یکی از موارد پارانوئیمای توهمی (۱) کرده ام و به نتایج تحقیقات منتشر نشده ام در باره روانشناسی بیماران عصبی روانی که نشان می دهند که در همه این موارد تغییر شکل های قهقرايي باید تأثیر يك خاطره فرو کوفته یا ناخود آگاهانه را که غالباً مربوط بزمان کودکیست ، در نظر گرفت ، مراجعه کرد. خاطره مزبور ظاهراً فکری را که بدان بر بولایت

۱ - مراجعه کنید به مقاله من به عنوان «ملاحظات در باره ناخود آگاهی» در مجله بین المللی روانکوی شماره ۱۰

سوسان سوزان بیان و این از آن جلو گرفته بود - کسان کسان بسوی قهقرا که خود نشانی از آن دارد، می کشاند و می توانم یکی از نتایج تحقیقاتم را درخصوص هیستری درین جا بیاورم؛ صحنه های بچگانه (خاطرات یا خیالیانی ها) ، موقی که موفق می شوید آنها را خود آگاهانه کنید یعنی بمالم خود آگاهی بکشاید ، معمولا بصورت توهم پیش چشم بیمار تجلی می کنند و فقط بمدای توجیه است که این خصیصه یا چگونگی را از دست می دهند و نیز این موضوع هم معلوم است اشخاصی که خاطرات بصری ندارند ، نخستین تأثرات کودکی آنها تاسنین کهولت همان خصیصه حدت حسی خود را حفظ می کنند و گویی شخص تأثرات مزبور را هم اکنون احساس می کند .

اگر نقش حوادث روزگار کودکی یا نقش خیالیانی های را که مبتنی برین حوادث هستند در رؤیا بیاد بیاوریم ، و اگر بخاطر آوریم که چه بسا دفعاتی که قسمتهایی ازین حوادث دوباره در محتوی رؤیا پدیدار میگردند و آرزوهای موجود در رؤیا حتی از آن منبث میشوند ، فرضیه زیر چندان بید و غیر حقیقی بنظر نخواهد رسید : تغییر شکل یا تبدیل افکار به تصاویر بصری ممکن است نتیجه یا دنباله جاذبه ای باشد که فلان خاطره بصری که بدنبال احیا شدن میگردد ، نسبت به فکری که مطرود خود آگاهی و تشنه تظاهر است ، دارد . مطابق این استنباط رؤیا معادل فلان صحنه کود کانه ای خواهد بود که بر اثر انتقال بیک قلمرو جدید تغییر شکل یافته است زیرا صحنه ای که متعلق بروزگار کودکیست قادر به تجدید حیات خود یا تظاهر مجدد نیست و باید باین اکتفا کند که تجدید حیات و تظاهر دوباره خود را در رؤیا بمنصه ظهور و بروز برساند .

ما با پیش آوردن اهمیت بالنسبه سرمشق مانند صحنه های ایام کودکی (یا تکرار مکررات آن بصورت خیالیانی) برای محتوی رؤیا ، یکی از فرضیات شرنر را درباره منابع داخلی تحریک از حیث اعتبار می اندازیم . زیرا شرنر حدت و غنای مخصوص عناصر بصری را در رؤیا به تحریک درونی دستگاه بصری نسبت میدهد ، ما عمدی نداریم که در برابر فرضیه مزبور بمخالفت برخیزیم بلکه فقط باین بسنده می کنیم که بگوییم چنین حالت تحریکی منحصرأ به دستگاه روانی احساس بصری اختصاص دارد ، اما درآینده نشان خواهیم داد که چنین حالت تحریکی محصول خاطره است یعنی زنده شدن یکی از تحریکات واقعی بصری من اکنون هیچ نمونه ای از تجارب شخص خودم برای تبیین چنین نفوذ خاطرات دوران کودکی در دست ندارم بطور کلی رؤیاهای من از لحاظ احتوای عناصر حسی نسبت به رؤیاهای دیگران بسیار فقیر است ، اما درخوش ترین و زنده ترین رؤیای این سال های اخیر من ، برایم آسانست که وضوح و روشنی خیالی محتوی رؤیا را به خصوصیات حسی تأثراتی که اندکی پیش عارض من شده بوده است ، نسبت بدهم . من در این کتاب رؤیایی را بذل کردم که در طی آن رنگ آبی سیرآبو رنگ تیره دودی که از دود کش کشتی خارج میشد و رنگ تیره یا سرخ تیره ساختمانهایی که میدیدم ، در من تأثیری عمیق و با دوام گذاشتند . اگر احیاناً بنا بود رؤیا را نتیجه تحریک حسی بامره تعمیر کنیم ، چنین تعبیری در حق رؤیای مزبور صدق میکرد . اما چه چیز اعضای بینایی مرا دستخوش حالت تحریکی مزبور ساخته بود ؟ يك تأثیر تازه که باجمعی از تأثرات پیشین متداعی و بهم پیوسته بود . رنگهایی را که دیدم نخست باید گفت همان رنگهای جمبه آلات

وايزاد ساختمانی بود که روز پیش از وقوع رؤیای من ، بچه‌ها بدانوسیله بنایی مجلل برای جلب تحسین من ، ساخته بودند. رنگ سرخ سیرا در سنگهای درشت و رنگ تیره و آبی را در سنگهای کوچک آن دیده بودم و نیز تأثرات دیگر مرا از رنگ که مربوط بسفر اخیر من بایتالیا بوده ، باید بدان افزود . یعنی رنگ آبی زیبای رودخانه معروف «ایزوتسو» و جزایر کوچک آن و رنگ تیره کوههای «کاست» . جلال و شکوه رنگ آمیزی شده‌ای را که در رؤیا دیده بودم اتفاقاً چیزی جز تکرار یا احیای آنچه‌ی که در گذشته دیده بوده‌ام نبود.

آنچه را که در خصوص قابلیت مخصوص رؤیا در تبدیل محتوی تجسمی خود بصورت تصاویر حسی گفتیم ، درین جا خلاصه کنیم . چنانکه تصور میرفت ما این خصیصه رؤیا را بیان نکرده آنرا بقوانین معروف روانشناسی تحویل نکرده‌یم بلکه آنرا علیحده بنظر آوردیم و از آن بمثابة چیزی که نشانه‌هایی از واقعیات مجهول بدست میداد سخنی بمیان آوردیم و گرایش خاص آنرا با آوردن اصطلاح «حرکت قهقرایی» بیان داشتیم و این عقیده را ابراز کردیم که حرکت قهقرایی مزبور بی گمان هر آنجا که تجلی می‌کند ، ملول همان عمل مقاومت - که نمی‌گذارد بطریق عادی ، افکار بساحت خود آگاهی راه یابند - و جاذبه‌ای است که خاطرات واجد حدث حسی ، در آن افکار اعمال می‌کند (۱) .

انتقال جریان «تصادفی» - که از اعضای حواس منبث می‌شود ، بهنگام خواب ، موجب تسهیل حرکت قهقرایی در رؤیا می‌گردد ، در سایر حالات بجز رؤیا ، عامل مزبور باید با تقویت سایر علل حرکت قهقرایی ، تعدیل و تلافی شود ، همچنین باید خاطر نشان کرد که چه درین اشکال مرضی حرکت قهقرایی در رؤیا انتقال انرژی با انتقال انرژی در حرکت قهقرایی عادی و سالم باید فرق داشته باشد : برای اینکه به اشغال خیالی کامل دستگاههای دریافت کننده منجر می‌شود ، آنچه را که ما بهنگام تجزیه و تحلیل تدارک رؤیا در خصوص رجحانی که به تصویرسازی محسوس داده می‌شود ، گفتیم ، در واقع می‌بایستی بحساب بکنوع جاذبه انتخابی گذاشت که احیای خاطرات بصری شدید در افکار رؤیا ، اعمال می‌کنند . باز در مورد حرکت قهقرایی می‌گوییم که این حرکت در نظریه مربوط به تشکیل نشانه‌های مرضی نقش بهمان اهمیت ایفا می‌کند که در نظریه مربوط بر رؤیا .

می‌توان سه نوع حرکت قهقرایی در اینجا تشخیص کرد . الف - حرکت قهقرایی موضعی در جهت سیستم «پسی» که در صحایف پیشین شرح آن گذشت . ب - حرکت قهقرایی موسمی و این در موقعی است که تشکیلات پیشین روانی تکرار می‌شود . ج - حرکت قهقرایی صوری و این نیز هنگامیست که اشکال بدوی بیان و تصویر سازی جانشین اشکال و صور متعارف می‌گردد . انواع سه گانه حرکات قهقرایی مزبور در واقع یکی است و در بسیاری از موارد بهم ملحق می‌شود ، زیرا آنچه از لحاظ زمان قدیمی تر است از لحاظ صوری بودن بناچار بدوی هم هست و از همه گذشته در محل روانی در نزدیکی های قطب حسی واقعت . ما نمی‌خواهیم موضوع حرکت قهقرایی را در رؤیا رها سازیم بدون اینکه ازین تأثری

۱- در گزارش راجع به نظریه مربوط بسرکوب شدن افکار باید ثابت کرد که افکار تحت تأثیر مشترک این دو عامل که در آن مؤثرند ، سرکوب می‌شوند ، از یکسوی سانسور خود آگاهی و از دیگر نیروی ناخود آگاهی در آن مؤثرند (رجوع کنید به تحقیق درباره سرکوبی افکار ..)

که بارها با تحمیل و بازهم با مطالعهٔ امراض عصبی - روانی شدیدتر خواهد شد ، حرفی زده باشیم : رؤیا رویهمرفته بازگشتی است به گذشته بسیار قدیمی ناہم و در واقع همانا احیای روزگار کودکی و تمایلات و فرایز حاکم بر آن و شیوہ های بیانی است که درین ایام مورد استفاده واقع شده است . پشت این کودکی فردی و خصوصی به کودکی عمومی و اجتماعی برمی خوریم یعنی به تحول و تطور نوع بشر که تحول و تطور فردی در حقیقت تکرار مختصری از آنست با توجه به مؤثرات اتفاقی زندگانی که در آن اثر گذاشته است . ما درستی سخنان فیچہ را بشما می گنیم وقتی که می گفت که يك دوره بدوی حیات بشری در رؤیا تکرار می شود و حال آنکه بطریق مستقیم محال بود بتوانیم بدان دسترسی پیدا کنیم ، می توانیم امیدوار باشیم که با تجزیه و تحلیل رؤیا ها به میراث قدیمی بشری دست بیاییم و آنچه را که از لحاظ روانی مادرزاد است ، کشف سازیم ، بنظر میرسد که رؤیا و بیداری عصبی ، از اعصار ماقبل تاریخ نفسانیات آدمی ، آنچه را که حدس آنرا هم نمی زدیم برای ما حفظ کرده باشند بنحوی که می شود گفت علم روانکاو ی بحق می تواند در میان علومی که در راه باز شناختن و احیای قدیمی ترین و تاریک ترین ادوار ریشه های بشریت تلاش می کند ، مقام رفیع تری را مدعی گردد ،

این قسمت نخست بهره برداری ما از روانشناسی ، ظاهراً شاید کاملاً ا قناع کننده نباشد ، اما با این فکر بخود تسلی دهیم که ما باجبار شالوده های بنای خود را در ظلمات کار گذاشته ایم و اگر کاملاً بیراهه نرفته و کم نشده باشیم ، خواهیم توانست با آغاز کار از دیدگاه جدیدی به نتایج مشابهی دست یابیم و نتایج مزبور این بار شاید روشن تر هم بنظر بیاید .

تحقیق و امیال و آرزوها

رؤیای مربوط به بچہ ای که می سوزد مورد بسیار مناسبی است از برای پی بردن به مشکلاتی که نظریه «تحقیق امیال» با آن مواجه است . به یقین باشکفتی از این نظریه استقبال کردیم و شکفتی ما منحصرأ بر اساس کابوس ها مہنتی نبود .

پس از آنکه بتجزیه و تحلیل دریافتیم که در و رای رؤیا معنی وارزشی روانی نهفته است ، بهیچروی انتظار نداشتیم که معنای مزبور بنحوی يك جانبه تفسیر و تعبیر شود . مطابق تعریف صحیح ولی اندکی کلی ارسطو ، رؤیا دنیا له فکر ناہم است تا موقعی که خفته است . پس این از کجاست که فکر ما که بہنگام روز افعال روانی بسیار متنوع می آفریند مانند استدالات و تصدیقات و تکذیبات و انتظارات و تشہا و غیره ، چگونه بہنگام شب باخبار منحصرأ به تولید آرزوها و امیال بسندہ می کند ؟ آیا بہتر نیست بگویم رؤیا های بسیار است که قادر به بیان یا اظهار فلان فعل روانی مانند ترس بنحوی دیگر است و آیا رؤیای آن پدر که در سطور بالا بدان اشاره شده است رؤیایی که مخصوصاً بسیار روشن و آشکار است ، ازین نوع نیست ؟ از نوری کہ بہنگام خواب چشمهای او را متأثر می کند ، باین نتیجہ دلہرہ آمیز می رسد کہ دور نیست کہ فلان شمع فرو افتاد و جسد را سوزانده باشد و ی نتیجہ مزبور را بوضعی در آورد کہ حواس را متأثر می سازد و بزمان حال مربوط می شود و بدین ترتیب آنرا بیک رؤیا مبدل ساخت پس موضوع «تحقیق آرزوها و امیال» ، درین رؤیا چہ نقش ایفا کرده است ؟ مگر غیر از اینست کہ فکر ہنگام بیداری در خواب ناہم مزبور ادامه یافته و یا تأثر حسی جدید

فکری را در او موجب شده است ؟

همه اینها درست است و ما را بر آن وامیدارد که نقش و تحقق آرزو، را در رؤیا دقیق تر و معنای افکار هنگام بیداری را که دنباله آن بموقع خواب هم کشیده می شود ، آشکارتر بررسی و مطالعه کنیم .

بتحقیق درمورد « تحقق آرزو » بود که قبلاً با آنجا رسیدیم که رؤیا ها را بدو دسته تقسیم کنیم : رؤیاهایی را پیدا کرده بودیم که علناً شامل «تحقق آرزو» بودند و دسته ای دیگر هم یافته می شد که موضوع «تحقق آرزو» در آن آنچنان آشکارا بچشم نمی خورد و غالباً با انواع وسایل مکتوم می ماند و مادرین دسته اخیر اثرات سانسور رؤیا را باز شناختیم و اعلام داشتیم . در رؤیاهای چچها عموماً بر رؤیاهایی برخوردیم که اصل «تحقق آرزو» در آن کمتر دستخوش تغییر شکل شده بود ، و نیز رؤیاهای کوتاه و صادقانه شامل آرزو یا میل ظاهرأ - مخصوصاً به این قید تکیه می کنیم - نزد بزرگترها هم دیده می شد .

اکنون می توانیم از خود پرسیم این میل یا آرزو که در رؤیا تحقق می یابد از کجا سرچشمه می گیرد . اول باید دید پرسش مزبور را در باره منشاء امیال تحقق پذیر در رؤیا ، باید به کدام تضاد یا تنوع تطبیق داد ؟ بفکر من این پرسش را به تضادی که میان زندگانی روزانه که به خود آگاهی مربوط می شود و یک فعالیت روانی ناخود آگاهانه که جز بهنگام شب و خواب جلوه ای ندارد ، وجود دارد ، باید تطبیق داد . ازین دیدگاه منشاء و سرچشمه امیال و آرزوها احیاناً شامل سه جنبه زیر می شود : اول - ممکن است آرزو یا میلی بهنگام روز در ذهن برانگیخته و احیا شده باشد ولیکن به سبب اوضاع و احوال خارجی اطباء و ارضاء نشده باشد . دوم - دور نیست آرزو یا میلی بهنگام روز خودی نموده باشد ، اما شخص آنرا به عقب رانده و سرکوب کرده باشد . سوم - بعید نیست میل یا آرزوی مزبور بازندگانی بهنگام روز رابطه ای نداشته و به آن دسته از امیال و آرزوهایی تعلق داشته باشد که همواره به عقب رانده می شود و جز بهنگام شب در وجود ما بهیاهو و هیجان بر نمی خیزد .

درمورد اول آرزو برای شب می ماند و آرزوی مشخص و تحقق نیافته تلقی می گردد و درمورد دوم آرزویی تحقق نیافته و سرکوبی شده خواهد بود . اگر بار دیگر نظری بآن شکل فرضی خود که از دستگاه روانی رسم کرده بودیم ، بیفکنیم می بینیم که درمورد اول باید آرزوی مربوط را در سیستم نزدیک خود آگاهی و درمورد دوم نیز باید گفت که از نزدیک خود آگاهی رانده شده و به سیستم ناخود آگاهی فرو رفته است و بالاخره درمورد سوم نیز آنرا همچنان باید در سیستم ناخود آگاهی جای داد و بعقیده ما بهیچروی از سیستم ناخود آگاهی تجاوز نخواهد کرد .

آیا حالا باید گفت امیال و آرزوهایی که ازین سه منشاء گوناگون منبث میشود از لحاظ رؤیا یعنی از لحاظ قدرت پدید آورنده رؤیا یک ارزشند ؟

نظری اجمالی بر رؤیاهایی که از آن برای پاسخ باین پرسش بهره خواهیم گرفت نخست بما می فهماند که باید يك منشاء چهارمی هم باین منشاءهای سه گانه بالا افزود و این منشاء چهارمی همان امیال کنونیست که در طی رؤیا پدید می آید (مثلاً تشنگی ، نیاز جنسی) . بررسی موارد مزبور ما را متسایل باین فکر میکند که بطور کلی منشاء آرزو یا میل بهیچروی در تولید

رؤیا مؤثر نیست. - من برای روشن کردن چگونگی رؤیاهای دسته اول رؤیای آن دخترک را یادآوری می‌کنم که دنباله‌گردش خود را در دریا که بهنگام روز ناتمام مانده بود، در رؤیا ادامه میدهد و نیز همه رؤیاهای مشابهی که درین مورد یادآوری می‌کنیم. این رؤیاها نتیجه یکی از آرزوهای هنگام روز است که اجابت نشده ولی کودک نیز بدین سبب آنرا سرکوب نکرده است. - مثال‌هایی که در مورد رؤیاهای دسته دوم که معلول امیالی هستند که بهنگام روز سرکوب میشوند و در رؤیا جلوه‌گری آغاز میکنند؛ وجود دارد، بی‌شمار است. و اینک مثال ساده‌ای را درین مورد می‌آوریم. خانم نسیم شوشی در پاسخ دوست جوانش بتازگی با جوانی نامزد شده بود و از او درباره شوهر آینده خود استفسار کرده بود، مداحی‌های پیدریغ کرد، و با این عمل از اظهار عقیده درباره جوان خودداری کرد زیرا در غیر اینصورت می‌بایستی صمیمانه حقیقت را بگوید: «این مردیست که دوجین دوجین آنرا می‌توان در خیابان‌ها یافت» وی بهنگام شب خواب دید که عین همین پرسش از او شده و او در جواب این فرمول را گفته است «برای هر نوع سفارش بعدی فقط باید نمره را داد» - بالاخره تجزیه و تحلیل‌های قبلی ما تاکنون مثال‌های متعددی از رؤیاهای جابجا شده را به‌ما نشان داده است که میل مربوط به آن از ناخودآگاهی سرچشمه گرفته و بهنگام روز نیز بروز و ظهوری نداشته است (نوع سوم). بدین منوال، در بادی امر ظاهر آهسته انواع امیال و آرزوها بیک عنوان در تکوین و تشکیل رؤیا مؤثرند.

من درین مقام نمی‌توانم بشیو برسانم که کاملاً چنین نیست اما بر آن شده‌ام که در مورد میل یا آرزویی که در رؤیا ظاهر میشود، تعریف دقیق‌تری قایل شوم. جای تردید نیست که در بچه‌ها فلان آرزویی که بهنگام روز اطفاء نشده، ممکن است موجب رؤیایی بهنگام خواب شود.

اما قدرت چنین امیال کودکانه را نباید فراموش کرد و من شدت تردید دارم که در بالغ‌ها نیز فلان میل اطفاء نشده هنگام روز برای پدید آوردن رؤیا بهنگام شب کافی باشد بلکه بنظر من اینطور بهتر می‌آید که ما بهمان اندازه که رشد می‌کنیم و بر قدرت نظارت ما از راه فعالیت ذهنی بر حیات سابق افزوده میشود، به تشکیل و حفظ امیالی بقوت امیال بچه‌ها پشت پا می‌زنیم زیرا آنرا بیهوده می‌یابیم. بی‌گمان طبایع مختلفه درین زمینه با نحاء گوناگون عمل میکنند چه عده‌ای برخلاف عده دیگر مدت درازتری خصایص کودکانه را در خود حفظ میکنند؛ اختلافات مشابه در امر تضییع تجسم کاملاً بصری دوران کودکی نیز بی‌دخالت نیست اما بطور کلی فکر نمی‌کنم نزد بزرگ‌ترها، آرزو یا میل تسکین نیافتة هنگام روز بتواند موجب رؤیا بهنگام شب بشود. اما با کمال میل با این فکر موافقم که امیال ناشیه از خود آگاهی در کار تشکیل رؤیا بی‌تأثیر نیست ولیکن چنین رؤیایی بوجود نمی‌آید اگر میل متعلق به عالم نزدیک خود آگاهی در جای دیگر متکلیف برای خود تدارک نییابد.

یعنی از ناخودآگاهی بنظر من امیال خود آگاهانه موجب رؤیا نیست مگر آنکه موجب امیال ناخودآگاهانه‌ای در همان جهت بشود و بدین واسطه تقویت گردد و بمعنایی متکلیف برای آن فراهم شود. از روانکوی مبتلایان به اختلالات عصبی دریافتم که امیال ناخودآگاهانه مزبور همواره فعال و آماده ظهور و بروز هستند و درین مواقع به تحریکی که از جانب خود آگاهی فرا

میرسد؛ ملحق می‌شوند و شدت برتر خود را بدان منتقل می‌سازند. (۱) بظاهر فقط میل خود آگاهانه تحقق می‌پذیرد، اما فلان نکته باریک‌جلوه رؤیا موجب می‌شود که آن «معین عمل» نیرومندی که از عالم ناخودآگاهی سرچشمه گرفته‌است، بر ما فاش شود. امیال سرکوب شده مزبور که همواره فعال‌اند و ازین جهت می‌توان گفت جاویدان هستند و در حقیقت به عالم ناخودآگاهی یا وجدان منقول ما تعلق دارند، چنانکه از بررسی مبتلایان پامراض عصبی برمی‌آید، از روزگار کودکی سرچشمه می‌گیرند. و همچون غولان افسانه‌ها (که به تیتان معروفند و در اساطیر هست که بر ضد خدایان قیام کردند و خواستند با گذاشتن کوه‌ها بر روی هم با آسمان دست‌یابند اما خدای خدایان صاعقه بر آنها نازل ساخت و ازین رفتند، م.) هستند که زیر فشار هیاکل عظیمه کوه‌ها خرد شدند ولی هنوز عده‌ای عقیده دارند که لرزش دست و پای آنها درین روزگار گاهگاهی کوه‌ها را که خدایان فاتح بر روی آنها انداخته‌اند، از جای می‌جفایند. بدین منوال بدانجا رسیدیم تا اصلی را که اندکی قبل بیان داشتیم با این یکی که ذیلاً می‌آید، عوض کنیم: **میل یا آرزویی که در رؤیا جلوه می‌کند بناچار مربوط بزمان گود کیست و این میل در بزرگترها از ناخودآگاهی سرچشمه می‌گیرد و در بچه‌ها که هنوز جدایی و انسوری میان ناخودآگاهی و نزدیک خودآگاهی نمی‌شناسند و یا در کسانی که این جدایی و انسور رفته رفته و بتدریجاً بوجود می‌آید، این میل همان میل یا آرزوی هنگام روز است که تسکین و تشفی نیافته و سرکوبی هم نشده است.** من میدانم که استنباط مزبور را همواره نمی‌توان یثبوت رساند؛ اما در بسیاری از موارد می‌توان صحت آنرا با ثبات رساند حتی در مواردی که انتظارش را هم نداریم. می‌خواهم بگویم که این استنباط و نظریه را عموماً نمیتوان رد کرد.

بنابراین امیال و آرزوهای متعلق به خودآگاهی و هنگام روز را در درجه دوم اهمیت قرار داده‌ام و نقش آنرا در تشکیل رؤیا بزرگتر و مهم‌تر از نقش احساس‌های واقعی بهنگام خواب در تدارک محتوی رؤیا، نمیدانم. بدین قسم بدانجا رسیدیم که از محرکات و استعدادهای بالقوه روانی (بجز امیال) سخن بدارم که فعالیت هنگام بیداری، از آن سودنکرفته‌است. گاهی موفق میشویم این شدت هنگام بیداری را وقتی که تصمیم بخواهیدن می‌گیریم، متوقف سازیم. کسی که از عهد این کار بخوبی برمی‌آید، خوش خواب است چنانکه ناپلئون درین باره زبانزد بود. اما همیشه بدین کار توفیق نمی‌یابیم و توفیق ما هم همواره کامل نیست. مسایلی که حل نشده است و اندیشه‌های دشوار و فراوانی هست که بیش از حد تأثرات، موجب ادامه فعالیت قوه مفکر ما بهنگام خواب میشود و پدیده‌های روانی را در سیستمی نگاه میدارد که آنرا سیستم

۱- این امیال مثل همه اعمال دیگر روانی ناخودآگاهانه، از بین رفتنی نیست. اعمال مزبور راه‌هایی باز می‌کنند که لاینقطع از آن رقت و آمد می‌شود و تحریکات ناخودآگاهانه را پس از ایجاد هدایت میکنند. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم، اگر برای اشباح جهنم که در کتاب ادیسه آمده مرگی و نابودی هست برای این امیال هم مرگی هست چه اشباح مزبور بعضی آنکه خونی می‌آشامند بار دیگر بحیات تازه‌ای برمی‌خیزند. پدیده‌هایی که به سیستم نزدیک خودآگاهی تعلق دارند به معنای کاملاً متفاوتی نابود شدنی هستند و معالجه امراض روانی مبتلایان پامراض عصبی بر اساس این اختلاف استوار شده است.

نزدیک خود آگاهی نامیده ایم. این تظاهرات و جلوات قوه مفکر را بهنگام خواب می توان بشوید زیر طبقه بندی کرد : ۱- آنچه را که بهنگام روز بسبب فلان مانع اتفاقی نتوانستیم به پایان برسانیم ۲- آنچه را که بسبب خشکی روانی نتوانستیم جل کنیم ، ۳- آنچه را که بهنگام روز ببقی رانده و سرکوب کرده ایم ، ۴- آنچه را که کاد و فعالیت سیستم نزدیک خود آگاهی ، بهنگام روز ؛ در وجدان مغفول ما برانگیخته است (این دسته از همه مهمتر است) ، ۵- تأثرات هنگام روز که بسبب نامهم بودن تکلیفشان معین و معلوم نشده است.

شدتهای روانی که بسبب بقایای زندگی روزانه مزبور وارد خواب می شود بویژه شدتهای دسته دوم نباید چندان بی اهمیت تلقی شود. محقق است که تحریکات مزبور متماثلند بهنگام شب بمنصه بروز و ظهور در آیند و خواب هم ادامه متعارف آنها را در سیستم نزدیک خود آگاهی و پایان کارشان را در قوه مدر که ای که متعلق بخود آگاهی است، ناممکن می سازد. وقتی که عادتاً از فکر خودمان آگاهی پیدا می کنیم ، برای اینست که خواب نیستیم . من نمی توانم در اینجا نشان بدهم که حالت خواب چه تغییرات مسجیحی در عالم نزدیک خود آگاهی پدید می آورد (۱)، اما جای گمان نیست که وجه مشخصه معرفت النفسی حالت خواب را باید اساساً در تغییرات مربوط به اشتغالات آن سیستمی جستجو کرد که همچنین حاکم و ناظر بر وصول نیروها و تحریکات متوقف شده، است . در عوض در حوزه روانشناسی رؤیا چیزی نمی بینم که بتواند این گمان را در ما برانگیزد که خواب در ماهیت سیستم ناخود آگاهی نفوذی درجه اول و مؤثر داشته باشد. تحریک شبانه در نزدیک خود آگاهی راه دیگری جز راهی که امیال منبسط از ناخود آگاهی در پیش میگیرند؛ پیدا نمی کند و باید متکایی در ناخود آگاهی بجوید و از همان پیچ و خمهایی نیز بگذرد که تحریکات ناخود آگاهی از آن گذشته اند . اما چه روابطی میان بقایای نزدیک خود آگاهی هنگام روز و خود رؤیا وجود دارد؟ جای حرف نیست که بسیاری از این بقایا بر رؤیا راه می یابند و از محتوی رؤیا کمک میگیرند تا در بطن شب خود را به عالم خود آگاهی تحمیل کنند و حتی در فرصت مناسب بر محتوی رؤیا حاکم می شوند و آرام مجبور میکنند تا از عمل کردن هنگام روز پیروی کنند. نیز گمان نباید برد که بقایای هنگام روز هیچ دور نیست که دارای خصوصیات امیال و آرزوها نباشند ، اما بسیار آموزنده و از لحاظ نظریه ای که رؤیا را چیزی جز تحقق آرزوها و امیال نمیداند، مهم است که ببینیم برای آنکه بر رؤیا تجمیل شوند باید تن به چه قسم شرایطی بدهند؟

برای مثال یکی از رؤیاهایی را که در صحایف پیش بدن پرداختیم ، در نظر بگیریم. مثلاً آن رؤیایی که دوستم آقو را مبتلی به بیماری « باز دو » بمن نشان میدهد . من نسبت با آنچه به آقو مربوط میشود ، حساسیت بسیار دارم و روز پیش از وقوع رؤیای مزبور خیلی به قیافه درهم افکر کرده بودم و حتم اینست که همین موضوع سبب ادامه جریان بهنگام خواب شده باشد . لابد درباره علت ناراحتی رفیقم اندیشیده بودم- و بصورت رؤیایی در آمده باشد که آنرا در اواسط کتاب حاضر آورده ایم. محتوی رؤیای مزبور از جهتی فاقد معنا و از جهت دیگر

۲- در مقاله ای که تحت عنوان (تکمیل متافیزیکی آموزش رؤیا) در مجله روانکاوی

بین المللی جلد ۴ سال ۱۸ - ۱۹۱۶ نوشته ام بهتر نوشته ام شرایط و لوازم حالت خواب و حالت توهم و خیال را باز نمایم .

ظاهراً مربوط باطفای هیچکدام از آرزوهای نبود. لذا بدنبال منشاء بروز کامل غم و اندوه، زبور رفتم که بهنگام روز عارض من شده بود و تجزیه و تحلیل آنرا بمن عرضه کرد. من آتو را با بارون ل. و خود را با پروفیسور ر. یکی گرفته بودم. یکی گرفتن خودم با پروفیسور ر. لابد همیشه در ناخود آگاهی من حاضر است زیرا یکی از آرزوهای منجوشدنی دوران کودکی را که همان حس عظمت خواهی باشد، تحقیق می بخشد. بنا بر این افکار پدی که در حق رفیقم داشته بودم و یقیناً نیز بهنگام روز آنرا به مقبرانده و سرکوب کرده بودم، ازین فرصت مناسب استفاده کرده خود را در رؤیا جا دادند و درین رهگذر غمی هم که بهنگام روز احساس کرده بودم، بدرون رؤیا راه یافت. فکر بهنگام روز که آرزو نبود بلکه برعکس ترس از بیماری رفیقم بودم مجبور بود بنحوی خود را یکی از آرزوهای دوران کودکی که ناخود آگاهانه و سرکوبی شده است! بند کند تا در برابر عالم خود آگاهی، جلوه کند و بیماری پیش از تغییر شکل های لازم متولد شود. هر اندازه غم مزبور غالب ترمی بود بهمان اندازه میبایستی روابط مذکور محکمتر باشد؛ میانه محتوی آرزو یا میل و غم یا غصه نیز نیازی به وجود رابطه ای نبود چنانکه در مثال ماهم چنین مناسبی بچشم نمیخورد.

بنظر من بی فایده نیست برای روشن کردن مسأله ای که مطرح کرده ایم، بدنبال این موضوع برویم که رؤیا وقتی که خود را در برابر افکاری می بیند که بروشنی با آرزو یا میل مغایر است، مانند غم و اندوه بجای تفکرات دردناک، اندیشه های دشوار و زحمت افزا، چه میکند. وجوه مختلفه ممکن را می توان بشرح زیر دسته بندی کرد: الف) تدارک رؤیا باین منجر میشود که همه تجسمات دشوار را با تجسمات معکوس و مآوضه و احساسات نامطبوعی که از آن ناشی میشود. جلوگیری کند آنگاه رؤیایی حاوی تسکین خاطر محض و تحقق آرزو یا میل آشکار پدید می آید و ظاهراً ایرادی بآن نیست ب) تجسمات دشوار کما بیش با تغییراتی ولی کاملاً با شناختی در محتوی پیدای رؤیا جلوه میکنند، و این همان موردی است که در اذهان نسبت به نظریه رؤیا-میل، وشک و تردید ایجاد میکند و مستلزم بررسی دقیقتر است رؤیاهای مزبور با محتوی دردناک خود هم ممکن است با ایجاد وحشت شخص را بیدار کنند و هم اینکه عواطف دردناکی را که ظاهراً به محتوی تجسمی آنها مربوط است به نایم منتقل سازند و یا اینکه بابی اعتنایی نایم مواجه شوند.

از تجزیه و تحلیل آشکار میشود که همین رؤیاهای دردناک دشوار هم در واقع چیزی، جز تحقیق آرزو یا میل نیستند. میل یا آرزوهای ناخود آگاهانه و سرکوبی شده که تحقق آن را «من» نایم، دردناک احساس میکرد، از فرصتی که بقایای دردناک هنگام روز برای آن فراهم آورده استفاده کرده و از آنها حمایت نموده و پدیده منوال موجبات ورود آنها را به رؤیا تدارک دیده است. اما در موقعی که در رؤیاهای دسته الف امیال ناخود آگاهانه با امیال خود آگاهانه تطبیق میکند، در رؤیاهای دسته ب میانه خود آگاهی و ناخود آگاهی ناسازگاری و ناهماهنگی وجود دارد یعنی میان امیال منکوب شده و «من»، وضعی مشابه وضع داستان سه آرزویی که پری وعده اجابت آنرا میدهد (چنانکه خواهد آمد)، بوجود می آید. تحقق آرزویی شده ممکن است آنچنان رضای خاطر را موجب شود که احساسات دردناکی که هنگام بیداری درودای آن باقی گذاشته است، جبران شود. رؤیا که در آن صورت معجونی از رضایت خاطر و ترس است، چیزی

«بی تفاوت» خواهد شد. گاهی هم میشود که «من» خواب، در تدارك رؤیاسهم عمده تری پیدا میکند بدین معنی که برضد تمایل مبتنی بر تحقق آرزوی منکوب شده قیام میکند و بهمدخلجان و دلهره رؤیایا را منقطع میسازد. از آنچه گذشت بسادگی می توان دریافت که رؤیاهای دردناک و باصطلاح دشوار و انواع و اقسام کابوس ها، بهمان اندازه حاوی تحقق آرزو یا میل هستند که رؤیاهای کاملاً خوش آیند و مبتنی بر نسکین خاطر و ساده.

رؤیاهای نامطبوع همچنین ممکن است «رؤیاهای حاوی مجازات» باشند. باید اعتراف کرد که باپی بردن به وجود آنها، بنحوی يك چیز تازه به نظر رؤیا اضافه خواهد شد. رؤیاهای مزبور نیز آنچه را که تسکین میدهند چیزی جز يك آرزوی میل ناخود آگاهانه نیست، یعنی آرزوی مجازاتی که به سبب آرزوی ممنوع و سرکوبی شده ای به نایم وارد آمده است. این رؤیا با باقاعده ای که ما تنظیم کرده ایم وفق میدهند باین معنی که عامل محرك آنها همانا آرزویی است که از عالم ناخود آگاه منتهی میشود اما باینکه تجزیه و تحلیل معرفت النفسی دقیقه تر میتواند وجود افتراق آن را با سایر انواع رؤیاهای مبتنی بر آرزو، بدست آورد. در رؤیاهای دستب آرزوی ناخود آگاهانه که در واقع پدید آورنده رؤیاست، به حوزه آرزوهای منکوب شده تعلق داشت اما در رؤیاهای شامل مجازات، درست است که میلی یا آرزویی ناخود آگاهانه موجود رؤیا میشود ولیکن این آرزو دیگر به حوزه آرزوهای سرکوب شده و بقیب دانه شده تعلق ندارد بلکه مربوط به حوزه «من» است، بنابراین رؤیاهای شامل مجازات در حقیقت موجب کشف این نکته میشود که ممکن است، «من» در پدید آوردن رؤیا نقش فعالتری داشته باشد. بطور کلی مکانیسم و چگونگی این موضوع زمانی آشکار میشود که عوض دو عامل متضاد «خود آگاهی» و «ناخود آگاهی»، دو عامل: «من» و «عنصر» سرکوبی شده، را در نظر بگیریم ولیکن برای انجام چنین جانشینی یا معاوضه ای باید وارد مکانیسم بیماری روانی-عصبی شد و بهمین دلیل از عهده انجام آن درین کتاب بر نیامدیم. در اینجا فقط باین نکته اشاره می کنیم که رؤیاهای مجازات لزوماً به استقامت بنایای دردناک هنگام روز ملحق نمی شود. بلکه بر عکس ظاهراً زمانی پدید می آید که بقایای مزبور از نوع تسلی بخش است منتهی مبین تسلی های ممنوع.

همه افکار ممنوع مزبور، در محتوی پیدای رؤیا معکوس میشوند، چنانکه در رؤیاهای دسته الف دیدیم. بنابراین وجه مشخص اساسی رؤیاهای شامل مجازات بنظر من باین شرح است: آنچه موجود آنها می شود آرزوی ناخود آگاهانه نیست که از حوزه سرکوب شده تراویده باشد (از سیستم ناخود آگاهانه) بلکه میلی است که از جهت مخالف منشعب می شود و با آن در تمارض است، میل به مجازات است که با وجود ناخود آگاهانه بودن (صحیحتر بگویم نزدیک خود آگاهانه بودن) به «من» و متعلق است (۱)

(۱) دلم میخواهد در اینجا مثالی برای روشن کردن آنچه گذشت بیاورم و بویژه نشان بدهم که چگونه انتظار دردناک و دشوار هنگام روز در رؤیا تدارك میشود، و اولش نامشخص است. بزنم گفتم که بجزبری برایش دارم، خبری بسیار مخصوص. ترس برش داشت و از شنیدن آن خودداری کرد. باوقول دارم که برعکس خبر خوشی است و موجب مرگش خواهد شد و شروع کردم به نقل این موضوع که هیئت افسران پسر ما مبلغ بقیه در صفحه ۴۱۶

اکنون کاملاً قادرم اهمیت امیال و آرزوهای ناخودآگاهانه را در رؤیا تشریح سازم . من کاملاً عقیده دارم که دستای آرزوهایا هست که قسمت اعظم آن منحصرأ معلول بقایای هنگام روز است و حتی فکر می کنم که میل من دایره به اینکه استاد خارق العاده شوم ممکن بود آتش برادر خواب راحتی بحال خود واگذارند ، اگر دلواپسی من در خصوص سلامت دوستم در من بیدار نمانده بود .

(۵۰۰ کورون؟) فرستاده است... پاداش است... سهم است. در همین اثنا با اتفاق هم وارد اتاقی شدیم که شبیه دفتر کار بود و دنبال چیزی می گشتیم. ناگهان دیدم پسر آمد البته نه در لباس نظامی بلکه در لباس ورزشی چسبان (مثل خوک آبی؟) و بایک باشق. بیدارنگ بالای سبیدی که در گوشه ای افتاده بود شد مثل اینکه می خواست چیزی روی صندوقی که در کنار آن بود بگذارد . صدایش زدم : جوابی نداد . بنظرم رسید که صورت یا پیشانی را بسته است . چیزی را در دهانش جا بجا کرد و چیزی را در دهان گذاشت. موهایش اندکی سفیدی می زد باخود فکر کردم : آیا این همه ناتوان شده است؟ دندانهایش هم مصنوعی است؟ پیش از آنکه بتوانم بار دیگر صدایش بزنم ، بدون احساس خلعان اما با طیش قلب بیدار شدم . ساعت دیواری من ، ساعت دورنیم را نشان می داد .

این دفعه دیگر نمی توانم تجزیه و تحلیل کامل رؤیای مزبور را در اینجا بیاورم بلکه بشرح چند نکته حساس و مهم بسنده میکنم. علت اصلی آن همانا انتظار خلعان آمیز هنگام روز بود. دوباره هشت روز میشد که هیچگونه خبری از پسرمان که در جبهه بود، نداشتیم باآسانی از محتوی رؤیا پیداست که ما را عقیده این شده بوده که مجروح یا مرده بوده است. در اوایل رؤیا، کوشش سختی که برای معکوس کردن افکار در دناک مزبور اعمال میشده ، بخوبی مشهود است. چه خبری داشتم خبر خوشی، خبر پولی که بختانه ما فرستاده شده بود... بعنوان پاداش ... بعنوان سهم، (پول مزبور بسبب حادثه توفیق آمیزی بود که در امر طبابت بر ابرم رخ داده بود و در نتیجه داشت موضوع اصلی را منحرف می کرد) اما این کوشش عقیم مانند زیر ا مادر خبر ناخوشایندی را پیش بینی کرده حاضر نبود بمن گوش کند. همچنین لباس مبدل، بسیار بسیار نازک است و همه جا آنچه را که پنهان کردنی است ، بوشوح می نمایاند . اگر پسر می میرد، رفقایش ماترک او را می فرستادند و من نیز آنرا میان برادران و خواهران و نزدیکانش پخش میکردم و اما در خصوص پاداش ، این نیز مرسوم است بافسرانی که «قهرمانانه شهید» میشوند، پاداشهایی تعلق میگیرد. پس رؤیا آنچه را که قرار بود پنهان کند، مستقیماً برای ما بازی می نماید و از خلال این جا بجا شدن بخوبی میتوان گرایش آن را به سمت تسکین و تحقق آرزو برای العین دید، (تغییر جادو رؤیایی گمان چنانکه سبیل بر عقیده دارد به معنای اشاره ای به آستانه است) هنوز حدس نمیزنم که عامل اصلی این رؤیا کدام است ، پسر مثل کسی بنظر نیامد که « می میرد » بلکه مثل کسی که « بالا می رود » جلوه کرد . اتفاقاً پسر من کوهنورد جسور است. نه در لباس نظامی بلکه در لباس ورزش یعنی ساخته ای که اکنون موجب وحشت است جای خود را به یک حادثه قدیمی که در حیات ورزشی وی اتفاق افتاد و روزی با اسکی سقوط کرد و استخوان رانش ترک پسر داشت ، داد . اما لباسی که او را مثل خوک آبی جلوه گر کرده است ، نوه کوچک ما را بیاد می آورد که بچه ای خوشمزه است و موهای سفید قام نیز ، پدر این نوه یعنی داماد ما را بخاطر می آورد که

بقیه در صفحه ۴۱۷

اما غم و هم مزبور به تنهایی قادر به خلق رؤیا نبود زیرا نیروی محرک و پدید آورنده رؤیا امیال و آرزوها هستند؛ بنابراین لازم بود که این هم بدنال میلی برود تا بتواند نقش بالارا ایفا کند. اگر اجازه بدهید مقایسه ای می کنم: بسیار امکان دارد که فلان فکر هنگام روز نقش تهیه کننده رؤیا را بازی کند (تهیه کننده بمعنای بازگانی آن.م) اما تهیه کننده که فکر تولیدی بمنزله خطور کرده و می خواهد آنرا تحقق بخشد، بدون داشتن سرمایه از عهده این کار بر نمی آید پس بناچار باید بسراغ یک نفر سرمایه دار برود تا سرمایه مورد نیاز را فراهم آورد، و آن سرمایه داری که سرمایه گذاری معرفت النفسی را برای تهیه و تولید رؤیا تعهد می کند، در هر صورت ام ازینکه فکر هنگام روز فلان باشد یا بهمان، همان میل یا آرزویی است که از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرد.

از طرف دیگر خود سرمایه دار هم تهیه کننده است، و این موردیست که خیلی در رؤیا معمولست چه فعالیت هنگام روز، آرزوی ناخود آگاهانه را احیا میکند و این آرزو نیز رؤیا را پدید می آورد. موارد و مصادیق مختلفه مثال بالا که آنرا از علم اقتصاد بهاریه گرفته ایم با پدیده های رؤیا تطبیق می کند: تهیه کننده خود نیز می تواند سرمایه دار کمک کند و یا میلی از آنرا تعهد کند، یا چندین تهیه کننده سرمایه گذار واحدی مراجعه کنند و یا چندین سرمایه دار در تولید کالای واحدی شرکت سرمایه گذاری کنند بهمین هیچ رؤیا هایی هستند که بر پیش از یک آرزو یا میل تکیه دارند و یا با انواع و اقسام مختلفه ای هستند که مشاهده آنها آسانست ولی بررسی آنها چندان فایده ای ندارد. باز فرصتی پیش خواهد آمد که به این موضوع باز گردیم.

وجه مشترك همه تشبیهات بالا یعنی کمیتی سنجیده که می توان آزادانه از آن استفاده کرد، با هم موجب میشود که بیشتر در مسأله ساختمان رؤیا وارد شویم: در اغلب رؤیاها مرکزی باز می یابیم که واجد شدت حسی خاصی است و آن طبق قاعده کلی، تجسم مستقیم تحقق آرزوست زیرا وقتی که جای شدت های تدارک رؤیا را دوباره به عناصر اصلی آن می دهیم متوجه می شویم که شدت روانی عناصر فکر رؤیا در واقع توسط شدت حسی عناصر محتوی ترجمه و نمایانده می شود. عناصر مجاور هسته تحقق آرزو، غالباً هیچگونه رابطه ای با آن ندارد و در اغلب موارد

سلامت او بر اثر جنگ بسیار صدمه دیده است. از اینجه چه دستگیر می شود؟ اما به جزئیات دیگر توجه کنیم. مکان وقوع رؤیا، اطاق دفتر، صندوقی که پرم می خواست چیزی روی آن بگذارد (گذشتن چیزی در رؤیا) اشارات انکار تکردنی هستند به حادثه ای که در میان دو وسه سالگی برای من اتفاق افتاده است از چهار پایه ای بالا رفتم تا تاقلائی را که روی صندوق یا میز دفتر بود بردارم چهار پایه و از گون گردید و زاویه عقبی آن با فک پایین من مصادم شد و نزدیک بود همه دندانهایم را از دست بدهم. بزرگترها آمدند و اخطار کردند: «خوب شد، این جمله در واقع نشانه دشمنی آنها بود نسبت به من که در حد خود سر باز شجاعی بودم. با کمک بیشتر در تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور آن تمایل پنهانی را که در من وجود داشت و با مرک و حشتناک پرم تسکین می یافت، کشف کردم. و آن حسادت است که نسبت به جوانان داشتم و تصور می کردم که جوانی را در خود خفه و خاموش کرده ام - و این یقین است که شدت درد بینگام وقوع چنین حادثه مولمه ای، برای آنکه تسکین یابد و فرو نشیند حتی دور نیست: که برود و موجب احیای آرزوهای سرکوبی شده در ناخود آگاهی ما بشود.

از اکتار دشوار و دردناک متضاد بامیل یا آرزو مثبت میشود ولیکن روابط (غالباً ساختگی) آنها با هسته مرکزی سبب می شود که با اندازه کافی از شدت آن برای تجسم یافتن استفاده کنند. قدرت نمایش و تجسمی که در امر تحقق آرزو سراغ دادیم، تا حدودی پر توان فکری میکند و در داخل آن همه عناصر حتی آن دسته از عناصری که اگر بحال خود درها میشد از صدها چنین کاری بر نمی آمد، موفق می شود که خودی در رؤیا بنماید در رؤیاهایی که بیولانگانه امیال متعددی است بسیار ساده است که حدود ارضای هر کدام از آنها را تشخیص کنیم و غالباً نیز در خن وفرج رؤیا به حد فاصل هایی بر بخوریم که در واقع قلمرو هر کدام از امیال را از دیگری مجزا می سازد.

با توجه به مشاهدات بالا می بینم که اهمیت بقایای روز قبل در رؤیا بسیار محدود شده است با این وجود باز باید بدان توجهی بکنیم. بایسته است که بقایای مزبور قسمت اساسی تشکیل رؤیا باشد زیرا هر اندازه که تعجب آور بنظر برسد، ما مجبوریم توجه کنیم که در محتوی هر رؤیایی چیزی هست که آنها یکی از تأثرات هنگام روز که غالباً بی اهمیت ترین آنست، مربوط و پیوسته می سازد. ما هنوز نتوانسته ایم بررسی کنیم که لزوم عنصر الحاقی مزبور در رؤیا از کجا سرچشمه می گیرد. برای اینکار باید اهمیت میل ناخود آگاهانه را دریافت و به روانشناسی اختلالات عصبی توسل جست چه روانشناسی مبتلایان با امراض عصبی بمانتاز می دهد که تجسم ناخود آگاهانه باین عنوان نمی تواند وارد نزدیک خود آگاهی شود و قادر بعملی درین قلمرو نیست مگر آنکه یکی از تجسمات بی اهمیتی که قبلاً در آن بوده بند شود آنوقت شدت خود را بدان منتقل می سازد و در واقع به بهانه آن وارد میدان می شود و این همان چیزی است که پدیده انتقال نام دارد و بدان وسیله بسیاری از امور جالب و شگفت انگیز حیات روانی مبتلایان با امراض عصبی را می توان توجیه و تفسیر کرد. پدیده انتقال هم ممکن است تنبیری در تجسم نزدیک خود آگاهی که فقط واجد شدتی نامتناسب شده است، ندهد و هم ممکن است آنها را دگرگون سازد و محتوی تجسم انتقال یافته را بدان تحمیل کند. امیدوارم از آوردن تشبیهی عامیانه در اینجا مرا خواهید بخشود، می خواهم بگویم که تجسم سرکوبی شده مانند دندان ساز آمریکایی است که در کشورهای ماحق طبابت ندارد مگر آنکه طبیبی پیدا کند که مسئولیت او را بعهده بگیرد و در برابر قانون مدافع او باشد و همانطور که پزشکان پرمشغله و پرمشتری ما حاضر به چنین اتحادی نمی شوند، در حیات روانی هم تجسمات بسیار مورد توجه نزدیک خود آگاهی یا خود آگاهانه بهانه نفوذ و بروز و ظهور تجسمات ناخود آگاهانه و سر- کوبی شده نمی شوند و ناخود آگاهی مرجعاً تأثرات و تجسمات خود آگاهانه ای را بقور می اندازد که بسبب بی اعتباری هیچگاه توجه را بخود معطوف نداشته و یا خیلی زود از دایره توجه رانده شده است و بر طبق اصل تداعی معانی که همواره به تجربه تأیید شده تجسماتی که قبلاً با سایر تجسمات به شدت متداعی شده اند؛ از تداعی های جدید با سایر تجسمات خودداری میکنند؛ سعی کرده ام بر اساس اصل مزبور نظریه ای در باره فلج های بیماران هیستری تدارک ببینم.

اگر قبول کنیم که همین احتیاج با انتقال تجسمات سرکوبی شده نقش در رؤیا دارد، بیدارنگ دو مشکل از مشکلات آن قابل تبیین و توجیه خواهد بود یکی حضور تأثر تازه که

را بهم‌زد و موجب تحریکاتی شد که به ساختمان پیچیده‌تری منجر گشت و نیازهای بزرگ جسمانی پدید آمد و تحریکات ناشی از نیازهای درونی مفری در نیروی حرکتی جست که می‌توان آنرا «تغییر درونی» یا «بیان فلان تغییر خلقی» نامید مثلاً بچه‌ای که گرسنه است، یا پشت ناله و فغان سر میدهد و یا منقلب و خشمگین میشود. اما وضع تغییری نمیکند و همان است که بود زیرا تحریکی که از فلان نیاز درونی پدید آید در واقع پاسخی است بیک عمل مستمر و نه یک تصادم ناگهانی و منقطع. درین مورد تغییر وضعی رخ نخواهد داد مگر آنکه یک نحوی (در مورد بچه البته با دخالت دیگری) آدمی تجربه کسب کند که چگونه ارضائی بتحریر درونی پایان میدهد. یکی از عناصر اساسی تجربه مزبور همانا ظهور یک قسم دریافت غذا در مورد بچه است که تصویر آن در حافظه با خاطره تحریک نیاز مزبور متداعی و پیوسته میشود آنوقت همینکه نیاز مزبور خودی نمایاند، در پر تواین تداعی که برقرار شده یک جنبش و حرکت روانی برای می‌افتد که دوباره تصویر دریافت مزبور را در حافظه اشغال میکند و بار دیگر موجب خود دریافت میشود به این معنی که دوباره همان وضع ارضای نخستین را پدید می‌آورد. ماهمین جنبش یا حرکت را میل می‌نامیم، ظهور مجدد دریافت مزبور نیز همانا تسکین یا تحقق میل است و «اشغال» کامل دریافت توسط تحریک نیاز درونی، اقصا فاصله بسوی تحقق امیال است. هیچ اشکالی ندارد که یک حالت نخستین و بدوی برای دستگاه روانی مزبور قایل شویم که در طی آن فاصله و راه مزبور واقعاً پیموده میشود و میل در نتیجه به توهم منجر میگردد بنا برین نخستین فعالیت روانی مزبور بسوی یک قسم یکسانی دریافت یعنی بسوی تکرار دریافتی که تسکین نیاز بدان پیوسته است، متمایلست.

ظاهراً تجارب نخست زندگی باید فعالیت بدوی روانی مزبور را بیک فعالیت مناسبتر ثانوی تبدیل کرده باشد. یکسانی و یا این همانی دریافت که راه «فهرابی» سرایش درونی آنرا بدست آورده نتایجی را که بدست میدهد همان نیست که ظهور مجدد همین دریافت یا احساس در صورتی که انگیزه آن فلان شئی خارجی باشد. بدست میدهد لذا تسکین حاصل نمیشود و نیاز همچنان ادامه می‌یابد، فقط یک وسیله وجود دارد که بدان واسطه می‌توان «اشغال» درونی مزبور را مبادل در بابت خارجی کرد و آن اینست که آنرا در یک حالت دایمی و مستمر نگاه بداریم، و این همان است که در احتیالات دماغی توهمی و هذیانها، بهسنریهای گرسنه تحقق می‌یابد و فعالیت روانی درین موارد در حفظ شئی دلخواه ادا توان می‌افتد. برای آنکه از نیروی روانی استفاده مناسبتری بکنیم باید حرکت فهرابی را از جریان باز بداریم بنحوی که از تصویر - خاطره تجاوز نکند و از آن پس بتواند راههای دیگری بجوید که اجازه استقرار یکسانی دلخواه را از خارج بدان بدهد (۱) توقف مزبور و انحراف تحریکی که از پی می‌آید، کاریک سیستم دومی است که مأمور حرکت ارادست یعنی مأمور بکار بردن حرکات بمنظور نیل به هدفهایی که حافظه ما پیشنهاد میکند. ولیکن فعالیت پیچیده مزبور که از تصویر - خاطره شروع و به استقرار یکسانی دریافت بتوسط اشایی دنیای خارج ختم میشود، در واقع تغییر جهتی است که بتجربه لزوم آن محقق شده و هدفش

(۱) عبارت دیگر لزوم یک آزمایش متعلق به عالم واقع، را درین جا قبول می‌کنیم.

تحقق میل است (۱) قوه مفکر جزین کاری نمیکند که جانشین میل توهمی میشود و بسادگی می توان فهمید که رؤیا چیزی جز تحقق میل نباشد زیرا این تنها میل است که می تواند دستگاه روانی ما را بکار هدایت کند. رؤیا که امیال را با قاصر فاصله «قهقرای» تحقق می بخشد، در حقیقت نمونه ای از شکل کار بدوی دستگاه روانی را بدست ما میدهد: زندگانی شبانه آنچه را که سابقاً متعلق به زندگانی هنگام بیداری و حیات روانی جوان و نازدنگ ما بود، جمع آوری کرده است چنانکه بچه های ما هنوز هم اسلحه های منسوخ بشریت بدوی را از قبیل تیروکمان و غیره دائماً بکار می برند بنابراین باید گفت که: رؤیا حصه ای از دوران کودکی حیات روانیست که امروز منسوخ شده. در اختلافات روانی همین شکل کار روانی قدیمی و سرکوبی شده بار دیگر توان می گیرد و به همین مناسبت ناتوانی خود را در برابر دنیای خارج افشا می سازد (۲) امیال ناخود آگاهانه بهنگام بروز نیز تمایل خود را به تظاهر نشان میدهند، پدیده انتقال و اختلالات دماغی با نشان میدهند که امیال مزبور بر آنند که وارد نزدیک خود آگاهی شوند و از آنجا به خود آگاهی رخنه کنند و به قدرت حرکت ارادی راه یابند. سانسور چنانکه رؤیا وجود آن را با نمایانده است، میان نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهی، بنا بر آنچه گذشت، محافظ سلامت روانی ماست. اما آیا محافظ مزبور مقصر نیست که بهنگام شب از مراقبت خود میگذرد و اجازه بروز و ظهور به تحریکات سرکوبی شده ناخود آگاهی میدهد و حرکت قهقراپی توهمی را ممکن میسازد؟ بمقیده من نه. زیرا وقتی که این سانسور پاسدار بخواب میرود - و ما دلیل داریم که خواب سنگینی ندارد - دردی را که به نیروی حرکتی منتهی میشود، می بندد. تحریکاتی که از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرد و معمولاً ممنوع است، میتواند روی صحنه جست و خیز کنند؛ و می توان کاری بکارشان نداشت: بی ضررند زیرا آنچنان قادر نیستند که دستگاه حرکتی را که تنها عامل تغییر دهنده دنیای خارجی است، بکار بیندازند. حالت خواب امنیت برج مراقبت را بیمه میکند و خطر زمانی محسوس است که تغییر مکان نیروها تحقق می یابد و آنهم نه بسبب شل گرفتن سانسور بهنگام شب بلکه به علت تضعیف مرضی آن یا تقویت مرضی تحریکات ناخود آگاهانه موقعی که نزدیک خود آگاهی اشتهال است و درهای نیروی حرکتی باز است. اینجا است که پاسدار ما از پا در می آید و تحریکات ناخود آگاهانه، نزدیک خود آگاهی را تحت فرمان در می آورد و بدست او بر گفتار و کردار ما حاکم میشود و یا بر حرکت قهقراپی توهمی مسئولی میشود و دستگاهی را که برای حرکت قهقراپی توهمی ساخته نشده است به مدد جاذبه ای که احساسها یا دریافتها در توزیع نیروی روانی ما اعمال میکنند، رهبری مینماید.

ما اکنون برای بازگشتن به ساختمان روانشناسی خود که پس از گنجاندن دو سیستم ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی در آن، آنرا رها کرده بودیم، به بهترین شرایط مجهزیم. اما

(۱) لولورن بعق گفته است که دریا میل را و بدون خستگی جدی و بدون آنکه مجبور باشد ازین مبارزه سرسختانه و درازی که لذات بعدی را ضایع و نابود میسازد، کمک بگیرد، تسکین میدهد.

(۲) مزاندیشه‌های مزبور را درجای دیگر و فرمول‌بندی دواصل و فایده‌روانی، (در جنگه نامه‌های کوچک برای تعلیم عصب‌شناسی قسمت سوم) شرح و بسط داد و نقش این دواصل اساسی یعنی اصل لذت و اصل واقعیت را باز نموده‌ام.

قبلا باز باید در اهمیت میل تعمق کرد چه تنها انگیزه رؤیاست. بیشتر با ثبات رسانیدیم که رؤیا همواره چیزی جز تحقق امیال و آرزوها نیست زیرا از سیستم ناخود آگاهی منبث میشود و این سیستم نیز هدفی جز اجابت میل و نیرویی جز همان نیروهای میل ندارد. غور و بررسی معرفت النفسی وسیعیه که با تعبیر رؤیا آنرا آغاز کرده ایم وظیفه ای برای ما ایجاد میکند که نشان بدیم چگونه در پر تو این تحقیقات نظری رؤیاهم وارد همان چهار دیواری میشود که پدیده های دیگر روانی. اگر سیستم ناخود آگاهی یا چیزی مشابه آن وجود داشته باشد رؤیا لابد تنها مظهر آن نیست هر رؤیایی بی گمان در حکم تحقق میلی است، اما لابد تحقق و تسکین مزبور بصورت فیر طبیعی دیگری بجز رؤیا هم ممکن است انجام پذیرد. این بعدی درست است که میتوان نظریه مربوط به نشانه های مرضی را دین اصلا منحصر بفرد متر اکم ساخت: همه نشانه های مزبور را باید در حکم تسکین و تحقق امیال ناخود آگاهانه گرفت (۱) باستنباط ما رؤیا چیزی جز نخستین نشانه یک سلسله نشانه ها نیست که برای روانپزشک بسیار مهم است و استدارک آن مادلست باحل آن قسمت مطلقاً معرفت النفسی از مسأله روانپزشکی (۲).

بررسی سایر قسمتهای این سلسله از تحقیقات امیال مانند علایم و نشانه های بیماری هیستری فرمونی بدست داد تا آن خصیصه اساسی را که در رؤیا باز نیافته ایم، کشف کنیم. تحقیقاتی که بفرصت چندین بار درین کتاب بدان اشاره کرده ایم، بامیاً موزند که جریانهای دو گانه حیات روانی ما باید در تشکیل فلان نشانه هیستریکی هم آنهاک و همداستان باشند چه آن نشانه همان تحقق و انجام آرزو یا میل ناخود آگاهانه است بلکه باید بتواند همزمان با تحقق آن، میل منبث از نزدیک خود آگاهی را هم تحقق ببخشد، پنحوی که حداقل دوبار از طرف دو سیستم متخاصم بر انگیزخته میشود اما چنانکه در مورد رؤیا دیدیم، درینکه هر کدام از عناصر محتوی نشانه ها گذشته ازدو عامل بالا شامل چند عامل دیگر نیز است، باید گفت که بر آن حدی نیست. عمل نزدیک خود آگاهی درین میان همواره بصورت عکس العملی است بر ضد میل ناخود آگاهانه مثلاً بصورت مجازات، پس بطور کلی توانیم گفت که نشانه هیستریکی زمانی ظاهر میشود که دو میل متباین ناشی از دو سیستم متخاصم، در مظهر واحدی تحقق یابند. (مراجعه کنید به آخرین فرمول من دوباره ظهور علایم بیماری هیستری در مقاله دفتن های هیستری و مناسباتش بادو جنکی، در جنگ نامه های کوچک قسمت دوم؛ ۱۹۰۹) برای ما ممکن نیست این موضوع را درینجا مجموعاً تشریح سازیم ولیکن مثالی می آوریم تا آنچه را که گفته ایم روشن سازد بدون آنکه چیزی را با ثبات برساند. بتصادف مریضی داشتم که به تهوع هیستریکی گرفتار شده بود. پس از تجزیه و تحلیل یا تشریح بیماری دریافتم که نشانه مزبور ظاهراً بتحقیق يك خیالی باقی ناخود آگاهانه است در خصوص بلوغ و میل یا اینکه پشت سر هم آستن یعود و بچه های بیشمار و نامحدود داشته باشد، پدما بدان این میل افزون شد که این بچه ها را از حداکثر عفاق ممکن پیدا کند. میل غیر معتدل مزبور موجب عکس العمل شدید دفاعی شد. اما چون

(۱) درست تر اینست که قسمتی از نشانه مرضی به ارضای میل و آن قسمت دیگر به عکس العمل بر ضد این ارضاء، مربوط است.

(۲) هولینگی جاکسون گفته بود، « وقتی که به اسرار رؤیاها دست یافتید، آنوقت است که بر ملل جنون دست یافته اید. »

تھوے مزبور ممکن بود زیبائی تن و صورت ییما دم را زایل سازد بنحوی که دیگر نتواند در دل مردی جای کند ، این بود که نشانه بالا هم از منجارات تلقی گردید و هر دو سیستم بدان رضا دادند و آن نیز پدید آمد . بیماری عصبی درین جا در واقع همان کاری را کرد که ملکه پارت در حق کراسوس کرد بدین قسم که چون بر او پیروز شد و تصور کرد که وی بسپت علاقه مغرطی که پطلا داشته ، بجنک برخاسته بوده است ، نزدیک جسد کراسوس رفت و دستور داد تا طایلی مذبذب در حلق او فرو ریزند درین هنگام خطاب بجسد گفت: بگیر ! اینهم همان چیزی که بدان میل کرده بودی !

از رویا ، تا آنجا که تا کنون داشته ایم مبین امیال ناخود آگاهانه است و نزدیک خود آگاهی که ناظر بر اعمال آنست باین بسنده میکند که عناصر محتوی رؤیا جابجا شوند و تغییر مکان بدهند و بطور کلی افکاری در آن نمی یابیم که باین امیال میابین باشند و متضاد آنرا تحقق بخشند چنانکه در بیماری عصبی می یابیم . چیزی که هست جستگریخته بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیا . آثاری جزئی از عکس العمل بچشم دیده ایم مثلاً مانند علاقه من نسبت بدوستم . در رؤیای صمو . اما جای دیگر عنصر نزدیک خود آگاهانه ای را خواهیم توانست دید که ناممکن است درینجا آنرا بیابیم . ناخود آگاهی قادر است امیال خود را با هر تغییر لیا سی که شده در بیابورد و جلوه گر سازد ولی نزدیک خود آگاهی ظاهراً گردا گرد میل واحدی متمرکز شده و آن میل به خوا بیدن است و در تمام طول خواب ازین میل پاسداری میکند و به مدد انواع و اقسام تغییرات «اشفالی» روانی که در دسترس آنست ، آنرا اطفاء میکند (۱)

میل خوابیدن که بدین منوال تحت پستی یانی نزدیک خود آگاهی واقع میشود ، کمک بزرگی به تشکیل رؤیا است . مثلاً بخاطر بیاوریم رؤیای آن پدری را که تحت تأثیر نور شدیدی که از اطاق میت بیرون تابیده بود چنین نتیجه گرفت که جسد فرزندش در حال سوختن است . ما به اینجا رسیدیم که گرفتن چنین نتیجه ای در رؤیا عوض بیدار شدن حاکی ازین است که پدر مایل بوده است اندکی عمر پسرش را طولانی نماید و این نخستین انگیزه روانیست در این مورد و بسا ممکن است که امیال ناخود آگاهانه سر کوبی شده دیگری درین میانه دست اندکار بوده و از جنک ما قرار کرده باشند حال که نمی توانیم این رؤیا را تجزیه و تحلیل کنیم ، اما به یقین دومین انگیزه رؤیای مزبور را باید در نیازی که پدر بخوا بیدن داشت ، جستجو کرد: رؤیا هم خواب پدر را طولانی میکرد و هم عمر فرزند را و استدلالش بتقریب اینست که بگذار خواب ببینم و گر نه باید بیدار شد . چنین است در مورد همه رؤیاها یعنی میل به خفتن کمک میکند به امیال ناخود آگاهانه . مادر نخستین صحایف این کتاب از رؤیا های مربوط به تن آسانی و استراحت سخن رانده ایم و شاید بتوان گفت که همه رؤیاها در خود این نامند و مخصوصاً در مورد رؤیا های حاوی ساعت دیواری ، روشن است ، چه درین دسته از رؤیاها تحریک خارجی بنحوی تدارک میشود که خواب را قطع نکند و باین سبب وارد نسج رؤیا می شود تا خاصیت اختطاری خود را از دست بدهد .

اما میل به خوا بیدن باید در همه رؤیا های دیگر وجود داشته باشد ، در رؤیا هایی که

۱- من این اندیشه ها را از لیه بو (در باره خواب تجربی و غیره . پاریس ۱۸۸۹) اقتباس کرده ام و آنرا در مقاله ام تکمیل تعلیم رؤیا در جنک نامعما قسمت چهارم ، شرح و بسط داده ام .

بیداری فقط از داخل ناشی میشود. روش غالب روانی ما را بهنگام رؤیا، بصورت اختطاری می توان خلاصه کرد که نزدیک خود آگاهی هنگامیکه رؤیا پارا از حد فراتر می گذارد، به خود آگاهی میکنند باین ترتیب که: «لش کن بخواب». چیزی نیست، من باید ازین جا نتیجه بگیرم که در تمام طول مدت خواب خود را در حال خوابیدن و خواب دیدن می بیندارم. حال کاری با آنها نداریم که بیاخر دم بگیرند که خود آگاهی از خواب بی اطلاع است و بوجود رؤیا هم زمانی آگاه میشود سانسور خسته و فرسوده میشود. اشخاصی هستند که بر رشتی میدانند که می خوابند و خواب می بینند و ظاهراً مثل این است که بنحوی خود آگاهانه رؤیای خود را هدایت میکنند. وقتی که خفته ای ازین دسته، از خط مشی رؤیای خود ناراضی است، آنرا قطع میکند بدون آنکه بیدار شود و بار دیگر آنرا از سر میگیرند تا پایان و نتیجه دیگری بدان تحصیل کند بهمان قسمی که فلان نویسنده ملی بخوابش مردم پایان تسلی بخش تری به داستان یا نمایشنامه ویا نوشته خود میدهد. اگر خفته ما خود را در وضعی بیاید که حقیقه بی اندازه محرك باشد با خود میگوید: «من این رؤیا را ادامه نمیدهم زیرا پس از احتلام خسته میشوم بهتر است خود را برای یک موضوع مشابه واقعی نگاهدارم».

هر وی دو سن دنیسی، چین شناس و ادیب فرانسوی (منقول در درواشیه ص ۱۳۹) مدعی بود موفق شده است آنچنان قدرتی بر رؤیاهای خود بیاید که بمیل خود بتواند جریان رؤیا را تسریع کند و جهتی به آن تحمیل کند که از آن دلخوش است. بنظر میرسد که میل خوابیدن در او جای خود را بمیل نزدیک خود آگاهی دیگری مانند میل به مشاهده رؤیاها و سرگرم شدن با آنها عوض کرده باشد. همانظوری که می توان برای بیداری خود شرطی قائل شد و بخواب رفت (مثل خواب دایدها)، با اخذ چنین تصمیمی هم می توان بخواب رفت و نیز میدانیم توجهی که به رؤیاهای خود می کنیم و اهمیت و اعتباری که برای آنها قایلیم بنحو قابل ملاحظه ای بشماره خاطراتی که از آنها پس از بیداری در خاطر حفظ خواهیم کرد، می افزاید. (۱)

۴- بیداری ناشی از رؤیا. عمل رؤیا.

کاپوس

حال که می دانیم که بهنگام شب، نزدیک خود آگاهی بسوی میل به خوابیدن متمایل است بطور مفید تری می توانیم بررسی خود را دومورد جریان رؤیا دنبال کنیم. نخست آنچه را که تاکنون آموخته ایم خلاصه می کنیم. کار هنگام بیداری ممکن است هنوز بقایای مؤثر و فعالی باقی گذاشته باشد، ممکن است میل ناخود آگاهانه ای را تحریک کرده باشد؛ این دومورد ممکن است مصادف شوند، اما امکانات متعدد مزبور را باز نموده ایم. هنگام روز یا فقط موقعی که خواب فرامیرسد، میل ناخود آگاهانه داهی به این بقایای هنگام روز برای خود باز می کند و شدت و مختصات خود را با آنها منتقل می سازد و در حقیقت عمل انتقال را با انجام میرساند. آنکاه یا میلی

۱- فریچی در خصوص جهتی که بر رؤیاهای خود مانعیدیم چنین گفته است، «رؤیا با تمام وسایل ممکنه افکاری را که فعلاً ما را بخود مشغول داشته، در خود تدارک و هضم میکند و وقتی که فلان تصویر از عهد ارضای میل بزنی آید آنرا ترک میکند و بدنبال راه حل دیگری میرود تا آنجا که به مصالحه ای بین دو سیستم روانی که برای تسکین میل مورد بحث ضروری است توفیق یابد».

که خود را به عناصر جدید منتقل کرده ظاهر میشود و یا این که فلان میل جدید سرکوبی شده
توان خود را از ناخودآگاهی باز میگیرد و بجنب و جوش می افتد و پاسانی از راه طبیعی
جریانها فکری، از وسط نزدیک خود آگاهی که قسمتی از آن از آنها گرفته شده است ممکن
است به آلم خود آگاهی راه یابد؛ اما با سانسور که هنوز کار میکند، مصادم و رانده میغود. اینجا است
که دستخوش یک مجابجایی تازه میگردد که قبلاً توسط مثل انتقال مهباشده بوده است در این
موقع در راهی است که ممکن است به اندیشه ثابت، به اندیشه های هذیانی، و غیره منتهی شود.
اینها همه افکاری هستند که باید بدیده انتقال تقویت شده و پاسانسور از شکل افاده و در گرون
شده اند. اما خواب نزدیک خود آگاهی بدان اجازه رفتن دور تر ازین را نمیدهد، سیستم مزبور
ظاهراً با پایین آوردن درجه تحریک پذیری خود، بنظر میآید که از خود حراست کرده باشد.
آنگاه جریان رؤیا، راهی قهقراپی پیش میگیرد که محققاً خواب آنرا باز میکند، و تحت
تأثیر دستههایی از خاطرات که قسمتی از خود آنها نیز چیزی جز بقایای «اشغال» بصری نیست
و غلایم سیستمهای بعدی نمیباشد، قرار میگیرد و در همین جاده است که امکان تجسم پیدا
میکند. اندکی بعد از موضوع فشار یا تراکم سخن خواهیم راند. حالا دو مین مرحله این مسافت
ناهموار را پشت سر گذاشته است. نخستین مرحله بطور صدودی، از تابلوها یا خیالباقیهای
ناخودآگاهانه شروع میشود و به نزدیک خود آگاهی ختم میگردد و مرحله دوم از سرحدات سانسور
شروع شده و بطور قهقراپی به دریافت پایان می یابد. اما با گرفتن ظاهر دریافتی یا احساس از
چنگ مشکلاتی که سانسور و خواب در حدود نزدیک خود آگاهی برای آن ایجاد میکردند،
درمی رود و درین هنگام موفق میشود وقت را بخود معطوف و خود آگاهی را متوجه خود سازد.
خود آگاهی یا وجدان که بمثابة عضو حسی کیفیات و ویژگیهای روانی است؛ بهنگام بیداری
قادر است دو نوع تحریک را تحمل کند: از یکطرف و بخصوص تحریکات دوره ای که همان
تحریکات سیستم دریافتها باشد و از طرف دیگر مطبوع و نامطبوع که تنها کیفیات روانی
تغییرات نیروی دور نیست. جریانات سیستم های دپی، که شامل جریانات نزدیک خود
آگاهیست، فاقد کیفیت روانی است و بهمین دلیل نمیتوانند در خود آگاهی جلوه گر شوند و
مورد اشغال آن واقع گردند مگر به میزان لذت والی که به باجه دریافت آن عرضه میکنند.
باید تصمیم بگیریم و این موضوع را قبول کنیم که این تخلیه های لذت و آلم یا مطبوع
و نامطبوع بطور خود کار، سیر و حرکت جریانات «اشغال» را منظم میکنند.
امادر طی مرور زمان و تکامل برای بدست آوردن فعالیت های دقیق تر لازم آمد که سیر و حرکت
تجسمات از علام نامطبوع مستقل تر و آزادتر بشود و برای این موضوع لازم بود که سیستم
نزدیک خود آگاهی واجد کیفیات خاصی بشود که بتوانند خود آگاهی را جلب کنند. با احتمال
نزدیک به یقین خود آگاهی با مربوط ساختن جریانات خود به سیستم خاطرات علام زبان که
بنوبه خود مجهز بکیفیات بود، آنرا تحصیل کرد و خود آگاهی در سایه سیستم مزبور هر چند
که تا آنوقت چیزی جز عضو حسی دریافتها نبود، عضو حسی قسمتی از جریانات فکری ماهم
شد و از آن پس قسمی دارای دو سطح حسی شد که یکی معطوف به دریافت و آن دیگری متقابل
بسوی جریانات فکری نزدیک خود آگاهی بود.

کاملاً جای آنست که فکر کنیم. سطح حسی خود آگاهی که معطوف بسوی نزدیک

خود آگاهی است، هنگام خواب خیلی بیشتر از آن سطحی که متوجه سیستم های دریافتی است، تحریک پذیری خود را از دست میدهد. با توجه باین موضوع، عدم توجه باین جریانات فکری شبانه بخوبی توجیه میشود زیرا هیچ فکری نباید خودی بنماید که نزدیک خود آگاهی قصد خواب ندارد. اما اگر رؤیا حسی بشود آنوقت است که میتوان در کیفیت آن که خود آگاهی بتازگی بدست آورده است، مؤثر واقع شود. تحریک حسی مزبور وظیفه اش را با انجام خواهد رسانید و در حقیقت بتوان دقت، ترعدهای میان یک قسمت از نیروی اشغال که همیشه در نزدیک خود آگاهی حاضر بخدمت است و محرک بقاء موجود در رؤیا، میکشد. پس با این وصف باید پذیرفت که هر رؤیائی قسمتی از نیروی بالقوه نزدیک خود آگاهی را بیدار و بکار می اندازد و آنکاه نزدیک خود آگاهی به نوبه خود تحت این تاثیر قرار میگیرد و ما آنرا تدارک ثانوی نامیده ایم تا مقام و نقش آنرا بخوبی مشخص کرده باشیم. میخواهم بگویم که این تدارک ثانوی یا رؤیا همان معامله ای را میکند که با هر محتوی دریافتی یا حسی دیگر انجام میدهد و تا آنجا که عناصر رؤیا اجازه میدهد، رؤیا تا بعبه همان تجسمات انتظاری میگذرد. تاحدی که این سومین مرحله جریان رؤیا ببدان متمایل میشود. این بار نیز در همان جهت «صعودی» است که در اینجا آنرا بمعنای ضد حرکت قهقرائی گرفته ایم.

برای رفع هر نوع سوء تفاهمی باید مختصری درباره دوام و طول جریان مزبور بنویسم. گویو، یا احتمال در ضمن فکر کردن به رؤیای گیوتین هوری، خواسته است ثابت کند که دوام و درازی رؤیا چیزی جز همان دوران استحال میان خواب و بیداری نیست. اندیشه جالبی است یعنی اینکه برای بیدار شدن به دمی نیاز مندیم و این همان دم رؤیا است. فرض میکنند که واپسین تصویر رؤیا آنچنان قوی است، که موجب بیداری میشود، اما قوت آن ازینست که نزدیک رؤیا است. «رؤیا یعنی یک قسم بیداری که آغاز میشود».

دو ماقبل خاطر نشان کرده است که گویو برای حفظ عمومیت فرضیه خود، لابد باید از بسیاری حقایق چشم پوشی کرده باشد زیرا رؤیاهایی هم یافته میشود که بیداری بدنبال ندارد. مثلاً رؤیاهایی که در طی آن نایم خواب می بیند که دارد خواب می بیند. آنچه از تدارک رؤیا آموخته ایم بما اجازه نمیدهد قبول کنیم که فقط دم بیداری برای تکوین رؤیا کنایت کند. بلکه برعکس بنظر میرسد که نخستین مرحله تدارک رؤیا هنگام روز آغاز میشود البته تحت نظارت نزدیک خود آگاهی و مرحله دوم که عبارت باشد از تنبیرات ناشی از سانسور و جاذبه و نفوذ تصاویر ناخود آگاهانه و سیرو حرکت بسوی دریافت، ممکن است همه شب دوام پیدا کند و ادامه داشته باشد. داشتن این تأثیر که همه شب خواب دیده ایم حتی زمانی که نمیتوانیم بگوییم چه بخواهیم دیده ایم بنا برین بهر تقدیری اساس و عاری از واقعیت نخواهد بود. لزومی ندارد قبول کنیم که جریان رؤیا پیش از رسیدن به خود آگاهی حقیقه از همان سیرو و روش پیروی خواهد کرد که ماقبل شرح آنرا داده ایم یعنی انتقال میل، جای داشتن ناشی از سانسور، تنبیر جهت قهقرائی، و غیره. بلکه مقتضیات تعریف و توصیف، سیای مزبور را بیات تحمیل کرده است، و حال آنکه در واقع چنین توالی و تمادی وجود ندارد بلکه یکنوع کورمالی های همزمان در همه این راههای مختلف وجود دارد که بصورت تموج و نشیب و فرازهای تحریک آغاز شده و آنقدر ادامه می یابد تا آنکه یک تقسیم و توزیع بموقع و بجا فلان نوع گروه بندی را

برسایرین برتر و پیروزیگرداند. تجارب شخصی شاید مرابدانجا سوق بدهد که قبول کنم تدارك رؤیا غالباً پیش از يك شبانه روز طول میکشد، در صورت هر گونه جنبه خارق العاده را از تراکیب و ساخته های آن زایل میسازد. بنظر من حتی لزوم اینکه برای قابل فهم شدن باید يك پدیده دریافتی یا حسی بود، قبل از اینکه رؤیا به خود آگاهی دسترسی پیدا کند، ممکن است در مورد آن مصداق پیدا کند. اما از همین زمان جریان رؤیا تسریع میشود زیرا بارادریا همان معامله ای میشود که با سایر هدفهای دریافت. مثال رؤیا مثال آتش بازیست که تدارك و تهیه آن ساعتها وقت لازم دارد و حال آنکه سر ساعت معین در يك چشم بهمزدن مشتمل میشود.

دو احتمال درین مورد امکان دارد یا جریان رؤیا بهنگام تدارك با اندازه کافی شدت می یابد که خود آگاهی را بخود جلب کند و موجب بیداری نزدیک خود آگاهی شود، اعم از اینکه طول و عمق خواب چه باشد، یا اینکه شدتش کافی نیست و به همان حال باقی میماند تا دم واپسین نزدیک بیداری فرا برسد چه دقت که درین موقع متحرک تر میشود، رفته رفته متوجه آن خواهد شد. اغلب رؤیاها ظاهراً باشدت هاروانی بالنسبه ضعیف بکار می پردازند زیرا با انتظار بیداری می مانند. از اینجا این موضوع نیز توجیه میشود که چرا عموماً هنگامیکه از خواب همیق و سنگینی بیدارمان میکنند، قسمتی از رؤیا را احساس میکنیم. درین مورد، چنانکه در مورد بیداری عادی، نخستین توجه ممتوجه محتوی احساسی مخلوق رؤیا و توجه بعدی متوجه آنچه از خارج فرامیرسد، میشود.

اما اهمیت مهمتر نظری مامتوجه رؤیاها این است که قادرند ما را از خواب بیدار کنند اول به این جنبه مناسبت و موقع شناسی که در همه موارد دیگر آشکارا چشم میخورد یعنی پیش و بعد از خود پیرسیم پس علت اینکه رؤیا یعنی میل ناخود آگاهانه، موفق میشود خواب را که در واقع چیزی جز تحقق میل نزدیک خود آگاهی نیست بهم بزند، چیست؟ لابد درینجا رواطی از لحاظ نیرویی وجود دارد که بر ما آشکار نیست و اگر بدان واقف بودیم، بی گمان می دیدیم که رها کردن رؤیا بحال خود و نپرداختن بدان جز با جمال و اختصار، خیلی کمتر مستلزم صرف نیروست تا اینکه بیایم مانند هنگام روز بر دهنه ناخود آگاهی افسار بزنیم. ما بتجربه میدانیم که رؤیا با خواب توافق میکند، حتی زمانی که در طی يك شب چندین بار آنرا قطع میکند. نایم بیدار میشود و بیدرنکه پس از لحظه ای باردیگر بخواب میرود. درست مثل این است که در بحیوچه خواب مگس را از خود میرانیم. درین هنگام فقط بمنظور راندن مگس بیدار میشویم و وقتی که دوباره بخواب میرویم کاملاً رفع اشکال کرده ایم. میل به خوابیدن خیلی خوب بادقتی که متوجه جهت معین است، همانکه میشود چنانکه در مورد خواب دایگان و پرورشکاران دیده می بینیم. (آنها می خوابند باین شرط که پس از لحظه ای یا بمحض بیدار شدن بچه، بیدار شوند.)

ایراد دیگر متوجه آنچیز است که ما از خود آگاهی میدانیم. بگفته ما امیال ناخود - آگاهانه همیشه حاضرند اما آنچنان قوی نیستند که بهنگام روز احساس یا ادراك بشوند. پس علت چیست که بهنگام خواب پس از تشکیل دادن رؤیا و بیدار کردن ناخود آگاهی و بالاخره قدرت نمایی، همینکه بوجود رؤیا و قوف می یابیم، نیرو و قدرت آنها زایل میشود؟ رؤیاها را باید

تجدید بشود چنانکه آن مگس مزاحم از رانده شدن باز میگردد . و رفته بجه حقی میگویم که رؤیا آنچه را که مخمل خواب باشد بکنار میزند ؟

بسیار راست است که امیال ناخود آگاهانه همیشه حاضرند . اینها راههایی هستند که همیشه بروی تحریکی که آنها را بدارد میگیرد ، بازند و فنا ناپذیری آنها نیز یکی از وجوه مشخصه آنهاست . در ناخود آگاهی هیچ چیز منهدم و از کار افتاده و فراموش نمیشود و این همان چیزیست که بوقت بررسی اختلالات عصبی و هیستری مخصوصاً موجب شگفتی ما میشود . راه افکار ناخود آگاهانه که به عارضه عصبی یا بحران روحی رهایی بخش منجر میشود ممکن است وقتی که مقداری تحریک کافی انباشته میگردد ، باردیگر باز شود مثلاً تزلزل و هیجانی که شخص درسی سال پیش احساس کرده همینکه راهی بطرف منابع عاطفی ناخود آگاهانه برای خود باز کرد ، همواره بنحوی شروع به اقدام و عمل میکند که گویی هم اکنون روی داده است بمرحله کمترین تذکری باردیگر زنده میشود و آننگاه حامل تحریکی خواهد بود که عارضه یا بحران مزبور در واقع مفر آن بحساب خواهد آمد . اینجاست که تدای روانی وارد میدان عمل باید بشود و وظیفه اش آنست که برای پدیده های ناخود آگاهانه رهایی و فراموشی بآورد . محو شدن خاطرات و تضعیف عاطفی تا اثرات دوردست که بنظر ما کاملاً طبیعی می آیند و ما آنها بحساب تأثیر مرور زمان میگذاریم در واقع تغییر شکل های ثانوی هستند که محصول تلاش و کار دشوار است این همان کار ناخود آگاهی است و تدای روانی وسیله عمل دیگری ندارد مگر آنکه ناخود آگاهی را تابع نزدیک خود آگاهی سازد .

بنابر آنچه گذشت فلان تحریک ناخود آگاهانه از دو مغز و گریز گاه بهره بر میگیرد یا اینکه اگر بحال خود رها شود ، بالاخره راهی برای خود باز میکند و بار خود را در نیروی حرکتی تخلیه میکند و یا آنکه در برابر نزدیک خود آگاهی زانو بر زمین میزند و بدست آن متوقف میشود و از حرکت و تلاش باز میماند . و این همان چیزیست که در رؤیا روی میدهد تحریک خود آگاهی نزدیک خود آگاهی را هدایت کرده است تا رؤیا داده که بصورت دریافت و احساس در آمده است ، « اشغال کند » و بدینمحوال تحریک ناخود آگاهانه را که رؤیا آنرا نمایش میدهد ، متوقف ساخته خنثی میسازد . لذا وقتی که ناایم لحظه ای بیدار میشویم ، واقعاً مگس را میبازیم . حال می بینیم که واقعاً مناسب تر و پرازانده تر این بود که میل ناخود آگاهانه را بحال خود رها سازیم و راه حرکت قهقرای را بسوی آن بگشاییم بنحوی که میل مزبور بصورت رؤیا در بیاید و بایک عمل مختصر و خفیف نزدیک خود آگاهی آنرا متوقف و تصفیه کنیم تا اینکه بردهنه ناخود آگاهی در همه مدت خواب افسار بر نهم . میشود انتظار داشت که رؤیا هر چند که بدو اوج فایده ای نیست ، در بحبوحه کشمکش که حیات روانی آنرا بر اهرامی اندازد ، فایده ای کسب کند . البته تشخیص میدهم کدام فایده ؟ رؤیا این وظیفه را بدهد گرفته که تحریک ناخود آگاهانه عنان کسب خسته را تحت نظارت نزدیک خود آگاهی در آورد ، تحریک را از مسیر خود منحرف نماید و آنرا بطرف خود میکشد و بامختصر مراقبتی بدین طریق ، خواب نزدیک خود آگاهی را بیجه میکند . بدین ترتیب کاملاً مانند سایر محصولات روانی سلسله مزبور ، رؤیا یک قسم مصالحه و در خدمت این دو سیستم است و امیال آنها را به نسبتی که باهم در آن سازش میکنند ، بانجام میرساند و تحقق میبخشد . اگر نظری به نظریه ملایم رو برو که در صحایف نخستین این کتاب

شرحش گذشت ، بیفکنیم ، خواهیم دید که به رو بر درمهمترین قسمت آن حق خواهیم داد و این قسمت بزرگ همان عمل رؤیاست ، اما نظریه مادر مقدمات و هم ازل لحاظ قدری که بر رؤیا میگذاریم ، با مال اوفرق دارد (۱)

قید این شرط که «به نسبتی که با هم سازش میکنند» مبین این نکته است که رؤیا ممکن است درباره ای از موارد در کارش شکست بخورد . رؤیا مجاز میشود بدلیل آنکه موجب تسکین و تحقق میل ناخود آگاهانه است ولی اگر برای تحقق بنحوی با نزدیک خود آگاهی مصادم شود که آسایش آنرا مختل سازد ، رؤیا دیگر مصالحه نیست زیرا قسمت دیگر رسالت خویش را پیاپی نرسانده است و به همین دلیل بدرنگ قطع میشود و پیداری کامل جای آنرا میگیرد . نباید رؤیا را متهم کرد زیرا رؤیا پاسدار معمولی خواب است و اگر این دفعه آنرا بهم زده ، نباید در فایده آن دچار تردید شد . چه با اتفاق می افتد که فلان وضع و ترکیب ظاهر آشفته و وقتی که شرایط عملش تغییر میکند ، نامناسب و مزاحم از آب درمی آید . این بهم زدگی لااقل باین می اوزد که دقت را به این تغییر معطوف می کند و اعمال منظم کننده دستگاه را بکار می اندازد قصد درینجا چنانکه حدس زده اید همان موضوع کا بوس است . خیلی ناراحت میشوم اگر تصور شود که میخوام بکلی ازین شاهد که بر ضد نظریه میل منست صرف نظر کنم . بنا برین میگویم لااقل نمایی از نظریه کا بوس درینجا بدست بدهم .

ازین که آن پدیده روانی که موجد خلیجان و اضطراب میشود بتواند در عین حال تحقق یکی از آرزوها یا امیال شود ، بهیچروی مایه شکفتنی ما نتواند بود زیرا ما به توجیه آن واقفیم و آن اینست که درین کا بوس ها میل ناخود آگاهانه هست ولی نزدیک خود آگاهی آنرا پذیرفته و

(۱) آیا تنها نقش رؤیا همینست ؛ من نقش دیگری برای رؤیا سراغ ندارم الف . میدور کوشیده است که بعضی اعمال «ثانوی» را بحساب رؤیا بگذارد . وی از مشاهده درستی آغاز کرد و آن اینکه یارهای از رؤیاها حاوی کوشش هایی برای حل کشمکشهایی که بعداً عملاً آنها را بروز خواهیم داد می باشد و بنا برین تعریف مقدماتی برای فعالیت هنگام و زاست و بر یارها بازی چنانچہ نوران و بچه ها هم ارز گرفته است زیرا این بازیها هم در واقع تعریف های مقدماتی جهت غرایز جبلی و آمادگی از برای فعالیت های جدی آینده است و برای رؤیا «یک عمل منسوب به بازی» با ثبات رساند . اندکی پیش آلفرد . آدلر نیز یک عمل این چنانی را به رؤیا نسبت داده بوده است یعنی رؤیا را مقدمه ای از برای حادثه دیگری تلقی کرده بود (خود من نیز در سال ۱۹۰۵ تشریحی از یک رؤیا - نقشه منتشر کردم که هر شب تکرار میشد تا آنکه بتحقیق پیوست و آن نقشه نیز اجرا شد .)

اما کافیت اندکی درین باره بیندیشیم تا آنکه تشخیص بدهیم که این عمل ثانوی در تعبیر رؤیا نقشی ندارد . بکاری قصد کردن و نقشه هایی طرح کردن و تصوراتهای حل آنرا نمودن همه و همه فعالیت های ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهانه است که بعنوان «بقایای روز» هنگام خواب ادامه می یابند و بدین ترتیب ممکن است در تشکیل رؤیا تشریک مساعی کنند با این شرط که یکی از امیال ناخود آگاهانه متکای آن باشد ، عمل مقدماتی رؤیا بنا بر آنچه گذشت بیشتر یک عمل فکر نزدیک خود آگاهانه هنگام پیداری است که نتایج آنرا می توانیم با تجزیه و تحلیل رؤیا سیر پدیده ها بدست بیاوریم . مذهبهای مدیدی بود که رؤیا را با محتوی پیدای آن اشتباه میکردند و اکنون نیز باید از اشتباه آن با افکارنا پیدایش احتراز کرد .

خاموش کرده است (۱) اما حتی در بحبوحه تعادل روحی، تسلط نزدیک خود آگاهی مطلق و یکپارچه نیست و می توان گفت که درجه آن در یک زمان واحد همان درجه سلامت روانی است. در اختلالات عصبی، دوسیمم مزبور با هم در جنگ و نزاع هستند و علامت بیماری عصبی معرف مصالحه و توافق است که موقتاً به این جنگ وجدال پایان میدهد. این علامت اتفاقاً از یک طرف در بسوی ناخود آگاهی باز می کند و بان مجال میدهد که بارتحر یکی خود را تخلیه کند و از طرف دیگر بارتسلط نسبی نزدیک خود آگاهی را تضمین میکند. ازین دیدگاه یک ترس بیجهت هیستریکی یا یک ترس بیجهت از میدانها مخصوصاً آموزنده هستند. وقتی که بیمار عصبی قادر نیست تنها از کوچه ای عبور کند؛ بحق میگویم که این علامت بیماری است. علامت مزبور را می توانیم با مجبور کردن شخص به انجام آن عملی که بنظرش ناممکن می آید، تخفیف دهیم. آنوقت شخص دچار خلجان میشود؛ پهلوه بحران خلجانی مزبور در همان کوچه ای اتفاق می افتد که مرحله اول ترس بیجهت از میدانهای بزرگ، بوده است. بدین منوال فرامیگیریم که علامت مزبور به منظور جلوگیری از توسعه خلجان ساخته و پرداخته شده است. یعنی اینکه ترس بیجهت یا موهم مانند دژ مستحکم مرزی از خلجان جلوگیری میکند.

برای ما مشکل است بحث خود را بدون مطالعه و بررسی نقش حالات عاطفی درین جریانات، چیزی که جز بطور نا تمام در اینجا قابل طرح نیست، ادامه بدهیم. اصول این موضوع را مطرح

(۱) پیچیدگی بسیار مهمتر و عمیقتر دیگری که عوام بدان توجهی ندارد، پیچیدگی زیر است که تصور میکنند تحقق میل به یقین باید موجب لذت واقع شود. اما برای که؟ حتماً برای کسی که آن میل را دارد. باری، میدانیم که رفتار ناایم در قبایل امیالش رفتاری کاملاً مخصوص است یعنی آن رامیزند، سانسور میکنند و خلاصه اصلاً نمیخواهد شکلشان را ببینند و با این ترتیب تحقق آنها نیز بناچار موجب رضای خاطر او نخواهد شد و لذتی برایش سبب نخواهد گردید بلکه برعکس موجب آلم میگردد و تجربه نشان میدهد که این (برعکس) که باید آنرا توجیه و تبیین کرد، بصورت خلجان واضطراب ظاهر میگردد. ناایم در رفتارش نسبت به امیال موجوده در رویاهایش، بدین ترتیب مثل این است که دارای دو شخص است که در عین حال سخت بهم پیوسته و متحدند. بجای آنکه باین موضوع و شرح و بسط های جدید بپردازیم، حکایت معروفی را برایتان حکایت میکنم که عیناً واجد همین وضع است. پری مهر بانی به زن و شوهر بی نواپی وعده میدهد که سه آرزوی درجه اول آنها را بانجام برسانند. اینها خوشحال شدند و شروع کردند به انتخاب سه آرزوی مزبور، زن که شیفته بوی خوش سوسیس که از خانه همسایه برمی خاست، شده بود، آرزو میکند که یک جفت از آن برایش آماده شود، لطفه ای نگذشت که یک جفت سوسیس آنجا حاضر شد. این بود اجابت آرزوی اول. مرد که بچشم آمده بود آرزو کرد که سوسیس های مزبور به بینی زنش آویزان شود، گفتن همان و آویخته شدن سوسیس ها به بینی زن همان بطوریکه جدا کردن آن از بینی محال گردید. اینهم تحقق میل دومی که بشوهر تعلق داشت. ناگفته پیداست که زن ازین رهگذر مطمئناً لذتی نمی برد، و دنباله این داستان را هم میدانید چون در حقیقت زن و مرد یکی پیش نیستند، سومین آرزو بناچار این بود که آرزو کنند سوسیس ها از بینی زن کنده شود. این حکایت مزبور در موارد متعدده دیگری هم میشد استفاده کرد. ولی مادر اینجا از آن این استفاده را میکنم که تحقق آرزوی یکی ممکن است مایه آلم برای دیگری باشد، منتهی زمانی که توافق و سازشی میان آنها نشده باشد. (از کتاب مقدمه ای بر روانکاوی، ترجمه فرانسه ص ۲۲۴ سال ۱۹۴۲).

کنیم که آنچه مخصوصاً عمل جلوگیری و خاموشی و همینطور مطیع ساختن ناخود آگاهی را لازم می‌سازد اینست که جریان آزاد تجسمات آن (ناخود آگاهی) یکقسم حالت عاطفی را توسعه میدهد که بدو مطبوع و لذت بخش. ولیکن بعد از سرکوبی حامل داغ نامطبوعی است. اطاعت ناخود آگاهی و تحقیر آن چنانچه هدف و چنانچه لحاظ نتیجه، برای اینست که از توسعه عاطفه نامطبوع و آلم با مزبور جلوگیری شود تخفیف و تسخیر بالا در محتوی تجسمی ناخود آگاهی اعمال میشود، برای اینکه نامطبوع ممکن است از آنجا سر باز کند. همه این مطالب مبتنی بر فرضیه مشخصی است که شامل مکانیسم حالات عاطفی است این مکانیسم در اینجا بمثابة يك اثر حرکتی یا ترشحی معلول تجسمات ناخود آگاهی است. نزدیک خود آگاهی تجسمات مزبور در مانع و جلوگیری میشود و تحریکاتی را که حالات عاطفی بدنیال دارند، متوقف می‌سازد. اگر اشغال نزدیک خود آگاهی قطع شود، خطرناک خواهد بود زیرا آنوقت تحریکات ناخود آگاهانه ممکن است موجب توسعه حالات عاطفی که در نتیجه سرکوبی قبلی نامطبوع و آلم بار و خلجان آمیز خواهد نمود، بشود.

این همان خطری است که به حال خود درها ساختن رؤیا بر روز آنرا تسریع میکند. برای آنکه چنین خطری بمنصه ظهور نرسد باید «سرکوبی» وجود داشته و امیال سرکوبی شده بتوانند با اندازه کافی قوی بشوند. تا اندازه ای آشکار است که بررسی و مطالعه این امور از حدود مفرق النفسی موضوع تشکیل رؤیا تجاوز نمی‌کند. اگر آزادی و عنان گسیختگی ناخود آگاهی به هنگام خواب که مربوط به مبهم‌جسمات آنچنان شدت موجد خلجان و اضطراب نبود، می‌توانستیم از هر نوع اشاره ای به موضوع کابوس و پیچیدگی‌ها و مجهولات آن صرف نظر کنیم.

چنانکه بکرات گفته‌ام. کابوس مربوطست به روانشناسی بیماری‌های عصبی و بی‌آسانی میتوانم اضافه کنم که خلجان موجود در رؤیا موجد طرح مسأله خلجان میشود نه مسأله رؤیا. نقاط مشترك مسایل دو گانه مزبور را هم دیدیم و در اصل، تحقیق ما درین زمینه باید بهمین جا محدود گردد. ولیکن چون اقرار کرده‌ام که خلجان مربوط به بیماری عصبی ریشه جنسی دارد، اینست که میخواستم چند کابوس را هم تجزیه و تحلیل کنم تا عناصر جنسی را که در آن نهفته است، باز نمایم.

از مثالهای متعدد و فراوانی که از رؤیاهای بیمارانم می‌توانستیم ترتیب بدهم، چشم پوشانده و فقط چند رؤیای خلجان آمیز را که به بیماران جوان تعلق دارد، انتخاب کرده‌ام. و اما از لحاظ خود من. من دیگر سالیان دراز نیست که کابوس بخواب ندیده‌ام ولیکن کابوسی را بیاد دارم که در سنین هفت یا هشت سالگی بخواب دیده بودم و نزدیک سی سال بعد آنرا تعبیر کردم.

این کابوس بسیار بسیار واضح بود و مادر عزیزم را با قیافه‌ای مخصوصاً آرام و بخواب رفته بمن نشان میداد و دو (یا سه) نفری که مجهز به منقار پرندگان بودند او را به اطاقش بردند و بر بستر نهادند. هکریان و نالان از خواب بیدار شدم و خواب پدر و مادرم را برهم زدم. من این شخصیت‌های بسیار دراز را که بنحو عجیب و غریبی پارچه پوش شده بودند و منقاری شبیه منقار پرندگان داشتند، از تورات فیلیپسن (مورخ آلمانی م.م.) اقتباس کرده بودم. تصور میکنم همان خدایانی بودند که سری شبیه قرقی

داشتند و به يك تصوير برجسته مرك آمیز مصری تعلق داشتند. از اینها گذشته از تجزیه و تحلیل معلوم شد که خاطره فلان پسر دربان که تربیت درستی هم نداشت و عادت کرده بود باما، در چمن جلوی خانه بازی کند، درین میانه درکار است. فکر میکنم اسم این پسر فیلیپ بود و بعد هم بنظر می رسد که برای نخستین بار از زبان این پسر شنیده باشم که به آمیزش جنسی بلسان ما همه میگویند کلمه ای گفت که با اندازه کافی علت انتخاب سرهای قرقی ما نندمز بور را درین رؤیا افشامی سازد. بی گمان لا بد پدیدیدن قیافه این استاد آزمونده، معنای جنسی این کلمه را حدس زده بودم. قیافه مادرم درین رؤیا، عیناً همان قیافه پدر بزرگم بود که اندکی پیش از مرگش او را دیده بودم: او در حال خفتن و اغما بود. معنای تدارک ثانوی رؤیا باید مرك مادرم باشد و این نیز بنوبه خود همان تصویر برجسته مرك آمیز یا مشغوم را می رساند. در بجهوحه این خلجان و اضطراب بود که بیدار شدم و همچنان گریان و نالان بودم که پدر و مادرم بیدار شدند. یادم هست همین که چهره مادرم را دیدم، آرام گرفتم، تو گویی احتیاج داشتم از زنده بودن او یقین حاصل کنم، اما تعبیر ثانوی مزبور تحت تأثیر خلجانی که قبلاً شرح و بسط یافته بود، انجام گرفت. باین دلیل دچار خلجان نشده بودم که مرگ مادرم را در خواب دیده بودم بلکه چون دچار خلجان شده بودم تدارک نزدیک خود آگاهی من این طور رؤیا را تعبیر کرد. اما خلجان من که معلول امر سرکوبی است ممکن است بیک میل مبهم و نامعلوم مربوط باشد که علناً جنسی است و محتوی بصری رؤیا آنرا بخوبی بیان میکند.

مردی ۲۷ ساله از سالی پیش شدت بیمار شده است مدعی است که در سنین بین یازده و سیزده سالگی خوابی میدیده که با خلجان و اضطرابی بسیار سخت همراه بوده است باین معنی که:

مردی تبر بدست او را دنبال میکرده و او میخواست به بدود ولیکن گویی که فالج شده است، از جای نمی توانست بجنبید. به یقین این يك نمونه بسیار مناسبی است از کابوس های بسیار مشترک و معمول که جنسی بودن آن چون و چرا بی باقی نمی گذارد. بوقت تجزیه و تحلیل نايم بیدارنگ ماجرای ازدایش را بیاد آورد. وی حکایت کرد که شب هنگام مردی شری را با حمله کرده بوده است. از اینجا بیمار ما نتیجه گرفت که ممکن است بهنگام وقوع رؤیا نیز ماجرای مشابه با آن شنیده باشد. در مورد تبر نیز بیاد آورد که در همین زمان بوقت شکستن هیزم با تبر چه دستش را مجروح کرده بوده است. در اینجا ناگهان بفکر رفتارش نسبت به برادر کوچکترش افتاد که عادت داشت با او بد رفتاری کند و بویژه بیاد آورد که یکدفعه با لنگه کفش آنچنان بر او نواخت که پسر بچه خونی شد و مادرش اظهار داشت: «میرسم روزی بچم را بکشد». هنگامیکه بدین قسم فکرش متوجه موضوع خشونت شده بود، خاطره ای مربوط به نهمین سال زندگی، بیادش آمد. پدر و مادرش دیر بخانه بازگشته بودند و درست هنگامیکه به تخت خواب میرفتند، او خود را بخواب زدولی دیری نگذشت که سرو صدا و نفس کشیدنهای شدیدی او را بخود آورد و موجب وحشتی گردید، از ایشرو اوضاع را حدس زد و جریان بمدی فکری وی نشان میدهد که او مشابهنی میان روابط پدر و مادر و رفتار خود نسبت به برادر کوچکش تشخیص داد و آنچه را که در واقع غافلگیر کرده بود تحت مفهوم و خشونت و جدال، مرتب ساخت و بدین منوال، چنانکه در بجهام متداولست، به طرف يك استنباط سادسی در مورد عمل جنسی هدایت گردید و دلیل بارز این استنتاج را هم این موضوع میدانست که غالباً

لکه خونی در رخت خواب مادرش می دیده است .

ازین که آمیزش جنسی بزرگترها موجب وحشت بچه‌ها می‌شود و در آنها خلجان بوجود می‌آورد ، جای حرف نیست و تجارب روزانه این نکته را بثبوت رسانده است . من این خلجان را اینطور توجیه میکنم که یکقسم تحریر جنسی عارض آنها میشود و آنها ازان آگاه نمیشوند و بعلاوه سرکوب میگردد برای آنکه پدر و مادر در آن مداخله کرده‌اند . وقتیکه بچه هنوز کوچک است تمایلات جنسی او نسبت به آن‌یک از والدینش که مخالف جنس اوست ، سرکوب نمیشود و چنانکه درین کتاب دیده‌ایم ، آزادانه تجلی میکند .

عوارض خلجانی شبانه را که همراه با توهمات است و در بچه بوفور دیده میشود نیز بهمین نهج توجیه و تفسیر میکنم . درین گونه موارد هم پای امور جنسی ناخود آگاه و سرکوبی شده در میان است . اگر تاریخ حوادث را در نظر بگیریم ، احتمال دارد به یک جنبه ادواری در امر بروز در آن پی ببریم زیرا اشتداد لیبیدو ، اتفاقاً هم ممکن است به تأثرات تصادفی و اتفاقی مربوط باشد و هم به محرکات تحویلی خود بخودی .

من مشاهدات لازم برای اثبات این موضوع در اختیار ندارم (۱)

پزشکان اطفال بدیخانه ظاهراً در برابر اندیشه‌هایی که منحصرأ ممکن است موجب تبیین و تفسیر این نوع پدیده‌ها ، چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روانی ، بشوند ، مقاومت میکنند . یک نمونه جالب نشان خواهد داد که تا چه حد طلسم‌های اساطیر طبیی پزشکان را مانع ازدیدن حقایق میشود . منظور ازین نمونه همانا مشاهده ایست که دیاکر در تزش در خصوص **توهمات و وحشت‌های شبانه بچه‌ها و نوجوانان** (ص ۶۶ سال ۱۸۸۱) نقل کرده است :

«البرت ز. پسر بچه‌ای سیزده ساله بود و پدر و مادری تنومند داشت و سلامت ناقص با سلامت کامل والدینش کاملاً متباین بود ... اطلاعاتی که بدست آوردم موجب شد تصدیق کنم که پدرش بجهت سیفلیس بهنگام ازدواجش مورد معامله واقع شده بوده است و همین موضوع با اندازه کافی علت ناتوانی و رنجوری این پسر را بدست میدهد مدتی بعد (یعنی دو سال بعد) البرت خیال باف شد و حتی بهنگام روز ترس و وحشت از او دست بردار نبود و همه چیزش اعم از رفتار و حرکاتش نشان میداد که این حس براو مستولی است . شبها خوابهای آشفته میدید و بندرت ممکن بود شبی بگذرد و او دستخوش عارضه بسیار مشخص از وحشت‌های شبانه و توهمات نشود . غالباً ؛ مطابق گزارش او (زیرا خاطره رؤیا را کاملاً حفظ میکرد) ، شیطان ؛ تنها یا با اتفاق دیگران پسر او میرفت و بشدت بیخ گوش او فریاد میکشید و میگفت : « ما بتو دست یافتیم ! » و بعد بوی قبر و گوگرد بمشام نایم می‌رسید و آتش سطح تنش را که از پیش عریان شده بود ، می‌سوزاند . این لحظه وحشتناکترین لحظه رؤیا بود و با احتمال شاید از همین لحظه بود که صدای فریادش به آسمان بلند میشود و حرکاتی میکرد که من موفق شدم حداقل دوبار ناظر و شاهد آن باشم . این داد و فریادها در آغاز در گلو گاه خفه میشد ، رفته رفته رساتر و مفهوم تر شده . چنین بگوش میرسید : « نه ، من نیستم ، من نیستم ! ! من که کاری نکردم ! » یا این که میگفت : « ولم کنید ، ولم کنید ، دیگر ازین کارها نمی‌کنم ! » و گاهی تو گویی شخصیت خود را از دست داده باشد بفریاد میگفت : « آلبرت

۱ - چنین مشاهداتی ابتدا بوفور توسط روانکوان گردآوری شده است .

هرگز از این کارها نکرده است ۱۰۰۱، حتی اتفاق افتاد که آلبرت از خفتن و کندن لباسهای خودداری کند: نظر او آتش بجانش نمی افتاد مگر زمانی که لباسهای را می کند.

«حالت مزبور... تهدید کننده تر و سخت تر میشد... مدیر مؤسسه او را به بیلاز فرستاد و او یکسال و نیم در همانجا ماند و زندگانی آرام و بی دغدغه و هوای آزاد سلامتیش را باو باز گرداند»

«امروز آلبرت ۱۵ سال دارد و بگذشته توأم با وحشت خود لبخند تمسخر میزند و خاطرات این گذشته را کاملاً حفظ کرده است، سالم است، از همان ماه دوم اقامت در بیلاق جریان بلوغ و تکلیف او تکمیل شد و از لحاظ او میان جریان تکامل مزبور و این حالت روحی مخصوص رابطه ای موجود است: «بعداً گفت: جرأت نداشتم بزبان بیاورم امامرتباً در اعضای تناسلی خود تحریکات غیر عادی احساس میکردم و بالاخره کار بجایی کشید که چندین بار از فرط خشم بفکر افتادم خود را از پنجره خوابگاه بیرون بیندازم.»

چندان مشکل نیست حدس بز نیم که ۱- وی بهنگام کودکی استمناء میکرد و ولی نمیخواست بآن اعتراف کند و او را به مجازاتهای سخت تهدید کرده بودند (اعتراف او باینکه «دیگر از این کارها نمیکنم»، انکارهای او دایر باین که: «آلبرت هرگز از این کارها نکرده است»، ۲- تحت فشار بلوغ، و سوء استمناء بار دیگر در او برانگیخته شد ۳- و یکقسم سرکوبی و کشمش ایجاد کرد و در طی آن لببیدی سرکوبی شده بصورت خلجان و اضطراب درآمد، خلجان مزبور سپس شکل مجازاتهایی را گرفته است که در گذشته او را بدان تهدید کرده بوده اند.

حالا در عوض ببینیم خود نویسنده کتاب چگونه از این ماجری استنتاج و استنباط کرده است :

«مشاهده مزبور از بسیاری جهات قابل ملاحظه است و از تجزیه و تحلیل آن حقایق زیر مکشوف میشود :

«الف- عمل فیزیولوژیکی مربوط به بلوغ در پسرهایی که ضعیف و ناتوانند موجب يك حالت ضعف و سستی بسیار سخت میشود و کم خونی مغزی درین مورد بسیار قابل ملاحظه ممکن است باشد .

«ب- کم خونی مغزی مزبور ممکن است به ظهور تغییراتی در شیوه رفتار و خوی و منش منتهی شود و توهمات مربوط به اینکه شیطان توی جلد آدم رفته و وحشتهای شبانه و حتی روزانه و بسیار سمجی را موجب شود .

«ج- این توهم مربوط به شیطان و ملاحظات اخلاقی و مذهبی وی لابد مربوط به محیطی است که کودک او در آن گذشته است .

«د- همه این پدیده ها با اقامت ممتد او در بیلاق و با بکار بردن و باز یافتن نیروهای از دست رفته، پس از بلوغ ناپدید شده از بین رفتند .

«ه- آیامی توان آمادگی برای ابتلا بامراض روانی و عصبی را درین مورد بتوارث منسوب کرد و گفت که سیفلیس مزمن پدر درین رهگذر مؤثر بوده است؟ تشخیص این موضوع در آینده جالب توجه خواهد بود .»

و بالاخره واپسین نظر مؤلف مزبور بشرح زیر است :

« ما مشاهده مزبور را در ردیف هذیانهای بدون تب مربوط به فقدان تغذیه بحساب آوردیم زیرا علت حالت مخصوص مزبور همانا عدم جریان صحیح خون در مغز است » .

۵ - جریان اولی و جریان ثانوی و

موضوع سرکونی

ورود در روانشناسی جریانهای رؤیا کار مشکلی است خیلی سخت است که بپایم با توصیف توالی و تتابع، مقدار نتهمزمانی جریان پیچیده و معضلی را برسانیم و در عین حال ظاهراً در هر گونه بحث جدیدی بدون سوابق ذهنی قبلی نا مطمئن، گفتگو کنیم. اکنون بخوبی متوجهم که با چه مشکلاتی روبرو هستم فقط بدلیل آنکه نتوانسته‌ام درین کتاب نشو و نمای تاریخی اندیشه‌هایم را درین مورد دنبال کنم. برای درک مشکل رؤیا از کارهای خود درباره روانشناسی امراض عصبی آغاز کردم و اکنون نمی‌توانم بآن مراجعه کنم و با این وجود ناچارم بشت سرهم بآن مراجعه کنم چونکه میخواهم با تعقیب جهت معکوس و با شروع از رؤیا به روانشناسی امراض عصبی برسم. میدانم این امر چه مشکلاتی برای خواننده بوجود خواهد آورد، اما چه کنم که هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری ازین مشکلات برای او در اختیار ندارم.

ترجیح میدهم در دیدگاه دیگری درنگ کنم، دیدگاهی که ارزش کوششهای من از آنجا بزرگتر جلوه خواهد کرد. موضوعی که انتخاب کرده‌ام از آن قسم بود چنانکه در مبحث تاریخیچه دیدیم - که مؤلفان و محققان در آن بکلی اختلاف نظر داشتند، اغلب این عقاید متخالف اکنون قابل توجه است و من فقط دو عقیده از آنجا را رد کرده‌ام یکی آنکه میگفت رؤیا جریانی است فاقد معنی و دیگری آنکه میگفت رؤیا جریانی است جسمانی ولی سایر عقاید تا اندازه‌ای با این مجموعه پیچیده‌ای که مادر آن مطالعه میکردیم، وفق میداد و توانسته‌ام نشان بدهم که این عقاید حاوی کشفیات سایبی بوده است.

رؤیا دنباله توجّهات و عواطف هنگام بیداریست و این همان چیز است که کشف افکار ناپیدای رؤیا بطور کلی آنرا اثبات میکند. این افکار فقط به آنچیزی مربوط است که بنظر ما مهم و معتبر و یا مفید و بسیار جالب توجه است و گرنه هیچگاه به عناصر بی‌حاصل و نامربوط تعلقی ندارد - ولیکن ارزش عقیده مخالف را هم دیدیم که رؤیا بقایای بی‌اهمیت هنگام روز را خوشه چین میکند و فقط زمانی از عناصر مهم و قابل توجه هنگام روز استفاده میکند که عوامل هنگام روز آنرا بحال خود رها ساخته باشد. همین موضوع موجب تشخیص محتوی رؤیا میشود، درین محتویست که افکار رؤیا بنحوی جا بجا شده و تغییر مکان داده جلوه گر میشود. چنانکه گفته‌ایم، رؤیا، بجهت مکانیسم و سازمانی مبتنی بر اصل تداعی، باسانی عناصر تجسمی تازه یا بی‌اهمیت را که فکر هنگام روز بآن آگاهی ندارد، تصاحب میکند و به علت وجود سانسور، شدت روانی عناصر مهم را باین امور بی‌اهمیت ولی زنده منتقل میسازد. تحریک مرضی حافظه که مخصوص رؤیاست و سودجویی آن از عناصری که مربوط بدوران کودکیست، ارکان نظریه ما را تشکیل میدهد؛ ما همچنان نشان داده‌ایم که چگونه امیال مربوط بدوران کودکی به عقیده ما عوامل محرکه اساسی در تشکیل هر رؤیایی است - و همچنین به اهمیت تحریکات خارجی که بنحوی به هنگام خواب احساس میشود، اعتراف کرده‌ایم ولیکن بنظر ما نقش این تحریکات نسبت به امیال

رؤیا، همان نقشی است که بقایای فکر هنگام روز در قبال آن دارد و برین عقیده که میگوید رؤیا تحریکات خارجی عینی را تعبیر میکند، چنانکه هنگام بیداری در قبال خیالات و تصورات واهی یا انجام میرساند، اعتراضی نکردیم اما علت این تعبیر و تفسیر را که نویسندگان و مؤلفان با جمال و ابهام رها کرده بودند، یاد نمودیم: تعبیر و تفسیر مزبور مانع از این میشود که عامل احساس مغل خواب شود و از آن نیز برای تحقق و انجام میل یا آرزو بهره برمیگیرد. حالت تحریکات درونی اندامهای حسی هنگام خواب که ظاهراً ترهیل لاد آنرا باز نموده است، بنظر ما از منابع تشکیل رؤیا بشمار نمی رود اما آنرا بمثابة احیای قهقرای، خاطرات که در وراء رؤیا دست اندر کارند، تلقی میکنیم. احساسهای داخلی مجموعه بدن نیز که آنرا باسانی سنگ اصلی بنای توجهات رؤیا بحساب میآورند. نقشی در استنباط ما دارند، اما نه نقشی آنچنانی بلکه محدودتر. احساس سقوط و پرواز در آسمان بدون پر زدن و وقفه در اعمال اعضاء بدن نیز بزم مادر هر حال از عناصر آماده خدمت هستند و تدارک رؤیا از آن بموقع مقتضی برای نمایاندن افکارش سود میجوید.

بنظر ما این درست است که بگوئیم جریان رؤیا ناگهانی و فوری است و این نکته با اندک تفکری فقط در خصوص دریافت محتوی فلان رؤیای تازه متشکل شده، توسط خود آگاهی، آشکار میشود. اما در خصوص تشکیل آن باید گفت که حدس اقرب بدیقین این است که این امر بکندی و با تردید نشو و نما میکند. رؤیاهای درهم و برهم و پر شرح و بسط که در یک چشم بهمزدن جلوه میکنند و بر گزار میشود، بنظر ما بمثابة ادراک ناگهانی آن محصول روانی است که مدتها صرف تهیه و تدارک آن شده بوده است. موضوع جابجا و مثله شدن رؤیا توسط حافظه بنظر ما حقیقی جلوه کرد ولی مایه شکفتنی نشد زیرا این آخرین قسمت و در عین حال قسمت روشن عمل جابجا شد گiest که از همان آغاز تشکیل رؤیا دست اندر کار می باشد. موضوع اینکه آیا حیات روانی به هنگام شب بخواب فرو می رود و یا با همه قوای خود پاسداری میکند موجب کشمکش و مشاجرات تندی شده و ظاهراً به توافق منجر نشد ولی ما بهر دو طرف حق دادیم بدون آنکه نظرات یکی از حریفان را درست بپذیریم. تجزیه و تحلیل افکار رؤیا بر ما فاش ساخته است که فعالیت روانی بسیار پیچیده ای درین ماجرای در کار است و از جمیع منابع دستگاه روانی استفاده میکند، اما جای معطلی نیست که این افکار هنگام روز برخاسته اند و لازم است قبول کنیم که حالت خوابی هم برای حیات روانی وجود دارد. بدینجهت نظریه خواب نسبی هم درین مورد ظاهراً مدلل بنظر می رسد، اما وجه مشخصه این حالت خواب را بنظر ما نباید بمنزله ظهور کسبختگی در یکپارچگی روانی بحساب آورد بلکه بهتر است آنرا بمثابة گرایش بصوب میل بخواهیدن سیستم روانی که هنگام روز غلبه داشته است تلقی کنیم. موضوع اینکه وقت خوابیدن از جهان خارجی روی بر میگردانیم، همچنان در استنباط و نظریه ما ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده است. این عمل، حرکت قهقرای را آسان میسازد هر چند که یگانه عامل آن نیست. ترک جهت و خط مشی ارادی تجسمات مادرین موقع قابل انکار نیست. اما حیات روانی ما هم دستخوش همین گرایش میشود زیرا دیدیم که چگونه درین مورد تجسمات واجد هدف غیر ارادی چنانچنین تجسمات مطلوب و ارادی میشود و وجود انواع و اقسام تداعی معانی بی بنیان تر و سست تر در رؤیا بنظر ما حتمی رسیده و قلمرو آنها نیز بسی وسیع تر از آنچه تا کنون تصور میرفت، بما جلوه کرد

اما دریافتیم که این تدامی معانی‌ها در واقع جانشین تدامی معانی‌های مشخص و معقول شده‌اند. رؤیا بی گمان نامربوط است و ما این را تأیید میکنیم اما بهمدد نمونه‌ها و مثال‌های متعدد نشان دادیم که همین رؤیاهای ظاهراً نامعقول ممکن است معقول و واجد معنی باشد.

همه آن اعمالی را که بر رؤیا نسبت میدهند بنظر ما مدلل و قابل قبولست زیرا رؤیا روح را سبک و پاک میکند بقول روبر نمایش امور مضر. در رؤیا سبب میشود که جنبه زیان و ضرر آنها پاک و برطرف شود. نه همان مدعاهاى مزبور با نظریه ما در مورد تحقق مضاعف امیال وفق میدهد و جور درمی‌آید بلکه ما آنرا خیلی روشن‌تر از روبر تحت نظم و ترتیب در آورديم آزادی عمل قوای روانی ما در نحوه رفتار نزدیک خود آگاهی نسبت به طرز عمل رؤیا دیده میشود. بازگشت حیات روانی بحالت جتنی در رؤیا و تعریف هاو لوكاليس: «دنیای قدیمی مرکب از تأثرات و افکار ناتمام» بنظر ما از برای نظریه‌ایکه وجوه افکار بدوی و اولیه را بهنگام روز افسرده و منکوب است در تشکیل رؤیا مؤثر میداند، مقدمات بسیار مناسبی است. ما این تذکر ج. سولی را که میگوید: «رؤیا شخصیت‌های پی‌درپی و متوالی و شیوه پیشین برخورد ما را با حوادث و تحریکات و عکس‌العمل‌هایی را که در گذشته حاکم بر رفتار ما بوده است، احیا میکند» از آن خود کرده‌ایم. در نظریه ما هم همچون نظریه دلاژ؛ چیز سرگویی شده موجب اصلی و علت العلل ظهور و بروز رؤیاست.

نقشی که شرفر برای قوه متخیله در رؤیا قابل است نیز با تعبیرات او موافقت می‌کند اما منتظر بودیم مقام و محل دیگری برای آنها قابل شود. رؤیا خالق تخیل نیست بلکه این فعالیت تخیلی ناخودآگاهانه است که در تشکیل افکار رؤیا نقش قابل ملاحظه‌ای را ایفا میکند. همچنین از لحاظ تمیین منابع افکار رؤیا به شرفر مدیونیم ولیکن تقریباً همه آنچه را که وی بکار رؤیا نسبت میدهد باید بحساب فعالیت ناخودآگاهانه هنگام روز گذاشت زیرا همیشه است که برانگیزاننده رؤیا و علائم امراض عصبی است. ما بناچار کار تدارك رؤیا را ازین فعالیت مجزا ساختیم چه کار تدارك رؤیا کاملاً با آن متفاوتست و بسی یکپارچه‌تر و منسجم‌ترست

بالاخره عرض آنکه منکر روابط رؤیا با اختلالات روانی بشویم، روابط مزبور را در زمینه محکمتر تازه‌ای با ثبات رسانیدیم.

بدینمنوال مطالبات بسیار متنوع و متضادی که تاکنون درباره رؤیا انجام گرفته‌است در نظریه ما گنجانیده شده و بشیوه رسیده و چیز تازه‌ای با آنچه بوده اضافه گشته و از اینهمه يك واحد برتر از گذشته پدید آمده‌است و ما همه آنچه را که بوده است در نظریه خود گنجانیده‌ایم. بسیاری ازین تحقیقات بنحو دیگری که مؤلف آن تصورش را نمی‌کرد، مورد استفاده واقع شده و تحقیقات بسیار کمتری را هم بکلی رد کرده بدور انداختیم اما بنایی که ما پایه گذاشته‌ایم هنوز نا تمام مانده‌است. بدون آنکه بخواهم از موانع متعددی که با آن در حین ورود به آن قسمت تاریک و مبهم روانشناسی روبرو شده‌ایم، حرفی بزنم، تناقض تازه‌ای داریم که باید آنرا حل بکنیم چه از سوی افکار رؤیا را نتیجه فلان کار روانی کاملاً طبیعی و متعارف تلقی کرده‌ایم و از سوی دیگر در افکار مزبور و در محتوی رؤیا، یک سلسله جریاناتی برخورد کرده‌ایم که کاملاً غیر متعارف و غیر طبیعی هستند. آنچه را که «تدارك رؤیا» نامیده‌ایم آنچنان از همه جریانات روانی معمولی معروف ظاهراً تفاوت دارد که ما می‌بایستی همه داورهای خوشنوبار

مؤلفان را درباره نتایج ناچیزی که رؤیا موجب آن میشود، پذیریم. برای رفع این مشکل باید بگوئیم تادقیقتر موضوع مانحن فیه را مورد مطالعه قرار دهیم. یکی ازین صوری را که ممکن است به رؤیا منجر شود، بررسی کنیم.

دانستیم که رؤیا جانشین قسمتی از افکار ناشی از زندگانی هنگام بیداری که کاملاً واجد ساختمان منطقی است، میشود. جای انکار نیست که افکار مزبور از حیات روانی طبیعی و متعارف ماسرچشمه میگیرد و همه آن کیفانی را که در افکار هنگام بیداری خود میبایم و تحسین میکنیم و از آن مخلوقات پیچیده مجلل و پر ارزشی بوجود میآید، درین افکار رؤیا باز می یابیم. اما هیچ اجباری نداریم ازینکه قبول کنیم که این کاروانی هنگام خواب صورت پذیرفته است؛ زیرا قبول این امر بنحوشکفت آوری استنباط ما را در مورد فعالیت روانی مشوش خواهد کرد. هیچ بید نیست که افکار مزبور از هنگام بیداری سرچشمه بگیرد و بدون آنکه خود آگاهی ما از آن باخبر شود؛ نشوونما یافته هنگام خواب کاملاً آماده شده باشد. آنچه را که می توان از همه این مطالب آموخت اینست که پیچیده ترین فعالیت های فکری ما ممکن است بنحوی پدید آید که خود آگاهی ما هیچگونه سهمی در آن نداشته باشد. ما این موضوع را از راه روانکاو بیمارانی مبتلا به هysteria یا بوسواس دریافت کردیم. افکار مزبور فی نفسه به یقین توانایی آنرا دارند که به خود آگاهی دسترسی پیدا کنند ولی اگر ما از وجود آنها هنگام روز و بیداری غافل می مانیم، این دلایل متعددی ممکن است داشته باشد. تسخیر خود آگاهی منوط است به گرایش يك عمل روانی که همان عمل دقت است و ظاهراً جز بمیزان معینی نمیشود از آن استفاده کرد و ممکن است به علت وجود هدف های دیگری، از افکار مورد بحث منحرف گردد و باز دور نیست که افکار مزبور بدلیل دیگری از حیطه اشتغال دقت بگریزد چه تفکر خود آگاهی ها نه بمانشان میدهد که دقت ما راه و مسیر معینی را در پیش میگیرد و اگر در این مسیر با جسمی روبرو شود که در برابر اشتداد و سانسور مقاومتی نشان نمی دهد؛ از آن منحرف میشود. باری بواقع چنین بنظر میرسد که افکار متروکه بتواند خط مشی خود را دنبال کنند بدون آنکه دقت یا توجه بدان معطوف گردد و فقط زمانی آنرا متوجه خود میسازند که بشدت مخصوصاً جالبی دسترسی پیدا کنند. بنابراین بصرف اینکه عقل یا قوه تمیز ما افکاری را بدلیل اینکه نادرست و یا برای هدفی که موقتاً مطلوبست؛ مفید نیست، طرد کند و بمقب براند؛ جریانی حاصل میشود که خود آگاهی از آن غافل خواهد بود و تا وقت خواب دوام و ادامه خواهد داشت.

باید بگوئیم که ما این جریان را نزد يك خود آگاهی می نامیم و آنرا کاملاً طبیعی و يك امر متعارف بشمار می آوریم و ممکن است متناوباً مطرود و منکوب و منقطع شده باشد. حالا باید سعی کنیم تا از جریان ورودند تجسمات، مفهوم روشنی بدست بدهیم. ببندار ما مقدار معینی تحريك که ما آنرا «نیروی اشتغال» می خوانیم از فلان تجسم یا هدف بر می خیزد و راه های تدامی را که این «تجسم و اجدهد» برگزیده است؛ در پیش می گیرد. اشتغال مزبور هیچگاه با افکار متروکه اعطا نشده و از افکار منکوب و بمقب رانده شده باز ستایند شده است، این دسته و آن دسته بهمان تحريك های خاص خود رها شده اند. افکاری که بصوب هدفی هدایت میشوند درباره ای از شرایط توجه و دقت خود آگاهی را ممکن است جلب کند و ازین راه به يك د اشتغال برتر

دست می‌یابند - اندکی بعد فرضیات خود را در خصوص ماهیت و فعالیت خود آگاهی شرح خواهیم داد .

جریان فکری که بدین ترتیب در نزدیک خود آگاهی پدید می‌آید هم ممکن است بخودی خود خاموش و نابود شود و هم ممکن است حفظ شود و قوامی بخود بگیرد . در مورد اول ظاهراً نیروی آن به شاخه های مختلف تداعی که از آن منشعب میشوند ، پخش میشود و نیروی مزبور تمام این سلسله افکار را در یک حالت تحریکی قرار میدهد که نخست لحظه ای استقامت میکند ولی بعد فرومی‌نشیند و ناپدید میگردد و شدت جای خود را بیک اشغال آرام (۱) میدهد درین حالت ، جریان مزبور دیگر چندان فایده ای برای تشکیل رؤیا ندارد اما تجسمات واجده ف دیگر در نزدیک خود آگاهی ما بکمین نشسته اند و از امیال ناخود آگاهانه ما سرچشمه میگیرند که همیشه فعالند . تجسمات مزبور میتوانند تحریک قلمرو افکار بحال خود را شده را اشغال کنند ، میان آن و امیال ناخود آگاهانه رابطه برقرار میسازند و نیروی میل ناخود آگاهانه را بان منتقل می‌کنند . و از همان وقت تسلسل و سیر افکار متروک و فرافتنده می‌تواند قد علم کند هر چند که تقویت مزبور بهیچروی موجب آن نمیشود که به خود آگاهی دسترسی پیدا کند . می‌توانیم بگوئیم افکاری که تا آنوقت متعلق به نزدیک خود آگاهی بوده ، همچذوب ناخود آگاهی شده اند .

ممکن است صور مقدماتی دیگری در امر تشکیل رؤیا وجود داشته باشد . جریان افکار متعلق به نزدیک خود آگاهی ممکن است قبلاً با میل ناخود آگاهی مربوط باشد و بهمین مناسبت بدست تجسمات باهدف غالب بقیب و پس رانده شده باشد و با اینکه میل ناخود آگاهانه ناشی از منابع دیگر (جسمی مثلاً) که مانع و رادعی در برابر خود ندیده ، در سد برآمده است شدت خود را به بقایای روانی متعلق به نزدیک خود آگاهی که هنوز اشغال نشده ، منتقل سازد . مواد سه گانه مزبور سرانجام بیک نتیجه منجر میشود و آن اینست که در نزدیک خود آگاهی فکریست که از حیطه اشغال نزدیک خود آگاهی خارج و متروک شده و تحت اشغال امیال ناخود آگاهانه درآمده است .

از این مرحله به بعد سیر فکری متحمل تنبیر و تبدیلاتی می‌شود که دیگر از مقوله جریانات روانی طبیعی و عادی نیست و نتیجه غافلگیر کننده آن یک پدیده روانی- مرضی است . اولاً شدت تجسمات مختلف ظاهراً قادر میشوند تماماً جایجا شوند . ازین تجسم بان تجسم جاری میشوند بطوری که تجسماتی مجهز به شدت های قابل ملاحظه بوجود می‌آید و چون جریان مزبور ممکن است چندین بار تجدید شود بنا برین شدت متعلق به یک سلسله افکار ، بمید نیست سرانجام در یک عنصر منحصر بفرد تجسمی مجتمع شود و این همان چیزی است که ما آنرا عمل قراگم نامیده ایم و در مبحث تدارک رؤیا از آن بتفصیل سخن رفته است . همین امر موجب اصلی احساس غرابتی است که از رؤیا عارض ما میشود . اتفاقاً در حیات روانی طبیعی موجود در حیطه تصرف خود آگاهی چیزی مشابه آن سراغ نداریم . بی گمان تجسماتی سراغ داریم که گره یا

۱- رجوع کنید به سه مجلد پروگردد کتاب مشترک ما بنام مطالعاتی در باره هیستری ۱۸۹۵

نتیجه نهایی سلسله‌های درازی از افکارند و ازین جهت واجدا همیت روانی بزرگی هستند اما این ارزش و اعتبار بهیچ‌روی در قالب یک جنبه محسوس قابل وصول دستگاه دریافت درونی جلوه و ظاهر نمیکند و آنچه را که تجسم میدهند باین مناسبت، شدیدتر نمیشود. در عمل تراکم همه پیوستگی‌های روانی به شدت محتوی تجسمی، منتقل و جابجا میشود و این درست مثل آنست که من بعضی از کلمات ظاهراً آمیهم را که فکر میکنم برای درک فلان مبحث قابل ملاحظه است با حروف درشت‌تر یا ریزتر از معمول مینویسم، و یا در حرف زدن چنین کلمات را بلندتر یا آهسته‌تر از سایرین تلفظ میکنم و روی آن تکیه میکنم. تشبیه اولی بیدرنگی یکی از نمونه‌های تدارک رؤیا را بیاد می‌آورد (تریمیلامین در رؤیای مربوط به تزیق ایرما). مورخان هنری نیز برین عقیده‌اند که مجسمه‌سازان اصکار اولیه اصلی‌مشابه این داشتند بدین ترتیب که طبقه و مقام افراد را با قد و قامت آنها نشان میدادند مثلاً شاهان را دوسه برابر بزرگتر از ملتزمین را کاپ و پادشمان مقررشان می‌تراشیدند. در فلان نقش برجسته رومی هم از همین وسایل منتهی بسبکی دلپسندتر برای هدف مزبور استفاده شده است: امپراطور را در وسط قرار داده و هیكلی رشید و پرافراشته بر او تراشیده و ریزه کاری‌های کارزده و دشمنانش را پایش انداخته‌اند، البته نه آنکه از امپراطور غولی و از دشمنان گورزیانی ساخته و پرداخته باشند و شاید بتوان گفت که در عصر مانیز همین مراسم سلام که موجب میشود مرئوس در برابر رئیس سرخم کند یادآور همان شیوه تجسم قدیمی است.

جهتی که عمل تراکم رؤیا در آن دنبال میشود از سویی منوط به روابط عادی افکار نزدیک خود آگاهی رؤیا و از سویی دیگر مربوط به جاذبه خاطرات بصری ناخودآگاهیست. عمل تراکم شدتهای لازم را بدست می‌آورد تا بتواند به سیستم دریافت حمله و رشود.

ثانیاً در پر توان انتقال آزادانه شدتهای مختلف، و بجهت عمل تراکم، تجسمات میانجی بوجود می‌آید که در واقع یکنوع توافق و مصالحه است (بمثالهای متعدد درین مورد مراجعه شود) این هم بنوبه خود در سیر طبیعی و متعارف تجسمات که هدف آن پیش از همه انتخاب و حفظ و نگاهداری عناصر تجسمی کامل است، موضوع کاملاً عجیب و غریبی است. اشکال و قوالب مختلط یا مصالحات مزبور را بوقود می‌توان بهنگام جستجوی بیان شفاهی یا زبانی افکار نزدیک خود آگاهیانه تمیز داد مثلاً غلط‌های زبانی و قلمی نمونه‌ای از این اشکال مختلط و یا مصالحه است.

ثالثاً تجسماتی که شدتهای خود را یکدیگر منتقل می‌سازند دارای روابط بسیار بستنی هستند و بسند تداعیاتی بهم ملحق شده‌اند که مورد تحقیر قوه مفکر است و فقط از آن در انواع صناعات لفظی مانند جناس و غیره بهره میکیرد. تداعیات مبتنی بر هم صدایی یا قافیه ناقص هم مثل دسته تلقی شده است.

رابعاً افکار متضاد یا متناقضه همان متمایل یا نهادم یکدیگر نیستند بلکه کنار هم قرار میکیرند و متراکم میشوند بنحوی که گویی بهیچ‌روی تضاد یا تناقضی در میان نشان نبوده است و یا مصالحات و توافقهایی میکند که هیچگاه در افکار طبیعی و عادی خود اجازه آن را نمیدادیم ولی عملاً چرا.

این بود پاره‌ای از جریانات غیر طبیعی بسیار برجسته که در طی تدارک رؤیا عارض افکار رؤیا که در اصل عقلایی بوده است، میشود. خصیصه اصلی جریانات مزبور پیش از همه اینست

که نیروی اشغال را متحرک و قابل انحراف سازد، محتوی و معنای خاص عناصر روانی که اشغالات مزبور بدان بنده میشود، چیز ثانوی است. می توان باور داشت که عمل تراکم و تشکیل میانجی ها یا مصالحه ها فقط بجهت حرکت قهرایی بوجود می آید یعنی وقتی که موضوع تبدیل افکار به تصاویر مطرح میشود. اما تجزیه و از آن روشن تر، ترکیب رؤیاهایی که حرکت قهرایی بسوی تصاویر در آن نمایان نیست (مثلاً رؤیای اقودیداسگر، مکالمه با پروفسورن) همان عملیات جای بجای شدن و تراکم را بر ملاء میسازد.

بنابراین باید پذیرفت که دوجریان روانی اساساً مغایر در تشکیل رؤیا شریکند، یکی افکار کاملاً مشابهی با افکار هنگام بیداری ایجاد میکند و آن دیگر ازین مصالح بنحوی عجیب و غریب و کاملاً غیر طبیعی استفاده میکند. جریان اخیر که به حصر معنی آن را تدارک رؤیا مینامیم جدا گانه در فصل ششم از آن بتفصیل سخن را ندیم.

حالا آنرا منبث از چه منبثی بشمار خواهیم آورد.

اگر اندکی وارد پروانشناسی بیماریهای عصبی و مخصوصاً بیماری هیستری نشده بودیم از پاسخ باین سؤال عاجز می ماندیم. سابقاً دیدیم که همین جریانات روانی خارق العاده و علاوه سایرین - موجب بروز علائم هیستری است. در بیماری هیستری هم يك سلسله افکار مشابه با افکار هنگام بیداری بر میخوریم اما تا موقتی که آنها را تحت این شکل مورد ملاحظه قرار میدهم، بمعنای حقیقی آنها راه نمی بریم منتهی بعداً دوباره آنها را بنامی کنیم. وقتی که بنحوی از انحاء قابل وصول و استاندارد شد، آنوقت با تجزیه و تحلیل یکی از علائم و نشانه های هیستری درمی یابیم که با این افکار بنحوی غیر طبیعی رفتار شده است و بعد تراکم و مصالحه و در پرتو تداعیات سطحی و تناقضات نادانسته و احیاناً بمدد حرکت قهرایی بدرون علامت هیستریکی راه یافته اند. یکسانی مطلق را که میان خصوصیات و ویژگیهای تدارک رؤیا و فعالیت روانی مخصوص بیماریهای روانی - عصبی تمیز میدهم، بما مجال میدهد تا نتایجی را که در طی بررسی و مطالعه بیماری هیستری بدست آورده ایم، بر رؤیا تطبیق دهیم.

از نظریه مربوط به هیستری اصل زیر را بمادیه می گیریم: این تدارک روانی غیر طبیعی در مورد يك فکر طبیعی زمانی تحقق می یابد که فکر طبیعی مزبور متکای میل ناخود آگاهانه ای بخود که در اصل مربوط بدوران کودکی و سرگویی شده است.

بسیب اصل مزبور بود که نظریه خود را در مورد رؤیا روی این فرضیه بنا کردیم که میل یا آرزوی تشکیل دهند رؤیا همواره از ناخود آگاهی منبث میشود. چنانکه اندکی پیشتر گفتیم هر چند که در همه حال اثبات این فرضیه مشکل است ولیکن اثبات عکس آن نیز امکان ندارد. اما برای آنکه این عمل سرگویی را که بکرات از آن حرف زده ایم، بدرستی تعریف کنیم باید به ساختمان معرفت النفسی خود باز گردیم.

مادر صحایف پیشین يك دستگاه روانی اولیه و بدوی را پیش خود تصور کردیم که از صفات مشخص آن یکی تمایل به احتراز از رویهم انباشتن تحریک و حتی المقدور در امان ماندن از تحریکات بوده است و مطابق نقشه يك دستگاه انکاسی ساخته و بنا شده بود و جنبه حرکتی

یعنی راه اول تغییرات داخلی بدن ، راه‌هایی آن بود . سپس تالیف روانی تسکین وارضاء را نشان دادیم و میتوانیم فرضیه دوم خود را در اینجا وارد سازیم و آن اینکه دوی هم انباشتن یا توده کردن تحریک مطابق پاره‌ای از کیفیات که از آن در اینجا حرفی نمی‌زنیم ، نامطبوع احساس میشود و موجب فعالیت دستگاه بجهت ارضاء یا تسکین میگردد و تسکین نیز همان رضایت خاطر است که از تخفیف و کم شدن تحریک حاصل میشود . و خط سیر دستگاه روانی را ازالم بشوی لذت ، میل نامیدیم و خاطر نشان ساختیم که این فقط میل است که ممکن است دستگاه را بچرکت در آورد و جریان تحریک خود بخود به مدد دریافت لذت والم یا مطبوع و نامطبوع منظم و مرتب میشد . میل کردن یا خواستن ، نخست چیزی جز یک اشغال توهی توسط خاطره تسکین یا ارضاء نبوده اما توهی مزبور ، اگر نمی‌خواستیم آن را تا سرحد تحلیل قوای کامل حفظ کنیم ، قادر نبود رفع نیاز را بکند و موجب رضایت خاطر ناشی از ارضاء بشود .

بنابراین فعالیت دیگری - فعالیت سیستم ثانوی اگر بخواهیم بزبان خودمان صحبت کنیم - لازم بود که نگذارد اشغالات خاطره به قسمت دریافت دسترسی یابد قوای روانی را متوقف سازد و می‌بایستی از راه انحرافی ، تحریکات ناشی از احتیاجات را تا سرحد قسمت حرکت ارادی - که جهان خارج را بفتحوی تغییر میدهد که دریافت واقعی هدفی که میل را ارضاء خواهد کرد ، سرانجام ظاهر شود - هدایت می‌کرد . اینست آنجایی که دستگاه فرضی روانی خود را بدان رساندیم این دو سیستم سیستم اولی و دومی در واقع هسته نخستین آنچیز است که در دستگاه تکمیل شده ، ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی خواهیم نامید .

برای اینکه قسمت حرکتی بتواند جهان خارج را بطور مفیدی تغییر بدهد لازم است که سیستم خاطرات مقدار زیادی تجربه گرد آورده باشد و روابطی که ممکن است میانه تجهیزات واجده هدفی که بیاد می‌آوریم ، وجود داشته باشد ، با تحای مختلفه تثبیت شده باشد . بر گردیم به فرضیات خودمان . از یکطرف فعالیت سیستم ثانوی که کورمال کورمال میکشد و پیوسته با اینطرف و آنطرف در حرکت است و اشغالات خود را به هم طرفی می‌فرستد و بعد آنرا پس میکشد ، باید از همه مصالح مربوط به حافظه استفاده کند و از طرف دیگر کاملاً بیهوده است که اشغالات متراکم بسیاری در راه‌های گوناگون قوه مفکره ساری شود زیرا اشغالات مزبور بدون حصول فایده‌ای طی خواهد شد و با نتیجه از مقداری که برای تغییر دنیای خارجی لازمست ، کاسته میشود بنابراین بجهت موجبات اصل غایت تصور میکنم که سیستم ثانوی مزبور قسمت اعظم نیروی اشغال خود را ذخیره میکند و جز آن‌دکی از آنرا بمنظور عمل جای بجایی شدن بکار نمی‌برد . من از چگونگی و طرز کار این جریان آگاهی ندارم و اگر کسی میخواهد در آن تدقیق کند بر او لازمست که به قیاسات جسمانی توسل جوید و جریانات حرکت را بهنگام تحریک الیاف عصبی در خاطر مجسم کند . من باین اندیشه پسنده میکنم که فعالیت نخستین سیستم دپی ، باین متناظر است که آزادانه مقدار زیادی تحریک جاری بسازد و سیستم دومی نیز به مدد اشغالات خود این سیلان را متوقف میسازد و آنرا به اشغال غیر متحرک و ثابت مبدل میکند و شاید از راه بالا بردن سطح آن . بنابراین قبول میکنم که جریان تحریک ، مشروط باینکه سیستم اولی حاکم باشد یا دومی در شرایط ساختمانی و مکانیکی کاملاً متباینی قرار خواهد گرفت ، وقتی که سیستم دومی کار آزمایش خود را پایان رساند ، در پیچه‌های سدا باز کرده و بچریان تحریکات اجازه

ورود به قسمت حرکتی میدهد .

بررسی روابط موجوده میانه توقف مزبور از طرف سیستم دومی و تنظیم و تنسیقی که از جانبالم یا نامطبوع اعمال میشود ، غالباًست . قطب مخالف تجربه اولیه تسکین و رضایت خاطر را که همان وحشت خارجی باشد ، در نظر بگیریم . تحریکی را که دستگاه بدوی آنرا دریافت کرده و منبع يك احساس دردناك را در نظر مجسم كنید می بینید که تظاهرات حرکتی نامنظمی متعاقب آن بروز میکند و این تظاهرات تا آنجا ادامه خواهند داشت تا یکی از آن میان شردریافت مزبور را از سردستگاه بکند و بدرد پایان بدهد . تظاهر یا واکنش مزبور (که فی المثل بشکل حرکات شبیه فرار و غیره است) از آن پس نیز هر گاه که این دریافت دردناك خودی بنماید مجدداً ظاهر خواهد شد . اما این دفعه دیگر هیچگونه گرایشی برای «اشغال» منبع درد ، بشکل توهمی یا غیر آن باقی نخواهد بود . بلکه گرایشی در دستگاه بدوی برای ترك تصویر - حاطره دردناك ، يك نحوی هر وقتی که احیا شود ، باقی خواهد ماند زیرا عبور تحريك آن از قسمت دریافت احتمالاً موجب درد و الم و نامطبوع خواهد بود (بسیار بهتر برای اینکه از هم اکنون اینکار را شروع کرده است .) فرامرز بود از برای حاطره یا تکرار قرار بدوی و اولیه از برای دریافت ، با توجه باین امر که حاطره مانند دریافت ، واجد آن مقدار معین از کیفیات لازم برای تحريك خود آگاهی و در نتیجه جلب اشغال جدید نیست ، تهیل شده است . فرار از حاطره دردناك که بدون کوششی مرتباً ظاهر میشود ، در واقع نمونه و نخستین مثال عمل سرکوبی روانیست . هر کسی بخوبی میداند که حتی افراد بالغ هم چگونه بامهارت از تاملایمات احتراز و دوری میجویند و سیاست شتر مرغ پیش می گیرند

با توجه به اصل «نامطبوع» ، نخستین سیستم «پسی» قادر نیست در جریان افکار خود يك عنصر دردناك و دشواری را وارد سازد و چیزی جز میل آشنائیت و اگر در همین مرحله باقی می ماند و پیشرفتی نمی کرد ، کلافه گری سیستم دومی مقید و پامانع رو بر و میشد : اتفاقاً سیستم اخیر می باید بتواند از همه خطراتی که از تجارب بازمی ماند بهره برگرد ، آنوقت دؤره پیش می آید یا آنکه کار سیستم دومی کاملاً از اسارت اصل نامطبوع رهایی می باید و راهش را پیش می گیرد بدون آنکه به نامطبوعی که در حاطرات وجود دارد ، توجهی کند و یا آنکه بنحوی خطرات مزبور را اشغال میکند که رهایی نامطبوع ممکن نباشد . امکان اول را می توانیم رد کنیم چه اتفاقاً می دانیم که همین اصل مربوط بنامطبوع ، پجریان تحریکات سیستم دومی نظم و ترتیب میدهد . بنابراین میماند امکان دومی که بنا بر آن حاطره بنحوی اشغال میشود که حتی از راهی مشابه یکتسم تعصب حرکتی هم نمیتواند در جهت نامطبوع جریان یابد . بدین ترتیب پسوی فرضیه ای هدایت می شویم که بنا بر آن اشغال ناشی از سیستم دومی موجب توقف جریان تحریکات میشود و مبنای آن دواصل متفاوت است یکی اصل نامطبوع و دیگری اصل کمترین مقدار استفاده ممکن از تعصب . ازین نکته که در واقع کلید نظریه مربوط به سرکوبی است ، راسخانه بآینداری کنیم که سیستم دومی زمانی قادر باشغال تجسم است که بتواند از نشو و نماي نامطبوع ناشی از آن جلوگیری کند . آنچه که قادر است از دست این ممنوعیت بترکند ، از دسترس سیستم دومی برکنار می ماند و بزودی در نتیجه اصل نامطبوع متروك خواهد شد . توقف نامطبوع اجباری ندارد که کامل باشد زیرا آغاز نامطبوع تا اندازه ای برای

نشان دادن طبیعت و چگونگی خاطره و عدم قابلیت احتمالی آن نسبت بهدنی که قوه مفکره آنرا تعقیب میکند ، به سیستم دومی لازمست .

من آن جریان را که سیستم اولی جایز میسرمد ، جریان اولی و آنجریانی را که تحت سیطره ممنوع کننده سیستم دومی هویدا میگردد ، جریان دومی میخوانم . بازینحدویگری می توانم اثبات کنم که سیستم دومی به چه منظوری باید جریان اولی را تصحیح کند . جریان اولی تلاش میکند تا تحریک را پیرایان وادارد ودر نتیجه دربر تو مقادیر تحریکی که بدین ترتیب گردآوری شده است ، یکقسم اینهمانی دریافتی تشکیل بدهد ، جریان دومی اذین نیت صرف نظر کرده و نیت دیگری را جانشین آن ساخته است که اینهمانی فکری نام دارد و میخواهد بدان برسد . فکر ، چیزی جز یکراه غیر مستقیم و محرمانه نیست که از خاطره مربوط به تسکین یا ارضاء که آنرا بمثابة تجسم واجد هدف اقتباس میکند ، شروع میشود و به اشغال همه جسانیه خاطره مزبور که به مدد تجربه محرك بدست میآید ، ختم میگردد . فکر باید بطرق ارتباطیه بین تجسمات بدون آنکه بگذارد تحت تأثیر شدت آنها منحرف شود ، توجه خاص داشته باشد . اما آشکار است که تراکمات تجسمات و تشکیلات میانجی و مبتنی بر توافق و مصالحه ، مانع از دسترسی باین اینهمانی است جانشین کردن تجسمی یا تجسم دیگر موجود تغییر جهت میگردد و بهمین جهت است که فکر ثانوی بدقت از چنین پدیده هایی احتراز میکند ، از طرف دیگر ، بسادگی می توان مشاهده کرد که اصل نامطبوع که از طرفی نقاط اتکای مهمی برای فکر فراهم میآورد از طرف دیگر در راه رسیدن به اینهمانی مزاحم فکر است . بنا برین گرایش فکر باید این باشد که پیوسته هر چه بیشتر از قید و بند نظم و نسق انحصاری اصل نامطبوع خود را آزاد کند و بسط و توسعه نامطبوع را به حداقل تقلیل دهد و از آن نیز بمنوان نشانه استفاده کند . تلافیف و تصفیه مزبور باید بمدد «اشغال برتر» جدیدی که کار خود آگاهی است ، حاصل شود . اما ما میدانیم که چنین تصفیه ای بندرت قابل حصول است حتی در حیات روانی طبیعی ترین و سالم ترین افراد . فکر ماهمیشه با این خطر روبروست که مبادا تحت تأثیر اصل نامطبوع منحرف گردد .

اما این نقص دستگاه روانی ما نیست که به افکار ناشی از جریان دومی ما اجازه میدهد که ملمبه دست جریان اولی روانی بشود : این فرمول در واقع خلاصه جریانیست که به رؤیا و علامت هیستریکی منجر میشود . نقص و بیکیفایتی از تلاقی دو عامل از عوامل تحول ما حاصل میشود که یکی خاص دستگاه روانی است و نفوذ فایقه ای در روابط بین دو سیستم اعمال کرده است و آن دیگری بنحوی متغیر عمل کرده و تحریکاتی را که ریشه جسمی دارد وارد حیات روانی میکند . این هر دو متعلق بدوران کودکی ماست و مبین تغییر و تبدیل هایی است که ، چه روحاً و چه جسماً ، درین دوران عارض وجود ما شده است .

وقتی که یکی از جریانات روانی را اولی خواندم نظرم قاطع متوجه مقام و درجه تأثیرش نبوده است بلکه به حاصل گذشته آن چشم داشتم . بی گمان مایک دستگاه روانی که جز جریانهایی اولی عرضه نکند سراغ نداریم و ازین نقطه نظر ، این یک افسانه نظری است . اما این راست است که جریانهایی اولی در همان آغاز کار جلوه میکنند و حال آنکه جریانهایی دومی یا ثانوی در طول زمان و در طی زندگی رفته رفته تشکیل میشود و جریانهایی اولی را مقید و مشروط میسازد و بر آن سایه می افکند و شاید سلطه و استیلای کامل خود را زمانی بر آن اعمال کند که مقارن با

دوران پختگی و بلوغ نفسانی ما باشد. همین تجلی دیر وقت جریانهای دومی موجب میشود زمینه وجود پاهستی ما که از امیال ناخود آگاهانه پدید آمده است، از دسترس اوامر و نواهی نزدیک خود آگاهی در امان بماند و نقش نزدیک خود آگاهی باین محدود گردد که بامیالی که از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرند راههایی را نشان دهد که بهتر آنها را به هدف میرساند. امیال ناخود آگاهانه مزبور برای هر گونه تلاش روانی بعدی مافشار و مضیق است که این تلاشهای روانی باید آنها را بپذیرند و حداکثر میتوانند آن را از مسیر اصلی خود منحرف ساخته و با خود بسوی هدفهای پسندیده تری اعتلاء دهند. بنابراین قسمت اعظم خاطرات ما، به علت این تأخیر، از دسترس اشغال نزدیک خود آگاهی دور و در امان میمانند.

در میان امیال ناخود آگاهانه مزبور که از دوران کودکی سرچشمه میگیرد و ناپدید کردن یا متوقف ساختن آن از دست ما خارج است، امیالی هست که با هدف فکر ثانوی مباین و متضاد است و تحقق یا انجام آنها تولید احساس لذت یا مطبوع نمیکند هیچ که موجب بروز احساس الم و نامطبوع میشود و بتحقیق همین تغییر و تبدیل عاطفی پایه و مسایه آن چیز است که ما آنرا عمل سرکوبی خوانده ایم و مرحله کود گانه محکومیت (قضایوتی) که محکوم میکند) را در آن تمیز داده ایم. این تغییر و تبدیل به چه نحو و تحت تأثیر چه انگیزه هایی ممکن است روی بدهد؟ مشکل عمل سرکوبی همینجاست و برای ما کافیست که بدان در اینجا اشاره بکنیم. این را قبول کنیم که این تغییر و تبدیل عاطفی در طی نشو و نما پدیدار میگردد (چنانکه مثلاً عاطفه نفرت یا انزجار که در بدو امر در بچه دیده نمیشود و بعداً در آدمی بوجود میآید) وابسته است به فعالیت سیستم ثانوی. خاطراتی که میل ناخود آگاهانه، وابستگی و ارتباط عاطفی مزبور را از آن آغاز میکنند، هیچگاه در دسترس نزدیک خود آگاهی واقع نشده است و روی این اصل نزدیک خود آگاهی هیچگونه تسلطی بر این احساسات ندارد و نیز به علت همین توسعه عاطفی است که تجسمات مزبور برای افکار نزدیک خود آگاهانه که این تجسمات نیروی میل خود را بدان (با افکار) منتقل کرده اند، قابل دسترسی نیست و اصل نامطبوع سبب میشود که نزدیک خود آگاهی از این افکار انتقالی منصرف شود. این افکار بحال خود رها شده سرکوبی و بمقبر دانه میشوند و بدین منوال تشکیل زمینه ای از خاطرات ذهنان کودکی که از همان آغاز کار از سیطره مراقبت نزدیک خود آگاهی کنار کشیده میشود، نخستین شرط عمل سرکوبی و فرو خوردن است.

در مساعدترین موارد، توسعه نامطبوع، همین که نزدیک خود آگاهی دست از اشغال افکار مورد انتقال میکشد، قطع میگردد. فایده نامطبوع از همینجا کاملاً معلوم میشود اما وقتی که میل ناخود آگاهانه سرکوبی شده جسماً تقویت میشود و قوه جدید خود را به افکار مورد انتقال خود بهاریه میدهد بنحوی که اینها می توانند با وجود آنکه نزدیک خود آگاهی اشغال خود را از سر آنها برداشته است، برای عبور بپوشند، وضع طور دیگری است. آنوقت مخالفت و مانع تراشی نزدیک خود آگاهی برای افکار سرکوبی شده تشدید میشود (خدا اشغال) بدین مصالحه انجام میگیرد و افکار مورد انتقال (حامل میل ناخود آگاهانه) بیک صورت حد واسط و میانجی عبور میکنند و سرانجام نشانه بیماری پدیدار میگردد. اما از آن لحظه ای که افکار سرکوبی شده (که میل ناخود آگاهانه آنرا علم میکنند) از جانب نزدیک خود آگاهی مشرک میشوند،

تسلیم جریان اولی میگردند و از آن پس به حرکت یا احیای توهمی اینهمانی دریافت مطلوب سابق الذکر تحویل خواهد شد. ماقبلاب تجربه دریافتیم که عملیات غیرطبیعی فقط در مورد افکار سرکوبی شده اعمال میشود. حالامی بینیم که پای جریانهای اولی بمیان آمده است، این جریانها هر بار که پاره ای از تجسمات متروک نزدیک خود آگاهی که بحال خود رها شده اند، از نیروی ناخود آگاهی که آزاد و آماده جادی شدنست، برداشت میکنند، ظاهر میشود. چند مورد مشاهده دیگر با اجازه میدهد تا باید کنیم که این جریانهای با اصطلاح غیرطبیعی و غیر متعارف را نباید انحرافات یا نقایص فکری بحساب آورد و تلقی کرد بلکه اینها وجوه مختلفه طرز کار دستگاه روانیست هنگامی که از هر گونه قید و شرطی رها میگردد، تشخیص میدهیم که عمل انتقال تحریک نزدیک خود آگاهی بقسمت حرکتی نیز بهمین طرز انجام میگردد و اتصال کلمات به تجسمات ناخود آگاهانه نیز شامل همان تغییر مکانها و اختلاطها و اشتباهاتی است که تا کنون آنرا به عدم توجه و غفلت نسبت میدادیم. بسادگی می توان نشان داد وقتی که به جریانهای اولی مزبور اجازه میدهیم که وارد خود آگاهی هابشوند، چه کار اضافی برای جلوگیری از پیشروی آنها لازمست تا اعلام کنیم که یک چیز خنده آوردا احساس می کنیم، این کار اضافی، وقتی که به جریانهای اولی مزبور اجازه ورود به خود آگاهی می دهیم به خنده مبدل می گردد.

در نظریه مربوط به بیماریهای روانی- عصبی با یقین و اطمینان کاملی این موضوع تأیید شده است که تحریکات جنسی کودکان که در طی نشو و نماي کودک سرکوبی و بمقید رانده شده و بدناً - چه در نتیجه استقرار فلان سرشت جنسی که از آن حالت دو جنسه بودن بدوی جدا شده است و چه در نتیجه تأثیرات جنسی نامساعد - احیا شده اند، ممکن است پایه و اساس نشانه ها و علائم بیماری عصبی واقع شوند. فقط دخالت قوای جنسی مزبور است که میتواند خلل و فرجی را که هنوز در نظریه مربوط بسرکوبی باقیست، پر کنند. در اینجا دیگر باین موضوع که نکات جنسی و کودکانه، همچنان از لحاظ نظریه مادر خصوص رؤیا، ضرورتیست، نمی پردازم. با پذیرفتن این مسأله که میل رؤیا در هر حال از ناخود آگاهی سرچشمه می گیرند، اکنون می بینم که تا اندازه ای از آنچه می توانستم با ثبات برسانم، قرائت رفته ام (۱) و نیز بدنبال این موضوع

۱ - در اینجا نیز مانند سایر قسمتهای این مبحث نقایص وجود دارد و من عمداً این نقایص و خلل و فرج را بجا گذاشتم زیرا رفیع آنها از سویی مستلزم کوشش بی اندازه زیاد و از سویی دیگر بمیان آوردن عناصری بود که هیچگونه قرابتی با رؤیا نداشت. در مثل از ذکر تفاوتی که بمقید من میان کلمات جلوگیری کردن و خاموش کردن (Unterduckt) و عمل سرکوبی و بمقید راندن (Verdrangt) وجود دارد، سر باز زدیم. خواننده متوجه میشود که کلمه اخیر بیشتر شامل جنبه ناخود آگاهانه است باین فکر نیفتادم این موضوع را توجیه و تبیین کنم که چرا افکار رؤیا حتی در موقعیکه از سیر صعودی خود بسوی خود آگاهی صرف نظر میکنند و راه قهقرا بی پیش می گیرند باز هم تحت تأثیر سانسور، دستخوش تغییر مکان و جای بجای شدن میشوند، افتادگیهای دیگری نیز درین ازین نوع کتاب هست، مخصوصاً علاقه داشتم این نکته را در این کتاب برسانم که با تجزیه و تحلیل تدارک رؤیا با چه مسایلی آشنا میشویم و موضوعات مربوط بدان کدامست. بهر حال بقیه در صفحه ۴۴۷

که فرق حقیقی نقش قوای روانی در رؤیا و در بیماری عصبی در چیست نخواهم رفت زیرا یکی از حدود مقایسه مزبور آنچنان که باید معروف مانیت . اما روی يك نکته مهم دیگر اصرار میکنم و بیدارنگ اعتراف میکنیم که اگر تصمیم بدادن این همه توضیحات در مسود سیستم های دو گانه روانی و آنها و عمل سرکوبی گرفتیم از لحاظ این نکته بوده است .

دانستن این موضوع که آیا موفق شده ام تخمین درستی از امور مربوط بر روانشناسی مورد بحث بدست بدهم یا نه ؛ و یا ، چنانکه در مباحث مشکل مشا به بید نیست ؛ مطالب غلط یا ناکامل گفته باشم ، چندان مهم نیست بلکه آنچه بیاد داشتن آن حایز اهمیت است ، نکته زیر است ؛ بهر شیوه ای که سانسور روانی و تدارک طبیعی و غیر طبیعی محتوی رؤیا را بخواهم تعبیر و تفسیر کنیم ، این نکته یقین و حتم است که جریانهای مزبور در سیر تکاملی تشکیل رؤیا مؤثر و فعالند و در اصل نیز با عوامل و جریانهایی که در تشکیل و بروز علایم و نشانه های هیستریکی تجلی میکنند ، بزرگترین وجوه مشترک و تشابه را دارند . باری ، رؤیا يك پدیده مرضی نیست ، و مستلزم هیچگونه خلل یا اختلالی در تعادل روحی نخواهد بود و پس از آنکه ناپدید میگردد بهیچروی ضعف و قوتی در ارکان روانی از خود باقی نخواهد گذاشت . بگذریم از این موضوع که بما ایراد می گیرند که از رؤیاهای شخص من و بیماران من نمیتوان نتایجی برای رؤیاهای آدمیان سالم و ندرست گرفت . اگر از راه پدیده به عللی بتوان دست یافت که آنها را پدید آورده اند ، پی خواهیم برد که مکانیسم روانی مربوط به بیماری عصبی هیچگونه ربط و مناسبتی به ظهور و بروز يك اختلال مرضی ندارد بلکه کاملاً شبیه حیات روانی متعارف و سالم است . سیستم های دو گانه روانی ، سانسوری که آنها را از هم مجزا میکند ، فوایدی که بدست آن متوقف و یا رها میشوند ، بالاخره روابط این دو سیستم با خود آگاهی - با تمام آنچه را که می توان با تعبیر و تفسیر صحیح تری بجای آنها کشف کرد - همه و همه به ساختمان طبیعی دستگاه روانی مامثل دارد و رؤیا از جمله راههایی است که بما مجال شناختن آنها را میدهد . اگر بخواهم بحد اقل معلومات کاملاً درست و مطمئن بسنده کنیم ، باید بگوییم که رؤیا نشان میدهد : آنچه را که سانسور جلو آنرا می گیرد ، در آدمیزاد طبیعی ، پابرجا و با فشار باقی میماند و قادر است بهره و کار کرد روانی داشته باشد . رؤیا مظهری از این حالات خاموش و جلو گیری شده است ، از لحاظ نظری همیشه نیز عملادر بسیاری از موارد چنین است و این حالات بروشنی مکانیسم

شخص این موضوع که کجا می بایستی توقف کنیم ، چندان برای من آسان نبوده است . اگر عمقاً نقش تجسمات جنسی را در رؤیا بررسی نکردم و از تعبیر و تفسیر رؤیاهایی که علناً واجد محتوی جنسی بود ، دوری جست ، بدلیلی است که خواننده شاید انتظارش را ندارد . بملت يك استنباط شخصی و نظریه ای در خصوص بیماریهای عصبی نمی توانم حیات جنسی را بمشابه اسافل اعضاء که ظاهراً نبایستی توجه پزشکان و علماد را بخود مشغول بدارد ، تلقی کنم . بنظرم تعصب مترجم خنده آور آمد وقتی که ریدم مترجم کتاب تعبیر خواب اثر ارمیدور تمام آن فصل مربوط به رؤیاهای جنسی را حذف کرده است (و مندا فهمیدم که ناشر موجب این عمل شده است . ترجمه آلمانی این فصل در جلد نهم مجله انترپوفیتنایا چاپ شده است) ، تنها دلیل من این بوده است که برای توجیه رؤیاهای جنسی می بایستی بازهم در مباحث باریکتر و مشکل تری مانند انواع انحرافات و دو جنسه بودن غور و بررسی نمایم ، روی این اصل ، از اینکار صرف نظر کردم .

خاص رؤیا را بر ملاه میسازند. آنچه در روحها خاموش شده وقادر نیست بملت توقفتناظر متضادها بهنگام روز جلوه‌ای کند و از دسترس دریافت درونی نیز دور می‌ماند، همه اینها بهنگام شب، موقتی که مصالحها حاکم است؛ وسیله‌ای برای قبولاندن خود به خود آگاهی پیدا میکنند:

اگر نتوانم زندگانی را رام سازم به جمع مردگان خواهم پیوست.
تغییر رؤیا همان شاهراهی است که نگارنده را بشناخت ناخود آگاهی در حیات روانی هدایت میکند.

باتجربه وتحلیل رؤیا اندکی وارد سازمان وچگونگی این وسیله که از همه وسایل دیگر حیرت انگیز تر و اسرار آمیز تر است، خواهیم شد منتهی راست است که این هنوز آغاز کار است و تشکیلات و سازمانهای دیگری نیز هست - سازمانهای مرضی مراد ماست - که بما فرصت میدهد تا درین وادی پارا فراتر نفیم. زیرا بیماری - لااقل آن بیماری که بحق آنرا بیماری فونکسیونل (غیرمادی که علت جسمی ندارد.) نام داده اند - مستلزم هیچگونه خرابی دستگاه یا شکاف و خلل و فرج داخلی نیست. باید آنرا بنحوی متحرک و دینامیک تعبیر و تفسیر کرد و به مثابه تقویت یا تضعیف عوامل مرکبه یک کشمکش تلقی کرد که اعمال متعارف و طبیعی آنها بسا که ماجر را از ما پنهان میکرد. همینطور میشود نشان داد که چگونه مجهز بودن دستگاه بدن سیستم، موجب تلطیف و تصفیه‌ای در خود فعالیت‌های طبیعی میشود و حال آنکه با فقدان یکی ازین سیستم‌ها چنین عملی ناممکن میشد. (۱)

۶ - ناخود آگاهی و خود آگاهی واقعیت

اگر بدقت به مباحث فصول پیشین توجه کنیم متوجه میشویم که آنچه را که درین فصول پذیرفتیم سیستم‌های دو گانه‌ای نیست که در جوار منتهی‌الیه حرکتی دستگاه سابق الذکر واقعست، بلکه وجود دو جریان یا دو نوع سیر و جریان تحریک است. این تفاوت چندان اهمیتی برای ما ندارد زیرا ما باید همیشه برای ترك تجسمات همین، وقتی که تصور میکنیم می‌توانیم تجسمات دیگری را که بواقعیت ناشناخته و مجهول نزدیکتر است جانشین آنها بسازیم، آماده باشیم. حالایا بیکم بکوشیم چند مورد از اطلاعات خودمان را که بیم آن میرود چنانکه باید مفهوم نشده باشد، باردیگر برپای داریم. برای ساده کردن موضوع و تسهیل فهم آن، سیستم‌های دو گانه مورد بحث را به مثابه دو ناحیه در داخل دستگاه روانی معرفی کردیم و کلماتی از قبیل «سرکوبی کردن و بمقبراندن» یا «دسترس یافتن و رخنه کردن» که ما تا کنون استعمال کردیم، حاکی ازین معنی است. هنگامیکه میگوییم فلان فکر ناخود آگاهانه پس از ترجمه و تفسیر، میکوشد به نزدیک خود آگاهی راه یابد و از آنجا بعداً بخود آگاهی دسترس یابد یا رخنه کند، نظر ما ازین بیان آن نیست که يك تشکیلات دیگری از اندیشه و فکر در جای دیگری قرار دارد، یعنی

(۱) رؤیا تنها پدیده‌ای نیست که بدان واسطه می‌توان بیماری‌شناسی روانی را برپایه و اساس روانشناسی و معرفت النفسی مستقر ساخت بلکه در سلسله مقالاتی که بعداً بصورت مجموعه‌ای باسم «روانشناسی مرضی رفتار روزمره» درآمد، نشان دادیم که با دقت و تعمق در بسیاری از امور روانی حیات روزانه می‌توان بهین نتایج و مشاهداتی رسید.

چیزی نظیر رو نوشت که متن اصلی همیشه در جوار آن باقی خواهد ماند و نیز خرخرها از رخنه کردن در خود آگاهی شامل تغییر مکان نیست. بلکه وقتی که میگوییم فلان فکر نزدیک خود آگاهی است سر کوبی و بقب رانده می شود و ناخود آگاهی آنرا می پذیرد، این خطر نیز برای ما هست که فریب استماره مزبور را بخوریم و چنین پنداریم که واقعاً فلان نظم و نسق در یکی از نواحی روانی بهم خورده یا ناپدید شده و نظم و نسق جدیدی در ناحیه دیگر روانی جانشین آن گشته است. این تصورات و پندارها را رها ساخته با توجه بدانچه بواقیعت نزدیکتر است میگوییم که درین موارد یک قسم اشغال نیرو یا انرژی روی میدهد و یا اشغال قبلی منتفی میگردد باین نحو که آن متشکله یا پیکره روانی تحت نظارت یکی از سیستم های روانی در می آید و یا از حیطه سلطه و اقتدار آن خود را رها می سازد. درینجا، باز هم شیوه تجسم متحرک راجانشین شیوه تجسم موضعی و ثابت می کنیم، این آن متشکله یا پیکره روانی نیست که بنظر ما تغییر میکند بلکه تعصیب آنست یعنی حرکت عصبی آن.

با این وصف بنظر ما ادامه معرفی و تجسم سیستم های دو گانه بدین ترتیب عینی و محسوس هم مفید است و هم ممکن. منتهی اذر گونه سوء تفاهمی باید بر حذر بود و باید بیاد بیاوریم که تجسمات یا افکار و بطور کلی متشکله های روانی در عناصر دستگاه عصبی جای خاصی ندارند بلکه میتوان گفت که میان این عناصر آنجاهایی که مقاومت های گوناگون و یا دگشودگیهای جور و اجور مربوط با آنها وجود دارد، واقعند. هر آنچه ممکن است هدف و مقصد دریافت درونی و داخلی واقع شود، کاملاً بالقوه است تقریباً مانند تصویر در دوربین یک چشم که نه در این و نه در آن فعلیتی وجود ندارد. سیستم های خودمان را می توانیم با عصبی هایی که تصویر می افکنند مقایسه کنیم و مانند میان آنها را هم به موضوع انکسار که بوقت تغییر محیط، عارض نور میشود، تشبیه کنیم. این سیستم ها بخودی خود روانی نیستند و دریافت روانی ما بدان دسترسی ندارد.

ما تا کنون با وسایل مخصوص خودمان در قلمرو روان شناسی کام برداشتم و اکنون وقت آنست که به بررسی نظریاتی که بر علم روان شناسی در عصر ما کمند پیر داز بدواز روابط آنها با استنباطات و نظریات خودمان آگاه گردیم. مسأله ناخود آگاهی در روان شناسی بر اساس سخنان مؤثر و محکم لپس (۱) پیش از آنکه یک مسأله مربوط بر روان شناسی باشد خود مسأله روان شناسی است. مادام که روان شناسی درین مورد باین جواب بسنده بنماید که کلمات روانی و خود آگاهی ها نه هر دو یکست و تعبیر یا اصطلاح «جریان روانی ناخود آگاهی ها» را یک چیز بی معنی آشکاری تلقی بکند، بهیچروی نمی تواند در خصوص استفاده از مشاهداتی که فلان پزشک من تواند در مورد حالات روانی غیر طبیعی بدست آورد، تأمل کند. برای اینکه فیلسوف و پزشک همکاری کنند باید درین نکته متفق القول بشوند که در عبارت «جریانهای معرفت النفسی ناخود آگاهی ها»، بیان مفید و درستی از یک حقیقت و امر مسلم و مدلل گنجانیده شده است. پزشک وقتی نمی شنود که میگویند: «ناخود آگاهی خصیصه لازم و ضروری امور روانی است، مجبور است شانه ها را بلامت انکار بالا بیندازد ولی فقط بسبب احترامی که برای فیلسوف قایل است باین تصدیق

(۱) «ناخود آگاهی در روان شناسی» این عنوان سخنرانی لپس است در سومین کنفرانس

قناعت میکنند که او فیلسوف دربارهٔ یک چیز واحد سخن نمیگوید و علم آنها کاملاً از هم فرق دارد. زیرا فقط یک مشاهدهٔ گسترده و نافذ از حیات روانی بیماران صعب و یا یک تجزیه و تحلیل از رؤیا، یکبار برای همیشه باید او را متقاعد کند که پیچیده‌ترین و کاملترین جریان‌های فکری ممکن است بدون آنکه بیمار از آن آگاهی یابد، در ذهن او برقرار شود. بی‌گمان پزشک زمانی باین جریان‌های ناخودآگاهانه پی می‌برد که این جریان‌ها در خود آگاهی تأثیری کرده باشند که یا بیمار آنرا ابراز میکند و یا پزشک قادر به مشاهدهٔ آنست (۱) اما خصیصهٔ روانی تأثیر خود آگاهانه ممکن است کاملاً از آن جریان ناخودآگاهانه فرق داشته باشد بطوری که برای دریافت درونی ناممکن است یکی را جانشین دیگری تلقی کند. پزشک باید همواره بتواند از تأثیر خود آگاهانه، جریان روانی ناخودآگاهانه را استنتاج کند. چه آنگاه درخواهد یافت که تأثیر خود آگاهانه چیزی جز یک نتیجهٔ قدیمی پدید آمده ناخودآگاهانه نیست و پدید آمده مزبور نتوانسته است چنانکه بوده خود آگاهانه بشود و نیز متوجه خواهد شد که این پدید آمده مدتها وجود داشته و فعالیت و عرض اندام میکرده بدون آنکه خود را به خود آگاهی لو بدهد.

برای اینکه حیات روانی را بخوبی درک کنیم، واجبست که نباید چندان اهمیتی به خود آگاهی بدیم بلکه، چنانکه لیس گفته است، زمینه و شالوده هر نوع حیات روانی را باید در ناخود آگاهی دید. ناخود آگاهی شبیه دایرهٔ بزرگ و وسیعی است که خود آگاهی را همچون دایرهٔ کوچکتری احاطه کرده در خود جای میدهد. بنابراین امر خود آگاهانه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد که عناصر ناخود آگاهانه با آن ترکیب نشده باشد و حال آنکه ناخود آگاهی می‌تواند از جد خود آگاهی تجاوز کند و در عین حال واجد ارزشی روانی بشود، ناخود آگاهی همانا خود حیات روانی و واقعیت اساسی آنست. ماهیت باطنی آن مانند واقعیت جهان خارجی هنوز بر ما آشکار نشده و اطلاعاتی که خود آگاهی از آن به ما میدهد بهر حال ناقص است که اطلاعات ناشی از اعضای حواس در مورد جهان خارجی.

با داشتن تصور ذهنی از ناخود آگاهی تباین قدیمی موجود میان حیات خود آگاهانه و رؤیا و نیز یک سلسله از مسایلی که ذهن نویسندگان و محققان پیشین را بخود مشغول داشته بود، از میان ناپدید میشود. دیگر مثل گذشته فعالیت‌هایی را که نتیجه حیرت آور آن در رؤیا ظاهر میشود، به رؤیا نسبت نمیدهند بلکه به فکر ناخود آگاهانه هنگام بیداری منسوب میدارند. بقول شرر، «و قتیکه رؤیا ظاهراً خوش می‌آید که بدن را بشیوه کتابهای نمایش بدهد،

(۱) خوشوقت که میتوانم نام محقق را در اینجا ببرم که بایررسی رؤیا، در مورد روابط موجود بین فعالیت خود آگاهانه و فعالیت ناخود آگاهانه بهمان نتایجی رسید که ما در پرتل میگوید، «مسأله ماهیت و طبیعت روح، آشکارا مستلزم یک تجسس مقدماتی در خصوص این همانی و وحدت میان مفهوم کلمات خود آگاهانه و روانی است. رؤیا منکر مسأله مقدماتی است. و نشان میدهد که مفهوم کلمه روانی خیلی وسیعتر از مفهوم کلمه خود آگاهانه است تقریباً مانند قدرت جاذبه سیارات که بسی از حالت فورانی آن فراتر میرود.» (کتاب فلسفه تصوف ص ۴۷). «بیش از این نمیشود اصرار کرد که کلمات روانی و خود آگاهانه از لحاظ وسعت دایره مفاهیم یکی نیستند.» (همان کتاب ص ۳۰۶)

ما میدانیم که این عمل نتیجه حاصل خیا یا فیهای ناخود آگاهانه است که به احتمال با تحریکات جنسی مربوط است و نه همان در رؤیا بلکه در انواع و اقسام تپسهای موهوم هیستریکی و در علایم مرضی دیگر تجلی میکند. وقتی که رؤیا کارهای هنگام روز را دنبال کرده پایان میرساند و اندیشه‌هایی واجد ارزشهای مختلف کشف میکند در واقع کاری جز این نمیکند که بعضی از عناصر را با لباس مبدل عرضه میکند و پرده‌های مختلف را کنار هم ردیف میسازد و اینها نیز آثار وجودی آشکار است از همکاری قوای نامریی مجهول که از اعماق روح برمیخیزند (رجوع شود به شیطان در رؤیای سونات تارتینی موسیقی‌دان ایتالیایی). کار ذهنی رؤیا هم محصول عمل قوای روانیست که بهنگام روز عمل مشابه آنرا با انجام میرسانند. حتی در مخلوقات ذهنی هنری نیز ظاهر آتمایی باین داریم که بیش از اندازه برای جنبه خود آگاهانه این مخلوقات ارزش و اهمیت قابل شوم و حال آنکه از اطلاعاتی که درین خصوص از جانب مردانی نظیر بگوته و هلمولتز که در دست یاروری ذهنی آنان جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست، بدست آمده، چنین بر می‌آید که مایه‌های اساسی و طراوت و تازگی موجود در آثار آنان در واقع همان چیزهائی است که در يك چشم بهم‌زدن بصورت یکقسم الهام و تقریباً بطور کاملاً آماده و تمام شده‌ای بذهن آنها خطور کرده بوده است. جای تعجب نیست اگر بگوئیم که در موارد دیگر، زمانی که تمام قوای ذهنی و روانی برای حل فلان مسأله لازم و ضروریست، فعالیت خود آگاهانه هم اشتراك مساعی و همکاری میکند، اما برای آنکه هر گونه فعالیت دیگری را در جایی که خود وارد معرکه شده است، کتمان و پنهان سازد، از امتیاز و برتری خود بسیار سوء استفاده میکند.

تقریباً بی‌فایده است اگر جداگانه اهمیت تاریخی رؤیاها را بررسی کنیم. ازینکه مرد نظامی باستانی تحت تأثیر رؤیا تصمیم بیک لشکر کشی جسارت آمیزی گرفت و با پیروزی او مسیر تاریخ عوض و دگرگون شد، فقط کسانی تعجب میکنند و خود را با مسأله دشواری روبرو می‌بینند که رؤیا را بمثابة نیرو و توانائی بیگانه و عجیب در برابر سایر قوای آشنا تر روانی قرار میدهند. اما مشکل، زمانی حل میشود که رؤیا را مظهر و مبین تحریکات و اغوائی بدانیم که بهنگام روز متوقف و معطل مانده‌اند ولی بهنگام شب از منابع تحریکی عمیق مایه و توان می‌گیرند و متجلی میشوند (۱) احترام و پاس پیشینیان در قبال رؤیا نشان میدهد که اینان بحق اهمیت و اعتبار آنچه را که در روح انسانی بصورت رام نشده و نابود نشدنی یعنی قدرت آن شیطانی که رؤیا را برمی‌انگیزد و ما آنرا در ناخود آگاهی خود باز می‌یابیم، وجود دارد، در خود احساس کرده بودند.

بمدگتم در ناخود آگاهی، زیر آنچه را که ما باین نام می‌نامیم نه همان ناخود آگاهی فلاسفه است و نه ناخود آگاهی لپس، زیرا فلاسفه مرادشان از ناخود آگاهی ضد خود آگاهی است و در رد یا قبول این امر بشدت مجادله میکنند. لپس نظریه وسیع تری را عرضه کرد و گفت هر آنچه که روانی است پیشتر ناخود آگاهانه بوده و فقط يك قسمت از آن بخود آگاهی میرسد. برای اثبات چنین اصلی نیازی داشتیم که پدیده‌های رؤیا و یا نحوه تشکیل علایم بیماری

۱- رجوع شود به رؤیای اسکندر بهنگام محاصره شهر تور (تورمال تست)

(زیر نویس س ۸۱)

هیستری را بیاد میاوریم زیرا مشاهده حیات طبیعی و متعارف هنگام بیداری و روز برای اثبات آن کافی بنظر میرسد. آنچه را که با تجزیه و تحلیل و یا تشریح مشکلهای مربوط به بیماریهای روانی و رؤیا که نخستین عضو از سلسله آنهاست، آموخته ایم، اینست که امر ناخودآگاهانه - همان امر روانی - میتواند شیوه عمل سیستم های کاملاً متمایز دو گانه مزبور را ظاهر سازد و آنها در حیات طبیعی، پس دونوع امر ناخودآگاهانه داریم که روانشناسان هنوز تشخیص ندادند. هر دو ناخودآگاهانه است البته بمعنای کد روانشناسی باین کلمه میدهد. از لحاظ مایکی ازین دو، آنرا که ما ناخودآگاهانه می نامیم، پیچروی و در هیچ موردی قادر نیست به خود آگاهی دسترسی پیدا کند و آن یکی را که باین دلیل نزدیک خود آگاهانه نام داده ایم، قادر است وارد خود آگاهی شود منتها تحریکات آن باید متناسب با پاره ای قواعد، تنبیر شکل یابد شاید فقط پس از نظارت و کنترل یک سانسور جدید ولی بدون در نظر گرفتن سیستم ناخودآگاهانه درین کار. این موضوع که تحریکات برای رسیدن به خود آگاهی باید تحولات معینی را طی و تحمل کنند و از یک سلسله قرئطیه که تغییرات تحمل شده از طرف سانسور حاکی از آنست، مارا با نجا هدایت کرد که دست بیک تشبیه و مقایسه فضایی بزنیم. ما روابط این دو سیستم را با خود و با خود آگاهی توصیف و تریف کردیم و گفتیم که نزدیک خود آگاهی در حکم پرده ایست میان ناخودآگاهی و خود آگاهی. سیستم نزدیک خود آگاهی دسترسی به خود آگاهی را غنغن میکند و نیز درود حرکات ارادی تحت نظر آنست و ارسال نیروی اشغالی متحرک را که قسمتی از آن بنام دقت، معروف ماست، منظم میکند (۱)

همچنین باید تفکیک بین وجدان بالایی و وجدان پایی را که اینهمه در آثار جدیده مربوط به بیماریهای روانی - عصبی، فراوانست، رد کنیم: این تفکیک و امتیازها را اینهمانی امور روانی و خود آگاهانه را تشدید میکند.

پس نقش خود آگاهی که سابقاً قادر مطلق بود و سایر پدیده ها را پنهان و تحت الشعاع قرار میداد، در نظریه و استنباط ما کد است؟ خود آگاهی دیگر چیزی جز یک عضو حسی که وسیله ادراک یا دریافت کیفیات روانیست، نمی باشد. در استنباط اساسی ما ادراک یا دریافت خود آگاهی، فعالیت خاص یک سیستم معین و مشخص تلقی شده است. ما این سیستم را با حواس سازمانی نظیر سیستم دریافتی، پیش خود در نظر میگیریم؛ یعنی اینکه ممکن است کیفیات روانی آنرا تحریک کنند ولی قادر نیست آثار و رد پای تغییرات را در خود حفظ کند لذا فاقد حافظه است. دستگاه روانی که در آن پیچان خارج باز است و این ارتباط بمدد اعضای حواس سیستم دریافتی آن، انجام میگیرد، در حد خود در حکم جهان خارج نیست برای اعضای حسی خود آگاهی که علاوه درین رابطه توجیه غایی خود را پیدا میکند. یکبار دیگر در اینجا با اصل قرئطیه های پشت سرهم و متوالی که ظاهر آ خود ساختمان دستگاه را اداره میکند، بر میخوریم. تحریکات از دو سوی بطرف عضو حسی خود آگاهی هجومی آورند؛ از یک سوی از سیستم دریافتی

(۱) - معانی مختلفه (توصیفی، سیستماتیک و دینامیک) کلمه «ناخودآگاهانه» را در مقاله ای تحت عنوان «ملاحظات در باره مفهوم ناخودآگاهی» در مجله اقدامات اجتماع برای تحقیقات روانی، جلد ۲۶، از هم تفکیک کرده ام.

منبت میشوند که تحریک آن از کیفیات ناشی میشود و احتمالا قبل از مبدل شدن به یک تأثر خود آگاهانه ، دستخوش دستکاری جدیدی میگردد ، و ازسوی دیگر از داخل خود همتگاه سرچشمه میگيرند که جریانهای کمی آن پس از تحمل تغییراتی بصورت کیفی یعنی بشکل لذت و الم احساس میشود .

بعضی از فلاسفه متوجه شدند که افکار کامل و بینامتنسجم و یکپارچه و مربوط بهم ، ممکن است بدون کمک خود آگاهی تشکیل شود ، باین جهت با خود گفتند پس چه عملی را باید به خود آگاهی منسوب داشت بنظر آنها خود آگاهی انعکاس بیفایده ای از پدیده های روانی تمام و کاملست . شباهت میان سیستم خود آگاهی چنانکه در تصور ماست و سیستم دریافتی این مشکل را برطرف میسازد . می بینیم که احساس یا دریافت ما ببد اعضا حواس نتیجه اش اینست که فلان اشغال دقت را بسوی راههایی هدایت کند تحریک حسی در آن پخش و منتشر میشود ، تحریک کیفی سیستم دریافتی باین کار می آید که مقدار معین کمیت متحرک را در دستگاه روانی منظم و مرتب سازد . همین عمل را می توانیم به عضو حسی عالی سیستم خود آگاهی نسبت بدهیم چه با دریافت کیفیات جدید ، کمیات متحرک اشغال را بنحو مفیدی هدایت و پخش و توزیع میکند با ادراک لذت و الم یا مطبوع و نامطبوع ، جریان اشغالات را در داخل دستگاه روانی تحت نفوذ میگيرد ، این جریان معمولا ناخود آگاهانه است و فعالیت آن از راه جای بجای کردن کمیات تأمین میشود . بنظر میرسد که اصل الم یا نامطبوع نخست بطور خود بخودی این تغییر مکانها را منظم میکند اما بسیار احتمال دارد که خود آگاهی ، کیفیات مزبور را دستخوش يك نظم و ترتیب دقیقتر ثانوی بکند و این نظم و ترتیب اخیر حتی بعید نیست که در برابر آن یکی قرار گیرد و دستگاه را تکمیل سازد و هلی رقم وضع بدوی آن ، بدان اجازه دهد که حتی آنچه را که از نامطبوع و الم منبت میشود ، تابع اشغال و تدارک سازد . روانشناسی مبتلایان بامراض عصبی بمانشان میدهد که این ترتیب و تنظیمی که از طرف تحریک کیفی اندام های حواس انجام میگيرد ، نقش مهمی در فعالیت دستگاه ایفا میکند . تنظیم مزبور که فی نفسه خود کار و عاری از اراده است ؛ نظارت خود کارانه اصل بدوی الم یا نامطبوع و نیز تحدید فعالیت را که جزء وجود آنست ، منقطع میسازد . مشاهده می کنیم که عمل سرکوبی که در اصل مفید بوده ولی بصورت پشت پا زدن خطرناک بهر گونه نظارت و کنترل روانی درمی آید ، باسانی بیشتر باخطرات تطبیق میکند تا با دریافتها و ادراکات ، زیرا خطرات از نمو اشغال بقهریک و عضو حسی روانی ، آگاهی ندارد . فلان فکر را که می باید طرد کرد ، ممکن است به خود آگاهی نیاید برای اینکه سرکوبی شده است اما چه بسا ممکن است سرکوبی شده نباشد مگر برای اینکه بجهات دیگر از ادراک یا دریافت خود آگاهی خود را می رهاوند . علم تداوی روانی باید برای باز یافتن افکار سرکوبی و بعقب رانده شده بر طبق اشارات مزبور گام بردارد .

د اشغال برتر ، ناشی از نفوذ تنظیم کننده عضو حسی خود آگاهی ، بنا بر این موجد يك سلسله جدید کیفی و در نتیجه نظم و ترتیب جدیدی میشود که شاید یکی از برترهای انسان را بر حیوان تشکیل بدهد . از پدیده گاه فلسفه غایت هیچ چیز بهتر از این نمی تواند ارزش انسان را با ثبات برساند . جریانهای فکری فی نفسه فاقد کیفیت است و لذت و المی که همراه آنست اتفاقا ترمز میشود زیرا بعید نیست اختلالی در فکر پدید آورد . آدمی برای آنکه کیفیت و سقوی باین جریانها

بعد، آنها را با خاطراتی که از کلمات دارد، متداهی میسازد، و بقایای کیفیت این خاطرات برای احضار دقت خود آگاهی و در نتیجه برای کسب اشغال متحرک جدید کافیت .

نمی توان مسأله خود آگاهی را با همه وجوه متنوعه آن در نظر گرفت مگر آنکه بیابیم جریانهای فکری هیستریکی را تجزیه و تحلیل کنیم . آنوقت احساس می کنیم که عبور از نزدیک خود آگاهی بسوی اشغال خود آگاهانه منوط به انسوری مشابه سانسور میسان نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهیست . سانسور مزبور هم شامل منشکلهای فکری که ارزش کمی آنها از عدمی متجاوز باشد ، میشود . و گرنه ارزشهای کمی که چندان شدتی ندارند، در دایره اشغال آن واقع نمیشود . همه موارد که پیش از آستانه خود آگاهی متوقف میشود و یا با شرایطی وارد آن میگردد در چهارچوب بیماریهای روانی - عصبی جمع شده است .

از همه این موارد چنین بر می آید که چه وابستگی نزدیک و دوطرفه ای میان خود آگاهی و سانسور وجود دارد و اینک برای اخذ نتیجه دو مورد ازین نوع را در اینجا ذکر میکنم .

مرا برای مشاوره بیالین دخترکی که نگاهی هوشمندانه و صادقانه داشت ، دعوت کردند . سر و وضع او عجیب بود . با اینکه زنان معمولاً مواظب جزئیات آرایش خود هستند، یکی از جورابهای این دخترک پایین افتاد و دو دگمه از نیم تنه آرایش بوضع بدی در آمده بود . او از دردی که در یکی از ساقهایش داشت ، شکوه میکرد و می آید که از او بخواهیم ، نرمه ساقش را به ما نشان داد . اما شکایت اصلی او چنانکه از بیاناتش مستفاد میشد، این بود که احساس میکرد در تنش یک چیز مخفی وجود دارد که می رود و می آید و همه وجودش را در تن خود میدارد و غالباً درین موقع تنش کشیده میشود . هنگام نگاهی بمن کرد زیرا این ماجری را کاملاً روشن میدید . بنظر ما عجیب آمد که مادر بیمار ازین وضع چیزی سر در نیاورد . چه او با وجود این می بایستی حالتی را که چه اش توصیف میکرد، دیده باشد . دخترک حدود آنچه را که میگفت، تصور نمیکرد و گرنه آنرا بر زبان جاری نمیساخت . در اینجا سانسور آنچنان اغفال و کور شده بود که یک خیال باقی معمولاً ناخود آگاهانه توانسته بود بایک تغییر لباس ساده ای که همان شکایت باشد ، از آستانه خود آگاهی بگذرد .

مورد یا مثال دوم . پسر بچه ۱۴ ساله ای را که از رعبه عضلات و تهوع های هیستریکی و سردرد مزمن رنج می برد نزد من آوردند . برای آغاز معالجه بر اساس شیوه روانکاو پیش از هر اقدامی از او خواست کردم چشمش را ببندد و بعد بمن بگوید چه تصاویر و اندیشه های پنهانش خطوط میکند . جواب او تصاویر بود . واپسین تاثیری که پیش از آمدن نزد من داشته بود ، بشکل بصری باردیگر در او ظاهر شد . با داییش بازی شطرنج کرده بود، صفحه شطرنج را در ذهنش دید و از محل پیاده ها و حرکاتی که میشود کرد سخن گفت سپس روی صفحه شطرنج دشته ای دید که به برادرش تعلق داشت و بعد یک داس دسته بلند و سپس یک داس معمولی دید و دهقان پیر - رامجسم کرد که علفهای چمن جلوی خانه پدرش را درو میکرد، البته از خیلی دور . پس از چند روزی بمنای این توده تصاویری بردم . پسرک تحت تأثیر محیط زندگی که خانواده پر خشم و خروش قرار گرفته بود، پدرش مردی خشن و خشمگین بود که با مادرش بد رفتاری میکرد و در رفتار تربیتی خود نیز فقط از حربه و وسیله تهدید استفاده میکرد . سرانجام کار بطلاق کشیده بود و بچه از مادری پر خشم و محبت جدا شده بود . بالاخره روزی پدر مجدداً ازدواج کرده و زن جوانی

را بتوان مادر جدید بخانه آورده بود. درین هنگام بود که پسرک بیمار افتاد. غم او بر ضد پدرش که وی سعی میکرد درخود خاموش و از بروز آن جلوگیری کند جلوگیری کند. تصاویر قبلی را که شامل اشارات بسیار روشنی است، یکجا گرد آورده است. عناصر این تصاویر از اساطیر یونان اقتباس شده است، داس همان داسی است که زئوس (خدای خدایان در اساطیر یونان. م.) با آن پدرش را اخته کرد و دهقانی پسر نیز همان گرو و نوس (از اساطیر یونان. م.) پسر مرد شیطان صفتی است که بچه هایش را خورد و زئوس نیز انتقام سختی از او کشید، ازدواج پدر فرستی بود تا سر زنی و تهدیدهای را که در گذشته تار پسر میکرد که چرا با اعضای تناسلیش بازی میکند بخود برگردانده شود. (بازی شطرنج، حرکات ممنوع دشمن کشنده). اینها بود خاطراتی که مدتها سرکوبی شده بود و مستقیماً ناخود آگاه آنها که در لباس تصاویر ظاهراً بی معنی آهسته وارد خود آگاهی شده بود.

بدینمنوال ارزش نظری مطالعات درخصوص رؤیا از نظر من در کمکی است که به فهم معرفت النفسی بیماریهای عصبی - روانی میکند. از هم اکنون هرا اندازه که معلومات مادرین مقوله ناچیز باشد بما اجازه میدهد که تأثیر مساعدی در اشکال معالجه شدنی این بیماریها بکنیم، که میتواند اهمیت شناخت عمیق ساختمان و سازمان و طرز عمل دستگاه روانی را بیان کند ؟

از من پرسیده اند : ارزش علمی مطالعات و تحقیقات مزبور برای شناخت روح و کشف خطوط اصلی خصایص آدمی کدام است تمایلات و گرایشهای ناخود آگاهانه ای که در رؤیاهای ما فاش میشود، آیا قوای حقیقی حیات روانی ما نیست؟ امیال و آرزوهای جلوگیری شده که خالق رؤیاهای ماست و روزی ممکن است فعلیتهای دیگری را پدید آورد، آیا با این مقدمه واجد اهمیت اخلاقی ناچیزی است ؟

پاسخ باین پرسشها باین نیست من از نزدیک به این جنبه از قضیه نپرداخته ام اما فکر میکنم آن امپراطور رومی که یکی از رعایای خود را کشت بدلیل آنکه وی او را در رؤیا بقتل رسانیده بود، اشتباه کرده است. زیرا نخست میبایست از خود می پرسید که معنای این رؤیا چیست ؟ احتمالاً این معنا همان معنایی نبود که بیدارنگ متبادر بدهن میشد و آن موقعی هم که فلان رؤیا با ظاهر دیگری همین معنای توهین و یا سوء قصد به امپراطور را میدهد، بازوی می باید فکر بکند که بمقیده افلاطون آدم نیک به این پسنده میکند تا آنچه را که آدم بد در عالم واقع انجام میدهد. در خواب و رؤیا ببیند. پس بهتر اینست که بهیچروی قنאותی درباره رؤیاها نکنیم، من اکنون نمی توانم بگویم آیا باید با امیال ناخود آگاه و واقعیتهای نسبت داد و این واقعیت چگونه است به یقین چنین واقعیتی در افکار استحاله و اتصال بهیچروی وجود ندارد. وقتی که امیال ناخود آگاه را به واسطه تعبیر و حقیقی ترین آن تحویل کردیم، می توان گفت که واقعیت روانی شکلی از وجود مخصوصی است که نباید آنرا با واقعیت مادی اشتباه کرد. بنابراین دور از انصاف است که آدمی خود را مسؤول رؤیاهای مخالف اخلاق خود نداند اگر بطرز عمل دستگاه روانی و بر روابط بین خود آگاهی و ناخود آگاهی توجه کنیم، همه آن جنبه زنده رؤیاها و خالیا فیها از نظر ما کاملاً محو و ناپدید میشود. آنچه را که در رؤیا می بینیم و با زمان حال (واقعیت) روابطی دارد، باید آنرا در

خود آگاهی جستجو کرد ولی اگر آن غولی را که شیعه بزرگه کتفه تهنیه و تحلیل
بما اراه داده است . بجهت جاندار تک یاخته ای کوچکی دیدیم ، نباید عجب بکنیم ،
(ه . ساکن) .

برای حکم دادن در مورد منش و خصایص افراد تا آنجا که عملاً بدان نیاز داریم ،
اغلب اوقات کافیت به طرز تفکر و افعال و اعمال خود آگاهانه ای که از خود ظاهر می سازند ،
ذقیق شویم . مخصوصاً با اعمالشان زیرا بسیاری از تحریکات و تحریماتی که وارد خود آگاهی
میشوند ، توسط قوای واقعی حیات روانی قبل از آنکه منجر بعمل یا فعلی شود . ، ناپسود
میگردند و گاهی نیز در راه خرد با مانع یا رادع روانی رو برو نمیشود زیرا ناخود آگاهی
دیگر میداند که بعمل منجر نخواهد شد . بهر تقدیر خوبست بدانیم فضایل ما روی چه زمین
پست و بلندی مفرورانه برافراشته میشود . پیچیدگی و ادغام منش و خصایص آدمی که پیوسته
به هر طرفی در حرکت و تغییر است . بسیار پندرت ممکن است باره حل های ساده و بی پیرایه
اخلاقیات قدیمی ما هماهنگه و موافق گردد .

بالاخره آیا رؤیا می تواند از آینده خبر بدهد ؟

این سؤال قابل طرح نیست . بی گمان دانشمند فروتن و عادی از خرافات و سوابق
ذهنی موهوم ؛ با خوشمالی از زحمت تحقیقات و مطالعات علمی در خصوص پدیده های مجهول
و ناپیدا استقبال میکند ، اما دو عقیده هست که او نمی تواند آنها را قبول کند یکی زندگانی
بعد از مرگ و دیگری شناخت آینده ای که نمی توان در آن تسبیح کرد . بهتراست بگوییم که
رؤیا از گذشته خبر میدهد زیرا همه رنگ و ریشه آن از گذشته است .

بی تردید ایمان پیشینیان به رؤیا های پیامبرانه و پیشگویانه از همه جهات نادرست
نیست زیرا رؤیا ما را به آینده می برد برای آنکه امیال ما را تحقق یافته و انجام شده بما
نشان میدهد اما این آینده ، که از لحاظ نایم زمان حالست ، بدست همان میل ناپسود نشدنی
مطابق الکوی گذشته قالیگیری میشود .

هشتم تیر ۳۸ تهران ایرج یورباقر

توضیح چند کلمه

درین کتاب اصطلاحات بسیاری آمده که همه بزبان فارسی نسبتاً مانوس برگردانده شده است ولی در آن میان اشاره به چند نوع اختلال روانی هست که اینطور تشخیص دادم که به اجمال و اختصار فقط به این منظور که تصویری کلی از آن به عده ای ارخوانندگان که احیاناً ممکن است نسبت به این کلمات بیگانه باشند داده شود، توضیحی درینجا بدهم. اینست که چند نکته را ذیلاً باختصار نام توضیح می‌دهم.

۱ - پ

پارانویا

کلمه پارانویا بقیده محققان روانپزشکی به معنای اختلالات بسیار متنوع روانیست و انواع وسواس‌ها و هذیان‌ها و حالات آشفتگی خیال و توهم حاد و حتی جنون زودرس را با این کلمه بیان می‌کنند.

توهم (سمعی و بصری)

توهم به حالت آن کسی اطلاق میشود که اعتقاد کامل دارد که چیزی را می‌بیند (بصری) یا صدایی را می‌شنود (سمعی) و حال آنکه درعالم واقع نه چیزی دیده میشود و نه صدایی بگوش می‌رسد.

توهم بطور خلاصه احساس است که علت و فاعل خارجی ندارد.

تسجیل چند جانبه

تسجیل چند جانبه اصطلاحی است که فروید آنرا از خود درآورده و ساخته و باین معنی است که فلان عنصر از عناصر رؤیا ممکن است نماینده و جانشین چند عنصر از افکار پشت پرده و باعطلاح نهانی رؤیا شد و درواقع از طرف چند فکر نهانی تسجیل و تمیین شده باشد.

فکر ثابت

فکر ثابت بر دو نوع است ۱ - فکر ثابت فیزیولوژیکی ۲ - فکر ثابت مرضی . فکر ثابت فیزیولوژیکی مختص محققان و آهنگسازان است و درواقع يك فکر مطلوبیت و لااقل در اصل باهدفهای شخصی تناسب دارد و باسخنان فرد هم آهنگ است .

فکر ثابت مرضی يك فکر هذیانی جدا از سایر افکار است و بسیار سمج و با دوامست و دست از سرشخص بر نمی دارد و همه جا در ذهن او مزاحم است . فکر ثابت از فکر وسواسی ازینجا فرق دارد که فکر ثابت بنظرشخص کاملاً واقعی می آید و حال آنکه وسواس برعکس آن دروغین بنظر می رسد و با «من» در تنازع است .

فکر ثابت درپاره ای از بیماریها دیده میشود: مانند الکلیسم ، مالیخولیا ، مالاریا ، فکر ثابت در بیماریهای عصبی مخصوصاً فراوان دیده میشود ، مثل هیستری مرض غش و حمله و نوداستنی وغیره .

فلج عمومی

این بیماری دیشه جسمی دارد و مربوط به پرده مغز است و بهجنون و فلج اعصاب منجر میشود .

علام آن سردرد ، فلج شدن اعصاب بینائی ، خستگی مفرط ، مخصوصاً کم شدن قدرت حافظه و حساسیت یا برعکس بی قیدی خارق العاده است .

هذیان

هذیان عبارتست از مشتی افکار غیر واقعی و خیالی ، افکار هذیانی معمولاً فرار ، نامشخص ، نامنظم دمتغیر است و مجتمعاً بهذهن هجوم می آورند . اما گاهی یکی از آن میان که همان فکر ثابت باشد ، مشخص می شود و شکلی بخود می گیرد و خود آگاهی بوضوح آنرا در می یابد .

اغلب اوقات میان افکار هذیانی و شخصیت و منش بیمار و شغل و تعلیم و تربیت و آرزوها و تمنیات و خاطرات او روابط بسیار نزدیکی وجود دارد و گاهی نیز برعکس ، بطوری که میانه افکار هذیانی و شخصیت بیمار وجه تشابهی به چشم نمی خورد . مثلاً فلان آدم زاهد پرهیز کار یکدفعه شهوی و ملحد می شود وغیره .

هیستری

هیستری به پاره ای از اختلالات عصبی اطلاق می شود که اطباء قدیم نظیر

بقراط تصور میکردند جز نزد زنان دیده نمی شود ولی امروزه ثابت شده است که مردان هم باین بیماری گرفتار می شوند .
از جمله علایم روانی مربوط باین بیماری حس تقلید شدید و دروغگویی
و ضد و نقیض گویی و تلقین پذیری و تلقین به نفس و ازلحاظ منش و عوی خیالباف ،
عجیب و غریب . افراطی ، ریاکار ، مزور و دارای آمادگی هم برای کارهای
زشت و هم برای کارهای خارق العاده . خلاصه بیمار هیستریکی همش تحرك
و تناقض است و بس .

عناوین مطالب این کتاب

صفحه	عنوان
۵-۱۷	اندر شناساندن انسان به انسان
۱۷	اخطار
۱۸-۷۳	فصل اول
	تاریخچه مسایل مربوط به رؤیا ص ۱۸ - روابط رؤیا با بیداری ص ۲۱ - عناصر رؤیا ص ۲۳ - انگیزه ها و منابع رؤیا ص ۳۱ - تحریکات حسی خارجی ص ۳۱ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندام های حواس ص ۳۸ - تحریکات داخلی تمام بدن ص ۴۰ - تحریکات روانی ص ۴۴ - عمل فراموش کردن رؤیا ص ۴۶ خصایص روانی رؤیا ص ۴۸ - احساسات اخلاقی در رؤیا ص ۵۹ - نظریه های مربوط به رؤیا ، عمل رؤیا ص ۶۵ - روابط میان رؤیا و بیماریهای روانی ص ۷۳ .
۷۹-۸۶	فصل دوم
	شیوه تعبیر رؤیا ؛ تجزیه و تحلیل يك رؤیای نمونه ، ملاحظات مربوط به متدولوژی (روش شناسی) ۷۹- رؤیای مربوط به تزریق ایرما ص ۸۶ .
۹۸-۱۰۶	فصل سوم
	رؤیا ، به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوها ص ۹۸

فصل چهارم

۱۰۷-۱۳۹

جایجا شدن عناصر در رؤیا ص ۱۰۷ .

فصل پنجم

۱۳۷-۱۹۸

عناصر و منابع رؤیا ص ۱۳۷ - عنصر جدید و عنصری اهمیت
در رؤیا ص ۱۳۸ - عناصر مربوط به دوران کودکی که منابع رؤیا
واقع می شود ص ۱۴۴ - منابع جسمانی رؤیا ص ۱۶۴ - رؤیاهای
نمونه ای یا نوعی ص ۱۷۸ - رؤیایی که در طی آن عریانی باعث
خجلت می شود ص ۱۷۸ - رؤیاهای مربوط به مرگ عزیزان ص
۱۸۳ - رؤیای امتحان ص ۱۹۸ .

فصل ششم

۲۰۱-۳۸۴

تشکیل رؤیا ص ۲۰۱ - عمل تراکم ص ۲۰۲ - عمل جایجا
شدن ص ۲۲۰ - شیوه های نمایشی رؤیا ص ۲۲۲ - قابلیت برای
نمایش ۲۴۰ - نمایش کنایه ای در رؤیا . سایر رؤیاهای نوعی
(تبییک) ص ۲۴۷ - کلاه ، کنایه از مرد (اعضای تناسلی مردان)
ص ۲۵۳ - بچه همان عضو تناسلی است و موضوع نابود شدن کنایه
از مرادفات جنسی ص ۲۵۴ - نمایش اعضای تناسلی در لباس
ساختمان و جاده و خندق و گودال ص ۲۵۶ - آلت تناسلی مردان
که بصورت آدمی نموده شده و آلت تناسلی زنان که بصورت
منظره ای جلوه کرده ای است ص ۲۵۷ - مثال هایی از شیوه نمایش
حسابها و سخنرانیها در رؤیا ص ۲۸۴ - رؤیاهای نامربوط . فعالیت
ذهنی در رؤیا ص ۳۹۶ - حالات عاطفی در رؤیا ص ۳۱۸ - تدارک
ثانوی ص ۳۳۷ - رؤیا و شعر از اتورانک ص ۳۵۰ - رؤیا و اساطیر
از اتورانک ص ۳۷۰ .

فصل هفتم

۴۸۳-۴۶۱

روانشناسی مراحل رؤیا ص ۲۸۳ - فراموشی رؤیا ص ۳۸۵ -
حرکت قهقراایی ص ۳۹۸ - تحقق امیال و آرزوها ص ۴۰۹ -
بیداری ناشی از رؤیا . کابوس ص ۴۲۴ - جریان اولی و جریان
ثانوی و موضوع سرگویی ص ۴۳۵ - ناخود آگاهی و خود
آگاهی . واقعیت ص ۴۴۸ - توضیح چند کلمه - ص ۴۵۷ - عناوین
مطالب این کتاب ص ۴۶۰

SIGMUND FREUD

Interpretation of Dreams

Translated into Persian by

Iraj Pourbagher

Published by Mo'assesseh Entesharate Asia, Tehran
FEBRUARY 1963

SIGMUND FREUD

Translated into Persian by
IRAJ POURBAGHER

Published by : Mo' assesseh Entesharate Asis, Tehran